

چشم انداز ایران

۱۰۰

مهدی میرزایی

دوماهنامه چشم انداز ایران

آبان و آذر ۹۵

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: لطف‌الله میثمی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح سرصفحه: سیمین هدایت منفرد

چاپ: ایران‌چاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵-۱۳۴۴۵

تلفن: ۰۷-۶۶۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandazmagz

cheshmandaziran

تلگرام:

ایستاگرام:



آغازین

از راه مجاهد تا چشم انداز ایران ۲ لطف‌الله میثمی
حسین فاطمی مردی با آرمان‌های بزرگ ۴ معصومه ستوده

ویژه یکصدمین شماره چشم انداز ایران / صفحات ۸ الی ۷۸

نگاهی اجمالی به چشم انداز ایران با آثاری از: مهدی غنی، حسین آبادیان، علی آبادیان، بابک احمدی، رضا احمدی، محسن آرمین، عبدالله اسفندیاری، فرزوان آصف نخعی، کمال اطهاری، هاشم آقاجری، سید کاظم اکرمی، محمد ایرانمنش، زهرا ابراهیمی، کاوه بیات، سرگه بارسقیان، بابک تختی، سید هادی خامنه‌ای، خسرو تهرانی، محمد توسلی، ناهید توسلی، سید محمد مهدی جعفری، مرتضی حاجی، غلامحسین حسنتاش، فائزه حسنی، سید محمود حسینی، محمدجواد حق شناس، علی حکمت، هادی خانیکی، مهرداد خدیر، سید هادی خسروشاهی، محمدعلی دادخواه، جمشید دیوانی، جواد رحیم‌پور، کریم رستگار، آرمان رضایی، حسن سبحانی، محمد رضایی، کمال رضوی، محمدحسین رفیعی، رحیم روحبخش، طاهره سالاری، حامد سبحانی، تقی شامخی، فیروزه صابر، علی صالح‌آبادی، محسن صفایی فراهانی، فضل‌الله صلواتی، کیوان صمیمی، عبدالله طالبی، امیر طبرانی، محمدعلی عمویی، سعید فائق، مهدی فخرزاده، پروین فهیمی، نظام‌الدین قهاری، امیر محبیان، محمدعلی کوشا، سید علی موسوی گرمارودی، سمانه گلاب، سلمان محمدی، سعید مدنی، اسدالله مرادی، مینو مرتاضی، فرید مرجانی، محمدجواد مظفر، سید حسین موسوی تهریزی، مصطفی معین، مهدی رحمانیان، حسین موسویان، یوسف مولایی، فرشاد مؤمنی، محمدرضا نیک‌نژاد، احمد هاشمی، احسان هوشمند و هارون یشایی

دیدگاه خوانندگان / صفحات ۷۹ الی ۸۳

شیرین پارسی، ا. نژادستاری، عباس نصر، بدالله غفور محسنی

چشم انداز سیاست داخلی

اقوام ایرانی؛ چالش‌ها و راهکارها ۸۶ گفت‌وگو با احسان هوشمند
با امید به تجدیدنظر؛ نگاهی به گفت‌وگوی بی‌بی‌سی با مصطفی هجری ۹۳
از التقاط سیستمی تا راه‌هایی از التقاط ۹۶ لطف‌الله میثمی

خیزش دوباره دانشگاه

ملزومات فعالیت دانشجویی در شرایط امروز ۹۹ کمال رضوی
خیزش دوباره دانشگاه بر فراز سنوات ۱۰۲ محمدحسن احمدی
تجدید سنوات، تجدید حیات دانشگاه ۱۰۴ زهره نجفی
چشم‌ها و گوش‌ها ۱۰۵

چشم انداز اندیشه

ملت ابراهیم ۱۰۸ لطف‌الله میثمی و مریم سیدکریمی
ابراهیم در تورات و قرآن ۱۱۳ علی طهماسبی
ابراهیم در مثنوی ۱۱۷ ناصر مهدوی
اصالت حاکمیت و ارزش‌ها در اندیشه دینی ۱۲۳ عباس نصر
دین و مدرنیته؛ سوءتفاهم بزرگ ۱۲۶ شهریار شفق
ایران، اسلام، مدرنیسم ۱۲۷ لطف‌الله میثمی
امام حسین (ع): ستیز با ظلم سیاسی، گریز از ستمگری اجتماعی ۱۲۸ کمال رضوی
روشنگری چه مشکلی دارد؟ ۱۳۲ برگردان: زهیر باقری نوع‌پرست
نقد ایده «پیشرفت» در فلسفه روشنگری ۱۳۵ علی بیاتی

چشم انداز اقتصاد و توسعه

قوانینی که به فساد دامن می‌زنند ۱۳۸ گفت‌وگو با مهدی بازوکی
«تودرتو»های فسادزا ۱۴۲ گفت‌وگو با علی دینی ترکمانی
نولیرالیسم و سرمایه مالی، پوپولیسم و فنودالیسم مالی/بخش دوم ۱۴۵ گفت‌وگو با کمال اطهاری
صنعت ملی؛ کشتی بی‌لنگر ۱۵۱ مصطفی تنها
سدسازی بر رودخانه‌های بی‌آب؛ به بهانه نمایش فیلم مستند «مادرکشی» ۱۵۳

چشم انداز جامعه

مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر ۱۶۰ سعید مدنی
بیگانگی از بیگانگی نسلی ۱۶۳ وحید میره‌بیگی
فرهادی در زمینه ۱۶۵ مهدی سلیمانیه
نقطه عطف بیداری از اعتیاد/بخش هجدهم ۱۶۷

تاریخ

تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست ۱۷۰ سعید شاهسوندی
تغییرات بزرگ، دستاوردهای کوچک ۱۷۳
نقش محرومیت‌های مردم و سرکوبگری‌های مذهبی در سقوط شاهنشاهی ساسانی/بخش دوم ۱۷۶ گفت‌وگو با اکبر نبوت

چشم انداز سیاست خارجی

امریکا و عربستان در بستر تحول ۱۷۸ گفت‌وگو با محمدصدر
سخن کوتاهی درباره ترکیه ۱۸۲ گفت‌وگو با ابراهیم یزدی
امریکا بر سر دوراهی استراتژیک ۱۸۳ لطف‌الله میثمی
رمان نویسی الهام‌بخش کاخ سفید ۱۸۴ برگردان: آزاده دشتی

ایران در رسانه‌های جهان ۱۹۱

چشم انداز خوانندگان ۱۹۲

از راه مجاهد تا چشم‌انداز ایران

چهار دهه تلاش برای تعمیق و گسترش دانش راهبردی



لطف‌الله میثمی

انقلابی که در وزارت ارشاد و ارگان‌های اطلاعاتی کار می‌کردند همان اصلاح‌طلبان بعدی بودند که با شعار جامعه مدنی و قانونگرایی قوه مقننه و مجریه را به دست آوردند.

پس از تیرنه نشریه راه مجاهد و رفع توقیف، این بار با موافقت وزارت ارشاد نشریه با نام دو ماهنامه سیاسی-راهبردی چشم‌انداز ایران منتشر شد. اولین شماره آن در مرداد و شهریور ۷۸ منتشر شد و اکنون پس از ۳۵ سال از آغاز کار مطبوعاتی افتخار داریم که صدمین شماره این دو ماهنامه را در آبان ماه امسال به ملت عزیز تقدیم کنیم. ناگفته نماند که در این ۱۸ سال ۱۳ ویژه‌نامه نیز در کارنامه خود داریم.

اولویت‌های چهارگانه نشریه در ابتدا عبارت بودند از:

نخست کارشناسی ملی؛ دوم دفاع از قانون اساسی و قانونگرایی دولت خاتمی؛ سوم تلاش برای ادامه انتشار چشم‌انداز ایران و چهارم همکاری با دیگر مطبوعات از طریق مصاحبه و مقاله.

به نخله‌ای که در گذشته به آن تعلق داشتم، علاوه بر کار مکتبی و فرهنگی پیگیر، نسبت به دو مؤلفه از کار فرهنگی تأکید بسیاری داشتم: «دانش راهبردی» و «دانش سازمان‌دهی» و از آنجا که دانش راهبردی در مطبوعات ما ضعیف بود من آن را انتخاب کردم و به همین دلیل نشریه به شکل سیاسی راهبردی ادامه یافت و در شرایطی که برخی مطبوعات از تیراژ نیم میلیونی برخوردار بودند این نشریه توانست روی پای خود بایستد و مخاطبان ویژه خود را پیدا کند که با یاری خدا و کمک همکاران عزیز نشریه تاکنون ادامه یافت.

زنده‌یاد مهندس عزت‌الله سبحانی، آقایان ماشاالله شمس‌الواعظین، رضا تهرانی، سعید حجاریان و سایر دست‌اندرکاران حرفه‌ای مطبوعات ایران سیاسی-راهبردی بودن نشریه را تأیید و مرا به ادامه انتشار این کار تشویق می‌کردند. بر آن شدم که به جای درگیر شدن در چند کار و انجام نصفه و نیمه آن‌ها کاری کوچک و محدود را خوب انجام دهم و در پی آن بودم که با تلاش نامحدود تمام‌وقت در نشریه باشم. در همین راه بود که با همکاران بسیار خوبی آشنا شدم. تلاش من در شرایط تعطیلی فله‌ای مطبوعات و با درس گرفتن از تجربه آن‌ها و به‌منظور ماندگاری نشریه این بود که دفتر نشریه پاتوق سیاسیون حرفه‌ای شناخته‌شده نشود و به‌عبارتی دفتر نشریه کار یک حزب را انجام ندهد.

اوایل سال ۱۳۹۵ حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در دیداری به من گفتند نشریه چشم‌انداز ایران تا آنجا که می‌توانسته و می‌شده حرف‌های خود را منتشر کرده است و مهم‌تر از آن این است که ماندگار هم شده است. رمز ماندگاری ۳۵ ساله در عرصه مطبوعات شاید این بود که کیفیت و تولید را فدای کمیت نکردیم و با وجود اینکه انتشار هر دو ماه یک‌بار نشریه با ضرر مواجه می‌شد ولی مزیت آن این بود که توانستیم طی دو ماه با مخاطبان نشریه برخورد فعال و تعامل داشته باشیم و بازتاب نظرات آن‌ها را در نشریه بیاوریم. مزیت دیگر این بود که از کارهای غیرمولد و اقتباس و نسخه‌برداری پرهیز کردیم. طی این ۱۸ سال انتشار نشریه ما از هیچ‌گونه کمک وزارت ارشاد مانند مسکن، دفتر کار، وام، موبایل و آگهی برخوردار نبودیم. ماهیت مقالات هم طوری است که از آگهی شرکت‌های دولتی و خصوصی نیز برخوردار نیستیم و حامی مالی نداریم که

آبان‌ماه ۱۳۶۰ با امتیاز هفته‌نامه راه مجاهد به نام اینجانب موافقت شد. با تقاضای خودمان هفته‌نامه به ماهنامه و پس از مدتی به دو ماهنامه تبدیل شد. دو ماهنامه به‌صورت ارگان نهضت مجاهدین خلق ایران منتشر می‌شد. وزارت ارشاد اعتراض می‌کرد که امتیاز به‌نام شخص حقیقی است و نه یک ارگان حقوقی، ولی از آنجا که روزنامه جمهوری اسلامی نیز به‌صورت ارگان حزب جمهوری اسلامی منتشر می‌شد ما هم تا زمانی که این حزب منحل نشده بود عنوان ارگان را به کار می‌بردیم.

نشریه راه مجاهد علی‌رغم فشارهای گوناگون و در طوفانی‌ترین شرایط ایران که سرعت حوادث و تحولات بی‌سابقه بود تا ۷۲ شماره دوام یافت و در هفدهم فروردین ۱۳۷۲ به‌موجب حکم حجت‌الاسلام حسینیان، دادستان دادگاه ویژه روحانیت، توقیف شد و در دهم خرداد ۱۳۷۶ با حکم قاضی مرتضوی در مجتمع قضایی امام خمینی تیرنه شد.

طی این دوازده سال، ۷۲ شماره راه مجاهد دربرگیرنده گزارش حوادث مهمی بود. به‌طوری که نمایه این شماره‌ها را «آرشیو انقلاب» نام‌گذاری کردیم. هم‌زمان، دوستان و همکاران نشریه با فداکاری بی‌نظیری نشریه را اداره می‌کردند به‌طوری که بازداشت نه‌ماهه مدیرمسئول و چند تن از همکاران تأثیری در ترتیب نشریه نگذاشت.

از مقطعی از تاریخ انقلاب که دفاع از واژه ملی و مبارزات ملی کفرآمیز تلقی می‌شد، توزیع نشریه به تهران، قزوین و دزفول محدود شد. در بعضی از شهرستان‌ها نشریه را می‌سوزاندند؛ اما نشریه انتشار محدود خود را ادامه داد. گذر ایام و برگ‌های تاریخ به‌گونه‌ای ورق خورد که واژه ملی و منافع ملی در بین مردم و مسئولان جایگاه رفیعی پیدا کرد. تا جایی که در روز ۲۲ خرداد ۱۳۹۲ مقام رهبری چنین گفتند: «ممکن است بعضی‌ها -حالا به هر دلیلی- نخواهند از نظام جمهوری اسلامی حمایت بکنند، اما از کشورشان که می‌خواهند حمایت کنند، آن‌ها هم باید بیایند پای صندوق رأی. همه باید بیایند.»

هر شماره‌ای از نشریه راه مجاهد که منتشر می‌شد نگران بودیم که مبدا توقیف شود، چرا که از ظرفیت نظام اطلاع کافی نداشتیم، زیرا بچه‌های

خدمتگزارش باشیم و تکیه‌گاه مالی ما اشتراک‌ها، کمک‌های مخاطبان و همت عالی آنان بوده است. تأکید نشریه در این مدت بر مقوله‌هایی مانند اصلاح دینی، قانون اساسی، نفت و سیاست خارجی بوده است. ما سعی کردیم وفاق ملی و فرایند جامعه بدون حذف نیرو در هر مقاله موج بزنند. مطالب اصلاح دینی عمدتاً در همین حوزه بوده است. طی این ۱۸ سال، ۱۸ بار هم به شعبات بازپرسی و دادگاه‌ها رفته‌ایم و خوشبختانه از تمام آن‌ها سربلند بیرون آمده‌ایم و نشریه در هیچ دادگاهی توقیف نشد. یک بار در سال ۱۳۹۰ از شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب غیاباً به لغو امتیاز نشریه، یک‌سال زندان برای مدیرمسئول، پنج سال ممنوع‌بودن از کار سیاسی و مطبوعاتی و ده سال ممنوع‌الخروجی از مملکت محکوم شدم. متهم شده بودم که دو سال متواری شده بودم و این در حالی بود که من هر روز در دفتر حاضر بودم و آژانس‌های اکیاتان و توحید و دوربین‌های مداربسته شاهد رفت‌وآمد هر روزه من به خانه و دفتر بودند؛ در این مدت سه بار در بازپرسی و دادگاه حاضر شده بودم. در پی این محکومیت چند ساعت در دفتر زندان اوین بازداشت بودم که دکتر مولایی وکیل اینجانب به این حکم اعتراض کرد و در معیت مأموران مسلح به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب رفتیم و با موافقت قاضی صلواتی با وثیقه آزاد شدم، اما پرونده‌سازی به حدی آشکار بود که قاضی صلواتی این پرونده را به دادگاه کیفری استان فرستاد و در شعبه ۷۸ صرفاً به جریمه نقدی مختصر آن هم برای وفاداری به ترجمه یک روزنامه کویته محکوم شدم.

خوشبختانه عملکرد نشریه از سال ۷۸ تا ۹۰ به نحوی بود که دادستان کل و دادگاه مطبوعات و هیئت منصفه هم نظر مساعدی به این پرونده‌سازی نداشتند. در همان مقطع سال ۹۱ با مشکل بزرگی مواجه شدیم؛ تیم چهارنفره همکارانمان را که یازده سال با آن‌ها مانوس بودیم در پی برخی فشارها از دست دادیم که ضربه سختی برای نشریه بود. در نبود همکاران عزیز حتی مجبور بودم مصاحبه‌ها را خودم پیاده کنم.

فشار دیگری که به نشریه وارد شد این بود که به‌طور غیرقانونی برخی از مشترکان نشریه را در مازندران احضار و آن‌ها را از ادامه اشتراک منع کردند. عجیب اینکه ما در هیچ دادگاهی محکوم نشده بودیم و مخاطبان ما نشریه را از کیوسک‌های همان استان آزادانه خریداری می‌کردند. رنج دیگری که بر من و روزنامه‌نگاری گذشت این بود که در اسفند ۷۹ و بهار ۸۰ نزدیک به ۸۰ نفر از فعالان ملی-مذهبی و نهضت آزادی به اتهام براندازی بازداشت شدند. با اینکه من یقین داشتم اتهام براندازی برچسب ناچسبی است، ولی نمی‌توانستم در نشریه از آن‌ها آشکارا دفاع کنیم یا حتی دفاعیات آن‌ها را منتشر کنم. این در حالی بود که اتهام براندازی به‌هیچ وجه در دادگاه مطرح نشد و از آن‌ها اعاده حیثیتی به‌عمل نیامد.

از اقدامات مفید نشریه در این مدت طرح «امانی-رایگان» بود و بیشتر کسانی که برایشان نشریه رایگان فرستاده می‌شد یا دانش‌آموز بودند یا طلبه یا دانشجو. دیگر اینکه در این مدت طبل

قطب‌بندی‌های کاذب را به صدا درنیاوردیم و به شخصی هم توهین نکردیم. روی صداقت، امانت و انصاف جریان‌ها بیشتر حساب باز می‌کردیم تا طیف‌بندی‌های سیاسی جناحی.

در بخش «چشم‌انداز خوانندگان» نشریه نظر خوانندگان درباره نشریه و انتقاد آن‌ها به نشریه را منعکس می‌کردیم و همچنین چکیده راهبردی مطبوعات و رسانه‌های جهان را در بخش «ایران در آینه رسانه‌ها» و چکیده راهبردی تحولات و مطبوعات داخلی را در «چشم‌ها و گوش‌ها» منعکس می‌کردیم. گرچه بخشی از نشریه به تاریخ معاصر اختصاص داده می‌شد هدف ما این بود که درس‌های گذشته چراغی برای حال و آینده باشد. باید در آستانه انتشار صدمین شماره نشریه یادآور شوم که از مخاطبان نشریه درخواست کردیم ارزیابی خودشان را از این ۱۰۰ شماره و ۱۳ ویژه‌نامه برایمان بفرستند. من با مطالعه اجمالی این دیدگاه‌ها به این نتیجه رسیدم که نخست هر مخاطبی با ارزیابی نشریه «چه باید کرد» خود را نیز هم‌زمان مطرح کرده است؛ دوم اینکه امیدواریم بتوانیم به پیشنهادهای آن‌ها جامه عمل پوشانیم و سوم اینکه نشریه چشم‌انداز ایران دیگر متعلق به مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز نیست بلکه متعلق به مخاطبان آن است. امیدوارم به یاری ایزد متعال و یاری همکاران عزیز و هماهنگی با وزارت ارشاد بتوانیم فعالیت‌های مطبوعاتی قانونی خود را ادامه دهیم و از مخاطبان می‌خواهیم که اشتراک سالیانه و همت عالی را فراموش نکنند. ■



حسین فاطمی مردی با آرمان‌های بزرگ

به یاد روزنامه‌نگار بزرگی که نامش در تاریخ جاودانه شد



معصومه ستوده

نام دکتر حسین فاطمی چنان با ملی شدن صنعت نفت و همراهی با دکتر محمد مصدق گره خورده است که بعید به نظر می‌رسد افرادی به موازات آنکه بخواهند یاد وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق را گرمای بدارند و به احترام او قیام کنند این موضوع را مدنظر قرار دهند که حسین فاطمی پیش از آنکه مفتخر به دریافت مدال شجاعت در عرصه سیاست ایران شود، روزنامه‌نگاری است که ژورنالیسم کشور به او مدیون است.

فاطمی، اولین دانش‌آموخته علم مدرن روزنامه‌نگاری، با به کارگیری اصول حرفه‌ای روزنامه خود را در صدر نشان داد و توانست علم و تجربه را با هم درآمیزد. این اتفاق در حالی رخ داد که بسیاری از مدیران مسئول آن زمان با علم روزنامه‌نگاری فرسنگ‌ها فاصله داشتند. آل احمد به زیبایی این دوران را به تصویر کشیده و نوشته است: «در این دوره هر بقال تازه امتیازی گرفته و سرگروهیان اخراج شده‌ای از قشون دارد متن فراموش شده قانون اساسی را در مجله‌اش چاپ می‌کند و هر کارمند دون‌پایه اداری مدیر محترم روزنامه‌ای است حسابی جاسنگین؛ زیرا اسم و عنوانش بر روی کارت ویزیت عناوین تازه‌ای سنگینی می‌کند.» (آل احمد، ۱۳۶۳: ۳۰) به همین دلیل، باختر امروز ضمن داشتن مدیرمسئولی تحصیلکرده، همچون نگینی بر تارک مطبوعات آن دوران درخشید و پس از گذشت شصت سال از انتشار آخرین شماره آن، همچنان روزنامه مهم و ماندگاری است. مهم‌ترین عامل ماندگاری این روزنامه، علاوه بر جریان‌سازی، این است که فاطمی در دورانی باختر امروز را منتشر کرد که بسیاری از مدیران روزنامه‌ها با الفبای این حرفه آشنا نبودند. شاید این پرسش مطرح شود که فاطمی در چه زمانی توانست تحصیلات روزنامه‌نگاری را به پایان برساند و عنوان نخستین ایرانی دارای دکترای روزنامه‌نگاری را کسب کند.

تحصیلات روزنامه‌نگاری

فاطمی در مهرماه ۱۳۲۴ در زمان دولت محسن صدرالاشرف به‌عنوان وابسته مطبوعاتی همراه با هیئت نمایندگی ایران برای شرکت در بیست‌وهفتمین اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار به فرانسه رفت و پس از پایان کنفرانس تصمیم گرفت تا برای ادامه تحصیل در فرانسه اقامت کند؛ بنابراین، در مدرسه مطالعات اجتماعی پاریس ثبت‌نام کرد و در یکی از محله‌های دانشجویی و ارزان پاریس به نام کارتیته لاتین ساکن شد و همانند بسیاری از دانشجویان برای تأمین هزینه زندگی و تحصیلات با مشکلات زیادی روبه‌رو بود، اما به تحصیل خود ادامه داد و آن را به پایان رساند. (ناظم، ۱۳۸۷: ۷۲) اقامت فاطمی در فرانسه درست در شرایطی رخ داد که بسیاری از افراد با سطح سواد بسیار اندک در دهه بیست توانسته بودند امتیاز روزنامه بگیرند و در این شرایط با یکدیگر رقابت می‌کردند. با این حال پس از گذشت سه سال، دکتر فاطمی موفق به اخذ مدارک زیر شد:

۱. دیپلم مدرسه مطالعات عالی بین‌المللی در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۸ (۴ تیرماه ۱۳۲۷)؛ مدرسه مطالعات عالی بین‌المللی؛
۲. دیپلم مدرسه روزنامه‌نگاری، در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸ (۲۴ مردادماه ۱۳۲۷)؛ مدرسه مطالعات عالی اجتماعی مدرسه روزنامه‌نگاری؛
۳. دیپلم مدرسه مطالعات عالی اجتماعی در ۲۱ آگوست ۱۹۴۸ (۳۰ مردادماه

۱۳۲۷)؛ با توجه به اخذ مدارک دیپلم مدرسه اجتماعی و دیپلم مدرسه روزنامه‌نگاری به اخذ مدرک مدرسه مطالعات اجتماعی نائل شد؛

۴. دیپلم مدرسه اجتماعی ۲۱ آگوست ۱۹۴۸ (۳۰ مردادماه ۱۳۲۷)؛ حسین فاطمی دانشجوی سال‌های تحصیلی ۴۸-۱۹۴۶ این مدرسه با موفقیت از عهده درس برآمد و نیز پایان‌نامه تحصیلی با موضوع «مشکل کار در ایران» از سوی وی ارائه شد و در جلسه علنی از آن دفاع کرد و به اخذ مدرک دیپلم مدرسه اجتماعی نائل آمد (ناظم، ۱۳۸۸: ۷۳).

هفت اصل طلایی

فاطمی به‌عنوان دانش‌آموخته روزنامه‌نگاری تلاش می‌کرد تا طرحی نو دراندازد و بسیاری از مشکلات موجود در روزنامه‌های آن دوران را نداشته باشد همچنان که در شماره‌های نخست روزنامه، مرامنامه‌ی را به‌عنوان اصول بدیهی در روزنامه باختر امروز تحت عنوان «کارهایی که باختر امروز نمی‌کند» به چاپ رساند:

۱. در فوت کسی به بازماندگان آن مرحوم تسلیت نمی‌گوییم.
۲. آمدورفت‌های مأمورین جزء دولتی را نمی‌نویسیم.
۳. از جلساتی که نتیجه‌اش با «اقدامات یا تصمیمات مقتضی» خاتمه می‌یابد نام نمی‌بریم.
۴. در هر مطلب روز صریح و روشن همان روز اظهارنظر می‌کنیم و هرگز اظهارنظر را به فردا موکول نمی‌کنیم.
۵. مقالات تعریف از اشخاص را به فردا موکول نمی‌کنیم.
۶. سفارش خصوصی دوستان و رفقای مطبوعاتی را در امور عمومی ترتیب اثر نمی‌دهیم.
۷. روزنامه را به کسی تحمیل نمی‌کنیم ولی از مفت خواری و روزنامه مجانی خواندن هم منزجریم. (بی‌نا، ۱۳۲۸: ۲)

این مرامنامه درست در شرایطی منتشر شد که بسیاری از روزنامه‌ها با این اصول آشنایی نداشتند. با این حال فاطمی در نخستین شماره‌های خود با بسیاری از اتمام حجت کرد و با انتشار این اصول نشان داد که چقدر دغدغه حرفه‌ای در انتشار مطالب دارد.

دغدغه اصول حرفه‌ای

فاطمی به‌عنوان فارغ‌التحصیل روزنامه‌نگاری در کسوت مدیر روزنامه سعی می‌کرد اصول کار روزنامه‌نگاری را رعایت کند. به همین دلیل برای خبرهای تولیدی به‌ویژه خبرهای تولیدی مجلس، اهمیت زیادی قائل بود به گونه‌ای که بخش زیادی از حجم روزنامه را به اخبار اختصاصی می‌داد. محمدعلی سفری خاطره‌ای از فاطمی نقل می‌کند که چگونه در برابر تصمیم هیئت تحریریه ایستاد که بخشی از اخبار را حذف می‌کرد. وی در کتاب خود آورده است: «اخبار مجلس را به صورتی که تهیه می‌شد چاپ نمی‌کردند، حتی گاهی به علت ضیق وقت و کمی جا اخبار مجلس که می‌رسید با توجه به تعداد صفحات آن را چاپ می‌کردند که در این موارد گاه مشکلاتی پیش می‌آمد. به ترتیبی که گاهی در قسمت اول مطلب ناطق موافق و در قسمت آخر نطق موافق به چاپ می‌رسید که این مسئله موجب شکایت خوانندگان روزنامه شده بود. کار خلاصه کردن خبر به صورتی در آمد که ناچار شدم برای دکتر فاطمی یادداشتی بنویسم. دکتر فاطمی در ذیل این یادداشت نوشت: هیئت تحریریه بی‌جا کرده است حداکثر خبر مجلس باید گذاشته شود مگر در نطق‌های دور و دراز که باید خلاصه شود» (سفری، ۱۳۷۱: ۲۰۹).

فاطمی در راستای نزدیک شدن به معیارهای اصیل حرفه‌ای به این اصول در جریان کار توجه می‌کرد و از همکاران می‌خواست تا این معیار را همواره رعایت کنند. وی در چاپ اخبار یک اصل را مبنای قرار داده بود که همانا رعایت اصل بی‌طرفی است. فاطمی در چاپ اخبار به حفظ اصالت خبر تاکید داشت. وی هیچ‌گاه معتقد به سانسور یا خودسانسوری نبود و همواره به این نکته اشاره می‌کرد که خودسانسوری اصطلاح خاص رژیم‌های دیکتاتوری است. وی به قدری برای این مسئله اهمیت قائل بود که اگر می‌دید یکی از همکاران در نوشتن خبر اصل بی‌طرفی را رعایت نکرده است سخت از وی عصبانی می‌شد و همواره به خبرنگاران توصیه می‌کرد که از دادن اخبار ناقص تکراری یا بی‌اساس خودداری کنند. فاطمی بر این باور بود که مطالبی با رویکرد انتقادی نسبت به دوستان جبهه ملی باید به‌صورت معقولی به چاپ برسد (افراسیابی، ۱۳۶۶: ۱۱۸).

در گفت‌وگویی که با منصور فرهمند، خبرنگار روزنامه باختر امروز داشتم، (به‌منظور تهیه پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد با عنوان «مقایسه الگوی روزنامه‌نگاری حرفه‌ای و سیاسی با معیارهای نظری موجود در روزنامه باختر امروز») که بررسی نحوه روزنامه‌نگاری فاطمی، در دوران یک روزنامه‌نگار ساده، با روزنامه‌نگاری که در مسند وزارت نشسته است) بر این نکته تأکید کرد که زمانی در باختر امروز به کار گرفته شد که بیشتر کارها را نصرالله شیفته انجام می‌داد و دکتر فاطمی به دلیل حضور در دولت کمتر فرصت حضور در روزنامه را داشت، اما در همان زمان کوتاهی که در روزنامه حضور می‌یافت بیشتر تأکید بر درستی و اصالت خبر داشت؛ به‌عبارت دیگر بیش از اینکه دغدغه سیاست داشته باشد دغدغه اصول روزنامه‌نگاری داشت (ستوده، ۱۳۸۹: ۷۷).

رعایت ادب و نزاکت در متن روزنامه همواره مورد تأکید فاطمی بود. این تأکید در مقطع زمانی صورت می‌گرفت که بی‌ادبی و هتاک‌ی رسم رایج رسانه‌های چاپی بود و روزنامه‌ها گوی سبقت را از یکدیگر در فحاشی می‌ریوند. با وجود این، این حلقه مفقوده مورد توجه فاطمی قرار گرفت. وی در اولین سرمقاله باختر امروز در لابه‌لای یادداشت مهم خود با عنوان «خدا، ایران، آزادی»، ادب را امرنامه روزنامه‌نگاری خود خواند و تصریح کرد: «ما هتاک نمی‌کنیم. از جاده عفاف و نزاکت قدم بیرون نمی‌گذاریم، ولی با بی‌باکی حمله می‌کنیم، بدون ترس ستیز می‌کنیم. پرده از روی حقایق برمی‌گیریم و رشید در این میدان بازی می‌کنیم» (افراسیابی، ۱۳۶۶: ۸۶).

فاطمی به قدری بر اصالت و صحت خبر تأکید می‌کرد که وقتی کلارک، خبرنگار نیویورک تایمز، و لئوپولد هرمان، خبرنگار رویترز، اخبار دروغ و فساد انگیز را از ایران منتشر کردند، بلافاصله آن‌ها را از ایران اخراج کرد (شیفته، ۱۳۶۴: ۲۲۶).

فاطمی به شدت مخالف دریافت هدایا و ارتباطی فراتر از ارتباط کاری خبرنگاران بود. همین باعث شد که وقتی طرف مشورت نصرالله شیفته، سردبیر باختر امروز، قرار گرفت که آیا دعوت سفارت انگلستان را برای دیدار چهارهفته‌ای از انگلستان را بپذیرد (۳۱

مبارزه‌های او با فرانسویها در هندو-چین نوشته شود و در دسترس عموم قرار گیرد. ما اگر در آینده اطلاعاتی راجع باین زن مجیب بدست آوریم با اطلاع خوانندگان خواهیم رسانید.

د جاسوس

مروج و مبلغ اینچنین افکار لایقی هستند که برای ادامه ییش حاضرند ملیونها مردم را برای قرنهای متمادی محروم و ابداعات مجیر العقول قرن های اعصار غلامی و بردگی

مند * که گفت: بزرگترین عامل بدبختی اسودت‌پوئی هستند که آتش کرسنگی و فقر میداند چه لذتی بر دم سخنرانی را پس از دیدار کشور های بران ابراد نمود و صبح روز بعد بظرف کرد!

قد، مان، آزادی فردی، و اجتناب شناخته

کارهایی که باختر امروز نمی‌کند

- ۱ - در فوت کسی بیازماندگان آن‌رحوم تسلیت نمی‌گوییم
- ۲ - در انتصابات یا تغییرات ابراز خوشفرونی و با تازر نمی‌کنیم *
- ۳ - آمد و رفت‌های مأمورین جزء دولتی را نمی‌نویسیم *
- ۴ - از جلساتی که نتیجه اش «باندامات یا تصمیبات مقتضی» خاتمه پیدا کند اسم نمی‌بریم *
- ۵ - در هر مطلب روز صریح و روشن همان‌روز اظهار نظر نمی‌کنیم و هرگز اظهار نظر در تضایا را بفرما می‌کنیم *
- ۶ - مقالات تعریف از اشخاص را اصولاً نمی‌پذیریم
- ۷ - سفارش خصوصی دوستان و رفقای مطبوعاتی را در امور عمومی ترتیب اثر نیدهیم *
- ۸ - روزنامه را بکسی تعجیل نمی‌دهیم و باعث خسران زیادی برای کشور و جامعه بوده است

در اصل اختلاف وارد نیست ولی چون خود را پادشاه بزرگترین و فویترین کشور های عربی میدانند مایل است که هاشمیها با و اظهار کوچکی و ارادت کردو آنها هم که برای این عمل حاضر نیستند از این جهت ملوک فاروق هم دردل بادو کشور عراق و اردن نظر مهر و محبت ندارد پیدایش کشور اسرائیل عربها را موافق در ظاهر باهم متحد ساخت ولی هینگه کشورهای عربی باین نکته پی برده‌اند که یهودیها در فلسطین خواهند ماند و ادامه مبارزه بیهاصل است بساط اختلاف و مبارزه فامیلی را که برچیده بودند مجدداً گسترده عراق مدیست که بعضی اتحادیه عرب فشار آورده که دست از خصومت با آل‌هاشم برداشته و اساسنامه اتحادیه را بفتح دوستی عراق واردن اصلاح نمایند در مصاحبه اخیر که نویسنده با وزیر امور خارجه عراق داشتم ایشان اظهار داشتند که نظر ما از اصلاح اساسنامه اتحادیه باین بردن اعتبار منشی کل است زیرا در گذشته منشی اتحادیه عرب بدون مشورت بنا تصمیاتی گرفته که نتیجه اش موجب زیان و باعث خسران زیادی برای کشور و جامعه بوده است

مقاله روزنامه باختر امروز به اطلاع ملت ایران رساندم» (سفری، ۱۳۷۱: ۸۶۱).

آرمان‌هایی و الا

در شرایطی که بسیاری از مدیران مسئول روزنامه‌ها، روزنامه خود را به محلی برای ارتقای جایگاه سیاسی و کاسب‌کاری سیاسی تبدیل کرده بودند، فاطمی آرمانی بزرگ را در سر پروراند و تلاش داشت تا الگوی لوموند را در باختر امروز اجرایی کند. او تلاش داشت تا روزنامه خود را به شرکت بزرگ انتشاراتی تبدیل کند و به پیروی از الگوی لوموند، تمام روزنامه‌نگاران را سهامدار کند. فاطمی رؤیاهایی بس بزرگ در سر داشت که فرصتی برای تحقق آن نیافت. وی در آن ایام آرزو داشت که تجربه روزنامه‌های بزرگ دنیا را در ایران اجرا کند. به ترتیبی که قصد داشت با استفاده از یک کادر سیاسی و مفسران قوی روزنامه‌ای سیاسی همانند لوموند را به چاپ برساند. همچنین با کمک مورخان و محققان نشریه‌ای ادبی، تاریخی و علمی را به شکل هفتگی مشابه نشریه هیستوریا زیر نظر استاد محیط طباطبایی انتشار دهد. چاپ و انتشار نشریه‌ای علمی با اخبار مصور سیاسی، علمی، اجتماعی شبیه ریدرز دیجست که جای آن در ایران خالی بود، نشریه سیاسی و ملی برای دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور تا دانشجویان از افکار جبهه ملی آگاه شوند از اهداف او بود (شیفته، ۱۳۶۴: ۴۴).

فاطمی در کنار تمام این آرزوها تأسیس گروهی انتشاراتی با سرمایه نویسندگان، محققان و همکاران مطبوعاتی را پی‌گیری می‌کرد که تمام کارمندان در آن سهم داشته باشند. این مطلب در وا‌کاوی نامه فاطمی به نصرالله شیفته مشهود است. دکتر حسین فاطمی در نامه دوم خود به نصرالله شیفته پس از شهادت محمد مسعود در بیست‌ویکم مه ۱۹۴۸ (اول خرداد ۱۳۲۸) نوشته است: «یک ماه تا چهل روز دیگر تر خود را خواهم گذارند، آقای مصباح (برادر ارشد فاطمی) به من اطلاع داد که حاضر است یک چاپخانه برایمان بخرد. در فرانسه مشغول به کار هستم تا اگر بتوانم یک روتاتیو (دستگاه چاپ) تهیه کنم، اما نقشه من به هم

شهریور ۱۳۳۱) به‌شدت با این مسئله مخالفت کرد، هرچند خود شیفته نیز نسبت به این سفر ابراز تمایل نکرده بود (شیفته، ۱۳۶۴: ۲۲۶).

تلاش برای تفکیک نقش‌ها

سید حسین فاطمی همواره تلاش داشت تا پس از حضور در دولت، نقش‌های خود را از هم تفکیک کند. محمدعلی سفری، خبرنگار پارلمانی، خاطره روزی را روایت می‌کند که فراکسیون نهضت ملی در مجلس تشکیل جلسه داد: «روز دوازدهم آبان ۱۳۳۱ اعضای فراکسیون مجلس جلسه‌ای سری تشکیل دادند. آن روز مهندس رضوی که نایب‌رئیس مجلس بود دستور داده بود که در راهروی مجلس کسی رفت و آمد نکند. من به دکتر فاطمی گفتم که خبر جلسه سری امشب را دارم. در آن زمان دکتر فاطمی گفت به من چه مربوط است، من وزیر امور خارجه هستم. بلافاصله من گفتم که خبر این جلسه را به مدیر روزنامه باختر امروز داده‌ام» (سفری، ۱۳۷۱: ۶۸۱).

سید حسین فاطمی به تفکیک نقش‌های خود حساسیت فراوانی نشان می‌داد. به ترتیبی که در لابه‌لای سخنان خود مواظب بود مبادا به گونه‌ای سخن بگوید که مناسب یک روزنامه‌نگار باشد نه معاون نخست‌وزیر یا وزیر امور خارجه. محمدعلی سفری به‌خوبی این دوران را به تصویر می‌کشد. در فاصله زمانی کودتای ناکام تا کودتای ۲۸ مرداد، خبرنگار باختر امروز حال و هوای مدیرمسئول خود را که از قضا وزیر امور خارجه هم هست این‌گونه توصیف می‌کند: «بی‌جهت نیست که در این سه روز بین دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، با دکتر فاطمی، مدیر روزنامه باختر امروز، از زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد. او در سه مقاله در این سه روز پیش‌تاز همه داوطلبان تغییر رژیم است، اما در هنگام سخن‌گویی دولت آشکارا چون دوندگان نفس بریده و همانند پهلوانان دست‌وپا بسته حرف دل را نمی‌زند بنابراین، در کنفرانس مطبوعاتی بیست‌وپنجم مرداد هنگامی که از وی پرسیده می‌شود آیا دست‌شاه در جریان کودتا بوده است جواب داد نظر دولت ایران را نمی‌دانم، ولی نظر خودم را در سه

خورد. میل من این بود که با مسعود شهید، شرکتی تأسیس کنیم و پروژه‌های بسیاری برای این کار داشتیم، متأسفانه با شهادت او تمام این افکار بر باد رفت. تو بدان که انتشار یک روزنامه یومیه و پروگرام مفصلی که در صدد اجرای آن بودم، بدون داشتن ابزار کار میسر نیست. مخصوصاً با ابزار کهنه و پوسیده‌ای که در ایران متداول است و با آن کار می‌کردیم و کار می‌کنند دیگر روزنامه‌نویس مسخره است. به نظر می‌آید تشکیلاتی که من در نظر دارم به‌وجود بیاورم در مرحله اول یک چاپخانه وسیع است در مرحله دوم «راه‌اندازی» شرکت با چند روزنامه‌نویس اعم از اینکه بعداً به‌وجود بیاید یا اینکه از روزنامه‌نگاران موجود شرکای خود را انتخاب کنیم، زیرا محتاج روزنامه صبح و عصر و هفتگی و ماهیانه هستیم. این‌ها را باید از میان رفقای خود انتخاب کنیم تا تشکیلات وسیعی داشته باشیم که کار همه به‌خوبی اداره شود. این چاپخانه‌ای که فعلاً می‌خواهم تهیه کنم چیزی مقدماتی است، البته بعداً که شرکای تازه گرفتیم و سهام آن اضافه شد به‌صورت تعاونی میان نویسندگان، کارکنان و اعضای سازمان تقسیم خواهد شد بنابراین، داشتن چند روزنامه هفتگی در این گروه و عده‌ای یومیه و ماهانه یک موضوع ضروری است (شيفته، ۱۳۶۴: ۱۴).

این ایده سید حسین فاطمی شباهت زیادی با ایده محمد حسنین هیگل، روزنامه‌نگار شهیر مصری، داشت. هیگل به‌عنوان یار دیرین جمال عبدالناصر نیز این مسئله به یکی از دغدغه‌هایش تبدیل شده بود. هیگل نیز همواره به این مسئله فکر می‌کرد که چگونه می‌توان از تجربه لوموند برای آینده مطبوعات مصر بهره گرفت که در این مدلل همه کارکنان روزنامه و کارمندان اعضای مجمع عمومی را تشکیل می‌دهند و مجمع عمومی هیئت امنا را که از شخصیت‌های سرشناس هستند را انتخاب می‌کند و این هیئت امنا تحریریه را انتخاب می‌کند و مرتب به مجمع گزارش سالانه می‌دهد (هیگل، ۱۳۶۴: ۲۰۸).

روزنامه‌ای از جنس مردم

فاطمی روزنامه خود را همواره متعلق به مردم می‌دانست. وی در اولین شماره روزنامه باختر امروز که در هشتم مرداد ۱۳۲۸ منتشر شد در نخستین سرمقاله

روزنامه با عنوان «یا مرگ یا آزادی» آزادی و عدالت را دو شعار بنیادین معرفی می‌کند که باید به آن دست یافت. فاطمی باختر امروز را متعلق به مردمی می‌داند که در شرایط عصر حجر به سر می‌برند و به آنان نوید می‌دهد که باختر امروز همانند باختر از مصالح علفخوارها، پابرهنه‌ها و گرسنه‌ها و بی‌کفن‌ها دفاع خواهد کرد (فاطمی، ۱۳۲۸: ۱).

فاطمی همواره سعی می‌کرد در روزنامه خود رابطه جدایی‌ناپذیری با مردم داشته باشد و پیوند خود را با

مردم حفظ کند. پریش سوطی، همسر دکتر فاطمی، در گفت‌وگویی با نگارنده بر این مسئله تأکید کرد و گفت: «فاطمی همواره دغدغه مردم را داشت و حتی زمانی که به خاطر عوارض ترور بر سر مزار محمد مسعود خون استغراق می‌کرد ذره‌ای از خدمت به مردم غافل نمی‌شد به‌گونه‌ای که بر روی تخت بیمارستان برای انتخابات مجلس اعلام آمادگی کرد و زمانی که در خارج از کشور تحت درمان بود به‌منظور دفاع از مردم مقالاتی را به رشته تحریر درمی‌آورد و برای روزنامه‌ها ارسال می‌کرد» (ستوده، ۱۳۸۹: ۸۳).

البته نگارش این مقالات جنجالی و انتقادی از فاطمی چندان دور از انتظار نبود، زیرا فاطمی در باختر امروز نیز مقالات تندی را به نگارش درآورده بود. وی در نخستین سرمقاله روزنامه باختر که در سال ۱۳۲۸ منتشر شد در اوج جنگ و فلاکت و بدبختی مردم به این مسئله اشاره کرد که اولین و بهترین اسلحه ما برای حفظ ایران داشتن آزادی است. ایران را باید ایرانی حفظ کند؛ یعنی، توده مردم و اجتماع تا آزادی نداشته باشند نمی‌توانند به وظایف خود عمل کنند. پس می‌گویم هر کس آزادی مشروع ملت ایران را محدود کند به استقلال ایران لطمه زده و هر کس به استقلال ایران لطمه بزند خائن است (سفری، ۱۳۷۱: ۹۷).

جایگاه باختر امروز

باختر امروز به مدد تلاش فاطمی به روزنامه‌ای تبدیل شد که لوزه بر تن دربار می‌انداخت. این دستاورد به مدد قلم زیبا و توانمند سید حسین فاطمی میسر شد. ادبیات زیبایی وی در مقالات و نثر شیوای وی برای

درهم کوییدن دشمنان زبانزد بود. به همین دلیل ابراهیم صفایی که با فاطمی از زمان فعالیت در روزنامه ستاره آشنا شده بود در کتاب خود، پنجاه خاطره از پنجاه سال، وی را جوانی با احساسات آتشین و قلمی شیرین معرفی می‌کند.

مسعود بهنود نیز روزنامه باختر امروز را همچون نگینی در انگشتر توصیف می‌کند. وی در کتاب کشته‌شدگان بر سر قدرت با بیان اینکه ده‌ها روزنامه پدید آمد، ولی کمتری از آنها مانند باختر امروز می‌درخشید، تصریح کرد: «حسین فاطمی موتور لوکوموتیوی بود که مصدق نحیف و پیر را در صدر نشانده بود و پیش می‌رفت و

سرمقاله‌های باختر امروز کوبنده و پرده‌در به دل‌ها راه می‌یافت و مردمی که بر این تصور بودند که از زمستان ۲۷ دیکتاتوری محمدرضا شاه آغاز شده، به‌درستی تشخیص می‌دادند که مصدق که صدایش از لابه‌لای سطور باختر امروز به آن‌ها می‌رسید تنها کسی است که مقابل ایجاد یک دیکتاتوری تازه می‌ایستاد» (بهنود، ۱۳۸۸: ۶۳۳).

رزا ناظم، نویسنده کتاب سید حسین فاطمی و تحولات سیاسی ایران، در اظهار نظر صریحی خطاب

به نگارنده اظهار داشت: «فاطمی بیش از آنکه مرد سیاست باشد روزنامه‌نگاری بود که از قضای روزگار به دولت رسید. سر پرشور داشتن وی در منصب سیاسی از مشی روزنامه‌نگاری وی نشأت گرفت که با روحیه انتقادی گره خورده بود و همین سبب شد که برای این روحیه تاوان سنگینی بپردازد» (ناظم، ۱۳۸۹: ۱۹).

رزا ناظم در کتاب خود بر این باور است که باختر امروز همچنان صف‌شکن غیررسمی دولت دکتر مصدق در عرصه‌های گوناگون بود. وظیفه‌ای دشوار که جز با قلم فاطمی، جسارت او و شم سیاسی عمل‌گرایی اش نمی‌توانست محقق شود. در این روزنامه به‌طور رسمی نیازها، ضرورت‌ها و شیوه عمل مورد نیاز نهضت ملی و مصدق ابراز می‌شد. باید به خاطر داشت این مهم در شرایطی رخ داد که فضای باز مطبوعاتی باعث شده بود عرصه‌ای پرتنش برای مطبوعات ایجاد شود. فاطمی از یک‌سو به‌عنوان چهره منصوب سیاسی با وظیفه دشوار پارلمان و کابینه رفتارهای سیاسی یک مقام دولتی را پیش می‌برد و هم‌زمان با لحن و ادبیات ژورنالی بازیگر مقتدر عرصه سیاسی بود (ناظم، ۱۳۸۷: ۱۸۰).

سخن آخر

انصاف این است فاطمی را از جایگاه روزنامه‌نگاری نیز بررسی کنیم. به هر حال اگر صنعت نفت توانست شود به مدد انتشار روزنامه باختر امروز بود که توانست افکار عمومی را شکل دهد و از طرفی به جنجال‌های رسانه‌های مخالف مصدق به‌خوبی و به‌موقع پاسخ دهد. مهم‌تر اینکه فاطمی را باید روزنامه‌نگاری دانست که اجل مهلتش نداد تا برنامه‌های خود در حوزه روزنامه‌نگاری را اجرایی کند و گر نه عرصه ژورنالیسم ایران جهش بزرگی را تجربه می‌کرد. بررسی عملکرد حسین فاطمی در عرصه روزنامه‌نگاری آن‌قدر گسترده است که انصاف ایجاب می‌کند پیش از اینکه بخواهیم کلاهمان را به احترام معاون نخست‌وزیر دولت مصدق برداریم و به احترام او کرنش کنیم لازم است تا به احترام بزرگ‌مردی قیام کنیم که به روزنامه، نه به‌عنوان بنگاهی سیاسی و مکانی برای بده‌بستان سیاسی، به‌عنوان مکانی برای تحقق آرمانی بزرگ و اجرای اصول حرفه‌ای روزنامه‌نگاری و ادای رسالت اجتماعی خود می‌نگریست. ■

منابع

- آل احمد، جلال، (۱۳۶۴)، هدایت بوف کور، در هفت مقاله، تهران: رواق.
- افراسیابی، بهرام، (۱۳۶۶)، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران: نشر سخن
- بهنود، مسعود، (۱۳۸۸)، کشته‌شدگان بر سر قدرت، تهران: علم.
- بی‌نا، «کارهایی که باختر امروز نمی‌کند»، باختر امروز، ۱۰ شهریور ۱۳۵۴، س ۱، شماره ۵۴، ص ۲.
- ستوده، معصومه، «مقایسه الگوی روزنامه‌نگاری حرفه‌ای و سیاسی با معیارهای نظری موجود در روزنامه باختر امروز (سال ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲)»، تهران، ۱۳۸۹.
- سفری، محمدعلی، (۱۳۷۱)، از استغای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران: نشر نامک.
- شیفته، نصرالله، (۱۳۶۴)، زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، تهران: نشر آفتاب.
- ناظم، رزا، (۱۳۸۷)، سید حسین فاطمی و تحولات سیاسی ایران، تهران: آگاه.
- هیگل، محمد حسنین، (۱۳۶۴)، میان مطبوعات و سیاست، ترجمه محمدکاظم موسایی، تهران: القبا.

ایستاده چراغی روشن است



ایستاده چراغی روشن است

ویژه یکصدمین شماره چشم انداز ایران



در آستانه یکصدمین شماره *دوماهنامه چشم انداز ایران*، تحریریه طی دو شماره فراخوانی را برای ارزیابی مخاطبان از نشریه منتشر کرد. در کنار این فراخوان نشریه طی تماس با شخصیت هایی از طیف های مختلف فکری (احزاب، مطبوعات و ...) و شخصیت های مرجع (اساتید دانشگاه، روحانیون، فرهنگیان و فعالان فرهنگی هنری) خواستار ارائه دیدگاه هایشان درباره «ارزیابی نقاط ضعف و قوت نشریه (با رویکرد انتقادی) و ارائه راهکارهای پیش رو جهت بهبود» شد. که ماحصل آنچه در پی می آید نتیجه این فراخوان است.

لازم به ذکر است ارزیابی های صورت گرفته (جز در موارد مربوط به قانون مطبوعات) به صورت کامل منتشر شده است.

نگاهی اجمالی به چشم‌انداز ایران



مهدی غنی

قدرشناسی

اکنون صدمین شماره نشریه چشم‌انداز ایران پیش روی خوانندگان است. در دوره جدید، چشم‌انداز ایران با کادری جدید و رویکردی نو وارد میدان اطلاع‌رسانی شد. بی‌تردید این مجموعه با تمام توان کوشیده بهترین اثر را ارائه دهد؛ اما همان‌طور که چشم‌انداز ایران نسبت به دوره قبل از آن یعنی راه مجاهد، به‌طور چشمگیری تحول‌یافته و نوآوری داشته است، اکنون هم می‌تواند در هر مرحله دست به تحول و نوآوری زده و بر مسائل جاری پیشی گیرد. این مهم نمی‌شود مگر آنکه نشریه خود را در معرض افکار عمومی و مخاطبان قرار داده و از تجربیات، پیشنهادها و نقدهای اندیشمندان و صاحب‌نظران بهره‌گیرد. فرم و محتوای نشریه را در آینه دیگران ببیند و از میان نیازها و نگاه‌های مختلف و نقدهای دلسوزانه، راه آینده خود را ترسیم کند؛ کاری که در صدمین شماره به آن اقدام کرد و باهمت پیگیرانه دست‌اندرکاران جوان نشریه به انجام رسید.

اما رسمی نانوشته هست که اغلب در چنین مواردی زبان به تمجید و تعریف می‌کشایم و از طرح کاستی‌ها و ضعف‌ها پرهیز می‌کنیم. گرچه قدردانی سنت نیکویی است، اما «قدر» هم ناظر به ارزش و قیمت است و هم اندازه و محدودیت، هر دو بخش را باید دید. تمجید و تعریف می‌تواند موجب تشویق و ترغیب طرف مقابل شود، ولی خطر ایجاد خودبسندگی و ماندن در وضع موجود را هم به دنبال دارد؛ اما اگر با نقد و طرح کاستی‌ها همراه شود، موتور محرکی می‌شود برای کندن از وضع موجود و جهش به سمت آینده.

خوشبختانه برخورد فعال فرهیختگان و نخبگان جامعه در برابر این فراخوان، خود موجب امید و نشاط می‌شود، به‌ویژه کسانی که دلسوزانه پیشنهادها و انتقادهایشان را هم طرح کرده‌اند که می‌تواند حرکت‌آفرین و راهگشای آینده باشد. نگارنده گرچه صرفاً ناظر تلاش‌های شبانه‌روزی مهندس میثمی و دست‌اندرکاران نشریه چشم‌انداز ایران بوده‌ام و باید به ایشان دست‌مریزاد بگویم، اما مانند هر پدیده‌ی رو به رشد، چشم‌انداز وسیع‌تری برای این نشریه آرزو دارم.

انتظارات

نکته‌ای که درباره نشریه لازم به یادآوری است، انتظاری است که خطیب و مخاطب از مسئله دارند. آیا چشم‌انداز ایران در صدد است یا مدعی است کلیه معضلات استراتژیک کشور را یک‌تکه بررسی کارشناسانه کند و راه‌حل‌های درخور ارائه دهد؟ یا مخاطبان نشریه انتظار دارند چنین معجزه‌ای از این نشریه بروز کند؟

واقعیت این است که چشم‌انداز ایران گرچه می‌کوشد با نگاهی کارشناسی و تخصصی به مسائل بپردازد، در زمره نشریات تخصصی به‌شمار نمی‌رود. تخصص به این معنا که در یک موضوع خاص تمرکز کرده و همه جوانب و اعماق مسئله را از زوایای گوناگون شکافته و با کمک گرفتن از دانش روز، راه‌حل مسئله را جست‌وجو کرده است. در نگاه تخصصی رایج نمی‌شود

نشریه چشم‌انداز ایران در دهه ۶۰ با نام راه مجاهد منتشر می‌شد. از اولین شماره این نشریه در آبان ۱۳۶۰ درست ۳۵ سال می‌گذرد. بسیاری از خوانندگان امروز این نشریه، شماره‌های نخستین آن را ندیده‌اند و چه‌بسا اگر ببینند باورشان نشود، چشم‌انداز ایران هم از جهت فرم و هم محتوا از کجا به کجا رسیده است. مجوز نشریه در دولت آقای رجایی در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ صادر شد؛ آن زمانی که مجاهدین خلق به رهبری رجوی در تدارک فاز مسلحانه علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی بودند که یک ماه و نیم بعد عملی شد. سال پیش از آن آقای رجایی به نخست‌وزیری رسید. هم‌زمان طبق قرار قبلی با تصمیمی شجاعانه و صادقانه برای دیدار دوست قدیمی خود لطف‌الله، به منزل ایشان در آب‌منگل آمد. در آنجا بود که از کشمکش‌ها و منازعات درونی انقلاب سخن رفت و هر دو یار قدیمی نگرانی خود را از آینده این روند ابراز کردند. از وجود آدم‌های صادق و دلسوز در میان نیروهای متفاوت انقلاب سخن رفت که بر اثر غوغاهای فرصت‌طلبان و خودخواهان و دست‌های مرموز از یکدیگر دور افتاده‌اند و امکان گفت‌وگویی سالم را با یکدیگر ندارند و صدای آنان شنیده نمی‌شود. ضرورت نشریه‌ای که در جهت وحدت ملی و منافع ملی گام بردارد و فراتر از منازعات درون جامعه سخن بگوید آشکار بود. شهید رجایی همان‌جا قول اعطای مجوزی را داد که ما درخواست کرده بودیم و چنین بود که ماهنامه راه مجاهد زاده شد. آن زمان آیت‌الله منتظری با عنوان امید امت و امام خوانده می‌شد، نشریه هم از همان شماره اول ستونی به سخنان ایشان اختصاص داد. در آن دهه تحولات پیش‌بینی نشده‌ای رخ داد و تغییراتی حاصل شد که ۱۱ سال بعد در آذرماه ۱۳۷۱ که هفتاد و دومین شماره نشریه منتشر شد، به دلیل انتشار سخنرانی آیت‌الله منتظری، دادگاه ویژه روحانیت نشریه را توقیف کرد... ولی نشریه از میان راه پریچ‌وخم و سنگلاخ این دوران راه دلسوزانه خویش را پیمود.

کسی هم متخصص علوم تربیتی و روان‌شناسی باشد و هم کارشناس اقتصادی و در عین حال سیاست خارجی و هم‌زمان در علوم قرآنی و دینی صاحب‌نظر باشد و هم... بگذریم که سیاست همچون طبابت در ایران تخصص نمی‌خواهد و همه در این زمینه کارشناس‌اند؛ درحالی‌که چشم‌انداز ایران به همه این مسائل می‌پردازد؛ بنابراین نشریه به معنی مصطلح کارشناسی و تخصصی نیست و چنین انتظاری از آن ناکام می‌ماند؛ اما می‌توان گفت نشریه برای همه کارشناسان رشته‌های مختلف خواندنی است و به همه آن‌ها در زمینه کاری خود و سایر حوزه‌ها، شناختی فراتر از سطح و ظاهر می‌دهد. آن‌ها می‌توانند با مطالعه مباحث نشریه با دیدی جامع‌تر از تخصصشان به جامعه و حوزه کاری خود بنگرند و واقع‌بینانه‌تر به داوری و برنامه‌ریزی بپردازند و از نگاه‌ها و کنش‌های یکجانبه و تک‌فازی بپرهیزند.

پیشنهادها

نگارنده به‌عنوان یک مخاطب، نیازهایی را می‌بینم بی‌آنکه مقدرات و توان نشریه را ببینم:

۱. روحانیت یکی از نهادهای اساسی جامعه ماست که در مقاطع گوناگون در تحولات جامعه نقش مؤثر داشته است. هرچند این نقش اغلب مثبت و گاه منفی بوده است. همچنین این نهاد در درون خود از تکثر و تنوعی برخوردار است که داوری‌های کلی و قطعی نسبت به خود را به چالش می‌کشد. از همه مهم‌تر این نهاد در طی دوران همان‌گونه که تأثیرگذار بوده، تأثیرپذیر هم بوده است و لذا دستخوش تغییر و تحول می‌شده

است. امروز نخبگان جامعه، شناخت واقعی و درستی از این نهاد ندارند. کمتر کسی هم به این موضوع می‌پردازد. جا دارد چشم‌انداز ایران این موضوع را بررسی کرده و از جوانب مختلف این نهاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی را مورد کنکاش قرار دهد.

۲. نکته دیگر، پیگیری مباحث اعتقادی و ایمانی است. چشم‌انداز ایران همواره به مباحثی پیرامون وحی، قرآن‌شناسی و مباحث معرفت‌شناسی پرداخته است؛ اما موضوعی که امروز در جامعه کمتر به آن توجه می‌شود موضوع خداست. اساساً در جامعه مذهبی ما آنچه بیش از همه غریب است و مغفول واقع می‌شود و از امام حسین (ع) مظلوم‌تر است، مسئله خداست، به‌ویژه با مباحث معرفت‌شناسی که در سالیان اخیر در میان روشنفکران رواج یافته، جایگاه خدای معرفی شده و ایمان به آن قدری مبهم و گاه متزلزل جلوه می‌کند. جا دارد چشم‌انداز ایران در مباحث اندیشه خود با نگاهی همه‌جانبه و مستدل به این مسئله وارد شده و آن را در مباحث کارشناسانه خود جای دهد.

۳. موضوع دیگری که به نظر می‌آید در بطن جامعه مطرح است، اما در عرصه رسانه‌ای کمتر به آن پرداخته می‌شود رژیم شاهنشاهی است. داوری درباره رژیم گذشته اغلب جنبه واکنشی دارد. در دوران پیش از سرنگونی نگاهی کاملاً سیاه و منفی وجود داشت و در سالیان بعد شاهد تغییر این نگاه در برخی اقشار هستیم؛ این تغییر پاندولی در تاریخ گذشته هم دیده شده است. کاری کارشناسانه فارغ از حب و بغض‌ها و واکنش‌های زمانی، می‌تواند در جهت تعادل و عمق فکری جامعه مؤثر باشد.

۴. از کارهای ارزشمند چشم‌انداز ایران، پرداختن به مسئله قومیت به‌ویژه کردستان بود، اما این رویکرد می‌بایست دنبال شده و سایر اقوام را هم دربرگیرد، به‌ویژه گزارش‌های اجتماعی-اقتصادی از وضعیت اقوام در مناطق مختلف کشور و همچنین فرصت‌ها و تهدیدهای این زمینه بسیار مفید خواهد بود. مسلم است اتخاذ یک رویکرد درست و برخورد صادقانه با اقوام مختلف ایران، می‌تواند به تحکیم وحدت ملی و تحکیم مناسبات داخلی کشور بینجامد.

۵. چشم‌انداز ایران خود را نشریه‌ای راهبردی با نگاهی کارشناسانه معرفی کرده است، اما چه‌بسا مخاطب تیزبین در پس این کارشناسی، نگاهی صرفاً علمی ندیده و سایه ایده‌ای جهت‌دار را بر آن مباحث مشاهده کند. این امر طبیعی است و در اغلب مباحث کارشناسی دیده می‌شود. از همین رو، مسئله رابطه علم و دین و نسبت علوم آکادمیک با اسلام از ابتدای انقلاب تا همین امروز چالش برانگیز بوده و عده‌ای به امید اسلامی کردن علوم دانشگاهی هنوز در تلاش‌اند. برخی معتقدند علوم بشری باید در چارچوب دین به کارگرفته شوند و برخی به عکس بر آن‌اند که دین را با علوم بشری تبیین، تشریح و یا نقد کنند. از آنجا که این موضوع ازجمله معضلاتی بود که ماجرای تغییر ایدئولوژیک مجاهدین خلق در سال ۵۴ را ایجاد کرد، جا دارد چشم‌انداز ایران در کنار مباحث کارشناسی خود، این موضوع اساسی را هم در دستور کار خود قرار داده و به صورتی کارشناسی! به آن بپردازد. ■

* نویسنده و روزنامه‌نگار

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سبد خرید | ورود

فیدیبو | فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها >

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دومانه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

تجربه‌ای منحصر به فرد در تاریخ مطبوعات



حسین آبادیان

دوماهنامه چشم‌انداز ایران، تجربه‌ای منحصر به فرد در تاریخ مطبوعات ایران است. چند موضوع این نشریه را از دیگر مطبوعات متمایز می‌کند: نخست، تکیه بر مسائل تاریخ معاصر ایران با نگاهی انتقادی به‌منظور دانش‌اندوزی برای هرگونه اجتناب از درافتادن به شبهات است، همان‌که امام علی (ع) درباره آن فرمودند: «إِنَّ مِنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعَيْبُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجْرَتُهُ النَّقْوَى عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ؛ کسی که عبرت‌ها و پیشامدهای روزگار را پیش رو داشته باشد، تقوا او را از افتادن در شبهه‌ها بازمی‌دارد.» (نهج‌البلاغه، خطبه شانزدهم) در علم لغت عربی، شبه (به فتح شین و باء) به معنی مثل و نظیر است، شبهه آن است که دو چیز به دلیل مشابه‌بودن یا مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند. گاهی اوقات باطل لباس حق می‌پوشد، یکی از راه‌هایی که می‌توان حق و باطل را از هم تمیز داد؛ فهم عمیق تاریخ تحولات گذشته است که در قرآن کریم و نهج‌البلاغه تأکید فراوانی بر آن‌ها شده است. همچنین برای اینکه از درغلتیدن به تجربیات اشتباه گذشته اجتناب شود، همیشه گذشته مانند چراغ راهنما فراراه اولی‌الابصار قرار می‌گیرد؛ بنابراین رسالت چشم‌انداز ایران برای فهم عمیق تحولات گذشته و فراز و نشیب‌های آن به‌منظور جلوگیری از تکرار برخی اشتباه‌ها، ویژگی مهم این نشریه است.

دومین ویژگی دوماهنامه چشم‌انداز ایران این است که خود را درگیر مباحث صرف‌تئوریک نمی‌کند، بلکه به مسائل ملموس و عینی بهای فراوان می‌دهد؛ تجربیات ملموس هم از زبان و قلم کسانی ارائه می‌شود که خود به نحوی از انحاء درگیر مسائل تاریخ معاصر کشور بوده‌اند. برای مثال تجربه تحولات تاریخی ایران از کودتای ۲۸ مرداد به این سو از زبان کسانی نقل می‌شود که خود به شکل مستقیم درگیر رویدادها بوده، یا شاهد ماجرا و بازیگر تحولات بوده‌اند. در این راستا، سلاقی و گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی مورد بحث و بررسی واقع می‌شوند و از جناح‌های مختلف، تجربیات خاص آن‌ها به خواننده منتقل می‌شود.

پس سومین ویژگی چشم‌انداز ایران این است که در قید و بند چارچوب‌های متعارف سیاسی و اجتماعی نیست، زیرا هدفی مهم‌تر که منافع و مصالح ملی ایران است، سرلوحه برنامه‌های این نشریه قرار دارد. معمولاً اغلب بازیگران سیاسی، به دلیل اینکه عمری را صرف

دفاع از رویکرد خاصی کرده‌اند، جرئت ندارند خود را بازبینی و نقد و ارزیابی کنند. از نقطه نظر مباحث اجتماعی، چشم‌انداز ایران بحث و بررسی درباره آسیب‌های مربوط به این قلمرو را وجهه همت خود قرار داده، مطالب فراوان درباره اعتیاد، بیکاری، طلاق، قاچاق کالا و بزهکاری‌های اجتماعی، از جمله خواندنی‌ترین مباحث این نشریه هستند. تحلیل سیاسی تاریخ، همراه با تبیین وضعیت اجتماعی کنونی کشور، به‌منظور انجام برنامه‌ریزی‌های راهبردی برای آینده کشور، باعث شده است تا مطالب نشریه، افقی روشن‌فرآوری‌مدیران و کارشناسان عرصه‌های مختلف اجتماعی قرار دهد و آن‌ها را نسبت به آینده جوانان که سرمایه‌های اصلی کشور هستند، هشدار و انداز دهد؛ مانند مباحث سیاسی و تاریخی، تحقیقات میدانی در قلمرو مسائل اجتماعی باعث شده‌اند تا نشریه به شکلی ملموس و عینی درگیر مبرم‌ترین مشکلات و معضلات اجتماعی شود؛ این بار هم نشریه خود را مقید به ارائه مسائل نظری بدون عنایت به مسائل عملی و روزمره اجتماعی نکرده است، بلکه مطالب آن هم کاربردی هستند و هم راهبردی.

و اما مهم‌ترین نقطه‌ضعف نشریه کمبود مقالات علمی و پژوهشی آن است. مقصود مقالاتی است که متکی بر اسناد، منابع و مآخذ باشند و خواننده را تشویق کند به‌منظور بسط و گسترش آگاهی خود از مسائل گذشته و حال جامعه، به مطالعه بیشتر روی آورند. اگرچه نقل‌خاطرات بازیگران در صحنه تحولات سیاسی بسیار ارزشمند است، اما بدیهی است هر سیاستمدار یا شاهد تحولات سیاسی با عینک خاص خود به تحولات می‌نگرد. از این رو، گاهی اوقات سعی می‌شود کنشی خاص که از سوی سیاستمداری خاص روی داده است، توسط خود او توجیه شود. در این راستا، ضروری است با راوی حوادث و وقایع بحثی انتقادی صورت گیرد و نقطه نظرات گوینده به چالش کشیده شوند تا خواننده به تأمل و تفکر وادار شود و گوینده هم متوجه اشتباه‌های خود شود.

به‌نظر می‌رسد چشم‌انداز ایران می‌تواند از تحقیقاتی که استادان و دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی انجام می‌دهند برای بارورتر کردن مباحث خود استفاده کند و مشوقی برای جوانان باشد تا در قلمرو مسائل سیاسی و اجتماعی بیشتر مطالعه کنند و مطالب خویش را عرضه کنند. رویه چشم‌انداز ایران برای اجتناب از دامن‌زدن به مباحث فرعی و بیهوده که می‌تواند به بروز اختلافات بیشتر در مجامع فرهنگی و سیاسی کشور بینجامد، رویکردی است نیکو، اما حداقل می‌توان برخی ایدئولوژی‌های بی‌ربط به شرایط جامعه ایران مانند نظریات تئولیرالیسم را به شکل آکادمیک نقد و بررسی کرد و حتی از نقد این ایدئولوژی‌ها بر اساس ترجمه نوشته‌های منتقدان این نظریات در غرب استفاده کرد. اهمیت موضوع در این است که برخی ناکامی‌ها باعث شده‌اند تا میراث تلاش‌های گذشتگان را برخی نشریات و جریان‌های فرهنگی و اجتماعی حتی به تمسخر بگیرند. نقد گذشته جای خود را به تخریب کسانی داده است که فارغ از موافقت یا مخالفت با ایشان، فرزند زمان خود بوده‌اند و سخنی مطرح می‌کرده‌اند، یا عملی انجام می‌داده‌اند که مطابق شرایط زمان تاریخی و جهانی آن زمان بوده است؛ بنابراین اگر چشم‌انداز ایران تلاش می‌کند وارد مباحث بیهوده با حریفان نشود، بهتر است مواضع آن‌ها را به شکلی نظری نقد و ارزیابی کند تا رسالت تاریخی خویش را برقرار کند. ■

* تاریخ نگار، استاد دانشگاه

از عملیات چریکی تا ایجاد پل هم‌اندیشی



علی آبادیان

و دلم برای خواندن مطالبش تنگ شده است. ارتباط و انس من با مجله چنان بوده که کمترین نقد را به آن داشته‌ام. اگر در خلوت به انتظارات برآورده نشده از چشم‌انداز ایران فکر کرده‌ام، در نهایت با درک موقعیت و آگاهی از وضعیت موجود، خود را قانع کرده‌ام.

مهندس میثمی با اراده‌ای پولادین و پایداری بی‌نظیر و به‌عنوان مبارز سیاسی، مدیری مدبر و روزنامه‌نگاری چیره‌دست با تلاش خستگی‌ناپذیر در سخت‌ترین و حساس‌ترین برهه‌های مبارزات چند دهه گذشته، عرصه را هرگز خالی و از آرمان‌های والايش عدول نکرد. اکنون این فاکتورها از مهندس میثمی الگویی کامل برای نسل جدید، هزاران مبارز، فعال سیاسی و مدنی این مرز و بوم خلق کرده است. آزادگی و دلیری مهندس میثمی را می‌توان در انتشار سلسله ویژه‌نامه‌های کردستان به‌وضوح دید. در فضای مه‌آلود و تنگ سیاسی که به مویی بند بود، با جسارت کم‌نظیرش این بار تابوی سخن گفتن از زوایای پنهان کردستان را درهم شکست و ناگفته‌ها را بر زبان‌ها جاری و ناشناخته‌های بسیاری را به میان کشید و مهم‌تر از همه باب سخن را گشود و بدین ترتیب، «کردستان همیشه قابل کشف» را در ردیف ماندگارترین اثر چشم‌انداز ایران به ثبت رساند و تقدیم جویندگان واقعیت و پویندگان سیاست کرد. امیدوارم این دیالوگ ادامه داشته باشد، زیرا تأثیرات مهمی را به دنبال دارد و بی‌شک در صورت تداوم ارمان خوبی به بار خواهد آورد.

در سرمقاله آخرین شماره نشریه، مهندس میثمی از زبان دل، سخنی ظاهراً با رهبران اقلیم کردستان، اما در واقع با بررسی تاریخ یکصد ساله مبارزات کرد در هر چهار بخش آن، تحلیل خود را از وضعیت کنونی ارائه کرده و از روی دلسوزی، توصیه‌هایی را به همه رهبران سیاسی کردستان کرده است و این انتظار از آزادیخواهی چون مهندس میثمی بجاست. امید که دو طرف درگیر معادلات سیاسی کردستان - حاکمیت‌ها و احزاب کردستانی - با واقع‌بینی و مدنظر قراردادن تجربیات تلخ گذشته به راهکاری مناسب دست یابند و صلح و دوستی جای جنگ و دشمنی را بگیرد. صدا البته در این مسیر، مسئولیت دولت‌ها در قبال رفع مشکلات و دفع موانع سنگین و بیش از احزاب سیاسی کردستان است. امید که سخن برآمده از دل دوست بر دل‌های پاک بنشیند.

میثمی، چریک خلاق و مبتکر همچون گذشته به عمق استراتژیک مسائل پرداخته و با واقع‌بینی و آینده‌نگری، صادقانه به راه خود ادامه می‌دهد. در دهه چهل و بویحه مبارزات ستمشاهی، مجاهد رزمند جان برکف در میدان آمده و بعب منفجرشده که قرار بود پل‌های دشمن را درهم بکوبد، به لطف «الله» چنان قدرتی به چریک صاحب اراده قوی بخشید که در دهه‌های بعدی بتواند در ادامه راه، نه برای منهدم کردن، بلکه برای رسیدن به هدف و تحقق آرمان‌هایش چنان پلی مستحکم بسازد که نسل‌های بعدی امکان عبور از موانع و چالش‌های پیش رو را با کمترین هزینه پیدا کرده و از آن بهره‌جویند و هیچ دشمنی یارای انهدام آن را نداشته باشد.

آری! نبوغ سیاسی مهندس و خلایقیت و شمه چریکی، این بار برای مبارزه، سلاح قلم را برگزید و در ادامه انجام وظیفه طرحی راهبردی را بی‌ریخت

پیش از هر سخنی لازم است به این نکته اشاره کنم، نشریه چشم‌انداز ایران را از منظر تلاش بی‌وقفه مهندس میثمی ارزیابی می‌کنم، زیرا اگر مبارزات و اراده و مقاومت قبل و بعد از انقلاب چریک قلم نبود، نهال تنومند ایشان به بار نمی‌نشست و چشم‌انداز ایران در همان بهار و عنفوان انتشار دچار سرمای زودرس و یخبندان زمستان سیاسی شده و از گردونه خارج می‌شد. لذا با همه احترامی که برای همکاران ایشان در مجله قائلم و زحماتشان را پاس می‌دارم، صادقانه باید بگویم بدون پشتوانه سیاسی و مبارزاتی مهندس میثمی، این مهم میسر و محقق نمی‌شد و امروز نمی‌توانستیم شماره صد آن را در اختیار داشته باشیم، بر دانش و آگاهی خویش بیفزاییم.

به‌نظر می‌رسد، آنچه در این فضای تنگ و حساس جای نقد و بررسی دارد، پیش و بیش از همه مجله چشم‌انداز ایران با درک وضعیت موجود و شناخت فضای حاکم بر جامعه و مقتضای زمان به طرح مسائل کلیدی پرداخته است، اما با توجه به حجم مشکلات در عرصه‌های گوناگون و به‌ویژه چالش‌های سیاسی بی‌پایان و تنوع دیدگاه‌ها، طبیعی است عده‌ای از دوستان و مخاطبان انتظارات بیش و افزون بر این از مجله داشته باشند، اما من به نوبه خود با تکیه بر تجربیات حدود چهار دهه، انتظارات معین و مشخصی از چشم‌انداز ایران دارم و با مدنظر قراردادن فراز و نشیب سیاسی کشور و شرایط نه‌چندان مطلوب روزنامه‌نگاری و در برهه‌هایی فضای نفس‌گیر مطبوعاتی، تاکنون نشریه با امکانات محدود، ضمن تلاش و مقاومت تحسین‌برانگیز، صحنه را خالی نکرده و نهایتاً کار ارزنده‌ای را در عرصه تحلیل و ارائه راهبرد انجام داده است. در بُعد ملی تنها فایده‌مجاهدین خلق ایران و واکاوی واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ کافی است که چشم‌انداز ایران را در رأس مجلات تحلیلی و راهبردی قرار دهد.

طی چند سال انتشار مجله که همه شماره‌های آن را در اختیار دارم، گاه اتفاق افتاده به دلایلی که خارج از اراده‌ام بوده، نتوانستم دسترسی به مجله داشته باشم، اما در آن شرایط نیز به یاد مجله بودم

چشم‌انداز ایران ما

که بخش مهم خروجی آن، نشریه چشم‌انداز ایران است که همچون پل مرتفع و سازه ارتباطی مستحکم، محل تردد اندیشه صاحب‌نظران و صحنه هنرنمایی صاحب‌قلمان طیف و جریان‌ات سیاسی گوناگون جامعه و فضایی مناسب برای گردش اخبار در خدمت افکار عمومی باشد. مهندس میثمی و یارانش از ورای این سازه بی‌بدیل به‌خوبی توانسته‌اند چشم‌انداز ایران بدیعی از وقایع گذشته و وضعیت حال و آینده را برای علاقه‌مندان مسائل و موضوعات روز و مخاطبان خاص نشریه ترسیم کنند.

پل عریض و چندبانه مهندس میثمی با گنجایش درخور و مناسب امروزی، این سویس پیداست و آن‌سویس به افق‌های بی‌اتها و دوردست تاریخ و جغرافیای ملل و اقوام دیگر جهان پیوند می‌خورد. در این سو به تاریخخانه‌ها نورافشانی کرده و به فراموشخانه‌ها نقب می‌زند و ضمن بررسی موضوعات و تحلیل مسائل به چشم‌اندازهای کلان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد. زنگ خطر مسائل زیست‌محیطی را به صدا درآورده و با به‌چالش کشیدن مدیریت بحران آب، در پی جست‌وجوی راه نجات و خروج از بحران‌ها در تلاش مستمر است. هشیارانه چراغ امید را روشن و آگاهانه نیروی محرکه آزادیخواهی و عدالت‌طلبی و استبدادستیزی را زنده و پویا نگه می‌دارد. با در نظر قرار دادن منافع ملی تغییر و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای را واقع‌بینانه با دقت و حساسیت پیگیری و بالانس قدرت در عرصه جهان و منطقه را مورد ارزیابی کارشناسی و سنجش سیاسی قرار می‌دهد. در همان حال، از ریزترین ولی بااهمیت‌ترین مسائل و موضوعات داخلی غافل نیست و با چشم‌اندازی به گستره ایران اوضاع و احوال طبقات، اقشار و اصناف مختلف جامعه را رصد می‌کند و تریبونی شایسته برای رساندن پیام اقوام و اقلیت‌های آیینی، سکویی برای تعظلم‌خواهی ستمدیدگان و مظلومان جامعه و ارجاع آن به افکار عمومی و چشم و گوش حاکمان کشور است.

اراده خلل‌ناپذیر و عزم راسخ مهندس میثمی و تلاش‌های خستگی‌ناپذیرش بهترین الگو و سرمشق من بوده است. مقاومت بی‌ظنیر فرمانده دیرروز و درایت سیاسی امروزین استاد، الهام‌بخش روزهای سستی و بی‌رغبتی‌ام در کار و تلاش بوده و با به‌یاد آوردن رنج و مشقت‌هایش، انگیزه‌ام برای ادامه راه دوچندان شده است.

امروز در گرامیداشت تولد دوباره فرمانده پیشاهنگ و صدمین شماره چشم‌انداز ایران، درود می‌فرستیم به روان هم‌زمان مجاهدش و یاد آن‌هایی را که رفتند گرامی می‌داریم که والحق وارث و هم‌رزمی اصلح از خود به‌جای گذاشته‌اند که با وفاداری ستودنی‌اش اجازه نداد پلشتی‌های سیاسی، پلیدهای قدرت و چرخش چرخ چپ‌گردون، جان‌فشانی مجاهدان بیناگذار و اخترهای فروزان آسمان مبارزات آزادیخواهی و عدالت‌طلبی ملت ایران را از یادها بزداوند. چشم‌انداز ایران، امید را در دل صاحب‌دلان و جان‌های شیفته زنده نگه‌داشته و راه را برای انفعال و بی‌تفاوتی‌ها بسته است. من نقدی بر آن نمی‌بینم، تنها آرزوی موفقیت و پیروزی برای شما همکاران ارجمند و سرور گرانقدرم آقای مهندس میثمی دارم. امیدوارم روزگار همراه و حق یار باشد تا استمرار انتشار مجله و افزودن بر اندوخته‌ها را همچنان شاهد باشیم. ■

* کشاورز و فعال کرد



بابک احمدی

هنگامی که دشمنی خارجی به کشوری حمله کند و جنگ برپا شود، سربازان در واحدهای نظامی چه می‌کنند؟ می‌جنگند. در این کنش واحد، آنچه مهم است هدف است، پیروزی. آنچه اهمیت کمتری دارد، اختلاف‌نظرهای سربازان با همدیگر است. اختلاف‌هایی که برجايند، اما در پرتو هدف مشترک، وظیفه و تعهد کم‌رنگ می‌شوند.

عده‌ای زندانی جدا از اختلاف‌نظرهای عقیدتی، سیاسی و اجتماعی در زندان چه می‌کنند؟ کوشش در وحدت عمل برای افزایش روحیه دیگران، پافشاری بر کسب و حفظ حقوق اولیه زندانیان و ترفیع شرایط زیستی و ایجاد روحیه همبستگی. اینجا اختلاف‌نظرها فقط خود را در پیشنهادها عملی برای پیشبرد بهتر مبارزه مشترک نشان می‌دهند. اهمیتشان فقط در کوشش در حفظ جبهه مشترک، اقدام و کنش واحد و جنبه‌های عملی یعنی پیشنهادها مفید در یافتن راه‌های درست‌تر برای دسترسی به هدف مطرح‌اند. بحث‌های نظری نه اینکه حذف بشوند، اما کم‌رنگ می‌شوند، بهتر است بگوئیم در پراکسیس یعنی وحدت نظر و کنش جلوه می‌کنند.

وضع من با دوستانم در گرایش ملی و مذهبی چنین است. در بسیاری از موارد یا حتی مبانی عقیدتی و سیاسی هم‌نظر نیستیم، اما آشکارا هدف مشترکی داریم؛ دستیابی به دموکراسی، دفاع از استقلال میهن، کوشش در برقراری عدالت اجتماعی و کاستن از شکاف طبقاتی. از خودگذشتگی در مسیر مبارزاتی‌ای که در سحرگاه سده بیستم با انقلاب مشروطه آغاز شد و تا امروز شماری از اهدافش به دست نیامده است، ما را به هم نزدیک می‌کند. پس چندان مهم نیست که کجا دیدگاه‌های فلسفی، عقیدتی و سیاسی ما از هم جداست، مهم هدف مشترک و راه‌های عملی برآمده از آن دیدگاه‌هاست که به‌صورت پیشنهادها و کوشش‌ها نمایان می‌شوند. مهم این است که نشریه‌ای با وجود تمام موانع و دشواری‌ها منتشر شود که در آن از اهداف والای ملت دفاع شود، یادآور پیشینه مبارزه علیه رژیم شاه باشد و از آن‌ها درس بگیرد، سرچشمه وضعیت دردبار، خونین و دلخراش خاورمیانه را سیاست‌های ابرقدرت‌ها بداند؛ چشم‌انداز ایران چنین نشریه‌ای است. آقا لطفی عزیز من، کسی که از جسم و جان خود در این راه مایه گذاشته، کسی که پیگیری او در مبارزه و ایمانش به اهدافی که برای همه ما مطرح و مقدس‌اند، می‌تواند درسی بزرگ برای نسل جوان باشد. دوستی با او را نعمت می‌دانم و به او و همکاران و همراهانش تبریک می‌گویم. ■

* پژوهشگر و استاد فلسفه

چشم‌انداز ایران؛ ضعف روشنفکری در ایران



رضا احمدی

دوماهنامه چشم‌انداز ایران در سال ۱۳۷۸ فعالیت خود را آغاز کرده است. پشتوانه این شروع، فعالیت و تجارب دوازده ساله انتشار راه مجاهد بود. این شروع پس از توقیف راه مجاهد در سال ۱۳۷۲، توسط دادسرای ویژه روحانیت به خاطر انتشار سخنان آیت‌الله منتظری صورت گرفت؛ گرچه سال ۱۳۷۶ تیره شد. توقف انتشار، فرصت مناسبی برای جمع‌بندی تجربه‌های گذشته و انتخاب راهبردی نو بود.

رفع نقیصه روشنفکری

نخبگان و تشکل‌های ایرانی از ابتدای شکل‌گیری در دوره جدید، سیاسی بوده‌اند و کمتر به نظام حقوقی توجه داشته‌اند.

مستشارالدوله از نخبگان قبل از مشروطه است. او پس از سال‌ها حضور در اروپا و کشورهای توسعه‌یافته در پی پاسخ به این سؤال بود که ما چرا نتوانسته‌ایم کشور-ملت خود را به این درجه از ترقی و بهروزی برسانیم. مستشارالدوله می‌آورد با یکی از دوستان ملاقات می‌کند، تا سر این معنی را بفهمم که چرا سایر ملل به چنان ترقیات عظیمه رسیده‌اند و ما در چنین حالت کسالت و بی‌نظمی باقی مانده‌ایم و از او سر این معنی را پرسیدم، جواب چنین داد که بنیان و اصول نظم فرنگستان یک کلمه است و هرگونه ترقیات و خوبی‌ها در آنجا دیده می‌شود و نتیجه همان یک کلمه است و آن یک کلمه، قانون و نظام حقوقی است. او گفت که بعضی از شما نظم و ترقی فرنگستان را از فروع غیر برقرار می‌دانید، مانند تلگراف، کشتی‌ها و... اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید، در بدو کارها از تعیین کلمه واحد (قانون) غفلت می‌نمایید. مستشارالدوله علت اصلی پیشرفت‌های اروپا را قانون می‌داند. عقب‌ماندن ما از این قافله، نبود نظام حقوقی در ایران است.

عمده‌ترین ضعف روشنفکران و نخبگان ایران در سده‌های اخیر، سیاست‌زدگی و بی‌توجهی به مسائل حقوقی و اقتصادی است. به قول دکتر سید جواد طباطبایی، روشنفکران ایران به‌طور عمده سیاسی بودند و از این رو به‌ویژه به دو بحث اساسی تجددخواهی که پیوندهای پیچیده‌ای با اندیشه سیاسی داشتند، چون به اندیشه حقوقی و اقتصادی بی‌اعتنا مانده‌اند. (نظریه کتاب قانون: ۲۰۱)

از جمع‌بندی تجربه مبارزات گروه‌های سیاسی در گذشته درمی‌یابیم، این گروه‌ها فاقد اندیشه حقوقی بودند. از مبارزه گروه‌های مسلحانه، ایدئولوژیک، آزادی و عدالت واقعی بیرون نمی‌آید. ایران در طول قرن بیستم، شاهد رقابت برای کسب قدرت سیاسی میان سه گرایش سیاسی بوده است؛ دینی، ملی‌گرای و کمونیسم علیه حکومت شاه مبارزه کردند. (شورشیان آرمانخواه: ۲۵) در ایران همه به قدرت سیاسی می‌اندیشیدند و به پی‌ریزی نظام حقوقی توجه نداشتند که امری ماندگار و نقض‌ناپذیر است.

دکتر انور خامه‌ای، از اعضای گروه ۵۳ نفر و از بنیانگذاران حزب توده در ایران، در مصاحبه‌ای که به تازگی منتشر شده، آورده که مارکسیست شدن ما اشتباه بود. فکر می‌کردیم راه آزادی همین است، ما اشتباه می‌کردیم. مارکسیسم، راه آزادی ما نبود. (نشریه نهضت مقاومت ملی ایران)

قانون اساسی مشروطه، متنی بسیار مترقی بود، ولی به خاطر بی‌توجهی و ناآگاهی توده‌ها و حتی نخبگان به فراموشی سپرده شد و از آن استبداد درآمد. قانون اساسی فعلی هم اگر توجه‌ها به آن جلب نشود، به سرنوشت قبلی مبتلا می‌شود. توجه نشی به گفت‌وگو درباره قانون اساسی و آشنایی شهروندان با حقوق خود، حدود قدرت مسئولان، نهادینه‌سازی آزادی، عدالت و توسعه کشور است و این نقیصه روشنفکری و نخبگان در ایران را نشی به چشم‌انداز ایران پیگیری شده است. ■

*استاد دانشگاه

استاد لطف‌الله میثمی در اولین شماره چشم‌انداز ایران در مصاحبه‌ای به نام «از راه مجاهد تا چشم‌انداز ایران راهبردهای جدید را تبیین کرده است. در واقع، عبور از عصر راه مجاهد به چشم‌انداز ایران پیام عبور از ایدئولوژی به گفت‌وگو بود. مدیرمسئول در این مصاحبه یادآور شد: اگر به این نکته اکتفا کنیم که انتخاب روش گفت‌وگو صرفاً به منظور پرهیز از خشونت است، نخواهیم توانست روندی اثباتی و راهبردی از چشم‌انداز گفت‌وگو ترسیم کنیم... تکرر فهم در جامعه انسانی امری بدیهی و در واقع شرح حال وضعیت موجود آن است، اما از آنجایی که تحقق یک امر اجتماعی جز با نزدیک نمودن فهم‌ها به یکدیگر امکان‌پذیر نیست، ناچار هستیم که به گفت‌وگو روی بیاوریم؛ بنابراین پذیرفتن امر گفت‌وگو، این مدعا را در بطن خود دارد، چراکه تکرر در فهم وجود دارد. این راهبرد، یک انتخاب مبارک بود، اما در جامعه ایران، موانع ساختاری فراوانی در برابر استراتژی گفت‌وگو وجود دارد.

شکل‌نگرفتن فرهنگ گفت‌وگو

راهبرد جدید مجله، نوید نیاز امروز آینده‌ماست. جامعه جهان‌سومی ما، شیوه دیالوگ را برنمی‌تابد، بلکه اساس آن بر مونولوگ، خطابه و موعظه استوار است و گفت‌وگو امر غریبی است.

در گفت‌وگو هر دو طرف می‌خواهند به موضوع مشترکشان فکر کنند و به نتیجه برسند. این روش برد-برد است و از یکدیگر یاد می‌گیرند. خطابه فرهنگ نظام‌های ایلی، اقتدارگر است. این فرهنگ سیاسی به‌تدریج به فرهنگ اجتماعی و مردم تبدیل شده است. استمرار فرهنگ ایلی، مانع از شکل‌گیری فرهنگ گفت‌وگو در جامعه گردیده است. حتی زن و شوهر که در یک خانواده کوچک زندگی می‌کنند، معمولاً با اولین مشکلی که پیش می‌آید، در همان جایی که باید گفت‌وگو شروع شود، گفت‌وگو را قطع می‌کنند. (فراستخواه، ما ایرانیان: ۱۴۵)

کارنامه چشم‌انداز ایران

ارزیابی کارنامه ۹۹ شماره مجله در زمینه عملیاتی کردن راهبرد «گفت‌وگو» با محدودیت‌ها و موانع ساختاری از جمله نامنی، برخورد‌های سلیقه‌ای قابل توجه است که در مقابل جامعه مطبوعاتی ایران موجود است. نشریه تا شماره تا ۱۹ نتوانسته بود خود را با راهبرد جدید همراه سازد، مباحث معمولاً پراکنده، طولانی و فاقد صفحه‌بندی فنی به نظر می‌رسد. نشریه از شماره ۱۹ وارد مباحث راهبردی شده است. از موضوعاتی که با جدیت به آن پرداخته شد: مسئله دهه ۶۰ و قیام مسلحانه مجاهدین خلق و پیامدهای زیان‌بار آن بر نیروی انسانی و سرمایه ملی و ایجاد فضای امنیتی، دخالت امنیتی‌ها در همه امور بر جامعه است. موضوع بعدی، توجه به نظام حقوقی و قانون اساسی که دستاورد مکتوب انقلاب اسلامی است. در این قانون، آمال و آرزوهای مردم ایران تبیین شده است.

رویکرد نقادانه به تاریخ



محسن آرمین

کرد. با این همه خواننده وقتی به خود می‌آید و می‌بیند قرار بود برای مطالعه مجله زمانی محدود بگذارد، اما چند ساعت گذشته و هنوز مطالب خواندنی باقی مانده است.

این همه گفتم تا نتیجه بگیرم، ذهنی که در پس چشم‌انداز ایران است چند مشخصه دارد: اول آنکه ذهنی مسئله‌باز است و نوعاً موضوع‌هایی را انتخاب می‌کند که مسئله (Problem) جامعه و زمانه ماست. دوم اینکه باز و مفتوح است و دست کم می‌کوشد پذیرای دیدگاه‌های متنوع باشد؛ هرچند این ویژگی می‌تواند پررنگ‌تر بشود. این ویژگی موجب غنای محتوای مجله شده است. سوم اینکه توان استفاده از اهل فکر و متخصص در حوزه‌های مختلف را دارد. اگرچه فکر می‌کنم دایره کسانی که با چشم‌انداز ایران همکاری دارند، می‌تواند وسیع‌تر از این باشد، بدون آنکه موازین و اصول مورد تأکید گردانندگان لطمه‌ای ببیند. این همه از نظر من به‌عنوان یک خواننده، ارزشمند و قابل احترام است.

چشم‌انداز ایران، در کشور ما که مطبوعات دچار مرگ زودرس و عارضه جوانمرگی هستند، عمری نسبتاً طولانی داشته و از سال‌های بحرانی آن هم با امکاناتی اندک که از صفحه‌آرایی آن پیداست، سر به سلامت برده است بدون آنکه از معیارهای خود عدول کرده باشد و این نشان از درایت و پختگی است. ان‌شاءالله که برای سالیان دراز سرش سلامت باشد.

قرار است مختصر و مجمل بگویم، اما حیفم می‌آید به یک امتیاز مهم چشم‌انداز ایران اشاره نکنم و آن رویکرد نقادانه به تاریخ سال‌های قبل و بعد از انقلاب است. این بخش که یکی از جذاب‌ترین بخش‌های نشریه است، برای نسل من که آن دوران را تجربه کرده است یک بازخوانی است. بازخوانی که در عین تقویت حس نوستالژیک، انسان را به تأمل و تفکر در بایدها و نبایدها و قصورها و تقصیرها وامی‌دارد و در مجموع، احساسی غریب برجای می‌گذارد که توصیفش چندان ساده نیست؛ اما مهم‌تر اینکه چشم‌انداز ایران دست کم در مقایسه با دیگرانی که مدعی و متولی تاریخ‌نگاری معاصر هستند، می‌کوشد حتی‌المقدور به نحوی منصفانه‌تر به نقد گذشته بپردازد و به این ترتیب، امکان قضاوتی به دور از افراط و تفریط درباره گذشته را برای نسلی که آن دوران را تجربه نکرده است، فراهم آورد تا به واقع گذشته، چراغ راه آینده باشد و عارضه کم‌حافظگی تاریخی که بلای نسل‌های جامعه ایران است، کمتر گریبانگیر این نسل شود. اگرچه معتقدم به‌رغم اینکه چشم‌انداز ایران در بررسی و نقد بی‌طرفانه و منصفانه حوادث سال‌های پرتلهاپ قیل و بعد از انقلاب گام‌های تحسین‌برانگیزی برداشته است، هنوز گام‌های بیشتری می‌تواند بردارد. مهم این است که این نشریه نشان داده ظرفیت برداشتن چنین گام‌هایی را دارد. برای همه همکاران مجله وزین چشم‌انداز ایران به‌ویژه برادر خوبم آقای مهندس میثمی، آرزوی روزهای بهتر و توفیقات بیشتر دارم. ■

* پژوهشگر دینی

یادم است در دوره دبستان یکی از سرگرمی‌های ما کشیدن نقاشی بر لبه برگ‌های کتاب درسی بود. نقاشی هر برگ با نقاشی برگ قبل اندکی تفاوت داشت، به طوری که وقتی انگشت شصت را بر ضخامت کتاب گذاشته، کتاب را از عرض خم می‌کردیم، برگ‌ها یکی پس از دیگری به سرعت از زیر انگشت شصت می‌سرید و نقاشی متحرک شکل می‌گرفت؛ درست مانند کارتون‌های تلویزیون. شاید فکر کنید این خاطره که احتمالاً مشترک میان همه ماست، چه ربطی به موضوع اظهارنظر درباره چشم‌انداز ایران دارد، اما چندان بی‌ربط هم نیست.

محتوای بعضی نشریات مانند همان تصاویر بر لبه برگ‌های اوراق کتاب هستند. کافی است با انگشت شصت مجله را خم کنی و صفحات یکی یکی از زیر انگشتت سر بخورند (البته کمی آهسته‌تر از تکنیک به کار رفته در نقاشی متحرک) تا عنوان و تیترها نمایان شوند. بیش از این نیازی به صرف وقت نیست. شاید این تمثیل کمی اغراق‌آمیز باشد، ولی لطف تمثیل و استعاره در اغراق است. دسته‌ای دیگر از مجلات، وضعیتی متفاوت دارند. باید به فهرست مطالبشان مراجعه کنی و شماره صفحه مقاله یا موضوع یا پرونده مورد علاقه خود را پیدا کنی و بخوانی. نوع سومی هم هست و آن مجلاتی است که نه اجازه می‌دهند آنان را به سرعت ورق بزنی و نه اینکه در خواندن مقالات و پرونده‌ها دست به گزینش بزنی. هر صفحه‌ای را که ورق می‌زنی با تیترو یا موضوعی برخورد می‌کنی که هرچه می‌خواهی از آن بگذری نمی‌شود. اینجا جای حاکم و محکوم عوض می‌شود، به جای اینکه صفحات تسلیم انگشتان تو باشند، خود را در برابر عنوان و تیترها مقهور می‌یابی. هر طور شده ولو به صورت عمودی مجبور می‌شوی مقاله را بخوانی، وگرنه رفتن به صفحه بعد کار چندان ساده‌ای نخواهد بود. چشم‌انداز ایران از این نوع مجلات است. راستش را بخواهید کمی آدم را عصبانی می‌کند، به خصوص خوانندگانی در سن و سال من را که احساس می‌کنند خیلی زود دارد دیر می‌شود و باید از وقت حداکثر استفاده را

چون که صد آمد



عبدالله اسفندیاری

«چشم‌انداز» یعنی «منظر»، یعنی «نظرگاه»، یعنی آنچه در دیدرس ماست؛ نه خیلی دور، نه خیلی نزدیک، چشم‌اندازی که اجمالاً می‌بینی، که کلی می‌بینی، که سرنوشت آینده‌اش را تخمین می‌زنی و بالاخره چشم‌انداز، دریافتی کلی از وضع حال است که احتمالات آینده را نیز درمی‌یابد و... از این رو، چشم‌انداز ایران نامی است درخور نشریه‌ای که نگاهی راهبردی (استراتژیک) به مسائل ایران دارد.

از همین نام درستی که بر این نشریه گذاشته شده، می‌توان دریافت که با مجله‌های گران‌سنگ روبه‌رو هستیم، چرا که همین نامگذاری، جزئی است که به کل اشاره داد. نام مجله، نشانه راهبردی بودن محتوای نشریه است و همین موضوع اولین و شاید یکی از مهم‌ترین مباحث استراتژیک است؛ «جزء و کل» و «خرد و کلان» در مسائل راهبردی با هم مرتبط‌اند. خرد و کلان در هم تأثیرگذارند و از هم تأثیر می‌گیرند. جزء و کل یک نشریه است که «شاکله» آن را می‌سازد و اگر شاکله درست پی‌ریزی شد، حرکت نیز درست می‌شود که فرمود: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ» (اسراء: ۸۴) همگی بر اساس شاکله خویش عمل می‌کنند. «شاکله» یعنی چه؟ ساده می‌گویم که شاکله جدای از شکل است، شاکله مجموعه «فرم و محتوا» و «شکل و مضمون» است. چشم‌انداز ایران در قدم اول، «شاکله» درستی دارد. در زمینه ارتباط راهبردی جزء و کل و خرد و کلان بیشتر خواهم نوشت و در ادامه همین یادداشت موضوع را روشن خواهم کرد. نخست باید خوشحالی خود را ابراز کنم و انتشار یکصدمین شماره را به «جهادگران» چشم‌انداز ایران تبریک بگویم، به‌ویژه به مجاهد نستوه، مهندس لطف‌الله میثمی که این‌گونه در عرصه روشنگری، مجاهدت بی‌وقفه می‌کند و با وجود سختی‌های این کار، از پا نمی‌نشیند! مبارکتان باد که ذخیره معنوی کلانی انباشته‌اید!

چشم‌انداز ایران علی‌رغم نگرانی‌هایی که از عدم استمرار انتشارش وجود داشت، به شماره صد رسید. این استمرار نادر است، چرا که در این عرصه، کارهای نیمه‌رها شده دامن گیر بسیاری از افراد است، به‌خصوص حرکت‌های مستقل فرهنگی-سیاسی که گمشده روزگار ماست. استمرار مجله‌های وزین و راهبردی در عرصه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز است؛ مجله‌ای که در شماره‌های متعدّدش به‌طور متناوب، منتهب‌ترین مسائل حوزه سیاست، فرهنگ، اجتماع و گه‌گاه اقتصاد را می‌پوید و تحلیل و نقد می‌کند و در عین حال مستقل است؛ مستقل از ادبیات رسانه‌های حاکم، مستقل از سمت‌گیری‌های فرمایشی و همه‌پارهای بی‌انصافی در قضاوت. انصاف در تحلیل مسائل نکته‌ای است که در نشریات مستقل کمتر رعایت می‌شود. تنوع شخصیت‌هایی که با آنها مصاحبه می‌شود، گوناگونی قلم‌هایی که مقاله می‌نویسند، شجاعت و انصاف در نقد روال جاری مملکت و عقلانیت در ارائه راهکارهای پیشنهادی و سمت‌گیری به نفع منافع ملی، در چشم‌انداز ایران آشکار است.

توجه به مباحث راهبردی که در فضای عمومی نشر از آن‌ها غفلت می‌شود، پرهیز از عوام‌زدگی و عوام‌فریبی (که لازمه هر نشریه استراتژیک است)، از امتیازات چشمگیر چشم‌انداز ایران است؛ در فضایی که نشریات متعدّدی با پشتیبانی از نهادهای مختلف دولتی و شبه‌دولتی، با ژست راهبردی حاوی مطالب عوام‌زده‌اند. نشریاتی که حرف‌های تکراری را تکرار می‌کنند و حالا اینان به طرز ترجم‌برانگیزی می‌کوشند برای آن یافته‌ها، فلسفه بتراشند و غلط‌های عوامانه را تئوریزه کنند و بیشتر آن‌ها علی‌رغم ژستشان عوام‌زده‌اند.

یکی از این عوام‌زدگی‌ها، همان بی‌تاسی «جزء و کل» و «خرد و کلان» در ادبیات رایج این‌گونه نشریات و نداشتن «شاکله» است! حتی غلط‌های املائی، انشایی و دستوری که بی‌محابا به کار گرفته شده و باب می‌شود و کم‌کم بر زبان ریز و درشت مسئولان رسمی نیز جاری می‌شود. از مثالی کوچک شروع می‌کنم تا به مهم‌تر برسم. چند سالی است که می‌نویسند و می‌گویند به فلان موضوع «ورود کردیم»! که این تعبیر به جای «وارد شدیم» به کار می‌رود و درست‌مانند این است که شما وقتی به اتاقی

وارد می‌شوید بگویید «به اتاق دخول کردیم»! در حالی که باید بگویید «به اتاق داخل شدیم». این یک غلط دستوری و ادبیاتی است که در آن فعل لازم و متعدی جایجا شده است و در پشت این جایجایی غلط، البته یک تفکر غلط وجود دارد که اصطلاح «ورود کردیم» را رایج می‌کند و آن تفکر «آمریت» است.

چنین بی‌توجهی‌هایی در مباحث راهبردی نیز رایج است و کلمات و عناوینی رسم و حاکم می‌شود و در همه جا به کار برده می‌شود. از جمله این‌ها، اصطلاح «جنگ نرم» است که از سوی منابع برون‌مرزی ساخته شده و ما تقلید کرده‌ایم و بی‌محابا در هر مقوله‌ای از آن استفاده می‌کنیم. این اصطلاح «جنگ نرم»، شاید در امور سیاسی، امنیتی و تبلیغاتی (پروپاگاندا) با اغماض پذیرفتنی باشد، اما در عرصه‌های فرهنگی به هیچ‌وجه صحیح نیست! استفاده از تعبیر «جنگ نرم» در امور فرهنگی، تجاوز یک تعبیر سیاسی به فرهنگ است و رایج شدن آن در زمینه‌های فرهنگی، خود مصداق «تهاجم فرهنگی» است! به کارگیری عنوان «جنگ نرم» در عرصه فرهنگ آفاتی دارد که یکی از آن‌ها این است که یکی از شخصیت‌های مشهور می‌گوید: «چون در جنگ، خدعه مجاز است، در جنگ نرم هم خدعه مجاز می‌باشد!» و این یعنی رواج بی‌اخلاقی، خدعه، تهمت، دروغ، پرونده‌تراشی در امور فرهنگی و... که به فاجعه خواهد انجامید! دیگر اینکه در جنگ نظامی به‌طور طبیعی همه تابع فرمانده هستند و سلسله‌مراتب (فرمانده)، (فرمان‌بر)، (افسر) و (سرباز) داریم؛ در حالی که چنین روابطی در فرهنگ اصولاً ممکن نیست. در عرصه فرهنگی، «تابعیت» شدنی نیست، تأثیرپذیری و اقتاع جاری است. عرصه فرهنگ عرصه «فرمان»، «جبهه»، «فرمانده»، «فرمان‌بر»، «افسر» و «سرباز» نیست، عرصه فرهنگ، عرصه تفکر است و عرصه تفکر را نمی‌توان با «فرمان» عملی کرد. تفکر را نمی‌توان با دستور نظامی ایجاد کرد و کسی را نمی‌توان تابع و متقاد یک فکر و یک «رویه» کرد. بهتر است برای روشن شدن این موضوع، مثالی بزنم. عرصه فرهنگ مانند صنعت نیست. در بسیار صنایع و از جمله صنعت نجاری، وقتی طبق نقشه‌ای دقیق عمل می‌کنید، هزاران صندلی و میز شبیه هم می‌توانید بسازید؛ در حالی که عرصه فرهنگ مانند «باغبانی» است. هیچ باغبانی نمی‌تواند با نقشه و محاسبه، گل‌هایی شبیه هم پرورش دهد. گل‌ها خود رشد می‌کنند و پرورده می‌شوند و باغبان فقط زمینه رشد را فراهم می‌کند، بدون اینکه بتواند گیاهان را صد درصد شبیه هم تولید کند. گیاه موجودی زنده است و حاصل آن هیچ‌وقت صد درصد تابع روش‌های صنعتی نیست. عرصه فرهنگ همچون عرصه باغبانی است و در جامعه انسانی نیز دستوری عمل کردن در زمینه‌های فرهنگی فاجعه‌بار است. در کار فرهنگی، «آمریت» نه تنها مؤثر نیست، بلکه بیشتر اثر عکس می‌گذارد. به قول دکتر شریعتی: «بدون آمریت، با اخلاق، وظیفه ما ساختن یک دنیای دینی است.»

پس دوباره تأکید می‌کنم که خرد و کلان مباحث استراتژیک هر دو مهم‌اند. عناوین مباحث فرهنگی، شکل‌دهنده محتوا و مسیر آن‌ها هستند. یک عنوان درست راهبردی در عرصه فرهنگ می‌تواند جهان را متأثر کند. چنان که رئیس‌جمهور محبوب ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را در مقابل نظریه «جنگ تمدن‌ها» ی هانتینگتون مطرح کرد و مورد استقبال سازمان ملل قرار گرفت و آن سال به‌عنوان سال «گفت‌وگوی تمدن‌ها» نام گرفت و در تاریخ جهان ماندگار شد و افتخار آن برای همیشه به سود کشور ایران و فرهنگ ایرانی باقی خواهد ماند.

انقلاب اسلامی نیز بیش از هر چیز، یک «انقلاب فرهنگی» بود و گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان فرهنگی بود و نه نظامی. گفتمان انقلاب، «کلمه» بود نه «گلوله». گفتمان انقلاب، پیروزی خون بر شمشیر بود. می‌خواهم به این نتیجه برسم که گفتمان یک نشریه راهبردی و استراتژیک همچون چشم‌انداز ایران نیز وقتی به «شاکله» درست خود می‌رسد که عناوین و محتوا، جهت‌گیری درست راهبردی خویش را حفظ کند، اگر چنین شود - که اغلب چنین بوده است - استمرارش بسیار غنیمت است. انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران را با تکرار این بیت از مولانا مبارک می‌کنم که فرمود: (نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست) ■

* نویسنده و تهیه‌کننده سینما و از مدیران سینمایی بنیاد فارابی

راه دشوار قطره



فروزان آصف نخعی

تحلیل ۹۹ شماره چشم‌انداز ایران، مانند تحلیل فروافتادن قطره‌های بسیار کوچک آب بر سخت‌ترین سنگ‌هاست، که به مرور زمان راه خود را از وسط صخره به سوی مقصد نهایی می‌پیماید. در این میان، تجربه زیسته لطف‌الله میثمی، به‌عنوان صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، و عبور او از کوران حوادث، پشتوانه گرانقدری برای جهت‌گیری نشریه و محتوای آن بوده است. ساختار نشریه خود را ادامه جریان احیای فکر دینی و سلسله‌جنبان آن، سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌داند که پویایی خود را از تلاش‌های بخش ناشی از دین اخذ می‌کند. از این منظر، برخی میثمی و چشم‌انداز ایران را تلاشی آگاهانه برای دستیابی به سرچشمه‌های زلال مکتب راهنمای عمل، برای فهم عمل صالح زمان خود در منظومه‌ای از پالایش انگیزه، شناخت و عمل پاک می‌داند؛ اما به نظر می‌رسد نشریه به‌نوعی احیاگر حس نوستالژیک نسبت به رهبران اولیه سازمان و حفظ فاصله انتقادی و جداسازی با آن‌ها از رهبران بعدی چون مسعود رجوی است.

در چشم‌انداز ایران، مخاطب چپ با گرایش نشریه به سوسیال‌دموکراسی با رویکرد محلی‌گرایی و ایجاد مرزبندی جدی با سوسیالیسم مرکزیت‌محور، نسبت با مفهوم خود و ارتباطش با زمینه فرهنگی، تفاوت فرهنگی و نسبت آن با اخلاق و واکنش یک نظام سیاسی به چنین تفاوت‌هایی، در طول ۹۹ شماره، هرچند غیرمنسجم و گاه ناکامل روبه‌رو می‌شود. این مواجهه بیشتر به حاکمیت استبدادی سازمان مجاهدین خلق در زندان رژیم سابق برمی‌گردد؛ خاطرات میثمی و مصاحبه با شاهسوندی مشحون از چنین رویکردی است.

مستقیم و غیرمستقیم چشم‌انداز ایران ناقد مباحث «عبدی نیک‌بین» در جزوه «مبارزه چیست؟» به‌عنوان زیربنای حرکت‌های سازمان در زمینه تدوین ایدئولوژی و استراتژی، آثار گروه ایدئولوژی شامل محمد حنیف‌نژاد کتاب رسالت انبیا و رابطه انسان با دین پس از ختم نبوت، حسین روحانی (کتاب روش شناخت) و علی میهن‌دوست (کتاب تکامل)، و جهان‌بینی اسلامی به‌عنوان کارگروه ایدئولوژی است که همگی در شرایط امنیتی و مخفی تدوین شده بودند. عرصه این نقد، به سه اصل ساتراپ‌لیسم دموکراتیک، اصل انتقاد و انتقاد از خود و اصل رهبری جمعی و مسئولیت فردی و سلسله‌مراتب وحدت استراتژیک و تاکتیکی سازمان با نیروها تسری یافت؛ به عبارت دیگر، اگر سه گروه را در تحولات ایران پس از انقلاب اسلامی ایران تعیین‌کننده بدانیم، شامل کنفدراسیون در خارج از کشور، حوزه علمیه و زندان با حاکمیت مجاهدین خلق، به اهمیت تجدیدنظر ساختاری چشم‌انداز ایران به‌عنوان یکی از محورهای مذکور - که تکلیف چنین بحث‌هایی را پیش از انقلاب روشن کرده‌اند- پی می‌بریم.

پس از انقلاب، نشریه راه مجاهد که بعدها با فراز و نشیب‌هایی به چشم‌انداز ایران تبدیل شد، ضمن نقد راه طی شده، در کنار دو راه استراتژیک «در نظام» (حامیان

نظام) و «بر نظام» (برانداز)، راه دشوار سوم یعنی گروه «با نظام» سر برآورد. این مشی با حفظ فاصله انتقادی، از همان آغاز با حفظ هویت، همکاری مشروط «با نظام» را پذیرفته بود.

خشونت‌طلبان مایل بودند با دوقطبی «در نظام» و «بر نظام»، نوعی همگن‌سازی سیاسی و امنیتی را به کشور تحمیل کنند، اغلب در حوزه مذهبی، راه مجاهد، بعدها چشم‌انداز ایران، بازرگان، سبحانی، محمدی گرگانی و ملی و مذهبی‌ها، ایران فردا و... بزرگ‌ترین سد در برابر همگن‌سازی مذکور بودند که تلاش می‌کرد مفهوم خود با زمینه فرهنگی‌اش را قطع کرده، ظهور رنگین‌کمان نظری و عملی را منتفی سازند. پیش از آن، مسعود رجوی در زندان تأکید می‌کرد که هر نوع تجدیدنظر در نظریه سازمان، خیانت به خون حنیف‌نژاد است. مواضع راه مجاهد، بعدها چشم‌انداز ایران، به نقد این نظریه پرداخت و مرزها یا اصلاح‌طلبی را با مشی «با نظام» به درون نظام حاکم برد و با یارگیری از درون نظام توانست با ممانعت از یکپارچه‌سازی سیاسی، دموکراسی‌سازی را تداوم ببخشد.

علاوه بر این، در مباحث معرفت‌شناختی، چشم‌انداز ایران راه جدایی بحث میان ایمان و روش را باز کرد. این دیدگاه، یکسان‌پنداری ایمان و روش هرگونه نظر مخالف در حوزه بحث‌های کارشناسی را برنمی‌تابد. برای مثال مرحوم مهندس سبحانی و دکتر محمدی گرگانی نمایندگان دور نخست مجلس شورای اسلامی، پس از فتح خرمشهر، مصلحت کشور را پایان جنگ اعلام کردند، ولی حزب‌الله آن زمان و اصلاح‌طلبان کنونی، آن دیدگاه را در مخالفت با رهبران نظام، گناه نابخشودنی تلقی می‌کردند. به عبارتی، پوپولیسم راه هرگونه نقد کارشناسانه را بسته بود؛ بنابراین از نظر فکری، چشم‌انداز ایران در کنار اندک نشریه‌های جریان سوم، گفت‌وگو ایجاد تمایز میان ایمان و روش و در حوزه استراتژی واردکردن محور «با نظام»، با دوگانه خشونت‌طلبانه، ضد صلح و ضد اصلاح‌طلبی «بر نظام» و «در نظام»، بنای دموکراسی گفت‌وگویی را بنیان نهاد. از این رو، تحولات دموکراسی‌سازی در ایران، از قدرتمندان بدون قدرت سیاسی و رسانه‌های بسیار محدودشان تأثیر پذیرفته و افکار آن‌ها از چله کمان آرش کمانگیر عصر خود در جامعه مدنی ایران در خرداد ۷۶ و ۹۲ به زمین نشسته و می‌رود تا از ثمره پذیرش «همه حق دارند ولو بر حق نباشند»، رنگین‌کمان فرهنگ‌ها در پرتو باهم بودگی، بهره بیشتری در راه پیشرفت و همبستگی ملی ببرند. اکنون همه اصولگرایان، افراطی‌ها، قشری‌ها، میانه‌روها، چه بخوانند و چه نخوانند، در چارچوب این نظام گفت‌وگویی گام برمی‌دارند و تنفس می‌کنند.

حضور چشم‌انداز ایران با تکیه بر قانون اساسی، حفظ چارچوب ارضی کشور، جداسازی روش از ایمان و واردساختن محور «با نظام» در کنار دوگانه‌ای که هر یک دو روی یک سکه‌اند؛ یعنی «بر نظام» و «در نظام»، یکی از عوامل اصلی جلوگیری از افتادن ایران به دام داعشیسم و اثبات پوچ بودن بازی برد و باخت است؛ به عبارت دیگر، ایران چارچوب ارضی، انسجام ملی و تاریخی خود را مرهون این تفکر و راهبردی شدن آن در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ است. اکنون باید گفت قطره راه خود را در صخره باز کرده است. ■

* روزنامه نگار - مدیرمسئول روزنامه توقیف شده گلستان ایران

بلوک تاریخی و جبهه سیاسی



کمال اطهاری

برنامه مند شود تا جایگاه نمایندگی اش را بیابد. در واقع، به برکت همین مطالبات و انتظارات است که این روشنفکران و دولت حاضر در قدرت حاضرند. به همین روال، روشنفکران و فعالان طبقه کارگر، علاوه بر فقدان دانش بالا درباره مطالبات و برنامه جامع و مشخص برای طبقه کارگر، پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی نیز هنوز نمی دانند که نظام و به خصوص اقتصاد سوسیالیستی چه الگو و مشخصات عینی قابل تحقیقی خواهد داشت، در حالی که الگو (الگوهای) اقتصاد سرمایه داری روشن است. البته طرح رنجها و آرزوهای عمومی طبقه کارگر و توده مردم برای رهایی از بهره کشی و تبعیضهای فزاینده‌ای که توسط بورژوازی فرومایه (-Lumpen Bourgeoisie) یا نامولد، خلاف قانون اساسی، رواج یافته خود کاری سترگ است؛ آن‌ها در زمانی که تشکل‌های سیاسی و کارگروه‌های غالب است و فعالان کارگری برای فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود هزینه‌های سنگینی باید بپردازند؛ اما این هم روشن است که طبقه کارگر بدون داشتن برنامه مشخص برای خود و کل جامعه، سرگشته، منزوی و منفعل باقی خواهد ماند و فعالان طبقه کارگر با تمام احترامی که باید به آن‌ها گذاشت، تنها در حد سوسیالیست‌های تخیلی یا خرده‌بورژوازی رادیکال قابل طبقه‌بندی خواهند بود، که البته جایگاه اندکی هم نیست.

آنچه گفته شد، برای آشکارشدن لزوم تشکیل یک جبهه اجتماعی - سیاسی از طبقات پیشرو کافی است. جبهه‌ای که در آن از یک سو، پاسخگویی به نیازهای پایه و حداقلی این طبقات (رشد پایدار اقتصادی، مشارکت و عدالت اجتماعی، حفظ محیط زیست و رفع تبعیض) در دستور کار باشد و از سوی دیگر، بلوغ تدریجی روشنفکران ارگانیکی طبقات پیشرو را موجب شود. این چنین اقدامی در زمره ائتلاف طبقاتی جای می‌گیرد. در عین حال، باید در نظر داشت در جهانی که فاشیسم از درون و بیرون جوامع را تهدید می‌کند، ائتلاف سیاسی حتی با کسانی که در ائتلاف طبقاتی یا اجتماعی نمی‌کنند، اما در نهایت حافظ و مقوم جامعه مدنی هستند، جایز است. اگر همه این‌ها با شفافیت و مرزبندی‌های مشخص صورت گیرد، نه معنای توطئه خواهد داشت و نه انحلال و تسلیم طلبی. با چنین اقداماتی به‌طور تاریخمند، جبهه سیاسی برای تشکیل بلوکی تاریخی، که متضمن توسعه پایدار جامعه باشد، ایجاد خواهد شد.

در میان نشریاتی که با آن‌ها همکاری داشته‌ام، معدودی توان پیمودن مسیر پیش گفته را داشته‌اند که در میان آن‌ها دو نشریه ایران فردا و چشم‌انداز ایران برجسته‌ترین بوده و هستند. این جایگاهی آسان‌رس نیست و علاوه بر بینش، به منش یا اخلاق سیاسی خاص نیز نیازمند است. بی‌شک، تجلی‌دهنده اصلی شیوه تشکیل جبهه‌های پیشرو با اصول و مرزبندی‌ها و پیوندهای مشخص در ایران، دکتر مصدق بود. پس از پیروزی انقلاب، زنده‌یاد عزت‌الله سحابی این نهال را دوباره کاشت و قطره قطره جانش را صرف باروری اش کرد. مدت‌هاست که دوست پرتوان و نستوه من لطف‌الله میثمی می‌کوشد که گفتمان لازم برای ائتلاف‌های شفاف و آگاهانه را در نشریه چشم‌انداز ایران رواج دهد. البته بنا نیست نشریه‌ای که او اداره می‌کند، ایدئولوژی دگراندیشان را ترویج دهد، اما شاید بتوان جمعیت گفتمانی بیشتری را به آن بخشید. این کار در شرایط دیگر هراسی حاکمیت کاری است بسیار مشکل، هرچند که به نظر نمی‌رسد، کل حاکمیت نیز برای فائق آمدن بر بحران‌های شدید داخلی و خارجی، راهی جز تقویت وفاق ملی و بهره‌گیری از خرد جمعی داشته باشد. ■

*استاد دانشگاه و پژوهشگر اقتصادی

نزد آنتونیو گرامشی، «بلوک تاریخی» (Historical Block) وحدتی تاریخی است که در هر مقطع بین زیربنا و روبنا، یا دولت و جامعه ایجاد گشته و متضمن هژمونی طبقاتی معینی است. از نظر وی، در جوامعی چون روسیه امکان هژمونی حزب پیشناز طبقه کارگر (در جبهه‌ای با خرده‌بورژوازی و دهقانان) از طریق جنگ رودرروی (War Of Movements) طبقاتی وجود داشت؛ اما زمانی که جوامع مدنی نضج می‌گیرند، از آنجا که تضعیف جامعه مدنی به قدرت‌گیری فاشیسم می‌انجامد، برای به‌دست آوردن هژمونی «جنگ مواضع» (War Of Positions) در دستور کار قرار می‌گیرد که در آن تشکیل جبهه سیاسی وسیع‌تری از اولی برای ایجاد یک بلوک تاریخی پیشرو (به زبان امروز متضمن توسعه پایدار) در دستور کار است. تشکیل چنین جبهه‌ای منوط به توانایی روشنفکران ارگانیکی (در طبقات پیشرو) برای تعریف برنامه‌های وحدت‌بخش اجتماعی است. گرامشی این نظریه را در اوایل دهه ۱۹۳۰ ارائه کرد و اکنون پس از ۸۰ سال و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (که به قول گرامشی دارای یک جامعه سیاسی قوی بود، نه یک جامعه مدنی قوی)، و از سوی دیگر، خطرات بنیادگرایی فاشیستی اسلامی و محافظه‌کاران جدید امریکایی، این نظریه قوت بیشتری یافته است. اگر نظریه گرامشی را درست بدانیم، آن‌گاه باید ببینیم روشنفکران در ایران در این باره چه می‌کنند؟ پس به‌طور نمونه‌وار مروری بسیار کوتاه بر کار خود می‌کنیم:

جمعی از روشنفکران ایران در قالب یک جبهه خود را نماینده طبقه متوسط معرفی می‌کنند. در واقع، جبهه نامیدن آن‌ها یک ناسازواره (Paradox) است، چون نمایندگی یک طبقه معنای جبهه سیاسی نمی‌دهد. از سوی دیگر، به این آسانی کسی نماینده یک طبقه نمی‌شود، چون هنوز نه از لحاظ نظری و نه مشخص (Concrete) تکلیف خود را درباره رابطه بازار و دولت، جناح‌های داخلی و خارجی بورژوازی و طبقه کارگر، اقبال مختلف طبقه متوسط، نحوه و دامنه تحقق آزادی و عدالت مشخص نکرده‌اند. به‌علاوه، با صراحت اعلام می‌کند که هیچ مطالبه‌ای از دولت حاضر ندارند؛ در صورتی که طبقه متوسط با فرهنگ و شیواج ایران، که بیش از یک سده است برای برپایی نظامی توسعه‌بخش می‌کوشد و می‌جوشد، مملو از مطالباتی است که باید توسط روشنفکرانی پرداخته و

تداوم معطوف به تغییر



هاشم آغاجری

و عملی آن باشد و با همین منطق تاکنون جواز کلی ادامه زندگی چشم‌انداز ایران را باطل نکرده‌اند. افزون بر آن، نباید از منطق پراگماتیک و مصلحت عمل‌گرایانه و مبتنی بر اصل هزینه - فایده آنان نیز غافل بود. در سیاست عملی، اصل عمل به تکلیف به اصل عمل به نتیجه تحویل می‌شود و اینجاست که ارزیابی داوران و تصمیم‌گیرندگان نهایی در باب میزان سطح و عمق تأثیرگذاری به معیاری مهم تبدیل می‌شود. البته نشریه هم تحلیل، ارزیابی و فهم خود را از نقش و تأثیر خویش دارد. این دو ارزیابی از سطح و عمق نقش و تأثیر، الزاماً یکی نیست و گاه حتی بر اساس خطاهای پیمایشی یا تحلیلی می‌تواند متضاد باشد. نشریات عمومی - و نه تخصصی - از یک منظر بر دو نوع است؛ یکی نشریات جنگ‌گونه و باز، که رسانه‌ای برای بازتاب دیدگاه‌های مختلف (البته در چارچوب رسمی حاکم) است و دیگری نشریات حزبی - سازمانی یا مبتنی بر طرح و برنامه نظری و عملی خاص. هرچند در واقعیت امر، امروز غالب نشریات باز هم مروج خطوط فکری و سیاسی خاص - و عمدتاً خطوط لیبرالی و نولیبرالی ضد چپ مذهبی یا غیرمذهبی هستند و ادعای «بی‌طرفی» آن‌ها را نباید جدی گرفت، اما از نشریات ارگانی نیز خبری نیست، زیرا در شرایط انحلال احزاب، نشریه حزبی نیز سالبه به انتفاء موضوع است. به نظر می‌رسد چشم‌انداز ایران (و ایران فردا) در یکی دو سال اخیر می‌کوشند تا حدودی کارکردی بینابین دو موضوع مذکور و البته با گرایش به سمت چپ مذهبی و اصلاح‌طلب درون سیستمی را به انجام رسانند، اما هنوز تا رسیدن به موقعیت یک نشریه سیاسی-تئوریک و تحلیلی-استراتژیک که برنامه خاصی را برای تأثیرگذاری بر عمل اجتماعی - سیاسی طبقات، قشرها و گروه‌های اجتماعی مختلف، به‌طور منسجم پیش ببرد، فاصله دارد. اگر بپذیریم که لازمه نشریات نوع دوم گفت‌وگو سازی سیاسی - اجتماعی یا فکری - نظری است، از آن‌گونه که منشأ تحولات و برآمدن جنبش‌های اجتماعی یا سیاسی شود و نمونه‌هایش را در دهه ۷۰، موقعیت آستانه‌ای جنبش اصلاح‌طلبی در کارکرد نشریاتی چون عصر ما و کیان تجربه کردیم. انتظار است که چشم‌انداز ایران از این منظر کارنامه خود را بررسی، جمع‌بندی و تحلیل کند. چشم‌انداز ایران و منظر خاص آن در انبوه نشریات عمومی و تخصصی موجود، منعکس‌کننده علایق و دغدغه‌های خاصی است که برای گروهی به‌ویژه نسل بالای ۳۰ یا ۴۰ ساله، جاذبه‌های خاصی دارد، از جمله بخش‌هایی که خود من ابتدا و مستقیم در هر شماره به سراغ آن‌ها می‌روم، خاطرات و تجربیات نسل خود در دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ است؛ ضمن اینکه مباحث اندیشه‌ای به‌خصوص ترجمه‌های متون تئوریک نیز خواندنی و توجه‌برانگیز است که انتظار می‌رود در آینده شاهد عمق و غنای بیشتر این دو بخش تاریخی و تئوریک باشیم. این دو بخش اما افزون بر معرفت‌افزایی باید به‌مثابه مبانی و تمهیدات آلی با «پروپلمتیک» یا پرسمان زنده حال گره بخورد و سهم گره‌گشایی و راهنمایی در مواجهه با مسئله یا مسائل مبرم کنونی و کمک به اتخاذ راهبرد، موضع و کنشگری مؤثر و راهگشا را ایفا کند؛ البته جامعه کنونی ایران و به‌ویژه قشر تحصیلکرده و کتابخوان آن، جامعه‌ای متنوع و با علایق، نیازها و گرایش‌های مختلف را بازمی‌نماید و به همین سبب، تعیین گروه‌های هدف و مخاطبان نشریه‌ای که قصد تفسیر و تعبیر جهان هر دو را دارد، ضرورتی گریزناپذیر است. طبقات، قشرها، گروه‌های اجتماعی، سنی، تحصیلی، جنسیتی و قومی گوناگون چه جایگاهی در میان مخاطبان نشریه‌ای عمومی و فراگیر دارد و نشریه بر مبنای اصل «کثرت در وحدت» زبان، سطح، کیفیت و نوع محتوای خود را چگونه طراحی

انتشار یکصدمین شماره نشریه چشم‌انداز ایران را به مهندس لطف‌الله میثمی، مدیرمسئول و سردبیر محترم و همه دست‌اندرکاران ارجمند آن گرامی‌نامه آگاهی‌بخش تبریک عرض می‌کنم و آرزو مندم که «صد»های آن را اگر نه من، اما جوانان و نسل‌های حال و آینده همچنان ببینند و روزی جشن هزاره آن را برگزار کنند. در جامعه‌ای که جوانمرگی - و از جمله جوانمرگی قلم، آل قلم و آنچه می‌نویسند - تاکنون سنت نابخشودنی و تقدیر نگویند آن بوده است، باید عمر هفده‌ساله چشم‌انداز ایران را به فال نیک گرفت و انتقال تداوم را که پیش شرط لازم هرگونه نهادینه‌سازی و نهادآفرینی در جامعه مدنی است، در افق انتظار اجتماعی و تاریخی از «حیطه امتناع» به «عرصه امکان» خواستار شد، تداوم و پیوستگی که در کنار گسست، شرط امکان به تعبیر هابس باوم، «ابداع سنت» است؛ سنتی بدعت‌آمیز و بدعتی متجسد در کالبد سنت برای رهایی از چرخه‌های بازتولیدی زندان‌های تاریخی ذهنی و عینی، درونی و بیرونی، قدسی و عرفی، عقلی و خیالی، مادی و معنوی.

گفتن ندارد که «تداوم برای تداوم» به نتایج دگرگون‌ساز مورد انتظار نمی‌انجامد. تداوم معطوف به تغییر است که می‌تواند چرخه‌های بازتولیدی سترون را انقلابی و دگرگون‌ساز و «بازتولید سنت» را به دیالکتیک سنت - بدعت ارتقا بخشد. اجرای چنین پروژه دیالکتیکی و فراییش برنده‌ای در جامعه‌ای همچون ایران کار دشوار و پیچیده‌ای است و افزون بر اراده، همت و پشتکار - که ویژگی بارز نسل مبارز دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ ایران بوده و مهندس میثمی یکی از نمایندگان شایسته آن است - و علم و دانایی، هنر و هنرمندی نیز می‌طلبد؛ هنری از جنس بازی خطرناک و هنرمندانه بندبازی که اولین اشتباه، آخرین اشتباه خواهد بود. چشم‌انداز ایران کوشیده که از این همه بهره جوید و در میدانی با خطوط قرمز و تنگ بسیار راه خود را ادامه دهد، اما شاید بتوان دلایل یا علل دیگری را نیز برای این تداوم برشمرد، از جمله موقعیت و گفت‌وگو خاص نشریه و جایگاه آن در نسبت با آن بخش از بقیه السیف سازمان مجاهدین خلق ایران، که اینک باید بیش از آنکه «نفرت» برانگیزد، افسوس و ترحم را دامن زند. هرچند منطق قاعده‌سازان، داوران و تصمیم‌گیرندگان سیاسی-امنیتی و قضایی این میدان ممکن است بیشتر از سنخ اول و توابع منطقی

چشم‌انداز ایران در نگاهی کوتاه

و اجرا کند. برای اینکه مخاطبان نشریه از گروهی محدود و عمدتاً شبیه اعضا یا هواداران یک سازمان و ارگان حزبی آن بیرون آید و در میان گروه‌های اجتماعی هدف مانند دانشجویان، زنان، کارگران، روشنفکران، فعالان مدنی و روحانیان جای خود را باز کند، ضروری است نشریه بر اساس تعریفی که از جایگاه و رسالت یا استراتژی و برنامه خود دارد و صدا البته با توجه به منابع و امکانات - که می‌دانم برای چشم‌انداز ایران بسیار محدود است - فرم و محتوای خود را بازبینی و بازطراحی کند. نمی‌دانم به جز قشر سیاسی با تجربه خاص و بالاتر از ۳۰ یا ۴۰ سال، برای مثال نشریه در بین دانشجویان چقدر مخاطب دارد؟ اگر پاسخ چندان رضایت‌بخش نباشد، نیازمند ارزیابی و آسیب‌شناسی است. البته سطح و کیفیت مطالب تا کنونی چشم‌انداز ایران متفاوت است، اما به نظر می‌رسد که این تفاوت بیش از آنکه برخاسته از سنجش سطح و نیاز گروه هدف و مخاطب و تقاضا باشد، ناشی از تفاوت در عرضه است.

بر اساس شماره‌های یکی دو سال اخیر، اما به گمان من نشریه بهتر شده، از جمله روی جلد نشریه که چشم‌نوازتر شده است، هرچند عکس‌های روی جلد گاه تناسب دقیق با محتوا ندارد، عکس روی جلد لوازم و معنای خاصی دارد که نیازمند توجه است. تناسب بین عناوین بخش‌ها یا سرویس‌های مختلف نشریه و زیرمجموعه آن‌ها گاه رعایت نمی‌شود. شاید عنوان «اندیشه» را باید با «فرهنگ و هنر» تکمیل کرد تا حوزه وسیع‌تری را پوشش دهد. هرچند خلا هنر به‌ویژه کاریکاتور و شعر احساس می‌شود. «فرم» اعم از طرح، رنگ، فونت، حروف و کاغذ، چیدمان صفحه‌آرایی در کتاب و نشریات اهمیت خاص خود را داراست. امکانات مالی و مادی نشریه احتمالاً دست شما را در این زمینه می‌بندد، اما واقعیت این است که کاغذ، حروف و صفحه‌بندی کنونی نشریه، ملال‌آور و خسته‌کننده است و خواندن نشریه‌ای ۱۶۰ صفحه‌ای را بسیار دشوار می‌کند.

استفاده از گفت‌وگو، لازم و ناگزیر است، اما گاه گفت‌وگوها بیش از حد است. مثلاً درج ۱۲ یا ۱۴ گفت‌وگو در شماره‌های ۹۸ و ۹۵ مناسب نیست، یا پرداختن یک شماره نشریه به سه شخصیت ارزشمند دینی و سیاسی (شماره ۹۷) نامناسب است. می‌توان هریک از این شخصیت‌ها را در یک شماره معرفی کرد و بزرگ داشت. از آنجا که نشریه دو ماهنامه است و ناچار نیست که مانند روزنامه یا هفته‌نامه به دنبال موضوعات روزمره بود، تشکیل پرونده‌های خاص در زمینه‌های فکری، دینی، سیاسی و اجتماعی به غنای نشریه کمک می‌کند. روشن است که این امر مستلزم پیش‌بینی، برنامه‌ریزی، زمان‌بندی و سفارش به نویسندگان است. مسائلی از قبیل دین و دموکراسی، سکولاریسم، اصلاح یا انقلاب، کارگر، زنان، دانشجویان و مسائل آنان قرائت‌های دینی مختلف و... شایسته طرح خاص و عمیق است. یکی از مهم‌ترین پرسش‌های نظری - عملی، مسئله قانون اساسی، اصلاح‌طلبی درون‌سیستمی، راه و روش‌های بدیل برای اصلاحات از بالا و درون سیستمی یا شورشگری و انقلاب از پایین است که همچنان نیازمند بحث و گفت‌وگو است.

مهندس میثمی بارها ضمن جمع‌بندی مبارزات چریکی و مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۰ اعلام کرده‌اند که خروج مبارزه از چارچوب قانون اساسی مشروطه خطا بوده است، اما با توجه به چرخه معیوب و دور باطل مدل اصلاح‌طلبی مرسوم طی ۲۰ سال اخیر در ایران بسیاری که از این الگو مأیوس شده‌اند و اتخاذ الگوهای دیگر را ممکن یا مفید نمی‌دانند، گرفتار نوعی بی‌عملی و انفعال، دست‌کم در حوزه سیاسی شده‌اند و راه برای گفت‌وگوهای معنویت‌گرا و اخلاقی فردی بسیار هموار شده است. برقراری پیوندی دوباره میان معنویت و اخلاق از یک سو با کار و مبارزه سیاسی - اجتماعی از سوی دیگر نیازمند طرح موجه و مقنع بدیلی مؤثر و امیدبخش است. امیدوارم چشم‌انداز ایران، این پرسش را در عرصه عمومی به موضوع یک گفت‌وگوی جدی و انتقادی تبدیل کند. ■

* تاریخ نگار و استاد دانشگاه



سید کاظم اکرمی

نشریه وزین و دیرباز چشم‌انداز ایران به یکصدمین شماره رسید. به برادر مبارز، ثابت‌قدم، تلاشگر، زمان‌شناس و میهن‌دوستم، آقای مهندس میثمی، خدا قوت و دست‌مریزاد می‌گویم. مردی که تقریباً یک‌تنه با چند نفر معدود همکار، کار یک مجموعه بزرگ فرهنگی را سال‌هاست که با عشق و دلسوزی هر چه تمام‌تر به دوش می‌کشد. البته همه می‌دانیم که کار میثمی عزیز به انتشار نشریه چشم‌انداز ایران خلاصه و محدود نمی‌شود. سخنرانی‌ها، ترجمه کتاب‌ها و انتشار آثار گوناگون اسلامی و سیاسی از او چهره‌ای تاریخی و ماندگار ساخته است. از خدای توانا خواهانم او و همکاران محترمش را موفق‌تر بدارد؛ اما اگر بخواهیم نگاهی کوتاه به شماره‌های گوناگون چشم‌انداز ایران داشته باشیم، باید به چند نکته اشاره کنم:

۱. **بعد الهی و اسلامی نشریه:** چشم‌انداز ایران به مناسبت‌های گوناگون یا سخنی درباره فرهنگ اسلامی از آقای میثمی یا مقاله‌ای از نویسندگان دارد. نمونه نزدیکی که به‌عنوان شاهد بر این بُعد نشریه می‌توانم ارائه کنم، گفت‌وگوی برادران دیرینم آقایان بسته‌نگار و میثمی در شماره ۹۷ با عنوان «خدا و آخرت در گفت‌وشنود شاگردان بازرگان» است. میثمی می‌پرسد چرا مهندس بازرگان در آخرین سخنرانی خود به این جمع‌بندی رسید که گفت هدف انبیای شما خدا و آخرت بود؟ بسته‌نگار پاسخ می‌دهد درست است که مرحوم بازرگان کتاب‌های زیادی در زمینه موضوعات دینی و حتی ارتباط دین و سیاست نوشته، اما از ابتدا نظر وی با توجه به آیه «لَمْ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»، جانشینی انسان نه فرد یا طبقه خاص بوده است و فرد حاکم فقط وکیل مردم است و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت مردم باشد. در چشم‌انداز ایران شماره ۷۸ از اختلاف شیعه و سنی و تندروی‌های بعضی شیعیان، برخلاف نظر مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی و مرحوم آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، سخن به میان می‌آید که این مطلب نیز بحثی اسلامی-اجتماعی است. در شماره ۹۸ درباره نسبت مجاهدین (منظور پایه‌گذاران سازمان مانند مرحوم حنیف‌نژاد و دیگران است) و امر اخلاقی، میثمی در پاسخ به پرسشی از اینکه قواعد و اصولی که آن پایه‌گذاران به آن وفادار بودند چه بود، می‌گوید: «در درجه اول، الهام از اسوه‌های اخلاقی بود و ایمانی که به خدا و معاد داشتند. آن‌ها به آیه‌های قرآن که تک‌تک آن‌ها راهنما و مکمل اخلاق بود باور داشتند. آن‌ها باور داشتند که پیامبر گفته‌اند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق... وقتی خطبه همان نهج‌البلاغه

را می خواندیم تلاش می کردیم به محتوای آن عمل کنیم.» (نشریه چشم انداز ایران، شماره ۹۸، ص ۴۰)

۲. بُعد اجتماعی و تفاهم و تعامل گرایی ملی: نشریه چشم انداز ایران همواره نگاهی ملی دارد و از هر نوع فرقه گرایی و گروه بندی تا حد امکان پرهیز می کند. سعی دارد تفاهم و تعامل بین گروه ها را افزایش دهد. شماره ۸۱ نشریه را باز می کنیم، در صفحه شش با عنوان «ایران برای همه ایرانیان» برمی خوریم. نویسنده مقاله آقای ابوطالب آدینهوند در استلزامات این شعار می گوید: «مهم ترین الزام فرهنگی این شعار تساهل و مداراست. الزام دیگر پرهیز از قطبی کردن و تولید تنفر در فضای سیاسی و اجتماعی است و الزام سوم به رسمیت شناختن تکثر سیاسی و اجتماعی است.» در ادامه این بحث، گفت وگویی با دکتر دلاوری استاد دانشگاه آمده است که تکیه بر مشارکت مستمر مردمی را مطرح می کند. این استاد، دموکراسی واقعی را فقط در انتخاب مسئولان حکومتی خلاصه نکرده، می گوید دموکراسی شامل نظارت بر سیاست ها و عملکردهای آن ها هم می شود. بالاخره به مصاحبه دکتر حق شناس می رسمیم که توضیحاتی در مورد سرگذشت مشارکت سیاسی مردم ایران می دهد.

در شماره ۹۸ چشم انداز ایران در مسیر تفاهم و تعامل گروه ها، با افراد سرشناس دو گروه اصلاح طلب و اصولگرا مصاحبه کرده است. دکتر میردامادی از همیاری و تفاهم نیروهای اصلاح طلب در انتخابات اخیر مجلس سخن گفته و به این جمله می رسد که می گوید: «به نظر من باید دیالوگی بین همه سیاسیون و فراتر از جناح ها شروع شود، یک آفت شناسی کنیم که چرا در جایی قرار داریم که هیچ کس راضی نیست، راهی پیدا کنیم تا به وضعیتی برسیم که همه رضایت بیشتری احساس کنند.» به نظر نگارنده این سطور، همه دلسوزان ایران و انقلاب، با توجه به وضعیت و شرایطی که در برخی از کشورهای مسلمان در آسیا و آفریقا می گذرد باید هر چه سریع تر به پیشنهاد آقای میردامادی توجه کنند و برای جلوگیری از هر مشکل اجتماعی و سیاسی احتمالی در آینده، دور هم نشسته و موارد اشتراک مشخص در راه حل اختلافات را معین نمایند و نگذارند خون های بسیاری که در راه استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی ریخته شده است، هدر رود.

دکتر شکوری راد هم در شماره مذکور، همگرایی و همفکری بین نیروها و مدیریت مناسب کنش شناسی در انتخابات را عامل موفقیت می داند و می افزاید: «اولویت، قانون گرایی و حفظ حقوق شهروندی است و اگر بتوانیم با بخشی از اصولگرایان درباره هر مقدار از این ها به تفاهم برسیم خوب است.»

در همین شماره، آقای امیر محبیان که اصولگرایی خردمند است، با نگاه به منافع، می گوید: «اصلاح طلبی تا زمانی که با برداشت و نتایج حاصل از اصول و ارزش های منابع دینی در تعارض نباشد

می توان آن را پذیرفتنی دانست. اگر اصلاح طلبی به معنای رفع نواقص باشد، آنگاه اصولگرایی در تعارض با آن نیست.» دکتر احمد توکلی هم درباره آرای مردم در قانون اساسی می گوید: «من این نقد را قبول دارم که جمهوری بر این طرف حاکم شده است و یک مقدار لیبرال منشی در آن طرف هست که این ها باید همدیگر را تعدیل کنند.» این جمله ها از هر دو طرف نشان دهنده رشد اجتماعی و سیاسی، کنشگران سیاسی ماست و چه باید بر افزون شدن این رشد کمک کنیم.

از کارهای جالبی که چشم انداز ایران در راستای وفاق ملی و مذهبی انجام داد، اختصاص سه شماره نشریه به کردستان بود. اگرچه فاصله حوادث رنج آور کردستان تا انتشار این دو شماره در سال های ۸۲ و ۸۴ بسیار بود، اما بحث هایی که آگاهان به مسائل اجتماعی کردستان و مسئولان روحانی، سیاسی و نظامی روزهای خونین کردستان داشتند، قابل توجه بوده است. به یاد دارم مرحوم احمد مفتی زاده که قبل از انقلاب هم جلسه ای با او داشتم به مجلس خبرگان آمد و سعی داشت موادی از قانون اساسی به نحوی نوشته شود که اهل سنت احساس همانندی با شیعیان در اداره کشور کنند که متأسفانه در جلسه کوچکی که با چند نفر از اعضای آن مجلس داشت (متأسفانه نام هیچ یک از آن ها را به یاد ندارم) به نتیجه مطلوبی نرسید.

۳. بُعد مردمی و توجه به اقشار محروم: در شماره های گوناگون نشریه چشم انداز ایران توجه ویژه ای به مردم محروم و گرفتار شده است. مثلاً در شماره ۳۰ و ۶۲ بحث های مفصلی درباره اعتیاد و راه برون رفت از آن مطرح شده است. در شماره ۹۸ با عنوان «نان به قیمت جان» از کولبران یاد شده است. این نکته تلخ در مقاله آمده که «اجبار زندگی، کودک ۱۳ ساله تا مرد ۶۰ ساله را به کولبری وادار کرده است.» در همین شماره نگاهی به وضع صیادان شده است. مردمی که باید با امواج دریا مبارزه کنند تا بتوانند از بار مشکلات خود بکاهند. نویسنده این مقاله از زیان جامعه صیادی نقل می کند که «مهندس موسوی به جامعه صیادی توجه ویژه نشان داد، به آن ها رسیدگی می کرد، حتی وام هایی برای آنان در نظر گرفته بود که توسط آن واسطه ها حذف شوند.»

۴. توجه به توسعه: در شماره های گوناگون نشریه، مسئله توسعه مورد توجه بوده است. در شماره ۵۸ «موانع توسعه در ایران» را از دکتر ابراهیم یزدی داریم. وی می نویسد: «تجربه تاریخی نشان می دهد تا ما مسئله سیاسی را حل نکنیم نمی توانیم به هیچ امر دیگری پردازیم، زیرا در شرایط کنونی جامعه ما هر مسئله ای معنای سیاسی پیدا می کند و در نتیجه پیگیری نمی شود.» بعد ادامه می دهد که «اقتصاددانان ما می توانند نه بر اساس وابستگی فکری به این یا آن مکتب اقتصادی، بلکه بر اساس روحیات و خلیقات کنونی مردم ما راه حل های ممکن را برای رشد و توسعه اقتصادی ارائه دهند.»

در شماره ۶۱ گفت وگویی با دکتر محمدحسین رفیعی با عنوان «موانع توسعه در ایران» شده است. یک نکته مهم که ایشان به درستی ذکر کرده روابط متقابل بین ابعاد توسعه است و به همین جهت می گوید: «توسعه صنعتی شوروی سابق شکست انگیز بود، اما چون فاقد توسعه سیاسی، فرهنگی و دموکراسی بود شکستنده شد.» علاوه بر بحث های گوناگونی که زنده یاد مهندس عزت الله سبحانی در شماره های گوناگون نشریه درباره توسعه داشت، یک ویژه نامه هم در بهار ۱۳۸۳ با عنوان «آخر سخن، ایران و چالش های پیش رو، بحث های بنیادی ملی مسائل عمده توسعه در ایران، موانع رشد بورژوازی ملی از مشروطه تا امروز» از ایشان داریم که در بردارنده «نامه ای به رئیس جمهور خاتمی» است که این ویژه نامه حاصل دانش قرآن شناسی، تجربه و مردم دوستی آن مبارز قهرمان است که باید حداقل دوبار خوانده شود.

۵. بُعد تاریخی: چشم انداز ایران هم به تاریخ اسلام و قرن های پیش و هم به تاریخ معاصر توجه عبرت انگیز دارد. در زمینه تاریخ اسلام مقالات دکتر فضل الله صلواتی، از پیشگامان مبارزه در ایران، در تحلیل اوضاع و احوال تاریخی و سیاسی بنی امیه و بنی عباس برای زندگی امروزه مسلمانان درس های زیادی دارند که این مقاله ها به صورت کتاب هم چاپ شده است. دکتر صلواتی در مقاله ای می نویسد: «اگر جامعه آگاه باشد، اگر مردم به معنای واقعی دیندار باشند، اگر به عمق اندیشه های اسلامی پی برده باشند از امثال معاویه تبعیت نمی کنند و پیروز شیطان ها، دروغگوها و سیاسی کارها نمی شوند. سلطنت دیکتاتور ما همیشه متکی بر نادانی و ناآگاهی مردم است.» در زمینه تاریخ معاصر، چشم انداز ایران، مقالات زیادی درباره مسائل و مشکلات مشروطیت، حوادث دوره پهلوی، به ویژه مسائل پیش آمده در شکست نهضت ملی و عوامل برکناری دکتر مصدق و علل سقوط شاه دارد که همه خواندنی و قابل استفاده هستند.

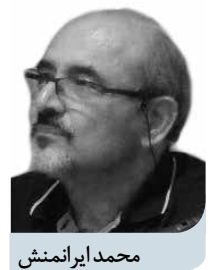
۶. بُعد انتقادی: یکی از ویژگی های نشریه چشم انداز ایران، نقل نقد و انتقاداتی است که خوانندگان مقاله ها دارند. نقدها نوشته می شود و اگر لازم باشد پاسخ آن ها هم داده می شود.

بررسی دقیق تر نشریه چشم انداز ایران وقت و حوصله بیشتری می خواهد که در اختیار من نیست. امیدوارم با همت همه کسانی که به توسعه فکر و اندیشه و رفتار و اخلاق مردم علاقه دارند؛ ایرانی بهتر، آبادتر، با مدیرانی لایق تر و شایسته تر داشته باشیم. راستی اگر آن ها که به نام مجاهد سال ها مبارزه کردند، راه آقای میثمی را پیش می گرفتند و به جای راهنمایی دوستان خود به دارالبوار و ترور مردم عادی، کار فرهنگی و سیاسی می کردند، آن ها این وضع را داشتند؟ این همه زیان به مملکت رسانده بودند؟

...■

***وزیر آموزش و پرورش دولت میرحسین موسوی**

هر سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند



محمد ایرانمنش

طیف‌های مختلف انجام شد، یکی از به‌یادماندنی‌ترین نقطه اوج‌های مجله بود، چرا که نخست بر بخشی از پازل تاریخ پس از انقلاب، پرتوهای روشنی افکند، دیگر اینکه با جلب ابراز دیدگاه‌ها برخی از بازیگران و اثرگذاران این برهه از تاریخ، باب گفت‌وگویی روادارانه را بین آنان و حتی کسانی گشود که در بیرون صحنه مصاحبه‌ها بودند.

شاید عده‌ای برایشان چندان جذاب نباشد که همواره در اکثر شماره‌ها، یادی از مجاهدین اولیه می‌شود؛ خود من هم گاه دچار این حساسیت شده‌ام، ولی اکنون که مذاقه می‌کنم درمی‌یابم که بازنمایی شخصیت‌های پاک‌باخته در دوره‌ای پرستم و پرخطر، چقدر می‌تواند برای انسان‌هایی که در شرایط لغزش‌های فراوان اخلاقی و اجتماعی هستند، الگوساز باشد.

باری فکر می‌کنم این همه و بسیاری مزایایی که در این نوشته محدود امکان بیان‌شان نیست، بازتاب صادقی از شخصیت مهندس میثمی است که چه در دوره پیش از انقلاب، حتی در سیاه‌چال‌های ستمشاهی و چه اکنون، همواره ویژگی بارزی را با خود داشته و آن هم گفت‌وگو با تمامی عقاید موجود است. در واقع، به نظر من اگر آنچه ایشان و مجله‌شان آشکارا در پی آن هستند؛ گفت‌وگو و تضارب آرا، مقبولیت فراگیر باید که نتیجه‌اش بی‌گمان به مدارا، رواداری و اجماع می‌انجامد، مملکت ما به‌طور حتم از خطرات جدی بر سر راهش خواهد جست.

یکی دیگر از ویژگی‌های محوری مجله تأکید فراوان بر احترام به قوانین و قانون‌گرایی است. تقریباً در تمامی شماره‌ها در این باب سخن رفته است؛ از همه مهم‌تر تکیه بر ظرفیت‌های قانون‌اساسی و لزوم بهره‌گیری از این ظرفیت، به‌جای کوبیدن بر طبل تغییر آن. این البته هم از تدقیق در مفاد قانون اساسی کنونی نشأت می‌گیرد و هم بر تجربه‌ای که نسبت به عدم استفاده از ظرفیت موجود در قانون اساسی مشروطیت داشته‌ایم.

اما یک توصیه مهم من به مجله این است که چون تحلیل موضوعات اجتماعی نیازمند درک عمیقی از علوم اجتماعی است، خوانندگان را از نظرات اندیشمندان تراز اول در باب مسائل اجتماعی-تاریخی ایران با مصاحبه‌ها بیشتر بهره‌مند نماید؛ اندیشمندانی چون محمدعلی کاتوزیان، پرویز پیران، احمد اشرف، پرواند آبراهامیان، علی میرسپاسی، جواد طباطبایی و... بدیهی است که این کار، مجله را از مراجعه به آرای دست‌چندم اهمیت، بی‌نیاز خواهد کرد.

همچنین گرچه وضعیت گرافیکی مجله بهبود یافته، باز جای بیشتری برای ارتقا به‌خصوص در عرضه طرح‌های مناسب نوشتارها هست. نمی‌دانم آیا امکانات مجله اجازه می‌دهد تا درخواست کم‌صفحه‌ای فرهنگی-هنری برای تلطیف روح خوانندگان پس از مطالعه مطالب بسیار عمیق مجله افزوده شود یا نه.

در پایان، ضمن سپاس فراوان از همه دست‌اندرکاران مجله، بدانیم که کار فرهنگی دیر و زود دارد، ولی هیچ‌گاه سوخت و سوز ندارد. ■

* مدرس دانشگاه و پژوهشگر اجتماعی

به نظر من مهم‌ترین ویژگی و مزیت مجله، فراجمعی و فراعقیدتی بودن آن است. من ابتدا با اندکی اکراه، خواننده مجله شدم، چون فکر می‌کردم مانند بسیاری از نشریات دیگر، ارگان طرز فکر خاصی است، ولی به‌تدریج با خواندن شماره‌های آن دریافتم که چنین نیست. اگرچه این را حق جناب مهندس میثمی می‌دانم که گاه بخش مهمی از مجله را به طیف فکری خود به‌ویژه بنیان سازمان مجاهدین اختصاص دهد، ولی چنانچه دقت کنیم کسانی که نظراتشان در مجله بازتاب می‌یابد، از اشخاص تأثیرگذار از طیف‌های گوناگون هستند و این یعنی خواننده را در برابر بخش عمده‌ای از نظرات کاملاً متفاوت قرار می‌دهد و برای اندیشه‌اش تعیین تکلیف نمی‌کند. این نوع رویکرد، رویکردی بسیار راهبردی است که ایران عزیز ما به‌شدت نیازمند آن است؛ چه همه بزرگان دل‌سوخته را باور این است که راهبرد اصلی برون‌رفت از کلاف به‌هم‌پیچیده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کنونی جز با تساهل، مدارا و تضارب آرا و به‌طور کلی ایران برای همه، میسر نیست.

البته پیش از نقد مجله می‌بایست یادآور می‌شدم که مجله با کمترین امکانات (فضای کوچک دفتر مجله بدون تقسیم‌بندی‌های رایج در مجلات موجود به انواع سرویس‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و...) و کمترین توان مالی و بدون در اختیار داشتن تعداد زیاد از نویسندگان، خبرنگاران، دبیرسرویس‌ها و... فعالیت می‌کند و مانند برخی از مجلات وزین دیگر، قادر به پرداخت‌هایی هرچند ناچیز به نویسندگان بیرونی نیست. در واقع مجله با عشق همه کارکنان و نیز همکاران بیرونی می‌چرخد که البته هم سخت می‌چرخد. این‌ها را می‌گویم تا سطح نقد و توقعات خود را با توجه به شرایط و امکانات مجله تنظیم کنیم.

اگر بخواهم در سطح موضوعات مجله ارزشیابی کنم، باید بگویم مهم‌ترین خدمت مجله در درجه اول به خاطر داده‌ها و اطلاعات دست‌اولی است که در مصاحبه‌ها، گزارش‌ها و مقالات آن نهفته است. برای مثال مصاحبه‌های ارزشمندی که درباره خرداد‌های ۳۰ خرداد سال ۶۰ در چند شماره با

چشم‌انداز ایران، نیازمند طرحی نو



زهره ابراهیمی

با تعظیم به اراده خستگی‌ناپذیر آقای مهندس میثمی در انتشار نشریه راهبردی چشم‌انداز ایران و تبریک به دلیل عبور این نشریه از فرازونشیب‌هایی که طی سالیان پس از انقلاب گریبان آن را می‌گرفت و پشتکار ایشان که چراغ نشریه را از راه مجاهدت چشم‌انداز ایران همواره روشن و تابناک نگه داشت. به طرح

دیدگاه خود به مناسبت یکصدمین شماره نشریه می‌پردازم.

بشر همیشه به دلیل نیاز به آگاهی، در حال ارتقای کمی و کیفی سیستم‌های اطلاع‌رسانی است. تولید اینترنت و به‌دنبال آن رسانه‌های مجازی پاسخ‌دهنده به این نیاز بود. کشور ما ایران نیز از این تحولات به دور نماند. رسانه‌های مجازی مانند ویس، تلگرام، واتس‌آپ، فیس‌بوک و... که جنبه عمومی‌تری میان مردم پیدا کرده‌اند، قدرت و سرعت اطلاع‌رسانی را افزایش داده‌اند؛ قطعاً یکی از جنبه‌های منفی رشد رسانه‌های مجازی و کاهش اقبال به رسانه‌های نوشتاری است. در حال حاضر، نشریات نوشتاری جاذبه و قدرت فراگیری خود را از دست داده‌اند. چشم‌انداز ایران هم از این قاعده مستثنی نیست. حجم مطالب وارده به رسانه‌های مجازی، سرعت عمل، فارغ‌بودن از محدودیت‌های رایج در چاپ نشریات مکتوب، آزادی انتشار اطلاعات و تحلیل‌ها، امکان تبادل اطلاعات و اخبار هم‌زمان با مردم سراسر دنیا و سرعت آن، رونق را از نشریات مکتوب گرفته است. فضای مجازی محدودیت نداشته و روزانه هزاران خبر، تحلیل، عکس و فیلم مبادله می‌شود و هر روز از مشکلات استفاده از فضای مجازی کاسته و سرعت و سهولت آن افزایش می‌یابد؛ البته رسانه‌های مجازی ویژگی‌های مطالعه عمیق و کیفی را هم تضعیف کرده‌اند. این مقدمه را گفتم تا به اصل مطلب درباره چشم‌انداز ایران به بهانه یکصدمین شماره بپردازم.

متأسفانه مدت‌هاست که فرصت مطالعه نشریات مکتوب از جمله چشم‌انداز ایران را از دست داده‌ام و تنها کتاب برایم جذابیت دارد، از این رو، قادر نیستم نظر منصفانه و درستی در خصوص این نشریه داشته باشم؛ اما مطالب طولانی، نقص ویراستاری روان و جذاب، تکراری و قدیمی‌بودن تحلیل‌ها و مطالب را از نقاط ضعف نشریه می‌دانم. این جمع‌بندی مربوط به زمانی است که فرصت مطالعه نشریه را داشتم و مدتی است به‌مرور تیر مطالب و مطالعه سوتیترها محدود شده است.

به نظر من، زمانی که فضای مجازی شرایط سهل‌تر، کامل‌تر و پرسرعت‌تری در انتقال اخبار و تحلیل‌ها دارد، نشریات باید طرحی نو درآندازند، در غیر این صورت از دور رقابت خارج خواهند شد. ■

*روزنامه‌نگار

چشم‌اندازی بر بار سنگین گذشته‌ها



کاوه بیات

پیشامد گسست‌های عمیق و طولانی در حوزه سیاست‌ورزی عمومی به دلیل قبض و بسط‌های سیاسی - بیشتر قبض و بسط - یکی از دشواری‌های اساسی ایران معاصر است. در چنین وضعیتی، تجارب تاریخی و سیاسی که اکثراً به قیمتی سنگین نیز تمام شده‌اند، از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود و هر نسلی باید کم و بیش از صفر یا بر اساس تصور یا خاطره‌ای عمل کند که احتمالاً مبنایی درست هم ندارد و راه به جای مطمئن نمی‌برد.

در چند دهه اخیر نیز همانند ادوار پیشین، شاهد پیشامد تحولات مشابهی بوده‌ایم و گسستی عمیق در سیر سیاست‌ورزی عمومی

در ایران پس از انقلاب.

به نظر نگارنده که از دیرباز پیام می‌دهد و خلف امروزی‌اش چشم‌انداز ایران را کم و بیش دنبال کرده و می‌خوانم، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نشریه، تلاش مستمر آن است در کاستن از چنان گسستی. درحالی‌که در این دوره و به‌ویژه مراحل نخست آن - دوره قبض - بیشتر رسانه‌ها در تعریف و تبیین نوع شاخص و خاص‌نگری در تاریخ معاصر و جاری بودند که در آن از غیرخودی نشانی دیده نمی‌شد، راه مجاهد و چشم‌انداز ایران نظر به گروهی از غیرخودی‌ها نیز داشتند. اگرچه تعداد غیرخودی‌ها به‌مراتب بیش از آنی بود که گیاه چشم‌انداز ایران به طیف کوچکی از آن‌ها کفاف دهد، ولی در آن وانفاسی حذف و فراموشی، همان نیز معتمد بود. با کمترشدن از میزان قبض و گسترده‌ترشدن دایره بسط در سال‌های بعد، چشم‌انداز ایران با اختصاص آگاهانه بخشی از صفحات خود به بازمینی تجارب سیاسی کشور در سال‌های نخست دهه ۱۳۶۰، این رویکرد را جدی‌تر از پیش دنبال کرد.

بازتاب گسترده این مباحث چه در رسیدگی به مناقشات برخاسته از رویکرد مسلحانه مجاهدین یا بروز برخوردهای نظامی در کردستان در آن سال‌ها، خود نشانی بود بر نشانه‌روی صائب چشم‌انداز ایران در این سمت و سو و تلاش برای کم کردن از بار بالقوه خطرناک مسائل و مباحثی که به دلیل مطرح‌نشدن از سنگینی آن‌ها کاسته نمی‌شود و به‌تازگی در باب گوشه‌ای از مسائل سال ۱۳۶۷ مطرح شده نیز بار دیگر یادآور این مهم است و ضرورت رهانکردن مسائلی از این دست به دست روزگار.

اگرچه نگارنده در مقام پژوهشگر گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، بر این باور است که بنا به مجموعه‌ای از دلایلی - از جمله بروز قبض و بسط‌های مذکور - اصولاً عادت به چون و چرا در تاریخ و تجارب تاریخی خود نداریم و این مهم نیز صرفاً نمی‌تواند به دوره و حوزه مورد نظر و علاقه چشم‌انداز ایران محدود باشد و باید به نحوی گسترده‌تر شامل دیگر ادوار و تجارب ایران معاصر شود، اما این به‌هیچ‌وجه از اهمیت نقش چشم‌انداز ایران در گشودن راهی در این وادی کم نمی‌کند.

خوشبختانه امروز با اندک گشایشی که در فضای مطبوعاتی کشور پدیدار شده است، نشریات دیگری نیز کم و بیش به این مهم می‌پردازند، اما باید این نکته را یادآور شد که اصولاً رسیدگی جدی به این مقوله وظیفه نشریات نیست. همان‌گونه که به دلایل فراهم‌نبودن زمینه شکل‌گیری احزاب، این نشریات هستند که به صورتی شکسته‌بسته سعی دارند در مقام جایگزین حزب عمل کنند، در این حوزه به‌خصوص نیز به نظر می‌آید به دلیل بی‌میلی یا ناتوانی نهادهای علمی و دانشگاهی کشور در رسیدگی به وظایفی از این دست، بار این کار نیز عملاً بر عهده نشریات قرار گرفته است. حال آنکه می‌دانیم از نشریات انتظاری فراتر از کارکرد اصلی‌اش نمی‌توان داشت. ■

*تاریخ‌نگار و پژوهشگر

امروز صدچندان شدی



سرگه بارسقیان

تجمع دانشجویان. چشم‌انداز ایران در تمام این سال‌ها با همان هویت و ماهیت روی دکه‌ها آمد: آن زمان تازه از روزنامه‌خوانی به روزنامه‌نویسی رسیده بود. برایم استعاره از چشم‌انداز ایران بوی نفت می‌داد و سیاست امریکا و کودتای مرداد ۳۲ و وقایع خرداد ۶۰ و روشنفکری دینی. سنگین بود و متین؛ همین هم ماند. خنک نبود که جریان بود. مسئله نمی‌آفرید، چون دغدغه داشت. وفادار ماند به امضاهايش، فکرش، آرمانش و آثارش. از مرداد ۷۸ تا امروز چند دولت دیده و نامالایماتی چشیده، اما تاب آورده. در این جامعه کوتاه‌مدت کلنگی که هر بقایای یک اتفاق و هر ماندنی یک واقعه است، به صد رسیدن نشریه‌ای مستقل از دولت، اما وابسته به فکر و آرمانی واحد، هم غریبانه است و هم ناباورانه. حداقل که باورم نبود نشریه‌ای که از نام راه مجاهد با نظرخواهی از خوانندگان و به تعبیر میثمی به دلیل «تناسب با این مرحله از جامعه» نام چشم‌انداز ایران برگزیده بود، بتواند به صد برسد.

چشم‌انداز ایران با این تعبیر یک نهاد اجتماعی است؛ پایگاه فکری است؛ مجمع فضلا و مرجع عقلاست. بود و باش آن به طبع و نشر فکر است؛ به‌جای آنکه قلم بچوید، فکر می‌جوید. سند گذاشته از گذشتگان برای آیندگان است که اگر صدسال بعد یکی بکاود که در ذهن روشنفکران دینی یا فعالان ملی و مذهبی ایران در این دوره چه گذشته، ناگزیر از گریز به چشم‌انداز ایران باشد. مجله‌ای که برای همگان است، اما از همگان نیست؛ همه کس همه چیز نمی‌گوید. صدای یک جریان در آن جریان دارد؛ نه سازهای ناساز هر جریانی. این هویت یک موهبت است که برآیند یک تفکر است و نه خوشبخت همه فکرها. شناسنامه‌دار بودن نشریات در این همه‌مانشاس‌ها و هیچ ناشناس‌ها یک نعمت است؛ چه چشم‌انداز ایران باشد، چه مهرنامه. با آمد و رفت هر نشریه دیگری، چشم‌انداز ایران در جای خود خوش نشسته است؛ امضای خود دارد و اعضای خود را. نه مقالاتش را می‌توان در جای دیگر خواند و نه دغدغه‌هایش را جای دیگر دید.

حال که به تعبیر مولانا «امروز صدچندان شدی»، از این نهاد فکری انتظارات بیشتر است؛ اینکه نظرها روشنفکران دینی را درباره پدیده‌های جدید اجتماعی و فکری بچوید؛ برای نشریه‌ای که متناسب با شرایط جامعه پیش می‌رود، انتظار این است که به پرسش‌های رایج در فضای سیاسی و روشنفکری ایران پردازد. این نشریه که بیش از همگانش به ریشه‌یابی وقایع در ایران دهه ۶۰ پرداخته، جا دارد تا منشأ توحشی را بیابد که آن‌سوتر از ما در حال خودنمایی است. شاید بیش از تمرکز مقطعی بر نقطه‌جوش حرکت مجاهدین خلق در خرداد ۶۰، نیاز است تا مسیر تطور این سازمان از آنچه حنیف‌نژاد، محسن و بدیع‌زادگان در نظر داشتند تا این فرقه‌ای که رجوی‌ها آفریدند، مرور شود. علاوه بر آن، پرونده‌هایی درباره حقوق زن، کودکان، حیوانات، محیط زیست و شبکه‌های اجتماعی را بگشاید و درباره‌شان نظر نوآندیشان را به داوری بنشاند. اینکه روشنفکران دینی برای خلاصی از بحران‌های اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی جامعه امروز ایران چه راهکاری دارند؟ حتی به خود انتقادی از راه‌های نرفته و راهکارهای نهفته بنشیند و مجال بیافریند بر تحلیل میراثی که امروزیان بر اهالی فردا بر جای می‌گذارند.

چشم‌انداز ایران چنان که از نامش هویداست نظر به آینده دارد؛ با انبانی چنین پرارزش، راهی مهم پیش روی اوست؛ راهی که جز با مجاهدت‌های لطف‌الله میثمی در حراست از نهاد ارزشمندی چون چشم‌انداز ایران رفتنی نبود. ■

* سردبیر سایت تاریخ ایرانی

پس از خاموشی یک‌بار صداهای بلند، اندک نغمه‌های برجای‌مانده ولو کم‌توان و کم‌طنین، اما یافتنی بودند؛ در آن روزگار ستودنی، پس از خالی شدن دکه‌ها از نشریاتی که عمرشان یا به عصر اصلاحات می‌رسید یا به پیش‌ترش، گویی هر مجله‌ای که جان به‌در برده یا پیک مرگ از دم در رانده بود، قدر و منزلتی داشت؛ صداها را می‌شد از ماندگاران و تازه‌واردان شنید. آن دوره هر نشریه‌ای صدای خود داشت؛ تکثر بود، اما نه این‌طور که همه جا صدای همه کس شنیده شود، هر کس صدای خود داشت؛ اصلاً هر نشریه‌ای برای همین خریدنی بود. هر مقاله‌ای در هر جایی منتشر نمی‌شد، هر امضایی در هر نشریه‌ای دیده نمی‌شد، لوگو بود و امضاها مقالاتش. جلد بود و جان کلامش. اسم بود و رسم خود. نه مانند امروز که تکثرش در تعدد است و نه در فردیت، هرکسی ساز خود را به هر نشریه‌ای می‌برد و با دستگاه آن می‌نوازد. گاهی لوگو را بردارند، جز با یادآوری قالب صفحات اول، تشخیص نشریه سخت می‌شود؛ یکی را بخوانید، گویی همه را خوانده‌اید. مقاله این را اینجا نخوانید، فردا در آنجا می‌شود خواند. یکسویی سیاسی با یکسانی فکری، همسویی جناحی با همسانی قلمی یکی شده؛ اما آن زمان می‌شد در جلوی دکه‌ها بو کشید، بوی آشنا شنید و یکی را برگزید.

آن دوره خرید هر نشریه‌ای نوعی کنش بود؛ برخلاف امروز و چند سال اخیر. دیررسیدگان به دکه‌ها، جاماندگان از معرکه‌ها بودند. به‌واقع از کف می‌رفت، آنچه آن زمان مثل امروز مفت در عرصه مجاز نبود. در آن روزگار نونهالی اصلاحات که برگ و بارش یک‌باره با توقیف روزنامه‌ها ریخت، نشریه‌ای جدید که نه جای هر حرف و جلوه هر فکر که به اسم و به رسم یگانه بود، چشمک می‌زد؛ چشم‌انداز ایران. پس از آنکه ایران فردا به دیروز پیوست، چشم‌انداز ایران را می‌شد در دکه‌ها و روانداز کرد. سرخم کرده بود در جاروکشی دکه‌ها و جان به‌در برده بود. یک سالی بعد از انتشار، دیدم و خریدم و پسندیدم؛ گمانم شماره ۵ آن بود با جلدی از سه شهید دانشجو. مقالاتی از عزت‌الله سحابی و لطف‌الله میثمی که هر دو در امضایشان عنوان «مهندس» داشتند، اما هندسه این مهندسین، سیاست بود. دوره‌ای بود که چشم به در دانشگاه دوخته بودم و شاید اولین بار بود که تصویر شهادی دانشجو را در جلدی می‌دیدم با پس‌زمینه‌ای از

به بهانه شماره ۱۰۰

زیبایی‌شناسی شخصیت‌های ادبی بپردازیم و لذت زیبایی مثلاً شاهزاده میشکین را ببریم یا شاهزاده احتجاب را، نمی‌دانم چه عیب و ایرادی دارد که همین را درباره زندگی خودمان و دور و بری‌هایمان به کار نبریم؟ آقا لطفی یکی از همین آدم‌هاست. شنیدم که پس از آن صدمه و نقص عضو، گفته مگر از بقیه اعضای بدن کمال استفاده را می‌بریم که نگران از دست رفتن چشم‌ها و دست باشیم؟ درستی یا نادرستی این ادعا بسا راوی، اما رد آن را می‌توان در زندگی آقا لطفی گرفت که نه نقص عضو حریفش است و نه شمار سال سن و هر روز میدان مبارزه جدیدتر می‌جوید تا جلوه دیگری از زندگی انسانی را برایمان عریان کند. گویا هست تا یادمان آورد که با تمام داشته‌های فراوان اما ناقصمان، بهانه‌ای نیست اگر اهل زندگی باشیم.

وقتی بزرگواری از من خواست برای یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران مطلبی بنویسم، عذر آوردم که مجلات را مرتب ندیدم جز یکی دو شماره جسته‌گریخته و آن شماره ویژه‌نامه «تختی» به کوشش زنده‌یاد هدی صابر. گفتم دلم می‌خواهد از آقا لطفی بنویسم که او هم وقتی پای تلفن پذیرفت، حتماً لبخندی به لب داشته و فکر می‌کرده که مگر آقا لطفی از چشم‌انداز ایران جداست! ■

* مدیر نشر قصه

در زندگی هیچ شرایط ایده‌آلی وجود ندارد، همیشه باید یک جای کار بلندگد. انگار همواره باید چیزی کم باشد، یا نابهنگام و نابجا، تا آدم به زمین و زمان ناسزا گوید و لعنت بکند به این ناتوانی‌هایی که گویی از گوشت و پوست هم به جانمان آمیخته‌تر است؛ اما همین را هم می‌شود جور دیگر دید. ناقصی و دشواری زندگی را به‌جای حواله‌دادن به روزگار غدار، می‌توان عرصه زورآوری دید برای پرزورشدن خود. در همین شرایط ناکامل که برای هر کس به گونه خاص همان کس ناکامل است و توانایی‌هایی که باز ویژه خاص هر کس است، می‌توان به‌جایی رسید و چنان رشک‌برانگیز شد و افق‌های تازه‌ای در برابر زندگی انسانی گشود تا دیگران نیز به شوق آیند و مطابق با شرایط خود کسی شوند به همان اندازه رشک‌برانگیز و درخور تحسین.

به قول یونگ، ما درست مانند اثر انگشت، بی‌همتا هستیم و منفرد، اما باید در روند «فردیت‌یابی»، خودمان را بیابیم و کسی شویم که هستیم و ... اگر می‌توانیم به



بابک تختی

اخلاق مداری شیوه هر مسلمان آزاده و مبارز

باشد؛ حتی با این فرض که مدیران این نشریه، اثبات نظریه خاصی را در نهایت مدنظر داشته باشند، چراکه در برخورد آرا همواره آن رأی و نظری برنده خواهد بود که از همه بیشتر بر دلایل و مستندات متکی‌تر باشد.

۲. در بخش‌های سیاست داخلی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی نیز همین نظر را دارم، اما با تأکید بیشتر، زیرا این بخش‌ها در سرنوشت حال و آینده جامعه خودمان تأثیر قوی‌تری می‌توانند داشته باشند، به شرط آنکه همه صاحب‌نظران منطقی از جناح‌ها، فرصت اظهارنظر و طرح دلایل خود را داشته باشند. طبعاً اینجا نیز، بُرد از آن اندیشه‌ای است که به سلاح منطق، مجهز و از منطق پوپولیستی و نیز سفسطه و تقدیس مبرا باشد. می‌دانم این کار برای شما مشکل‌آفرین و تلخ است، اما «بُر شیرین» دارد. امروزه ساحت مباحثات، هرچند دانشگاهی و روشنفکری از منطقی که به آن اشاره شد، رنج می‌برد. این منطق با روش‌های گوناگون می‌کوشد از قبول آنچه نمی‌پسندد - هرچند حق باشد - فرار کند؛ شاید موضوعاتی مانند مشروطه، نهضت ملی شدن نفت و ... از این جمله باشند.

۳. در شمارش موضوعات موجود در ساختار ترکیبی چشم‌انداز ایران به موضوع «مباحث اخلاقی» اشاره نکردم، بر این اعتقادم که این مبحث باید در این نشریه به‌طور عملی تجسم یابد. هنگامی که تحقیق و دقت علمی با واقع‌بینی و انصاف و صداقت ترکیب شوند، خروجی آن هرچه باشد خوب است و اخلاق اسلامی و انسانی چیزی جز این نیست. این نشریه وزین در این زمینه نیز گام‌هایی برداشته و بیشتر نیز - ان‌شاء‌الله - بر خواهد داشت که اخلاق‌مداری شیوه هر مسلمان آزاده و مبارز است. ■

* مدیر پژوهشکده تاریخ اسلام

نشریات متعدد و هدفمند، نقش بسیاری در ترویج و توسعه دانش و آگاهی به صورت بنیادی و کاربردی دارند و اسناد مهم و قابل‌اعتمادی برای تاریخ ایران به شمار می‌روند و دوماهنامه چشم‌انداز ایران از آن جمله است. هرچند فرصتی برای مطالعه تفصیلی و دقیق شماره‌های پیشین را نداشته‌ام، اما به‌طور کلی می‌توان گفت ساختار این دوماهنامه ترکیبی متنوع از مطالب سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و ... است.

در بخش سیاسی، مسائلی مربوط به سیاست داخلی و به‌خصوص دوران معاصر مورد بحث قرار گرفته که برخلاف نشریات زرد، از اولویت‌بندی‌های مناسبی برخوردار است و علاوه بر کاربردی بودن، از مفاهیم و آموزه‌های بنیادی نیز بهره‌مند است. در بخش سیاست خارجی نیز انتخاب چند مسئله از میان صدها مسئله، نشانگر هدفمندی این انتخاب است. در سیاست داخلی و اقتصاد، آن‌قدر مسئله وجود دارد که نمی‌توان از یک دوماهنامه، پرداختن به همه آن‌ها را انتظار داشت.



سید هادی خامنه‌ای

پیشنهادها

۱. در بخش‌های مربوط به سیاست خارجی، موضوعاتی مانند ترکیه، عربستان، فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، روسیه، آمریکا و اروپا، نظراتی متفاوت و همگی مستدل و مبرهن وجود دارد که نمی‌توان هیچ‌یک را حق مطلق یا باطل مطلق دانست و چه‌بسا بتوان برای هر یک از آن‌ها تحلیل‌ها و تفسیرهای بینابینی نیز تصور کرد، بنابراین ورود نویسندگان و تحلیلگران متنوع‌تر به درون این بحث‌ها، می‌تواند مفیدتر

چشم‌انداز ایران و مدیر با اراده‌اش



خسرو تهرانی

همان‌گونه که در تمام این سال‌ها موفق شده، زین پس نیز خواهد شد. این تلاش و استقامت به ادامه زندگی او نیز تعمیم پیدا کرده و می‌بینیم که در ترجمه - که امری بس دشوار است - با تلاش بسیار آثار سیاسی و اقتصادی مهمی را ترجمه کرده و در کنار آن، به نگارش خاطراتش همت گماشته است و حاصل آن دو جلد کتاب از نهضت آزادی تا مجاهدین و آن‌ها که رفتند است که می‌دانیم چه کمک بزرگی به شناخت بخشی از تاریخ کرده است.

اما شاید هیچ‌یک از تلاش‌های او به اندازه انتشار چشم‌انداز ایران قابل توجه نباشد، چرا که می‌دانیم در شرایطی که نفس مطبوعات و فرهنگ به شماره افتاده، انتشار منظم یک نشریه چه امر دشوار و بعضاً ناشدنی است. با رصد این فعالیت‌ها با تغییر در بیتی از استاد سخن باید گفت که لطف‌الله میثمی فراتر از حد و وسع کوشیده و به مرادش نیز رسیده است. مراد او، حفظ و غبارزدایی از گفت‌وگوهای اصیل مجاهدین اولیه همچون حنیف‌نژاد و صمدیه بوده که با تأمل در ۹۹ شماره پیشین چشم‌انداز ایران، باید بگوییم موفق شده است.

در چشم‌انداز ایران مباحثی به‌خصوص در مبحث تاریخ معاصر گشوده و تحلیل شده که سابقه آن را در هیچ نشریه نمی‌توان یافت؛ چه گفت‌وگوهای آسیب‌شناسانه و تاریخ‌محوری که با سعید شاهسوندی درباره ۳۰ خرداد ۶۰ انجام گرفته - که مجموعه این گفت‌وگوها در خارج از کشور به صورت کتابی درآمد - و چه یادداشت‌هایی که افرادی همچون محمد صادق و... نگاشته شده است. عمق فعالیت چشم‌انداز ایران تا حدی است که مخاطب با تورق مجموع شمارگان آن، ضمن داشتن شمّای کلی از تحولات ایران، می‌تواند تحلیلی صحیح، جامع و بدون نگاه یک‌سویه از تاریخ مجاهدین خلق به دست آورد و در ذهن خود مجاهدین سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۵۰، ۱۳۵۰-۱۳۵۴، ۱۳۵۴-۱۳۵۷ و ۱۳۵۷-۱۳۶۰ را تفکیک کند. در کنار این‌ها، از مطالب درخشان مدیرمسئول هم نمی‌توانیم به سهولت عبور کنیم؛ چه آن‌هایی که به صورت مقاله به انتشار درآمده و چه آن‌هایی که او در مقام مصاحبه‌گر حاضر شده و با کارشناسان گفت‌وگو کرده است. او با انرژی تمام‌شدنی و عزم جزم، مسائل را با دغدغه ملی رصد و دلسوزانه‌ترین و راهگشاسترین تحلیل‌ها را در نشریه‌اش به مخاطب عرضه می‌کند.

نقطه قوت دیگر چشم‌انداز ایران، چند ویژه‌نامه بوده که با موضوعات مختلف از جمله ۱۸ تیر، کردستان، عراق، دکتر شریعتی و... منتشر کرده که می‌بینیم در هر یک از زبان دست‌اندرکاران و قلم تحلیلگران متخصص استفاده شده که آخرین آن‌ها ویژه‌نامه آیت‌الله طالقانی بوده که بررسی زندگی و شخصیت ایشان پرداخته است.

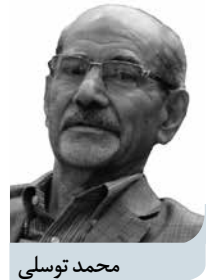
هر شماره از چشم‌انداز ایران تلفیقی است از مباحث سیاست، تاریخ، اقتصاد و اندیشه که این تجمع بر جامعیت این نشریه افزوده تا آنجا که با گذشت چند سال از انتشار آن و رسیدن به یکصدمین شماره باید گفت، این نشریه جای خود را در میان اهل تفکر و تأمل پیدا کرده و سخن و گفت‌وگوهای خاص خود را به جامعه فرهنگی شناسانده است. تا آنجا که حافظه یاری می‌کند، هرگز ندیده‌ام که این نشریه از خط و رسالتش خارج شود و به بیراهه برود و همین خط‌مشی بوده که بر محبوبیت آن افزوده است؛ باشد که زین پس هم چشم‌انداز ایران این‌گونه بماند و پربارتر از پیش شود و مخاطبانش هزارمین شماره‌اش را ببینند. ■

* معاون نخست‌وزیر در دولت شهید رجایی

یکصدمین شماره نشریه وزین چشم‌انداز ایران در آستانه انتشار است و همکاران نشریه از من خواستند که در این باره مطلبی بنویسم؛ تلاشم بر آن است که در این سطور، مطلبی درخور شأن نشریه ارائه دهم. یکی از ارکان مهم و شاید مهم‌ترین رکن هر مجموعه اعم از فرهنگی و اقتصادی، مدیریت آن است، که این اصل درباره هر نشریه‌ای از جمله چشم‌انداز ایران نیز صادق است، تا آنجا که نمی‌توان درباره این نشریه نوشت، اما از مهندس لطف‌الله میثمی مدیر کارآفرین و پراترزی آن سخنی به‌میان نیاورد. مهندس میثمی، دانش‌آموخته مهندسی نفت از دانشکده فنی دانشگاه تهران است. او سفرهای کارشناسی متعددی به آمریکا و اروپا داشته است. مهندس میثمی پیشنهاد کار و خدمات رفاهی در کشور بیگانه را رد کرد و به خاطر حس وطن‌دوستی به وطنش بازگشت و به جزیره لاوان و خلیج فارس رفت تا آموخته‌هایش را صرف ایران کند. او دغدغه اقتصادی نداشت و از این رو بود که بخش اندکی از حقوق ماهانه‌اش (که از متوسط دریافتی بسیاری بالاتر بود) را به خود و مابقی را در راه مبارزه صرف می‌کرد. این روش زندگی او ادامه داشت تا اینکه آن واقعه دردناک در خیابان شیخ هادی اتفاق افتاد و مهندس مبارز ما از ناحیه چشم و دست به‌سختی مجروح شد.

سابقه آشنایی من و لطف‌الله میثمی به سال‌های زندان پهلوی بازمی‌گردد؛ او در راه مبارزه، سلامتی‌اش را گذاشته بود و به‌نظر می‌رسید همچون بسیاری دیگر باید به پوچی رسیده باشد، اما در کمال تعجب این‌گونه نبود تا حدی که فعالیت او بعضاً پررنگ‌تر از سایرین جلوه می‌کرد. در زندان یک ساعت به ورزش زندانیان اختصاص داشت که نیمی از آن صرف دویدن و نیمی دیگر با نرمش می‌گذشت. من و لطف‌الله هم‌شانه بودیم و نیم ساعت را دوشادوش هم می‌دویدیم، بدون ذره‌ای خستگی و یأس. البته اراده او به دویدن ختم نمی‌شد. در سال ۱۳۵۵ زمانی که فضای کشور و متعاقب آن زندان‌ها قدری بازتر شد، پلیس زندان اجازه عمیق‌کردن حوض زندان به عمق یک متر را صادر کرد تا زندانیان بتوانند در استخری به عمق یک متر شنا کنند. لطف‌الله از شناگران پای ثابت آنجا بود و به‌گونه‌ای شیرجه می‌زد که همه ما از دلهره به خود می‌لرزیدیم، اما هر بار موفق می‌شد؛

تقدیر و نقدی بر چشم‌انداز ایران



محمد توسلی

از من خواسته‌اند به مناسبت انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران، عملکرد این نشریه ارزیابی و نقد شود. بهترین راهکار برای رشد و تعالی هر نهاد و نشریه‌ای همین شیوه پسنندیده است که عقل جمعی برای ارزیابی به کمک فراخوانده شوند و دیدگاه‌های مشورتی مخاطبان جویا و مورد توجه قرار گیرند.

ابتدا لازم می‌دانم به این مناسبت به لطف‌الله عزیز و همکاران تحریریه چشم‌انداز ایران برای ایستادگی و تداوم انتشار این نشریه در شرایطی که در طول این سال‌ها نشریات با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده‌اند، تبریک بگویم و حسن تدبیر ایشان را برای این موفقیت مورد تقدیر قرار دهم. برای ارزیابی عملکرد دو ماهنامه چشم‌انداز ایران به چند نکته به اختصار اشاره می‌کنم:

۱. مهندس میثمی پس از طی مبارزات سیاسی و انقلابی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ پرداخت هزینه‌های سنگین و محدودیت‌های جسمی، پس از انقلاب در راستای ارائه خدمات فرهنگی-اجتماعی و آگاهی‌بخشی متمرکز شده‌اند و به نظر می‌رسد که عملاً به این جمع‌بندی رسیده‌اند که پیش‌نیاز تحولات اجتماعی، توسعه فرهنگی-اجتماعی است. پیشگامان جریان روشنفکر دینی در ایران و از جمله مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی نیز پس از شهریور ۲۰ تا پایان عمر خود همواره بر این راهبرد پای فشردند.

۲. لطف‌الله با وجود محدودیت‌های جسمی، همان‌گونه که در فرصت‌های مختلف گفته‌ام، حجم کارهایی که در دست اقدام داشته‌اند، بسیار گسترده‌تر از نشریه چشم‌انداز است، بیش از ظرفیت انسان‌های معمولی است. مدیریت انتشارات صمدیه، ترجمه کتاب‌های متعدد از انگلیسی به فارسی و... قسمتی از مشاغل مستمر ایشان بوده است. این پدیده نشان می‌دهد که خداوند در وجود انسان‌ها ظرفیت‌های بالقوه‌ای به ودیعه گذارده است که ما در وضعیت عادی، فقط از بخشی از آن‌ها استفاده می‌کنیم. افرادی مشابه لطف‌الله که از این ظرفیت‌های خدادادی بهترین استفاده را می‌کنند، بایستی به حق ایشان را به معنی اخص کلمه «نشانه خدا» یا «لطف خدا» نامید و برای تداوم سلامتی و موفقیت بیشتر ایشان دعا گو بود.

۳. ساختار و محتوای نشریه به تدریج تحول پیدا کرده و در شماره‌های اخیر از آن حالت ساده و یکنواخت اولیه به ساختار پرنده‌ای و موضوعی: سیاست داخلی، خارجی، اندیشه، اقتصاد و توسعه و جامعه، متحول شده است؛ به طوری که خواننده می‌تواند

مطالب مدنظر خود را به سهولت انتخاب و مطالعه کند. جا دارد محتوای این پرونده‌ها مطابق نیاز جامعه امروز، به‌ویژه پاسخ به پرسش‌هایی که نسل جوان امروز که امید آینده کشور هستند، تقویت شود.

۴. مخاطبان چشم‌انداز ایران، عموماً طیف وسیعی از روشنفکران دینی را شامل می‌شود و نشریه باید همه آن‌ها را پوشش دهد؛ به طوری که طیف روشنفکران دینی، چشم‌انداز را نشریه خودشان تلقی کنند. متأسفانه محتوای برخی از شماره‌ها، نگاه محدود سردبیری را در انتخاب چهره‌ها به ذهن متبادر می‌کند که شاید ناخودآگاه، همان عناصر فرهنگ خودی و غیرخودی رایج در فعالیت‌های اجتماعی موجب این نگاه شده باشد. برای روشن شدن موضوع در اینجا به یک مورد اشاره می‌کنم. در شماره ۹۷ در پرونده بررسی اثر خدا و آخرت زنده‌یاد مهندس بازرگان، گفت‌و شنود دو شاگرد بازرگان یعنی مهندس میثمی با محمد بسته‌نگار آمده است که بسیار خوب و ارزشمند است. آیا سردبیر محترم نشریه توجه نکرده‌اند که این سخنرانی در سال ۱۳۷۱ در فضای انجمن اسلامی مهندسی ارائه شده و با توجه به حساسیت‌ها حول موضوع این سخنرانی، چند جلسه برای نقد این سخنرانی در آن انجمن برگزار شده و مجموعه نقدها و نظرات ارائه شده در کنار متن اصلی سخنرانی توسط انجمن اسلامی مهندسی تدوین و چند بار نیز تاکنون چاپ شده است. آیا بهتر نبود در خصوص این موضوع حساس نظری، نظرات دوستان شما در انجمن اسلامی مهندسی که در آن جلسات حضور داشتند و جزئیات دیدگاه‌ها را دنبال کرده‌اند هم در کنار این گفت‌و شنود می‌آمد و نگاه همه‌جانبه‌ای به مخاطبان خود ارائه داده می‌شد؟

۵. در ویژه‌نامه سالگرد آیت‌الله طالقانی که اخیراً منتشر شده است، یادداشت‌های متعددی از آقایان مهندس لطف‌الله میثمی، دکتر جعفری و محمد بسته‌نگار، دوستان نزدیک آیت‌الله طالقانی و جمعی دیگر از صاحب‌نظران آمده که بسیار ارزشمند است، ولی از سایر همراهان آیت‌الله طالقانی اثری در این ویژه‌نامه به چشم نمی‌خورد و این همان فرهنگ خودی و غیرخودی است که دور از فرهنگ و اخلاق آیت‌الله طالقانی به نظر می‌رسد و آفت کارهای اجتماعی جامعه ما به شمار می‌آید و در اینجا نیز تکرار شده است. تیر درشت روی جلد ویژه‌نامه «پدر طالقانی، آرمانگرایی سوسیالیست» از یادداشت برادر ارجمندمان دکتر جعفری انتخاب شده است. برای این برداشت احترام قائل هستم، اما شایسته بود از سایر همراهان آیت‌الله طالقانی هم در این ویژه‌نامه مطلبی کار می‌شد تا نقد آنان از این برداشت یک‌سویه از آیت‌الله طالقانی، در معرض قضاوت مخاطبان نشریه قرار می‌گرفت. لااقل من در آثار مرحوم طالقانی ندیده‌ام که ایشان خود را سوسیالیست توصیف کرده باشند. بر اساس آنچه در مرانامه نهضت آزادی ایران آمده و ایشان به‌عنوان عضو مؤسس آن را امضا کرده‌اند: خود را «مسلمان، ایرانی و مصدقی» خوانده‌اند و با استناد به آثار ایشان که همواره ارزش‌های «آزادی، حاکمیت مردم (شوراها) و فضیلت عدالت اجتماعی»، مورد تأکید قرار گرفته است؛ ایشان را می‌توان منادی «آزادی، دموکراسی و حقوق بشر» معرفی کرد که مطالبات عدالت‌خواهانه با سازوکارهای فرهنگ دینی در اصول حقوق بشر به‌طور کامل تصریح شده است. می‌دانیم که از واژه‌های لیبرالیسم و سوسیالیسم، طیفی از برداشت‌ها در ادبیات سیاسی مطرح است و بنابراین این پیشگامان روشنفکری دینی در ایران را نمی‌توان به‌طور مطلق با این واژه‌ها معرفی کرد.

توفیق روزافزون مهندس میثمی و همکاران ایشان را در ادامه این خدمات فرهنگی ارزشمند از خداوند بزرگ آرزو می‌کنم. ■

*** فعال سیاسی و شهردار اسبق تهران**

جای خالی فضای هنری در فضای سنگین سیاسی



ناهید توسلی

طیف‌های خوانندگان این مجله، ذهنیتشان به این اندازه سیاسی است تا بتوانند با همه مطالب آن رابطه برقرار کنند؟ فراموش نکنیم که اگر بخواهیم بگوییم هر طیفی باید نشریه دیدگاه خودش را بخواند، باید به کلاس درس رجوع کنیم و نه به نشریات که بخش زیادی از اطلاعات عمومی مخاطب در هر زمینه‌ای را می‌تواند بالا ببرد!

دیدن و خواندن نام بزرگان و عزیزانی که اغلب آن‌ها را نیز می‌شناسیم، انگاری نوعی حس مسئولیت بر دوشمان می‌گذارد تا به هر زحمت که شده برای یافتن زمان کافی برای خواندن مقالاتشان، خود را مکلف کنیم! همین اضطراب (که من شخصاً با آن روبه‌رو هستم و به شدت متعهد به خواندن و دانستن نظر این بزرگان)، مرا ناگزیر کرده است تا به یک بررسی در موضوعات و مطالب چشم‌انداز ایران بپردازم. البته باید حتماً اشاره کنم که این مسئله اضطراب و تعهد مسلماً مشکل شخص «من» می‌تواند باشد و ارتباطی هم به میزان کمی با کیفی مطالب و محتوای مجله ندارد.

چشم‌انداز ایران نشریه‌ای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ملی، دینی، فرهنگی، اجتماعی و...، اما همه با رویکرد و گفتمان «سیاسی» است؛ گفتمانی که تعریف ویژه جامعه‌شناسی خود را دارد و من از آن بیش از هر چیز، «قدرت» را می‌فهمم و از همین روست که با آن همدلی ندارم. با مروری بر شماره ۹۹ و بررسی برخی مطالب آن و با توجه به عنوان‌های روی جلد، درمی‌یابیم که مجله در گستره وسیعی از نقد، نظر، تفسیر و تأویل سیاسی فعالیت دارد و دیگر مطالب آن نیز که در حوزه دین، ملی‌گرایی و دیگر مقولات تعریف می‌شود، باز هم از همان زاویه «سیاسی» قابل نقد و بررسی است. اضافه بر عنوان‌های برجسته و گزینشی بالای روی جلد، در دیگر بخش‌های جلد نیز اشاره‌هایی به موضوعات و مقالات دیگری نیز هست که همه با نگاه سیاسی و در چارچوب گفتمان سیاسی مطرح می‌شوند؛ گرچه بسیاری از آن‌ها قطعاً سیاسی محض هستند و گزیری از برخورد سیاسی با آن‌ها نیست؛ مانند مبارزه چریکی یا کودتای ترکیه. در صفحه فهرست مطالب همین شماره، موضوعات «سیاست داخلی» و «سیاست خارجی» مَهر سیاسی بودن خود را عملاً بر پیشانی دارند، اما نکته مهم، این است که در حوزه‌های «اندیشه»، «اقتصاد و توسعه» و «تاریخ» و... نیز، باز مطالب در ساختار گفتمان سیاسی بحث و گفت‌وگو و تفسیر و تأویل می‌شود. بدیهی است در دورانی که همه مؤلفه‌های جهان بر محور «سیاست» و نیز «اقتصاد» - بخوانیم امپریالیسم جهانی - می‌گردد، خبرها، نقدها و تحلیل‌ها ناگزیر از ورود به این محور هستند، اما مسئله و پرسش این است که آیا نشریات باید این فضاها را تقویت کنند و به دیگر مقالاتی مانند هنر، ادبیات، فرهنگ و دیگر مسائلی نپردازند که در جهان و در جامعه وجود دارد؟

گرچه کفه نقدها و نظرها و تفسیر و تأویل‌های سیاسی در مجله چشم‌انداز ایران بسیار سنگین می‌نماید، اما مانع از کشش و گرایش به مقالات و مطالب بسیار مهم و ارزشمند اجتماعی، دینی، اندیشه‌ای، تاریخی، جغرافیایی و... نمی‌شود؛ به‌طوری که - به‌زعم من - این بخش از مقالات علاوه بر افزایش میزان اطلاعات عمومی مخاطبان، نتیجه‌های کاربردی بسیار مفید و مؤثری نیز در جامعه خواهد داشت.

چشم‌انداز ایران، آن‌قدر پربار، پرچشم و سرشار از مقالات و مطالب مفید و سودمند است که به‌سختی می‌توان نقدی بر محتوای آن داشت؛ در حالی که اگر هم نقدی بر این نشریه پربار در خط‌خط مقالات آن مشهود است، وارد باشد، نقد شکلی است که می‌توان به آن وارد دانست؛ مانند نداشتن صفحه‌بندی‌های هنری، نداشتن طرح‌های مربوط به مقالات، کیفیت بسیار پایین عکس‌ها و از همه قابل‌تذکرتر، استفاده از فونت‌های بسیار ریز که خواندن را بر روی این کاغذهای کاهی، نه‌تنها مشکل، بلکه خسته‌کننده می‌کند؛ اما من به دلیل تجربه مسئولیت در مجله ناه و آگاهی از هزینه‌های سرسام‌آور کاغذ، چاپ، تحریریه، طراحی، صفحه‌بندی و... به خودم اجازه نمی‌دهم نسبت به این بخش از مجله نقدی را وارد بدانم. ■

*مدیرمسئول ناه، پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان

دوست دارم اینک به‌عنوان صاحب‌امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر ناه (نشریه ادبی، فرهنگی و هنری)، با حدود ۱۷ سال تجربیاتی که در این حوزه داشته‌ام، نقد و نظرم را درباره نشریه چشم‌انداز ایران، که یکصدمین شماره‌اش منتشر می‌شود، بگویم و باید همین‌جا به همت و کوشش والای مهندس لطف‌الله میثمی، که از اسوه‌های ایران‌دوست و نواندیش دینی است، تبریک گفت. همچنین باید اشاره کنم به همت، کوشش و پشتکار آقا لطف‌الله عزیز، که با توجه به شرایط موجود - از هر گونه‌اش - بیش از دیگر هم‌تایان خود در این زمینه

ستودنی است؛ آنچه باید ما همه از آن درس‌ها بیاموزیم، به‌ویژه جوان‌ها و جوان‌ترها! از من خواسته شد به مناسبت انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران هر نقد و نظری را که درباره این مجله دارم صریح بیان کنم، با اشاره به اینکه مهندس میثمی بیش از به به و چه چه، به نقدها و نظرات خوانندگان نیاز دارد. من اما چگونه می‌توانم یک‌سویه مجله‌ای به این پربراری را از دم تیغ نقد بگذرانم با توجه به اینکه خودم در رابطه با ناه، در جایگاه ایشان نشست‌ام و شاید بخش عظیمی از این نقدها بر ناه و بر خود من هم وارد باشد! که هست!

ما، از انتشار نخستین شماره چشم‌انداز ایران از خوانندگان جدی این مجله، که مهندس میثمی عزیز به دلیل تبادل با ناه آن را برای ما نیز ارسال می‌کرد و شرمندشان هستیم، بودیم و هنوز نیز. همسرم تقریباً ۹۰ درصد مطالب را می‌خواند، اما من - چیزی که از خدا پنهان نیست از بنده خدا چرا؟ - در شماره‌های چند سال نخست، به تناسب موضوعاتی که مورد علاقه‌ام بود و دغدغه‌ای نسبت به آن داشتم، تنها می‌توانستم دو سه مقاله مجله را بخوانم، زیرا با دیگر مطالب ارتباط برقرار نمی‌کردم. نکته مهم اینکه من با سیاست و اقتصاد رابطه خوب و حسنه‌ای نداشته و ندارم، گرچه هر دو را می‌شناسم و لمس می‌کنم و دیدگاه‌های خود را نسبت به این مقولات دارم؛ دوست اما نمی‌دارم، با حجم عظیمی از کتاب‌ها و دیگر خواندنی‌هایی که روی هم تلمبار شده است، به خاطر خواندن همه مطالب مجله، از آن‌ها چشم‌پوشانم!

باید اذعان کنم که سیر تحول چشم‌انداز ایران، در روند انتشارش، تغییرات بسیار مهم و مثبت محتوایی و شکلی پیدا کرده و همین تغییرات، موجب کشش و گرایش بیشتر من به خواندن مطالب آن در این چند سال اخیر شد. مضافاً به اینکه حضور نویسندگان، منتقدین و صاحب‌نظران زن - گرچه با اختلاف زیاد کمی - اما بسیار قابل توجه بود و است. بماند که در برخی شماره‌ها شعر و داستان و هنر - در حد بسیار کم - منتشر می‌شد، اما متأسفانه مدتی است که بوی شعر و هنر از آن استنشام نمی‌شود!

با توجه به توصیه محدودیت واژگانی این نوشته، که نیک می‌فهمم یعنی چه، می‌خواهم به چند نکته که از نظر من، حتی خواننده حرفه‌ای را شاید خسته کند، اشاره کنم. بدیهی است در انتخاب موضوع مطالب هر نشریه، مسلماً نقش اندیشه، کردار و گفتار مدیریت و تحریریه آن نشریه در چارچوب «گفتمان»، باورمندی‌های آنان تعریف می‌شود؛ بنابراین ضروری است که نقد، نظر و بررسی محتوایی هر نشریه را با این واقعیات محک زد.

با نگاهی به آخرین شماره مجله چشم‌انداز ایران، یعنی شماره ۹۹ که هم‌اکنون روی میز کارم هست، احساس می‌کنم، تنوع موضوعی مطالب (فعلاً) همین شماره و اضطراب و دلهره این پرسش که آیا می‌توانم همه این مطالب را بخوانم، انگاری بر جان و دل و ذهن سنگینی می‌کند. مسلماً آنان که ذهن و اندیشه‌شان مانند خود مهندس میثمی، ذهنیتی کاملاً سیاسی و نواندیشانه دینی است، به‌راحتی می‌توانند از پس خواندن بخش‌های زیادی از مقالات برآیند و بهره‌گیری‌های خود از آن را نیز داشته باشند؛ اما آیا همه

آگاهی بخشی رسالت مطبوعات



سید محمد مهدی جعفری

در همه جوامع دموکرات، مطبوعات از ارکان اصلی دموکراسی و روح این رکن، آزادی است. دیکتاتورها و مستبدین، دشمن رسیدن اطلاعات و اخبار به مردم و عموم شهروندان هستند، زیرا می‌خواهند با اطلاعات خاصی که خود به مردم می‌دهند و مطالب مشخصی که در چارچوب مصالح و منافع خاص خودشان است مردم را به سویی بکشانند که با هدف قدرت طلبانه و حفظ قدرتشان سازگار است.

امیرالمؤمنین امام علی (ع)، چون مسئولیت اداره مردم را بر عهده گرفت، پیش از هر چیزی پای آگاه‌سازی، افشاکری و شفاف‌گویی ایستاد و از هرگونه نیرنگ، دروغ، مصلحت‌اندیشی و ابهام در بیان خودداری ورزید. از همان آغاز کار در مدینه و حتی قبل از بیعت مردم با وی، برنامه دولت خود را به روشنی اعلام کرد، زیرا نمی‌خواست با وعده‌های دروغین و با هر وسیله ناپسندی به قدرت برسد و آنگاه همه وعده‌ها را فراموش کند و با استبداد رأی به حکومت جبارانه ادامه دهد. او خواستار حکومت و اعمال قدرت نبود. او می‌خواست ارزش‌های والای انسانی را حاکم کند و حاکمیت ارزش‌ها را در آگاهی، آزادی و دادگری می‌دانست. لذا قبل از هر چیز به آگاهی همگان رسانید که بیعت با او آزاد است و هیچ‌کس را نباید به بیعت مجبور کرد. سپس مردم را با حقوقشان آشنا ساخت، چه حقوق بنیادین آنان که آفریدگار به آنان بخشیده است، مانند حق حیات، آزادی، برخورداری از کرامت انسانی، برخورداری از امنیت فردی و اجتماعی و بهره‌مند شدن از یک زندگی معنوی همراه با اخلاق والای انسانی و چه حقوق راهبردی مانند رفاه و آسایش اجتماعی، تعلیم و تربیت، برخوردار شدن از یک معیشت اقتصادی متناسب، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی. حتی در میدان جنگ هم از فرصت پیش‌آمده آتش‌بس در ماه‌های حرام استفاده می‌کند و حقوق شهروندی را در برابر زمامداران و تکلیف و وظیفه زمامدار و رهبر و سرپرست را در برابر شهروندان به مردم آموزش می‌دهد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۵)

امام علی (ع) باینند به اصول اعتقادی و ارزش‌های والای انسانی است و در این راه به هیچ ملاحظه و

مصلحت سر تسلیم فرود نمی‌آورد. به فرماندار عارف و توانای خود، به اجرای اصول کشورداری و مردم‌نوازی نیز دستور می‌دهد که هیچ مانع و رادعی میان خود و شهروندان ایجاد نکند و حاجب، نگهدارنده و پاسدار را از خود دور سازد و مستقیماً با مردم، به خصوص کسانی که دستشان به زمامداران و مسئولان نمی‌رسد، تماس برقرار کند و عوامل ترس و رودربایستی و لکنت زبان دادخواهان را از میان بردارد. «اگر مردم درباره اقدامی که کرده‌ای بدگمان شدند، فوری به صحرای باز و روشن اجتماع شهروندان بیا و حقیقت امر را با آنان در میان بگذار که این شفاف‌سازی و آگاهی‌دادن به مردم هزینه مدیریت را پایین می‌آورد و پیوند دوستانه و صمیمانه‌ای میان سرپرستان و شهروندان ایجاد می‌کند.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ها، عهد ۵۳ به مالک اشتر)

در میدان جنگ دید که یاران چنان که باید در برابر دشمن تلاش نمی‌کنند و افراد دشمن بی‌پروا در میدان جنگ می‌تازند، لذا به یاران خود گفت: «الَا وَ اِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لَمُهْ مِنَ الْعُرَاهِ وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبْرَ حَتَّى جَعَلُوْا نُحُوْهُمْ اَعْرَاضَ الْمَيْيَةِ.» (نهج‌البلاغه، کلام ۵۱)، هان بدانید که معاویه عده‌ای از گمراهان فریب‌خورده را به میدان کشانیده، خبر و حقیقت واقع را از آنان پنهان داشته است؛ به طوری که گلوگاه‌های خود را هدف تیرهای مرگ ساخته‌اند.

آری نقش مطبوعات و به‌طور کلی رسانه‌ها، چه مکتوب و حقیقی و چه مجازی، باید آگاه‌سازی باشد و این آگاه‌سازی تنها و تنها در زمینه آزادی امکان‌پذیر است. اگر مطبوعات از ترس توقیف و سانسور پیوسته به خود بلرزند و نگران باشند، یا مطلب آگاهی‌بخشی نمی‌نویسند یا به فریب، تملق و چاپلوسی متوسل می‌شوند، در هر صورت به زبان مردم است و به سود صاحبان قدرت.

نشر به چشم‌انداز ایران که اینک با عبور از گردنه‌های سخت‌پیمان به یکصدمین شماره پا گذاشته است، در واقع می‌توان آن را پدیده‌ای شگفت‌انگیز در تاریخ مطبوعات ایران دانست، زیرا اگر پیوسته شمشیر داموکلس توقیف بر فراز سرش از نیام بیرون کشیده شده است؛ لیکن هرگز حقیقت را در قربانگاه مصلحت سر نبریده، پیوسته به آگاهی‌بخشی کمر همت بسته است و از این سیاست راهبردی عدول نکرده است.

مسائل اجتماعی و سیاسی معاصر را از اهلش پرسیده، با مصاحبه‌های دقیق و دست اول با کسانی که در جریان حوادث و مسائل مطروحه بوده‌اند، اطلاعات صحیح و آگاهی‌های مفیدی به خواننده عرضه کرده است. بسیار هستند مطبوعات که برای ماندن به هر قیمتی شده، به خودسانسوری و احیاناً به ثناگویی و ستایش قدرت یا گروه و جناح خاصی پرداخته‌اند، یا نان به نرخ روز خورده‌اند و برای گرفتن آگاهی‌های دولتی و کاغذ بارانه‌ای، حقایق را نادیده گرفته و واقعیت‌ها را واژگونه نشان داده‌اند، ولی تا آنجا که من دیده و بررسی کرده‌ام، چشم‌انداز ایران خود را بدین وسایل و ابزار نیالوده است.

امیدوارم برادر عزیز مهندس لطف‌الله میثمی که تاکنون ۵۵ سال است که برادری ما ادامه دارد، همچنان مؤید به توفیقات روزافزون پروردگار با آهنگی استوارتر از همیشه به راه مقدس و پاک خود ادامه دهد که فرموده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» (طلاق: ۲ و ۳) ■

* استاد دانشگاه، مدرس و محقق نهج‌البلاغه

توجه به بحث «گردش نخبگان»



مرتضی حاجی

با آقای مهندس میثمی حشر و نشر چندانی نداشته‌ام، اما به دلیل سابقه مبارزاتی سیاسی-اعتقادی ایشان را که هم در جبهه ضدیت با نظام سلطنتی فعال و مؤثر بودند و آسیب‌ها و زندان‌های مکرر را تحمل کردند و هم در جبهه دفاع از ارزش‌ها و مبانی اسلامی در جریان انحراف عقیدتی تشکیلات ایستادگی کردند و تهدیدها و ارباب تشکیلاتی را تحمل کردند و مردانه در مقابل آن ایستادند، می‌ستایم و برای ایشان و بعضی از هم‌زمانشان که در این راه به شهادت رسیدند، احترام زیادی قائلم. نشریه چشم‌انداز ایران که اینک هفدهمین سال انتشارش را جشن می‌گیرد و بی‌شک از وزن بالایی در بین نشریات مشابه برخوردار است نیز تا حدودی نشان‌دهنده پایبندی ایشان به همان اصول و تداوم همان راه است.

هرچند این توفیق را نداشته‌ام که همه شماره‌های چشم‌انداز ایران را مطالعه کنم، اما در همان حد که دیده و خوانده‌ام، آن را در شرایط رسانه‌ای کشور، موفق و مفید می‌دانم. چشم‌انداز ایران در جلب صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف و دریافت و انتشار نظرات آنان در مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موفق بوده است. گفت‌وگوها نوعاً چالشی و غیرتشریفاتی است و با رعایت خطوط قرمز - که همان منافع و مصالح ملی و کشور است - واقعیت‌ها، ضعف و قوت‌ها را با پرهیز از خودسانسوری بررسی کرده و خواننده را به نتیجه‌ای محسوس و ملموس رهنمون می‌گردد و این سعی و کوشش ستودنی است.

از نظر ترویج آموزه‌هایی از دین مبین اسلام نیز نوعاً در لابه‌لای مطالب و به‌طور غیرمستقیم پیام‌هایی را برجسته و منتقل می‌کند که مؤثرتر و مفیدتر از تبلیغ مستقیم است که گاهی از کثرت تکرار، واکنش مناسبی هم ایجاد نمی‌کند.

بخش نسبتاً زیادی از مطالب نشریه را نقد و بررسی سازمان مجاهدین خلق تشکیل می‌دهد که خصوصاً برای آشنایی نسل جوان با دگردیسی منفی و واپس‌گرای این تشکیلات - از ادعای تشکیلات مذهبی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری به

تشکیلات صد درصد در اختیار و مزدور امپریالیسم - امری لازم است؛ اما به نظر من، بیش از همه به این تشکیلات پرداخته می‌شود و جای بسیاری از مطالب مفید دیگر را تنگ می‌کند. پیشنهاد می‌کنم نشریه در این مورد وسیع‌تر عمل کند و احزاب و تشکل‌های مختلف فعال قبل از انقلاب را نقادی کند و با معرفی خلاصه مرام و مسلک و نحوه تشکیل و فعالیت آن‌ها به نقد منصفانه‌شان بپردازد. حتی تشکل‌هایی نظیر ایران نوین و مردم - رستاخیز که ساخته حکومت بوده‌اند. در این خصوص چشم‌انداز ایران می‌تواند یک مرجع مناسب برای علاقه‌مندان باشد. این نقادی لازم است، احزاب و تشکل‌های سیاسی امروز را هم شامل می‌شود و باقی تشکل‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه‌های مختلف که به‌طور نسبی موفقیت قابل قبولی دارند (خبریه‌های بزرگ، تشکل‌های زیست‌محیطی و...) منظورم این است که به‌نوعی مردم به کار سازمان‌یافته غیراداری و داوطلبانه تمایل بیشتری پیدا کنند و تشکل و تحزب با انتخاب درست ترویج شود و رونق بگیرد.

موضوع دیگری که به نظرم مناسب این نشریه است، نقد «گردش نخبگان» است و منظورم فقط در مدیریت‌های دولتی نیست، بلکه حتی در تشکل‌های غیردولتی. جوان‌پرور چندان نظر خوشی ندارد و باورش این نیست که «با به سن گذاشته‌ها» به این زودی میدان را برای آن‌ها خالی می‌کنند، بلکه باید منتظر حضرت ملک‌الموت نشست و این برای کشور ما قضاوت خوبی نیست. از آن طرف هم ندیده گرفتن دستاوردهای تجربی پسندیده نیست. طرح ساختاری که گردش نخبگان را عملی و استفاده از تجارب را تسهیل و منطقی کند، از موضوعات مهم قابل بحث است که در نشریات «راهبردی» جایگاه دارد.

همچنین پیشنهاد می‌کنم، بخشی به تطبیق «قول و فعل» مدیران بپردازد و اینکه چه مقدار از وعده‌های شروع کار عمل شده و چه مقدار نشده و علت آن چیست؟ آیا از اساس آن‌ها غیرعملی بوده‌اند و وعده‌دهنده به طرح آن‌ها که می‌دانستند شدنی نیست، جلب افکار کرده یا علت دیگری دارد. این کار برای شناخت مدیران جامعه و هواداران آن‌ها مفید است و نیز بررسی آینده مدیران ارشد و شخصیت‌های مطرح علمی (اعضای دولت، رؤسای قوا و نمایندگان مجلس) به چه میزان به مسائل غیرمرتبط با مسئولیت خود می‌پردازند و چند درصد از اظهارنظرهای آنان به مسائل تخصصی مربوط به حوزه خودشان برمی‌گردد. گاهی دیده می‌شود مسئولی به امور غیرمرتبط به حوزه مسئولیتش بیشتر علاقه و توجه دارد و اظهارنظرهای رسمی و علنی او در حوزه غیرتخصصی بیش از حد لازم است. این گزارش‌ها می‌تواند به‌حق به کارآیی مدیران بینجامد و بیش از گذشته به حوزه مسئولیت خود بپردازند و در عین حال مردم را نسبت به علایق آنان آگاه‌تر کند تا در مقاطع تصمیم‌گیری و انتخاب‌گزی‌بش‌بتری داشته باشند.

در پایان، ضمن تبریک دستاورد مهم هفده‌سال فعالیت رسانه‌ای، برای تیم تحریریه و اجرایی چشم‌انداز ایران، موفقیت بیشتری آرزو دارم. ■

* وزیر آموزش و پرورش دولت اصلاحات

ضرورت توجه بیشتر به حوزه نفت و انرژی



غلامحسین حسنتاش

دوماهنامه چشم‌انداز ایران که انتشار آن سال‌هاست با تلاش بی‌دریغ و خستگی‌ناپذیر آقای لطف‌الله میثمی تداوم یافته، به‌راستی مجله‌ای ستودنی است. نگارنده که خود حدود ده سال مدیرمسئول و سردبیر ماهنامه اقتصاد انرژی بوده‌ام، به‌خوبی لمس می‌کنم که جناب میثمی چه کار دشواری را به انجام می‌رساند و همیشه به پشتکار و پرکاری ایشان غبطه خورده‌ام. مجله‌ای که ما منتشر می‌کردیم، یک مجله تخصصی در زمینه‌ای خاص و نه‌چندان سیاسی بود، اما منتشر کردن یک مجله سیاسی-راهبردی، مانند راه رفتن بر لبه تیغ است و به نظر من، آنچه موجب توفیق چشم‌انداز ایران بوده متانت، اعتدال، پختگی و نگرش عمیق به مسائل، اجتناب از جوگیری و به‌ویژه دلسوزی و دغدغه برای فردای ایران بوده است. به سهم خود انتشار یک‌صدمین شماره این مجله وزین را تبریک می‌گویم و سلامتی و طول عمر و توفیق بیشتر مسئولان و همکاران آن را خواستارم و امیدوارم این صد به هزار برسد. نگارنده افتخار این را داشته‌ام که به دلیل مقوله‌ای که در آن دستی دارم، یعنی نفت و انرژی، گاه‌گاه نامم در کنار نام بزرگانی قرار گیرد که با این مجله همکاری دارند. در ایران به‌رغم تأثیر بزرگی که مسئله نفت در نزدیک به ۱۲۰ سال گذشته، در تمام شئون زندگی و اقتصاد و سیاست داخلی و خارجی و حتی فرهنگ و اندیشه ما داشته است، اطلاعات و دانش عمومی و حتی خواص درباره آن بسیار محدود است. این پدیده‌ای است که من همواره با تعجب از آن یاد کرده‌ام، گرچه دلایل تاریخی آن تا حدودی روشن است، اما به نظر من مطبوعات ما در تداوم این وضعیت بی‌تقصیر نیستند. به‌عنوان مهم‌ترین شاهد به‌جرت می‌توانم بگویم که اگر به تمام دوره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران مراجعه کنیم، کمتر کاندیدایی را می‌یابیم که مواضع روشنی را در زمینه نفت و انرژی اعلام کرده باشد و جالب است که مطبوعات ما هم این را مطالبه نکرده‌اند و کاندیدا را به چالش نکشیده‌اند؛ در حالی که در انتخابات‌های ریاست‌جمهوری در

ایالات متحده آمریکا و از جمله در همین مناظره اخیر میان ترامپ و هیلاری کلینتون، یکی از موضوعات محوری مورد بحث، مسئله انرژی و نفت بوده است. در سال ۱۳۷۶ که به ریاست مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی برگزیده شدم، یکی از فوری‌ترین اقداماتم این بود که دوره‌ای را برای تربیت خبرنگار تخصصی در حوزه انرژی برگزار کردم. از این دوره استقبال نسبتاً خوبی شد و سی‌چهل نفری آمدند و شخصاً در حد یک درس سه‌واحدی دانشگاهی حدود شانزده جلسه سه‌ساعته مباحث پایه‌ای را ارائه کردم، اما از کسانی که در آن کلاس‌ها بودند، یکی دو نفر بیشتر در این حوزه باقی نماندند که عمدتاً ناشی از عدم باور مطبوعات به برخورد تخصصی و مستمر با این موضوع بود. البته هم‌اکنون مطبوعات و رسانه‌ها به موضوعات مربوط به انرژی می‌پردازند، ولی فضا ساز و فعال نیستند و منفعل و تابع جو روز هستند. مثلاً اگر فردا قرار است جلسه اوپک تشکیل شود و درباره فریز نفتی بحث کند، صبح زود باید یک مطلبی داشته باشند؛ آن‌هم عمدتاً از طریق گفت‌وگو با کارشناسان. معمولاً کارشناس هم فراری از دست خبرنگار است و این فراری بودن تنها به خاطر فضای سنگین پرداختن به مسائل نفت در کشور نیست، بلکه در کنار آن، ترس از این است که خبرنگار ناآشنا با موضوع، فردا چه چیزی را از قول او تیر و نقل می‌کند! در این میان، واقعیت این است که چشم‌انداز ایران در مقایسه با نشریات هم‌ردیف خود بیشترین توجه را خصوصاً به مسئله نفت داشته است. مسائل تاریخی مربوط به ملی شدن نفت، آفات اقتصاد نفتی و مسائل ژئوپلیتیکی انرژی مورد توجه چشم‌انداز ایران بوده است که جای تقدیر دارد، اما به نظر من، هم‌سازمان‌یافته و مستمر و هم در حد کفایت نبوده است. بسیاری از مسائل در زمینه نفت و انرژی هست که کمتر به آن پرداخته می‌شود و به‌نظر می‌رسد پرداختن به این مباحث در شأن و وزن مجله‌ای چون چشم‌انداز ایران باشد. برای نمونه اینکه جایگاه منابع نفت و گاز و مالکیت بر آن از نظر حقوقی و فقهی چیست و مردم و حکومت‌ها چه حق و اختیارات و وظیفه‌ای در این زمینه دارند، موضوعی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در حال حاضر اگر موضوع قراردادهای نفتی موضوع روز است، تجارب گذشته عینی کشور در قراردادهایی که در گذشته و حتی گذشته پیش از انقلاب از روابط با شرکت‌های خارجی داشته است، می‌تواند هم هشداردهنده و درس‌آموز باشد و هم به ثبت واقعیات تاریخ صنعت نفت کمک کند. تحولات ژئوپلیتیکی نفت بسیار می‌تواند بر سیاست خارجی و سیاست‌های نفت و گاز و حتی آینده اقتصاد کشور تأثیرگذار باشد، از این رو، باید دائماً رصد شود. در داخل کشور نیز هنوز مدیریت و برنامه‌ریزی واحد و یکپارچه‌ای در بخش انرژی وجود ندارد که زیان‌بار است. اطمینان دارم چشم‌انداز ایران باتجربه سنگین و ارتباطات گسترده‌ای که دارد، آینده‌ای بسیار موفق‌تر از گذشته را رقم خواهد زد. ■

* کارشناس انرژی

گفت‌وگوهایی که دستمایه نشریه‌اند



فائزة حسنی

راه مجاهد پس از انتشار ۷۲ شماره و توقیف چهارساله‌اش سرانجام تیرنه شد. آنگاه بود که تصمیم به انتشار مجدد نشریه گرفته شد. جنگ خاتمه یافته بود و با پایان آن باید نشریه‌ای متناسب با شرایط پس از جنگ منتشر می‌شد. مدیرمسئول محترم، نام چشم‌انداز ایران را برگزید. انتخاب این نام مستلزم نگاهی راهبردی و یافتن شیوه‌های استراتژیک و دستیابی به خط‌مشی‌های راهبردی بود. از سوی دیگر، انتشار اولین شماره‌های چشم‌انداز ایران هم‌زمان با اوایل دوران ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی بود. وی حل مسائل ایران را در سپهر قانون اساسی مطرح کرده بود، چشم‌انداز ایران نیز در این راستا شعار راهبردی اجرای بدون تنازل قانون اساسی را برگزید و می‌توان گفت در بیشتر شماره‌های خود به تجزیه و تحلیل مسائل حول این شعار راهبردی مبادرت ورزیده است.

محور مهم دیگر چشم‌انداز ایران این است که گفت‌وگو با کارشناسان را دستمایه مقالات خود قرار داده و سعی کرده ذیل عناوین و مسائل مطرح شده، نظر کارشناسان امر را جویا شود و فارغ از سوگیری‌های سیاسی و جناحی، جنبه کارشناسانه و راهبردی موضوعات را تقویت نماید. می‌توان گفت چشم‌انداز ایران در گفت‌وگوها با خیل عظیمی از کارشناسان، کارنامه قابل توجهی دارد، هرچند دستیابی به بسیاری از متخصصان هم امکان‌پذیر نبوده است. با این وصف، برخی از پرونده موضوعاتی که نشریه به آنها پرداخته مانند ریشه‌یابی ۳۰ خرداد ۶۰، تاریخ معاصر، آسیب‌های اجتماعی، آموزش و پرورش، انتخابات و... قابل توجه

است. همچنین بخش سیاست خارجی می‌تواند منبع قابل توجه و به‌روزی برای دانشجویان و پژوهشگران باشد.

واضح است گفت‌وگویی ارزشمند است که در فرآیند خود بتواند خط قرمزهای مصنوعی را رد کند. محدودیت‌هایی که گاهاً به خاطر شرایط ویژه چون جنگ، جامعه از ورود به آن پرهیز کرده است، با گذران سال‌ها، جنبه خاص خود را از دست داده و لازمه رشد و ارتقای سطح آگاهی‌های مردم، در عبور از همین خط قرمزهای شرایط خاص است که استمرار آنها می‌تواند مانع رشد و توسعه عمومی باشد.

به نظر می‌رسد در گفت‌وگوها، چشم‌انداز ایران توانسته به دیدگاه‌های بسیاری از کارشناسان مربوطه دست یابد، آنچه در فضای مجازی دسترسی به آن امکان‌پذیر نیست؛ اما انتظار می‌رود در فرآیند بحث‌ها و چالش‌ها و تعامل به رشد عمومی کمک نماید و به‌عنوان یک منبع غنی و زنده پژوهشی در دسترس پژوهشگران آن حوزه‌ها قرار گیرد. درست در این نقطه است که ضرورت انتشار نشریات آشکار می‌شود و برخی بر این باورند که در عصر کنونی، فضای مجازی تقریباً همه امور انسان‌ها را مدیریت می‌کند، به همین دلیل، نیاز به نشریه کاغذی کاهش یافته است؛ اما نباید از نظر دور داشت که در فضای مجازی و با وجود کثرت داده‌ها و اطلاعات، هنوز امکان گفت‌وگوی چالشی و رودررو وجود ندارد و اغلب به صورت یک‌طرفه است. به‌علاوه دیدگاه‌های کارشناسان در گفت‌وگوها بازبایی و تجزیه و تحلیل شده و از پوسته صرفاً تئوریک خود خارج می‌شود و این فرآیند می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد یا سطح دانش عمومی را ارتقا دهد یا جنبه کارکردی پیدا کند.

البته نباید هزینه‌های جاری انتشار، توزیع نشریه و مشکلات از این دست را از نظر دور داشت. افزون بر آن، رعایت قوانین مربوط به مطبوعات و... وجود دارد که هوشیار و دقت زیادی را می‌طلبد تا مبادا با درج مقاله‌ای نشریه‌ای قربانی شود، چراکه وقتی نشریه‌ای به حال توقیف درمی‌آید، گویا جگرگوشه انسان به اسارت می‌رود. قطعاً اگر پیگیری و مدارای مدیرمسئول چشم‌انداز ایران نبود، بارها امور نفسگیر نشریه بر زمین می‌ماند یا در برابر احضار و اشکال‌گیری‌های ناظران و مسئولان مطبوعات به اغما می‌رفت. ■

* خبرنگار مجلس و از همکاران باسابقه نشریه

بینش افزایی، نماد چشم‌انداز ایران



سید محمود حسینی

آنچه در یک کلمه می‌توان مجله چشم‌انداز ایران را توصیف کرد، بینش و بصیرت‌دهی است. بصیرت در لغت به معنی بینایی دل و درک قلب است؛ نوعی دید درونی که با دید چشم ظاهری متفاوت است. نوری است که فقط به نزدیک نمی‌تابد، هم افق‌های دور را رصد می‌کند و هم ژرف را می‌کاود، تا پویندگان راه را درست ببینایند و به سمت هدف رهنمون شوند و مقصد را گم نکنند. بصیرت، نمادی است که در صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول مجله به‌خوبی نمود یافته است.

چشم‌انداز ایران، مجله‌ای است راهبردی که مأموریت خود را آموزش دانش راهبردی توأمان با ترویج بینش قرار داده است؛ دانش و بینشی که امروز کشور ما، به‌ویژه سیاست‌گذاران، سیاستمداران و تصمیم‌گیران سخت‌بدان نیازمندند.

مهندس لطف‌الله میثمی با انباشتی از تجارب گران‌سنگ و با درس‌گیری از فراز و نشیب‌های بیش از نیم‌قرن پرماجرا و جمع‌بندی ژرف از اقدامات درست و غلط مبارزات نسل‌هایی که با آن‌ها هم‌رزم بوده، سخاوتمندانه و به دور از هوا و خودنمایی، دانش و بصیرت خود را از طریق این رسانه در اختیار نسل‌های جدید قرار داده تا ارزش‌های کار پیشینیان را بشناسند و جنبه‌های ارزشمند آن را تداوم و تکامل بخشند و از تکرار خطاهای آنان سرباز زنند. این درس‌آموزی هرگز همراه با القای حس ناامیدی، یأس و خستگی نیست. در متن و فحوای این آموزه‌ها، غیرمستقیم اخلاق حرفه‌ای نیز به کنشگران سیاسی و فعالان اجتماعی تعلیم داده می‌شود. مرام میثمی یاد می‌دهد که فعالان سیاسی - اجتماعی باید با همدیگر صمیمی و صادق بوده، روابط انسانی سالم داشته باشند و اینکه فرد سیاسی نباید گرفتار حسد و کینه شود، و الا در کار خود و رسیدن به هدف ناموفق است.

در ادامه و پس از این مقدمه به تشریح برخی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد چشم‌انداز ایران می‌پردازم:

۱. درس‌آموزی از نهضت‌های معاصر: نشریه سعی بلغی در غوررسی تحولات تاریخ معاصر ایران و نهضت‌های اجتماعی مردم ایران دارد. گستره این تحولات، از جنبش استقلال‌طلبانه تنباکو تا جنبش اصلاحات را دربر می‌گیرد، هرچند تمرکز آن بر نهضت ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات است. این مجله سعی کرده با منظره متفاوت این تحولات را بازخوانی و زوایای تاریک این رخدادها را روشن کند. در این منظر، نقاط ضعف و قوت جنبش‌ها و انقلاب‌ها را توأمان و منصفانه می‌بیند و البته نقاط ضعف باعث نمی‌شود که نقاط قوت نادیده گرفته شود، یا اصل انقلاب و جنبش‌ها زیر سؤال رود

و محکوم یا طرد شود، یا از آن‌ها یأس و پشیمانی به نسل‌های بعد القا شود، بلکه برعکس از حرکت‌های اجتماعی مردم، ایده و اثری گرفته می‌شود. به مکاتب و منابع محرک و الهام‌بخش نهضت‌های معاصر ایران اعم از ناسیونالیسم، سوسیالیسم، اسلام و دموکراسی‌خواهی نگاهی متوازن داشته و آن‌ها را در تضاد با همدیگر ندیده، بلکه سعی در برقراری پیوند بین آن‌ها دارد. نکته مهمی که در روش چشم‌انداز ایران مشهود است اینکه نه تنها سنت‌ستیز نبوده و مبادرت به نفی جریان سنتی جامعه نمی‌کند، بلکه به موارث سنتی به‌مثابه یک ارزش نگاه می‌کند که در تقابل با آزادی، عدالت و پیشرفت نیست.

۲. چشم‌انداز ایران از معدود مجلاتی است که به‌طور جدی، به طرح و بررسی مشکلات عینی جامعه به‌ویژه بحران آب، محیط‌زیست، اعتیاد، فقر و شکاف‌های اجتماعی و درآمدی، بیکاری، فساد، تبعیض و مسئله اقوام و نابرابری‌های منطقه‌ای پرداخته و نسبت به ریشه‌یابی عوامل و علل این بحران‌ها و جست‌وجوی راه حل آن‌ها پیگیری کرده و صاحب‌نظران را به بحث و گفت‌وگو پیرامون این مسائل می‌نشانند.

۳. از راهبردهای چشم‌انداز ایران و مدیرمسئول آن، تأکید بر قانون اساسی به‌عنوان ثمره انقلاب مردمی توحیدی است و محور قرارگرفتن آن برای همه اعم از مسئولان، ارکان حکومت و همه فعالان سیاسی، احزاب، نهاد‌های مدنی و اجتماعی را لازم و ترویج می‌کند. مهندس میثمی این باور را رمز وحدت، حفظ یکپارچگی ملی و پیشرفت کشور می‌داند و حتی اصلاح آن را هم از همین رهگذر می‌داند. این آموزه‌ای است که تقریباً در همه سرمقاله‌های این دوماهنامه به آن پرداخته می‌شود و خوانندگان را از سرپیچی آن انداز می‌دهد.

۴. ازجمله مفاد بینش‌افزا در مجله چشم‌انداز ایران که به آن اهتمام می‌شود، آگاهی‌بخشی نسبت به سیاست‌های جهانی و تحلیل موشکافانه تحولات مؤثر بین‌المللی و منطقه‌ای مرتبط با ایران است. در این میان رصد، نقد و بررسی سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا و رویکردهای سلطه‌طلبانه آن به‌ویژه در خاورمیانه جایگاه ویژه‌ای دارد. این کار در قالب ترجمه مقالات و معرفی و ارائه خلاصه کتب صاحب‌نظران یا از طریق انعکاس اخبار و مصاحبه‌های سیاستمداران و تحلیلگران شاخص داخلی و خارجی در نشریه صورت می‌گیرد.

نقاط قابل‌بهبود چشم‌انداز ایران

الف: کیفیت فنی

مجله از نظر کیفیت چاپ، کاغذ، صفحه‌بندی، گرافیک و تصاویر مطلوب نیست که با توجه به سنگین بودن مطالب در خواننده، اثر کاهنده می‌گذارد. علاوه بر آن، مطالب بسیار پیوسته درج می‌شود و کمتر از سوتیتر و نکات برگزیده استفاده می‌شود؛ لذا خواننده چه‌بسا به سمت مطالعه بعضی نوشته‌ها جذب نمی‌شود.

ب: لزوم کادرسازی برای آینده

به نظر می‌رسد محوریت اکثر مطالب مندرج در مجله با شخص مدیرمسئول است؛ هرچند همین عامل جذابیت و محتوای بیشتر آن است، اما باید جان‌شیرین‌پروری برای دوام و بقای بلندمدت مجله لحاظ شود و اقدام به کار جمعی، منسجم‌تر و کادرسازی مورد اهتمام قرار گیرد.

ج: پیوستگی مطالب

اگرچه مجله چشم‌انداز ایران هدفمند کار می‌کند و نشریه‌ای با اهداف راهبردی است، اما گاهی پیوستگی مطالب دچار گسست می‌شود. مثلاً برای تدوین تجارب مدیران منطقه‌ای و استانداران کاری را شروع کرد، ولی ادامه آن دچار وقفه شد. البته با این همه محدودیت‌ها و کمبودها، مشکلات قابل‌درک است. ■

* **استاندار اسبق سیستان و بلوچستان و بلوچستان و اصفهان**

چشم‌انداز جامع برای ایران آینده



محمدجواد حق شناس

با توجه به حضوری که از دهه ۷۰ تا کنون در عرصه رسانه داشته‌ام، بر این باورم که دوماهنامه سیاسی-راهبردی چشم‌انداز ایران، یکی از مجلات وزین در حوزه مباحث کلان و استراتژیک ایرانی است که توانسته بدون وقفه و با پویایی به انتشار خود ادامه دهد.

شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی این نشریه را به سلامت پشت‌سر نهادن چند دوره خطیر و سرنوشت‌ساز دانست. در دوره‌ای که تعداد بسیاری از مطبوعات، در اواخر دهه ۷۰ و سپس در حوادث سال ۱۳۸۸ به محاق تعطیلی رفتند، این نشریه توانست نه تنها به حیات خود ادامه دهد، بلکه با پرداختن به مباحث مبتلابه جامعه ایران، منطقه و بین‌الملل، رویکردی نوین از روزنامه‌نگاری حرفه‌ای را در هجده سال گذشته در جامعه مطبوعاتی کشور به نمایش گذارد.

از دیگر سو، اگرچه چارچوب جهان‌بینی این نشریه مبتنی بر گذشته انقلابی مهندس میثمی، رویکردی ضد امپریالیستی و امریکاستیزانه دارد و نگاه مثبتی به سیاست‌های این کشور نداشته و ندارد و تحلیل‌های سیاست خارجی خود را در فضای فکری و پارادایم استعمارگرایی ابرقدرت‌ها تحلیل می‌نماید، ولی این نگاه، ایشان را در موضع امریکاستیزی کورکورانه و آلوده به شعار نینداخته است. این امر نشان‌دهنده توانایی فوق‌العاده مدیران این مجموعه در حفظ مشی تعادل در عین بیان صریح مواضع تحلیلی خود بوده است.

همچنین جسارت در پرداختن به برخی نقاط مغفول تاریخی ایران معاصر در قالب تاریخ شفاهی، از دیگر ویژگی‌های این دوماهنامه است. برای مثال پرداختن به موضوع درگیری‌های دهه ۶۰ بین نیروهای انقلابی و سازمان مجاهدین خلق، آن‌هم از قول حاضران در صحنه و طرفین ماجرا بدون تحریک احساسات عمومی و بدون قلب یا حذف واقعیت‌های مهم، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این نشریه و یکی از شاخص‌های حرفه‌ای بودن آن است.

استفاده از منابع دست اول به‌خصوص در پرونده‌های مربوط به حوزه نفت یا مباحث مرتبط به قومیت‌های ایرانی و تداوم پیگیری موضوعات این حوزه، دوماهنامه چشم‌انداز ایران را به یکی از منابع مهم و قابل اعتنا در حوزه تاریخ نفت ایران و مسائل اقوام ایرانی بدل کرده است.

اما در خصوص پیشنهادهای عملیاتی برای بهبود این نشریه، این موضوع را قابل ذکر می‌دانم که در ادبیات آینده‌پژوهی، واژه «چشم‌انداز»، بار مفهومی خاصی دارد و یکی از بنیان‌های آن، توانایی گردآوری نظرگاه‌ها و انتظارات همه بازیگران و کنشگران مؤثر درباره آینده و ارزش‌ها و راهبردهای شکل‌دهی به آن می‌باشد.

به نظر می‌رسد که دوماهنامه چشم‌انداز ایران باید بخش‌هایی را هم به پایش فضای عمومی و نظرگاه‌های جاری در میان توده‌های مردم و همچنین جناح محافظه‌کار نسبت به تحولات گذشته و راهبردهای معطوف به آینده اختصاص دهد تا بتواند به‌عنوان منبعی برای هماهنگ کردن این نظرگاه‌ها با هدف رسیدن به یک چشم‌انداز جامع و قابل حصول برای ایران آینده اقدام نماید.

شایسته است که انتشار یکصدمین شماره این نشریه وزین را به مهندس لطف‌الله میثمی و دست‌اندرکاران پرتلاش آن شادباش گفته و برای این همه تلاش پربار و خستگی‌ناپذیر، سپاس خود را تقدیم کنم و برای مانایی و توفیق روزافزونشان دعا کنم. ■

*مدیر مسئول روزنامه توقیف شده اعتماد ملی و هفته‌نامه نیمروز

بوی مطبوع آرمانگرایی



علی حکمت

هنگامی که یکی از کارکنان چشم‌انداز ایران با من تماس گرفت و درخواست مطلبی کوتاه به مناسبت انتشار یکصدمین شماره نشریه را مطرح کرد، واقعاً خوشحال شدم. حقیقتاً جای خوشحالی هم دارد، به‌ویژه برای من که شاهد و ناظر «جوانمرگی» تعداد زیادی از مطبوعات اصلاح‌طلب و تحول‌خواه بوده‌ام، خوشحالی بیشتری را به همراه دارد. فوری گفتم تا از اسپندهایی که از حول‌وحوش مزرعه با دست خودمان می‌چینم - به رسمت پیشینیان - دود کنیم و همراه با آن صلوات بفرستیم تا شاید شورچشمی حسودان و بدخواهان را از دوروبر چشم‌انداز ایران دور کنیم.

روزگار غریبی است آقا لطف‌الله! برای ما جماعت اهل فرهنگ و اصحاب مطبوعات در سرزمینی که مهد فرهنگ و تمدن بوده است و در سرزمینی که بیش از یکصد سال سابقه روزنامه، مجله و نشریه دارد و با انتشار کاغذ اخبار و وقایع اتفاقیه، پشتاز حرکت روزنامه‌نگاری در خاورمیانه بوده است و در قانون‌اساسی مشروطه‌اش - حدود ۱۱۱ سال قبل - مطبوعات به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی به رسمیت شناخته شده است. ماندگاری یک نشریه و امتداد انتشارش در حد یکصد شماره، دست‌اندرکاران نشریه را بر آن می‌دارد که شماره جدید تدارک ببینند و ما خوانندگان همیشگی نشریه وزین چشم‌انداز ایران را هم سر شوق می‌آورد تا برای تداوم انتشار و ادامه حیاتش، اسپند دود کنیم و صلوات بفرستیم. روزگار غریبی است آقا لطف‌الله! آیا هیچ توجه کرده‌اید که تا چه اندازه سقف انتظاراتمان کوتاه شده است؟ آیا دقت کرده‌اید که چقدر حداقلی شده‌ایم؟ آیا می‌بینید برای آدم‌هایی مانند ما، یعنی نسل‌های دهه ۲۰، ۳۰ و ۴۰ که از دور یا نزدیک دستی بر آتش داشتیم و مروجان آرزوهای دور و دراز بودیم و آرمان‌های بزرگ در سر می‌پروراندیم و فریادهای «این مباد»، «آن باد» ما در همه جا طنین افکن شده بود، اکنون چه چیزهایی ما را مشغوف می‌کند و سر شوق می‌آورد؟

روزگار غریبی است آقا لطف‌الله! در این بیابان خدا و در این خلوت‌های ناخوابسته و در این رنج دور از هیاهوی شهر، گاهی به گذشته‌ها می‌اندیشم، به گذشته‌های نه‌چندان دور، به روزگارانی که شما و امثال بی‌شماری مانند شما در قطر یا جاهای دیگر بسر می‌بردند و من و امثال من در لبنان و جاهای دیگر روزگار را سپری می‌کردیم و باوجود کاستی‌ها، کمبودها و دغدغه‌ها سری پرشور و قلبی آکنده از امید داشتیم. روزگارانی که گرچه شاید زاویه‌های دیدمان متفاوت بود و برای تحقق اهدافمان به شیوه‌های مختلفی می‌اندیشیدیم و التزام داشتیم، اما همگی ما وجودمان لبریز بود از امید؛ امید به آینده؛ آینده‌ای عاری از فقر و فساد و فحشا؛ آینده‌ای منزّه از اختلاس، استضعاف، استعمار و ...

و سخن آخر اینکه جناب میثمی عزیز! در این فضای پر مشغله برداشت محصول مزرعه، فرصت نقد و تحلیل محتوایی نشریه را ندارم، ولی بدون تعارف اذعان می‌کنم، چشم‌انداز ایران اگر نگوییم بهترین نشریه است که به دستم می‌رسد، می‌توانم ادعا کنم حداقل از نگاه من، یکی از معدود نشریات مطبوع این روزگاران است؛ نشریه‌ای که در عرصه‌های گوناگونی که ورود پیدا می‌کند، پایبندی به تحقیق و ژرف‌نگری را سرلوحه کار خویش قرار داده است، به‌ویژه مباحث اقتصادی و سیاسی مطرح شده در نشریه، همواره از موضوعیت خاصی برخوردار است؛ اما نکته‌ای که از نظر من، چشم‌انداز ایران را از دیگر نشریات متمایز می‌کند و می‌خواهم در اینجا به صورت خاصی مورد اشاره قرار دهم، احساس ویژه‌ای است که از محتوای آن به خواننده دست می‌دهد: احساس مطبوع آرمانگرایی و تحول‌خواهی. برخلاف بسیاری از مجلات و نشریات که پر از مطالب متنوع، پراکنده و احیاناً بی‌ارتباط با مسائل جاری جامعه امروز ایران است، چشم‌انداز ایران، چشم‌تیزبین و دیده‌بان دلسوز سرنوشت امروز و فردای ایران است و درست به همین خاطر است که رگه‌های آرمانگرایی و تحول‌خواهی در لابه‌لای صفحاتش موج می‌زند. این موفقیت را به شما و همکاران عزیزتان تبریک می‌گویم. ■

*سر‌دبیر روزنامه‌های فتح و خرداد

در تکاپوی سیاست‌ورزی و روزنامه‌نگاری



هادی خانیکی

از تمایل به یکسان‌سازی در آفرینش معرفت سیاسی و نگاه نوستالژیک و از سر درد و تعلق به گذشته درآورد، ولی در عین حال این توانایی را هم دارد که دشواری و رنج رویارویی ساده‌انگارانه با «اکنون» و «آینده» را به مدد بازاندیشی‌های تاریخی کم کند.

البته می‌توان خوانش تاریخی «بر اساس آرزوها» را هم ضرورتی در کنار «خوانش تاریخی بر پایه خاطره‌ها» دانست و به رد صورت‌بندی‌های یکپارچه و بنیادهای معرفتی و سیاسی واحد هم توجه کرد. در اینجا نیز جایی برای ستایش گران‌جانی چشم‌انداز ایران در پابندی به «روزنامه‌نگاری مستمر سیاسی» است. چشم‌انداز ایران در این ۹۹ شماره نشان داده که آینده را پی می‌گیرد و نیز تفسیرهای متفاوت با «ظن» خود را از جان برمی‌تابد و با افق‌های باز در حوزه اندیشه و سیاست نسبت‌هایی دارد.

همه این موارد و مواردی دیگر از این دست، نشان می‌دهند که باید چشم‌انداز ایران را به‌عنوان نماد و نشانه‌ای از ورود مبارزان و کنشگران سیاسی و مدنی به عالم مطبوعات مهم دانست و دیرپایی آن را دست کم نگرفت. انتشار مستمر این نشریه خود کاری بزرگ است و اگر در برخی نگاه‌ها کوچک به نظر آید باز هم، «کوچکی زیباست». از نظر من، تعطیل نشدن چشم‌انداز ایران با وجود آنکه عوامل سیاسی، اقتصادی و قضایی برای رسیدن به آن نقطه کم نبوده‌اند، بزرگ‌ترین ویژگی این نشریه «سیاسی - راهبردی» است.

بی‌شک در ایستادگی چشم‌انداز ایران برای ماندن و رمق گرفتن آن برای حیات مطبوعاتی و سیاسی باید سهم و نقش اصلی را به مهندس لطف‌الله میثمی داد که انگیزه و اندیشه فردی را جایگزین صفت‌های نهادی کرده است. تجربه‌ها و پژوهش‌ها هم در ایران مبین آن‌اند که هر نهاد مدنی آنجا موفق بوده که در پشت آن شخصی مقبول و موجه به‌جای هر کمبود و کاستی نشسته است. اگرچه ضرورت دارد که «نهادهای» در میدان هر کنش سیاسی و مدنی به‌جای «آدم‌ها» بنشینند، ولی هنوز تا رسیدن به این ضرورت گام‌ها و راه‌ها مانده است. میثمی هنوز بالاترین داشته و مزیت چشم‌انداز ایران است.

من کار مطبوعاتی چشم‌انداز ایران را با معیار توانایی یا ناتوانی در بهره‌گیری از سرمایه‌های فرهنگی و نمادین و مزیت‌های نسبی‌اش می‌سنجم. به نظر من، چشم‌انداز ایران نشریه‌ای برای عموم نیست، دوماهنامه‌ای برای شبکه‌ای از علاقه‌مندان و کنشگرانی است که پیر و جوان آن در جست‌وجوی متاعی متفاوت هستند، عرضه‌کنندگان این متاع متفاوت کسانی هستند که از معبرهای سخت گذشته‌اند و کالای امروزشان را از دوردست‌های تاریخ و سیاست به میان آورده‌اند. هنر اصلی چشم‌انداز ایران می‌تواند آن باشد که بر این داشته‌ها و یافته‌ها تمرکز کند؛ چه به زبان خاطره و تاریخ اجتماعی و چه به زبان گفت‌وگو و نقد. انتظار از چشم‌انداز ایران به زبان آوردن تاریخ است و پرداختن به حال و آینده با طعم تاریخی. نیازهای دیگر به مطبوعات را می‌توان در جاهای دیگر هم برآورده کرد.

البته انتظار از چشم‌انداز ایران برای داشتن مضمونی جدی، بازاندیشانه و آینده‌نگرانه، مانع از احساس نیاز به برخورداری بیشتر این نشریه از زبان زیبایی‌شناسی‌های روزنامه‌نگارانه نیست. چشم‌انداز ایران به جد نیازمند توجه به نوآوری‌های مطبوعاتی است و امید می‌رود با بهره‌گیری‌های بیشتر از نسل جوان، باذوق هنرمند و روزنامه‌نگار که در پیرامونش هست، در این افق نیز چون زمینه‌های پیشین گام‌های بلند و نو بردارد. ■

* استاد دانشگاه

این خود «خبر» است که چشم‌انداز ایران به صد شمارگی رسیده است. مگر نه این است که رویدادها وقتی خبری می‌شوند که «باشگفتی» همراه باشند و عجیب به نظر آیند؟ پس نشریه‌ای که مدام روی جلدش اعلام می‌کند، «سیاسی - راهبردی» است در مضمون هم به تلاش مطبوعاتی در همین مسیر وفادار است و با همین وضع تاکنون صد شماره منتشر کرده است، در واقع خبر ساخته است؛ خبر شگفتی و عجیب‌بودگی. مگر نه این است که جوانمردی مطبوعات سیاسی و بالابودن نرخ مرگ‌ومیر آن‌ها در ایران، تاریخی به قدمت عمر روزنامه‌نگاری در جامعه ما دارد؟

همه موانع ماندگاری روزنامه‌نگاری سیاسی در سیاست محدود نمی‌شود؛ سهم فرهنگ، اجتماع و اقتصاد هم در کم‌رغبتی یا حداقل ناپوستگی حضور و مشارکت روزنامه‌نگاران در سیاست، یا سیاست‌ورزان در روزنامه‌نگاری و در نهایت تا مرگ زودرس مطبوعات سیاسی کم نیست. «جامعه کوتاه‌مدتی» که دکتر همایون کاتوزیان از وجود آن در ایران می‌نالد، بیشترین بروز و ظهورش را در دنیای «روزنامه‌نگاری سیاسی» یا «سیاست‌ورزی روزنامه‌نگارانه» نشان می‌دهد. چشم‌انداز ایران تا حدی با این تجربه تاریخی ناهمخوان بوده و به یک «شبه‌استثنا» در میانه یک «شبه‌قاعده» کار مطبوعاتی نزدیک شده است.

هم «سیاست‌ورزی» و هم «روزنامه‌نگاری» وقتی صورت نهادمند به خود می‌گیرند و می‌توانند به «انباشت تجربه» دست بزنند، سر از توسعه درمی‌آورند؛ توسعه همه‌جانبه، موزون، هم‌زمان و متوازن فارغ از وجود نهادها و نمادهایی که دوام و قوام داشته باشند و موجب تقویت «حافظه تاریخی» جامعه شوند، رخ نمی‌دهد. پس بی‌حافظی تاریخی یعنی گرفتار شدن به «آلزامر سیاسی و فرهنگی» با توسعه ناسازگار است، چون انسان و جامعه را در فهم درست حال، ناتوان و سردرگم می‌کند. چشم‌انداز ایران را می‌توان نشریه‌ای برخوردار از «حافظه سیاسی» دید که می‌خواهد گذشته را چراغ راه آینده کند.

چشم‌انداز ایران را تلاشی روزنامه‌نگارانه برای خلق و بازآفرینی ذهنیتی تاریخی - اجتماعی بر پایه «خاطره و تجربه» بدانیم چه جایی برای تکاپوهای دیگر مطبوعاتی آن باقی می‌ماند؟ به نظر من این وجه چشم‌انداز ایران هم غالب و هم مطلوب است. درست است که داشتن ذهنیت تاریخی - اجتماعی متکی بر خاطره می‌تواند سر

بایاد شمشادها



مهرداد خدیو

در همین چشم‌انداز ایران در نوشته‌ای از زنده‌یاد «هدی صابر»، یا به یاد او خواندم که از میان همه آدمیان، آنانی باقی می‌مانند که یا «نهاد»ی را پایه می‌گذارند یا «اثر»ی بر جای می‌گذارند یا رسم و مراسمی نو درمی‌افکنند.

چشم‌انداز ایران، همه این ویژگی‌ها را دارد و من به چشم یک نهاد یا یک مکتب به آن نگاه می‌کنم و در تمام این سال‌ها که به روزنامه‌نگاری مشغولم، یکی از منابع اصلی‌ام بوده است؛ چه در تحلیل‌های سیاسی هفتگی و چه در مقالات مختلف دیگر، و از این حیث تنها در جایگاه ستایشگر یا همفکر در بسیاری از زمینه‌ها قرار ندارم، بلکه وام‌دارم و با این نگاه، این چند سطر، نه تحلیل است نه نقد و نه حتی می‌تواند ادای دین باشد؛ اعلام و اعلان وام‌داری و درس‌آموزی است.

هرچند نام چشم‌انداز ایران با نام «لطف‌الله میثمی» و به قول دوستان و دوستانان «آقا لطفی» گره خورده، اما این هم از هنرهای آقا لطفی است که می‌توان درباره‌اش بنویسد، فارغ از خود او هم نوشت.

اگر تمام وجود یک نهاد یا یک مؤسسه چنان با نام بنیانگذار آن گره خورده باشد که بدون او یا پس از او ناپدید نمی‌توان نام «نهاد» را بر آن اطلاق کرد و البته که آرزو می‌کنم، مهندس میثمی با همین توان و انرژی، سالیان سال و به‌رغم توفان‌ها و سنگ‌اندازی‌ها به این حرکت ادامه دهد، اما چشم‌انداز ایران در یکصدمین شماره دیگر تنها نشریه میثمی نیست، یک مکتب است، یک نهاد و یک درخت به بار نشسته که می‌توان در سایه‌سار آن، نه که تنها بیاسایی که بیندیشی.

چشم‌انداز ایران چراغ‌هایی را روشن نگاه داشته است، خصوصاً این چراغ که انقلاب ایران برای چه برپا شد، یا از شماری از نام‌آوران دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی تنها در این نشریه می‌توان سراغ گرفت، چراکه دیگران یا نمی‌دانند یا بیم دارند که مایه سوءتفاهم و تبلیغ کسانی شوند که به نام آنان به راهی دیگر افتادند، و بالاخره اینکه در این عرصه به مرجع یگانه‌ای بدل شده است.

خوشبختانه در آیین اهدای «قلم طلایی» به مهندس میثمی چهره‌های سیاسی، فرهنگی و مطبوعاتی تا جایی که ممکن بود حق مطلب را ادا کردند و این

نوشته هم قرار نیست درباره شخص او باشد، که به پاس یکصدمین شماره انتشار دو ماهنامه چشم‌انداز ایران است و تنها وقتی خود روزنامه‌نگار باشی می‌دانی صد شماره «دوماهنامه» دوام آوردن و تأثیر گذاشتن یعنی چه.

به خاطر همین به خود آقا لطفی نمی‌پردازم و خوانندگان را به گزارش آن مراسم ارجاع می‌دهم، آیین شریفی که شخصاً بیشتر تحت تأثیر سخنان برادر عزیزمان مهدی غنی قرار گرفتم که از مادر او گفتم. من در دوران کوتاه همکاری با جناب غنی بیشتر دریافتم که چشم‌انداز ایران به یک نهاد و یک مکتب تبدیل شده است.

از آنجا که تأکید ورزیده‌اند، نوشته بیشتر نقادانه و آسیب‌شناسانه و یادآور کاستی‌های احتمالی هم باشد، دو سه نکته را هم به همین خاطر می‌آورم:

نخست اینکه چشم‌انداز ایران با همه تکاپوی امروزی‌نگی، بیشتر در حال و هوای دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی سیر می‌کند و این ویژگی هرچند به بُعد تاریخی آن یاری می‌رساند و حس نوستالژیک غربی هم می‌بخشد، اما این بیم هم وجود دارد که در گذر زمان با نسل کنونی و بعدی نتواند همین ارتباط را برقرار کند؛ هرچند یکی از کارکردهای چشم‌انداز ایران، همین «ارتباطات بین نسلی» است و عمق‌بخشیدن به نگاه جوانانی که می‌خواهند بدانند در گذشته چه رخ داده و ریشه‌ها چه بوده است.

البته تلاش‌ها و تکاپوهایی هم صورت پذیرفته و از جمله می‌توان به محدود نمودن در سیاست اشاره کرد تا جایی که اصغر فرهادی چهره روی جلد می‌شود یا گزارش «کولبران چمدانی» بر پیشانی می‌نشیند و این‌ها همه به چشم می‌آید، اما همچنان خطرات و دیروز می‌چربند.

نکته دیگر، رگه‌هایی از تفکر چپ است که باز اگرچه وجه تمایز نشریه و مدیر آن با پاره‌ای طیف‌های دیگر است، اما گاه با دغدغه‌های توسعه‌ای سازگار نیست.

می‌توانم چند مورد دیگر را بیفزایم، ولی شرم می‌کنم و به‌عمد بر کلمه «شرم» تأکید می‌ورزم، چون بیم دارم انگیزه «ستایش» فروکاهد.

بگذارید اعتراف کنم، پیش از آنکه مقالات چشم‌انداز را بخوانم، از انتشار آن امید و انرژی می‌گیرم. جدای جنبه‌های سیاسی و به لحاظ علم ارتباطات هم هرگاه دوستانی می‌گویند عمر نشریات چاپی به‌سر رسیده و فضای دیجیتال و مجازی همه را تسخیر می‌کند، پاسخ می‌دهم شاید روزی روزگاری روزنامه‌های چاپی به پایان خط برسند، اما تحلیلی‌ها می‌مانند و چشم‌انداز را مثال می‌زنم.

با اینکه صرف نوستالژیک بودن را در ردیف نقدها آوردم، ولی هر شماره چشم‌انداز ایران که از راه می‌رسد، پیش از آنکه بینم و پیش از آنکه ببوم و بخوانم، صدایی می‌شنوم: «صدای گام‌های نور» سروده اصغر واقدی در سال ۱۳۵۰ را:

«صدای رعد می‌آید / صدای ریزش باران / صدای گام‌های نور / صدای ریزش یخ‌های قطبی در بهاری دور / صدای کیست اما اینکه می‌خواند: / برادرهای من با یادها رفتند / برادرهای من از یادها رفتند / برادرهای من / آن نازنین شمشادها رفتند».

چشم‌انداز مرا به یاد شمشادها می‌اندازد... ■

* روزنامه‌نگار و سردبیر سایت عصر ایران

نشریه نام آشنا



سید هادی خسروشاهی

دوماهنامه چشم‌انداز ایران برای من نشریه نام‌آشنایی است و سابقه‌ای دارد از دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی که با عنوان راه مجاهد چاپ و منتشر می‌شد و علی‌رغم حجم کم و چاپ مردمی و بدون زرق و برق، نشریه پرمحتوایی بود و حقایقی را درباره مسائل روز و مستدلی به‌نام «سازمان مجاهدین» مطرح می‌کرد. من از همان زمان پیگیر نشریه بودم تا اینکه شرایط زمان ایجاب کرد تحولی ایجاد شود و چشم‌انداز ایران منتشر شد که در واقع نشریه تکامل‌یافته نشریه نخستین بود و از نظر محتوا، پخته‌تر و کامل‌تر، که قابل مقایسه با نشریات مشابه نبود.

البته اکنون که یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران انتشار می‌یابد، این خوانندگان آن هستند که باید نظر دهند و به داوری بنشینند و من به‌عنوان خواننده قدیمی نشریه، آن را نشریه‌ای وزین، منطقی، مستدل و آگاهی‌بخش می‌دانم. گرچه خود ممکن است در بعضی مسائل مطرح‌شده با برداشت‌های نویسندگان آن موافق نباشم. البته چشم‌انداز ایران در کلیت خود قابل استفاده برای عموم است، ولی گاهی بحث‌ها - مثلاً درباره اقتصاد - خیلی تخصصی می‌شود که قاعدتاً با ذائقه همه خوانندگان هماهنگ نیست.

مسائل تاریخی و سیاسی مطرح‌شده در نشریه نوعاً از عمق خاصی برخوردار است و علی‌رغم اینکه نویسندگان آن‌ها اشخاص مختلف و متعددی هستند، از انسجام ویژه‌ای برخوردار است که این انسجام بی‌تردید ناشی از دقت نظر و تکامل فکری مدیرمسئول آن، جناب لطف‌الله میثمی است که دوستی و اخوت ما نیم‌قرن سابقه دارد.

در واقع، «میثمی» علی‌رغم معلولیت دست‌چپ و فقدان بینایی ظاهری، «دست‌کاری» و «بینایی

واقعی» خود را به‌کار می‌گیرد و مباحث را منسجم و قابل مطالعه عرضه می‌دارد، گرچه - همان‌طور که اشاره کردم - ممکن است با بعضی تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها موافق نباشم، اما بر این باورم باید با دیدگاه‌ها و نظرات دیگران آشنا شد و از موارد اختلاف هم چشم‌پوشی کرد. جمله جالبی شهید استاد شیخ حسن‌البنی مؤسس سازمان «اخوان‌المسلمین» مصر دارد که به نظر من در همه مسائل می‌توان مورد توجه قرار داد. او می‌گوید: «در آنچه اتفاق نظر داریم، متحد شویم و در موارد اختلافی، همدیگر را معذور بداریم.» پس داوری مثبت من درباره چشم‌انداز ایران به مفهوم موافقت با کل مطالب منتشره نیست، ولی بر این باورم که نباید انتظار داشت همه دوستان و برادران در همه امور و مسائل یکسان فکر کنند و یکسان نتیجه بگیرند. اختلاف برداشت‌ها یک امر طبیعی است، ولی این امر نباید موجب دوری یا نادیده گرفتن محسنات شود.

پیشنهاد من این است که نشر خاطراتی از نوع خاطرات آقای سعید شاهسوندی ادامه یابد که می‌تواند برای جوانان معاصر راهگشا باشد و کسانی را روشن سازد که هنوز به سراب اپوزیسیون کور و خشن سازمان خلق با چشم موافق می‌نگرند. بدون آنکه نتایج اقدامات آن را مورد ارزیابی قرار دهند. این افراد به یک سؤال پاسخ دهند که این همه آزادی عمل سازمان در اروپا، آمریکا و بلاد ارتجاع عرب و این همه هزینه‌ها میلیاردری از کدام آب‌نخور سیراب می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌های مهم، نیازی است که چشم‌انداز ایران می‌تواند آن را برآورده سازد.

نقص ویژه‌ای که چشم‌انداز ایران دارد، فقدان بخش «معرفی کتاب» و «نقد و بررسی کتاب» است. به اعتقاد من، نشریه باید صفحاتی را به معرفی کتاب‌های جدید اختصاص دهد و صفحات دیگری را هم با نقد و بررسی کتاب‌های تاریخی، سیاسی، فرهنگی و... پر کند.

در بعضی شماره‌ها و به‌خصوص در ویژه‌نامه آیت‌الله طالقانی، عکس‌ها متعلق به چه کسانی است و با خواندن متن هم به علت تکرار اسامی گوناگون بر آن‌ها روشن نخواهد شد که عکس متعلق به کدام‌یک از بزرگواران است.

در این ویژه‌نامه - که بسیار پر بار بود - انتخاب عنوان «آرمان‌گرایی سوسیالیست؟!» جالب نبود. اگر ملاک و انتخاب عنوان محتوای کتاب اسلام و مالکیت آیت‌الله طالقانی باشد، باید توجه داشته باشیم که آن کتاب با توجه به منابع و مبانی فکری اسلامی تهیه شده است، نه اندیشه جدیدالحدوث سوسیالیسم! عنوان آرمان‌گرایی اسلامیست! به نظر می‌رسد صحیح‌تر بود. ■

* پژوهشگر، نویسنده و استاد دانشگاه

کار سترگ چشم‌انداز ایران در چشم‌گشودن بر دردهای مزمن



محمدعلی دادخواه

پیردازد، محدود کردن نیروها در حوزه‌ای خرد، بلاموضوع و ناسودمند است. بی‌گمان این یادآوری از ارزش‌های برجسته مجله نمی‌کاهد؛ چشم‌انداز ایران افزون بر اینکه فضل پیشتازان را گرامی داشته است، بذریع زمین‌های دلپذیری را برای دیگر مجلات نیز کاشته است تا از آن بیاموزند و خطر کنند و در فضای نه‌چندان گفتنی، شنیدنی، دیدنی و نوشتنی دل به دریا زنند و دریا دل شوند.

باورم آن است که کار سترگ چشم‌انداز ایران در چشم‌گشودن بر دردهای مزمن و بیماری‌های جانکاه جامعه ایران در تاریخ روشننگری این سرزمین جاودانه خواهد ماند. شاید چشم‌داشت خواننده کوچکی که داوری وی معلوم نیست به درستی و راستی استوار باشد، آن است که در این وانقاسی فساد سامان‌مند، دزدی، چپاول، غارت و فنا ساختن ثروت‌های عمومی باید بر این روزن بیشتر پای فشرده تا زشتی این غارتگری‌ها دوباره در نظر جامعه زنده شود؛ هر چند ریزش ستون‌های پایبندی و پذیرش اصول، اخلاق و قانون تا بدان جا رسیده است که ناباورانه می‌بینیم در داوری روزانه گزینش بین بد و بدتر می‌شود و ترازو را به ارزیابی دو نامطلوب استخدام می‌کنیم و آن سنجش‌گری والا و ارزش نخست که پاکدستی و چشم‌سیری است از میان ما رخت بریسته است.

در چنین اوضاعی، به‌راستی کار قلم به‌دستان متعهد و مسئول، ارزشمند و طاقت‌سوز است، زیرا آسیب‌های بنیان‌کنی در خانه و خیابان رخنه کرده است و فرهنگ قناعت و مناعت را روینده و ایثار و از خودگذشتگی را به دور افکنده است. با خون دل و اشک چشم می‌بینیم که در گروه‌های کوچک خانوادگی چشم و هم‌چشمی، کین و بددلی، بی‌مهری و رشک که همه آن‌ها بدخواهی نسبت به یکدیگر را رقم می‌زند، به گونه یک فرهنگ رایج درآمده است و در گروه‌های بزرگ‌تر، تفاخر به زران‌دوژی و ثروت و فیس و افاده به جایگاه لشگری و کشوری جزو ارزش‌های برگزیده شده‌اند و پارسایی و پرهیزگاری و معیارهای عارفانه و عاشقانه انسانی در دیده‌ها و شنیده‌ها اندک و تاجیز است. در همین بزرنگاه است که نقش روشننگرانه و آموزشی و فرهنگ‌سازی نسل امروز بر عهده‌دستان فرهنگ‌آفرینی است که می‌توانند مشعل‌داران کاروان مردمان سرزمین باشند و این نقش شایسته با برجسته‌ساختن کهن‌نمادهای خردورز و ستم‌ستیز در عرصه اسطوره‌های تاریخ بالیده و بارور می‌شوند. گویندگان ما بر همین نویدها امید بسته بودند که گفته‌اند:

زین هم‌رهان سُست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
باید با یک بازخیزی امید و ایمان به بی‌اخلاقی و فساد مالی گسترده در سازمان‌های اداری کشور مقابله کرد. شاید اندوه‌بارتر از این مسئله این است که برخی از نمایان‌پاکی و راستی و مبارزه و درستی، خود به پلیدی و پلشتی راه جسته‌اند. فرجام کردار این خواجگان گفتاری، سرخوردگی نسل جوان و پرسش‌های بی‌پاسخی است که از کهنسالان می‌نمایند. آنان می‌گویند:

عالمت غافل است و تو غافل
خفته را خفته کی کند بیدار
دیو باشد نه عالمان که از او
بشنوی گفت و نشنوی کردار
در همین پیچ پیچیده و راه دشوار است که آزادگی حامیان خردورزی و بنیان‌عشق و امید جان می‌گیرد تا اینان مشعل‌داران تلاش برای پیروزی و گزینش بهترین گزیده‌ها در بدترین شرایط باشند و به دور از حکمرانان و پرهیز از اغواگری

پنهان نسازم که چشم‌انداز ایران در نزد گروه کثیری از روشنفکران، دوست‌داشتنی و خواستنی است و به‌راستی مهری ایزدی است که در این دوره گذار و در زمانه‌ای که نیاز شدید به نقد و بررسی و چوینی زمان است، قد برافراشته و سروساز ایستاده و بدون دلبستگی به زر و زور، در مرز توان خویش آنچه می‌داند و می‌باید را در طبق اخلاص نهاده تا بر مبنای سودمندی خود آنچه را کارساز می‌داند بنویسد؛ به‌ویژه در هنگامه فروپاشی ارزش‌های دیروز و ناماهنگی مدیریت امروز و یورش بی‌امان فرهنگ

بیگانه، چارچوب‌فرزانی را بر پا داشته و با دیدی ژرف، نخست پیش‌نیازها را می‌گوید و آنگاه به نیازها می‌پردازد و از این روزن همدلی و همسویی، گروه پرشماری از کسانی که به این آب و خاک اهورایی دل بسته‌اند را با یکدیگر آشنا و یاریگر می‌سازد تا بتوانند با نشستن بر سر سفره آگاهی و اندیشه در غنای فکر و توان ساختن فردای بهتر همگام گردند که این یآوری اندیشه‌ورزان به یکدیگر ارزشی دوچندان دارد، زیرا از دریچه فرهنگ و سیاست، و دین و باور، فراز و فرودهای زمانه و آسیب‌ها و ناروایی‌های آن را در این میدان و در زمین قانون می‌جوید و می‌گوید.

شاید یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های مجله که رغبت اهل فرهنگ و سیاست را برانگیخته است، این باشد که با نقد دادگرانه، کم و کاستی‌ها را بر مردم روشن می‌سازد و پای در آن راه دارد تا چراغ برافروزد که تاریکی‌ها روشن و آسیب‌ها ایمن گردد، اما اگر زک و پوست‌کنده بر آنچه گفتم بنگرم، بیشتر میل من به این مجله از سر دلدادگی است؛ دلدادگی به مجله‌ای که پیش از آغاز کار آن، با مدیر کارآمد و شجاعش آشنایی و دوستی داشتم. با وجود این، چون از روزگار کهن تا امروز بنیان فرهنگ و حامیان تمدن ما را آموخته‌اند که دوست باید آینه دوست باشد، برخی از نااهمگونی‌ها را برمی‌شمارم، باشد که همین نقد نیز در بوته نقد مخاطبان اهل درک و درد مجله قرار گیرد. شاید برخی با این گفته همسو باشند که مدیریت مجله شیفتگی شگرفی به برهه‌ای از زمان و یک تشکیلات سیاسی ویژه دارند که هر چند این برهه، تکه‌ای مهم از تاریخ معاصر ما و اعضای آن سازمان در آن زمان، پاکباز و پیشرو بوده باشد، باز هم روا نیست که این انبوه کاغذ، عکس و چاپ و هزینه را ویژه یک داستان پایان‌یافته قرار دهیم؛ تشکیلاتی که هم‌اکنون در آن، از آن جانبازان روشن‌اندیش و جایک‌سواران پخرد خبری و اثری نیست. ببینیم به برگ‌شمار مجله پیردازیم و ببینیم تا چه پایه و مایه به سازمان مجاهدین پرداخته شده است؟ چند بار عکس قاتل مرد مبارزه و ایمان‌زنده‌یاد مجید شریف واقعی را چاپ کرده است؟ این شیوه حاکی از یک دلبستگی شخصی شدید است که برای مجله‌ای که علی‌القاعده باید اهداف بسیار بلند، فراگیر، ارزشمند و آینده‌نگر داشته باشد، محل تأمل است. این هم‌پرسگی زمانی بیشتر برجسته می‌شود که به یاد آوریم، دیگر سازمانی که رهپوی آرمان و اندیشه‌های آن نیک‌مردان باشد وجود ندارد. اگر سالی یک‌بار به مناسبتی یادی از بنیان و اهداف پایه‌گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران بشود پذیرفتنی است، اما اینکه بیشتر از ۳۰ درصد مطالب شماره‌های مجله به گونه‌ای به سازمان و راه و روش آن

وحدت تعالی بخش جامعه، اصول و روندها

نشریه چشم انداز ایران، عصاره تمایز وجود و زندگی موحدانه و سراسر مبارزه مهندس میثمی صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن است. بر این اساس و به نظر نگارنده این سطور، نشریه طی یکصد شماره اش عمده تأثیر از اندیشه‌های ایشان تلاش کرده محورها و موضوعات زیر را پیگیری و منعکس نماید:

۱. انقلاب الهی و مردمی

دیدگاه چشم‌انداز ایران به انقلاب ۵۷ را با خلاصه‌ترین جملات ممکن در این بخش آغازین سرمقاله شماره ۹۶ می‌توان دید: «همان‌طور که می‌دانیم ما در بهمن ۵۷ صاحب انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی شدیم که از ویژگی‌های زیادی برخوردار بود. اصلی‌ترین ویژگی انقلاب این بود که الهی - اسلامی و مردمی بود.» بر این اساس، یکی از راهبردهای اساسی نشریه طی انتشارش تأکید و تقویت همین دو وجه اصلی انقلاب بوده است. «در اصل ۵۲ قانون اساسی بدین مضمون آمده است که حاکم اصلی خداوند است، ولی همین خدای خالق می‌خواهد مردم سرنوشتشان را خودشان رقم بزنند. این تأکیدی بر الهی و مردمی بودن انقلاب بود.» (سرمقاله ۹۶) بر این اساس است که یکی از موضوعات بسیار مهمی که نشریه طی دوران یکصد شماره‌ای خود همواره و به‌درستی روی آن کار کرده، همین اتکای انقلاب الهی و نظام بر مردم، قدرت آرای آن‌ها و تقویت و تأیید این امر مهم و بنیادین انقلاب بوده است.

۲. قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان محور و مبنای وحدت و رشد و توسعه ملی کشور و سند وثاق و وفاق ملی و لزوم اجرای بی‌تأزل آن، از دیگر مباحث و موضوعات مورد علاقه چشم‌انداز ایران بوده است. در بسیاری از سرمقاله‌ها، مقالات و مصاحبه‌ها اشاره‌ای به این موضوع بسیار مهم شده است. در این خصوص نیز به‌جرت می‌توان گفت حجم کاری که در این نشریه انجام شده، قابل مقایسه با هیچ رسانه دیگر نبوده است. نشریه با اعتقاد عمیق و وفاداری به قانون اساسی، فصل‌الخطاب بودن آن را برای همگان اعلام می‌دارد. «... اگر قانون اساسی



جمشید دیوانی

قدرتمندان در برابر این همه ستم و ناراستی، بذر امید و بیداری بکارند و چراغ روشنایی را برافروزند. در تاریخ ایران می‌خوانیم که این سرزمین در ۲۰۰۰ سال پیش‌تر، چونان در خود فسرد که هیچ‌کس اجازه فارسی سخن گفتن را نداشت، اما فرهنگ ایرانی هرگز از پا درنیامد و بپاخاست و ایستاد و باز هم پیروزمند بر جهان نگرست. آن روز دهقانان زبان پارسی را پاس داشتند. ۹۰۰ سال پیش نیز شوربختی دیگری پیش آمد و تاریخ به گونه‌ای تکرار شد که گفتند همه باید به عربی سخن گویند؛ باز هم این فرهنگ ایرانی بود که نخست جنب و جوش پنهانی و سپس مبارزه‌ای آشکارا را پی ریخت که شاهنامه ره‌آورد آن است. خردنامه فردوسی طوماری از آدمیت است که اندیشه و خرد مبارزه و شادی را در آتش‌فشانی از آزادی‌گی جای داده و ایرانی را به انسان‌بودن فرا خوانده است. بارزترین نشانه آنکه ایران همواره سربلند خواهد زیست نوروز کهنسال است که سالیان دراز تاریخ، گرد کهنگی بر آن نیفشانده و هر بهار در دل ما جوانه می‌زند و این تمدن را پویا و بی‌گزند ساخته است. گریزگاه چنین آشفتنگی و سرگردانی ناپیدا نیست. به خویشتن خویشمان بازگردیم و تجربه پندآموز گذشته را به یاد آوریم و هشیاری فزون‌تری را به کار بندیم. در روزگار ما، رهبران یک و نیم میلیارد مسلمان دچار کشمکش‌های هولناک‌اند؛ ترکیه بر سوریه توپ می‌بندد، عربستان بر یمن شمشیر می‌کشد، پاکستان در پهلوی افغانستان خنجر می‌زند و داعش که روی تمام جانین بزرگ تاریخ را سفید کرده است! در اینجا باید به هویت ایرانی و فرهنگ آن فزون‌تر از آنچه هست دل بست و چشم دوخت. برای وحدت و یکپارچگی ایران عزیز باید به پایگاه پیوند و همبستگی ملی آن نیرو و توان فزون‌تری ببخشیم و از هر آنچه دستمایه گفت‌وگو و جدایی است و ره‌آوردش کین و نفرت است دوری جویم. جشن‌ها و بزم‌های ایرانی یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های پیوند ملی از یک‌سو و نشاط اجتماعی از دیگر سو هستند که باید در چارچوب پاسداری فرهنگ و شادی اجتماعی بدان روزن گشود. این تکیه‌گاه‌ها ایمن‌گاهی است که ارمنی، تالشی، خوزی، خراسانی، بلوچ، ترک، کرد و عرب را در کنار سفره یک فرهنگ می‌نشانند، همان‌گونه که این دل‌های روشن، شب تاریک و طولانی یلدا را روشنی می‌بخشند تا شیعه و سنی، یهودی و مسیحی، زرتشتی و صابئی در گرد هم آیند و بهدین و مسلمان زانو به زانوی باورمندان اهل تصوف، همدلی را بین یکدیگر پخش کنند. به یاد دارم در دیداری شتابناک به مهندس میثمی گفتم شما چرا هر ساله شماره مخصوص نوروز به خوانندگان وفادار خویش پیشکش نمی‌کنید و چراغ این ستون همدلی را روشن نمی‌سازید؟ برای ساختن فردای مستقل و توانمند این سرزمین کهن باید فرهنگ مهوروز و شاداندیش آن هر چه گسترده‌تر شود. برای گریز از تعصب و خشونت و تنگ‌نظری و گذار به راه و رسم پذیرش و بلندنظری و قبول یکدیگر و گریز از بددلی و بالاخره قدم‌نهادن در سرزمین اعتدال باید خردورزی را از دست نهمیم؛ هر چند به قول جمال‌الدین عبدالرزاق، شاعر قرن ششم:

وین عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن زین آب‌های ناگوار
خویش کاری یک مجله متعهد و پایمان آن است که آینه رخدادها باشد و درمانگر دردها، هرچند گاهی «حق نشاید گفت جز زیر لحاف»، اما باز هم به امید فزادای روشن و باور به همان نمادهای کهن پندآموز که در گوش ما زمزمه کردند:

سپاهی نباید که با پیشه‌ور
به یک روی جویند هر دو هنر
چو این کار او جوید و آن کار این
پراشوب گردد سراسر زمین
سختگیری، تنگ‌نظری و بی‌مهری برخی از فرمانداران، فسق و فجور و فساد و فتنه فراوانی را به همراه داشته است، اما دقیقاً در همین نقطه رسالت یک مجله متعهد برجسته می‌شود که شور و نشاط اجتماعی را پاس دارد تا شوقی بی‌پایان توأم با امید و خرسندی را در جامعه پراسیب امروز پی نهد. به گفته حافظ:

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
مشعل امید را باید زنده نگه داشت. نمی‌دانم آیا از سخنان رنجشی پدید آمده یا نه اما خداوندان سخن گفته‌اند سخن که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند!

حق‌جویی بذر نهال خردمندی است که در سرزمین اندیشه بارور می‌شود و هیچ تاریکی را تاب مبارزه با آن نیست.

دقایقی ز زمانه هنوز در پیش است

که از سراسر بگذشته قیمتش بیش است! ■

* وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر

ثمره انقلاب وجود نداشت، با توجه به الی ماشاالله بودن اختلافات میان علما و مجتهدین، مملکت به وضعیت ملوک الطوائفی دچار می‌شد. می‌دانیم که علما و اندیشمندان چه در مورد توحید و چه در مورد معاد و وحی، اختلافات بنیادین با هم دارند؛ بنابراین تنها سندی که وفاق ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت ما را در مرحله کنونی تأمین می‌کند، قانون اساسی ثمره انقلاب است که تاکنون سه بار به رأی مردم گذاشته شده و بنیانگذار انقلاب، مراجع، مجتهدین و اندیشمندان بی‌شماری آن را امضا کرده‌اند.» (سرمقاله ۸۵) ظرفیت‌های بالای قانون اساسی و ضرورت تلاش برای اجرای بدون تنازل آن نیز راهبرد مدیرانه‌ای است که چشم‌انداز ایران بر آن تأکید دارد.

در سرمقاله چشم‌انداز ایران شماره ۸۱ نیز مدیرمسئول ضمن تأکید بر ضرورت تحکیم و تثبیت قانون اساسی موجود، موانع اجرای قانون و راه‌ها و شکل‌های مختلف دور زدن آن را برشمرد و ضمن تذکر به اینکه عدم اجرای کامل قانون وفاق جامعه را تهدید کرده و مملکت را به‌صورت چراگاه و مرتعی برای دشمنان خارجی که آرزوی جنگ سوریه‌ای کردن، مصری کردن و به نحوی جنگ داخلی است درمی‌آورد، بر اجرای بدون تنازل قانون اساسی تأکید می‌نماید.

۳. وحدت تعالی بخش خلق و جامعه دموکراتیک عاری از حذف

یکی از آفات اصلی انقلاب اسلامی مردم ایران که حتی از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب به جان آن افتاد، آفت «حذف» به اصطلاح غیرخودی‌ها از سوی جریان‌های غالب بوده است. این پدیده به‌خصوص پس از ضربه ۵۴ به سازمان مجاهدین و صف‌بندی‌های جدید ناشی از آن با بهانه حذف «بی‌خداها» در دوقطبی کاذب «باخدا - بی‌خدا» انجام شد. حذف‌های ماه‌ها و سال‌های اول انقلاب عمدتاً با استناد و با توجیهی که از این دوقطبی ارائه می‌شد، انجام شد و به مرور با گذر ایام و طی زمان با استفاده از تضادها و بهانه‌های دیگری مانند التقاط ... انجام شد و تا به امروز هم ادامه دارد. اندیشه وجودی و درک مهندس میثی از وجود و مراتب وجود و رشد به ارزشمندی نسبی و مراتبی خلق و جامعه و به تبع آن لزوم وحدت تعالی بخش تمامی آحاد جامعه از طریق راهبردی اصولی، منجر می‌شود و بر این اساس، حذف نیروها از هر موضع انحصارطلبانه، قدرت‌طلبانه، منفعت‌طلبانه و... مذموم و عملی غیرتوحیدی است.

«اسلام ویژگی همه انسان‌ها را خداجویی و حق‌طلبی می‌داند و بی‌خدایی و بی‌دینی را به رسمیت نمی‌شناسد هرچند کسی ادعای بی‌خدایی کند مشمول حذف و طرد از جامعه بشری نمی‌شود.» (سرمقاله ۶۴)

عملکرد نشریه در خصوص مبارزه و افشای حذف‌ها، در تداوم تلاش‌های مهندس و دوستانش از سال‌های آغاز مبارزه، بی‌تردید در بین نشریات منتشره کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است. علاوه بر کثیری از سرمقاله‌ها

و اشاره‌های مستمر نویسنده آن‌ها در این خصوص، ویژه‌نامه‌ها و مقالات فراوانی در جهت این امر مهم و راهبردی نگاشته و تقریباً در هر مصاحبه سیاسی یا تاریخی، گریزی به این مسئله زده شده است. «امیدواریم تجدیدنظری انجام گیرد و اجازه داده نشود که هر روز به عمق و گستره حزب رجا یا «رانده‌شدگان جمهوری اسلامی» افزوده شود. (سرمقاله ۹۶) ... عملکرد غیرقانونی و منفی موجب می‌شود به‌تدریج کسانی که به انقلاب و جمهوری اسلامی علاقه‌مندند رانده شوند و بر جمعیت حزب رجا (رانده‌شدگان جمهوری اسلامی) افزوده شود.» (سرمقاله ۹۷)

۴. اسلام و سازوکارهای دموکراتیک و مردم‌سالارانه

از دل اندیشه وجودی بیان‌شده، اسلامی مداراگر و صلح‌جو بیرون می‌آید و بی‌جهت نیست که معرفی این اسلام و مدارا و دموکراتیسم و عدالت‌طلبی ذاتی آن از راهبردهای اصلی نشریه است. «قرآن، عامه مردم را به واردشدن در سلم و صلح دعوت می‌کند و فرقه‌مندی و تنوع و تکثر را به‌منظور تعارف و تعامل گروه‌های مردم پذیرفته تا روندی به سمت شایسته‌سالاری پیدا کنند.» (سرمقاله ۶۴) «اصلی‌ترین حکم قرآن رشد و گسترش امت واحده در تمامی ادوار تاریخ است، اصلی‌ترین انحرافی که در طول تاریخ شکل گرفت عدول از امت واحده، پیدایش ظلم و طبقات امتیازجوست و اصلی‌ترین راه برون‌رفت و «چه باید کرد» ی که قرآن ارائه می‌دهد بازگشت به امت واحد از طریق انفاق و پرکردن گودال‌های طبقاتی و ظالمانه است.» (سرمقاله ۶۴) «اسلام در ذات خود آکراه، اجبار و زورگتن را نمی‌پذیرد و انبیای زیادی به همین دلیل آمدند تا با آموزش‌های خود بتوانند هر تحولی را با بیداری نفس و داوطلبانه خود مردم به سرانجام برسانند.» (سرمقاله ۶۴)

۵. کتاب تاریخ

مقالات تاریخی نشریه به‌خصوص مصاحبه با شاهدان زنده تاریخ معاصر، از شاهکارهای چشم‌انداز ایران است. بی‌گمان آیات صریح قرآن در خصوص مطالعه و ارجاع به تاریخ (کتاب تاریخ)، چراغ راه نشریه در این مورد بوده است. مصاحبه‌ها و مقالات متعدد با موضوع مبرم‌ترین مسائل تاریخ معاصر منطقه و کشورمان از مشروطه تا نهضت ملی کردن نفت و انقلاب ۵۷ و حوادث بعد از انقلاب و... از آموزنده‌ترین و شاید پر مخاطب‌ترین بخش‌های نشریه بوده و خواننده را با زوایای ناشناخته و مغفولی از این بخش تاریخ آشنا می‌سازد.

۶. اقتصاد و نفت

موضوع نفت به علت اهمیت درجه اولی که در اقتصاد ما دارد و همچنین سایر موضوعات اقتصادی نیز از مباحث و دل‌مشغولی‌های چشم‌انداز ایران است. تشکیل گروه ویژه‌ای برای بحث و بررسی تخصصی و ارائه راه‌حل‌های عملی و مفید و مؤثر برای کاهش وابستگی بیش از حد به نفت، نشان از اهمیتی دارد که نشریه برای آن قائل است.

۷. اندیشه

موضوعات فکری و فلسفی و به‌خصوص مباحث کلامی و قرآنی، همواره بین مطالب نشریه، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اختصاص بخش ثابت و ویژه‌ای برای آن و انعکاس نظرات اندیشمندان شاخص و صاحب‌نظر در این بخش، وزن و اعتبار خاصی به آن داده است.

۸. روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

روابط رو به گسترش کشورها و ملت‌ها در دنیای کنونی، اهمیت و ضرورت اتخاذ سیاست‌هایی را که منافع ملی کشورها را در یک رویکرد بردبرد، بیش از پیش تأمین کند، بیشتر از هر زمان نموده است. بدیهی است اهمیت این مسائل از دید چشم‌انداز ایران نیز دور نمانده و در هر شماره، حجم زیادی از مطالب را به خود اختصاص داده است.

کلام پایانی

اما در یک جمع‌بندی کلی می‌توان مثنی نشریه را به دور از افراط و تفریط‌های موجود در طریق وسط ارزیابی کرد. نشریه‌ای که اصلی‌ترین ویژگی انقلاب را الهی و اسلامی و مردمی بودن آن می‌داند و از اینکه مردم ما در بهمن ماه ۵۷ صاحب انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی شده‌اند به خود می‌بالد، تلاش مستمری برای حفظ و ارتقا و رشد ویژگی‌های انقلاب در رویکردی تأییدی و اصلاحی - انتقادی به‌نظم برخاسته از آن دارد.

برخورد منصفانه نشریه با جریان‌ها و حوادث گوناگون حول محور اساسی تعالی وحدت و رشد و توسعه جامعه قابل تقدیر است و بدیهی است نظیر هر فعالیت دیگری کاستی‌ها و نقص‌هایی نیز وجود داشته باشد که بررسی روند حرکت نشریه نشان از تلاش موفق و ادامه‌دار در جهت رفع و اصلاح آن‌ها طی حرکت رو به جلوی آن داشته است.

نگارنده با اعتقاد عمیق به‌درستی راه و محورهای مورد عنایت نشریه، با سؤالی مواجه است که آیا پرداختن به این همه مسائل متنوع (با توجه به بضاعت و توان همه از جمله این نشریه)، عملی درست است و نتیجه مورد نظر از آن به‌دست می‌آید یا نه؟ این سؤال مطرح است که آیا بهتر نبود نشریه برای کسب نتیجه بهتر به موضوعات و پروژه‌های محدودتری با بررسی عمیق‌تری می‌پرداخت؟ آیا پرداختن به مسائل دیگری نظیر شعر، ادبیات، هنر و... در کنار سایر مطالب متنوعی که ذکر آن رفت، باعث افزایش کم‌منفعت حجم نشریه و افت کیفی آن نمی‌شود؟

از آنجا که عمده مطالب نشریه از صاحب‌نظران، اندیشمندان و مبارزان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و نسل انقلاب ۵۷ است، به نظر می‌رسد عمده مخاطبان نشریه هم به این نسل محدود می‌شود، با توجه به اینکه این جریان مهم طی شده، کوله‌باری از ارزش‌ها و تجربیات دوران طلایی مبارزات آن سال‌هاست، علاوه بر این جهت‌گیری اصولی و صحیح، شاید لازم باشد تلاش فعلی نشریه برای انعکاس اندیشه‌های جدید و استفاده بیشتر از نظرات جوانان با شتاب بیشتری پیگیری شود، به این امید که گامی در جهت بهبود و ارتقای نشریه و گرایش و جذب بیشتر جوانان به آن باشد. ■

چشم انداز ایران، چشم انداز سیاست‌ورزی کنش‌گرا



جواد رحیم‌پور

انتشار یکصدمین شماره دوماهنامه وزین چشم‌انداز ایران که همراه با اعتبار یک تاریخ مالا مال از منش، عمل و ایفای مسئولیت سیاسی و اجتماعی است بر جامعه مطبوعاتی ایران مبارک باد. در بررسی نقش و جایگاه این مجله به اختصار می‌توان چند موضوع را مورد بررسی قرار داد که عبارتند از: ۱. سیاسی و راهبردی بودن زمینه انتشار دوماهنامه؛ ۲. اعتبار و صاحب نامی صاحب امتیاز و مدیر مسئول دوماهنامه؛ و ۳. جلوه‌های ویژه کار مطبوعاتی چشم‌انداز ایران.

۱. سیاسی و راهبردی بودن زمینه انتشار دوماهنامه

در بین نشریات، ماهنامه‌ای مستقل و غیردولتی تا آنجا که اطلاع‌دارم، زمینه انتشار سیاسی-راهبردی وجود ندارد. بی‌شک انتشار چنین زمینه‌ای در حوزه مطبوعات پاسخی درخور به یک نیاز ناب در حوزه سیاست‌ورزی است. انتشار دوماهنامه چشم‌انداز ایران، چرخش آشکار از سیاست‌ورزی و کنش‌گرا به سیاست‌ورزی کنش‌گراست.

جامعه پرچالش ایرانی لااقل در ۱۵۰ ساله گذشته، کنش بسیاری برای ورود به سیاست چه به صورت داوطلبانه یا بعضاً آگاهانه و موارد بسیاری به صورت تحمیلی و اجباری که ناشی از مداخلات گسترده دولت‌ها در امور فرهنگی-اقتصادی یا حوزه خصوصی شهروندان و... است، ایجاد نموده است. به‌طور خلاصه، تب زرد سیاست‌ورزی و کنش‌گرا در طول تاریخ ۱۵۰ ساله ایران معاصر به خوبی دیده و مشاهده می‌شود. رشد قارچ‌گونه احزاب موسمی، استفاده بی‌محابا از تاکتیک به جای اتخاذ استراتژی و ارائه برنامه، حملات لفظی و فیزیکی به رقبای و گرفتن امکانات آن‌ها، صحنه سیاسی ایران و سیاست‌ورزی در آن را به شدت کدر و خارج از عرف سیاست‌ورزی کنش‌گرا و همراه با عقل و تدبیر واقعی کرده است.

چهره سیاست‌ورزی و کنش‌گرا در ساختار قدرت ایران نیز نفوذ کرده و بعضاً صورت قانونی نیز به خود داده است؛ و الا ماهیت قدرت از شکل کلاسیک خود که به اطاعت درآوردن دیگران تعبیر می‌شود، به قدرت اقتناعی تحول پیدا کرده است. باقی ماندن بر تعریف سنتی از قدرت و بازتابدن و تسری آن در تمام شئون زندگی و سیاست، محدودسازی گسترده حوزه مداخله عمومی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی امروزه، بخشی از سیاست‌ورزی و کنش‌گرا و چهره زرد سیاست است.

در جامعه مدنی هر چند انتشار نشریات متعدد توصیه می‌شود، اما بررسی محتوایی آن‌ها اغلب دال بر درستی نتایج مورد انتظار در هموارسازی مسیر توسعه نیست. در حوزه سیاست و اندیشه متأسفانه نشریاتی وجود دارند که یا به انتظار مرگ اندیشه نظری یا سیاسی رقیباً نشسته‌اند، یا مرتب با دلیل تراشی این مرگ را اعلام می‌کنند؛ امری که از میانه دهه ۷۰ با اعلام گزاره‌ای ناصواب در مراسم درگذشت مهندس بازرگان جرقه آن زده شده و امروزه به آتشی مهیب بر جان و بیکر

روشنفکری و نواندیشی افکنده شده است. اینان همان گونه که برخی طبیعت سبز ایران را به کویری خشک تبدیل می‌کنند، عرصه اندیشه این سرزمین را نیز تحت یک برج برساخته در کویر اندیشه می‌خواهند. در این میان اما چشم‌انداز ایران نشان داده، چرخشی بزرگ در سیاست‌ورزی ایجاد کرده و صاحبان اندیشه و سیاست را به تبیین دیدگاه‌های خود فراخوانده است. البته طبیعی است که میدان‌داران تب زرد سیاست و اندیشه را، این مسیر و صدا خوشایند نباشد.

۲. اعتبار و صاحب‌نامی صاحب امتیاز و مدیر مسئول دو ماهنامه

مهندس لطف‌الله میثمی از چهرهای خوشنام حاضر در سیاست‌ورزی کنش‌گرا در چند دهه اخیر ایران است. تجربه ایستادگی در مقابل نظام استبدادی و وابسته شاه در کارنامه اوست و در همین حال، مشاهده در غلتیدن بسیاری در سیاست‌ورزی و کنش‌گرا و خروج از دایره منش از تجارب گران‌بهایی است که یادآوری آن تلخ و رنج‌آور است و گاه نام هم‌زمان بسیاری در آن دیده می‌شود، اما درس‌آموزی گوهری است که بر هر احساس و عاطفه‌ای می‌چربد و به ضرورت تعقل و بازگرداندن صحنه سیاست به مسیر واقعی آن باید پای فشرد. تجربه حضور پایدار و غیرموسمی مهندس میثمی در صحنه سیاسی ایران، اعتبار و ضامن باقی ماندن نشریه چشم‌انداز ایران در این مسیر (سیاسی-راهبردی) است.

قابل ذکر است دو نفر در ایران شباهت جالبی با حسنین هیکل، روزنامه‌نگار نامدار مصری و سردبیر سابق روزنامه الاهرام مصر دارند. حسنین نیز از مسیر انقلاب ناسیونالیستی جمال عبدالناصر، دستاوردهای نهضت ملی شدن صنعت نفت را به آن منتقل و در مورد کانال سوئز بومی‌سازی کرد. بالاخره حسنین هیکل از سیاست‌ورزی به حوزه مطبوعات گام نهاد و سال‌ها در این حوزه قلم‌فرسایی مؤثری انجام داد. مهندس میثمی از میانه سیاست‌ورزی چالشی که در بطن آن بود، صلاحیت خود را همچون حسنین هیکل به روزنامه‌نگاری سیاسی-راهبردی منتقل کرده تا نقشی مؤثر در پالایش عرصه سیاست و اندیشه از نگاه تاکتیک‌ورزانه ایفا کند. دیگری نیز دکتر ابراهیم یزدی است که اگرچه فعالیت مطبوعاتی نمی‌کند، اما در بیان تاریخ رویکرد راهبردی خود را حفظ کرده است.

۳. جلوه‌های ویژه کار مطبوعاتی چشم‌انداز ایران

تنوع موضوعات مطرح شده در دوماهنامه چشم‌انداز ایران زیاد و در این مجال قابل‌بررسی نیست، اما سه موضوع ارزیابی رویداد خرداد ۶۰، مسئله مجاهدین خلق و ویژه‌نامه‌های کردستان و سخن آخر مربوط به دیدگاه‌های مهندس سبحانی در حوزه مدیریت بنیادی ساختار اقتصاد ایران، اهمیت ویژه‌ای دارند. پرداختن به این موضوعات در حوزه‌هایی که آلوده به انگ و سیاست‌ورزی و کنش‌گرا شده است، تنها به اعتبار حضور شفاف و خوشنامی در عرصه سیاست است. وزارت مهندس میثمی فرصت مناسبی برای بازگشودن گره کور فضای گفت‌وگو در حوزه‌هایی است که هر لحظه اعتبار مواجهه‌گران با آن موضوعات را به مخاطره می‌افکند. گشودن این فضا، از دستاوردهای بی‌بدیل کارنامه مطبوعاتی چشم‌انداز ایران است. ■

* پژوهشگر اقتصادی - روزنامه‌نگار

درک پارادایم روز



کریم رستگار

ضمن عرض تبریک به مناسب انتشار یکصدمین شماره مجله وزین چشم‌انداز ایران و تشکر از اینکه به این جانب فرصت اظهارنظر در مورد نشریه را داده‌اید. با توجه به اینکه هیچ‌گاه در حوزه رسانه‌ای کار نکرده‌ام، از این‌رو، نظراتم از دید یک مخاطب ساده است، نه از دید مخاطب حرفه‌ای. به اجمال نقاط ضعف این مجله به شرح ذیل است:

۱. مجاهدین موضوع اصلی: اگر در بدو انتشار، نقد و بررسی مسائل مربوط به مجاهدین بجا و لازم بود، اما در حال حاضر، چندان موضوعیت ندارد. البته نقش مجاهدین در مجله به تدریج کم‌رنگ‌تر شده است، ولی باز هم بسیار زیادتر از حد لزوم است. مجاهدین در هر شکل و صورت آن در آینده و سرنوشت کشور ما نقشی ندارند، از این‌رو، بررسی مسائل مربوط به آن‌ها به‌ویژه برای نسل جوان چندان دلچسب نیست.

۲. نگاه به گذشته: رویکرد عمده مجله، بررسی مسائل گذشته یعنی مبارزات ضد رژیم پهلوی، به خصوص مبارزات چریکی بوده است. اگرچه این رویکرد امروزه کم‌رنگ‌تر شده است، اما باز هم محوریت خود را از دست نداده است. محدود شدن دیدگاه مجله به گذشته باعث محدود شدن مخاطبان آن مجله می‌شود. اگرچه درک شرایط مبارزه بر ضد رژیم گذشته اهمیت انکارناپذیر در شناخت وضعیت حال دارد، ولی نباید از یاد برد که اسناد و مدارک تاریخی هرچقدر هم دقیق باشند، وابسته به دیدگاه ارائه‌دهندگان آن است و اعتبار نسبی دارند، به‌ویژه که بررسی وقایع در مجله عمده‌تأ از یک منظر بوده و امکان ارائه منظرهای دیگر یا وجود نداشته یا مصلحت دیده نشده است.

۳. عدم درک تغییر پارادایم: طی حدود چهل سال پس از مبارزه بر ضد رژیم گذشته و پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط کشور، منطقه و جهان به کلی تغییر کرده است. تغییر شرایط در تمامی زمینه‌ها چنان وسیع و عمیق بوده که بهترین توصیف همان تغییر پارادایم است. عدم درک تغییر پارادایم

باعث شده که جوانان حتی طیف روشنفکر آن‌ها تمایل کمتری به مطالعه مقالات سیاسی-تاریخی مجله داشته باشند. اگرچه ممکن است علت عدم تمایل جوانان به مطالعه ناشی از تغییر پارادایم باشد، اما با درک تغییر پارادایم می‌توان جوانان را علاقه‌مند به مطالعه مجله کرد.

۴. نگاه منفی نسبت به شرایط: تکامل بدون وجود شرایط درگیری یا سخت و ناگوار، امکان‌پذیر نیست. (سوره انسان: آیه ۲). شکست مبارزات گذشته و بروز مشکلات کنونی ناشی از شرایط منفی (عملکرد دشمن) نیست، بلکه ناشی از ضعف خود ماست. حاکمیت این رویکرد بر ذهن مسلمانان خصوصاً ما ایرانیان و به‌ویژه روشنفکران باعث شکست‌های متوالی در طول تاریخ بوده است. چشم‌انداز ایران تحت تأثیر این رویکرد توانسته نگاه مخاطب را از توجه شرایط به توجه خود تغییر دهد.

۵. نگاه تک‌نفره: نگاه مجله به عمده مباحث از سیاسی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی و ... تحت تأثیر دیدگاه آقای میثمی است. تقریباً تمامی سرمقاله‌ها در هر زمینه به قلم ایشان است. در دیگر مقالات هم اگر میهمان دعوت می‌شود، باز آقای میثمی خط‌دهنده اصلی بحث‌هاست. اگر مقاله‌ای ترجمه یا انتخاب می‌شود هم با نظر ایشان بوده است. این موضوع باعث شده که بسیاری مجله را به نام آقای میثمی بشناسند، در حالی که یک مجله باید نشان‌دهنده دیدگاه‌های مختلف در رابطه با هر موضوع بوده، خواننده را درگیر نقد و بررسی و قضاوت نماید. این امر هم‌زمان باعث رشد مجله و از آن مهم‌تر خواننده می‌شود.

اگر در اشاره نقاط ضعف بزرگنمایی صورت گرفت، از این منظر بود که مطمئن هستم سعه‌صدر برادر عزیز و بزرگوام آقای میثمی چنان است که از اشاره به این موارد خوشحال می‌شوند، از این‌رو، چندان تأملی در شکل طرح آن‌ها ننمودم.

اما نقاط قوت مجله زیاد است و چون خوانندگان نشریه از آن‌ها مطلع هستند، امکان ذکر تمامی آن‌ها در این مختصر نیست. انتشار مجله طی مدت ۳۷ سال (راه مجاهد و چشم‌انداز ایران) با وجود تمامی مشکلات و مصائب، نشانه اراده‌ای قوی و روحیه‌ای ایثارگرانه در پشت آن است. کسانی که کوچک‌ترین دستی بر آتش داشته‌اند، به‌خوبی می‌دانند که انتشار دائمی و مرتب یک مجله در این سطح در شرایط کنونی چه هزینه‌ای برای دست‌اندرکاران آن دارد. از سوی دیگر، علی‌رغم تمامی مشکلات مجله، طی زمان رشد بسیار خوب داشته است و تا حدودی زیادی مخاطب را نسبت به مباحث مطرح سیاسی، اقتصادی و ... در ایران و جهان به‌روز نگاه می‌دهد. مقالات این مجله به‌ویژه درباره مسائل و مشکلات آموزش، فرهنگی، اجتماعی و محیط زیست از زبان کارشناسان خبره برای من آموزنده و جالب بوده است. در نهایت، به دست‌اندرکاران نشریه خداقوت می‌گویم. ■

*استاد دانشگاه علوم پزشکی شیراز

دغدغه‌های چشم‌انداز ایران



آرمان رضایپور

نشریه از ابتدا به قرار است:

«مثلث نفت - اسلحه - سرکوب»، «نازکی کار - کلفتی پول»، «جامعه بدون حذف»، «رجا» رانده‌شده‌گان جمهوری اسلامی، «اجرای بدون تنازل قانون اساسی»، «تخریب سازنده» (اشاره به عملیات امریکا در لیبی و عراق)، «شعار محدود - مقاومت نامحدود» و ...، بخشی از کلیدواژه‌های به کار رفته در سرمقاله‌های چشم‌انداز ایران (۹۹ شماره و ۱۳ ویژه‌نامه) را تشکیل می‌دهد. شاید بهترین روش برای بررسی نقاط قوت یک نشریه، بررسی سرمقاله‌های آن باشد. با نگاهی به مجموعه و سیر سرمقاله‌های این

فضای رادیکالی شکل گرفت و حتی عده‌ای زیادی از چهره‌های تأثیرگذار درون مجلس، شعار فراندوم قانون اساسی سر می‌دادند. کار به جایی رسید که خاتمی در جمع دانشجویان تربیت مدرس گفت شعار تغییر قانون اساسی به لحاظ استراتژیک، خیانت است. در این فضا و پیش از اظهار نظر رسمی رئیس‌جمهور وقت، تأکید چشم‌انداز ایران بر اجرای کامل قانون اساسی بود، اما نه از این منظر که نقدی و ایرادی بر آن مرتب نیست، بلکه از این منظر که همین قانون، ظرفیت‌های والایی جهت احقاق حقوق ملت دارد و باید بر اجرای آن تأکید کرد. این تأکید وقتی برای من قابل درک شد که محتوای کتاب بررسی قانون اساسی مشروطه ایران (تألیف مصطفی رحیمی، نشر نیلوفر) و مقاله «افسوس پدر طالقانی» و «بحث استراتژی شعار محدود و مقاومت نامحدود» در کنار هم قرار داده و با نگاه به مبارزات ملی شدن صنعت نفت پی به عمق استراتژیک دکتر محمد مصدق به جهت انتخاب نوع کنش سیاسی در چارچوب قانون اساسی مترقی مشروطه بردم.

البته از نقاط قوت دیگر مجله می‌توان به ارائه تحلیل و یادداشت‌هایی در حوزه دفاعی و امنیت ملی اشاره کرد، مسئله‌ای که در دیگر نشریات به‌ویژه مطبوعات روشنفکری بدان اهمیت داده نمی‌شود.

با توجه به هزینه‌های سنگین تولید محتوا فکری - فرهنگی در کشور و پایین بودن سطح مطالعه شاید با یک نگاه واقع‌بین به این نتیجه رسید، همین که نشریه‌ای تا شماره صد منتشر شده و از دیدگاه من حداقل در سه حوزه بسیار مؤثر بوده، کافی است، ولی از آنجایی که خواسته شد در کنار نقاط قوت، به برخی از کاستی‌ها نیز اشاره کنم، به خود اجازه می‌دهم تا در این باره بنویسم.

عمده کنش‌های تاریخی پیرامون مسائل مربوط به نفت در جامعه سیاسی ایران مربوط به قراردادهای نفتی بوده است و نمایندگان و شخصیت‌های سیاسی در پیش از انقلاب، پیرامون قراردادهای نفتی اظهار نظر می‌کردند و گه‌گاه هزینه آن را نیز می‌پرداختند. متأسفانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برخلاف قانون اساسی، قراردادهایی مانند توتال در مجلس طرح نگردید و شاید بتوان گفت که اکثر نمایندگان مجلس و ... و رسانه‌ها به‌عنوان نمایندگان افکار عمومی از مفاد این قراردادها بی‌اطلاع هستند. در این زمینه نیز نشریه سکوت کرده، البته طرح این موضوع از این جهت است که نشریه جزو معدود نشریات روشنفکری است که دارای کارگروه نفت است و مدیر نشریه نیز از مهندسان شرکت ملی نفت ایران بوده است؛ بنابراین لازم است در این حوزه و سراب‌های چهارگانه نفتی (درآمد - قیمت - ظرفیت - امنیت) - اشاره به مقاله «ایران و سراب‌های چهارگانه نفت» در شماره ۱۳ - بیشتر پرداخته شود.

برای حساسیت بیشتر مخاطب برای فهم اهمیت نفت و قراردادهای به قسمتی از سرمقاله نشریه شماره ۸ اشاره می‌کنم: «در تاریخچه ۹۰ ساله نفت دیده‌ایم که همواره نفت و استبداد با هم موازی بوده‌اند، شرکت‌های نفتی جایی می‌روند که آزادی از «قاعده» نباشد. این انحصارات هستند؛ سعی این‌ها این است که جلوی آزادی‌ها را بگیرند. کما اینکه پیام‌هایی از اطراف خلیج فارس به ما می‌رسد که جلوی توسعه سیاسی باید گرفته شود، چراکه امنیت نفت کمپانی‌ها در شیخ‌نشین‌ها و کشورهای خلیج فارس را مخدوش و تهدید می‌کند.»

همچنین با بررسی سرمقاله‌های نشریه به این نکته پی خواهید که بیش از ۶۰ درصد سرمقاله‌ها با صرفاً در مورد بندهای قانون اساسی و ارزش اسلامی آن (با توجه به امضای یک مرجع تقلید و ۴۵ مجتهد) و ارزش ملی آن یعنی دوبار فراندوم و ضرورت اجرای بدون تنازل آن صحبت کرده است، یا پیرامون موضوعی مانند حقوق زنان یا نظارت استصوابی صحبت کرده و سپس به ماده‌ای از قانون اساسی اشاره کرده است. با

ملی شدن اطلاعات، ترانزیت مواد مخدر و ...، این سیر با نهادینه شدن گفت‌وگو و صداقت ادامه یافته و چرا خاتمی، جنگ امریکا در عراق، ضرورت استقلال حوزه‌ها، زن در جامعه توحیدی، خطر اختلاف شیعه - سنی، بحث داعش، نقد علمی - استدلالی نظارت استصوابی، قانون اساسی و ... ادامه یافته است. سه موضوع «چرا خاتمی»، «نوک‌های امریکا» و همچنین «اجرای بدون تنازل قانون اساسی»، سه دغدغه از مجموعه دغدغه‌های چشم‌انداز ایران بوده است که من دریافت ویژه‌ای از آن داشته‌ام. در اواخر سال ۷۹، زمزمه‌های شعار «عبور از خاتمی» از برخی محافل روشنفکری و دانشجویی پر قدرت شنید می‌شد. به یاد دارم که با توجه به بازداشت‌های صورت گرفته، فضای ناامیدی در فعالان سیاسی - فرهنگی چیره گشته بود و رادیکال‌های دانشجویی و سیاسی، شعار عبور از خاتمی را سر می‌دادند. در این فضا، سرمقاله‌ای با عنوان «چرا خاتمی» در نشریه منتشر شد و مضمون کلی آن بود که با توجه به حاکمیت جریان راست افراطی سرمایه‌دار در امریکا و حوادث افغانستان و عراق و همچنین قیمت بالای نفت، امکان اتحاد نانوشریه راست جهانی با جریان راست افراطی وطنی و به تاراج رفتن درآمد‌هایی نفتی دور از ذهن نیست و خطر بزرگی ایران را تهدید می‌کند. البته به یاد دارم، به غیر از چشم‌انداز ایران، آقای مهندس نبوی نیز طی یک سخنرانی مشابه، همین تحلیل را مطرح کردند. این مقاله و سخنرانی مهندس نبوی و فضای ناشی از متأثر شدن خاتمی در روز ثبت‌نام و نامه و پیام‌های دیگر روشنفکران از جمله دکتر سبحانی اثر کرد، رأی خاتمی حتی بیشتر از قبل شد. اگر بخوام صادق باشم، شاید معنی واقعی این سرمقاله را به درستی درک و حس نکرده بودم، اما پس از اتمام دوران زمامداری دولت آقای احمدی‌نژاد، کاملاً به عمق راهبردی مقاله پی بردم؛ لو رفتن تأسیسات فردو، تحریم همه‌جانبه ظالمانه و قابل پیش‌گیری، ناپدید شدن میلیاردها دلار پول نفت، نفوذ امنیتی و ترور کارگزاران هسته‌ای، تضعیف حوزه نفوذ راهبردی - فرهنگی ایران در منطقه (به‌ویژه در سوریه و بحرین) و از همه بدتر، نیروسوزی و اختلاف در سطوح بالای تأثیرگذار سیاسی کشور در پی حوادث سال ۱۳۸۸.

معرفی جریان بوش و نوکان‌ها نیز یکی دیگر از نقاط تأثیرگذار مجله بوده است. در زمانی که عده‌ای از فعالان سیاسی و دانشجویی، هر اقدام دولت بوش را تأیید می‌کردند و عمق عمل و هدف دولت بوش از حمله به افغانستان و عراق برای همه مشخص نشده بود، مجله اقدام به انتشار سلسله یادداشت‌هایی در قالب مقاله و سرمقاله و حتی ترجمه و ارسال آن برای سایر مطبوعات کرد تا ذهن کارگزاران سیاسی و روشنفکران را نسبت به دولت وقت امریکا روشن کند.

مطلب تأثیرگذار سوم تأکید بر اجرای بدون تنازل قانون اساسی بود. پس از موضوع حکم حکومتی و از دستور خارج شدن اصلاحیه قانون مطبوعات در مجلس ششم،

وجود تأکید مجله بر اجرای بدون تنازل قانون اساسی، در مواردی که اقدامی خلاف قانون اساسی صورت می‌گیرد، نشریه سکوت کرده است. به‌طور خاص می‌توان به اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ اشاره کرد، چراکه این امر نیاز به یک رفراندوم عمومی داشت.

علی‌رغم مشکلات اقتصادی و مالی فراگیر در جامعه، وضعیت گرافیک و صفحه‌آرایی نشریه با سرمایه‌گذاری بهبود یافته است، هرچند به نظرم ضرورت دارد در زمینه چاپ و انتخاب عکس‌ها نیز دقت بیشتری شود. البته ضرورتاً این مطلب به معنای عوض کردن چاپخانه نیست و می‌توان با نظارت بر مراحل چاپ (استفاده از ناظر چاپ)، کیفیت کار را افزایش داد. همچنین مناسب است برای طرح جلد به جای استفاده از عکس، از طرحی مرتبط (ترکیب طرح و عکس) با یکی از مقالات استفاده شود.

دقت و حساسیت آقای مهندس میثمی و همکاران در تولید مطلب بدون غلط و روان، ستودنی است، شاید به‌جرت بتوان گفت جزو معدود نشریاتی است تمام مطالب چند بار با حساسیت از بُعد محتوا، ویراستاری، روان بودن متن و قانون مطبوعات توسط همکاران و مدیریت مورد بررسی قرار می‌گیرد، به‌خصوص مطالبی که به صورت مصاحبه است، توان و انرژی زیادی از مجموعه می‌گیرد.

با توجه به‌عنوان مجله یعنی چشم‌انداز ایران، توجه بیشتر به مباحث آینده‌پژوهی در حوزه موضوعات

مهم روز اهمیت دارد و ضروری است نشریه در چند حوزه تخصصی که بسترهای لازم مطالعاتی آن را نیز دارد، از جمله انرژی، خاورمیانه و قدرت‌های جهانی، آسیب‌های اجتماعی، توسعه ایران، مباحث استراتژیک تاریخ معاصر، اقتصاد ملی، اقدام به تشکیل کارگروه‌هایی متشکل از همکاران نشریه و کارشناسان خبره کند تا شکل ارائه و ارزش محتوایی یکسانی در همه شماره‌ها حاکم گردد و علاوه بر هویت بخشی به کارکنان، از فشار کاری آقای میثمی نیز کم شود.

یکی از نقاط قوت مجله، مصاحبه‌هایی است که انجام می‌شود، ولی گاهی حجم زیاد مصاحبه در یک شماره، خواننده را خسته می‌کند و با توجه به مراحل آماده‌سازی مصاحبه (پیاده‌سازی، تایپ، ویراستاری، نمونه‌خوانی و تأیید مصاحبه‌کننده)، چه از منظر مالی و چه نیروی انسانی، هزینه زیادی را بر مجله مترتب می‌کند. در این زمینه می‌توان با سوزپردازی مناسب و اتخاذ محدودیت برای هر کارگروه (حد اکثر یک مصاحبه یا میزگرد برای هر کارگروه در یک شماره) این مطلب را مدیریت کرد. ترتیب انتشار مجله به صورت دوماهانه موجب دوری از مطالب روز خبری و توجه بیشتر به عمق و تحلیل رویدادها شده است. هر چند اگر نشریه به صورت ماهانه منتشر می‌شد، وضعیت اقتصادی بهتری داشت، ولی به نظرم راه‌هایی دیگر نیز برای بهبود وضعیت اقتصادی وجود دارد، از جمله مشخص شدن زمان دقیق انتشار مجله (برای مثال

هفته اول ماه‌های زوج) و اطلاع‌رسانی به مخاطبان یا کاهش صفحه‌های مجله، چراکه انتشار این حجم مطالب با قیمت ۱۰ هزار تومان با توجه به هزینه‌های تهیه مطالب، توزیع و پست (برای مشترکین)، مقرون به‌صرفه نیست. همچنین کاهش حجم برخی مطالب با توجه به راهبردی بودن امکان‌پذیر نیست، ولی می‌توان با نوآوری در گرافیک مجله و استفاده از تکنولوژی، بخشی از نیاز مخاطب امروز را نیز برطرف کرد. به‌طور خاص، پیشنهاد ویژه من، استفاده از فایل صوتی مصاحبه‌هاست، می‌توان فایل صوتی مصاحبه‌ها را با انجام اصلاحات لازم (از طریق اپلیکیشن‌های موجود) در فضای مجازی قرار داد تا مخاطب فایل صوتی خود را با پرداخت هزینه‌ای اندک دریافت کند.

نکته پایانی آنکه شاید از منظر بسیاری از دوستان، چشم‌انداز ایران در استفاده از فضای مجازی اهمال کرده است، ولی بد نیست تا به این نکته اشاره کنم که با اعتماد مدیریت مجموعه، چشم‌انداز ایران اولین رسانه‌ای بود که از سه سال گذشته تاکنون، محتوای خود را در قالب اندروید و iOS از طریق اپلیکیشن فیدویو در اختیار فارسی‌زبانان سراسر جهان قرار داده است.

ضمن تشکر و قدردانی از تمام پرسنل مجله بابت تلاش‌هایشان، یادداشت خود را با گرامیداشت یاد دو تن از یاران چشم‌انداز ایران، «هدی صابر» و «هاله سبحانی» به پایان می‌برم. ■

اصلاح طلبی اصولگرایانه



حسن سبحانی

به مضمون) و خوشحالم که مقالات و مطالب نشریه از این آفت مبرا است. چشم‌انداز ایران در معرفی خود، نشریه‌ای را ارائه می‌کند که بیشتر به دغدغه‌های ویژه نسلی نه از امروز که از دیروز می‌پردازد و راهبرد خویش را هم عمدتاً با شاخص و ملاکی که گذشته سیاسی دست‌اندرکارانش ایجاب می‌کند، برگزیده است.

از نظر دغدغه‌های ملی و رویکردهای سیاسی، چشم‌انداز ایران، نشریه نسل‌های میانه و قدیمی‌تر به نظر می‌رسد تا نسل‌های جدیدتر و متفاوت‌تر. هرچند بین روش انتقادآمیز نسل جدید و طریق انتقادی مطالب نشریه به لحاظ «نقد»، اشتراک وجود دارد، اما هر یک از جهتی به نقد پدیده‌های سیاسی روز دل‌مشغولی دارند. باید قبول کرد که دل‌مشغولی چشم‌انداز ایران، عمیق‌تر و برای مخاطباتش ماندنی‌تر است؛ هرچند مسئله اولی نسل‌های جدیدتر ما نباشد و احتمالاً نیست. چشم‌انداز ایران را نشریه‌ای در قالبی از «اصلاح طلبی اصولگرایانه» می‌فهمم و بر آن هستم که با مشی کنونی باقی می‌ماند و را کد نمی‌شود؛ هرچند مشی آن لزوماً تعمیق منویات و نهادهای یک حاکمیت دینی را فریادگر نباشد. ■

* استاد دانشگاه - نماینده سابق مجلس

چشم‌انداز ایران را جزو مجلاتی می‌شناسم که نمی‌توان از شماره‌های آن گذشت و نگه‌شان نداشت. بدیهی است که برای خیلی از افراد، به لحاظ فیزیکی امکان نگهداری انبوه مجلات و کتب نیست، اما حسی که دارم تمایل در نگهداری و مراجعه مجدد به آن است، حتی اگر نتوانم نگهداری از مجموعه آن را متعهد شوم، چراکه چشم‌انداز ایران تلاش می‌کند بر سطحی نگری در امور «توسعه‌ای» جامعه فائق آید و تأمل و فهم روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها را جایگزین رواج احساسات در مخاطب خویش کند.

در ارزیابی مطالب نشریه بعضاً یاد ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی را زنده می‌کنم که می‌گوید سوءاستفاده از احساسات جمع، موجب هوجبی‌گری اجتماعی می‌شود و آفت کار سیاستمدار است (نقل

جای خالی برخی مباحث و نظرها



محمد رضایی

از یک منظر همین که مجله مستقلی توانسته است در این وانفسای نشر و سیاست‌های مترتب بر آن بیش از هفده سال دوام بیاورد و یکصدمین شماره‌اش را منتشر کند، جای تبریک دارد؛ هفده سالی که شاید در تاریخ معاصر ما از لحاظ مسائل و تنش‌ها اگر نه بی‌نظیر لاقفل کم‌نظیر است. می‌توان سال‌ها و سال‌ها بدون آنکه به کسی بربخورد مجله منتشر کرد، آیا ماندگاری چشم‌انداز ایران به این دلیل است؟ شاید باشند کسانی که این‌گونه فکر می‌کنند، اما به نظر من این فکر چندان نسبتی با واقعیت ندارد. لاقفل مثنی کلی مجله چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. به هر حال این ماندگاری و رسیدن به یکصدمین شماره واقعه‌ای است که نیاز به بررسی بیشتر دارد، اما از آنجا که نتیجه این بررسی شاید بیشتر به کار گردانندگان مجلات و نشریات بیاید تا ما خوانندگان عادی به آن نمی‌پردازم و در ادامه تلاش می‌کنم وجوه مثبت و البته بیشتر نقدهایم را به مجله مطرح نمایم:

- چشم‌انداز ایران مثنی مشخص و بدون اعوجاجی دارد، به گونه‌ای که خواننده آشنا با مثنی مجله تقریباً می‌داند قرار است با چه نوع مجله‌ای روبه‌رو شود چشم‌انداز ایران قابل پیش‌بینی است. اصولی دارد که خوب یا بد بر آن‌ها استوار شده و تلاش می‌کند تا به این اصول ملتزم باشد و آن‌ها را رعایت کند. «نان به نرخ روزخور» نیست و این امر در زمانه‌ای که «نان به نرخ روز خوردن» هم هنر است و هم ارزش و فضیلت و هیچ‌کس هم بیم آن را ندارد که در برابر مواضع متناقض دیروز و امروزش مورد پرسش و بازخواست قرار بگیرد، البته بسیار ارزشمند است. می‌توان با گردانندگان چشم‌انداز ایران بر سر اصول مورد نظرشان موافق نبود، اما در این آشفته‌بازار «بی‌اصولی» و «بی‌پرنسیپی» آدم‌ها و جریان‌ها، همین که مجله‌ای تلاش کند اصول مشخصی داشته باشد، شایسته تقدیر است.

- در آستانه انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران شاید بهتر باشد به این نکته بپردازیم که این مجله تا چه اندازه توانسته است به اهدافش دست یابد. چشم‌انداز ایران قرار بوده است مجله‌ای باشد راهبردی که به

«گفت‌وگوهای کارشناسی ملی» بپردازد. به نظر توانسته است کم و بیش در برخی از حوزه‌ها، این هدف را دنبال کند و چنین گفت‌وگویی را آغاز نماید. مجموعه مطالب پیرامون وقایع دهه ۶۰، مجموعه مطالب در حوزه اقتصاد و خصوصاً مبحث بورژوازی ملی و مباحث مرتبط با آسیب‌های اجتماعی خصوصاً اعتیاد، از جمله مباحثی هستند که در آن‌ها این گفت‌وگوهای کارشناسی تا حدودی صورت گرفته است؛ اما جای در انداختن چنین گفت‌وگوهایی در حوزه‌های مهمی چون «فقر و حاشیه‌نشینی»، «تولید و مسائل مرتبط با آن»، «اشتغال و مسائل دست‌مزدبگیران نظیر کارگران، معلمان، پرستاران و...»، «نهادهای صنفی»، «آموزش و پرورش»، «بهداشت و درمان» و... بسیار خالی است. ممکن است در هر یک از این حوزه‌ها بتوان در ۹۹ شماره قبلی مطالبی یافت، اما اینکه در هر یک از این حوزه‌ها، یک بحث «کارشناسی ملی» انجام شده باشد، به چشم نمی‌خورد.

- وقتی صحبت از «گفت‌وگوهای کارشناسی ملی» می‌شود، به معنای آن است که همه نظرات موافق و مخالف پیرامون یک مسئله مطرح شود تا خواننده از خلال تعامل و تقابل این نظرات به جمع‌بندی برسد و احساس نماید تمام وجوه یک مسئله دیده شده است. اگر در حوزه‌هایی نظیر وقایع دهه ۶۰ به دلایلی خارج از حوزه مجله نتوان همه دیدگاه‌ها را مطرح کرد، اما در حوزه‌هایی دیگر می‌توان چنین کرد. به‌طور مشخص در مباحث مرتبط با «بورژوازی ملی» از ابتدای انقلاب تا کنون دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی مطرح شده است. بحث «بورژوازی ملی» از آنجا که مستقیماً به تعیین راهبردها و خط‌مشی‌ها مربوط می‌شود، قابلیت و ظرفیت آن را داشته و دارد که به‌عنوان یک «بحث راهبردی»، موضوع یک «گفت‌وگوی کارشناسی ملی» قرار بگیرد؛ مشروط به آنکه در کنار نظر موافقان «وجود»، «حضور» و «تأثیرگذاری» این بلوک در بورژوازی ایران، منتقدان و مخالفان این دیدگاه نیز نظرات خود را مطرح نمایند. خوانندگان رد پای بسیار کم‌رنگی از این منتقدان و مخالفان در مطالب مجله می‌بینند.

- «پراگماتیسم ولنگار» و «عمل‌گرایی بی‌اصول» بر فرد، جامعه و نیروهای سیاسی و اجتماعی حاکم شده است. در چنین فضایی هر کنشی که حتی کمی با فضای موجود و کنش‌های مورد تأیید آن متفاوت باشد، انگ رادیکالیسم بی‌سرانجام و هزینه‌بر می‌خورد و از سوی دیگر، هر کنش غیراخلاقی با نتیجه‌بخش بودن توجیه می‌شود. در این فضا، سؤالاتی نظیر مرز عمل‌گرایی، ضرورت یا ضروری نبودن محدود شدن عمل‌گرایی با ارزش‌های برتر اخلاقی و انسانی و... می‌تواند از جمله موضوعاتی باشد که مبنای «گفت‌وگوهای کارشناسی ملی» قرار بگیرد.

صد شماره از نشریه چشم‌انداز ایران منتشر شده است. آرزوی من کنیم مهندس میثمی عزیز سال‌های سال سلامت باشد تا ما هر دو ماه یک‌بار شماره جدیدی از مجله را بر ده‌های روزنامه‌فروشی ببینیم و از مطالب آن بیاموزیم. راستی اینکه حیات یک مجله وابسته به حیات یک فرد باشد خوب است؟ بد است؟ یا در شرایط فعلی ما امری ناگزیر؟ ■

*** فعال ملی - مذهبی**

در فضیلت تداوم با پایداری بر اصول

کمال رضوی

مطبوعات در ایران اغلب باری بیش از نقشی که در جوامع دموکراتیک به عنوان رکن چهارم فراخور ظرفیت جریان‌سازی مطبوعات، از آن‌ها به عنوان بستری برای تشکل‌یابی بهره‌جسته‌اند و این امری است که نه مبتلا به امروز و نزدیک دست تاریخ ما، بلکه سابقه‌دار در تاریخ معاصر ایران است؛ چنان‌که در دهه ۱۳۲۰ بسیاری از مطبوعات خود به اندازه یک حزب و دسته سیاسی جریان‌ساز بودند. گرچه این ایفای نقش فراتر از حد طاقت، در شرایط انسداد سیاسی و تسلط استبداد تاریخی که مانع تشکل‌یابی و سازمان‌دهی جریان‌های سیاسی منتقد و معترض بوده، قابل توجیه و راهکاری تکوین‌یافته توسط جامعه نحیف مدنی برای فرار از مضایق و بن‌بست استبداد بوده است، اما عوارضی نیز برای عرصه مطبوعات در پی دارد. این موضوع سبب پیوند نبض مطبوعات با نبض جریان‌های سیاسی شده، آن‌ها را بدل به ارگان ناشر خط فکری - سیاسی جریان‌ها می‌کند (که اغلب تنگ‌نظرانه و عاری از حقیقت‌جویی به تبلیغ مانیفیست سیاسی و بریدن وقایع بر قامت مرامنامه حزبی می‌پردازند) و هرگونه ضربه و فراز و نشیب در جریان‌های سیاسی، به افول و خزان مطبوعات نیز می‌انجامد و بدین ترتیب، شکل‌گیری سنت‌های باثبات و طولانی‌مدت مطبوعاتی را ناممکن می‌سازد.

در چنین شرایطی، انتشار یک نشریه با جهت‌گیری راهبردی، فراگیر و عاری از تنگ‌نظری‌های رایج حزبی، کار آسانی نیست و به نظر می‌رسد نشریه چشم‌انداز ایران به مدیرمسئولی استاد گران‌قدر و اندیشمند قرآن‌پژوه، لطف‌الله میثمی، در تحقق این امر نه‌چندان آسان، کامیاب بوده است. البته تشخیص کامیابی یک مطبوعه برحسب ملاک‌های رایج عرصه روزنامه‌نگاری و چاپ و نشر از عهده اهل فن، اساتید و پیشکسوتان مطبوعات ایران ساخته است و در صلاحیت نویسنده نیست؛ اما به عنوان یک دانشجوی ساده و شاگرد مکتب روشنفکری مذهبی، وقتی به کارنامه چشم‌انداز ایران و عقبه تاریخی آن (نشریه راه مجاهد) می‌نگرم، این نشریه را یکی از افتخارات عرصه مطبوعاتی ایران می‌بینم که توانسته حامل «تداوم» با حفظ اصول و پرنسیب‌ها باشد. نیاز به توضیح نیست که صرف «تداوم» دلیل بر حقانیت و مشروعیت نیست (چنان‌که حکومت امام علی (ع) تداوم نیافت، اما در دادگاه تاریخ حقانیت یافت و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس تداوم یافتند، اما حقانیت و مشروعیت نیافتند)؛ و اگر مطبوعه‌ای در ایران، حتی بدون وصل به قدرت، بیش از سه دهه دوام بیاورد، «فی‌نفسه» ارزشمند نیست، ولی اگر این تداوم توأم با حفظ اصول مبنایی فکری و سیاسی باشد، امری بافضلیت و شایسته تأمل است. چشم‌انداز ایران جز اینکه به‌ضمیمه پیشینه راه مجاهد بیش از سه دهه دوام داشته، بر پاره‌ای اصول فکری پایداری داشته و حاضر به کوتاه آمدن از این اصول برای حفظ خود نشده و این به خودی خود، یک فضیلت است.

البته بنای این یادداشت به درخواست عزیزان دست‌اندرکار، نگرشی نقادانه به

کارنامه این نشریه به مناسبت یکصدمین شماره انتشار است؛ اما اگر نقادی را به مفهوم دقیق «سنجش» مدنظر قرار دهیم که مستلزم قرار دادن پدیده در جایگاه واقعی خویش است، نمی‌توان نکات فوق را مسکوت نهاد و تنها بر پاره‌ای کاستی‌ها تمرکز کرد. اکنون اجازه دهید تخیل خود را به کارگیریم و ببینیم که اگر قرار بود چشم‌انداز ایران بهتر از آنچه بوده، باشد، چه مواردی را می‌توانست مدنظر قرار دهد:

۱. نخست اینکه شکل‌بندی‌های اجتماعی در جهان و ایران به تبع گسترش جهان اطلاعاتی و مجازی در حال تغییر است. از آنجا که ما هنوز در درون فضای جدید تنفس می‌کنیم، نمی‌توانیم با حفظ فاصله کافی به آنچه جهان مجازی بر سر نظم اجتماعی و زندگی جمعی ما آورده با دقت و عینیت نظر کنیم؛ اما از نشانه‌ها می‌توان دریافت که در جهان کنونی، ذهن‌ها به تمثیل ذائقه‌ها، مایکروفریزه و فست‌فودی شده و علاقه‌مند به مطالب کوتاه، کپسولی و فشرده است؛ تفصیل و اطناب را بر نمی‌تابد و از مقالات و نوشته‌های طولانی پرش می‌کند. به تناسب این تغییر ذائقه، باید از مطالب طولانی پرهیز کرد، چکیده و گزیده سخن گفت تا بتوان راهی به دریچه ذهن مخاطب گشود.

۲. نشریات، امروز بیش از پیش از حالت تنوع‌گرا و به اصطلاح کشکول‌مانند فاصله گرفته و در صدد ارائه مطالب حول محورها و پرونده‌های مشخص و مدون معدودی هستند که جامع آرای صاحب‌نظران حول موضوعی مشخص باشد. البته این تحول راه را بر انتخاب مخاطب تنگ می‌کند و ذهن او را کانالیزه و گاه عرصه را بر ورود نوقلمان به میدان تنگ می‌کند؛ چه آنکه مستلزم مشارکت کارشناسان و متخصصان در پرونده‌ها و موضوعات از پیش تعیین شده است و خلاقیت نویسندگان نسل نو را به خاموشی فرامی‌خواند؛ اما در مجموع به نظر می‌رسد رسیدن به نقطه تعادلی میان این دو سبک تنظیم و ارائه مطالب، ناممکن نیست و مرجح است چشم‌انداز ایران از تنوع حداکثری در ارائه مطالب بهره‌برد. جدا از این موارد فرمال، یک خلأ محتوایی در فضای فکری امروز ایران، غیرمتشکل ماندن تفکر روشنفکری مذهبی متأخر است. بخشی از وظیفه ساماندهی به دستاوردهای نظری روشنفکران مذهبی و نواندیشان دینی در ایران بر عهده مطبوعاتی است که خود را نزدیک به این جریان حس و تعریف می‌کنند. ایفای این وظیفه نیز مستلزم جدی گرفتن موضوع، طراحي و برنامه‌ریزی دقیق، نگاه فراگیر و پرهیز از خاص‌گرایی است. شاید اکنون این ضرورت، بیش از ورود به عرصه‌های نامتجانس و متنوع در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ادبی و هنری، پیش روی نشریاتی چون چشم‌انداز ایران باشد.

سخن بسیار است و در این مجال کوتاه که مطلوب تنظیم‌کنندگان پرونده جاری بوده، جای طرح دیگر نکات نیست. تداوم توأم با فضیلت‌مندی و پایداری بر اصول را برای مطبوعات ایران و به‌ویژه نشریه چشم‌انداز ایران و مدیرمسئول گران‌قدر، خودساخته و خستگی‌ناپذیر آن، استاد لطف‌الله میثمی، آرزوی منم. ■

*فعال سابق دانشجویی

چشم‌انداز ایران چه کرده و چه باید بکند؟



محمدحسین رفیعی

اول - چشم‌انداز ایران تبلور دغدغه‌ها و اندیشه‌های مردمی است که ۶۰ سال در تحولات اجتماعی-سیاسی جامعه ایران «درگیر» بوده‌اند؛ از نهضت ملی شدن نفت تا سرکوب ۱۳۴۲ و از شروع ایده جنگ چریکی تا کودتای «چپ‌نماها» در دوران یک سازمان اسلامی، از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا وقایع پس از ۳۰ خرداد ۶۰، از تداوم جنگ هشت‌ساله تا نهضت اصلاح‌طلبی پس از ۱۳۷۶ و از دوستی و سرسپردگی نظام شاهنشاهی با غرب و غرب‌ستیزی و صهیونیسم‌ستیزی نخشب و آیت‌الله

طالقانی و امام خمینی و از تقابل تا تعامل حاکمان انقلاب با آمریکا، یعنی از اشغال سفارت آمریکا تا امضای «برجام» و... و همه این‌ها را مهندس میثمی نه تنها دیده است که آن‌ها را لمس کرده و نه تنها لمس که با آن‌ها زندگی کرده است. این پدیده‌ها را با گوشت، پوست و احساس و عقل خود، تجزیه و تحلیل کرده است. چنین آدمی شده صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول چشم‌انداز ایران و ۱۰۰ شماره و ۱۳ ویژه‌نامه آن را منتشر کرده است. این جملات را نگفتم که از مهندس «تعریف» کنم، بلکه گفتم تا او را «توصیف» کنم؛ این توصیف برای جوانانی است که سن و سالشان کفاف به‌خاطر آوردن وقایع فوق را نمی‌دهد.

دوم - چشم‌انداز ایران در این ۱۰۰ شماره، سعی کرده تجارب وقایع تاریخی، سیاسی و اجتماعی فوق‌الذکر را برای نسل جوان، توصیف و جمع‌بندی کند. نشریه در این کار خود موفق عمل کرده است. شکل و شمایل نشریه به‌روز نیست، ولی خواننده درآشنا و دردمند فراوان دارد. در صفحه شناسنامه آن، عنوان «معنون»، مشهود و معروف نیست، اما خواننده دارد. آگهی‌های پول‌ساز دریافت نمی‌کند، ولی خواننده دارد. با زحمت و مشقت هزینه‌های آن تأمین می‌شود، به شبکه‌های نفت و تجارت‌خانه‌های رانت‌خوار وصل نیست، ولی خواننده دارد. دردمندی و دردآشنایی اگر تمایل داشته باشد که به نشریه کمک کند ممکن است تأمل و تحفظ داشته باشد، چون احتمال می‌دهد اگر شناسایی شود، خیلی چیزها را از دست خواهد داد. نشریه فقط به ابزاری قوی مهندس و خوانندگان متکی است، از این رو ماندگار شده است. «رانت‌ها» و «روابط»، کارسازند، ولی دائمی نیستند؛ در صورتی که خوانندگان نشریه ماندگارند و عاشق.

سوم - نشریه کاملاً «درد ملی»، «دغدغه بقای ایران»، «حفظ ارزش‌های ملی و مذهبی» را داشته و همین امر آن را از جناح‌بازی و جناح‌مداری حفظ کرده است. بر چند مورد مشخص متمرکز بوده است:

- کار در چارچوب قانون اساسی و یادآوری دائمی ضرورت قانون اساسی

- کردستان برای خروج از درگیری

- وقایع بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ نه به‌عنوان مقصریابی، بلکه به‌منظور جلوگیری از تکرار

- توطئه‌های امپریالیستی - صهیونیستی و راه مقابله با آن‌ها

- آسیب‌های اجتماعی و راه جلوگیری از آن‌ها

- توسعه ملی درون‌زای پایدار

- نفت و مکانیسم دولت نفتی و عوارض مترتب بر آن

همین موضوعات اصلی و استراتژیک هم راز دیگر ماندگاری این نشریه بوده است. بی‌طرفی، علمی، منصف‌بودن و... خوانندگان را جذب کرده است.

چهارم - پرسیده‌اند که برای آینده چه پیشنهادی ضروری است. ایران پس از

اصلاحات و پس از هشت سال ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و پس از تحریم‌های گسترده و اجتماعی و پس از برجام و... در مرحله حساسی به‌سر می‌برد و فقط از عهده چشم‌انداز ایران برمی‌آید که به مسائل و معضلات مبتلابه حل نشده جامعه بپردازد. این مسائل و معضلات عبارت‌اند از:

- چرا کار در چارچوب قانون اساسی و اجرای بدون تنازل آن ضروری است؟ چرا عده‌ای از اجرای قانون اساسی نگران هستند؟

- چرا گروگان‌گیری انجام شد؟ چرا ۴۴۴ روز طول کشید؟ پیامدهای آن چه بود؟ دستاورد آن چه بود؟

- چرا عراق به ایران حمله کرد؟ چرا صلح پیشنهادی ۱۰ نفر از رهبران کشورهای اسلامی پذیرفته نشد؟ چرا پس از فتح خرمشهر، جنگ متوقف نشد؟

- حمله گروه رجوی و وقایع زندان‌های سال ۱۳۶۷ چرا انجام شد؟

- چرا علی‌رغم ۲/۵ تریلیون دلار که در ۳۸ سال گذشته از منابع نفت، گاز، پتروشیمی، کشاورزی و... به اقتصاد ایران تزریق شده، وضع اقتصادی و اجتماعی ما چنین است؟

- چرا پدیده‌هایی چون فساد مالی - اداری، قاچاق کالا و ارز، ترانزیت مواد مخدر، شیوع اعتیاد و بیکاری و فساد اجتماعی و... دیر و با تأخیر در رأس هیأت‌حاکمه شناخته می‌شود؟

- چرا در استقرار «دموکراسی قانون اساسی» مسامحه می‌شود؟ آیا به‌درستی قانون نظارت استصوابی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام اجرا می‌شود؟

- چرا اقدامی برای توسعه همه‌جانبه استان‌های مرزی سنی نشین نمی‌شود؟

- چرا از هر اقدام جمعی در راستای قانون اساسی مانند فعالیت‌های صنفی معلمان، کارگران، پرستاران، دانشجویان و... جلوگیری می‌شود و مارک فعالیت «ضد امنیتی» به آنجا زده می‌شود؟ چرا اصل ۱۶۸ قانون اساسی به‌طور کامل اجرایی و عملیاتی نمی‌شود؟

- چرا پرونده‌های فعالان سیاسی، رسانه‌ای، صنفی و... به دادگاه‌های خاص می‌رود و قضات معدودی در مورد آن‌ها حکم می‌دهند؟

- چرا غرب روی شکاف عدم اجرای حقوق بشر در ایران مانور می‌دهد؟ آیا در اسلام و قانون اساسی، حقوق بشر نیست؟ آیا واقعاً حقوق بشر در ایران نقض نمی‌شود؟

- چرا بعضی از احزاب نوظهور به‌سرعت مجوز فعالیت می‌گیرند، ولی احزاب سنتی و سابقه‌دار مانند جبهه ملی، نهضت آزادی، شورای فعالان ملی - مذهبی، ممنوع‌الفعالیت هستند؟

- چرا فساد مالی - اداری این چنین در دستگاه دولتی و در جامعه فراگیر شده است؟ راه‌حل آن چیست؟

- چرا محیط‌زیست به این‌روز افتاده است؟ ریزگردها، خشک‌شدن تالاب‌ها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و... چگونه پیدا شده‌اند؟

- چرا هوای شهرهای بزرگ این چنین شده‌اند؟

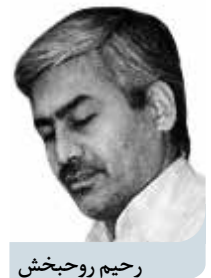
- آیا راه دیگری به‌جز حصر منتقدان وجود ندارد؟

پنجم - تا به سؤالات فوق پاسخ داده نشود و تمامی دست‌اندرکاران از جناح‌های مختلف در مورد آن‌ها سخن نگویند و بعد آشتی ملی، وحدت ملی، وفاق ملی و... حاصل نشود، توسعه و حتی رشد جامعه در تعلیق است و این کار از عهده چشم‌انداز

ایران برمی‌آید. چشم‌انداز ایران با شعار سیاسی - راهبردی‌اش، می‌تواند راهی برای وفاق ملی و ورود به مسیر توسعه ایران پیدا کند. ■

*** استاد دانشگاه - پژوهشگر**

چگونه چشم‌انداز ایران نقد نگاه ایدئولوژیک در آموزش و پرورش را کلید زد؟



رحیم روحبخش

اینکه یک مجله سیاسی، راهبردی و انتقادی در ایران به شماره یکصد رسیده باشد، جای خوشوقتی دارد. البته تمام کسانی که آقای لطف‌الله میثمی را می‌شناسند، به‌خوبی می‌دانند که چه زحمات طاقت‌فرسایی برای ماندگاری این نشریه می‌کشد. ایشان با وجود موانع بسیار موفق شدند حیات این مجله را تداوم بخشند. جا دارد که نهادهای فرهنگی، ایشان و سایر دست‌اندرکاران مجله را برای این زحمات مورد تقدیر ویژه قرار دهند.

یکی از ویژگی‌های دوماهنامه چشم‌انداز ایران، پرداختن به برخی معضلات بنیادی مغفول‌مانده جامعه است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، برخی مباحث و مشکلات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نظیر اعتیاد، محیط زیست، بحران آب، فساد اداری، زنان، مجاهدین اولیه، جامعه‌شناسی تشیع و... برای اولین بار در این نشریه به‌طور مبسوط و به صورت سلسله مقالات بررسی کارشناسانه شده است. از جمله یکی از این مباحث، بحث نقد نگاه ایدئولوژیک در آموزش و پرورش بود که طی چند مصاحبه تفصیلی و مقاله مستند واکاوی شد. مصاحبه نخست با دکتر محمود مهرمحمدی در شماره ۸۲ مجله (آبان و آذر ۱۳۹۲) درباره سند تحول بنیادین آموزش و پرورش بود. دکتر مهرمحمدی مسئولیت تدوین سند ملی را با همراهی حدود پانصد پژوهشگر طی مدت پنج سال (۱۳۸۸-۱۳۸۳) بر عهده داشت. ایشان در این مصاحبه به سرنوشت فاجعه‌بار سند ملی آموزش و پرورش اشاره کرده و افزودند: «۷۰ درصد ظرفیت تحولی آن چیزی که ما برای آموزش و پرورش پیشنهاد کرده بودیم، [در متن تصویبی شورای عالی آموزش و پرورش و شورایی عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۹۰] فروریختند و از بین بردند.» در نتیجه این تغییرات «مجموعه‌ای که تصویب شده بیشتر بوی سنت از آن می‌آید و تا بوی مدرنیته و نسبت و توازنش به هم خورد.» ایشان در پایان هم اضافه می‌کنند: «من بیشتر نگران ۷۰ درصد ریخته شده‌ام. من نگران ریزش‌هایی هستم که تا حد زیادی بار تحولی را از چیزی که نامش سند تحول است، گرفته است.» بدین ترتیب، دکتر مهرمحمدی به‌طور غیرمستقیم به معضل اصلی در آموزش و پرورش اشاره کرده و سرنوشت تلخ یک سند ملی مستند به پروژه‌های تحقیقاتی کلان - با قریب به هفتاد پژوهش‌موردی مربوط به آموزش و پرورش - را به دلایل نگاه ایدئولوژیک سیاست‌گذاران و نهادهای مربوطه برملا ساختند. این نگاه ارزشی، سند ملی را از یک رویکرد زمینی به آرمانی ایدئولوژیک تبدیل کرد؛ به‌طوری که تاکنون نیز پس از گذشت پنج سال از فاز عملیاتی شدن آن، همچنان در ساحت‌های مختلف غیرقابل اجرا باقی مانده است.

به هر حال این موضوع به تدریج در شماره‌های بعدی چشم‌انداز ایران مورد توجه بیشتر قرار گرفته و در هر شماره، یکی دو مقاله از بخش «چشم‌انداز جامعه» مجله را به خود اختصاص داد. تا اینکه در شماره‌های ۸۹ و ۹۰ (دی ۹۳ الی فروردین ۹۴) مصاحبه‌ای طولانی با دکتر اسدالله مرادی - از دست‌اندرکاران سند ملی و استاد دانشگاه فرهنگیان - به عمل آمد. در مقدمه این گفت‌وگو در معرفی دکتر مرادی آمده است: «ایشان جانباز ۷۰ درصدی است که دارای بینش فکری عمیق و دوراندیش است و برای دستیابی به سند تحول بنیادین آموزش و پرورش با بسیاری از متفکران جامعه گفت‌وگو کرده و پیشنهادهایی هم ارائه داده‌اند.»

در ادامه آمده: «در این گفت‌وگو، ایشان به مسائل عمیقی چون حکومت‌محوری و ایدئولوژی‌محوری از یک‌سو و خانواده‌محوری آموزش و پرورش از سوی دیگر و همچنین بحث گذار از سنت به مدرنیته و نقد هر دو و دستیابی به راه‌برونرفت از آن مسائل مهم پرداخته‌اند.» دکتر مرادی در این مصاحبه دو قسمتی، محورهای عمده رویکردهای ایدئولوژیک در آموزش و پرورش را طرح و آسیب‌های آن را بیان کرده‌اند. در واقع مطالعه مصاحبه دردمندانه آقای دکتر مرادی، هر خواننده‌ای را به تأمل وامی‌دارد. دکتر مرادی در یک جمله آسیب عمده آموزش و پرورش در این سه دهه و نیم پس از انقلاب را نگاه ایدئولوژیک به آموزش می‌داند. ایشان معتقد است تا زمانی که این رویکرد در این نهاد پابرجاست، نمی‌توان به تحول در آموزش و پرورش امید بست. ایشان ناکارآمدی سند تحول را نیز متأثر از همین آسیب می‌داند.

بررسی تاریخی آموزش و پرورش نشان می‌دهد که از همان نخستین روزهای پس از انقلاب، نخبگان فکری - ارزشی داخلی و خارج از وزارتخانه دست‌به‌کار شدند و متأثر از فضای انقلابی برای وزارت آموزش و پرورش نسخه‌های انقلابی - ایدئولوژیک پیچیدند. برای نیروهای مذکور، آموزش و پرورش بکرترین و گسترده‌ترین عرصه تزریق ایدئولوژی تلقی می‌شد. کما اینکه این وزارتخانه در دسترس‌ترین نهاد برای بهره‌برداری ایدئولوژیک نیز بود. مهم‌تر اینکه کشور در سال‌های نخست پس از انقلاب، جولانگاه منازعات ایدئولوژیک گروه‌ها و احزاب سیاسی با نخله‌های فکری مختلف بود. فضای باز سیاسی آن سال‌ها، مدارس را نیز همچون دانشگاه‌ها به عرصه منازعات فکری تبدیل کرده بود. غالب احزاب و گروه‌های سیاسی در میان دانش‌آموزان عضو و طرفداران جدی داشتند؛ اما این فضای باز چند صباحی بیش دوام نیاورد تا اینکه نگاه رسمی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی جایگزین شد. دکتر مرادی معتقد است: «نگاه سبتر ایدئولوژیک حکومت به آموزش و پرورش به‌طور طبیعی نگاه از بالا به پایین و آمرانه به آن را در پی دارد و آنگاه منطقاً آسیب‌های فراوانی از این دست به‌صورت زنجیروار به دنبال خواهد داشت؛ مانند نگاه شدیداً تمرکزگرایانه به آموزش و پرورش و دیوان‌سالاری عریض و طویل، سیاست‌زدگی، تصدی‌گری، عمل‌زدگی، نقدناپذیری، تحول‌ناپذیری، مشارکت‌گریزی، شکاف میان مدرسه و خانواده و درنهایت آموزش و پرورش ناکارآمد و آسیب‌زا.»

چاپ و نشر مصاحبه دو قسمتی دکتر مرادی و واکنش‌هایی را میان مدیران وزارتخانه داشت؛ به‌طوری که پس از چاپ قسمت دوم، نشریه و حتی فایل‌های مصاحبه در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شد. طبق اطلاعاتی، قریب به اتفاق معاونان، مدیران، کارشناسان و دست‌اندرکاران آموزشی وزارت آموزش و پرورش، این مصاحبه را مطالعه کردند. تا آنجا که به درخواست برخی کارشناسان، دکتر مرادی به مناظره‌ای با یکی از متولیان پیشکسوت وزارتخانه دعوت شد.

در همین راستا، ده‌ها مقاله و گزارش در شماره‌های بعدی مجله منتشر گردید. از آن جمله در مقاله‌ای مستند در شماره ۹۲ مجله، «خاستگاه‌های ایدئولوژیک آموزش و پرورش بعد از انقلاب» واکاوی شد. در یک مورد خاص، جمعی از معلمان تاریخ آموزش و پرورش تهران، همایشی در نقد «نگاه ایدئولوژیک کتب درسی تاریخ در پس از انقلاب» را - با حضور حدود دویست معلم تاریخ از سراسر کشور - در خرداد ۱۳۹۵ برگزار کردند. در واقع، جریان‌سازی نقد نگاه ایدئولوژیک آموزش و پرورش که همچنان در پس‌لرزه‌های مصاحبه دکتر مرادی مشاهده می‌شود، همتی می‌طلبید که فقط از عهده مجله چشم‌انداز ایران برمی‌آید. به امید پایداری آن. ■

* پژوهشگر و دبیر تاریخ

به امید فردای بهتر

۶. یکی از ایراداتی که بسیاری اوقات مطرح بوده، طولانی بودن برخی مقالات و مصاحبه‌هاست. روی تک تک موارد صلاحیت نظر دادن ندارم، اما نکاتی را درباره برخی موارد یادآور می‌شوم. برای مثال در مورد گفت‌وگوهای مربوط به «خرداد ۶۰»، امکان کوتاه کردن سخن و اصولاً گفت‌وگوی کوتاه نبود. موضوعی با آن درجه از اهمیت تاریخی، پر از ریزه کاری و نیازمند به واکاوی و ریشه‌یابی، امکان نداشت در دو یا سه صفحه خلاصه شود. در آن صورت دیگر اعتبار یک کار تحقیقی - پژوهشی را نداشت. در حالی که اتفاق نظر نسبی وجود دارد که مجموعه «خرداد ۶۰» از ماندگارترین کارهاست. یا فرض کنید در مجموعه «چرا ملی؟ چرا مذهبی؟» نمی‌شد در گفت‌وگویی چندصفحه‌ای و محدود سر و ته قضیه را جمع کرد.

۷. خوب یادم است که مدیرمسئول چه عزمی جزم کرده بود برای طرح موضوع ریشه‌یابی نقطه عطف ۳۰ خرداد ۶۰. فکری، انرژیک و پیگیری لازم بود تا این تابو بشکند. برای پیدا کردن و راضی کردن فرد مصاحبه‌شوندگان بارها و ساعت‌ها وقت گذاشته شد.

۸. از بهترین فرصت‌هایی که کار در نشریه فراهم می‌کرد، آشنایی با انسان‌های شریفی بود که بعضاً تکرار ناشدنی‌اند؛ عزت‌الله سبحانی، هاله سبحانی و هدی صابر از آن جمله‌اند. گفت‌وگو با آنان فرصتی بود مغتنم و مغتنم‌تر از آن، بهره گرفتن از دانش و شیرینی و لذت هم‌داستان شدن با صفای باطنشان.

۹. از کارهای آن دوره، انتشار ویژه‌نامه دیدگاه‌های راهبردی - اقتصادی - ملی زنده‌یاد عزت‌الله سبحانی است با عنوان «آخر سخن» که هاله سبحانی در تنظیم و ویرایش آن همراهی بود پروپاقرص، بی‌ادعا و دقیق. آدم کاهلی مثل من تا به دفتر نشریه برسد، متوجه می‌شد که از صبح زود هاله خانم بساط کارش روی میز پهن است و مشغول کار؛ درست مثل خود مدیرمسئول. پیش از آن، با صبر و حوصله فراموش‌نشده‌ی مهندس سبحانی و زحمت فراوان مهندس میثمی برای انجام آن گفت‌وگوها، اثری ماندگار و درخور نقد خلق شد.

۱۰. امانت‌داری در حفظ نظر نویسندگان مقالات یا مصاحبه‌شوندگان یکی از دغدغه‌های همیشگی همکاران بوده و هست. پیش می‌آمد درباره یک پاراگراف، عبارت، لغت، خبر یا خاطره بحثی طولانی می‌شد که «بیاید»، «نیاید» یا «چگونه باشد» که هم محدودیت‌های نشریه لحاظ شود و هم نظر نویسنده یا گوینده محفوظ باشد؛ این خودش می‌شد یک چالش.

۱۱. جو غالب در محیط کار و در بین همکاران دوستانه و صمیمانه است. از رقابت‌های ناخوشایند خبری نیست، احترام متقابل وجود دارد و خلاصه اینکه همه هوای همدیگر را دارند. البته این به معنای نبود هیچ گلاویه یا دلخوری نیست، اما روش‌های برخورد با آن مهم‌تر است.

۱۲. گاهی دلتنگ می‌شویم برای آن سفره ساده که هرکس هر چه داشت روی میز می‌گذاشت و لطیفه‌های اصفهانی، آذری، لری و... چاشنی آن بود. می‌خندیدیم و برای لحظاتی تلخی‌ها، فشارها، کم‌لطفی‌ها و حتی بی‌رحمی‌ها را فراموش می‌کردیم. کار در نشریه‌ای که موضوع و محتوای آن دغدغه‌های راهبردی است، سخت و دشوار است. خیلی پیش می‌آید که همکاران ضمن تایپ یک مقاله، ویرایش یک مطلب، تنظیم یک مصاحبه، نمونه‌خوانی یا انجام یک گفت‌وگو، با همه وجود احساس درد و رنج می‌کنند. همه همکارانی که آمده‌اند و رفته‌اند، یا هنوز در حال کار هستند، هریک به سهم خود برای ارتقا و بهتر شدن نشریه تلاش کرده‌اند. ■

* همکار سابق نشریه

اینجا و این کار مثل هر جا و هر کار دیگر، مجموعه‌ای است از دستاوردها و کاستی‌ها. نمی‌شود یک وجه را بزرگ و پررنگ کرد و آن دیگری را ندید؛ این روش، ره آورد و دستاوردی برای نشریه ندارد؛ نشریه‌ای که همه می‌دانیم با چنگ و دندان حفظ شده و با هزار سختی و فشار تا اینجا کار آمده است. همین‌طور می‌دانیم که کاستی‌هایش در مقابل موفقیت‌های کارنامه صد شماره‌اش کم است. با این وصف، ضروری است در یکصدمین شماره، جمع‌بندی نسبتاً جامعی از روند طی شده حاصل شود و هرکسی می‌تواند از زوایای متفاوت به موضوع بپردازد. من هم از دوره چندساله همکاری با نشریه نقطه‌نظرات و خاطراتی دارم که به چند مورد اشاره‌ای کوتاه می‌کنم:

۱. همواره یکی از دغدغه‌های ما علاوه بر کیفیت و محتوا، کمیت و شکل بوده است. اصرار به حضور یک مسئول فنی در کنار همکاران تحریریه و دوستانی که بر محتوای نشریه نظارت داشتند، مسئله‌ای بود که گاهی به چالشی در جمع همکاران تبدیل می‌شد. طرح روی جلد، ویراستاری، گرافیک و صفحه‌آرایی، عکس و... از جمله آن موارد بود. البته با گذر زمان و کسب تجربه، پیشرفت‌هایی حاصل شده است، اما به نظر می‌رسد نشریه همچنان نیازمند چنین نظارت و ارتقای سطح مدیریت داخلی است.

۲. موارد دیگری که مهم است - و شاید بیشتر ناشی از روحیه شخصی - شفافیت در تعریف جایگاه حرفه‌ای همکاران، نظم و انضباط فردی و جمعی است. این‌ها ملزومات نشریه‌ای در این سطح است.

۳. با نگاهی اجمالی به گذشته به نظر می‌رسد در محتوا و موضوعات هم گاهی پراکنده کاری‌هایی بوده که شاید با عنوان نشریه چندان همخوانی نداشته است. برای مثال انتشار مقالاتی در موضوع شاهنامه، ادبیات متعهد، مثنوی، نقد فیلم و... هرچند همه این‌ها در جای خود مطالب بسیار خوب، خواندنی و مفیدی بودند.

۴. مفید بوده و هست که اگر همکاران ایراد یا اشکالی در جایی از کار نشریه می‌بینند، در میان بگذارند. به نظر می‌رسد این امر آن‌طور که باید و شاید، صورت نگرفته است. هرچند معتقدم واقعاً این ظرفیت در فضای نشریه وجود دارد.

۵. دغدغه اقتصادی همکاران مانند بسیاری از روزنامه‌نگاران دیگر، نکته‌ای است که نمی‌توان نادیده گرفت. البته سهم عمده‌ای از این وضع نه‌چندان رضایت‌بخش به شرایط مالی نشریه بازمی‌گردد.

ضرورت بازتعریف هویت چشم‌انداز ایران



حامد سحابی

در مناسبات و روابط جامعه، چهره زمانه تغییری شگرف کرده، آن گونه که انقلاب و انقلابی‌گری مطرود و مورد انتقاد بسیاری قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که آنچه آن روزگار ارزش و افتخار بود، امروز مورد طعن نویسندگان و سخنوران است.

هویت نشریه چشم‌انداز ایران اما هویت یک انقلابی با گرایش ملی و مذهبی است و نه انتظار آن می‌رود و نه صحیح است که از او بخواهیم تا دست از هویت خویش بشوید، ولی باید این هویت انقلابی را در زمانه جدید و با فرهنگ جدید بازتعریف کرد و ضمن حفظ مزیت‌های آن برای نسل نو، حشو و زوائد آن را جدا کرده و دور انداخت. چیزی که برای انجام آن این نشریه تا حدودی کُند عمل کرده و مقاومت به خرج می‌دهد.

روح انقلابی‌گری به گونه‌ای که امروزه حاوی ارزش و فایده باشد چیست و چگونه تعریف می‌گردد؟ شاید بتوان ویژگی‌های ارزشمند انقلابی بودن را به شرح زیر برشمرد:

- حریت و آزادگی و سرخم نکردن در مقابل مطامع نامشروع قدرت‌های حاکم؛
- ایثارگری و فداکاری در برابر خلق خدا؛
- شجاعت و صراحت لهجه و پرهیز از تعارفات سیاسی؛
- پایبندی به منافع ملی و پرهیز از ریختن آب به آسیاب قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و جهانی؛
- ساده‌زیستی و پرهیز از شرکت در مسابقه بی‌انتهای چشم‌وهم‌چشمی و مصرف‌زدگی.

اگر موارد بالا را به‌عنوان روح و محتوای انقلابی‌گری در نظر بگیریم، برخی از ویژگی‌های انقلابیون دهه ۴۰ و ۵۰ را می‌توان به‌عنوان پوسته و ظاهر غیرضروری این هویت از روح و محتوای آن جدا کرد و لباس جدیدی متناسب با عرف دوران جدید بر تن آن نمود. ازجمله این ویژگی‌های ظاهری و قابل تغییر موارد زیر است:

- نفرت از بیگانگان و دشمن‌انگاری و پرهیز از هرگونه مراوده با ایشان؛
- پرهیز از تکنولوژی و خودداری از استفاده از مواهب دنیای جدید؛
- به‌طور کلی مخالفت و بیگانگی با دستاوردهای ارزشمند فکری و فرهنگی جهان سرمایه‌داری.

بر این اساس، به‌نظر می‌رسد چشم‌انداز ایران می‌تواند با حفظ هویت انقلابی خویش، نگرشی مثبت‌تر به مراودات بین‌المللی بین گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی با هم‌تایان خود در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی داشته باشد و نسبت به ارزش‌های نوین عمل‌گرایی و منفعت‌طلبی اخلاقی پذیرش بیشتری به خرج دهد و از ابزارهای جدید تکنولوژیک همانند اینترنت، فیس‌بوک و تلگرام بیشتر استفاده کند. ■

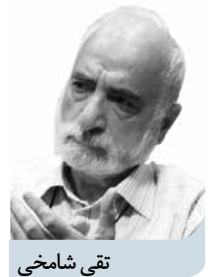
* مدیر مسئول ماهنامه ایران فردا

تحریریه چشم‌انداز ایران از من خواستند تا نظر انتقادی خود را درباره این نشریه در قالب نوشته‌ای نیم‌صفحه‌ای بیان کنم. نمی‌دانم اظهارنظر کسی که چند صباحی است وارد جرگه مطبوعات شده است، چقدر می‌تواند ارزشمند باشد؛ با این وجود سعی می‌کنم تنها به‌عنوان یک خواننده این نشریه دنبال عیب‌هایش بگردم، بلکه بتوانم موافق خواسته این نشریه چندکلمه‌ای انتقادی بیان کرده باشم.

ایراد گرفتن به نشریه‌ای که مظهر خلیقات و تجربیات یک انقلابی خالص است، بسیار دشوار است، ولی شاید بتوان انتقاد را از همین جا یعنی از محوری‌ترین ویژگی این نشریه یافت. دوران انقلاب گذشته، ولی نه، اصلاح می‌کنم، دوران انقلاب با ویژگی‌های انقلاب سال ۵۷ گذشته است. از نظر من، مهم‌ترین انتقادی که به این نشریه وارد است، آن است که هنوز نتوانسته روح و بنیان انقلابی‌گری دهه ۴۰ و ۵۰ را از ظاهر و پوسته آن جدا و لباسی متناسب با دوران جدید بر تن آن کند؛ اما کار آنجا دشوار می‌شود که گردانندگان این نشریه را با این لباس، انس و الفتی است که به‌در آوردن آن را چندان نپایید و به‌نوعی خود را در قالب همان لباس دیده و به‌در کردن و پوشیدن لباسی نو را تاب نیاورد. به هر حال زمانه و تاریخ در حرکت است و اراده خداوند هر لحظه در جریان. کتاب خدا و اولیای الهی ما را سفارش کرده‌اند از گذشته عبرت آموخته و برای ساختن آینده با اتکا به نصرت الهی دست از تلاش و جد و جهد برنداریم.

چشم‌انداز ایران فرزند خلف انقلاب و تریبون کسانی است که بیشترین نقش و اثرگذاری را در جریان مبارزات ضد رژیم شاه داشتند و در این مسیر بیشترین هزینه‌ها را داده‌اند و پس از پیروزی انقلاب هم کمترین بهره‌های دنیوی، شامل مقام و ثروت و قدرت را به دست آورده‌اند و با وجود این بر اصالت انقلابی خود پایدار مانده‌اند؛ اما امروز پس از ۳۷ سال و بروز تحولات بنیادی

تجربه و پایداری چشم‌انداز ایران



تقی شامخی

سال‌هاست چشم‌انداز ایران را می‌بینم و در هر شماره بعضی مطالب را می‌خوانم و مجله را به کناری می‌گذارم.

این اولین بار است که با این سؤال مواجه شده‌ام که درباره این نشریه مطلبی بنویسم. با مرور مختصری، چند نکته به نظر می‌رسد:

۱. صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول محترم مجله انباشتی از تجربه چند دهه فعالیت اجتماعی و سیاسی در کارنامه خود دارد که از سال‌های چهل شروع شده و با فراز و نشیب‌های آنچه در این سرزمین گذشته همراه بوده است. سال‌های پرشور جوانی و امیدهایی که در حکومت شاه امکان تحقق نداشت: زندان و فشار و کوشش‌های مبارزاتی مختلف در این نخله به پایه‌گذاری سازمان مجاهدین خلق انجامید. علاوه بر مبارزات و تحمل زندان‌ها و سختی‌هایی که مهندس میثمی کشید، چشم‌ها، یک دست و بخشی از شنوایی خود را هم در این راه گذارد. همراه شدن با جریان مردمی که به انقلاب سال ۱۳۵۷ انجامید و دغدغه‌ها و انتظاراتی که فردی با تجربه بیش از ۲۵ سال از تحقق این پیروزی داشت. این انتظارات و برخورد با واقعیت‌های جدید و باز هم فراز و نشیب‌ها و تحمل ناملايمات. امروز میثمی با بیان نظرات، سعی در پیاده کردن آموزه‌های قدیم و استفاده از آموزش‌های جدید و پرداخت هزینه‌های این مسیر و حرکت دارد.

اشاره به این گذشته تأکید بر این امر است که به شکل‌های مختلف انعکاس از این انباشت تجربه دیده می‌شود؛ تجربه‌ای که برای پیشرفت و تعالی این ملت و بر مبنای نگاهی الهی بوده و خواه یا ناخواه رشد یافته است.

۲. پایداری: ممکن است افراد دیگری هم در معرض همین تجارب یادشده قرار گرفته باشند، ولی اینکه این انباشت تجارب تبدیل به حرکتی رشد‌یابنده شوند، پایداری را لازم می‌خواهد. پایداری به معانی متفاوت از این شاخ‌به‌شاخ

دیگری نپزیدن، به معنای راه را ادامه دادن، به معنای گهی تند و گاهی آهسته رفتن، به معنای متوقف نشدن و به معنای هر از چند گاهی شروعی مجدد نداشتن.

برای همه آن‌ها که عمری را گذرانده‌اند و تصمیم به حرکت در راه ایده‌آل یا راه معینی داشته‌اند، روشن است که برای فردی چنین پوینده، چنین خطراتی در کمین است و چه بسا که یکی از این‌ها - و نه همه آن‌ها - فرد یا گروهی را زمین گیر کند و این همان «ایمان نوشونده» است که عبور از این مسیر را امکان‌پذیر می‌سازد و چراغ راهنمایی قوی در مسیر اصلاحات است.

پایداری دیگر، پایداری در انتشار چشم‌انداز ایران است که این یادداشت به این مناسبت نوشته می‌شود. برای آنان که دست در کار انتشار نشریه‌ای داشته‌اند، قابل درک است که انتشار منظم یک نشریه در شرایط کشور ما با ادامه در یک بستر فکری و قطع و حجمی مشابه، جقدر اهمیت دارد. عوامل محیطی چه برای نویسندگان که تحت تأثیر فراز و نشیب‌های اجتماعی می‌باشند، جنگ با ویژگی‌هایش، اصلاحات و غیر اصلاحات هر یک با ویژگی‌هایش و ... همچنین شرایط اقتصادی کل جامعه، تحریم‌های خرد و کلان که هم در مقیاس کلان اجتماعی و هم در مقیاس خرد مجله می‌توانستند و می‌توانند اثرگذار باشند. افزون بر این‌ها، ویژگی‌های امنیتی که قواعدی را دیکته و مسیری را معین می‌کند که عبور از آن‌ها جز با آن پشتوانه تجربی و در نظر داشتن اهداف اصلی سعادت‌مندی این جامعه ممکن نیست. حفظ پایداری در جایی که انواع این تنش‌ها وجود دارد، کم‌نیاوردن، کوتاه‌نیامدن و دچار وقفه نشدن، امری قابل توجه است و باز هم نشان از همان ایمان و تأکید بر اهدافی بلند در راه تعالی این جامعه دارد.

۳. این تجربه و این پایداری در خدمت اندیشه اسلامی، در خدمت جریانی است که در بیان اسلامی‌اش به باور بسیاری از متفکران مسلمان، می‌تواند راه خروج از توسعه‌نیافتگی را نشان دهد و بیان روزآمدی از میراث، اندیشه و مکتب اسلام ارائه کند که نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای ملت‌های دیگر نیز خروج از توسعه‌نیافتگی را میسر و هم زندگی زیننده انسانی را برای آنان فراهم کند. این نخله فکری متأسفانه امروز پایگاه‌های متفاوتی را ندارد، گرچه زمینه‌هایی وجود دارد که پویایی زیادی را برای آن در آینده نزدیک بشارت می‌دهد. در این شرایط، همین که نشریه‌ای، افکاری را در این بستر گردآوری کند، می‌تواند هم حرکتی مثبت در مسیر سعادت‌مندی این جامعه باشد و هم در کنار سایر نخله‌ها در حرکت عظیم جوامع اسلامی، رسیدن به یک تفکر روزآمد برای مسلمانان را تسریع کند.

۴. نگرانی: در کنار نکات مثبت فوق، یک نگرانی وجود دارد و اینکه هویت این مجله و جلوبردن کارهای آن‌همه با یک نفر شناخته می‌شود و این نگرانی‌هایی را دامن می‌زند.

ضرورت رویکردی آینده‌نگر

اول اینکه اگر روزی به دلیلی این فرد توانست راه را ادامه دهد، آیا این نگرانی وجود ندارد که این حرکت متوقف شود؟ از سویی، زندگی ما همیشگی نیست و در همین گذران ایام هم ممکن است شرایطی به وجود آید که فرد نتواند برنامه‌های منظم خود را عملی نماید؛ خوب است که این آمادگی وجود داشته باشد که در چنین شرایطی، راهی که تا به اینجا رسیده ادامه یابد.

دوم اینکه چرا همه بار کار به دوش یک نفر باشد. روشن است که این کار، فردی نیست و می‌تواند نعمات و دستاوردهایش ملتی را یاری کند و در این صورت، چرا یک نفر این بار را به دوش بکشد؟ به خصوص که می‌دانیم راه خدا پیوستگی دارد، ولی توان ما انسان‌ها محدودیت دارد و خوب است که در این راه بیش از یک نفر درگیر باشند و در چنین شرایطی باری که تا به اینجا رسیده، بهتر به جلو خواهد رفت.

سوم و مهم‌تر اینکه در روزگاری به‌سر می‌بریم که از هر زاویه به حرکت در بخش‌های مختلف نگاه می‌کنیم، در مدیریت، صنعت، حرکت اجتماعی، هنر و ... بیش از پیش این مجموعه‌ها و تیم‌های کاری هستند که اثرگذارند.

البته کار جمعی مشکلات خود را دارد و روشن است که در نکات مثبتی که در فوق بیان شد، احتمالاً اینکه کار فردی انجام‌شده، اثرگذار بوده است، ولی وقتی به مزایای زیادی که بیش از یک دست می‌تواند به وجود آورد، توجه شود، این ایده را تقویت می‌کند که کوشش در آن راه مثبت است. اینکه نشریه همراهان بیشتری داشته باشد، در تولید آن طیف‌های بیشتری از افراد یا گروه‌های صاحب فکر مشارکت می‌کنند. خوشبختانه جامعه ایران جامعه‌ای پویاست. در دوران پس از یک انقلاب بزرگ به‌سر می‌برد. جامعه جوان است و با دنیایی پرتلاش مرتبط است. در این جامعه می‌توان انتظار نوآوری‌های بالایی داشت و چه خوب است نظمی به وجود آید که بتواند از این پویایی بهره بیشتری را ببرد و بتواند چشم‌انداز غنی‌تری را به مخاطبانش ارائه نماید. این کار می‌تواند با آرامی و توجه به جوانب مختلف پیگیری شود؛ حاصل آن هم به پایداری چشم‌انداز ایران کمک می‌کند و هم به اثرگذاران بیشتر آن. ■

* استاد دانشگاه



فیروزه صابر

انتشار صد مجله چشم‌انداز ایران و ماندگاری چنین اثری با هویتی مستقل و نقادانه در شرایط سیاسی، اجتماعی این سالیان، جز با انگیزه سرشار و تدبیر عالمانه مدیر مسئول آن میسر نبود. او عاشقی است که برای هر اثری در مسیر بقا و توسعه ایران و اسلام، هر بهایی را می‌پردازد. از کمترین و بی‌دردسرت‌ترین آن یعنی تأمین منابع مالی تا رفتن به دادگاه و در معرض تهدید، اتهام، بازجویی و محاکمه قرار گرفتن. با همه اثرگذاری‌های مجله در این سالیان و مهم‌بودن دیدگاه‌های آن برای علاقه‌مندان، سه نکته با هدف بهبود پیشنهاد می‌شود:

رویکرد آینده‌نگر

عنوان چشم‌انداز ایران، انتظار خواننده را به سوی آینده‌ای نزدیک و دور جهت می‌دهد. ترسیم افق آینده و نگاه به جلو انتظار است. هرچند از این منظر، رجوع به انباشت تجربه تاریخی و تحلیل موقعیت، شرط اصلی است، اما در یک نگاه کلی، چشم‌انداز ایران بیشتر بر تاریخ گذشته تکیه می‌زند. چراغ درس‌آموزی از گذشته چنان نورانی است که گاهی دیدگان نسل‌های جدید برای ورود به آینده به راحتی گشوده نمی‌شود؛ از این رو، پاسخی برای این انقطاع تاریخی به‌روشنی یافت نمی‌شود. مسیر تکاملی چشم‌انداز ایران از ابتدا تاکنون تا حدودی با این نقد فاصله گرفته است. اما همچنان بر مدار گذشته بیشتر سیر می‌کند تا آینده. شاید بتوان گفت که بهترین بخشی که جلوتر گام برمی‌دارد، سیاست خارجی است. مطالب نو در این بخش حتی در مجموع مجلات مشابه پیشگامی به خود گرفته است.

تمرکز و ماندن در گذشته هرچند با دید درس‌آموزی برای آینده باشد، اما بیشتر رضایت سن و سال‌های معطوف به گذشته را جلب کند. رویکرد آینده‌نگر تحرک، امید و فرصت را بیشتر به تکاپو و امیدارد. از این نظر، چشم‌انداز ایران به بازنگری جدی نیاز دارد.

تعین حوزه محوری

نشریه مشتمل است بر بخش‌های چندگانه: سیاست، تاریخ، اندیشه، اقتصاد و جامعه. پردازش به همه این امور شاید تنوع خوانندگان را جلب کند، اما برای گرایش تخصصی و تعمیق مطالب، یک یا دو محور کافی است. در این حالت، چشم‌انداز ایران به آن صفت شناخته خواهد شد. هرچند امروزه این موارد چنان درهم تنیده شده که جداسازی آن‌ها در بسیاری موارد ناممکن است، اما پردازش به هر یک با انتظار بالای اثربخشی، نیاز به نگاه کارشناسی عمیق‌تری دارد. یقیناً با منابع علمی و سرمایه انسانی محدود، ورود یکسان به هر حوزه‌ای مقدور نخواهد بود. انتخاب یک یا دو حوزه مشخص بسیار تعیین‌کننده خواهد بود. سایر حوزه‌ها به‌صورت جانبی می‌توانند رخ نمایان سازند.

جریان‌سازی

امروز، با توسعه فضای مجازی و سرعت شتابان ارتباطات، رسالت نشریه به‌صرف آگاهی‌بخشی خبری عبور کرده و سایر ابزارها در سطح برتر و مؤثرتری در تحقق این مأموریت نقش ایفا می‌کنند. از این رو، عنصر پژوهش، تحلیل و در سطح مطلوب‌تر جریان‌سازی برای مجلاتی با این سبک و سیاق اهمیت پیدا می‌کند. به عبارتی، در حال حاضر مجله به‌تنهایی نمی‌تواند کارکرد مؤثر داشته باشد، بلکه در پیوند با مراجع و نهادهای اثرگذار علمی و به‌تناسب حوزه تخصصی آن، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌تواند مؤثر واقع شود. برای مثال در بخش جامعه، اولویت‌بندی چالش‌های اجتماعی، انتخاب آن، روش پردازش، بسیج منابع، فرآیند اجرا و نتیجه‌بخشی آن با همگرایی همه مراجع و نهادهای عمومی و خصوصی مرتبط با آن، کارا تر و اثرگذارتر خواهد بود.

در این حالت، متناسب با ظرفیت مجله، گاهی عاملیت جریان را مجله‌دار خواهد شد و گاهی در کنار سایر ارکان و عوامل مؤثر، می‌تواند در جریان‌سازی قد علم کند. این روش کمک خواهد کرد که مجله در طیف وسیع‌تری با عوامل علمی و اجرایی کیفی تعامل برقرار کند و از بهترین‌ها بهره جوید. با این همگرایی، مطالبات اجتماعی در یک نگاه واقع‌بینانه، وسیع‌تر و سازمان‌یافته‌تر خواهد شد.

چشم‌انداز ایران با تجربه این سالیان، برخوردار از شبکه ارتباطی قوی و مقبولیت اجتماعی بالا، پتانسیل و توان چنین نقشی را دارد. فرصت مغتنمی است که با ذهن هوشمند و دل پر دغدغه، مبدع چشم‌انداز جاری شود. ■

* مدیرعامل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

رابطه تغییر با تأثیر بر مخاطب

منبعی برای آموزش



علی صالح‌آبادی

به‌عنوان یک فعال مطبوعاتی، انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران را به دست‌اندرکاران، جامعه مطبوعاتی و مدیرمسئول آن آقای مهندس میثمی و همکاران وی تبریک می‌گویم؛ آقا لطف‌الله با عزمی راسخ و با تمام مشکلات مالی و... برای رسانه‌ها به‌ویژه در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ توانست این نشریه را حفظ و منتشر کند. متأسفانه در جامعه مطبوعاتی ایران، نشریات عمر کوتاهی دارند و بعضاً جوانمردگرم می‌شوند، اما چشم‌انداز ایران توانست بماند و تأثیرگذار هم باشد. به یاد دارم یکی از مقامات رده‌بالای سیاسی-امنیتی که در شورای عالی امنیت ملی کار می‌کرد، به من گفت که تحلیل‌های چشم‌انداز ایران جای تأمل دارد و گاهی آن‌ها را تکثیر و در اختیار اعضای شورای عالی امنیت ملی قرار می‌داد. من نیز این نشریه را می‌بینم و در روزنامه ستاره صبح هم آن را گاهی اوقات معرفی می‌کنم.

نقد من به این نشریه پرداختن زیاد به ارائه گفت‌وگو مبارزاتی، چریکی و رادیکالی است. معتقدم این شیوه مبارزاتی از اول روش درستی نبوده و بهتر بود مبارزان از روش‌های مسالمت‌آمیز جهت رسیدن به اهداف خود مثل پاسخگو کردن سلطنت مطلقه پادشاهی، انتخابات آزاد، آزادی بیان و... استفاده می‌کردند. جای تأسف است که با استعدادترین جوانان ما به‌جای حرکت به سمت راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی، دست به اسلحه بردند و ترور هم انجام دادند. به نظر من، پرداختن زیاد و دفاع از کارهای آن‌ها، اشتباه است. اگر به‌عنوان یک پژوهشگر هم به آن مقطع تاریخی وارد می‌شویم، به این نکته توجه داشته باشیم که حرکت رادیکال آن روزها متأثر از فضای جهانی (تبلیغات شوروی - کوبا) بوده است.

پس از شروع به کار دولت اوباما، سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا، دکترین جدیدی را برای این کشور مبنی بر گزین «گریز از جنگ و رویکرد تعاملی با دنیا» تعریف کردند. به نظر من، گفت‌وگو سیاست خارجی نشریه به‌روز نیست و باید به مسائل مربوط به جهانی شدن، آسیب‌های اجتماعی، توسعه‌نیافتگی و... بپردازد. نقد آخرم این است که مطالب نشریه مفصل است و با توجه به انقلاب دیجیتال و استفاده مردم از فضای مجازی، تحلیل‌ها، تفسیرها و مقالات مفصل خواننده کمتری دارد. پیشنهاد می‌کنم نشریه به‌صورت ماهانه در قالب ۶۴ صفحه همراه با خلاصه‌ای از تحلیل‌ها در زمینه مسائل اقتصادی، چرایی توسعه‌نیافتن در ایران، مسائل و دغدغه‌های مردم منتشر شود.

به نظر نویسنده، جای خالی یک ماهنامه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که رویدادهای مهم ایران و جهان را تحلیل، تفسیر و پیش‌بینی کند در سهر ایران خالی است؛ چشم‌انداز ایران می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند. هرچند رویکرد فرهنگ مکتوب پایین آمده و روند آن همچنان رو به کاهش است، با این وجود جای تفسیر، تحلیل و پیش‌بینی رویدادهای خرد و کلان و ارائه راه‌حل‌های منطقی مبتنی بر واقعیت‌ها کماکان وجود دارد و چنانچه نشریه‌ای بتواند این نقش را ایفا کند، بی‌تردید مخاطبان فراوانی خواهد داشت. باید پذیریم که دنیای قرن بیستم و یکم بسیار متفاوت از قرن بیستم شده است. اگر در گذشته کشورها با توپ و تانک به مصاف یکدیگر می‌رفتند، امروز کشورهای پیشرفته با سلاح رسانه و دیپلماسی در برابر رقیب قرار می‌گیرند و چه‌بسا بر آن غلبه هم می‌کنند. یکی از دلایل شکست اردوگاه شرق این بود که این اردوگاه نتوانست در برابر پیام‌آورد اطلاعات‌رسانی و امواج رسانه‌های غربی مقاومت کند؛ بنابراین هم چشم‌انداز ایران، هم هفته‌نامه‌ها و هم روزنامه‌ها در دنیای مدرن و در کشوری مثل ایران که دچار مشکلات فراوان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است می‌تواند با نگاه به گذشته، نقشی نو ایفا کنند و ایران را متفاوت از دیروز و امروز برای فردا شکل دهند. به امید ماندگاری چشم‌انداز ایران و تأثیرگذاری روزافزون آن. ■

* مدیرمسئول روزنامه ستاره صبح



محسن صفایی فراهانی

تبریک به خانواده رسانه برای انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران، تبریک به خانواده مجله چشم‌انداز ایران، تبریک به چریک پیر این سرزمین که از مبارزه مسلحانه به قلم پناه برد، به کسی که در او احساس مسئولیت را بیش از یک مبارز، بیش از یک مسئول سیاسی و بیش از یک روزنامه‌نگار سراغ داریم. به کسی که علی‌رغم همه ناملایمات، ناسازگاری‌ها و بداخلاقی‌ها، بذل امید و مثبت‌دیدن را در این ۹۹ شماره به رخ تمامی تنگ‌نظران کشید و بدون چشم‌داشت، با حوصله و سعه‌صدر این مهم را پیش برد.

مطبوعات چشم و گوش جامعه هستند، چون ناظرانی هستند که مشکلات مردم و عملکرد حاکم را با دقت نظاره می‌کنند. هرچقدر این چشم و گوش بازر، به همان میزان رعایت حقوق مردم امکان‌پذیرتر؛ در این وضعیت فساد و مشکلات کاهش می‌یابد؛ هرچند فعلاً چشم نیمه‌باز هم غنیمت است. اگرچه برای همین مقدار دیدن هم باید هزینه‌های زیادی پرداخت کند آقای مهندس میثمی با حوصله، صبوری، نگاه مثبت و تلاش بسیار این وضعیت را در چشم‌انداز ایران حفظ کرده است.

شاید اگر دقت و حوصله مهندس میثمی نبود، چشم‌انداز ایران هم به یکصدمین شماره نمی‌رسید، هرچند بعضی از مجلات دنیا یکصدمین سال انتشار خود را جشن می‌گیرند و ما خوشحالم که با درایت و حوصله این مبارز خستگی‌ناپذیر، چراغ چشم‌انداز ایران روشن مانده و به یکصدمین شماره خود رسیده و این فقط و فقط حاصل نگاه تیزبین، مسئولانه و «خودساماندهی» نشریه‌ای است که تمام صفحات آن خواندنی است و منبعی است برای آموزش و نوشته‌های آن خواننده را وادار به فکر اصولی و مصلحانه مهندس میثمی با کوله‌بار نیم‌قرن مبارزه، جانبازی، مطالعه و انباشت تجربیات ذی‌قیمت کرده است. او که برای آموزش خواننده خود با حوصله تمام به اعماق قانون اساسی رفت، پیچیده‌ترین پرونده ۳۷ سال گذشته یعنی مسائل سال ۶۰ را برای تمامی نسل‌ها گوشه، سیاست خارجی و بین‌الملل را با همه پیچیدگی‌هایش به زبان ساده بیان می‌کند و نهضت ملی شدن نفت را با حوصله تمام شکافت و خلاصه اینکه مهندس میثمی، چشم‌انداز ایران را به‌صورت یک مدرسه پویا اداره می‌کند؛ مدرسه‌ای که شاگردانش برای رسیدن به کلاس درس که دیدن شماره بعدی مجله است، لحظه‌شماری می‌کنند.

امید است که به‌جای سنگ‌اندازی جلوی راه این مدرسه، آن‌هایی که لباس مسئولیت پوشیده‌اند، راه را برای حرکت این مدرسه و مدرسه‌های مشابه که بدون ترس بخوانند این راه را بروند، باز نمایند. ■

* عضو جبهه مشارکت

چشم‌انداز ایران، ایده‌های نو و حرف‌های تازه



فضل‌الله صلواتی

کوشش و تلاش مداوم، تعهد و ایمان پایدار، مردم‌دوستی و حق‌باوری مهندس لطف‌الله میثمی باعث شده که بتواند از خود چهره‌ای ماندگار به‌جا بگذارد. نداشتن چشم و نبودن یک دست، از او مردی فعال و پرکار ساخته است؛ به‌طوری که او را در میان دیگر مردان خدا، حجت قرار داده است. برخی افراد با نقص قسمتی از جسم، روحیه خود را می‌بازند، خود را ناتوان و گوشه‌نشین می‌پندارند، به دیگر عنايات الهی ناسپاس‌اند، باید به مهندس میثمی بنگرند و کوشش‌های او را الگو قرار دهند و به این نتیجه برسند که با تفضلات الهی بهتر از چشم‌دارها و دست‌دارها می‌توانند کار کنند و برای جامعه مفید باشند.

نوشته‌ها، تحلیل‌ها، سخنرانی‌ها، تفسیر و تأویل قرآن، بررسی مسائل اقتصادی، شناخت رویدادهای سیاسی، برداشت‌های حوادث تاریخ صدر اسلام و تاریخ معاصر و بینش‌های مرفقی و کارآمد و آینده‌نگری در گفته‌ها و نوشته‌ها، از او مردی فوق‌العاده ساخته است؛ سوابق انقلابی، حبس‌ها و زندان‌های دوران طاغوت و نقش مبارزاتی میثمی در زمان شاه، وی را فردی ملی، مذهبی، فداکار و انسانی جان‌باز برای اسلام و میهن و خدمتگزاری لایق و نویسنده‌ای توانا و گوینده‌ای صادق، نمایانده است.

ترجمه‌های میثمی در مقالات و رویدادها و کتاب‌ها با قلمی شیوا و تسلط بر زبان انگلیسی و نوشتن مقالاتی ارزنده در مطبوعات و انتشار مجله چشم‌انداز ایران و مصاحبه‌ها و مکاتبه‌ها، هرکدام در جای خود دارای امتیاز فوق‌العاده است. با توجه به دشواری‌ها و سختی‌هایی که در روزگار پیش از انقلاب و مشکلاتی که پس از انقلاب برای او پیش آمد، او را محکم‌تر و پایدارتر ساخت.

پایداری و استقامت میخ

سَرَد از عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبند

پایداریش بیشتر گردد

آیا در روزگار وانفاسی ما میثمی نمی‌تواند الگو و حجت برای همگان باشد؟ خدایش موفق و مؤید دارد.

تا ۹۹ شماره مجله چشم‌انداز ایران، مهندس میثمی و یارانش و همکاران باوفا و فداکارش که خداوند یارشان باد، سعی داشته‌اند تا آنجا که در توان دارند،

بهترین کار را ارائه دهند، کمتر در آن مجله نقطه‌ضعفی به چشم می‌خورد، از آن زمانی که مجله راه مجاهد را منتشر می‌کردند تا امروز که چشم‌انداز ایران را ارائه می‌دهند، جز صداقت، راستی و حق‌پویی چیزی نداشته‌اند که ارائه دهند، درد مردم را داشته‌اند و از سوز درون فریاد می‌زنند، می‌نوشتند، مصاحبه می‌کردند و آگاهی می‌دادند.

مهندس می‌خواند، مهندس می‌نویسد، ویراستاری می‌کند، هزینه و زیان دارد و در برابر اعتراض‌ها، ژاژ خواهی‌ها، تهمت‌ها و افتراها می‌ایستد، مگر همه را می‌شود راضی نگاه داشت؟ بالاخره گفتن حق سخت است، تلخ است و انسان‌هایی هستند که حقیقت را با همه تلخی پذیرایند، خط قرمزها چه بسیار است و با همه تنگ‌نظری‌ها باز هم انسان‌های شجاع و باشهامت، حرف خود را می‌زنند، سخت دشوار است، مرد کهن می‌خواهد، یاران و همکاران مؤمن، جدی و پرشور نیاز دارد.

هرکدام از شماره‌های چشم‌انداز ایران را ورق بزنید، ایده‌های نو و حرف‌های تازه و مطالب ایده‌آل مشاهده می‌کنید که چشم‌ها را روشن و دل‌ها را قوت می‌بخشد، سعی دارند از گفته‌ها و نوشته‌های نخبگان جامعه بهره گیرند، فقط به فهرست مطالب مجله نگاه کنید، نوشته‌ها و اندیشه‌های برترین‌ها را می‌نگرید، در سیاست، در اقتصاد، در اندیشه، در توسعه، در هنجارهای اجتماعی، در تاریخ صدر اسلام، در حوادث امروز جهان، در تنش‌های دیروز و امروز کشور، تغییر مواضع سازمان‌ها، گروه‌ها و آدم‌ها، در اینکه در دنیا چه خبر است؟ فلسطین، ترکیه، سوریه، عراق، لیبی، عربستان، آمریکا، انگلیس و...؛ ایران در این میان چه نقشی می‌تواند ایفا کند؟ نشریات جهان درباره ایران چه می‌نویسند؟ اظهارنظر خوانندگان چیست؟ برای رفع مشکلات جامعه: دین‌گریزی، انحراف یا شناخت تاریخ، بی‌عدالتی‌ها، گروه‌گرایی، رانت‌خواری، اعتیاد، طلاق و... چه باید کرد؟

با یکی از بزرگ‌ترین معضلات قرن، داعشی‌گری، طالبانی، القاعده و دیگر توطئه‌های صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها علیه اسلام و مسلمین چه باید کرد؟ سیاست و هابی‌ها چیست؟ که یازده سپتامبر را در آمریکا به وجود می‌آورند، به تروریست‌ها کمک می‌کنند، کشور کوچک و فقیر یمن را بمباران می‌کنند، زن و مرد و کودک را قتل‌عام می‌نمایند، به‌عنوان «خادم‌الحرمین» حاجیان را به خاک و خون می‌کشند و هر سال به‌نوعی عدم لیاقت و توان خود را ثابت می‌کنند.

چشم‌انداز ایران هرکدام از وقایع پشت پرده این حوادث را آشکار می‌کند و خوانندگان فرهیخته خود را در جریان همه امور خائنانه و خادمان قرار می‌دهد و چه بسیار خدمت‌های دیگر که همه شایسته تقدیر و سپاس است. این خدمت‌ها بر مهندس و همکارانش مبارک باشد و من آن افتخار را داشته‌ام که گاه و بیگاه مطالبی را در آن نشریه وزین، قلمی می‌کنم و خویششان را جزو خریداران یوسف(ع) قرار می‌دهم.

از پیشگاه خداوند بزرگ توفیق بیش از پیش میثمی و همکاران ارزشمند و والایش را خواستارم و آرزو می‌کنم که خداوند بر سلامت، سعادت و توفیقاتشان بیفزاید و عمرشان به بلندای آفتاب باشد و هر روز بتوانند خدمت برتری را ارائه دهند. ■

* نویسنده و پژوهشگر دینی

حرکت مؤثر به سمت اجماع نخبگان

تنها با افزایش هرچه بیشتر گفت و گو با رقبای قانوننگر است که حرکت مؤثر به سمت اجماع نخبگان انجام خواهد شد و رشد اجماع نخبگان به ویژه برای جوامع در حال گذار، تضمین کننده برقراری توسعه پایدار، درونزا و اخلاق مدار است.

دوم، پیشنهاد شکلی: به رغم اینکه با زحمات اجرایی چندماهه اول این مورد آشنایی دارم، ولی به خاطر دستاوردهای بسیار مثبتی که دارد آن را مطرح می کنم. انتشار دو ماه یکبار چشم انداز ایران، لطمه زیادی به پیگیری مطالب توسط خوانندگان و نیز فروش کیوسکی نشریه می زند. با اینکه ساز و کار اجرایی نشریه، خود را با وضعیت کنونی وفق داده است، ولی چنانچه همت بالایی انجام پذیرد و انرژی اولیه‌ای همراه با برنامه ریزی دقیق صرف شود، نتایج درخشانی حاصل خواهد شد. به ویژه اینکه همت بالا، از ویژگی های شاخص لطف الله میثمی است.

بخشی از مطالب نشریه، زمانمند نیستند و قابلیت هایی را دارند که با تغییراتی در برنامه ریزی، زودتر تولید شده و برای ماه بعد یا حتی در مواردی برای دو سه ماه در نوبت قرار گیرند. ماهانه شدن چشم انداز ایران باید با نصف شدن تعداد صفحات همراه باشد و برای فشار کمتر به دست اندرکاران نشریه، می توان در یکی دو ماه ابتدایی، صفحاتی کمتر از نصف را عرضه کرد و به تدریج آن را حتی به بیش از نصف ارتقا داد. محاسن پرشمار نظم ماهانه مجلات، تجربه ای موفق و تثبیت شده برای اهالی مطبوعات است و پیشنهاد می شود اهالی چشم انداز ایران ریز محاسن و معایب دو ماهنامه و ماهنامه را لیست کنند، آنگاه ضمن توجه به زحمات کوتاه مدت انتشار ماهنامه و محسنات میان مدت و بلندمدت آن، درخواهند یافت که می توانند تحول چشمگیری را در نشریه رقم بزنند. ■

***مدیر مسئول ماهنامه توقیف شده نامه**

تمجید از نشریه لطف الله میثمی که پنجاه سال است او را می شناسم و پیشتر من بوده را کنار می گذارم و مستقیماً وارد دو پیشنهاد می شوم:

نخست، پیشنهاد محتوایی در چارچوب راهبردی و تأثیرگذار بودن این نشریه بر قشر مرجع جامعه: اگر بپذیریم توسعه پایدار، درونزا

و اخلاق مدار، راهبردی اساسی برای کشور است، شرط ضروری موفقیت راهبرد، اجماع صاحب نظران و تأثیرگذاران حول آن راهبرد است. زمانی به اجماع نخبگانی نزدیک می شویم که ذیل گفتمان گفت و گو

حرکت کرده و تبادل اندیشگی جناح های رقیب سیاسی را به راه های مختلف افزایش دهیم. یکی از بسترهای مناسب و کم تنش برای رشد ارتباطات فکری دو طیف اصلی کشور، نشریات راهبردی هستند. چشم انداز ایران با موقعیت ویژه ای که دارد، پیش از این نیز سابقه نشر مقالات و مصاحبه هایی از صاحب نظران جناح اصولگرا را در کارنامه خود داشته است، می تواند قدم های بیشتری در این زمینه بردارد. برای این نشریه راهبردی در شرایط کنونی ضروری است که در هر شماره خود دست کم یک مقاله یا مصاحبه با کنشگران قانون باور غیرمنتسب به جناح اصلاح طلب درج کند. همچنین بسیار ضروری است که مباحثه های دو نفره در حضور تعداد محدودی از کارشناسان و دانشجویان برگزار شود تا مطالب مطروحه به عنوان تعاطی نظرات دو جناح اصلی سیاسی در نشریه منعکس شود.



کیوان صمیمی

توجه به روش اجرایی بحث های کارشناسی

تخصصی مجله و مصاحبه ها دربرگیرنده افکار مختلف و حتی متضاد ترجیحاً در همان شماره و در صورت عدم امکان درج هم زمان، در شماره یا شمارگان بعدی آن مجله، ملحوظ نظر قرار گیرد. انجام این مهم، در صورت تضاد مفاد آن مقالات با خط مشی راهبردی آن مجله، به آن نیز تسری داده شود. بالفعل شدن این توصیه می تواند حداقل سه نتیجه را هم زمان از خود باقی بگذارد، نخست جلوگیری از هرگونه محدودیت در تداوم فعالیت آن جریده به دلایل مختلف؛ دوم، ارتقای استقلال مجله نزد خوانندگان آن و سوم تسهیل در افزایش کمی و کیفی مقالات و مصاحبه با مقامات تصمیم ساز و تصمیم گیر اعم از دولتی و خصوصی کشور در ابعاد مورد نظر.

ب: در جذب مقالات و انجام مصاحبه ها در مجله، ترتیبی اتخاذ گردد که جنبه اجرایی موضوع مورد بحث، توسط کارشناسان متخصص و مجرب آن مجله گران سنگ مورد توجه اکید قرار بگیرد تا انشاءالله تصمیم گیری مقامات ذی ربط در جهت به اجرا درآمدن آن نقطه نظرات را در اسرع وقت به دنبال داشته باشد. ■

***مدیر عامل اسبق بانک پارسیان**

بدون هرگونه شکسته نفسی و تعارف، خود را فاقد هرگونه صلاحیت حرفه ای در ارتباط با اظهار نظر درباره نقاط ضعف و قوت مجله می دانم، چرا که بین سوابق تخصصی و تجربی خود با بخش فرهنگی هیچ گونه رابطه معقول و عملی را تصور نمی بینم، اما به عنوان خواننده آن مجله معتبر و مردمی و دیگر نشریات مشابه که در مقاطع زمانی انتشار آن ها، مورد بهره برداری قرار می دهم، نظرات خود را به اجمال تحت دو سرفصل به شرح زیر اعلام می نمایم:

الف: از آنجایی که دو ماهنامه سیاسی - راهبردی چشم انداز ایران، بخش های مختلفی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تحت پوشش دارد، با توجه به تنوع افکار در زمینه ها و ابعاد مذکور نزد متخصصان امر، نویسندگان مقالات و مصاحبه شوندهگان، توصیه مؤکد دارد که انتشار مقالات



عبدالله طالبی

در جست‌وجوی حقیقت



امیر طبرانی

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا زَجَلِينَ أَحَدَهُمَا أَبَكُمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كُلُّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل: ۷۶)

خداوند دو مرد را برای شما به‌عنوان نمونه مثال می‌زند. آیا فردی که عمل او منشأ هیچ خیر و برکتی نیست و خود نیز سربار دیگران است با انسانی که همواره امر به عدل و عدالت می‌کند و در صراط مستقیم قرار دارد، برابر و یکسان‌اند؟

وقتی به من گفته شد که درباره انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران چیزی بنویسم، دوستان یادآوری کردند که مطلب انتقادی باشد و از تمجید خودداری شود.

به نظر من، برای قضاوت درباره مجله‌ای که اینک یکصدمین شماره انتشار آن را در پیش‌رو داریم، شاید هیچ بیانی و گفته‌ای رساتر از آیه شریفه‌ای که در ابتدا آمده است، نباشد. خداوند در این آیه، دو انسان را با یکدیگر مقایسه کرده است: نخستین فرد انسانی غیر مولد، دست‌بسته، مصرف‌کننده و سربار دیگران (هم از نظر مادی و هم معنوی) و در مقابل وی انسانی که حرکتش در راه مستقیم (راه صحیح و با استقامت) است و دل‌مشغولی‌اش نه گذران عمر بلکه در جهت عدالت، چشم‌انداز ایران و مدیرمسئول آن از نظر من مصداق این آیه شریفه است. مردی که نه تنها سربار دیگران نیست، بلکه همواره منشأ خیر و برکت برای جامعه و مخاطبان خود بوده است؛ مردی که در زندگی خویش همواره در صراط مستقیم امر به عدالت و آزادی کرده است.

کسانی که از دور یا نزدیک با مقوله انتشار اعم از کتاب یا روزنامه و نشریه آشنایی دارند و به مشکلاتی که در این راه وجود دارد، وقوف دارند می‌دانند که انتشار یکصد شماره نشریه یعنی چه؟ و لطف‌الله میثمی در این ۱۷ سال (به‌جز سال‌های دوران راه مجاهد و...) چه کشیده است و...!

اما درباره مطالب تاریخی منتشرشده در ۹۹ شماره نشریه:

مطالب نشریه در زمینه تاریخی را می‌توان در چند موضوع کلی تقسیم کرد: مطالب و مقالات درباره

نهضت ملی ایران، انقلاب اسلامی، تاریخچه سازمان مجاهدین خلق و... کسانی که در این ۹۹ شماره سیر مطالب تاریخی نشریه را پیگیری کرده‌اند، به‌اتفاق معتقدند که یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین بخش‌های نشریه، بخشی است که به بررسی تاریخچه سازمان مجاهدین خلق اختصاص یافته است. مصاحبه‌هایی که در همین ارتباط به ریشه‌یابی وقوع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با افراد متعددی از طیف‌های مختلف صورت گرفته است، به نحوی تأثیرگذار و عمیق موضوع را واکاوی کرده است. همچنین مقالات و مصاحبه‌هایی که به کودتای ۱۳۵۴ در درون سازمان اختصاص دارد، در فضای کنونی برای روشن ساختن زوایای گوناگون این اتفاقات بسیار مهم و قابل استفاده است.

در همین زمینه باید یادآور شد که ویژگی بارز مطالب چشم‌انداز ایران، دید تکثرگرایانه دست‌اندرکاران نشریه درباره مطالب است. با وجود وابستگی و علقه شدید آقا لطف‌الله به موضوعاتی نظیر دکتر مصدق، دکتر فاطمی، ملی شدن نفت یا بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق، این موضوع سبب نشده تا از درج دیدگاه‌های مخالف و انتقادی نسبت به این موضوعات خودداری و جلوگیری شود.

اما در مقام نقد مطالب تاریخی، به‌نظر می‌رسد اگر نسبت به در نظر گرفتن نکات زیر اقدام و توجه شود، بخش مطالب تاریخی مجله پربرتر و قابل استفاده بیشتر شود:

۱. افزایش تعداد صفحات اختصاص یافته به بخش تاریخ. چشم‌انداز ایران ظرفیت آن را دارد تا تعداد صفحات بیشتری را به مطالب و مقالات تاریخی اختصاص دهد.
۲. تنوع بخشیدن به موضوعات تاریخی. در مقایسه با مواردی نظیر نهضت ملی ایران، ضروری است تا به مواردی مانند انقلاب مشروطیت بیشتر پرداخته شود. یا در کنار مطالب مربوط به دکتر مصدق و دکتر فاطمی توجه به سایر شخصیت‌های تاریخی نیز مفید خواهد بود. از جمله نکاتی که می‌تواند در راستای اهداف نشریه تلقی شود، پرداختن به موضوعات تاریخی ایران و اسلام در دوره‌های پیش‌به‌ویژه در دوره‌های حساسی همچون صفویه است.
۳. از تحقیقات جدیدی که به‌ویژه از سوی محققان ایرانی و غیر ایرانی در خارج از ایران منتشر می‌شود، بیشتر استفاده شود.
۴. معرفی کتاب‌های جدید تاریخی می‌تواند در آگاهی خوانندگان و علاقه‌مندان به مباحث تاریخی از آثار و تحقیقات منتشره در این زمینه مفید باشد.
۵. یکی از بخش‌هایی که می‌تواند به‌عنوان مکمل بخش تاریخ اضافه شود، بخش پاسخ به سؤالات تاریخی خوانندگان است. در این بخش، سؤالات خوانندگان در زمینه مسائل تاریخی به‌اختصار و در صورت ضرورت به‌طور مشروح از سوی کارشناسان مربوطه پاسخ داده شود. ■

* پژوهشگر و تاریخ‌نگار

آگاهی بخشی و صداقت در اطلاع رسانی



محمدعلی عمویی

نشریه چشم انداز ایران را از دو زاویه می توان ارزیابی کرد: ۱. شکل؛ ۲. محتوا.

۱. تفکیک سوزها زیر عنوان های چشم انداز سیاست داخلی، اندیشه، تاریخ، جامعه، اقتصاد و توسعه و... تنظیم مناسبی است برای پرداختن به مطالب متنوع و رویدادها و نیز سهولت انتخاب مطلب مورد علاقه از سوی خواننده.

۲. با آشنایی دیرین و شناختی که از نگرش و دیدگاه های مهندس لطف الله میثمی دارم و نیز مطالعه آثار او - اعم از نگارش و ترجمه - که در دسترس است، نشریه چشم انداز ایران از بابت غنای محتوایی رضای کننده است. گزینش همکاران و آثار ارزشمند افرادی چون آقایان دکتر محمد مجتهد شبستری، آیت الله محقق داماد، دکتر پیمان، دکتر خانیکی و امثالهم سمت و سوی محتوای عدالت خواهی و آزادی خواهی نشریه را دوجندان بارز می کند.

ارجاع به خاطرات زنده یاد مهندس سحابی ارزش و اعتبار زیادی نصیب نشریه می کند. اینان چهره های شناخته شده ای هستند که نظراتشان مورد توجه بسیاری از آزادی خواهان و فعالان سیاسی است؛ باشد که مسئولان چشم انداز ایران استفاده بیشتری از دانش اجتماعی و بینش ترقی خواهانه آنان بکنند.

با وجود وفور مجلات و نشریات گوناگون، فضای عرصه مطبوعات همچنان فقیر و کم توان است و کمتر مطلب ارزشمندی نصیب علاقه مندان می شود. با ورود لیبرالیسم و نولیبرالیسم عرصه مقالات بیشتر مطبوعات کشور میدان مبارزه برای ساختن و پرداختن نسلی بی تفاوت نسبت به کشور و زحمتکشانش کشور شده است.

از میان انبوه مطبوعات منتشره - اعم از روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، دوماهنامه و فصلنامه - نشریات انگشت شماری هستند که به رسالت آگاهی بخشی و صداقت در اطلاع رسانی پایبندند. شاید غیر از نشریات چشم انداز ایران، دانش و مردم و ایران فردا نشریات ترقی خواه و آزادی خواه دیگری باشند که نگارنده ندیده و نخوانده است. رسالت مطبوعات مسئولیتی است ملی که پایبندی به اصالت و

حقیقت گویی، شرط نخستین آن است. انتشار یکی از نوشته های منتشر نشده زنده یاد مهندس سحابی در این نشریه پیرامون روند تدوین پیش نویس قانون اساسی و سرنوشت آن خدمت ارزشمندی در روشن شدن روند تغییرات و شکل گیری قانون اساسی کنونی کرده است. در حالی که اصل ۴۴ قانون اساسی و نیز اصل مربوط به «حقوق ملت» ساختار اقتصادی کنونی و حقوق اساسی شهروندان نظام برخاسته از انقلاب را تدوین و به تأیید اکثریت قریب به اتفاق مردم رسانده است، پس از گذشتن بیش از سه دهه از تدوین و تصویب فصل مربوط به «حقوق ملت» با توطئه سکوت مطلب روبه روست. اصل ۴۴ نیز که در صورت اجرایی شدن می توانست ساختار اقتصادی شایسته و درخور انقلابی به آن عظمت فراهم آورد، با انواع تعریف ها و تحریف ها خالی از محتوا و به شیر بی یال و دمی تبدیل شده که تنها خاصیتش مصادره به مطلوب شدن عنوانش توسط کسانی است که دست اندرکار تحکیم نظام سرمایه ای بی رمق و نولیبرالیسم غارتگر متکی به منافع «نوکیسه ها» هستند. انعکاس روند شکل گیری این قانون در نشریه دارای اهمیت بسزایی است.

تنوع مقالات در عرصه های گوناگون، یکی از ویژگی های مثبت نشریه چشم انداز ایران است. درج خاطرات آقای سیامک لطف الهی و نیز پرداختن به مقوله تحزب، از جمله انتخاب های مناسبی است که مخاطبان خاص خود را دارد. موضع مثبت آقای طیرانی در امر تحزب، برخلاف نظر بسیاری که نبود احزاب فراگیر را نشانه ای از بی تفاوتی و پرهیز ایرانیان از «جمع گرایی» می دانند، دلیل اثباتی و تأیید آمیزی در تاریخ ایران دارد. احزاب سیاسی فعال و مورد علاقه مردم در این سرزمین همواره با سرکوب، انحلال و بازداشت سران و اعضا از میدان فعالیت رانده شده اند و آنگاه که مختصر فضایی برای حضور علنی می یابند، به سرعت گسترش یافته با استقبال اقشار گوناگون جامعه روبه رو می شوند. روند حضور و فعالیت احزاب قبل از کودتای رضاخان سردار سپه در ۱۲۹۹، پس از سقوط او در شهریور ۱۳۲۰، دوران فعالیت نهضت ملی در سال های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۳ و سرانجام پس از سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب در ۱۳۵۷، دلایل عینی و تاریخی گویایی از این گفته است. برخورد بر اساس «خودی و غیرخودی»، وضع کنونی احزاب را رقم زده است که نیازی به توصیف بیشتر ندارد. وزارت کشور در گزارشی از رقمی بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ حزب یاد می کند. فکر نمی کنم هیچ فعال سیاسی یا اجتماعی نامی از ۹۹/۹ درصد این «احزاب» شنیده باشد، یا شاهد اثر یا فعالیتی از سوی آنها بوده باشد، اما به روال معمول نام و نشانی از احزاب شناخته شده و شناسنامه دار در میان نیست.

سخن به درازا کشید، اما نشریه چشم انداز ایران و زحمات دوست گرانقدرم آقای میثمی و همکاران ایشان شایسته شرحی گسترده تر از آنچه در این مختصر آمد، می باشد. می دانم پایداری چشم انداز ایران در برابر محدودیت ها کار ساده ای نیست. ما به امید زنده ایم و امیدوارم نشریه و فراهم آوردنگانش نیز همچنان پایدار و امیدوار باشند. ■

* نویسنده، مترجم و عضو حزب توده

از نگاه نسل امروز بی خبریم



سعید فائق

به حول و قوه الهی چشم‌انداز ایران توانست یکصدمین شماره خود را منتشر کند؛ این توفیق حاصل مجاهدت، ژرف‌نگری، نگاه آرمانی، صداقت، ایمان به هدف و فرهمندی شخص مهندس میثمی و همکاران فرزانه، گرانسنگ و مقاوم ایشان در نشریه و مخاطبان بزرگواری است که هنوز به آرمان‌هایشان پایبند هستند؛ بازماندگان و به‌جامانندگان نسلی که آزادی و شکوفایی اشرف آفرینش را در سرلوحه اهداف خود قرار داده بودند و جانشان فدای راهشان بوده و هست.

مهندس میثمی عزیز خود نیک می‌داند که مخاطبان چشم‌انداز ایران، ایرانیانی هستند که هیچ‌گاه نخواسته‌اند به برده آفریده خود بدل شوند و در ریشه‌یابی وقایع منتهی به ۳۰ خرداد سال ۶۰، عاملان اصلی آن‌هایی هستند که عشق، آرامش اجتماعی و آزادی شخصی را فدای تراوش‌های ذهنی بیمارگونه خود کرده‌اند که خود آفریده بودند؛ گرچه چشم‌انداز ایران در این یکصد شماره توانسته است فقط ریشه اصلی را بکاود، هنوز هم نیاز به بررسی بیشتری دارد. بردگی آفرینندگی بشر امروز به افراشتن پرچم ایدئولوژی نیست و صورت اشکال امروزی خود را دارد و نشریه با توجه به نگاه آرمانی و راهبردی خود بایستی به آن بپردازد.

پیشاپیش از محضر همه بزرگوارانی که چشم‌انداز ایران را به شماره صد رسانده‌اند، ضمن سپاسگزاری و عرض ارادت قلبی، پوزش می‌طلبم که ناچارم نیمه‌خالی لیوان را نظر کنم؛ آیا آن روز که ویژه‌نامه نغز و پرمایه مرحوم جهان‌پهلوان تختی منتشر شد که انصافاً در مقایسه با هر آنچه تا به آن روز درباره جهان‌پهلوان تختی انتشار یافته بود، از عمق و ژرفای فراوان برخوردار بود، چرا آن‌چنان که درخور این ویژه‌نامه بود، با اقبال عمومی مواجه نشد؟ آیا بررسی کرده‌ایم که در ستون‌های صفحات مربوط به «چشم‌انداز خوانندگان»، بسیار کمتر با نقد مخاطبان رویه‌رو هستیم؟ با تفکر در عمق نگاه دردناک آقای مرتضی سلطانی در چشم‌انداز خوانندگان که در شماره ۹۸ قطعه شعری از ابوالحسن سلطانی با عنوان «اما چه سود که مصیبتان به شوره‌زار بود» منتشر شده، آیا به قول ایشان، چشم‌اندازمان «نافرجامی» را کاشته است! آیا فکر کرده‌ایم با بودن نشریات رنگارنگ در پیشخوان ده‌های مطبوعات، ندا و آوای چشم‌انداز ایران که در کنار مهرنامه، ایران فردا و... چیده می‌شود،

چه تفاوتی دارد و چه تفاوتی باید داشته باشد؟ آیا توانسته‌ایم با اینکه دوامنامه هستیم از موازی‌کاری پرهیزیم و فکری نو دراندازیم یا اینکه اندیشه‌مان در همان سال‌های نهضت ملی و دهه‌های ۴۰-۵۰ منجمد شده و از تکامل که سنت الهی است، فاصله گرفته‌ایم؟ به قول ادوارد سعید، یا تقدمان تاریخی است یا تقدمان کلاسیک است و یا تقدمان سیاه. ما منادی آزادی، عشق، آرامش، امید و... هستیم؛ زیبایی، شادی، هنرورزی و جامعه پر امید هدفمان است که در این باره راهکارهای خاص خود را می‌طلبد.

در «چشم‌انداز جامعه» چقدر توانسته‌ایم به جامعه امید بپردازیم؟ در «چشم‌انداز اقتصاد» چقدر توانسته‌ایم از اقتصاد، شادی و طراوت بنویسیم؟ در «چشم‌انداز اندیشه» تا چه حد توانسته‌ایم تفکر رهایی از بردگی جدید را تدوین کنیم؟ چرا از «چشم‌انداز هنر» غفلت کرده‌ایم؟ آیا در فاصله دو شماره توانسته‌ایم پدیده‌ها و رویدادها را برای دو ماه بعد تحلیل کنیم؟ برای مثال در شماره ۹۹ بایستی نتیجه انتخابات آمریکا را در «چشم‌انداز سیاست خارجی» چنان تحلیل می‌کردیم که در شماره ۱۰۰ پیش‌بینی نشریه محقق می‌شد، چرا که کلمه «چشم‌انداز» چنین القا می‌کند. مطالبمان درخور نام نشریه نیست، محتوایمان در حد کاریزمای مهندس میثمی نیست. چشم‌انداز ایران با وجود مهندس میثمی و یاران باوفایش باید برترین گردد که خانم‌های خانه‌دار مطالعه‌اش کنند، «چشم‌انداز بانوان و زنان» در ستون‌های نشریه خالی است و برای خانم‌های خانه‌دار که وقت خالی‌شان را باید پر می‌کردیم، فکری نکرده‌ایم؛ باید بسان دانشگاه عمل کنیم؛ بی‌سوادهای روز را که بردگی جدید را حاصل می‌کنند، شناسایی و در جهت ارتقای اندیشه مقابله با بی‌سوادی‌های روز تلاش کنیم. یکی از بی‌سوادی‌های جامعه ما، ناآگاهی به حقوق مدنی، اجتماعی، شهروندی و سیاسی است. در «چشم‌انداز سیاست داخلی» جایگاه این موارد خالی است.

به یاد دارم در المپیک سیدنی به بهانه ترک اردوی یکی از عزیزان قهرمان، تماسی با گروه حفاظتی داشتیم و موضوع به مباحث سیاسی کشید. از ایشان پرسیدم در کشور شما جرم سیاسی چه تعریفی دارد؟ پاسخ داد جرم سیاسی یعنی چه؟ گفتم مثلاً فردی کمونیست باشد و به دلیل داشتن اندیشه کمونیستی، نخست‌وزیر شما را ترور کند، قوانین شما در این باره چه تعریفی دارد؟ مات و مبہوت به من نگاه کرد و گفت قتل، قتل است! منظور شما را نمی‌فهمم! یاد روش قرارهای قبل از انقلاب افادم، برای رسیدن به قراری که با فرد اردو ترک کرده داشتیم، چند بار مسیر عوض کرده بودم که مبدا تحت تعقیب قرار بگیرم. فکر می‌کردم تنها من هستم که هنوز در فضای دهه ۵۰ باقی مانده‌ام که وقتی هنوز از کنار کمیته مشترک می‌گذرم، یا اطراف حسینییه ارشاد هستم، زیرچشمی با دلهره نگاهم به دنبال تعقیب‌کننده می‌گردد. در جلسه تحلیل فیلم «سیانور» در دفتر نشریه (رک: شماره ۹۹) دیدم که نه گویا همه ما دچار این مشکل هستیم. پرسش‌های آن روز از کارگردان عزیز و هنرمند فیلم سیانور، خود جایگاه چشم‌انداز ایران را تعریف می‌کرد. اگر به پرسش و پاسخ‌ها دقت کنیم می‌بینیم ما از نگاه نسل امروز بی‌خبریم و فاصله داریم، فکر می‌کنیم که آن‌ها باید مثل ما فکر کنند. دلم به حال کارگردان می‌سوخت که دنیایش با دنیای ما فاصله داشت و ما عوضی اینکه به دنیای او برسیم، توقع داشتیم او به عقب برگردد و به دنیای ما بپیوندد، چشم‌انداز ایران متعلق به امروز و فرداست، درگذشته نگاهش نداریم. ■

* فعال عرصه صنعت و اقتصاد

راه نفس گیر

برای صد شماره ماندگاری چشم انداز ایران



مهدی فخرزاده

آتش جنگ که فرونشسته بود و غبار نوسازی هاشمی چشم‌ها را پوشانده بود، آب‌باریکه آگاهی در جامعه جاری شد. نیمه اول دهه ۷۰ با وجود تمام سختی‌هایش برای مخاطبان مطبوعات در ایران، خاطره‌انگیز است.

حدود دو قرن اخیر، هرگاه فضای ایران گشوده شده است، مطبوعات جانی گرفته‌اند، اما جان‌گیری مطبوعات در این دوره خاص، قدری متفاوت بود. اواخر دهه ۶۰، به‌مرور فضای فرهنگی در لایه‌هایی خاص کمی باز شد. روزنه‌های باز شده دستاوردهای قابل قبولی داشت. نشریاتی چون جامعه سالم، آدینه، گردون، ایران فردا، راه مجاهد و کیان، به فضای روشنفکری ایران جان بخشیدند. این فضا در حوزه‌هایی چون ادبیات و سینما نیز قابل مشاهده بود. در آن دوران، دو جریان در فضای سیاسی ایران به رسمیت شناخته می‌شد. هرکدام از این جریان‌ها، تریون‌های مطبوعاتی خود را داشتند. سلام و رسالت دو سر این جناح‌بندی بودند و البته هیچ‌یک از این طیف‌ها چندان سر سازگاری با معدود مطبوعات روشنفکری ایران نداشتند. برخی از تحلیلگران یکی از علل پیدایش دوم خرداد را رگه‌های آگاهی‌ای می‌دانند که مطبوعات روشنفکری در این دوره ایجاد کردند.

قهرمان دوم خرداد، بخشی از آن روزگار را وزیر ارشاد بود و البته این فضا مدیون حضور او نیز بود. سال ۷۱ خاتمی در اعتراض به آنچه «موج ناسالم موجود» و «تلاش نامقدس برای بهره‌گیری سوء و حتی عوام‌فریبانه از احساسات بخشی از نیروهای مؤمن در جهت هدف‌های ناسالم» خواند، استعفا داد و علی لاریجانی بر سر کار آمد. نفس جامعه که گرفته شده بود، به‌مرور نفس این معدود نشریه هم به شماره افتاد. وزارت ارشاد شاید معضل کوچک مطبوعات در آن دوره بود. سنگ‌های بر سر راه مطبوعات بزرگ‌تر از این وزارتخانه بود و اتفاقات زنجیره‌ای! آن روزگار دامن بسیاری از نویسندگان را می‌گرفت.

آنچه امروز «خودسر» نامیده می‌شود، آن روزگار به‌سادگی کتابفروشی و سینما را به آتش می‌کشید.

بازگشت خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور، فضای روشنفکری ایران را دچار شوک عجیبی کرد؛ ظهور ناگهانی تعداد زیادی نشریه، هرچند کم‌دوام و ناپایا. جو مطبوعات شاید نوعی جوگیری هم در جامعه ایجاد کرده بود. دو سال بود که خاتمی بر سر کار آمده بود و هنوز نیامده، حرف از عبور از خاتمی شنیده می‌شد. دولت خاتمی آرام و قرار نداشت و خودش گفت هر ۹ روز یک بحران داشته است. دست‌بسته بودن دولت در قبال کوی دانشگاه به این نتیجه انجامید که فتیله‌ها علیه خاتمی بالاتر رفت. سال‌های پایانی دهه ۷۰، سر بسیاری از مطبوعات به سنگ حادثه عجیب و درخور تأمل «کوی دانشگاه ۱۳۷۸» کوفته شد.

چشم‌انداز ایران در سال ۱۳۷۸ چشم به دنیا گشود. دومین تجربه مطبوعاتی لطف‌الله میثمی در فضایی متولد شد که گوی حذف در میان مطبوعات افکنده بودند. بازار روزنامه‌ها داغ بود، اما از همان اندک مجله‌های روشنفکری، ایران فردا مانده بود که آن هم در معرض تعطیلی قرار داشت و پس از تولد چشم‌انداز ایران یک سال هم نپایید. پس از ۷۸، عمر مفید مطبوعات ایران کوتاه شد. بستن مطبوعات سنتی شد که تا امروز مستدام است. در آن سال‌ها، نقش مطبوعات مکتوب، تعیین‌کننده بود و حتی کسی تصور این همه رسانه مجازی را نمی‌کرد.

امروز از سنت‌های پیشین، تنها توقیف مطبوعات و احضار و بازداشت نویسندگانشان همچنان محکم برجای خود مانده، ولی رسانه‌های مکتوب، وزن و جایگاه پیشین خود را از دست داده‌اند و حالا رقابتی جدید و قدرتمندی یافته‌اند که مزیت‌های نسبی بالایی نسبت به آن‌ها دارند.

مطبوعات مکتوب، عرصه خیر و تحلیل خبر را واگذار کرده‌اند، اما ادعای چشم‌انداز ایران، بررسی راهبرد در حوزه‌های مختلف بود و البته تا صد شماره ماندگار شد. ماندگاری در چنین فضایی به‌خودی‌خود هنر نیست، بلکه کیفیت ماندگاری مهم است. گاهی افزودنی‌های غیرمجاز ماندگاری را تضمین و هزار درد دیگر را افزون می‌کنند که مشتری این افزودنی‌ها کم نیستند. وقتی راجع به ماندگاری صحبت می‌کنیم، باید نقد کرده باشی و مانده باشی، ورنه که تمجید و ماندگاری نسبتی مستقیم دارند. از قضا، بی‌خاصیت بودن و ماندگاری هم نسبتی مستقیم دارند، هرچند چشم‌انداز ایران، نقد کرده، کار کرده، در مسیر خود مداومت و سختکوشی داشته و مانده است و این هنر است؛ اما راز بقای چشم‌انداز در نقدشدن نیز است، چراکه نقد نشدن کار را به روزمرگی می‌کشاند. چشم‌انداز ایران در بسیاری از حوزه‌ها، توانمندی بالایی داشته و ورود کرده است، اما در برخی از حوزه‌ها بدون آمادگی ورود کردن، می‌تواند منجر به برجسب‌های گوناگونی شود که در شأن یک نشریه

ترویج حرکت بر مدار قانون

پس از انتخابات ۸۸ برخی رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در آگاهی دادن به جامعه بر عهده داشتند. شرایط آن روزها باعث شد تا تقریباً رسانه‌ها نتوانند به صورت عادی فعالیت کنند. دنیای مجازی و عصر ارتباطات باعث شد مردم تبادل اطلاعات را از این مجرا بیامایند، ولی در عین حال بودند روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و تلاشگران جامعه مدنی که اگر مجال نیافتند که به خبررسانی بپردازند، خبر را با جان خویش لمس می‌کردند و در آن ایام به شناخت صحیح وقایع و همدردی با دردکشان می‌شناختند؛ چنین بود که با جلب اعتماد مردم برای رسیدن به صلح و مدارا تلاش و همت خود را مضاعف کردند تا با روندی گام‌به‌گام به گام جامعه را به سوی دموکراسی خواهی همراهی کنند. گسترش آگاهی به مردم و نقد و تبیین گذشته‌ها باعث بسط روزافزون مباحث شده و چه‌بسا موجب شد وجدان‌هایی کلاه خود را قاضی کنند و در باور خود مسیر اشتباهی که پیموده‌اند، مورد بازبینی قرار دهند. این بازبینی مجدد در عملکرد با راه‌ها و روش‌ها امری است مستمر که بدون وجود این مطبوعات و تلاش‌هایشان دست‌نیافتنی بود.

در سمت‌دهی و جمع‌بندی این گفتمان، انتخاب صحیح و حرکت اصلاح‌طلبانه مبتنی بر صندوق رأی و همت بزرگانی همچون مهندس میثمی در مطبوعات برایم قابل تقدیر است. در این چند سال اخیر، چشم‌انداز ایران را کم و بیش مطالعه کردم. از خاطرات بزرگان و مرور حوادث و رخداد‌های سال‌های گذشته تا مرور و نقد فضای روز در جهان سیاست، اقتصاد، مسائل اجتماعی و... که اهل فن به بحث پرداخته‌اند، قابل استفاده بوده و سخنی تازه و نکاتی داشته که از آن غافل بوده‌ام. برایم سخت است که درباره چشم‌انداز ایران قضاوت و نقد کنم، زیرا خود را محق نمی‌دانم درباره انسان‌هایی که در سیاست موی خود را سفید کرده و تمام زندگی و عمر خود را در این راه گذاشته‌اند سخنی بگویم به‌جز سپاس و دعا برایشان.

آقای مهندس میثمی را یکی از افراد خالص و پرتلاش یافتم. کسی که به جرئت زندگی خود را در راهی که اعتقاد داشته قرار داده است. پس از انتخابات از طریق هاله سحابی عزیز با ایشان افتخار آشنایی پیدا کردم. پیگیری و محبت ایشان نسبت به خانواده‌های آسیب‌دیده و بزرگی و انسانیت این مرد برایم همیشه قابل ستایش بوده است. راهنمایی و تلاش ایشان برای رسیدن به صلح و آرامش و همچنین حفظ منافع ملی و رسیدن به خواسته‌های ملی مردم قابل تحسین است. در کنار مردم‌بودن و یاری‌رساندن، ویژگی اخلاقی و پایداری آقای میثمی است. چنین انسان‌های شریفی در پهنه سیاست که از تجربیات خود به دیگران می‌آموزند، هم برای خودشان آرامش‌بخش و هم برای مردم قابل استفاده خواهد بود. چنانچه در این سال‌ها تجربه به ما نشان داده افرادی که حاضر شده‌اند در بین مردم باشند و راه و روش درست زندگی را به جوانان گوشزد نمایند، باعث شده‌اند از حرکت‌های تنش‌آمیز و غیرمعتولانه جوانان جلوگیری و تعادل را برقرار کنند و مردم را تشویق به قانون‌مداری نموده و همچنین حاکمیت را به برقراری نظم و قانون موظف کنند. در کشور ما هستند افرادی که جان‌مایه‌شان خدمت به مردم است، نه منافع شخصی و ایشان یکی از همان افراد می‌باشند.

از بزرگانی همچون مهندس میثمی درس می‌آموزم و به وجودشان افتخار می‌کنم. باشد تا بتوانیم در راه‌های انسانی و خدمت به کشور بکوشیم. از عزیزانی که در نشریه با کمترین امکانات و عدم وابستگی و بی‌طرف بودن با توجه به مسائل روز از تجربیات اهالی فن در امور سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کنند، تشکر و قدردانی می‌کنم و برای همگی آرزوی سلامتی و موفقیت دارم. ■

* فعال صلح



به‌روین فهیمی

با ادعای «راهبردی بودن» نیست. مهندس میثمی مشی دوران مبارزه‌اش را در این جمله خلاصه می‌کند: «شعار محدود، مقاومت نامحدود». امروز اگر این شعار را بخواهیم بازخوانی کنیم باید بگوییم «ادعای محدود، تلاش نامحدود» که می‌تواند رمز ماندگاری چشم‌انداز ایران را بسیار بیش از این کند. ورود دقیق و پرتوان به برخی از حوزه‌ها، مستلزم ورود نکردن به همه حوزه‌هاست. نکته دیگری که می‌توان افزود، این است که در بررسی امور راهبردی، نباید اسیر سوگیری‌های ایدئولوژیک شد، هرچند عده‌ای این امور را نیز ایدئولوژیک می‌بینند. در این موارد باید به سوپه‌ها و رویکردهای کارشناسی متنوع التفات داشت که چشم‌انداز ایران در بسیاری از موارد این‌گونه بوده و در برخی موارد نبوده است.

اما چشم‌انداز ایران یک کار را نکرده است که متأسفانه سکه رایج مطبوعات ظاهراً روشنفکری ایران شده است. به نظر من، ما دو نوع نشریه زرد داریم؛ نشریه‌هایی که از قدیم‌الایام زرد بوده‌اند و با انتشار عکس بازیگران سینما و چند تیر در مورد مشکلات خانوادگی فلان بازیگر، نان می‌خورند و البته نوعی درآمد است و در میان این همه تنوع درآمدی در ایران، نمی‌توان چندان بر آن‌ها هم خرده گرفت؛ اما نوع دیگر نشریات زرد، رنگ‌های مختلف را روی ترام پررنگ زرد دارند. رنگ زرد، ضمن آنکه خودش پیدا نیست، رنگ‌های دیگر را شفاف و زیبا می‌کند. نان این نشریات در سفره جنگ زرگری است. ایجاد اختلاف صوری برای نان، سنتی است که متأسفانه در بین برخی از مطبوعات هم‌سو با فضای روشنفکری ایران جای بزرگی دارد. ظاهری زیبا و درون‌مایه‌ای در جهت مهم جلوه دادن تضادهای دم‌دستی و کم‌بها، کار ویژه این نشریات است و چشم‌انداز ایران از این قاعده مستثنا است.

بررسی مسائل راهبردی در حوزه‌های مختلف، کاری سترگ است که مردانی کهن می‌خواهد. کار مطبوعاتی امروز به نظر روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود. مشکلات روزافزون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اقبال مردم را به مطبوعات کمتر کرده و اندک زمان باقی‌مانده نیز به شکار فضای مجازی درآمده است. این روند، نفس مطبوعات مستقل را گرفته است و به قول حافظ، «منزل بس خطرناک» و «مقصود بس بعید» است و امید حافظ اگر به کشتی‌بانی نوح بود، امروز این امید هم وجود ندارد، بلکه روح جمعی را باید به‌جای نوح نشانند. چشم‌انداز ایران یکصد شماره بی‌وقفه این مسیر را پوییده است و مانند فضای عمومی فرهنگ در ایران، امروز گاهی از میان صفحه‌های آن صدای نفس‌های شماره‌شده شنیده می‌شود. نیاز نیست تمام صد شماره را برگ‌بزنید، شماره‌های جدید را نگاه کنید! نمی‌شنوید؟

* همکار سابق

چشم‌انداز ایران راه گفت‌وگو با جوانان را باز کند



نظام‌الدین قهاری

من از جمله خوانندگان پروپا قرص چشم‌انداز ایران هستم، هر برگ، مقاله و ورق آن را از «ب» بسم‌الله تا «ت» تمهه با علاقه می‌خوانم و از هر یک جمله و متن آن برداشتی کرده، به کاهش فقر آگاهی‌های خود یاری می‌رسانم. آنچه بیش از همه مرا مجذوب این نشریه وزین دوماه می‌نماید، صداقت‌طلبی، عدالت‌خواهی و آزاداندیشی صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن، آقای مهندس لطف‌الله میثمی است که با سابقه طولانی کوشندگی و مبارزات او از دور و نزدیک آشنا بوده و هستم و به این آشنایی افتخار می‌کنم.

از سوی نشریه چشم‌انداز ایران از من خواسته‌اند درباره مقالات نشریه مذکور اظهارنظر کنم و درباره مفیدبودن و مؤثر بودن آنها به بحث بپردازم. راستش به خودم اجازه نمی‌دهم در این باره کوچکترین کلامی به قلم آورم، چون هر مقاله یا متنی که در نشریه چاپ می‌شود، ارزش والایی در آگاهی‌رساندن به خوانندگان ایفا می‌کند. از کمبودها و نقایص جامعه و راه‌های برون‌رفت از آنها، پیشنهادهای مفیدی ارائه می‌دهد. همچنین مطالب تاریخی شامل مباحث ژرف‌دار ارزشمندی است که با سلاقت، نظرات و خواسته‌های خوانندگان هماهنگ می‌باشد. حُسن چشم‌انداز ایران، جامعیت مطالب مطرح شده در آن است که عمدتاً در سراسر جامعه ایران ضروری به نظر می‌رسد، بنابراین حذف یا جابه‌جایی آنها را صلاح نمی‌دانم؛ اما درباره تغییر یا افزودن مطالب جدید اجازه می‌خواهم در چند سطر نظرهای خود را بیان کنم. هر چند کلام من هم گرفتار نقص است و از خوانندگان نشریه تقاضا دارم به اصلاح، تقویت و کامل کردن آن بکوشند.

چشم‌انداز ایران باید جوان شود. البته منظورم آن نیست که این نشریه ممتاز پیر شده است، چون در مقابل نشریات و روزنامه‌های متعددی که در ایران به چاپ می‌رسد و عمر مستمر انتشار آنان به چند دهه یا نیم‌قرن و حتی بیش از صد سال می‌رسد، چشم‌انداز ایران به لحاظ طول عمر جوان است. منظور آن است که مقالات و مطالب آن در جهت نیاز و طبع جوانان تغییر مسیر دهد. جوانگرایی این نشریه ضروری به نظر می‌رسد، بیشتر خوانندگان چشم‌انداز ایران در سنین متوسط و بالای نیمه عمر هستند و کسانی هستند که

شاهد انقلاب سال ۵۷ بوده‌اند و جنگ با دشمن متجاوز را هم تجربه کرده‌اند، ولی جوانان امروزی میهنمان فاقد تجربه‌های عینی در این دو زمینه و دیگر مسائل اجتماعی و تاریخی مشابه هستند و حتی گرفتار ابهام و سردرگمی در ادامه راه زندگی‌شان می‌باشند. برای نمونه بارز این ابهامات، شاهد فرار مغزهای عمدتاً تحصیل‌کرده از کشور، گرایش به روزمرگی‌های بی‌ثمر و غیرمفید حتی ناسالم و مسموم‌کننده و غیرتولیدی توسط جمع کثیری از جوانان هستیم.

بخشی از جوانان میهنمان گرفتار تردید در باورها، اعتقادات و ایدئولوژی‌ها و شناخت وظایف خود از جمله پابندی به عرق ملی و اخلاق فردی و اجتماعی هستند، آیا وظیفه ما ایجاب نمی‌کند به این امور توجه ویژه‌ای کنیم و از طریق نشریه‌هایی مانند چشم‌انداز ایران، راه گفت‌وگو با جوانان را باز کنیم و از آنها بخواهیم خواسته‌ها و نظرات خود را بدون تردید و واهمه، آشکارا مکتوب کرده و راه‌های برون‌رفت از نارسایی‌ها و مشکلات را نیز بیان کنند. هموطنان باتجربه و دلسوز موظفند که در مورد جوانان خود و همسالان آنان، احساس مسئولیت مبرم کرده و راه ارتباط و گفت‌وگو با آنها را در پیش گیرند و مشترکاً در راستای حل مشکلات آنها بکوشند و راهنمای مفید و اصیلی برایشان باشند.

در مقوله و حیطه مسائل جوانان، نمی‌توان مسائل و مشکلات کارگری و ازجمله کمبود بازار کار که از عمده‌ترین معضلات جوانان است، یا مسائل مبتلابه کارمندان، فرهنگیان، استادان و بازنشستگان را نادیده گرفت، سخنی نگفت و بی‌اعتنا از کنار آن گذشت.

درباره جنبش‌های مسلحانه و چریکی پیش از انقلاب اسلامی در هر شماره نشریه مطالبی عمدتاً به صورت خاطرات، یا شرح وقایع درج می‌شود؛ البته این مطالب هم خوانندگان خود را دارد، اما عمده این مطالب یک‌سویه است و از سوی آنهاست که مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، پاسخی نوشته نمی‌شود. این امر از ارزش نقد بی‌طرفانه قضایای مذکور به درجات متفاوت می‌کاهد. از طرف دیگر، از بسیاری از کسانی که خودشان شاهد آن قضایا بوده‌اند یا مشارکت داشته‌اند یا سال‌ها بعد با آن قبیل مبارزات آشنا شده‌اند، همواره این پرسش مطرح است: آیا آن مبارزات ضرورت داشت؟ یا از نظر زمان و مکان مناسب بود؟ و دستاوردهای آن‌گونه کوشش‌ها با توجه به میزان تلفات گسترده‌ای که در پی داشت و حتی به بعد از انقلاب هم کشیده شد مثبت بود یا منفی؟ آیا ضروری نبود یک دوره زمانی مناسب آمادگی ذهنی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و عمومی گسترده توسط نویسندگان و تحلیلگران اجتماعی، رمان‌نویسان، تاریخدانان و... طی شود تا آمادگی جمعی و تحرک عمومی برای پذیرش و پوشش آن قبیل مبارزات فراهم شود؟ به نظر من، جای چنین مباحثی در نشریه چشم‌انداز ایران خالی است.

مقالات کوتاه و متوسط به‌طور مشخص خوانندگان بیشتری دارد تا مطالب طولانی که گاه صغری و کبری آن روشن نیست و نتیجه‌گیری‌ها با موضوعی که در صدر مقاله مطرح شده نمی‌خوانند.

بیشتر خوانندگانی که با آنها تماس داشته‌ام، معتقدند این نشریه جهت ایدئولوژیک خاصی را دنبال می‌کند و از نظرات باورمندان دیگر بهره‌بردار نمی‌کند. گروه‌های قومی، مذهبی و عقیدتی دیگر هم در این کشور وجود دارند، بجاست مسئولان

چشم‌انداز ایران به نظرات آنها هم توجه کرده و در نشریه مذکور به درج آنها پردازند.

هم‌اکنون جناح‌های مختلف سیاسی و اجتماعی در ایران وجود دارد. بیشتر مردم نمی‌دانند این گروه‌ها چه می‌خواهند و نظراتشان در مقابل نیازها، نارسایی‌ها و کمبودهای موجود در جامعه چیست؟ چه نیکوست نشریه در این امر هم پیشگام شود. از هواداران این جناح‌ها از جمله نمایندگان مجلس نظرخواهی کند و سخنان آنان را به اطلاع خوانندگان برساند. منظور اصلی، اصلاح طلبان و اصول‌گرایان است.

در ضمن باید یادآور شد، تمامی کسانی که در دوران انقلاب، پیش و پس از آن در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت داشتند و همراه با انقلاب و به دنبال آن شعارها و وعده‌های آرمان‌گرایانه دادند و در ذهنیت خود و دیگران به خصوص جوانان، تصاویر مجازی مدینه فاضله برای ایران به تصویر کشیدند، اعم از آنکه مسئولیت اجرایی و تقنینی پذیرفتند، یا به خیال خود به فعالیت‌های فرهنگی قناعت کردند، در سرگردانی، ابهام‌گرایی، ناامیدی و عصبانی که جوانان دچار آن هستند، مسئولند.

مسلمانان آن شعارها و وعده‌های آرمان‌گرایانه که از واقعیت و حقیقت فاصله زیادی داشت در کج‌فکری‌های متضاد با افکار عمومی و جوش‌های نابخردانه و غیرعقلانی، کاهش عرق ملی و ایمانی، فرار از مسئولیت و بی‌علاقگی نسبت به امور زندگی فردی و اجتماعی و فرار سرمایه‌های فکری، جسمی و مادی از کشور و بسیاری از کمبودهای دیگر نسل‌های کنونی تأثیر منفی بسیاری گذاشته، باید در جهت اصلاح آن بکوشند و با کمال شهامت و اتکا به نفس از جوانان پوزش بطلبند.

جوانان و کسانی که نشان‌شان زیر ۳۵ - ۳۰ سال است سؤال می‌کنند، چرا در کشور ما پس از قریب به چهار دهه که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، هنوز فقر، گرسنگی، بیکاری، اعتیاد و فساد نه تنها کم نشده است که هنوز زیربنای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور ناهنجاری‌های عظیمی دارد! درحالی که در جنگ جهانی دوم بیش از ۸۰ درصد شهرهای آلمان همراه صنایع و زیرساخت‌های عمده آن نابود شد، یا کره جنوبی در جنگ با کره شمالی از هر لحاظ مضمحل گردید، ولی هر دو کشور در کمتر از دو دهه بازسازی شدند و در ردیف کشورهای صنعتی و بعد فوق‌صنعتی درآمدند؛ درحالی که هر دو کشور از منابع مهم زیرزمینی مانند نفت، گاز و فلزات کافی بی‌بهره بودند. اشکال و سبب این رکود و عقب‌ماندگی کجاست؟ در قوانین است یا در مدیریت یا باورهای یک‌سویه و نادرست؟ راه برون‌رفت از این فلاکت‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و ناهنجاری‌ها چیست؟ جراید معتبر کشور و مسئولان دلسوز آن همچون نشریه چشم‌انداز ایران در پاسخ به این مسائل مبرم جامعه کوشا باشند. ■

* از اعضای مؤسس جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران - رئیس اسبق جمعیت هلال احمر

دشواری‌های پیام‌رسانی مسئولانه

درباره رسانه و نقش آن در پیشبرد جامعه و الایی‌بخشی آن بسیار سخن گفته شده است، ولی آنچه از آن کم سخن به میان می‌آید؛ فلسفه‌ای است که در پس هر رسانه قرار دارد. آیا رسانه توانا است که پیام را آن‌چنان که طراحی شده است به شنونده برساند یا در گذرگاه جابه‌جایی پیام آن را دگرگون می‌سازد؟ به گفته‌ای، تراز خواسته ما از رسانایی رسانه باید تا چه اندازه باشد؟

بی‌گمان پیام‌های ساده سریع‌تر راه خود را به اندیشه شنونده باز می‌کند، ولی پیام‌های چندلایه و پیچیده در راه جابجایی به اندیشه شنونده، دگرگونی‌هایی را به خود خواهد دید. رسانه‌هایی با پیام ساده به‌ویژه آنها که آدمی را با پیام غفلت سرگرم می‌سازند، کار دشواری ندارند، زیرا به گفته مولانا، ستون‌های این جهان بر غفلت استوار است و توده از بن به پیام‌های غفلت‌آفرین شور بیشتری نشان می‌دهند تا پیام‌هایی که او را به اندیشه می‌خواند؛ از این‌رو، رسانه‌هایی که پیام چندلایه داشته و می‌کوشند از دیدگاه خود توده‌ها را به اندیشیدن فرا بخوانند، کاری دشوار بر دوش دارند. مایه پیام چشم‌انداز ایران از این سنخ است؛ اما چرا بیدارسازی کاری دشوار است؟

اندیشیدن همواره دردناک بوده است و غفلت سکرآور. اندیشیدن به نوعی چون تکلیف است که توده‌ها رهایی از آن را آزادی برشمردند. اندیشیدن مسئولیت‌آور است و مسئولیت بر چشمداشتی اشاره دارد از خود فراتر و از آنچه هستیم. برای مسئول بودن باید فراتر از خود رفت؛ فراروی از خود یا نهادن بر توهمات است که از خود در اندیشه پرورده‌ایم. اندیشیدن، گذار از مرزهای دروغین هویتی ساختگی است که به نام خود آفریده‌ایم و غرور، بارگاهی است که برای نگاهبانی از این نادانستگی بر ساخته‌ایم.

مردمان بر سه گروه‌اند؛ غافلان، آگاهان فریبکار و آگاهان مسئول و دردمند. غافلان که بسیاریند؛ آسان می‌زیند؛ کومه می‌اندیشند و از درد می‌گریزند. فریبکاران آگاه از سوی دیگر، کاری دشوار بر دوش دارند؛ نخست، فریفتن خود و پنهان کردن به حلقه جاهلان در همان حال که جامه آگاهی را به ظاهر بر تن دارند، ولی سوی زندگی خود را از آگاهی به نادانستگی تغییر داده‌اند و سپس بهره‌گیری از دانسته‌ها برای فریفتن غافلان و شادمانی در نهانگاه از ترفند خویش! ولی آگاهان دردمند هرکدام در چاهی هر شبی فریاد می‌کنند و سنگ صبوری نمی‌یابند تا با بیان دردهای خویش آرامش یابند. درد آنان جز این نیست که خلق را شادان در راه پرتگاهی هولناک می‌یابند و چون هشدارشان می‌دهند؛ هدف خشم آنان می‌شوند. این دردی است که پیامبران و اولیای الهی تا مصلحان اجتماعی همگان با آن روبه‌رو بوده‌اند. در برابر این وضع پیچیده چه باید کرد؟ خموشی و گوشه‌گیری پیشه کرد یا درگیری با توده‌ها برای فهماندن غفلتشان به آنان؟ روشن است یکی با مسئولیت همخوان نیست و یکی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

بر این گمانم، راهی جز آنچه خداوند بر پیامبران خویش گشوده است؛ نخواهد بود و آن ابلاغ است. پیام‌رسانی با هدف آگاه‌سازی به آهستگی در بستر زمان؛ این راهبرد مسئولان بیدارگر و مصلح است. ■

* استادیار فلسفه غرب - روزنامه نگار



امیر محبیان

نقاط قوت چشم انداز ایران



محمدعلی کوشا

چند سالی است که چشم انداز ایران از جهاتی توجه مرا به خود جلب کرده است؛ مجله‌ای که مقالات متنوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ابعاد گوناگون و زوایای مختلف دارد.

من با بیش از ۱۷ مجله سر و کار داشته‌ام و بیشتر به نگارش مقالات علوم قرآنی، نقد ترجمه‌های قرآن و مباحث حدیث و تاریخ پرداخته‌ام و با نگاه نقد در مقام مقایسه و ارزیابی آن‌ها برآمده‌ام، از جهت کاربردی و منظر تحلیلی، چشم انداز ایران را موفق و اثرگذار یافته‌ام. تحلیل‌های اجتماعی - سیاسی نشریه را معمولاً با دقت می‌خوانم، بسی مایه روشنی چشم و درک صحیح از واقعیات زمانه ما در برخی از برهه‌های تاریخی است.

اینک به بیان چند امتیاز دیگر این اثر می‌پردازم:

۱. تنوع مقالات از نویسندگان درد آشنا و آگاه به زمان، مجله را برای نسل نو نسبت به بسیاری از مجلات، پذیرفتنی‌تر کرده است.

۲. اشارات و تحلیل‌های مفید در موضوعات سیاسی و اقتصادی به‌ویژه تحولات یک قرن اخیر - از جمله مشروطه، ۲۹ اسفند، ۲۸ مرداد، ۳۰ تیر و ۲۲ بهمن ۵۷ - تا کنون سوژه و دستمایه بسیاری از دانشجویان برای تکمیل پایان‌نامه‌هایشان شده است.

۳. مصاحبه‌های روشنگر این مجله، خود نوعی تاریخ شفاهی، بلکه بیان‌کننده بسیاری از فرازها و فرودهای فرهنگی در بُعد اخلاقی به شمار می‌رود.

۴. نکته‌های تفسیری و تاریخی ارزنده‌ای از نویسندگان ارجمند این مجله، روشنی‌بخش اذهان شماری از دانشوران در فهم و درک این دو مقوله نقش آفرین بوده است.

۵. انعکاس اظهار نظرهای گوناگون در بخش پایانی مجله بر جاذبه آن افزوده است.

این موارد، عمده نقاط قوت این مجله است که لازم بود یادآور شوم؛ اما مجله در هر پایه‌ومایه‌ای که باشد، باز درجه بهتر و بالاتر از آن نیز قابل تصور است. امیدوارم اهل نظر جهات کامل‌تر آن را نیز گوشزد کنند که باید چگونه باشد و چه موضوعات مهم‌تری شایسته طرح در آن خواهد بود. ■

* استاد و پژوهشگر حوزه، مجتهد و قرآن پژوه

تجسم یک پایداری



سیدعلی موسوی گرمارودی

روزنامه، به معنی امروز آن، با پیدایش صنعت چاپ در جهان به وجود آمده است، اما مورخان، به وجود روزنامه غیرچاپی نیز در جهان اشاره کرده‌اند. شصت سال پیش از میلاد مسیح، هنگامی که ژول سزار کنسول روم شد بولتن روزانه‌ای دایر کرد که در آن اخبار دولتی را می‌نوشتند.^۱

اما نخستین روزنامه یا نشریه خبری منظم چاپی در اروپا، اوایل قرن هفدهم در آلمان (۱۶۱۵) و سپس در سایر کشورهای اروپا، انتشار یافت. در فرانسه، گازت دو فرانس در ۱۶۳۱ و در انگلستان روزنامه‌ای در ۱۶۴۱ در دو صفحه و سپس، نویسنده مشهور دانیل دفو، مؤلف کتاب بسیار مشهور روبنسون کروزونه، روزنامه ریویو [هفته‌ای سه بار] را منتشر کرد. هلند از ۱۶۲۰ و بلژیک از ۱۶۲۱ روزنامه منظم چاپی داشته‌اند.

نخستین روزنامه آمریکایی در ۱۶۹۰ و روزنامه دوم در ۱۷۰۴ میلادی انتشار یافت؛ و امروز این کشور بالاترین تیراژ انتشار روزنامه را در مجموع دارد. (تقریباً ۲۴ درصد تیراژ نشریات روزانه سراسر دنیا) در آسیا، چین، قدیمی‌ترین کشور است که در آن روزنامه، انتشار یافته است.

طبق نظر مورخان چینی، نخستین روزنامه جهان در زمان حکومت سلسله هتانگ، در ۹۰۶ میلادی، انتشار یافته است.

در ایران، کلمه «روزنامه» مرکب از (روز + نام‌ک پهلوی) و معرب آن: روزنامج و روزنامه‌ج در قدیمی‌ترین متون فارسی دیده می‌شود؛ اما البته با معنی کتاب شرح گزارش روزانه و یادداشت وقایع هر روزه [که اکنون به فرانسه ژورنال Journal می‌گویند].

در شاهنامه فردوسی به معنای وَرَقه یا دفتری که از آن چند رونوشت برمی‌داشته‌اند؛ به کار رفته است: گزیت و خراج آنچه بُد، نام بُرد

به سه روزنامه، به موبد سپرد^۲ این اصطلاح بعدها، در ایران و در قرن‌های اخیر، نخست به معنی «راپورت»‌های وقایع‌نگاران دولتی به کار می‌رفت که از ولایات، اخبار جاری را به دولت می‌نوشتند و سپس به مطبوعات یومیه و هفتگی، اطلاق شد.^۳

تاریخ مطبوعات یا به قول قدما، جریده‌نگاری در ایران در واقع از سال ۱۲۶۶ هجری قمری یعنی قریب دو قرن پیش با روزنامه وقایع اتفاقیه مقارن با تأسیس دارالفنون به همت امیرکبیر آغاز می‌شود.

اگرچه نخستین روزنامه ایران به معنی دقیق کلمه در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ هجری قمری به کوشش میرزا صالح شیرازی بدون نام خاص منتشر شده است. نخستین مجله ایران هم با نام گنجینه معنوی در تبریز در سال ۱۲۸۲ انتشار یافته است؛ اما جان سخن اینجاست که آیا طی ادوار بعد، مطبوعات ما، همواره کوشش داشته‌اند که همان «گنجینه معنوی» بماند یا آنکه به وسایل و ابزار گنجینه‌های مادی و اغراض ویژه سیاسی و مقاصد مختلف دیگر، تبدیل شده‌اند؟ آیا همه روزنامه‌نگاران ما، سنت ادیب‌الممالک فراهانی در نشر ادب و شیوه سید جمال اسدآبادی در جریده‌های عروه‌الوقتی (چاپ پاریس) و ضیاء الخافقین (چاپ لندن) و معلم شفیق (چاپ حیدرآباد دکن) یا روش آزدیخواهی حبیب‌المتین مؤید الاسلام (چاپ کلکته) و امثال آنان را ادامه داده‌اند؟

پاسخ تاریخ به این سؤال‌ها، متأسفانه منفی است، زیرا در مطبوعات ما، عواملی: دواعی انحراف را به انحای مختلف ابراز می‌داشته‌اند: برخی، داعیه تغییر خط، برخی داعیه تجزیه آذربایجان، برخی چون کسروی در پرچم داعیه نوآوری دینی یا دقیق‌تر بگوییم «دین نو» آوری و ارانی در دنیا مبلغ کمونیسم و تقی‌زاده در کاوه، داعیه غربی‌شدن داشتند. تقی‌زاده در کاوه دوره جدید شماره اول، اول جمادی‌الاولی ۱۳۳۸ نوشت: ایران باید ظاهرأ و باطنأ، جسمأ و روحأ فرنگی مآب شود و بس.^۴

جراید و مجلات ایران، تاریخچه جالبی دارد که اگر کسی بخواهد سیر تحول فرهنگی جوامع فرهیخته کشور به‌ویژه پس از دوران مشروطیت را که بیش از نیم‌قرن از تاریخ عهد اخیر را در برمی‌گیرد، مطالعه کند، آینه تمام‌نمایی است و همواره یکی از مشخصه‌های آن افراط و تفریط‌های شگفت‌آور بوده است؛ یعنی، گاهی در زمان حکومت‌های خودکامه از جمله در اسفند ۱۲۹۶ که کابینه مستوفی‌الممالک بر سرکار بود، کلیه جراید به‌طور دسته‌جمعی توقیف شدند.

در دوره رضاخان، وقتی روزنامه میرزاده عشقی توقیف و خود او به دست دو تن ناشناس ترور شد، ملک‌الشعراى بهار در جلسه ۱۷ تیر مجلس، ضمن نطق مشروحی گفت: «روزنامه‌ها آزاد نیستند، در مطابع جراید ما را سانسور می‌کنند اگر يك مقاله آزادتری نوشته شود، روزنامه را توقیف می‌کنند. مدیران جراید اقلیت، به‌واسطه خود از سوء قصد‌ها، در مجلس متحصن شده‌اند و بالاخره ما در يك حال مضيقه و فشار هستیم...» در برابر این افراط، ما تجربه زمان پیروزی انقلاب را داریم که در آزادی حاصل از انقلاب روزنامه‌های رنگ به رنگ در آمد و گروهی تفریط را به‌جایی رساندند که یکی از آن‌ها، نقشه‌های محرمانه ارتش را در روزنامه یومیه خود درج کرد!

اکنون، متأسفانه از دو سو، افراط و تفریط، البته نه به آن غلظت به چشم می‌خورد:

يك عده، کلمه حق «پشتیبانی از انقلاب» را دستمایه فرونشاندن عطش دشنام‌گویی کرده‌اند و حال آنکه اسلام که آنان خود را خدمتگزار آن می‌دانند، امر به «جادلهم بالتي هي أحسن» می‌کند.

يك عده دیگر آزادی‌های داده‌شده را دستمایه فرونشاندن عقده‌های حقارت خویش در ایام ستمشاهی کرده‌اند.

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است، مایلیم يك هشدار فرهنگی بدهم:

سال‌های سال است که جوامع جهان به‌طور اعم و ایران اسلامی به‌طور اخص با هجوم فرهنگی آشناست و همیشه به قول حافظ چراغ مصطفوی با شرار بولهبی بوده است و سال‌های سال دست‌به‌قلم‌های مسلمان علی‌قدر مراتبهم در رویارویی با این خطر قلم می‌زده‌اند، کتاب می‌نوشته‌اند و شعر می‌گفته‌اند، اما نه با هتاکي و بی‌سیرت کردن دیگران و هُل دادن نیروهای نخبه‌خودی به دامن بیگانگان، یعنی نه به شیوه‌ای که از اردوی خویش یکایک را به اردوی بیگانه بفرستیم. باید نیروهای پراکنده خودی را جمع آورد، معایناتش را گوشزد کرد و دست‌به‌دست هم داد و کار ارائه کرد، که به گفته ماریا ریلکه: «شاعر، از باران نگو، بیاران!»

چرا به‌جای هدر دادن نیرو در طرد و ضجر و نفی، آن هم با هتاکي و مزوی کردن نیروها و استعدادهای نمی‌کوشیم «کار» ارائه کنیم؟ چرا نیروهای خودی را تجهیز نمی‌کنیم؟ گیرم یکی دو صباح با سه چهارمقاله، پنج شش تن خصم را لت‌وپار و هفت هشت تن دوست را شیفته کردیم، به قول عرب‌ها: ثم ماذا؟ بعد از آن چه؟ برای آیندگان چه مرده‌ریگ و میراثی بازخواهیم گذارد؟

گره به باد مزین، گرچه بر مراد رود که این سخن به‌مثل باد با سلیمان گفت

البته من نمی‌گویم عذو چو تیغ کشد، ما سیر بیندازیم، باید تیغ برداریم، اما نه شمشیر چوبی، بلکه ذوالفقار علی را و اکنون ذوالفقار ما این است که در عرصه فرهنگ و هنر و ادبیات به تکنیک‌هایی با معیارهای برتر و جهانی مجهز شویم. باید مانند امریکای لاتین، خودمان و سابقه فرهنگی خودمان را کشف کنیم. ادبیات خیره‌کننده امریکای لاتین هم از همین لحظه یعنی بازگشت هنرمندان و نویسندگان به سرچشمه‌های فرهنگی خویش است که اهمیت جهانی می‌یابد. چگونه است که ما با داشتن میراث‌هایی چون شاهنامه فردوسی، حافظ، سعدی و مولانا و تاریخ بیهقی، هنوز شاعری چون پابلو نرودا (اهل شیلی) و نویسنده‌ای چون گابریل گارسیا مارکز (اهل کلمبیا) به دنیا ارائه نکرده‌ایم. در همین قاره خودمان (آسیا) نخستین نوبل ادبیات را رابیند رانات تاگور (۱۹۳۰) از هند گرفت و یاسوناری کاواباتا (۱۹۷۲) از ژاپن.

ما به‌جای جست‌وجو در سرچشمه‌های فرهنگی خود، به آفتابی که این بار از غرب می‌تابد، چنان خیره مانده‌ایم که از دیدن و بازشناختن محیط دور و نزدیک خویش به تغافل گذشتیم. نتیجه آنکه: ما در این روزگار دراز شیفتگی، در هیچ‌یک از زمینه‌ها چیزی که جهانی باشد، به وجود نیاورده‌ایم، حتی در زمینه شعر، اگر آن توده عظیم محصولاتی را که به گفته نیچه «با هر زایمانی دفع می‌شود» نادیده انگاریم، با آن میراث عظیم و وسیع و عمیق شعر گذشته خود، امروز به جهان چه داده‌ایم؟

شاید زمان آن رسیده باشد که ما به خویشتن بازگردیم و از سرچشمه‌های زلال و فیاض فرهنگی خود بنوشیم. البته بنا به قول بزرگان نمی‌توانیم و نباید هم در گذشته توقف کنیم، اما به هر حال از این «باز پیمایی ناگزیریم...»

ما خواستار تجدید عزت و سیادت علمی و ادبی ایران اسلامی قرون گذشته هستیم، ولی می‌گوییم آنان آن سیادت را در سایه شمشیر به دست نیاورده بودند. آنان «اخوان الصفا و خُلان الوفا» بودند. آنان مجهز به پیشرفته‌ترین تکنیک‌های زمان خود چه در حوزه علوم و چه در حوزه فنون و هنرها و معارف انسانی بودند. اسطرلاب ساخته آن‌ها، هنوز هم در علوم فضایی کاربرد ویژه خود را دارد.

حرف‌های خواجه نصیر در معیارالاشعار، در خصوص مسائل نظری شعر، کمتر از سخنان ارسطو در بوطیقا نیست. برخی از سخنان نقتازانی در مباحث الفاظ و معانی و بیان و صور خیال در شعر، بالاتر از سخن‌های فرمالیست‌های روسی نظیر شکولوسکی و امثال اوست. ما می‌گوییم اگر آن برتری و سیادت را دوباره به دست آوریم، جوانان و فرهیختگان ما جذب فرهنگ بیگانه نخواهند شد و کلاه کاغذی را تاج نخواهند پنداشت.

به تاج هددم از ره میر که باز سفید
چو باشه در پی هر صید مختصر نرود
از نخستین درمان‌ها برای دردهایی که بیان شد، نشریه‌های سالم‌اند. هرچه این نشریه‌ها، به‌شرط سالم‌بودن بیشتر باشند، فضاهای فرهنگی، گسترش بیشتری می‌یابند و در نتیجه نمو فرهنگی بیشتر خواهد شد. فرهنگ تنها سرزمینی است که در آن هر چه نهال‌ها، گل‌ها و درختان، تنگ‌تر برویند یا کاشته شوند، بیشتر رشد خواهند کرد.

یکی از استوارترین مجلاتی که با آرامش و رعایت اخلاق و ادب، ۹۹ شماره را هر دو ماه یک‌بار با وجه غالب سیاسی و سپس اندیشگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی منتشر کرده چشم‌انداز ایران‌مهندس لطف‌الله میثمی است.

صاحب این قلم، شاید با همه دیدگاه‌های وی خاصه دیدگاه‌های سیاسی وی همراه نباشم، اما شخصیت استوار و پامردی شخص او و متانت و در همان حال، سینه‌دنگی همراهِ او امیدواری وی را سرمشق می‌داند. من که باسابقه انتشار حدود ۵۰ شماره مجله گلچرخ، خود را از خاندان مطبوعات می‌شمارم، می‌دانم که مشکلات نشر مرتب یک نشریه آبرومند تا کجاست.

آن‌کس که ز کوی آشنایی است
داند که متاع او کجایی است

با اخلاص و فروتنی، نشر یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران را به مهندس لطف‌الله میثمی تبریک می‌گویم و برای او و مجله پربر او آرزوی توفیق روزافزون دارم. ■

* شاعر

پی‌نوشت:

۱. اطلاعات سالانه، سال ۱۳۴۱، بخش چهارم، ص ۱.
۲. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۸ ص ۴۱.
۳. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه.
۴. مجله کاوه، دوره جدید، شماره اول/ ۱۳۳۸ هـ. ق.

خانه سبز امید



سمانه گلاب

زمانی که به پیشنهاد یکی از دوستان پذیرفتم به مناسبت یکصدمین شماره انتشار چشم‌انداز ایران مطلبی بنویسم، اصلاً تصور نمی‌کردم این مطلب کوتاه هشتصد کلمه‌ای تا این حد ذهنم را درگیر کند و در نهایت به هیچ نقطه شروع و پایانی برای نوشته خود نرسم. تصمیم گرفتم کمتر به محتوای نوشته فکر کنم، قلم را در دست بگیرم و آنچه از دل برمی‌آید را روی کاغذ بیاورم. این نوشتار بیشتر یک دلنوشته است تا مطلبی انتقادی یا پیشنهادی، اما باور دارم آنچه برآمده از حس واقعی است لاجرم صداقت بیشتری هم دارد.

سال ۱۳۸۶ بود که با کلاس‌های زنده یاد هدی صابر در حسینیه ارشاد آشنا شدم. این آشنایی باب ورود من به کلاس‌های مهندس میثمی و پس از آن همکاری در نشریه چشم‌انداز ایران بود. آشنایی با این دو بزرگمرد، سرفصلی بزرگ در زندگی من بود. هدی صابر مردی که تمام لحظات زندگی‌اش کار بود و کار و کار؛ مردی که آرمان‌های بزرگ داشت. مردی که بهترین‌ها را برای این مردم می‌خواست و مردی که هیچ‌گاه به کم راضی نبود.

میثمی نیز خود یک تاریخ است. مردی که در راه آرمان‌های بلند خود اسلحه به دست گرفت، در همان راه هزینه‌های بزرگ داد و امروز در مسیر همان آرمان‌ها قلم به دست گرفته است. از این دو آموختم آرمانگرا باشم، به کم راضی نباشم و در عین حال برای رسیدن به این آرمان‌ها در جاده واقعیت گام بردارم. این مقدمه را گفتم تا به اینجا برسیم که چشم‌انداز ایران برای من نماد تبلور آن آرمان‌ها در قالب یک جامعه کوچک است؛ جامعه‌ای که در آن هدف جمعی مهم‌تر از نقش‌های فردی است، جامعه‌ای که در آن همه بر سر یک سفره‌اند، جامعه‌ای که در آن همه با جدیت تلاش می‌کنند اما صداقت، دوستی و صمیمیت در این مسیر را از هر چیزی مهم‌تر می‌دانند. جامعه‌ای که در آن تک‌تک افراد نگرش و اعتقادات خود را دارند، اما یکدیگر را پذیرفته‌اند و دست در دست هم به سمت هدف مشترک حرکت می‌کنند.

زمانی که به پیشنهاد یکی از دوستان پذیرفتم به مناسبت یکصدمین شماره انتشار چشم‌انداز ایران مطلبی بنویسم، اصلاً تصور نمی‌کردم این مطلب کوتاه هشتصد کلمه‌ای تا این حد ذهنم را درگیر کند و در نهایت به هیچ نقطه شروع و پایانی برای نوشته خود نرسم. تصمیم گرفتم کمتر به محتوای نوشته فکر کنم، قلم را در دست بگیرم و آنچه از دل برمی‌آید را روی کاغذ بیاورم. این نوشتار بیشتر یک دلنوشته است تا مطلبی انتقادی یا پیشنهادی، اما باور دارم آنچه برآمده از حس واقعی است لاجرم صداقت بیشتری هم دارد.

سال ۱۳۸۶ بود که با کلاس‌های زنده یاد هدی صابر در حسینیه ارشاد آشنا شدم. این آشنایی باب ورود من به کلاس‌های مهندس میثمی و پس از آن همکاری در نشریه چشم‌انداز ایران بود. آشنایی با این دو بزرگمرد، سرفصلی بزرگ در زندگی من بود. هدی صابر مردی که تمام لحظات زندگی‌اش کار بود و کار و کار؛ مردی که آرمان‌های بزرگ داشت. مردی که بهترین‌ها را برای این مردم می‌خواست و مردی که هیچ‌گاه به کم راضی نبود.

میثمی نیز خود یک تاریخ است. مردی که در راه آرمان‌های بلند خود اسلحه به دست گرفت، در همان راه هزینه‌های بزرگ داد و امروز در مسیر همان آرمان‌ها قلم به دست گرفته است. از این دو آموختم آرمانگرا باشم، به کم راضی نباشم و در عین حال برای رسیدن به این آرمان‌ها در جاده واقعیت گام بردارم.

این مقدمه را گفتم تا به اینجا برسیم که چشم‌انداز ایران برای من نماد تبلور آن آرمان‌ها در قالب یک جامعه کوچک است؛ جامعه‌ای که در آن هدف جمعی مهم‌تر از نقش‌های فردی است، جامعه‌ای که در آن همه بر سر یک سفره‌اند، جامعه‌ای که در آن همه با جدیت تلاش می‌کنند اما صداقت، دوستی و صمیمیت در این مسیر را از هر چیزی مهم‌تر می‌دانند. جامعه‌ای که در آن تک‌تک افراد نگرش و اعتقادات خود را دارند، اما یکدیگر را پذیرفته‌اند و دست در دست هم به سمت هدف مشترک حرکت می‌کنند.

من در روزهای پرالتهاپ تابستان ۱۳۸۸ به چشم‌انداز ایران پیوستم. روزگاری که بسیاری از دوستان و

* کارشناس اقتصاد و همکار نشریه

پی‌نوشت:

۱. برگرفته از شعر «ریشه در خاک» فریدون مشیری.

درباره چشم‌انداز ایران

۲. مخاطب: بر پایه همان افق، به نظر می‌رسد چشم‌انداز ایران وقتی موفق است که نه من و هم‌نسلان من، بلکه نسل جوان امروز را به خود فراخواند. باز من بدون دسترسی به کوچک‌ترین اطلاعات تجربی، حتی از شمار و ترکیب سنی، جنسی، تحصیلی و طبقاتی مخاطبان نشریه و تنها بر پایه شَم و شهود می‌گویم که به گمانم چشم‌انداز ایران از این جنبه موفق نبوده است. البته در این ناموفقیت همه بار قصور یا تقصیر را نمی‌توان متوجه چشم‌انداز ایران دانست، این وجه از توفیق یا عدم توفیق دو سر دارد: یکی چشم‌انداز ایران است و دیگری نسل نویی است که این روزها تغییرات زیادی کرده و گاه بر ما بیگانه می‌نماید. سیطره منطق سرمایه بر محصولات فرهنگی وارده بر این نسل از راه ماهواره و سینمای هالیوود و بالیوود - منطقی که در پی سود، عمدتاً به نمایش دو عنصر رابطه جنسی و خشونت متکی است و هر عنصر دیگری را اگر مخمل این دو نباشد و ممد این دو باشد، به خود راه می‌دهد - در کنار محدودیت نشر تقریباً هرگونه فکر جدی و به‌طور خاص، از رونق افتادن تقریباً هر صدایی که از سر درد دین بلند شده باشد، نسل امروز ایران را در وضعیت ویژه‌ای قرار داده که نمی‌توان از او انتظار داشت سراغ چشم‌انداز ایران با محتوای جدی دینی و سیاسی و اجتماعی بیاید. این ناموفقیت منحصر به چشم‌انداز ایران هم نیست؛ در استقبال از شبکه‌های ماهواره‌ای و حتی در برنامه‌های جدی‌تر شبکه واحدی مثل بی‌بی‌سی هم دیده می‌شود.

حال بر پایه این تحلیل وضعیت، چه باید کرد؟ پاسخ من حفظ و تقویت محتوا در کنار افزایش جاذبه‌های شکلی چشم‌انداز ایران برای نسل نو است. شک نیست که با قلب محتوا هم می‌توان در دل مخاطب راه یافت، ولی این نقض غرض خواهد بود. به‌علاوه، این محتوا که اگر بخواهم خلاصه کنم، می‌توان عنوان «ترجمان دین‌باوری نواندیشانه و نوگرایانه» بر آن نهاد، بالقوه به هیچ‌وجه کم‌جاذبه نیست. جریان کاذب رجوی در سال‌های دور و حتی هنوز هم با تمسک منافقانه به همین محتوا بود که آن خیل مخاطب را گرد خود آورد و به بیراهه برد. آری، خون حنیف همچنان می‌جوشد. در حال حاضر هم هستند شریاتی که با گنجاندن تصویر این شهیدان بر جلد خود مخاطب جذب می‌کنند و از این راه، هم شمارگان خود را بالا می‌برند و هم پیامشان را در ذهن خالی آن‌ها تزریق می‌کنند که بیخ کن کردن کوچک‌ترین علاقه نسل نو به مترقی‌ترین جریان‌های نسل ما و تهی کردن دست این نسل از مایه‌های سازنده هویت تاریخی است. از این رو از محتوا نباید دست کشید، اما بر جاذبه‌های شکلی چشم‌انداز ایران قطعاً باید افزود؛ آن‌هم جاذبه‌هایی که برای نسل نو جاذبه باشد. من در این مورد شاید حتی حدس هم نتوانم بزنم و شناخت اینکه چه چیز برای جوانان امروز جاذبه دارد، شاید از دو راه ممکن باشد: افزودن بر شمار جوانان در تحریریه و دفتر نشریه و تحقیق میدانی. این تحقیق نیز می‌تواند به دو صورت باشد: مطالعه جاذبه‌های شکلی نشریات دیگر و پیمایش نسلی که چشم‌انداز ایران مخاطب خود قرار داده است.

راهی که چشم‌انداز ایران می‌پوید، سنگلاخ است، اما حافظه، هویت و شعور تاریخی ما را برمی‌سازد و از این راه ما را به آزادی و داد و آبدی این پروموم می‌رساند. دست‌مزید! صد شمارگی بر شما مبارک باد و برکاتش تا هزار شماره دستگیرتان باد، ان‌شاء‌الله. ■

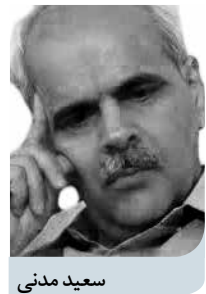
* مشاور و عضو هیئت علمی دانشگاه

سال‌ها پیش که بخشی از دوران انترنی را در بیمارستان شهید دکتر لبافی‌نژاد می‌گذراندم، از مراجعی پرسیدم لبافی‌نژاد که بود؟ و او نمی‌دانست. این ماجرا مربوط به وقتی است که تازه ده دوازده سال از پیروزی انقلاب گذشته بود. شاعر متعهد معاصر نیز از فقدان «حافظه تاریخی» در میان ما می‌نالید. او هم این سخن را پیش‌تر زده بود؛ وقتی که انقلاب هنوز طفلی چندساله بود. بعید می‌دانم وضع نسل امروز بهتر از این‌ها باشد. این‌ها را گفتم تا بگویم که چشم‌انداز ایران به گمانم همان چشمی است که سردبیرش در راه باور به اعتلای وطن نهاده است؛ سردبیری که خود یادگار محمدا، سعیدها، اصغرها، محمودها و رسول‌هاست؛ و محمد، سعید، اصغر، محمود و رسولی که خود پروردگان طالقانی، بازرگان، سحابی و شریعتی بودند. بر این پایه، چشم‌انداز ایران آن‌گاه موفق است که روح آن شهیدان و بزرگان را بازتاباند، یاد آن یادآوران را در حافظه تاریخی ما بیدار نگه دارد، هویت تاریخی ما را شکل دهد و موجب شود که از این راه پلی به «شعور تاریخی» بزنیم.

اگر این افق را برای چشم‌انداز ایران بپذیریم، آن‌گاه باید به این بپردازیم که آیا «محتوای» نشریه در این راستا بوده یا نه؟ و آیا توانسته «مخاطب» درست را به خود جلب کند؟ صدالبته که پاسخ این سؤال‌ها مستلزم کار میدانی است و هر چه از این قلم بترآورد، از حد حدس و گمان فراتر نخواهد بود. در ادامه می‌کوشم به این دو سؤال پاسخ دهم و بر پایه آن پاسخ‌ها آنچه درباره ادامه راه به نظرم می‌رسد، با شما در میان خواهم نهاد:

۱. محتوا: چشم‌انداز ایران تنها نشریه‌ای است که آن یادها و آرمان‌های بلند آن یادآوران را زنده می‌دارد. تعمق در زندگی آن‌ها، ادامه مباحث فکری و عقیدتی (ایدئولوژیک) آن‌ها و ریشه‌یابی انحرافات فرقه رجوی و نیز همین دست مباحث در مورد کل خانواده دین‌باوران نواندیش و نوگرا (مدرن)، در کنار پرداختن به موضوعات کلانی مثل توسعه، سوسیالیسم و آزادی که همواره دغدغه این تبار فکری بوده است، همه را در چشم‌انداز ایران می‌توان دید و در بسیاری نشریات دیگر نمی‌توان یافت. به این ترتیب، هر یک از این‌ها به مزیتی برای چشم‌انداز ایران بر دیگر نشریات موجود تبدیل شده است.

از «مجاهد تا ایران»؛ از «راه تا چشم انداز»



سعید مدنی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول چشم انداز ایران به شکلی خارق العاده هوشمند است. این جمع بندی را با خواندن دو جلد خاطرات او و فراز و فرودش در زندگی سیاسی- چریکی تا روابط پیچیده زندان به دست نیاوردم. این نظر حتی تنها حاصل ساعات شیرین مصاحبت با ایشان نیز نیست، اگرچه در هر گفت و گوی کوتاه و بلند، حضوری یا تلفنی با او بسیار بهره برده ام و آموخته ام. هوشمندی آقائلی را حتی از انتشار پیوسته صد شماره چشم انداز ایران هم به سادگی نمی توان دریافت، چه بسا روزنامه نگارانی که مجله یا روزنامه ای را بسیار بیش از صد شماره منتشر کرده اند که کمترین نشانه ای از هوشمندی در آن یافت نمی شود. این هوشیاری را تنها وقتی آقائلی نام راه مجاهد را به چشم انداز ایران تغییر داد، دریافتیم. از نظر من، او با این انتخاب نشان داد بسیار هوشمند است و با بصیرتی تحسین برانگیز به دنیای پیرامونش - عمیق تر از هر بینایی - می نگرد. دید نافذ او بسیار فراتر از دنیای اطرافش تا اعماق جامعه ایران و حتی از این بیشتر تا هر گوشه ای از دنیا نفوذ می کند، زیرا او جست و جوگری است که دائم به دنبال هر امکانی، اندیشه ای و ایده ای است تا بتواند از آن برای نجات ایران بهره برد. بازگردیم به گذار از راه مجاهد به چشم انداز ایران.

به نظرم تغییر نام راه مجاهد به چشم انداز ایران، واجد تغییرات عمیق و اثرگذاری در آرا، اندیشه ها و مشی و در یک کلام جمع بندی دورانی و زمانه آقائلی بود. شاید بتوان این تغییر را به مثابه تغییر مفهوم «سیاست» در اندیشه و آرا و زندگی آقائلی قلمداد کرد. در همین ماتریس راه مجاهد و چشم انداز ایران، گزینه هایی دیگر برای تغییر و انتخاب وجود داشت مثل «چشم انداز مجاهد»، «راه ایران» و «مجاهد ایران» که هر یک متضمن ایده و چرخشی متفاوت بود، اما آقائلی چشم انداز ایران را برگزید تا تابلوی مناسب تری برای خاستگاه جدیدش باشد. نو به نو شدن بدون ایجاد گسست، نفسی تبار یا شرمندگی از آنچه بوده و شده ایم، نیازمند توانایی هایی است که از آن هوشمندی را تعبیر کرده ام. برخی از مهم ترین رئوس تغییرات در چرخش از راه مجاهد به چشم انداز ایران عبارتند از:

- ایران محوری به جای انترناسیونال محوری (در اندیشه)،
- اندیشه محوری به جای عمل محوری (در عمل)؛
- استراتژی محوری به جای مشی محوری (در عمل و اندیشه)؛
- هویت محوری به جای ایدئولوژی محوری (در اندیشه)؛
- فراسیاست محوری به جای سیاست محوری (در حوزه های فعالیت)؛
- شبکه محوری به جای سلسله مراتب محوری (در تشکیلات)؛
- چند عاملی محوری به جای تک عاملی محوری (در توسعه)؛
- رفاقت محوری به جای عضو محوری (در تشکیلات)؛
- ائتلاف محوری به جای سازمان محوری (در روابط)؛
- آگاهی محوری به جای تشکیلات محوری (در عمل)؛

● ایران محوری به جای امپریالیسم محوری (در تحلیل استراتژیک).

شاید مؤلفه های بیشتری بتوان به این فهرست افزود، اما به نظر همین مختصر هم نشان می دهد که راه طی شده از «مجاهد» تا «ایران» بسیار طولانی، دشوار و خطرناک بوده است. تنها با هوشمندی می شد این راه را طی کرد و نه تنها گسست و شکافی ایجاد نکرد، بلکه برعکس انباشت کرد و بر یافته های گذشته افزود؛ کاری که بسیاری از مردان هم نسل آقائلی از پس آن برنیامدند یا جرئت قدم گذاشتن در آن را نداشتند.

با شروع به انتشار چشم انداز ایران، دوره ای جدید از زندگی آقائلی شروع می شود که تمایزات ویژه ای با زندگی چریکی و پس از آن، زندگی سیاسی او دارد. درست است که در هر سه دوره او مصدقی، مسلمان، آرمانخواه، استقلال طلب و عدالتخواه است، اما در همان حال او آگاهانه دنیای چریکی و پس از آن دنیای سیاسی را پشت سر می گذارد تا وارد دنیای جدیدی با مختصات متفاوت و متمایز از دو دوره پیشین شود. هنوز عنوان مشخصی را نمی توانم برای دوره «چشم انداز» زندگی آقائلی انتخاب کنم، جز همین «دوره چشم انداز». او در این دوره، همه تجارب دو دوره پیشین را انباشت کرد، تازیه های تکامل را بر روح و اندیشه خود وارد آورد تا مزیت امروزی خود را بیابد. به همین دلیل، اگر همین امروز و حالا - به هر دلیلی - این دوره نیز خاتمه یابد، می توان با قاطعیت گفت که محصول دوره سوم او بسیار پربارتر، اثرگذارتر و فراگیرتر از دو دوره پیشین بوده است.

این تلاش ها میثمی و چشم انداز ایران را به عنوان یک مجله سیاسی از ژورنالیسم و ژورنالیست ها، از سیاست و سیاسیون، از فرهنگ و عاملیت فرهنگی متمایز کرده است؛ از این رو، چشم انداز ایران و میثمی خود ویژه شده اند. انتشار یک مجله با اهداف ژورنالیستی به خصوص اگر جیب پر و مختصر رانته داشته باشی دشوار نیست، اما انتشار مجلات خودویژه ای مثل چشم انداز ایران لطفی و ایران فردی سحابی، حتی اگر جیب پری هم داشته باشی، کار به غایت دشواری است و پیچیدگی های خاص خود را دارد. ■

* پژوهشگر ارشد علوم اجتماعی و استاد دانشگاه

امکان استخدام علامه طباطبایی در دانشگاه!



اسدالله مرادی

همواره احساس می‌کردم جنسم با میثمی و هم‌نسلا نش جور نیست. در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ هنگام بازگشت از دانشگاه اصفهان راهم را از سه‌راه حکیم نظامی کج می‌کردم به سمت چهارراه حکیم نظامی تا در آن اطراف مجلات کیان و راه مجاهد را از کیوسک روزنامه‌فروشی بگیرم. در آن زمان که روزگار عسرت مطبوعات نیز بود، کم و بیش مشتری مجله راه مجاهد لطف‌الله میثمی بودم، که در سال ۷۲ تعطیل شد و بعد میثمی در سال ۷۸ با چشم‌اندازی نو، مجله چشم‌انداز ایران را به چاپ سپرد.

البته من بعدها با میثمی و هم‌نسلا نش زاویه گرفتم، شاید دلیل اصلی اش این بود که دانشجوی فلسفه شدم و هجرت یک جوان بسیجی، از بسیج به فلسفه! و غوطه‌ور شدن در دریای متلاطم مکاتب فلسفی، استandarدهای فکری مرا آرام آرام دگرگون کرد و انقلاب کوپرنیکی در من پدید آورد که نتیجه منطقی اش، زاویه گرفتن بیشتر با نسل انقلابی جناب میثمی و میثمی‌ها بود. زمان می‌گذشت...

گاهی مجله چشم‌انداز ایران و مقالات میثمی در جراید را دنبال می‌کردم و اولین باری که ایشان را از نزدیک دیدم، در مراسم رحلت زنده‌یاد شیخ نعمت‌الله صالحی نجف آبادی بود (اردیبهشت ۸۵)، تا اینکه به صورت جدی در سال ۹۲ و ۹۳ چشم‌انداز ایران به مسائل آموزش و پرورش پرداخت و چند گفت‌وگو با اندیشمندان این حوزه برگزار کرد. دوستان مشترک از سوی مهندس میثمی به من نیز پیشنهاد مصاحبه دادند. نخست ظفره رفتم و امروز و فردا کردم، چراکه در این خصوص مصاحبه‌هایی با من شده بود بدون اینکه منتشر کنند. خلاصه امید به انتشارش نداشتم، تا اینکه جناب میثمی زنگ زدند و با اکراه پذیرفتم.

میثمی، همکارانش و دوستان مشترکمان برای مصاحبه به منزل من آمدند و گفت‌وگوی جدی ما حدود سه ساعت به طول انجامید! در آن نشست، من با صراحت تمام، نقد و تحلیل خود را در خصوص مسائل آموزش و پرورش گفتم، به‌خصوص نگاه ستر ایدئولوژیک حکومت به آموزش و پرورش را از زوایای گوناگون نقد و تحلیل کردم. البته ناگفته نماند، این پیش‌داوری هنوز در ذهن و ضمیرم غلبه داشت که میثمی و چشم‌انداز ایران نیز مثل بقیه عقب‌نشینی می‌کنند و داستان مصاحبه همین جا ختم به خیر می‌شود!

چند هفته بعد با شگفتی دیدم، مصاحبه از نوار پیاده شده و برای ویرایش و بازبینی نهایی برابم ارسال شد. اینجا بود که دریافتم میثمی به جد پای انتشار آن ایستاده و مرا گریزی از ویرایش یک مصاحبه سه‌ساعته نیست. با حوصله و دقت تمام متن را ویرایش و اصلاح کردم و در شماره‌های ۸۹ و ۹۰ مجله (از دی ۹۳ تا فروردین ۹۴) تحت عنوان «عوارض نگاه ایدئولوژیک حکومت به آموزش و پرورش» منتشر شد، با بازتابی وسیع که هنوز هم بعد از دو سال به من مراجعه می‌شود و پیشنهاد گفت‌وگو درباره این موضوع داده می‌شود.

نقد و تحلیل من به اختصار تمام این بود که نگاه ایدئولوژیک حکومت به مدرسه و دانشگاه نه شدنی است و اگر شدنی باشد، مطلوب نیست و بر این نکته انگشت نهادم که در ذیل هدف‌های کلان سند تحول بنیادین آموزش و پرورش از یک‌سو آمده:

«تربیت انسانی موحد، مؤمن، حقیقت‌جو، عاقل، عدالتخواه، صلح‌جو، جهادگر، شجاع، جهانی‌اندیش و... و از دیگر سو... التزام به ارزش‌های اخلاقی، وفاداری به نظام جمهوری اسلامی ایران و اعتقاد و التزام عملی به اصل ولایت مطلقه فقیه و مردم‌سالاری دینی...»

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این اهداف متعارض‌اند و شایسته است حکومت و دولتمردان ما به این مسئله بیشتر توجه کنند که با این نگاه چه پیامدهایی هم به نظام تحمیل می‌کنند و هم به نسل جوان، و اساساً باید دید با این ملاک و میزان که در اسناد بالادستی آمده و در هیئت‌های گزینش و جذب اساتید و معلمان اعمال می‌شود، آیا فی‌المثل برای شخصیت علمی و دینی مانند علامه طباطبایی امکان استخدام و فعالیت علمی در دانشگاه و آموزش و پرورش باقی می‌ماند؟ همه می‌دانیم که مرحوم علامه طباطبایی در خصوص تشکیل حکومت اسلامی با مرحوم امام خمینی اختلاف نظر داشتند. پس از پیروزی انقلاب نیز هنگامی که خبرنگار از ایشان درباره انقلاب اسلامی می‌پرسد با صراحت می‌گویند: «ما به این چیزها دل نمی‌بندیم» و اخیراً هم نوه ایشان، محمدحسین قدوسی در این باره نوشت: «مرحوم علامه طباطبایی در امور سیاسی زاویه روشن و آشکاری با مرحوم امام خمینی داشت. تحول و اصلاح جامعه در نظر امام خمینی مبتنی بر تغییر سیاسی و حکومتی بود و علامه طباطبایی اصلاح جامعه را با محور و اصلاح فرهنگی، اجتماعی و انسانی می‌دانست.»

حکومت به این موضوع کمتر توجه دارد که این نگاه ستر ایدئولوژیک به مدرسه و دانشگاه قابلیت تحقق ندارد و چه بسا ممکن است حتی برای یک شخصیت علمی در تراز علامه طباطبایی امکان حضور در مدرسه و دانشگاه را باقی نگذارد و آسیب‌های جبران‌ناپذیری برای این نهادها و فراگیران در پی خواهد داشت، مثل نگاه اقتدارگرایانه به مدرسه و دانشگاه، تمرکزگرایی، انحصارگرایی، دیوانسالاری، سیاست‌زدگی، عمل‌زدگی، تحول‌ناپذیری، نقدناپذیری، شکاف میان وزارتخانه و معلمان، شکاف میان مدرسه و خانواده، ویژه‌خواری و دورویی، نفاق، زیست دوگانه، فرصت‌طلبی،

نخبه‌گریزی، ستیزه‌جویی، عصیانگری، دین‌گریزی و... شایسته است حکومت و دولتمردان ما پس از ۳۸ سال، نگاه دینی، مذهبی و ایدئولوژیک خود به مدرسه و دانشگاه را آگاهانه و مسئولانه ارزیابی، نقد و تحلیل کنند. اکنون حدود پنج هزار صفحه مطالب دینی، مذهبی و ایدئولوژیک در مدرسه و دانشگاه به شکل رسمی و اجباری تدریس می‌شود. شایسته است حکومت و دولتمردان ما صادقانه و مجدانه از خود پرسند که این حجم و محتوای مطالب دینی و ایدئولوژی فرزندان ما را به دین و مذهب و اخلاق و معنویت نزدیکتر می‌کند یا دورتر؟ ما به کجا می‌رویم! «فاین تدهیون؟» در حالی که افتخار هزارساله حوزه‌های علمیه ما این بود که در آن فرآیند تعلیم و تربیت انتخابی و اختیاری بود و به‌خصوص این حُسن درخشان همواره در آن جاری و ساری بود که طلبه و شاگردان استاد را انتخاب کردند و در این فرآیند است که معجزه تعلیم و تربیت رخ می‌نماید و از این رهگذر است که در حوزه‌ها، بدون امتحان و کنکور و مدرک، آن همه استوانه‌های علمی ظهور می‌کردند. ما در تعلیم و تربیت دینی نعل واژگون زدیم، به جای اینکه انتخاب استاد از طرف طلبه و شاگردان را از حوزه‌ها وارد دانشگاه کنیم، نمره، امتحان، مدرک، تحمیل استاد را از دانشگاه وارد حوزه کردیم. این

روش ممکن است برای گرفتن مدرک فیزیک، شیمی، ریاضی و... مسئله‌ساز نباشد، اما برای علوم دینی و به‌خصوص تربیت دینی و اخلاقی سم مهلك است.

پس از مصاحبه، مراددهام با لطف‌الله میثمی بیشتر شد و نیز احترام و تحسینم. دیدم با چه گوهری ناب و انسانی شریف مواجه‌ام. میثمی نستوه مجاهد روشن‌ضمیر ماست که با حداقل امکانات، یک مجله و بیش از صد جلد کتاب را تولید کرده که چه بسا از عهده یک پژوهشگاه عریض و طویل برنمی‌آید. میثمی را مصداق «فَاسْتَقَمْ كَمَا أُبْرَتْ» یافتم که با اراده مصمم و خستگی‌ناپذیرش و ایمان و اخلاصش کارهایی می‌کند کارستان! و اگر در دیار ما امور به سامان بود و عدالتی در میان، شایسته می‌بود که زندگی میثمی و مجاهدت‌هایش و سختکوشی و اخلاق و همت والایش برای نسل جوان در مدرسه و دانشگاه کتاب درسی و الگویی برای زیستن می‌شد.

چشم‌انداز ایران به یکصدمین شماره خود رسید و کیست که نداند میثمی با چه مجاهدت‌های جان‌فرسا و از چه دهلیزهای تنگی عبور کردند تا این راه طی شود. چشم‌انداز ایران گویی به دائره‌المعارف بزرگی می‌ماند، به‌خصوص در موضوع خطیر تاریخ ۷۰ سال اخیر ما و تحولات پیچیده و دامن‌گستر آن. که میثمی انصافاً یکی از صادق‌ترین راویان آن است.

ممکن است ما با میثمی اختلاف نظر داشته باشیم که داریم، اما مگر می‌توان از کنار این کهنه مجاهد روزهای سخت به آسانی عبور کرد. در این دو سه دهه همه ما تغییر کرده‌ایم و تو گویی همه مصداق حرکت جوهری صدرالدین شیرازی هستیم. میثمی نیز، فقط با این تفاوت که هم‌نسلان من در این فرآیند تغییر و تحول بیشتر یا داغ داغ بودند یا سرد سرد و میثمی ولرم ولرم. میثمی هیچ‌گاه تسلیم روشنفکری توفانی - فائزنی نسل من نشد، چه خوب چه بد و آهسته و پیوسته این راه دشوار و پر سنگلاخ را پیمود. با وجود این میثمی هم نیاز به خانه تکانی دارد، زیرا اگر بخواهد چشم‌انداز ایران، تأثیرگذارتر و جریان‌سازتر به راه خود ادامه دهد، ضروری است با چشم‌انداز نوینی، چه در شکل و فرآیندها و چه در محتوا و مضامین، پا به این عرصه متنوع و پررقیب بگذارد، چرا که تحولات شتابناک و درازدامن این روزگار با آهنگ کند چشم‌انداز همساز نیست.

به هر روی، مهم این است که همه از گذشته توفانی انقلاب، جنگ، جزم‌اندیشی‌ها، انحصارگرایی‌ها و ایدئولوژی‌زدگی‌ها گذر و گذار کرده‌ایم و امروز سه نسل انقلاب با تجربه غنی‌تر و عبرت گرفتن از گذشته، به رشد و بلوغی افزون رسیده‌ایم که شاید همه بتوانیم سر یک میز به بحث و گفت‌وگو بنشینیم و از این رهگذر، هم گذشته را به تیغ نقد و تحلیل بسپاریم، هم با نگاه آینده‌پژوهانه راه آینده را ترسیم کنیم. خدایقت به میثمی و همکاران ارجمندش می‌گویم. ■

* استاد دانشگاه - جانباز دفاع مقدس

چشم‌انداز یا چشم‌اندازها



مینو مرتاضی

انتشار یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران را به برادر گرانقدر، لطف‌الله میثمی، شیر آهن کوه مرد مقاوم و بامرام و دیگر دست‌اندرکاران نشریه تبریک عرض می‌کنم. بزینم به تخته این اندازه ماندگاری در شرایط پرنشیب و فراز دوران پس از انقلاب، مثال‌زدنی و شادی‌آفرین است. از من خواسته شد درباره انتشار یکصدمین شماره، چیزی بنویسم و البته سخت است برای چیزی مانند چشم‌انداز ایران، چیزی نوشت؛ اما حساب‌الامر و به‌طور خلاصه عرض می‌کنم.

از آنجا که آق‌الطی بسیار عزیز، سلامتی جسم و جوانی‌شان یکسره صرف مبارزه برای تغییر ساختار نظام سلطنت استبدادی به جمهوری شد، شاید بد نباشد از منظر نظریات پسا‌ساختارگرایانه به چشم‌انداز ایران نگاه کنیم. در خصوص محتوا اگر از منظر دریدا در تقابل دوتایی «اسلحه / قلم» به نگرشی بنگریم که چشم‌انداز ایران زاینده آن است، آشکارا چریکی را می‌بینیم که تلاش می‌کند تا قلم را به‌منزله ابزار مقاومت به‌جای سلاح که روزگاری زبان مقاومت بود، بنشانند و در این کنش و واکنش، خواهی‌نخواهی دوتایی معنادار دیگری همچون «روشنفکر / فعال سیاسی»، از متن بستر اجتماعی و فرهنگی حاضر سر برمی‌آورد. چنین برساخت‌هایی به ما می‌فهمانند که زبان مقاومت نیز امری اختیاری و قراردادی نیست، بلکه تحت تأثیر و نفوذ پدیده‌های اجتماعی و با توجه به زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه ساخته و پرداخته می‌شود. دریدا، مفهوم فرهنگ را هم ناشی از تأثیرات زبان و معنا می‌داند، بنابراین فرهنگ نیز دارای ویژگی ثابتی نبوده و بر اساس زمینه‌های متغیر سیاسی-اجتماعی دچار تغییرات شده و ادراک می‌شود.

چشم‌انداز ایران نیز تحت تأثیر زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی-سیاسی موجود، با پذیرش قلم به‌منزله ابزار مقاومت فرهنگی، به تبیین گفتمان مقاومت مسلحانه پرداخته است. وقتی مقاومت سلاح بر زمین می‌گذارد و قلم به‌دست می‌گیرد، خواهی‌نخواهی عنان به دست قلم می‌دهد و می‌پذیرد تا قلم برای مقاومت معانی متکثر، متحرک و متغیر بسازد. مقاومت با یافتن ابعاد متکثر و قلمروهای تازه شناخته‌شده، مقاومتی فاقد معنای تاریخی، یکپارچه و همگون است؛ از این رو، سازندگانش را ناگزیر می‌سازد تا با استفاده از عناصر تاریخی برای برساخت فرهنگ معنایی مقاومت یا مقاومت فرهنگی استفاده کنند.

دشواری کار چشم‌انداز ایران در روایت‌های روشنگرانه‌اش در این است که تمایل بسیار قوی و نوستالژیک نسبت به قهرمانی‌هایی دارد که جامعه از آن‌ها عبور کرده است. در عین حال، قدرت قلم را نیز نباید نادیده گرفت. قلم فرهنگ، مقاومت مسلحانه را به خاطره محدود می‌کند و خاطره از مبارزه مسلحانه، شمایی تکه‌تکه و خردشده ارائه می‌دهد تا راه را برای عبور از آن مهیا و هموار سازد. این خردشدگی به میزان زیادی تئوری ناپایداری معنا و زبان و فرهنگ مقاومت را اثبات می‌کند که برای نسل انقلاب رنج‌آور و گزنده است.

به نظر می‌رسد مخاطبان اصلی چشم‌انداز ایران بیشتر میان‌نسلان نسل انقلاب‌اند. آنچه موجب جذابیت چشم‌انداز ایران برای این نسل می‌شود، توجه نشریه به زندگی روزمره و مسائل انضمامی زندگی چریکی است؛ نسلی که تحت تأثیر زبان و فرهنگ دوران می‌خواست از دل چگونگی مردن (فداکردن خویش)، چگونگی زندگی کردن را برساند؛ نسلی که ناپاورانه می‌بیند و ناچار است بپذیرد که مقاومت الزاماً در قلمرو معنایی جان‌دادن و جان‌ستاندن بین دو قطب موافق و مخالف محدود نمی‌ماند و در ساختارهایی از نوع دیگر نیز رخ می‌نماید.

چشم‌انداز ایران حدیث نفس نسل وفادار و بایند بر عهد پیشین و به ارزش‌های انقلاب است که در پی تثبیت رد و اثری از تجربه ناب فداسازی خویش در تاریخ سرزمینش همچنان اصرار دارد، گذشته را چراغ راه آینده بداند. زبان چشم‌انداز ایران، زبانی مردانه است و نمی‌تواند هم جز این باشد، زیرا نزد مردان انقلابی گذشتن از جان یعنی گذشتن از زندگی مالوف که در کنار مادر، همسر و فرزندان معنا و امکان می‌یابد. هرچند زبان نشریه به‌واقع درگیر تقابل دوتایی «زن / مرد» نیست، اما رغبتی هم برای برساخت معنای مقاومت فرهنگی از طریق بیان تجارب زنانه ندارد. به نقش زنان به‌منزله سوزو در ایجاد گفتمان دموکراسی، عدالت و برابری عنایت چندانی ندارد؛ در صورتی که به نظر می‌رسد بی‌توجهی به گفتمان جنسیتی، برساخت زبان مقاومت برای دستیابی به دموکراسی و امکان برخورداری جامعه از امنیت، آزادی و عدالت را به تعویق خواهد افکند. یقیناً تلاش دست‌اندرکاران چشم‌انداز ایران برای ارائه تبیین گفتمانی از رویداد انقلاب، از زبان بخشی از انقلابیون حذف‌شده از قدرت، تلاشی موفق و احترام‌برانگیز است؛ اما ای کاش چشم‌انداز ایران برای جذب نسل جوان که بیشترین جمعیت جامعه را ساخته‌اند، نیمی از فضای مجله را به تبیین انواع گفتمان‌های موجود در شعر، فلسفه، هنر، فیلم و نقاشی اختصاص دهد، بلکه بتواند به‌منزله دری گشوده بر امید، آزادی و عدالت به چشم نسل جوان بیاید. گفتمان امید دیرزمانی است به تعویق افتاده و چشم‌انداز ایران برای چشم‌انداز شدن، ناگزیر از عبور از بودن به هر قیمت است. یاد فروغ بخیر، آنجا که می‌گفت: «اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور و یک دریچه که از آن به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم.» ■

* نویسنده و فعال حقوق زنان

نشریه راهبردی، به‌عنوان کنشگر مدنی



فرید مرجایی

نشریه راهبردی چشم‌انداز ایران سرنوشت منحصر به فرد و رسالت حساسی داشته است و برای کسب این جایگاه، مسیر چالش‌انگیزی را پیموده است. به خاطر حضور کم‌رنگ احزاب فعال در جامعه ایران، بخشی از مطبوعات، محیط مدنی را فعال‌تر و بالنده می‌سازند. در ماورای حوزه مطبوعات، نشریه در حقیقت در ساحت سیاسی - مدنی جامعه نیز به یک کنشگر تبدیل شده است.

چشم‌انداز ایران، سرگذشت و آسیب‌شناسی جنبش آزادیخواهی و عدالتخواهی ایران در قرن بیستم را در مدنظر نگه می‌دارد. بین تمام نشریات اخیر، شاید بتوان گفت که این نشریه توانسته بهترین ظرف برای انعکاس میراث و روایت تاریخ مشروطیت، نهضت ملی نفت، انقلاب ۱۳۵۷ و قانونگرایی دوم خرداد ۷۶ باشد. در حقیقت، بدون تعهد اجتماعی سردبیر و تخصص کادر نشریه، این موفقیت امکان‌پذیر نبود. البته به‌طور عام، این رسالت مهمی بوده است، ولی اکنون در این برهه حساس کنونی، نقش چشم‌انداز ایران بسیار خطیر بوده است. از آن جهت که در این هشت سال اخیر، به بهانه نقد تاریخی و ساختارشکنی روایت مبارزات تاریخی ایران، بعضی از نشریات و جریان‌های سیاسی، مفاخر ملی و ضد استعماری چون میرزا کوچک خان، دکتر مصدق، آیت‌الله طالقانی و دکتر شریعتی را می‌کوبند که چه‌بسا سپهر کلی ذهنیت ملی را متحول کنند، ولی محتوای غنی نشریه، این روند را خنثی کرده است. به‌طور اخص که تاریخ مسائل نهضت ملی را در نشریه دنبال می‌کنیم، شاهد آن هستیم که هر ساله در سالگرد ۲۸ مرداد، مطالب جدیدی ارائه می‌شود و در کنار پژوهش‌های تئوریک یا تاریخی، میراث‌های زیبایی از استاد میرمصطفی عالی‌نسب، دکتر محمد نخشب و دکتر کاظم سامی را زنده نگاه داشته است.

اکثر نشریات و نحله‌های سیاسی در ایران تا حدودی سکتاریستی عمل می‌کنند، ولی در کنار این سفره دموکراتیک هر سخنگویی حق مشارکت دارد، از چپ سنتی گرفته (عمومی، انور خامه‌ای و اردشیر عمانی) تا تئولیرال‌های رفرمیست (سعید لیلاز). حضور تفکر متنوع و این منش پلورالیستی، قطعاً مبارک و قدمی به جلو است. بحث اقتصادی و سیاسی آقایان اطهاری و فرشاد مؤمنی را نیز بسیار مفید می‌دانیم. تحلیل و ریشه‌یابی واقعه ۳۰ خرداد ۶۰، از بهترین پروژه‌های تحقیقی و تاریخی به شمار می‌رود. این سری مصاحبه‌ها چند سال طول کشید

(۸۰ مصاحبه)، ولی از زاویه‌های بسیار متفاوت، افراد خاطرات خود را بیان کردند (از آقای شاهسوندی تا آیت‌الله موسوی تبریزی). این تفاوت‌ها و تنوع روایت‌ها بسیار جالب و بوی کثرت‌گرایی داشت. از جهت دیگر، غیرمستقیم به دنبال این سؤال بود که آیا دیالوگ و تفاهم پس از انقلاب امکان‌پذیر بود یا اینکه جو نظامی و امنیتی - و تبعات خونین آن - اجتناب‌ناپذیر بود. با همه اقتضای مصاحبه انجام شد، به‌جز گروه رجوی که در زمان جنگ در عراق بودند. این یک پروژه تحقیقی مهم و منحصر به فردی بود که تحسین‌برانگیز است.

واژه، فکر، آرا یا یک پدیده مطبوعاتی در خلأ منجمد نمی‌شوند، بلکه در عرض هر سه سال تحولات اجتماعی در حال تغییر است. از این بابت، چشم‌انداز ایران همواره بر آن بوده که منعکس‌کننده فرآیند متحول اجتماعی باشد. با وجود راهبردی بودن آن در سطره سیاسی-تاریخی، از مطالب مجله درباره آسیب‌های اجتماعی همچون فحشا یا اعتیاد استقبال عمومی شده است.

این نشریه به‌صورت متعادلی هم اصلاح طلب است، هم اصولگرا و هم رادیکال. از این نظر اصلاح طلب است که زاویه انتقادی آن از برنامه‌های راست‌گرایان بر اساس اصل «شعار محدود، مقاومت نامحدود» الهام گرفته است. به همین جهت، تعهد آن به قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی، بسیار خردمندانه به شمار می‌رود. چه‌بسا به خاطر فضای نامناسب خارج از کشور، در این برهه، قانون اساسی ضامن استقلال کشور محسوب می‌شود و مباحث نوآندیشی دینی به‌صورت مطلوبی منعکس می‌شود. از سوی دیگر، نشریه یا بتوان گفت این نهاد مدنی، اصولگراست، چراکه در تعهد به اصول «آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی» پایا و ثابت قدم بوده است. در عین حال، رادیکال است.

تعدادی از فعالان و نشریات حامی دموکراسی امروز از اصل «استقلال» عبور کرده‌اند و مقوله استقلال را در این برهه تاریخی بی‌معنی می‌پندارند. در نتیجه مسائل جهانی، از دریچه متفاوتی قرائت می‌شود؛ مسائلی چون لبنان، ونزوئلا، بحران فاجعه سوریه و داعش. این نشریه نسبت به مقوله «استقلال» به نحو رادیکالی متعهد مانده است. نشریه، مسائل و تحولات جهانی را به نحو احسن و از زاویه مترقی پوشش می‌دهد.

مهم‌ترین دستاورد نشریه آن بوده است که در این سال‌ها توانسته «نقد قدرت» را دلسوزانه مطرح کند و الگو و مدل ملموس مترقی، متعادل و منطقی از اپوزیسیون دموکراتیک ارائه دهد. در عین حال، گاهی اوقات بعضی از مقالات خیلی طولانی‌اند.

مخاطبان این نشریه، اکثراً نسل انقلاب بوده‌اند. نقطه ضعف یا چالش روبه‌روی آن، ارتباط با نسل سوم و نسل چهارم است که این ارزش‌های مدنی و انسانی به نحوی انتقال یابد. ارتباط با نسل سوم نیازمند چند عامل است: از بُعد روانشناسی اجتماعی و سبک گرافیک که خود یک نوع زبان ارتباط است. خیلی خوب است که مجله از نظر شکل گرافیک مدرن‌تر شود؛ در ضمن سهم نقد سینما، هنر و ساحت سکولار اندکی بیشتر شود.

یک نشریه می‌بایست دیالوگ خود را با مخاطب خود و جامعه فعال نگاه دارد، بنابراین پیشنهاد می‌شود نشریه ماهانه منتشر شود. انتشار یک مجله با این گفتمان، هر دو ماه یک بار، ممکن است ارتباط گفت‌وگویی‌اش با جامعه تضعیف شود. البته ماهانه قطعاً کم‌حجم‌تر خواهد بود که ضرری در آن نیست و می‌تواند مفید هم باشد. ■

* پژوهشگر



محمد جواد مظفر

صدای نسل آرمانخواه

چشم‌انداز ایران را نمی‌توان به قضاوت نشست، بدون آنکه نگاهی به شخصیت بنیانگذار و پدیدآورنده آن داشت، چراکه چشم‌انداز ایران نماد آمال و آرزوهای او و تباری است که به آن وابسته است. مهندس لطف‌الله میثمی متعلق به نسلی است آرمانخواه که ایران‌زمین را سرزمینی می‌خواستند فارغ از هرگونه استبداد و خودکامگی، سربلند و مستقل که در آن انسان آزاد و البته خداجو و معنویت‌خواه و به دور از پلشتی و پلیدی، راه پیشرفت و ترقی را در دنیای آفت‌زده دنبال کند. او و بسیاری از هم‌راهانش از خود گذشتند، راحتی و آسایش و زندگی بی‌دغدغه و پول و رفاه را پشت پا زدند، بدان امید که جامعه‌ای بنا نهند با روابط انسانی و عادلانه، نه سستی در کار باشد، نه حقی پامال شود و نه گویی در همه شماره‌های نشریه و گرافه نخواهد بود اگر بگویم در بسیاری از مباحث مطرح‌شده وجود و آرمان‌های آن بزرگ‌مرد متجلی شده؛ مردی که به‌واقع طراز مکتب است.

بعید می‌دانم فردی بتواند تمامی مطالب نشریه‌ای با این حجم را در هر شماره مطالعه کند و شاید دست‌اندرکاران نشریه نیز چنین انتظاری ندارند، زیرا ۱۶۰ صفحه برابری می‌کند با کتابی حدوداً سیصد صفحه‌ای در قطع رقعی و از آنجا که مخاطبان نشریه عموماً فرهیختگان و فعالان سیاسی هستند، قاعدتاً مخاطب نشریات مشابه و کتاب‌های حوزه علوم انسانی نیز هم‌آنانند و بدیهی خواهد بود که هر مشترک نشریه یا خواننده دایمی تنها به خواندن یک یا حداکثر دو سه مطلب هر شماره بسنده می‌کند. چشم‌انداز ایران در ده دوازده سال گذشته که سال‌های پرتلاطم سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی بوده، با تیزی و درک منطقی و شناخت واقعیت‌ها توانسته است خود را از آسیب‌های قدرت برهاند و به راه خویش ادامه دهد تا خوانندگان و علاقه‌مندان نشریه بتوانند شاهد انتشار میمون و مبارک یک‌صدمین شماره آن باشند. عمده علاقه‌مندی من در چشم‌انداز ایران به مطالبی است که پیرامون تجربه سازمان مجاهدین خلق نوشته یا گفت‌وگو می‌شود. بدان سبب که من نیز از نسلی هستم که طعم تلخ تازیانه ستمشاهی را چشیده‌ام و در جست‌وجوی آرمان‌های بزرگ بوده‌ام و

چگونه می‌توانم با توجه به تنگناها، به‌ویژه تنگنای مالی، به شکل و گرافیک نشریه انتقاد داشته باشم؛ درحالی‌که می‌دانم هر تغییر شکلی متضمن صرف هزینه‌هایی است که به‌احتمال زیاد از توان گردانندگان نشریه خارج است.

بی‌تردید در موقعیت کنونی ایران، تأکید بر اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی ایرانیان (با حفظ انتقادات به برخی از مواد قانون اساسی)، کاری است که به صواب نزدیک‌تر است و خیر و صلاح جامعه ایرانی در آن نهفته است؛ بنابراین تأکید بر آن از نقطه‌قوت‌های سیاست‌های حاکم بر نشریه است. پایداری‌تان افزون و عمر نشریه‌تان دراز باد. ■

*نائب‌رئیس انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و مدیر نشر کویر



سید حسین موسوی تبریزی

مرجعی برای زمان حال

انقلاب، بسیار راهبردی و باکیفیت است. مصاحبه با طیف‌های مختلف فکری، موجب ریشه‌یابی حوادث پس از انقلاب و انعکاس منصفانه تاریخ می‌شود. انعکاس مطالب در این نشریه، با رعایت اخلاق و ادب ایرانی - اسلامی، از نکات مثبت این نشریه است. تا به حال مشاهده نکرده‌ام که شخصی در مطالب نشریه مورد تحقیر یا توهین قرار بگیرد؛ ضمن اینکه امکان پاسخگویی برای افراد در مجله در نظر گرفته شده است. از نظر من، چشم‌انداز ایران مرجعی برای زمان حال و مجموعه‌ای از اسناد برای آیندگان است. ■

*استاد درس خارج حوزه علمیه قم - دادستان اسبق کل انقلاب در زمان امام

از من خواسته شده به بررسی نقاط ضعف و قوت مجله چشم‌انداز ایران بپردازم. برای نقد منصفانه می‌بایستی تمام ابعاد را در نظر گرفت، از جمله اینکه این نشریه با چه امکانات، حمایت و شرایط و فشارهایی در حال انتشار است؛ البته فشارها صرفاً جنبه سیاسی و قضایی ندارد، بلکه شرایط اقتصادی ... نیز از مشکلات انتشار مطبوعات در این روزهاست. در این میان، گاهی هم پاره‌ای از نقدها را به دلیل جلوگیری از بروز اختلاف نباید مطرح کرد. از نظر من، مجله نقاط قوت بسیاری دارد، هرچند این بدان معنا نیست که تمام مطالب منتشره شده در آن مورد قبول من است.

مطالب تاریخی مجله به‌ویژه انعکاس مبارزات پیش از انقلاب و حوادث پس از

انقلاب، بسیار راهبردی و باکیفیت است. مصاحبه با طیف‌های مختلف فکری، موجب ریشه‌یابی حوادث پس از انقلاب و انعکاس منصفانه تاریخ می‌شود. انعکاس مطالب در این نشریه، با رعایت اخلاق و ادب ایرانی - اسلامی، از نکات مثبت این نشریه است. تا به حال مشاهده نکرده‌ام که شخصی در مطالب نشریه مورد تحقیر یا توهین قرار بگیرد؛ ضمن اینکه امکان پاسخگویی برای افراد در مجله در نظر گرفته شده است. از نظر من، چشم‌انداز ایران مرجعی برای زمان حال و مجموعه‌ای از اسناد برای آیندگان است. ■

*استاد درس خارج حوزه علمیه قم - دادستان اسبق کل انقلاب در زمان امام



مصطفی معین

ارزیابی اجمالی از نشریه‌ای ارزشمند

- عدم انتشار در فضای مجازی و یادآوری انتشار شماره‌های جدید.

فرصت‌ها:

- مقبولیت تفکر علمی و مذهبی در میان تحصیل‌کردگان و طبقه متوسط جامعه؛
- تحولات سریع مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... کشور و ارائه مقاله‌های تحلیلی در آن زمینه‌ها؛
- جوان بودن جمعیت کشور و افزایش جمعیت دانشجویان و دانش‌آموختگان که مخاطبان اصلی هستند؛
- برخورداری از تفکر، مشی و منش چهره‌های نمادینی چون آقایان طالقانی، بازرگان، سحابی.

تهدیدها:

- عدم ارزیابی منظم مجله با توجه به دریافت بازخورد از مخاطبان؛
- کمبود منابع مالی و بهره‌گیری کافی از فناوری‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطی؛
- ادامه چالش‌های همیشگی از نظر اعمال محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی-امنیتی و توقف انتشار مجله؛
- عدم استمرار انتشار مجله در بلندمدت در صورت قائم به فرد بودن مدیریت آن؛
- به نظر من، تأکید بیشتری روی مسائل مرتبط با توسعه علمی و اخلاقی، جامعه مدنی و گسترش سازمان‌های مردم‌نهاد، محوریت قانون و میثاق ملی، حقوق بشر و فرهنگ دموکراسی، اخلاقیات اجتماعی، حقوق شهروندی و آسیب‌های اجتماعی و زیست‌محیطی شود. همچنین جذب متخصصانی در زمینه‌های ارتباطات، روزنامه‌نگاری و انتشار ماهانه مجله، ضرورت دارد. موفقیت روزافزون همگی را از خداوند علیم و حکیم آرزو مندم. ■

*استاد دانشگاه - وزیر فرهنگ و آموزش عالی دولت اصلاحات

انتساب مجله چشم‌انداز ایران به مهندس لطف‌الله میثمی به‌عنوان یکی از پیشکسوتان آزادیخواهی و مبارزات ضد ستمشاهی طی دهه‌های اخیر، این تضمین را به خوانندگان می‌دهد که نشریه‌ای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با رویکردی اخلاقی را در اختیار دارند و به صحت و مستندبودن مطالب آن می‌توانند اطمینان داشته باشند. همکاران نشریه نیز نوعاً از میان نیروهای اصیل با سه ویژگی آزادیخواهی، عدالت‌طلبی و عمل اخلاقی انتخاب شده‌اند. من در این زمینه تخصصی ندارم و حرفه‌ای هم نیستم و امکان و فرصت اینکه تمامی یا بیشتر شماره‌های منتشرشده چشم‌انداز ایران را ارزیابی کنم، نداشته‌ام، ولی با توجه به اینکه چند سال است که از خوانندگان مشتاق آن و پیش از آن نشریه راه مجاهد بوده‌ام، اظهارنظر می‌کنم. این را هم بگویم که اگر هم فرصت خواندن محتوای هر شماره را نداشته‌ام، آن را نگه داشته‌ام تا سر فرصت مطالعه کنم، یا به‌عنوان مرجع به آن مراجعه کنم. این اظهارنظر بر پایه بررسی نقاط قوت و ضعف مجله و فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌روی آن است.

نقاط قوت:

- داشتن مدیرمسئول و سردبیری توانمند و اخلاقی مانند آقای میثمی؛
- برخورداری از نویسندگان و همکارانی شناخته‌شده و خوشنام؛
- چاپ مطالب متنوع، جذاب و مستند؛
- انتشار منظم بدون وابستگی مالی به دولت یا شخصی خاص؛
- به‌روز بودن مقاله‌ها و ارتباط آن‌ها با مسائل مبتلا به جامعه و کشور؛
- انتشار یک جای برخی مطالب دنباله‌دار و تفصیلی به‌صورت کتاب.

نقاط ضعف:

- محدودیت منابع مالی و امکانات سخت‌افزاری؛
- یک توقف چهارساله توسط دادستان دادگاه ویژه روحانیت؛



مهدی رحمانیان

اینجا چراغی روشن است

یکی از پروژه‌های اصلی که چشم‌انداز ایران در سالیان گذشته پی گرفته است، بررسی دلایل انحراف سازمان مجاهدین خلق و بررسی علل هبوط و فروکاسته‌شدن آن به دام چاله فرقه‌ای تروریستی است. از این رهگذر، برخی صفحات این نشریه را می‌توان به‌عنوان بخشی از تاریخ شفاهی گروه‌های سیاسی ایران محسوب کرد که بی‌شک در آینده به کار علاقه‌مندان و پژوهندگان خواهد آمد.

کار ویژه دیگر چشم‌انداز ایران، تلاش برای روشن نگه‌داشتن چراغ روشنفکری دینی و مرور دیدگاه‌های بنیانگذاران این نحله فکری است. این مرور که از رهگذر تبیین و نقد می‌گذرد، هرچند دل‌مشغولی دست‌اندرکاران نشریه است، اما می‌تواند برای علاقه‌مندان و باورمندان سایر نحله‌های فکری نیز خالی از فایده نباشد و در امتداد زمان، به گسترش و تعمیق فرهنگ گفت‌وگو، مدارا و شنیدن صدای مخالف در جامعه و فضای سیاسی ایران یاری برساند.

در پایان، به‌عنوان کسی که به دلیل مشغله در انتشار نشریه، به‌خوبی از دشواری‌های این راه آگاهم، صمیمانه به آقای میثمی و سایر کوشندگان چشم‌انداز ایران دست‌مریزاد می‌گویم و پرفروغ‌ماندن چراغی را که روشن ساخته‌اند، آرزو مندم. ■

*مدیرمسئول روزنامه شرق

خلاف آمد است پایدن برخی پدیده‌ها. خلاف آمدی البتة فرخنده. اینکه در سرزمینی که عمر یک نشریه در آن عموماً همچون گل‌های بهاری کوتاه و فصلی است، نهالی بکاری که دو دهه بپاید، درختی تنومند شود و پس از سال‌ها به ثمر بنشیند و سایه بگستراند، رخدادی است خلاف آمد؛ آن هم نشریه‌ای که مشی آن، به تاسی از نظرگاه بینانگذازش، حفظ استقلال، در کنار تداوم انتقاد منصفانه باشد و هرگز نه در وادی تدروی هیجان‌زده افتاده باشد، نه از آرمان‌های نخستین عدول کرده باشد.

ممکن است با مشی و نوع نگاه چشم‌انداز ایران موافق باشیم یا نباشیم. ممکن است مسائل و موضوعاتی را که این نشریه اغلب محور نقد و بحث خویش قرار می‌دهد بیسندیم یا نه. به گمان این قلم اما این‌ها فرعیات ماجراست. اصل آن است که چشم‌انداز ایران آنچه را به آن باور دارد، به‌دور از افراط و تفریط و نیز صادقانه با مخاطب در میان می‌گذارد و در حد وسع و توان خویش در زدودن پیرایه‌ها برای رسیدن به حقیقت می‌کوشد. این مشی برگرفته از خلیقیات آقای «لطف‌الله میثمی» است؛ مردی که عمر و جوانی خویش را بر سر آرمانی که به آن باور دارد گذاشته و کوشیده است فراز و فرودهای روزگار و بی‌مهری‌های گاه‌وبیگاه، او را از جاده انصاف خارج نکند.

استفاده از نحلله‌های مختلف فکری



حسین موسویان

دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان، ارکان اصلی دموکراسی در یک جامعه را چهار رکن معرفی کرده‌اند. رکن اول داشتن قانون اساسی، رکن دوم داشتن پارلمان یا مجلس قانونگذاری که نمایندگان منتخب مردم در آن حضور داشته و بتوانند با تهیه و تصویب قوانین لازم، اداره امور جامعه را زیر لوای قانون قرار دهند. رکن سوم دموکراسی وجود احزاب و سازمان‌های سیاسی است که افراد ملت بتوانند بر اساس عقیده، فکر و سلیقه خود گردهم جمع شوند و حزب به وجود آورند و خواست‌های خود را از طریق حزب و در چارچوب اصول عقاید و منشور حزب مورد نظر خود دنبال کنند و بالاخره، وجود مطبوعات آزاد به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی تعریف شده است.

از آغاز قرن نوزدهم که مطبوعات در جوامع بشری پا به عرصه وجود گذاشتند، تغییر و تحولات مثبت و شگرفی در استحکام پایه‌های دموکراسی ایجاد شد. در ایران روزنامه‌های معدودی که در سال‌های پیش از انقلاب مشروطیت انتشار یافتند، نقش مهمی در تکوین و به‌ثمر رسیدن انقلاب آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه مشروطیت ایفا کردند. در دوران نهضت ملی ایران، وقتی رهبر نهضت ملی، دکتر محمد مصدق، که به ضرورت آزادی مطبوعات عمیقاً باور داشت، در تاریخ دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ برای اجرای قانون ملی شدن نفت، این مسئولیت را پذیرفت و پست نخست‌وزیری را بر عهده گرفت، در اولین بخشنامه دولتی خود، نامه‌ای را به شهربانی کل کشور نوشت: «شهربانی کل کشور، در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هرچه نوشته باشند و هرکه نوشته باشد، به هیچ‌وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد.» و ملت ایران شاهد بودند که تا چه حد و تا کجا به این اولین بخشنامه خود پایبند بود و تا چه میزان آزادی مطبوعات را حرمت گذاشت و مردم ایران نیز چه آگاهانه به قضاوت نشستند و به

پس از پیروزی انقلاب، آزادی مطبوعات فرازوفرودهای زیادی را تجربه کرده است. در برخی از بازه‌های زمانی به‌ویژه در نخستین سال‌های پس از انقلاب، آزادی مطبوعات محسوس و ملموس بوده و در برخی دیگر از دوره‌ها، شاهد توقیف فله‌ای روزنامه‌ها و زیر فشار قرار گرفتن اصحاب قلم بوده‌ایم.

من چشم‌انداز ایران را از اولین شماره‌ها تاکنون مطالعه کرده‌ام و مدیر مجله، مهندس لطف‌الله میثمی را از سال‌های دور و چندین سال پیش از انقلاب می‌شناسم. او شخصیت وطن‌خواه و مردم‌دوستی دارد که در اوج اقتدار رژیم گذشته، جان برکف به صحنه مبارزه در راه مردم و احقاق حقوق آن‌ها گام نهاد که همگان از کم و کیف آن آگاه‌اند. طی این سال‌هایی که چشم‌انداز ایران انتشار یافته، او با رعایت اعتدال و با لحن مناسب زمان و در حد امکان، تحلیل‌ها و اظهارنظرهای خود و شخصیت‌های سیاسی دیگر را درباره مسائل مختلف سیاسی، چه مربوط به مسائل داخل کشور و چه در ارتباط با منطقه و جهان در معرض قضاوت علاقه‌مندان و صاحب‌نظران قرار داده است.

این نشریه از طرح مسائل تئوریک و علمی نیز غافل نبوده و با طرح کردن این‌گونه بحث‌ها کوشیده تا به یادگیری و آموزش جامعه کمک کند. واکاوی‌های تاریخی رویدادهای دوران معاصر به‌خصوص حوادث مربوط به نهضت ملی ایران و نحلله‌های مختلف فکری وابسته به آن، می‌تواند از نقاط قوت و بسیار مثبت این رسانه شناخته شود.

البته باید ذکر کنم که در این بررسی‌های تاریخی از نوشته‌ها و افکار شخصیت‌های سیاسی با گرایش‌های مذهبی خیلی بیشتر و پررنگ‌تر از سایرین استفاده شده است و به داوری من، کمتر استفاده کردن از افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های ملی بدون گرایش‌های دینی و نحلله‌های ملی سکولار و معتقد به جدایی دین از حکومت را شاید بتوان نقطه کمبودی برای این نشریه وزین تلقی کرد. از تضارب اندیشه‌های مختلف است که جامعه بالندگی و شکوفایی فکری و اعتلای علمی پیدا می‌کند.

در مجموع، چشم‌انداز ایران در وظیفه مطبوعاتی خود به‌عنوان یک نشریه مستقل که همانا توسعه و تکامل افکار جامعه، تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی، انتقاد دلسوزانه از نارسایی‌ها و آگاهی‌دادن به مردم است، بسیار موفق بوده است. ■

* رئیس هیئت اجراییه جبهه ملی ایران

۷۲ | چشم‌انداز ایران | آبان و آذر ۹۵ | شماره ۱۰۰

روایتگر بیم‌ها و امیدها



یوسف مولایی

چشم‌انداز ایران روایت چالش‌ها، دغدغه‌ها، امیدها و بیم‌ها، کاستی‌ها و دستاوردها به سبک و سیاقی است که با روزنامه‌نگاری متداول، مرزهای پررنگی دارد و در عین حال، در آنجا که وارد عرصه اطلاع‌رسانی می‌شود، این کار را به صورت کاملاً حرفه‌ای انجام می‌دهد. ترجمه مطبوعات خارجی و انعکاس آن در بخش پایانی مجله، بازگشایی در چیه‌ای نو به دنیای پرهیاهو و سرشار از خیر است که با حس کنجکاوی ما در شناخت سیاست جهانی همراه است. ورق‌زدن بخش پایانی، احساس مسافری را تداعی می‌کند که در پایان یک سفر طولانی به استراحت نشسته است. آغاز سفر در دنیای چشم‌انداز ایران، طاقت و تأمل زیادی طلب می‌کند، چراکه فهم تحلیل‌ها و تفسیرهای سردبیر در صفحه نخست که به سادگی و روانی بیان می‌شود، ما را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و به طور طبیعی، مصرف انرژی ما را افزایش می‌دهد.

برای من همیشه این پرسش مطرح است که آیا بدون شناخت کافی از لطف‌الله می‌توان به دریافت درستی از مطالب چشم‌انداز ایران دست یافت؟ حضور و نگاه او در فضای سنگین مطالب ارائه شده بسیار پررنگ است. نه تنها در بخش نخست و پایانی نشریه (از سخن سردبیر تا ترجمه گزیده‌ای از اخبار) حضور تمام‌قد سردبیر را می‌بینم، بلکه در چیدمان مطالب، انتخاب مقالات و مصاحبه‌ها با نگاه پخته، دلسوزانه و منصفانه لطف‌الله به مسائل داخلی و خارجی ایران را مشاهده می‌کنیم.

با این وجود در مجموع، چشم‌انداز ایران یک نشریه بسیار جدی و سنگین است. موضوعات آن خیلی متنوع نیست. در حوزه هنر به جز انتشار هرازگاهی شعر از شعرای نه‌چندان مطرح، کاری انجام نمی‌دهد. همچنین چشم‌انداز ایران ما را با دنیای علم و دستاوردهای شگرف آن خیلی آشنا نمی‌کند. گاهی به نظر می‌رسد که قطار چشم‌انداز ایران روی ریل‌های کهنه حرکت می‌کند و نسل جوان و دنیای بسیار متفاوت آن حضور چندانی در نشریه ندارد. مطالب چشم‌انداز ایران مخاطبان معدودی دارد و به همین ترتیب، نمی‌تواند از محل فروش و آگهی درآمد قابل قبولی کسب کند. کمبود بودجه اجازه نمی‌دهد که نشریه از نظر فرم و محتوا به نوشتن مداوم خود بپردازد. از این رو، هنگام مطالعه چشم‌انداز ایران احساس کهنه‌بودن اجازه نمی‌دهد مطالب با اشتیاق و ولع خوانده شود. با وضعیت موجود انتشار حتی دو ماه یک‌بار نشریه کار بسیار دشواری است. اگر عشق لطف‌الله و دوستانش در آن جاری نبود، خستگی و ناتوانی مالی چشم‌انداز ایران را از پای می‌انداخت. چشم‌انداز ایران در جایگاه خاص خود عزیز و مورد توجه است و به‌عنوان یک نشریه راهبردی و آموزشی، نقش مهمی در اندیشه‌ورزی ایفا می‌کند.

چشم‌انداز ایران با یک رویکرد راهبردی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و راهبردی حضور دارد. نقد و بررسی سیاست‌ها و برنامه‌های دولت و جریان‌های سیاسی نیز بازتابی از دغدغه‌های لطف‌الله می‌شود در راهیابی، توسعه و استقلال است. به نظر می‌رسد در این مسیر، لطف‌الله گذشته خود و نسل همراه خود را نیز به نقد می‌کشد. پرداختن به تاریخ مبارزات جریان‌های سیاسی از ورای مصاحبه‌ها و انعکاس دیدگاه‌ها نقد عالمانه و مدبرانه، کاستی‌های راه طی شده مردم ایران را در دستیابی به توسعه، آزادی و استقلال را نشان می‌دهد. هرچند چشم‌انداز ایران در مرور تاریخ معاصر تلاش می‌کند بی‌طرفی خود را حفظ کند و پررنگ کردن سلسله

پراکنندگی مباحث گفتگومانی و تنوع مباحث اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اجازه نمی‌دهد چشم‌انداز ایران به‌عنوان یک نشریه گفتگومانی و نظری ارزیابی شود. بیکاری، اعتیاد، آسیب‌های اجتماعی، مشکلات جوانان، تورم، بخشی از مقالات و مصاحبه‌های چشم‌انداز ایران را به خود اختصاص می‌دهد. توسعه و مسائل کلان اقتصادی از جمله شیوه مدیریت نفت و دیگر منابع ملی، مبارزه با قاچاق و مقابله با واردات بی‌رویه از دل‌نگرانی‌های همیشگی چشم‌انداز ایران را رقم می‌زند. بخش قابل توجهی از مطالب نشریه به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی اختصاص دارد. در مسائل منطقه‌ای، چشم‌انداز ایران مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای در امور منطقه را از دلایل اصلی بحران در منطقه ارزیابی می‌کند و به‌طور قاطع از حقوق فلسطینیان دفاع کرده و اسرائیل را عامل اصلی بی‌ثباتی منطقه معرفی می‌کند. مطالب زیادی در ارائه تصویر واقعی از ماهیت اسرائیل در نشریه منتشر شده است و همچنین سیاست‌ها و مداخلات آمریکا و حضور نظامی این کشور در منطقه، از دلایل اصلی تنش و بی‌ثباتی در منطقه ارزیابی شده است. ■

* استاد دانشگاه و وکیل دادگستری

عرضه واقعیت به صورتی شفاف و روشمند



فرشاد مؤمنی

استمرار مبارک و پرثمر انتشار چشم‌انداز ایران حداقل از دو زاویه، ارزش، تأمل و واکاوی جدی دارد؛ یکی از زاویه یک تلاش فردی، مسئولیت‌شناسانه و توسعه‌گرا و دیگری از زاویه ویژگی‌های اقتصاد سیاسی ایران و جایگاه و منزلت تلاش‌هایی در حیطه ارتقای بنیه فکری نظام ملی و ترویج نگرش‌های بلندمدت و راهبردی نسبت به مسائل کشور.

از جنبه اول، تلاش‌های بی‌وقفه و اینترگرانه جناب مهندس لطف‌الله میثمی را در زمره مصادیق بسیار ارزشمند مجاهدت با مال و جان در راه ارتقای دین خدا به شمار می‌آورم و همواره از اینکه در یک ساختار نهادی کوتاه‌نگر و انگیزه‌کش چنین سرچشمه‌های جوشان، انگیزه‌های توسعه‌گرا و تلاش بی‌وقفه و بی‌مزد و منت و بانگیزه پایان‌ناقصی چنین نمونه‌هایی را مشاهده می‌کنم، به درگاه خداوند تبارک و تعالی شکرگزار هستم و همواره دعا می‌کنم که نمونه‌های چنین احساسات پاک و بی‌شائبه برای ارتقای ملک و دین افزایش یابد.

از جنبه اجتماعی اما مسئله بسیار قابل‌اعتنا تر است، چراکه در یک اقتصاد سیاسی رانتی که به‌صورت نظام‌وار ملاحظات و مسائل کوتاه‌مدت به مصالح بلندمدت نظام ملی ترجیح داده می‌شود، فکر راه‌اندازی یک نشریه وزین و باکیفیت که اندیشه‌های راهبردی را ترویج می‌کند، از منظر مصالح توسعه ملی، ارزش نفس‌الامری دارد و هنگامی که این ویژگی و امتیاز خارق‌العاده در کنار رویکرد انتقادی قرار می‌گیرد، به معنای دقیق کلمه چیزی جز انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر با انگیزه خالص الهی نمی‌تواند معنا داشته باشد، چراکه در اقتصادهای رانتی آنچه بیشتر مقبول طبع واقع شده و پاداش می‌یابد، چاپلوسی و کرنش است نه راستگویی و نقد عالمانه و دلسوزانه و برپایی چنین شرایطی همانا به معنای افزایش هزینه فرصت برای کسانی است که دل می‌سوزانند و از خود مایه می‌گذارند و خود را به خطر می‌اندازند تا کشور از بلیه کوتاه‌نگری آسیب کمتری ببیند.

واقعیت آن است که ساختار نهادی و نظام پاداش‌دهی در اقتصادهای رانتی به طرز نگران‌کننده‌ای انگیزه‌کش است و به همگان به شیوه‌های گوناگون پیام می‌دهد که منحصرأً به فکر از آب درآوردن

گلیم خود باشند و از منظر شکل و شیوه هم هیچ حد و مرز اخلاقی، دینی و ملی را مانع این خودخواهی خانمان‌سوز نبینند. با لحاظ کردن چنین ویژگی‌هایی ارزش فرهنگی، اجتماعی و راهبردی تلاش‌هایی از قبیل آنچه طی چندساله اخیر از چشم‌انداز ایران شاهد بوده‌ایم، بهتر درک خواهد شد.

کلام آخر را با بهره‌گیری از کتاب ارزشمند فهم فرآیند تحول اقتصادی، اثر ممتاز و برجسته اقتصاددان بزرگ فقید داگلاس نورث، مطرح می‌سازم. ایشان با بهره‌گیری از دستاوردهای مطالعه ده هزار سال تاریخ مکتوب بشری، ایده «قفل‌شدگی به تاریخ» یا «تصلب ساختاری» یا «وابستگی به مسیر طی شده» را برای فهم چرایی بازتولید توسعه‌نیافتگی و سازوکارهای برون‌رفت از آن سرنوشت‌ساز می‌داند و در این مسیر با استدلال‌های منحصراً به فرد و تردیدناپذیر نشان می‌دهد که نقطه عزیمت خروج از بن‌بست توسعه‌نیافتگی غلبه بر بحران وابستگی به مسیر شناختی است. در اقتصادهای رانتی معمولاً واقعیت‌ها یا گفته نمی‌شوند، یا همه واقعیت گفته نمی‌شود، یا با سرمایه‌گذاری‌های عظیم رانت‌جویان واقعیت‌ها دستکاری می‌شود و از طریق هر یک از این ترفندها به گونه‌ای منافع رانت‌جویان تأمین شده و تحقق شناخت عالمانه و درک مطابق با واقع و مورد تأیید نظام کارشناسی با چالش‌ها و چشم‌اندازهای پرهزینه روبه‌رو می‌شود و تلاش‌هایی از قبیل آنچه طی چندساله اخیر از مجله وزین چشم‌انداز ایران شاهد بوده‌ایم، به‌مثابه عرضه واقعیت به صورتی شفاف و روشمند و همراه با تحلیل‌های واقع‌گرایانه است که نقش شاقول اطمینان‌بخش را برای جامعه ایفا نموده و ترفندهایی که نوآم جامسکی آن را مهندسی تاریخ و میشل فوکو آن را ارائه رژیم‌های واقعیت به جای واقعیت می‌خواند از طریق این مرکز صداقت، امانت‌داری و دیده‌بانی از منافع ملی رنگ می‌بازد. در حالی که در اقتصاد سیاسی رانتی ایران، بخش اعظم منافع دشمنان توسعه ملی و عزت‌یابی جامعه اسلامی را عدم شفافیت هرچه گسترده‌تر تأمین می‌کند، تلاش بی‌وقفه، اینترگرانه و نورانی یک نشریه متعهد و مسئول ارزشی صدچندان پیدا می‌کند، چراکه تاباندن نور آگاهی و فراتر رفتن از توصیف پراکنده بخش‌هایی از واقعیت و ارائه تحلیل‌های راهبردی و روشمند در آخرین تحلیل، گامی به سوی مهار فضای رانتی و زیاده‌خواهی‌های ناشی از آن تلقی می‌شود.

این عبارت مشهور آدام اسمیت که اقتصاد رانتی را فضایی تعریف می‌کند که رانت‌جویان نکاشته‌های خود را درو می‌کنند، به‌خوبی نشان می‌دهد که در غیاب تحلیل‌های راهگشا، چگونه دستکاری واقعیت فضا را برای رانت‌جویان و رباخوران فراهم‌تر می‌کند و این زاویه ارزش تلاش‌هایی روشنگر از قبیل تلاش مجله وزین چشم‌انداز ایران را بهتر به نمایش می‌گذارد.

اینجانب به‌عنوان یک شهروند توسعه‌خواه، قدر زحمت‌های مهندس میثمی و همکاران ایشان را گرامی می‌دارم و برای ایشان و کشورمان آینده‌ای تابناک و سرشار از شادکامی و موفقیت آرزو می‌کنم و امیدوارم که نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ملی هرچه سریع‌تر و هرچه عمیق‌تر قدردان تلاش‌هایی از این دست باشد و بستر نهادی را برای تکثیر این نمونه‌های ارزشمند فراهم‌تر سازد. ■

* استاد دانشگاه، مدیر فصلنامه دین و اقتصاد

چشم‌انداز ایران و تلاش‌های ارزشمند آموزشی



محمد رضا نیک‌نژاد

چشم‌انداز ایران را از سال‌های دانشجویی می‌شناسم؛ دو ماهنامه‌ای که با همه بی‌مهری‌ها، هدف‌مدار و سازمان‌مند با پشتکار توانسته در سپهر ناپایدار و گاه سیاه و سفید و زرد و سیاست‌زده رسانه‌های نوشتاری و رسانه‌ای تأثیرگذار باشد. بی‌گمان می‌توان به این نشریه از زاویه‌های گوناگون پرداخت و بسیار نوشت، اما نگارنده به‌عنوان یک فرهنگی و کنشگر صنفی معلمان از زاویه آموزش و پرورش و رویکرد راهبردی چشم‌انداز ایران به آموزش به‌عنوان محور توسعه می‌پردازم.

چند سالی است که چشم‌انداز ایران با رویکردی هدفمند به جستارهای خرد و کلان آموزش و پرورش وارد شده و توانسته در میان فرهنگیان و دغدغه‌مندان آموزش راهی بگشاید و به‌آرامی و به دور از جنجال‌های سیاسی - رسانه‌ای تا اندازه‌ای ژرف به کندوکاو در این گستره بپردازد. دستاورد این ورود، چند گفت‌وگو با وزیران پیشین آموزش و پرورش، دو گفت‌وگو با اعضای کانون صنفی معلمان ایران، گفت‌وگوهایی ارزشمند با دکتر مهر محمدی، دکتر باقری، دکتر زهرا بازرگان، دکتر اسدالله مرادی و البته یادداشت‌های تقریباً همیشگی در زمینه آموزش و پرورش بوده است. هر یک از این تلاش‌ها به‌نوبه خود توانسته است از زاویه‌های گوناگون به واکاوی دشواری‌های

کنونی و چالش‌های آینده ساختار و فرهنگ آموزشی بپردازد و دریچه‌ای برای بررسی بیشتر پژوهشگران و علاقه‌مندان آموزش باز کند. چنین تلاش‌هایی هنگامی بیشتر خود را نشان می‌دهد که آموزش در نظر دست‌اندرکاران نهادهای سیاسی - حاکمیتی، اندیشه‌ورزان و کنشگران فرهنگی - اجتماعی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و گستره آموزش برای گروه وسیعی از شهروندان نه تنها برانگیزاننده نیست، بلکه گریزاننده است!

اما بی‌گمان چشم‌انداز ایران در این زمینه در آغاز راه است و به‌خوبی روشن است که تا رسیدن به هدف‌های مسیری که برگزیده‌اند، باید گام‌های بسیاری بردارند. برای ادامه مسیر از سویی نیاز دارد که دست همکاری خویش را به سوی انگشت‌شمار نخبگانی مانند دکتر رناتی، دکتر زیبا کلام، دکتر مالمیر و... دراز کند و البته بکوشد تا نخبگان بیشتری را در این زمینه به چالش بکشد. از دیگر سو، جای خالی بزرگانی چون دکتر محمد رضا سرکار آرانی که در زمینه آموزش جایگاه جهانی دارند، احساس می‌شود و می‌توان با یاری ایشان به آموزش در گستره‌ای ژرف‌تر پرداخت و ریشه‌ای‌تر آن را واکاوید.

به هر روی، به باور من، چشم‌انداز ایران تا همین جا نیز حق بزرگی بر گردن آموزش و پرورش، کنش‌های صنفی فرهنگیان و آموزش به معنای گسترده آن دارد. نگارنده به‌عنوان کنشگری صنفی سپاسگزار تلاش‌های این نشریه ارزشمند است. ■

*آموزگار

کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه به‌مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چندده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری (کتاب‌گستر) به شماره تلفن‌های ۲۴۱۴۱-۲۲۰-۲ و ۱۹۷۹۵-۲۲۰ تماس بگیرند.

احترام به حقیقت



احمد هاشمی

انتشار هر نشریه هزینه‌هایی دارد که اجتناب‌ناپذیر است و منطقاً، پیدا کردن راهی برای تأمین این هزینه‌ها مقدم بر هر امری است؛ بنابراین یک نشریه پیش از آنکه مؤسسه فرهنگی باشد، بنگاه اقتصادی است، هرچند واضح است که رسالت اصلی یک مؤسسه مطبوعاتی، تولید فکر است.

نحوه تأمین هزینه‌های جاری، ارتباط تنگاتنگی با جهت‌گیری‌های نشریه در مسائل مختلف دارد. به غیر از نشریاتی که مستقیماً از طرف برخی نهادها حمایت می‌شوند، بقیه متکی به فروش دکه‌ای و آگهی‌ها هستند و کسی که با این حرفه آشنایی داشته باشد، می‌داند ترازکردن هزینه و درآمد از این راه چقدر دشوار است. همین دشواری‌هاست که برخی موضع‌گیری‌ها را بر مسئولان یک مؤسسه اطلاع‌رسانی تحمیل می‌کند. کم نیستند نشریاتی که به انحای مختلف با ارگان‌ها و شخصیت‌های سیاسی مرادواتی دارند. در شرایط فعلی، فشار اهرم‌های خارجی آن‌چنان بر انتشار یک نشریه تأثیر دارد که درباره استقلال نشریات نباید خیلی سختگیر بود و ناگزیر باید به این امر به دیده اغماض نگریست.

۳۵ سال ماندن!

بیشتر خوانندگان، نقطه قوت نشریه چشم‌انداز ایران را صداقت و صراحت آن می‌دانند. گرچه بسیار اتفاق افتاده که مطالبی از نسل جوان و دانشجویان در این نشریه چاپ شده و واضح است چون هدف اصلی حمایت از تازه‌قلم‌ها بوده، آن نوشته‌ها هم‌وزن باقی مطالب نباشد، اما با مرور شماره‌های پیشین، به موضوعاتی برمی‌خوریم که کمتر نشریه‌ای به سراغ آن می‌رود. سلسله مطالب مربوط به ۳۰ خرداد ۶۰، حاوی نظرات متفاوتی است که بازخوانی آن در حال حاضر ممکن است باعث تعجب خوانندگان شود که چگونه چنین اظهارنظرهای صریحی در چارچوب رسمی و یک نشریه مجوزدار منتشر شده است.

ویژه‌نامه ۱۸ تیر، یکی از منابعی است که محققان تاریخ معاصر از آن استفاده می‌کنند. سه جلد ویژه‌نامه کردستان که پس از سال‌ها مرجع مهمی برای علاقه‌مندان است و حاوی نکات ارزشمندی برای ثبت در تاریخ است. مطالبی که به مسائل اجتماعی همچون اعتیاد، روسپیگری و کولبری می‌پردازد، در نهایت صراحت بیان شده و نقدی که طی شمارگان

متمادی به آموزش و پرورش رسمی انجام شده، در جاهای دیگر کمتر فرصت انتشار پیدا کرده است. این‌ها و موضوعاتی دیگر که تفصیل آن در این نوشته نمی‌گنجد، این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که راز ماندگاری چشم‌انداز ایران - که پیش‌تر با عنوان راه مجاهد منتشر می‌شد - در ۳۵ سال گذشته چیست و چگونه است که باوجود این همه اتفاق که هرکدامشان به‌مثابه سیلی بنیان‌کن از روی مطبوعات عبور کرده، این نشریه هنوز پابرجا مانده است؟

امتیاز دولتی، امتیاز مردمی

طی این سال‌ها چشم‌انداز ایران کوچک‌ترین امتیازی حتی در قالب وام از وزارت ارشاد دریافت نکرده است. در شرایطی که کم نبودند مؤسسات مطبوعاتی که امکاناتی همچون ساختمان، چاپخانه و امکانات سخت‌افزاری دیگر بهره‌مند شدند. این موضوع نه‌تنها درباره دوران دولت دهم صدق می‌کند که در دوران اصلاحات هم به همین شکل بوده است. مسئولان چشم‌انداز ایران اگر هم مکاتبه‌ای با رئیس و اعضای دولت اصلاحات داشته‌اند، هیچ‌گاه مطالبه‌ای شخصی را مطرح نکرده‌اند.

نکته‌ای دیگر که شاید در مطبوعات ایران کم‌نظیر باشد این است که چشم‌انداز ایران همیشه فاصله خود را با احزاب سیاسی حفظ کرده است؛ فاصله‌ای که لازمه نگاه انتقادی است. چشم‌انداز ایران، خود را وامدار هیچ فرد یا گروهی نمی‌داند، بنابراین در بیان آنچه درست می‌پندارد، تعلل نمی‌کند. شاید یکی از دلایل اعتماد خوانندگان در سال‌های گذشته همین امر بوده باشد. چرخ این نشریه فقط و فقط با همان درآمد اندک فروش و کمک‌های گاه‌به‌گاه خوانندگان چرخیده است.

با همه این‌ها، شاید راز پایداری چشم‌انداز ایران را باید در شخصیت مدیرمسئول آن پیدا کرد. البته شاید قائم به فرد بودن برای یک مجموعه حسن محسوب نشود، اما واقعیت این است که در این شرایط سخت، شاید شخص دیگری جز مهندس میثمی بود، عطای کار را به لقایش سپرده بود. طی این سال‌ها، ایشان بارها به دادگاه احضار شده‌اند و ساعت‌ها به دفاع از عملکرد نشریه پرداخته‌اند و هم‌زمان با مشکلات مالی و گرفتاری‌های تولید و انتشار مطالب نشریه دست‌به‌گریبان بوده‌اند.

چندی پیش مطلبی به قلم مهندس میثمی در چشم‌انداز ایران منتشر شد، با این عنوان که «راه سوم اقتصاد کجاست؟» در آن نوشته، ایشان با اشاره به دعوای ایدئولوژیک در اقتصاد، پیشنهاد داده بودند که کارشناسان به‌جای تقابل و برخورد‌های فرسایشی، با هم‌اندیشی یکدیگر، به دنبال راه حلی بومی برای برون‌رفت از مشکلات اقتصادی باشند. راهکاری که متناسب با امکانات و شیوه تولید ایران باشد. شاید بشود از روی همین نوشته خلق‌و‌خوی ایشان را شناخت. اینکه هیچ‌وقت همه حقیقت نزد یک نفر یا یک خط فکری و حزب نیست و همیشه باید دنبال وحدت نیروها و استفاده از تمام ظرفیت‌های ملی برای اعتلای نام وطن بود. صداقتی که در این نحوه بیان هست، باعث تعاملی دوجانبه میان این نشریه و خوانندگان شده است.

چشم‌انداز ایران «راه سومی» است. همین موضوع باعث شده تغییر دولت‌ها تأثیر زیادی بر موقعیت آن نداشته باشد. طی این سال‌ها، همان راه سوم‌ها هستند که نشریه را سرپا نگه داشته‌اند. ■

* همکار نشریه

صد شماره تلاش ملی برای بسط آزادی و عدالت



احسان هوشمند

رسانه‌ای برای عبور از خط قرمزهای خودساخته و خودسانسوری حاکم بر آن تلاش کرده بود. بازخوانی علل اعلام جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در خرداد سال ۱۳۶۰، یکی از این دست از مباحث است که در شماره‌های متوالی و متنوعی مورد بحث قرار گرفت و بخشی از تاریخ شفاهی این رویداد با اهمیت سیاسی منتشر شد.

همچنین یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در هفت دهه گذشته کشور و جامعه ایران، گاه و بیگاه با آن رودر رو بوده، ظهور فعالیت‌های قوم‌گرایانه و تجزیه‌طلبانه در بخش‌هایی از کشور است؛ از جمله این رویدادها، شکل‌گیری جمهوری مهاباد در دوران اشغال ایران توسط دولت‌های روسیه و انگلیس در دهه بیست است. همچنین در روزهای آغازین پس از انقلاب، سلسله درگیری‌های خونینی در حوزه‌های کردنشین غرب کشور، موجب بروز خسارات سنگین اقتصادی و نیز کشته و زخمی شدن هزاران تن در بخش‌هایی از استان آذربایجان غربی، کردستان و بخش محدودتری در استان کرمانشاه شد. چرایی آغاز این رویدادها و نیز استمرار و ابعاد آن، با وجود اهمیت تاریخی و راهبردی آن برای کشور، کمتر توسط نشریه یا رسانه‌ای جمعی مورد توجه قرار گرفته بود.

با همت و پیگیری مهندس میثمی سه شماره از ویژه‌نامه‌های چشم‌انداز ایران در فروردین ۱۳۸۲، پاییز ۱۳۸۴ و زمستان ۱۳۸۷ و با عنوان «کردستان همیشه قابل کشف»، به بررسی رویدادهای کردستان در دهه بیست و به‌ویژه در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به بعد اختصاص یافت. سه شماره ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران با محوریت رویدادهای کردستان، انتشار تاریخ شفاهی و خاطرات شخصیت‌های اثرگذار و مرتبط با حوادث تلخ کردستان در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به بعد و بررسی ابعاد مختلف ظهور و بروز درگیری‌های خونین کردستان را در دستور کار قرار داد. خاطرات شخصیت‌هایی چون مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس صباغیان از اعضای هیئت حل مسئله کردستان در سال ۱۳۵۸، دکتر صدر حاج سید جوادی وزیر وقت کشور در دولت موقت، سرلشکر فرید، فرمانده ارتش، در سال ۱۳۵۸ و استانداران وقت آذربایجان غربی و کردستان یعنی دکتر حق‌گو، دکتر ابراهیم یونسسی و مهندس شاه اویسی و چند نفر از فعالان کردستانی از جمله مهندس فاروق کیخسروی، کاک حسن امینی و تعدادی دیگر از فعالیت وقت و تحلیلگران مسائل کردستان در این سه شماره منتشر شد و این مباحث بازتاب بسیاری در محافل فرهنگی و تحلیلی داشت. انتشار پاسخ دبیرکل وقت حزب دموکرات کردستان ایران، ملاعبداله حسن‌زاده، نیز از دیگر برجستگی‌های این شماره‌ها محسوب می‌شود.

چشم‌انداز ایران به یکصدمین شماره خود رسید. این مهم، نتیجه زحمات سترگ مهندس لطف‌الله میثمی و همکاران ارجمند وی است تا با همتی وصف‌ناشدنی، رسالت خود در برابر جامعه ایران را به مقصود برسانند. تلاشی ستودنی و خستگی‌ناپذیر با دغدغه و دل‌مشغولی آبادانی، آزادی، کرامت انسانی و با رویکردی ملی‌اندیشانه برای ایران امروز و ایران فردای ما. جناب میثمی و دوستان چشم‌انداز ایران برای همه این تلاش‌ها و زحمات، خسته نباشید. ■

* کارشناس اقوام و همکار نشریه

اگر قرار باشد به پرسشی پاسخ دهم که نمونه‌ای از ثمرات صبر، پایداری، وطن‌خواهی و ملی‌اندیشی را معرفی کنم، بی‌گمان و بی‌تأمل انتشار صد شماره دو ماهنامه چشم‌انداز ایران به همت و مدیریت مهندس لطف‌الله میثمی را معرفی می‌کنم. انتشار صد شماره از نشریه چشم‌انداز ایران آن‌هم در تب و تاب‌های دو دهه گذشته کشور پدیده‌ای نادر است. پدیده‌ای نادر است، چون با کمترین امکانات و بدون هیچ‌گونه حمایت پیدا یا نهان‌بخش رانتی این نشریه توانسته با انتشار یکصد شماره به حیات خود ادامه دهد. البته استمرار حیات و انتشار با کیفیتی درخور، بالنده، پویا و ملی‌اندیش.

۱. یکصد شماره دو ماهنامه چشم‌انداز ایران یک ویژگی مشترک دارد، اصرار بر رجوع و بازگشت به قانون اساسی. کمتر نشریه‌ای در کشور را می‌توان نشان داد که بارها سرمقاله یا بخش‌های مهمی از محتوای خود را به قانون اساسی اختصاص داده باشد. مهندس میثمی همواره تأکید کرده و می‌کند که ظرفیت‌های چشمگیری در قانون اساسی برای توسعه کشور، بسط آزادی‌های مدنی، عدالت اجتماعی و استیفای حقوق ملت وجود دارد و نباید از کنار این ظرفیت‌ها به‌راحتی گذشت.

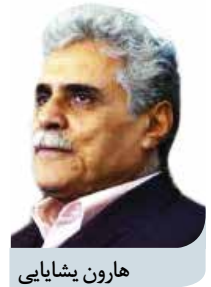
۲. چشم‌انداز ایران از گزند گیر و گرفت‌ها در پیچ و تاب تحولات سیاسی کشور به سلامت عبور کرده است. این تنها از فعالیت‌های قانونمند و نیز مشی اعتدالی و معطوف نشریه با حفظ مواضع و اصول ناشی می‌شود. حتی در اوج تعطیلی نشریات اصلاح‌طلب، چشم‌انداز ایران به فعالیت خود ادامه داد و از این نظر هم استمرار فعالیت‌های نشریه مدیون درایت تحریریه و مدیریت مهندس میثمی است.

۳. حقوق ملت ایران، مسئله نفت، سیاست خارجی، محیط‌زیست، آموزش و پرورش، تاریخ و بسیاری از مسائل مبتلا به ایران امروز در یکصد شماره چشم‌انداز ایران جایگاه درخوری داشته و بر این اساس، سلاقی متفاوت و اقشار مختلفی از جامعه، بخشی از مطالبات مدنی خود را در این نشریه یافته‌اند.

۴. جدیت، پایداری و ابتکار عمل مهندس میثمی برای انتشار یکصد شماره چشم‌انداز ایران برای همه کسانی که با نشریه همکاری داشته و دارند، بسیار روشن است. از ابتدای صبح تا آخر وقت در این دو دهه، مهندس میثمی این نهال را پاس داشت تا اینکه به توأمندی یکصدمین شماره رسید. حدود پانزده سال است که با نشریه همکاری دارم و مطالبم در بسیاری از شماره‌ها در نشریه منتشر شده است در تمام این سال‌های دراز، مهندس میثمی را در حالی ملاقات کرده که دائماً در حال فعالیت، مطالعه و گفت‌وگو بوده است و مسائل اساسی مملکت را با حوصله تعقیب می‌کرده است. میثمی همیشه به آینده امیدوار است و یکی از رازهای موفقیت وی، امیدواری است.

۵. ورود به برخی مباحث تاریخی حساس و بازبینی بازخوانی کارشناسانه برخی رویدادهای تاریخی با اهمیت، از ویژگی‌های منحصر به فرد مهندس میثمی در انتشار چشم‌انداز ایران و ناشی از همان درک ملی‌اندیشانه است؛ موضوعاتی که کمتر

با صدمین شماره «چشم انداز ایران»



هارون پشایابی

هرکس هر نوع نگاه یا قضاوتی درباره انتشار صد شماره چشم انداز ایران داشته باشد، می داند حضور و تلاش پیگیر لطف الله میثمی مهم ترین دلیل انتشار این نشریه و استمرار آن است.

در بخشی از تحولات پرتلاطم سیاسی و اجتماعی ایران از سال های ۱۳۲۸ در جریان ملی شدن صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تا امروز حضور لطف الله میثمی و یارانش به خوبی مشهود است و تأثیر آن را نمی توان نادیده گرفت؛ به ویژه شخص آقای میثمی که در انتخاب راه خود دانا

و انعطاف پذیر عمل کرده است.

آرمان خواهی های لوجوانه، دلسوزی های خیر خواهانه و اقدامات شتاب زده و بی حاصل جوانان مبارز ایران در این سال ها، آینه ای از حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مردم ایران در شرایط بوده است. جوانانی که در راه اندیشه های مردم دوستانه و گاهی خام خود به هر طریقی متوسل شدند تا ملت ایران را از بن بست نظام پادشاهی نجات دهند و در این راه از بذل جان خود و هر نوع فداکاری دریغ نکردند و دانه امید را در دل و ذهن آیندگان زنده نگاه داشته و افتان و خیزان این راه پر پیچ و خم را پیموده اند.

همه کسانی که در متن یا در حاشیه مبارزات مردم ایران در این دوره بوده و اینک جمعی از آن ها در میان ما نیستند و به رحمت خدا رفته اند یا کسانی که زنده اند و آن روزها را به یاد می آورند، می دانند. اگر چه جوانان آن زمان در بعضی موارد به گودال جهل و تعصب افتاده اند و زبان های بسیار به خود و دیگران رسانده اند، با این همه آن ها فرزندان پاک و صدیق ملت ایران بوده و در حافظه تاریخی مردم ماندگار خواهند بود و معدود کسانی که در این گیر و دار بی خیال خود از خود، خودی ساخته، بلکه مورد قبول و تحسین دیگران قرار گیرند، در گوشه های تاریک تاریخ به فراموشی سپرده خواهند شد. تصفیه های خشن درون سازمانی، خود خواهی تنگ نظرانه، اقدامات متعصبانه و بی حاصل و بسیاری دیگر از نارسایی ها، همچنین دست اندازهای پیمودن راه سخت آن ها بوده و در دیگر کشورهای جهان نیز آن زمان مشابهت هایی وجود داشته است و اینک همه می دانند آن شیوه مبارزه خشن، مسلحانه و کورکورانه بی حاصل بوده و راه به جایی نخواهد برد.

من به عنوان کسی که عمر طولانی خود را در حاشیه مبارزات مردم ایران در آن سال ها گذرانده ام، هیچ گاه صداقت و مردم دوستی مبارزان را منتفی و بی حاصل نمی دانم و معتقدم کسانی که در راه مبارزات رهایی بخش ملت ایران مشارکت داشته و دارند به جز تلاش برای خوشبختی ملت ایران و سربلندی و وطنشان سودایی در سرهایشان نداشتند.

آن ها که انجام تکلیف شرعی و نماز و روزه برایشان اولویت داشت و هر اقدام سیاسی یا اجتماعی را با توسل به خداوند آغاز می کردند تا کسانی که در جنگل های سیاهکل از فرط هیجان و نومیدانه گلوله های تفنگ های خودشان را به سینه های خود شیک می کردند، از دوستانی که در تپه های اوین ناجوانمردانه با رگبار گلوله های مزدوران ساواک به استقبال مرگ شرافتمندانه رفتند تا سربازان و بسیجیان دلاوری که قبل از حضور در جبهه های جنگ تحمیلی و پاسداری از مردم و مرزبوم ایران دعای توسل می خواندند و در جابه جایی از هر سنگر به سنگر دیگر قرآن کوچکی را که همراه داشتند دوباره و چندباره مرور می کردند و هر جوان مبارز گمنام یا فراموش شده ای، همه این ها فرزندان برومند و شریف ملت ایران بوده و هستند و مردم ما خود وامدار آن ها می دانند و آنچه من از روش انتشار نشریه چشم انداز فهمیده ام، اعتقاد به این اصل است. با یادی از هوشنگ ابتهاج (ه. الف - سایه) شاعر بلند آوازه و شریف که سال های در

متن و حاشیه مبارزات مردم ایران حضور داشته و زبان گویای ادبیات خروشنده فارسی در عصر ماست و ذکر قطعاتی از اشعار او یادش را گرامی می داریم و عمرش دراز باد.

نه هراسی نیست

من هزاران بار

تیرباران شده ام

و هزاران بار

دل زیبای مرا از دار آویخته اند

و

هزاران بار

با شهیدان تمام تاریخ

خون جوشان مرا

به زمین ریخته اند

سرگذشت دل من

زندگینامه انسان است

که لبش دوخته اند

زنداهش سوخته اند

و به دارش زده اند

آه ای بابک خرم دین

تو لومومبا را می دیدی

و لومومبا می دید

مرگ خونین

مرا در بولیوی

راز سرسبزی حلاج این است

ریشه در خون شستن

باز از خون رستن

در ویتنام هزاران بار

زیر تیغ جلاد

زخم برداشته ام

و ندر آن آتش و خون

باز چون پرچم فتح

قامت افراشته ام

آه ای آزادی

دیرگاهی است ک از اندونزی تا شیلی

خاک این دشت

جگر سوخته با خون تو می آمیزد

دیرگاهی است که از پیکر مجروح فلسطین شب و روز

خون فرو می ریزد

و هنوز از لبنان

دود برمی خیزد

در پایان، لازم می دانم انتشار یکصدمین شماره چشم انداز ایران را به همه دست اندرکاران نشریه، دوستداران و خوانندگان تبریک بگویم و امیدوارم در انجام این

خدمت فرهنگی، موفق و پایدار بمانند. ■

* تهیه کننده سینما / فعال فرهنگی جامعه کلیمیان

دیدگاه خوانندگان

خوانندگان سرمایه‌های اصلی دوماهنامه چشم‌انداز ایران هستند، بدین منظور در دو شماره گذشته طی فراخوانی پرسش‌هایی را به جهت اطلاع از دیدگاه‌های خوانندگان درج کردیم. این فراخوان با استقبال خوب مخاطبان همراه بود.

به‌طور مسلم، انعکاس کلیه یادداشت‌های ارسالی از طرف مخاطبان برای مجله امکان‌پذیر نبوده است؛ بنابراین چهار یادداشت را به‌صورت مشروح و سه یادداشت خلاصه‌سازی شده جهت اطلاع خوانندگان انتخاب و منتشر شده است. مجموعه تحریریه نشریه به‌طور قطع تمام یادداشت‌ها را با دقت مطالعه و در راستای بهبود مستمر نشریه در شماره‌های آتی اقدام خواهد کرد.

در میان مخاطبان، آقای بیناپور معتقدند که مسائل ۳۰ خرداد ۶۰ به‌صورت ریشه‌ای بررسی نشده است و مطالب تاریخی مجله باید بیشتر باشد. صداقت و حقیقت‌گویی را علت ماندگاری مجله دانسته است.

آقای ابوالحسن طالقانی نیز از حجم زیاد مجله و پرداختن به مطالب تاریخی انتقاد کرده و خواستار کاهش حجم نشریه شده است. وی علت ماندگاری مجله را ارائه تحلیل‌های صحیح از موضوعات (به‌ویژه سرمقاله‌ها) می‌داند.

آقای لامعی یکی دیگر خوانندگان از دست‌اندرکاران نشریه درخواست کرده که به مسائل اقتصاد، فرهنگ و به‌ویژه ایمان بیشتر پرداخته شود و عنوان کرده انگیزه‌اش از تهیه چشم‌انداز ایران، یادی از آرمانگرایی دینی، آموزه‌های قرآنی، دکتر مصدق و مجاهدین اولیه است. همچنین استفاده از مطالب قرآنی استاد ملکیان و محمدعلی موحد را پیشنهاد داده است.

با توجه به اینکه برای مطالعه چهار یادداشت مشروح نیاز به درج مجدد پرسش‌های فراخوان است، این پرسش‌ها مجدداً در زیر درج شده است:

۱. به نظر شما بهتر است چشم‌انداز ایران بیشتر به چه مسائلی و زمینه‌هایی بپردازد؟

الف: اندیشه ب: تاریخ ج: اقتصاد د: اجتماعی

۲. به نظر شما پرداختن به چه مباحثی در نشریه ضروری نیست؟

۳. کدام‌یک از موضوعات مطرح‌شده در نشریه نیاز به تحلیل بیشتری دارد؟

۴. به نظر شما مطالب نشریه بیشتر برای چه اقشاری مناسب‌تر است؟

۵. یکی از موضوعاتی که در شماره‌های متعدد نشریه دنبال شد تحلیل و ریشه‌یابی واقعه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود، به نظر شما چه ابعادی از این موضوع ناگفته مانده است؟

۶. تأکید نشریه را بر قانون اساسی به‌عنوان میثاق مشترک ملی تا چه حد کارساز می‌دانید؟

۷. طی دو ماه چند صفحه از مطالب نشریه را مطالعه می‌کنید؟

۸. چه انتقادی به نشریه دارید؟

الف: از نظر شکل و گرافیک ب: نثر و سبک نگارش ج: موضوع و محتوای مطالب

۹. آیا از شیوه توزیع نشریه رضایت دارید؟ برای توزیع بهتر چه پیشنهادی دارید؟

۱۰. در چه زمینه‌ای حاضرید با نشریه همکاری کنید؟

۱۱. به نظر شما علت ماندگاری نشریه در این سال‌های متلاطم چیست؟

احتراز از پرچمداری متعصبانه



شیرین پارسی

هفته سال است که شاهد انتشار چشم‌انداز ایران با مدیریت آقای میثمی هستیم. در این مدت نشریات بسیاری پا به عرصه پیشخوان‌ها گذاشتند، اما تنها انگشت‌شماری از آنان عمری بدین‌سان بلند داشته‌اند. در کشور ادب‌پروری چون ایران که حتی عمر نشریات ادبی و فرهنگی بس کوتاه‌اند و با کمترین بهانه‌ای و به دلایلی، مَهر پایان بر کارنامه نشریه‌ای می‌خورد، چشم‌انداز ایران که عنوان سیاسی-راهبردی را هم در کنار نامش ثبت می‌کند، در ماندگاری‌اش باید حکمتی نهفته باشد.

آنچه از اولین شماره‌های نشریه پیگیرانه دنبال شده است، موضوعات مربوط به نفت و صنعت آن (تخصص ویژه آقای میثمی)، موضوعات اقتصادی (سرمايه‌داری و بحران‌هایش، تورم و...)، مباحث دینی و علوم اجتماعی بوده است. البته مقولاتی همچون ادبیات متعهد و مسائل منطقه و جهان نیز کم و بیش مورد توجه قرار گرفته‌اند (به‌ویژه در چند سال اخیر).

یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی که چشم‌انداز ایران بدان توجه ویژه‌ای کرده، موضوع اختلافات میان گروه‌های سیاسی و مسائل دهه شصت بوده است. واکاوی عقاید گروه‌ها، اختلافات و ریشه‌های تاریخی آن‌ها از زبان عناصر مختلف درگیر در این مسائل بسیار روشن‌گرانه بودند که سعی شده بود بدون جهت‌گیری مثبت یا منفی و از زبان افراد مختلف درگیر بیان شود.

طی این سال‌ها، مطالب نشریه به تدریج دسته‌بندی و در قالب‌های مشخصی به خوانندگان عرضه شده است. تقسیم‌بندی‌هایی چون سیاست داخلی، اندیشه، جامعه، تاریخ، سیاست خارجی که برگرفته از شیوه‌های نوین روزنامه‌نگاری بود، به دستیابی خواننده به مطالب مورد علاقه‌اش کمک شایانی کرده است. زیرا با توجه به کثرت رسانه‌های این زمانه -صفحات مجازی و...- می‌توان برای خواندن و دستیابی به مطالب گزینش و انتخاب کنیم.

باید اذعان کنم که به‌عنوان یک خواننده حرفه‌ای نشریات فرهنگی و اجتماعی که طی سال‌های پس از انقلاب، نشریات بسیاری را مطالعه و دنبال کرده‌ام، چشم‌انداز ایران را به دلیل تداوم، تحلیل‌های موضوعی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و مسائل روز و... رعایت انصاف سیاسی و احتراز از پرچم‌داری متعصبانه از عقیده‌ای خاص، همیشه خریداری و مطالعه و به دوستان نیز توصیه کرده‌ام.

در شماره ۹۹ سؤالاتی نیز مطرح شده که گمان دارم با پاسخ بدان‌ها بتوان روشن‌تر در موارد گوناگون اظهارنظر کرد:

در پاسخ سؤال اول باید بگویم، از آنجا که چشم‌انداز ایران مجله‌ای سیاسی-راهبردی است باید به هر چهار موضوع اندیشه، تاریخ، اقتصاد و اجتماعی بپردازد، زیرا چون سیاسی است باید مباحث اقتصادی و اجتماعی را پی‌گیرد و به دلیل راهبردی بودنش باید از تبار و تاریخ و اندیشه سخن گوید. درباره سؤال دوم، به نظرم کلیه مباحث طرح‌شده در یکی دو سال گذشته خوب و مفید بوده است.

در جواب سؤال سوم نیز بر این گمانم که با توجه به اهمیت موضوعات روز جامعه باید تحلیل‌ها را عمیق‌تر کرد. گاهی مسائلی مانند افول اخلاق و رشد

فساد و گاه برخی تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی. بر اساس نوع و اهمیت موضوع باید تحلیل موضوعی و ریشه‌ای از دیدگاه‌های مختلف انجام شود. البته توجه به زیرساخت‌ها و تصمیم‌های زیربنایی اقتصادی می‌تواند تحلیلی‌تر و از نگاه کارشناسان و با توجه به منافع ملی بحث و واکاوی شوند. گاهی از دیدگاه‌های آنانی که دور از سرزمین ایران زندگی می‌کنند نیز استفاده کنید.

سؤال چهارم، مطالب نشریه برای اقتشار روشنفکر و آنان که دلی در گرو این سرزمین دارند و پیگیر تحلیل و تفکر هستند، مناسب است.

سؤال پنجم: در تحلیل و ریشه‌یابی خرداد ۶۰، به نظرم باید باز هم با افراد بیشتری از طیف‌های گوناگون گفت‌وگو می‌شد. البته اگر با توجه به حساسیت‌های موجود، امکان ادامه موضوع باشد.

سؤال ششم: تأکید نشریه بر قانون اساسی بسیار مهم و کارساز است. دقیقاً به دلیل همان عبارتی که طرح کرده‌اید «ميثاق مشترك ملی»، زیرا هنوز افراد بسیاری همچون رژیم گذشته هستند که به همان قانون اساسی موجود نیز اعتقاد و باوری ندارند.

سؤال هفتم: بسیاری از مطالب نشریه را کم و بیش مطالعه می‌کنم. البته برخی ماه‌ها به دلیل مشغله کاری، شاید فقط چند مطلب سیاسی، اقتصادی و به مطالبی بسنده کنم که درباره کشاورزی و محیط زیست باشد.

سؤال هشتم: از نظر شکل و گرافیک، به نظر کمی از زمانه عقب‌تر است! خشک است و غیرجذاب. بیشتر اوقات تصویری از مردی سپیدموی و میانسال روی جلد درج می‌شود (تأکید بر شخصیت است و نه موضوع)، تنها این بار عکس خانم سوسن شریعتی بر جلد تصویر شده بود.

-رنگ‌های روی جلد اغلب تیره هستند و از طرح‌های گرافیکی و نو استفاده نمی‌شود. در مجموع، جذابیت دیداری مجله بسیار کم است.

- با سبک و نگارش مشکلی ندارم.

- موضوعاتی مانند محیط زیست و جنبش‌های مردمی این حوزه که پایه‌های اقتصادی نیز دارند، بسیار کم منعکس می‌شود. به نظرم در عصر و زمانه‌ای که کشورها و جوامع انسانی دچار تحولات بسیاری شده‌اند، جنگ‌ها، مهاجرت‌های اجباری، بمب‌های خوشه‌ای و... مسئله زیستگاه‌ها، طبیعت و تخریب‌های انسانی باید مورد توجه ویژه قرار گیرند.

سؤال نهم: در تهیه نشریه مشکلی نداشته‌ام.

در پاسخ به سؤال یازدهم هم باید بگویم، علت ماندگاری نشریه را مدیریت پویا، عدالتخواهانه و همه‌جانبه‌نگر آقای لطف‌الله میثمی و تیم همکاران ایشان می‌دانم. مهندس میثمی با وجود افراط و تفریط‌هایی که طی سال‌ها گریبان همه اقتشار، متفکران سیاسی و اجتماعی اعم از چپ و مذهبی گرفته، تلاش کرده که با عینک ملی‌گرایی و حتی‌جویی راه را ادامه دهد. همان‌گونه که در مراسم اهدای قلم طلایی به ایشان ذکر شد، امید به افق‌های روشن برای این کشور دیرسال سبب شده که آقای میثمی و همچنین همکاران ایشان با توجه به سختی راهی که در پیش است، آرام و سنجیده گام بردارند.

آن‌ها می‌دانند که:

کوه باید شد و ماند

رود باید شد و رفت. ■

*شالیکار- کارآفرین نمونه

راه پیشرفت کشور؛ گفت‌وگو و رعایت حقوق دیگران

۱. نژادستاری

بر خود واجب می‌دانم انتشار یکصدمین شماره دوماهنامه وزین چشم‌انداز ایران را به شما و تمام خوانندگان تبریک بگویم. امیدوارم خداوند متعال به مهندس میثمی و همکارانش سلامت دهد و این مجله پایدار و مستمر باقی بماند.

خردادماه ۱۳۷۷ بود که نخستین بار با نام مهندس میثمی آشنا شدم. مجله ایران فردا به همت شادروان مهندس عزت‌الله سحابی، ویژه‌نامه‌ای با عنوان «مخالفان قانونی» را منتشر کرد. انتشار این ویژه‌نامه، شهادتی بر درک وسیع این بزرگوار بود، به‌ویژه وقتی که کمتر از شش ماه بعد، سلسله قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد و تعدادی از مخالفان قانونی و نجیب در مسیر بیان عقاید و نظراتشان را عده‌ای خودسر به قتل رساندند (خداوند آن‌ها را قرین رحمتش دارد). به هر حال در این ویژه‌نامه مصاحبه‌ای با مهندس میثمی صورت پذیرفته بود و من از این تاریخ، افتخار آشنایی با ایشان و افکارشان را پیدا کردم.

مرداد و شهریور ۱۳۷۸ در ایران فردا تبلیغ انتشار اولین شماره دوماهنامه چشم‌انداز ایران به صاحب‌امتیازی و مدیرمسئولی مهندس میثمی را دیدم و از اولین شماره جزو خوانندگان این مجله وزین و پربار شدم. آن روزها جوانی هفده‌ساله بودم و اکنون در ۳۴ سالگی در انتظار انتشار یکصدمین شماره آن هستم. طی این مدت، مطالعه چشم‌انداز ایران نه تنها به دانش سیاسی-راهبردی من کمک کرده و توانایی تحلیل مسائل و وقایع را به من داده است، بلکه ورق‌زدن تاریخ و تحلیل وقایع (از سیاهکاری‌های بنی‌امیه گرفته تا وقایع خرداد ۶۰ و تیر ۷۸)، باعث شده تنها راه پیشرفت کشور را در گفت‌وگو و رعایت حقوق دیگران بدانم. اکنون و در انتشار یکصدمین شماره در پی فراخوان مجله در نظرسنجی حاضر شرکت کرده و امیدوارم برخورد فعال تمامی خوانندگان به دلگرمی دست‌اندرکاران آن منجر شود.

پاسخ به پرسش‌ها:

پرسش اول: تمامی این موارد مهم و ضروری است، ولی بر اساس نگرش من، اگر بخواهم اولویت‌بندی کنم: اول - اجتماع، دوم - اقتصاد، سوم - تاریخ و چهارم - اندیشه.

پرسش دوم: تمامی مطالب مجله مفید و قابل بررسی است. شاید پرداختن به مسائل صرفاً تاریخی بدون تحلیل خیلی ضرورتی ندارد.

پرسش سوم: یکی از ویژگی‌های بارز چشم‌انداز ایران، پیگیری در جهت بررسی کامل و دقیق یک موضوع است. برای مثال مباحث سیاهکاری‌های بنی‌امیه، وقایع خرداد ۶۰، اعتیاد، آموزش و پرورش، انرژی و... چند سال است که در حال پیگیری و بررسی است. در این بین، سعی شده از نظرات مختلف استفاده شود که خود جای سپاسگزاری و تقدیر دارد، ولی به‌عنوان یک پیشنهاد با توجه به شرایط حال حاضر تحلیل و بررسی مسائل مربوط به آموزش و پرورش و آموزش عالی، اشتغال، اعتیاد و نفت همچنان نیازمند تلاش، پیگیری و تحلیل است. خدا توفیق‌تان دهد.

پرسش چهارم: با توجه به آنچه در مقدمه گفتم، سال‌هاست که از خوانندگان همیشگی مجله بوده‌ام، مطالب مجله همیشه برایم مفید و مؤثر بوده است؛ چه آن موقع که دانش آموز دبیرستان بودم، چه اکنون که با مدرک دکترا در حال فعالیت دانشگاهی هستم. به نظر من، خاستگاه مجله بین‌اقتشاری قرار دارد که دغدغه ایران و فردای آن را دارند، مستقل از سن و پیشه‌ای که داشته باشند.

پرسش پنجم: نظر به عمر هفده‌ساله این بحث در مجله، به نظر من بسیاری از ابعاد آن بررسی شده است، به‌ویژه گفت‌وگوهای آقای شاهسون‌دی که پیش‌زمینه‌های این وقایع را به‌خوبی مشخص کرد. درباره آینده این بحث، بررسی آموزش‌ها و مبانی تئوریک سازمان و نیز بررسی دقیق‌تر پیامدهای پس از خرداد ۶۰ مفید باشد. پرسش ششم: یکی از نقاط بسیار مهم مجله، تأکید بر قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی است. شاید پس از وقایع ۱۳۸۸ این تأکید بر همگان بیشتر مشخص گردیده باشد.

پرسش ۷: با توجه به اینکه جزو خوانندگان تعدادی دیگر از مجلات کشور نیز هستم، اکثر اوقات نمی‌توانم تمام مطالب مجله را در فاصله انتشار یک شماره تا شماره بعدی مطالعه کنم، ولی اگر بخواهم به ترتیب اولویت برای مطالعه شخصی بیان کنم: اول - سرمقاله؛ دوم - چشم‌انداز سیاست داخلی؛ سوم - چشم‌انداز اقتصاد و توسعه؛ چهارم - چشم‌انداز جامعه؛ پنجم - چشم‌انداز اندیشه؛ ششم - چشم‌انداز سیاست خارجی و هفتم - تاریخ است، البته با توجه به نوع مطلب ممکن است این ترتیب تغییر کند.

پرسش هشتم: الف - به نظر من، شکل و گرافیک مجله به‌صورت تماماً سیاه و سفید هم قابل قبول بود. شاید کاستن هزینه بهتر از اعتلای گرافیک مجله باشد. ب - نگارش و نثر مجله خوب و قابل فهم است، ولی بعضی مواقع غلط نگارشی نیز مشاهده می‌شود. ج - نظر به دوماهنامه بودن مجله و همچنین گسترش راه‌های مختلف کسب اخبار در جامعه، شاید مسائل خبری و اخبار روز خیلی ضرورتی برای پرداختن نداشته باشد.

پرسش نهم: به غیر از شماره «کردستان قابل کشف (۳)» و شماره ۷۴ که در اصفهان پیدا نکردم و از نمایشگاه مطبوعات تهیه کردم تاکنون هیچ مشکلی در تهیه مجله نداشته‌ام و به نظرم در اصفهان توزیع به‌خوبی انجام می‌شود.

پرسش دهم: در زمینه سیاست داخلی

پرسش یازدهم: قانون‌مداری و پرهیز از افراط و تفریط. ■

عرصه اندیشه باید اندیشه‌سازی شود



عباس نصر

ضمن تریبیک به مناسبت یکصدمین شماره چشم‌انداز ایران و تشکر از کارکنان نشریه و به‌ویژه مهندس میثمی قبل از پاسخ درباره پرسش‌های خواسته‌شده در مجله شماره ۹۸ و ۹۹ به عرض برسانم، پنج سال پیش به خواسته مدیران مجله یاد، تحلیل محتوای روزنامه اختر را که سی سال پیش از انقلاب مشروطه در استانبول چاپ و در ایران منتشر می‌شده بر عهده گرفتم و سه سال اول این روزنامه را با دقت مطالعه و بررسی کردم، متوجه شدم که در این روزنامه سه عنصر «آزادیخواهی»، «قانون‌طلبی» و «مجلس‌توصیفی» شاه‌رگ‌های حیاتی پیدا و پنهان همه مطالب آن روزنامه‌ها را تشکیل داده است؛ به‌طوری که به انحاء مختلف مقالات سیاسی، مطالب علمی، اجتماعی و هنری این سه عنصر را به‌طور مرتب پیگیری می‌کند (محتوای آن بررسی در یک مقاله ۵۳ صفحه‌ای در مجله یاد منتشر شد). ولی هنوز دقت نکرده‌ام که آیا عناصر و شاخص‌های مشخصی در مجله چشم‌انداز ایران چنان حالتی را دارند یا نه؟ گرچه می‌توان به مواردی اشاره کرد، ولی جمع‌بندی خاص و قطعی در این باره ندارم که بتوانم نسبت به این‌گونه شاخص‌های معیار، نقد و تأییدی داشته باشم؛ اما به نظر می‌رسد، داشتن شاخص‌های معیار و مطالبات اولویت‌دار، می‌تواند در ساماندهی مطالب مجله نقش بنیادی و هدفدار داشته باشد.

بنابراین در پاسخ به پرسش اول شما عرض می‌کنم که اگر شاخص‌های معیار روشن باشند تفاوتی ندارد که در کدام عرصه مورد بحث قرار می‌گیرند و هر شاخصی را از دیدگاه‌های تاریخی، اندیشه، اجتماعی و اقتصادی می‌توان به بحث گذاشت و به نتیجه رسید و نمی‌توان یک مورد مثلاً عرصه اندیشه را انتخاب کرد و از بقیه دریچه‌ها گذشت و مسئله را ندید.

در پاسخ به پرسش دوم عرض کنم که همه چیز ضروری است، ولی همه چیز در اولویت نیست یا تأثیرگذار نیست، بلکه باید تقاضای بستر حرکت جامعه را از یک‌سو و تأثیرگذاری را از سوی دیگر و جهت‌دهی بر مدار حق و حقیقت را در نظر گرفت. نیز از مطالب روشنفکرانه یا ارتجاعی که فاصله‌انداز هستند، یا قابل توجه نیستند و یا

کسالت‌آورند، گذر کرد. برای مثال، در عرصه اندیشه تصور می‌کنم کسی که بخواند اندیشه‌های «هانا آرت» را بخواند هیچ‌گاه به یک مجله روی نمی‌آورد و قطعاً یک کتاب مستند را خواهد خواند، ولی همین فرد اگر نقد و بررسی محکم و دقیقی از یک جمله یا جملاتی از هانا آرت را در مجله‌ای ببیند، توقف می‌کند و خواهد خواند؛ بنابراین در عرصه اندیشه باید اندیشه‌سازی شود و به منعکس کردن اندیشه‌های موجود پرداخت. در این راستا، تقاضا و تأثیرگذاری همراه با ملاک‌های حقیقت‌طلبانه که در چشم‌انداز ایران وجود دارد، جذاب می‌شود. در هر حال، مطالبی که صرفاً انعکاس‌دهنده هستند نباید پرداخت، بلکه تولید را باید به آن عین کرد.

در پاسخ به سؤال سوم باید بگویم، یکسری موضوعاتی کلی نظیر گذار به سوی دموکراسی، روند اصلاح‌طلبی، گذر به سوی تمدن و توسعه، تجربه حاکمیت‌های نوین و مدنی، حاکمیت دینی و ابعاد گسترده آن و نظایر این امور وجود دارد که هر یک شاخ و برگ‌های مفصلی داشته و باید شناسایی و تجزیه و تحلیل شوند. همچنین آسیب‌های فراوانی از درون و بیرون متوجه ما بوده و هست که به‌طور مستمر باید به آن‌ها پرداخت و نباید از آن‌ها غافل شد. برای مثال، بحث قانون‌گرایی یک اصلی است که باید به‌طور مستمر از ابعاد تاریخی تا محتوای قوانین کنونی، چه از منظر حقوق ملت و چه از منظر حقوق حاکمیت همیشه درباره آن قلم زد؛ البته نباید از عرصه راهبردی مجله عدول کرد و به روزنامه یک‌بار مصرف روزانه مبدل شد، بلکه مباحث به‌طور بنیادی بوده باشند که مثنی مجله است.

در پاسخ به سؤال چهارم، مجله برای افراد تحصیلکرده‌ای که اندکی با مباحث تحلیلی و زیرساختی آشنا باشند تا سطوح نخبگان، قابل استفاده است و همین سطح باید حفظ شود تا خیلی از جامعه فاصله نگیرد.

در پاسخ به سؤال پنجم باید گفت واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ یک واقعه نادر و کمیاب در تاریخ ایران نبوده و به صورت‌های گوناگون چهره خشونت در ایران دیده شده است. فکر کنم به نمونه‌های دیگر پرداخته شود، بهتر است.

درباره سؤال ششم تأکید می‌شود که باید این پرونده همیشه بازماند و از سیر تحول تاریخ قانون‌طلبی تا تفسیر بن‌بند قانون اساسی و فلسفه حقوقی و مواد استخراجی از آن، همیشه باید سخن گفت، چون از ضروریات این مقطع تاریخی ماست.

من بیش از یک‌سوم مجله را نمی‌خوانم، چون در برخی تخصص یا گرایش ندارم که بالطبع جاذبه‌ای برایم ندارد و کلیات برخی را می‌دانم و فرصت بیش از این هم ندارم، ولی توری کامل نموده و سوتیترها را می‌خوانم.

با نگاه انتقادی باید بگویم، فقط نمی‌دانم چرا برخی مسائل طرح و نیمه‌کاره قطع می‌شوند، یک مورد که در جریان بودم، مثل بیان خاطرات استناداران که قطع شد. نکته دوم اینکه احساس من این است - شاید این احساس اشتباه باشد - که اگر این مجله از سطح خود کم کند، شاید به عمق بیفزاید، چون سطح تنوع مجله خیلی گسترده است. انعطاف خوب مجله همراه با درایت مدیریت و خلوص نیت و استقامت همکاران مجله، موجب تداوم چشم‌انداز ایران بوده است. همگی پایدار باشید. ■

* روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه

شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

یدالله غفور محسنی

خدمت برادر عزیز آقای مهندس لطف‌الله میثمی و تمامی دلسوختگانی که به هر طریقی مساعدت می‌نمایند که این نشریه وزین انتشار پیدا کند، خسته نباشید می‌گویم. زمانی که انسان «بما هو انسان» در هر زمان و مکانی نسبت به خود و هم‌نوع خود احساس مسئولیت و تکلیف نمود، باید از مردم حمایت کند و به پشتیبانی آنان امیدوار باشد. این مسئولیت امروز بیش از همیشه احساس می‌شود و بر نویسندگان است که قلم خود را بر حال مردم بگریانند، اما نه اندک و گسسته، بلکه بسیار و پیوسته؛ اگر چه انجام وظیفه تنها کافی نیست. جامعه کنونی ما نیاز به ایثار و از خودگذشتگی دارد. مردم نیز زمام امور زندگی خود را در دست مؤسسات نهادها و سازمان‌ها سپرده‌اند، چنانچه این مؤسسات، سازمان‌ها و نهادها، انتقادی-اعتراضی نباشند، مسلم است معیارهای زندگی همه به ظاهر استوار شده و از بسط علم، فضیلت‌ها و تکامل چیزی نخواهد ماند، آن‌ها که از گرفتاری‌های مردم باخبرند و دردها را می‌شناسند و به درمان می‌اندیشند، به فکر آرایش باطن هستند. به هر حال باید معلومات، اطلاعات و تجارب خود را یکجا در خدمت مردم زحمتکش که سازندگان هر جامعه‌ای هستند به کار اندازند و اقتضای پرست و این‌الوقت نباشند. اگر همین مردم نیز قدر و ارج او را نشانند در خدمت به خلق سست نشوند، چرا که آن‌ها گناهی ندارند و همواره یکدل و یک‌زبان «رهسپار» اصولی هستند که در آغاز برگزیده‌اند و مانند حافظ که گفته:

روز نخست چون دم رندی زدم و عشق شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم بسیار مناسب است اطلاعیه‌ای در روزنامه‌های کثیرالانتشار بدهید به این مضمون کسانی که قبل از انقلاب در مسیر انقلاب بودند و در سال‌های طولانی مجاهدت و زندان، متحمل سختی‌های فراوان شدند، چنانچه مایل باشند در زمینه‌های مختلف پیشنهادی خود را ارائه دهند، اینکه در سال‌های پس از انقلاب چه کرده‌اند؟ برای اصلاح امور و حل مشکلات مردم چه انتظاراتی دارند؟ و... چرا که روح خداگونه و رنگ‌ناپذیر دارند، آزادیخواه و حقیقت‌طلب‌اند. برای تحقق اهداف و آرمان‌های تعالی، راهی را برگزیده‌اند که ارزش‌های خدایی انسان تداعی شود، لذا معرفت دارند و در برابر آنچه می‌گویند و عمل می‌کنند، مسئول هستند و در برابر امام حی و زنده مهدی (عج) در برابر نسب گذشته، حال و آینده رسالت دارند. نمی‌توانند سهل‌انگار باشند، نمی‌توانند شاهد اسارت توده‌های ناآگاه باشند، دم درکشند و لب فروبندند، شاید تاریخی او را به سکوت وادار کرده است. حتی من بارها به متصدیان امور کشور نامه‌هایی نوشتم و از این دست مردم خواسته‌ام که شریان‌های امروز مملکت در دست اینان باشد؛ اما چه کنیم که بعد از انقلاب، انقلابیون، مبارزان مسئول و اکثریت قریب به اتفاق نتوانسته‌اند تا کنون برگزینند، چرا که در موقعیت دشواری گرفتار شدند؛ تاکنیک درستی که ضامن حفظ و نگهداری دستاوردهای شهیدان راه حق و پیامبران راستین و مؤمنین به سنت حضرت ابراهیم (ع) باشد. بدیختی اجتماع از روی عدم شناخت است. عقب‌افتادگی‌ها، نارسایی‌ها، کمبودهای مادی و معنوی، نفاق و دورویی، عناد و دشمنی، فقر و بدیختی و همه و همه به خاطر عدم شناخت است، در این وادی، انسان با معرفت و با انسان بی‌معرفت متفاوت است.

موضوع نظر سنجی و پاسخ‌ها

۱. اندیشه: در زمینه‌های عقیدتی، آموزش و پرورش، عدم آگاهی معلمان و دبیران، اخلاق، نبود امکانات آموزشی و...
تاریخ: داخلی و خارجی، خصوصاً تاریخ ده‌هزارساله ایران...
اقتصاد: ارائه طرح‌های اقتصادی و بی‌خبری از ذخایر گران‌قدر کشور...

اجتماعی: اخلاق اجتماعی، فقر، بی‌تفاوتی، اشتغال و...

۲. همه مباحثی که تاکنون در نشریه به آن پرداخته شده ضروری است، اما روح آدمی ظرفی نیست که پر کنند، بلکه کانونی است که باید حرارت دهند و گرم کنند، فرهنگ و دانایی هیچ کشوری به‌تنهایی کافی و کامل نیست، باید از دوست و دشمن، آشنا و بیگانه کسب علم و معرفت و تقلید صحیح بکنند، اما به‌شرط آنکه ارزش‌ها، اصالت‌ها، فضیلت‌ها و سنت‌های نیاکان خود را از دست ندهد و به آن‌ها پشت پا نزند.

۳. موضوعات اجتماعی

۴. اقصاری که اهل اندیشه‌اند، روحشان در جهت تعالی و تکامل قرار گرفته است و همچنین آنان که قبل از انقلاب برای نجات نسل بشر به مبارزه پیا خاسته بودند.

۵. چون نیست در تحقیق و تحریر واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ همانا مساعدت به‌روشنی و روانی حقیقت بود، به زبان و بیان واقعیت‌ها مطرح شد، همین اندازه سخنانی گفته و جمع‌آوری شد و برخی خوانندگان را آگاهی افزود یا ساعتی و لحظه‌ای به اندیشه واداشت، کافی می‌دانم.

۶. بسیار زیاد

۷. تقریباً همه صفحات مطالعه می‌شود.

۸. از نظر موضوع و محتوای مطالب، چشم‌انداز ایران را نمی‌توان حتی با چند نشریه‌ای که تا حدودی نویسندگانشان انصاف دارند و احترام خون شهدا را رعایت می‌کنند مقایسه کرد، چرا که بیشتر روزنامه‌ها، مجلات، تلویزیون، رادیو و دیگر ابزارهای مطبوعاتی، مسئولیت خود را در برابر مردم به معنای مشمولیت آن‌ها می‌دانند، حال ممکن است کارگزاران این وسایل ارتباط جمعی بگویند، این چیزها را مردم می‌خواهند، بر روی اندیشمندان جامعه که کلیدهای خوشبختی و سعادت زندگی مردم وابسته و در بند دانش و بینش آن‌هاست بپرسید چگونه زندگی می‌کنید، در تحقیق چه سختی‌ها می‌کشید، برای بهبود زندگی هم‌وطنان خود چه اندیشه‌ها کرده‌اید و چه پیشنهادهایی دارید؟ و نیز برای اصلاح امور و حل مشکلات مردم مانند تغذیه، تعلیم و تربیت، جوانان، سهولت ازدواج و تحصیل معرفت صحیح چه نظراتی دارید؟

امروز بیشتر مطبوعات، مسئولیت خود را فراموش کرده‌اند، درحالی که همه می‌دانیم زمانی آزاد اندیشیدن و آزاد زیستن و آزاد مردن، جنایتی ناخوشودنی و جرمی بزرگ به‌شمار می‌آید، این آزادی نسبی را مدیون مبارزان این مرز و بوم و شهدای والا مقام هستیم. باید قدرش را بدانیم، به فرموده امیر بیان، علی بن ابیطالب (ع) «و کفنی بالمرء جلالاً أن لا یعرف قدره»، نادانی مردم را همین بس که قدر خود را نشناسد؛ بنابراین موضوع و محتوای مطالب نشریه چشم‌انداز ایران تا حدودی صفات، احساسات و عقاید انسان‌های فداکار و مبارز را در ادوار مختلف مسیر تکاملی بیان می‌کند. از نویسندگان خواهانم که عیار عزت خود را فراموش نکنید.

۹. با توجه به شرایط تاریخی و ضرورت‌های خاص اجتماعی، اقتضا می‌کند به همین صورت کنونی با غنی‌تر شدن مقاله‌ها، نشریه چاپ و انتشار یابد تا انقلابی که با خون شهیدان تکوین یافته، شاخه‌های این نهال رو به رشد از گوشه و کنار سر درآورده و همه را در پوشش انقلابی خود فروگیرد. در صورت امکان، به‌تمامی کتابخانه‌های عمومی، با هر چاپ جدید، یک نشریه اهدا نماید.

۱۰. سعی می‌شود در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی همکاری کنم.

۱۱. فداکاری، از خودگذشتگی، قدرت و سرمایه معنوی، کمالات روحی، تقوا و رضوان الهی و از همه مهم‌تر «هزینت‌هایی» که متحمل شده‌اید. ■

آرشیو کامل یکصد شماره نشریه چشم انداز ایران در قالب یک DVD مولتی مدیا؛ قیمت: ۱۵ هزار تومان

کتابچه نمایه موضوعی چشم انداز ایران؛ قیمت: ۱۰ هزار تومان

علاقه مندان می توانند با مراجعه به غرفه چشم انداز ایران در نمایشگاه مطبوعات محصولات فوق را تهیه کنند
یا برای ارسال از طریق پست با شماره تلفن ۶۶۴۳۳۲۰۷ تماس بگیرند.

آدرس غرفه: مصلای تهران، بخش نشریات سیاسی و اقتصادی، غرفه ۲۹

زمان: چهاردهم تا بیست و یکم آبان ماه.



حشم انداز سیاست داخلی



نگریستن به اقوام ایرانی به مثابه تهدید و چالش، زمینه‌ساز بروز ناهنجاری‌های زیادی در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی درباره اقوام شده و به تمرکزگرایی، تحدید حقوق مدنی و سیاسی و افزایش شکاف مرکز-حاشیه دامن زده است. گرچه دولت‌های خارجی کوشیده‌اند با برساخت مسئله قومیت به‌عنوان یک



چالش و تهدید، بر شکاف فوق دامن بزنند، به‌نظر می‌رسد در بررسی و واکاوی مسائل اقوام ایرانی، نمی‌توان از زمینه‌های درونی غافل ماند و تنها بر ابعاد امنیتی موضوع تمرکز کرد. گفت‌وگو با سیاست داخلی گرایش روزافزونی به برساخت تهدیدهای قومیتی دارد؛ حال آنکه با تغییر زاویه نگاه و توجه به ظرفیت‌های فرهنگی اقوام ایرانی در همبستگی ملی و فراهم‌آوردن زمینه‌های لازم برای ادغام و برقراری برابری و رفع تبعیض از حاشیه‌های کشور، اقوام ایرانی می‌توانند به‌مثابه موتور محرکه توسعه قلمداد شوند.

اما زمینه‌های داخلی و خارجی متعدد در تاریخ معاصر ایران دست به دست هم داده تا برخی گرایش‌های واگرایانه و گریز از مرکز در میان اقوام ایرانی تشدید شده و گاه کار به رویارویی مسلحانه بگشود. افزایش تحرکات نظامی گروه‌های معارضه‌جو در مناطقی نظیر کردستان، آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان در سال‌های اخیر، نیاز به تحلیل و تأمل مجدد بر پویایی‌های درونی اقوام ایرانی را ضروری می‌سازد تا شاید از زاویه‌نگاهی متمایز از گفت‌وگو رسمی بتوان به راهکارهایی برای کاستن از ابعاد واگرایانه و تقویت مشارکت و حقوق اقوام رسید؛ راهکارهایی که به‌نظر می‌رسد حتی با نگاه «مدیریت چالش‌های قومی» گزینه‌ای بربدیل در سیاست‌گذاری‌های سال‌های آتی باید باشد. در این راستا، گفت‌وگویی با احسان هوشمند، پژوهشگر مسائل قومی، ترتیب داده‌ایم.

اقوام ایرانی؛ چالش‌ها و راهکارها

گفت‌وگو با احسان هوشمند



از التقاط سیستمی تا رهایی از التقاط

لطف‌الله میثمی





اقوام ایرانی؛ چالش‌ها و راهکارها

در گفت‌وگو با احسان هوشمند

با توجه به زمزمه‌هایی که از برخی گروه‌هایی شنیده می‌شود که خود را نماینده اقوام می‌دانند، همچنین با توجه به مخاطراتی که ایران را تهدید می‌کند و همین‌طور هزینه‌های اجتماعی و انسانی زیادی که در اوایل انقلاب گریبان‌گیر ملت ایران اعم از کرد و غیرکرد شد و نیز با در نظر گرفتن تحولات و بی‌ثباتی‌ها و خونریزی‌ها و بحران‌هایی که در نزدیکی مرزهای کشور در جریان است بر آن شدید تأثیر دارد. مباحث مرتبط با اقوام ایرانی گفت‌وگوهایی با کارشناسان اقوام داشته باشیم. گفت‌وگو با آقای احسان هوشمند، کارشناس اقوام، در این شماره تقدیم خوانندگان می‌شود. همچنین گفت‌وگو با آقای حمید احمدی، استاد دانشگاه و کارشناس اقوام، در شماره آینده خواهد آمد. امیدواریم این دست از مطالب بتواند بخشی از ابعاد موضوع را در حوزه عمومی به بحث بگذارد و به افزایش آگاهی‌های عمومی یاری رساند و مسئولان امر را بیش از پیش متوجه پیچیدگی مباحث قومی و لزوم اتخاذ رویکردهای کارشناسی شده کند و در نهایت موجب کاهش هزینه‌های احتمالی شود.

اسلام‌گرایی در داخل این گفتار و دیسکورس وجود ندارد، بر تبار ترکی اهالی آناتولی و ترکیه امروزی هم تأکید می‌کند. تبار ترکی از پیش از این تاریخ در آناتولی بیشتر واژه‌های تحقیرساز و نشانی از دهاتیان محسوب می‌شد. رویکرد تازه در ترکیه به اتصال مجموعه مناطق ترک‌زبان، از نظر آن‌ها، به همدیگر تأکید می‌کند. در درجه اول، اتصال همسایگان یعنی بخش‌هایی از ایران و قفقاز و در مرحله بعد اتصال بخش‌هایی از آسیای مرکزی تا چین و از آن سمت هم تا بلغارستان و مجارستان و حتی بخش‌هایی از آفریقا.

شخصی به نام آرمینیوس وامبری برای اولین بار ایدئولوژی پان‌ترکیسم را در سه دهه آخر قرن نوزدهم مطرح کرد. وامبری به‌ظاهر جهانگرد یهودی مجارستانی بود که گفته می‌شود کارمند دستگاه خارجی بریتانیا بوده است. وامبری در لباس شیوخ و روحانیون مسلمان در قفقاز و عثمانی و ایران و سایر نقاط خاورمیانه می‌گشت و فعالیت‌هایش را برای مقابله با نفوذ روسیه بسط می‌داد تا مانع رسیدن روسیه به آب‌های گرم جنوبی‌اش؛ یعنی، خلیج فارس و دریای عمان شود. البته برای اولین بار ایده‌های پان‌ترکی در بین تاتارهای روسیه نفوذ می‌کند، زیرا تاتارها هم از سوی پان‌اسلاوهای روسیه تحت فشار بودند، تاتارهایی که الان هم بر سر آن‌ها بین اوکراین و روسیه اختلاف است. سپس ایدئولوژی پان‌ترکیسم به درون قفقاز و پس از آن هم به درون ترکیه کشیده می‌شود. کتاب‌های خوبی در این زمینه به فارسی موجود است که یکی از بهترین آن‌ها کتاب پان‌ترکیسم - یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری، اثر جیکوب لاندو است.

زمانی که برای اولین بار صداهایی از درون ترکیه جدید در حال شکل‌گیری مبنی بر الحاق قفقاز و بعد مناطقی از ایران به ترکیه شنیده شد واکنش‌هایی در کشورمان شکل گرفت. مثلاً شنیده‌ایم که روشنی بیگ در ترک‌اجاقی در استانبول سخنرانی می‌کند و می‌گوید بیرق ایران همچون کهنه جامه‌ای است که... او در سخنرانی‌اش می‌گوید که فساد بر تمام ارکان نظام اجتماعی-سیاسی ایران حاکم شده است و این نظام در حال فروپاشی است و نظام جدید ترکیه باید به فکر گسترش نفوذ خود در بخش‌های ترکی ایران باشد.

این مسئله چند سال پیش رخ داده است؟

اخیراً شاهد افزایش فعالیت‌های جریان‌های کوچک، اما پرسرودای «پان‌ها» و قوم‌گرایان در غرب، شمال غرب و جنوب کشور هستیم؛ رخدادهایی هر چند کوچک و محدود، اما بسیار پراهمیت همچون اتفاقات بازی فوتبال در ورزشگاه تختی اهواز، یا شعار مرگ بر فارس در بازی تراکتورسازی در تبریز یا مرگ بر کرد در بازی والیبال در ارومیه. این موارد نمودهایی از این جریانات بود. در ابتدا ریشه شکل‌گیری این جریانات را برابمان توضیح دهید.

پدیده تازه‌ای در تاریخ معاصر ایران در حال شکل‌گیری است که ما نمونه‌های آن را پیش از این نداشتیم. شکل‌گیری مجموعه‌ای از جریاناتی سیاسی به‌ویژه در حوزه‌های شمال غرب و جنوب کشور تحت نام‌های پان‌ترک یا پان‌کرد یا پان‌عرب نمودهایی از این است. پان‌ترک‌ها یا پان‌کردها یا پان‌عرب‌هایی که متأسفانه شعارهایی علیه دیگر اقوام ایرانی می‌دهند لازم است ریشه‌یابی شوند؛ البته تمامی این نکات و مفاهیم نیاز به بحث و بسط دارد.

در دوران پس از فروپاشی عثمانی برای اولین بار عنصری در قفقاز و ترکیه امروزی ظاهر می‌شود که نام آن را پان‌ترکیسم می‌گذاریم؛ به عبارت دیگر با شکست خلافت اسلامی در عثمانی ایدئولوژی تازه‌ای می‌خواهد جانشین خلافت عثمانی شود که ضمن اینکه دین‌زدایی شده است و عنصر اسلام و

«تقریباً یکصد سال پیش. زمانی که نظام جدید ترکیه در حال شکل‌گیری است. کتاب پان‌ترکیسم و ایران، اثر استاد کاوه بیات، مجموعه واکنش‌های شخصیت‌های مختلف ایران از دهخدا تا چند شخصیت تبریزی به سخنان روشنی بیگ و دیگرانی است که علیه ایران صحبت می‌کردند. در این دوره است که عده‌ای از ایرانیان برای اولین بار متوجه می‌شوند که در همسایگی ما گروهی وجود دارد که می‌خواهند بخش‌هایی از ایران را به سرزمین خود الحاق کنند، آن هم به بهانه زبان ترکی. ما می‌دانیم که پیش از این جریان یا همراه با آن عثمانی تلاش‌های زیادی برای اشغال شمال غرب ایران کرد. بخش عمده‌ای از جنگ‌های عثمانی و روسیه در خاک ایران در استان آذربایجان بود. دولت عثمانی تبریز را اشغال و شیخ محمد خیابانی را اعدام کردند، شیخ محمد خیابانی متوجه بود که چه ماجرابی در جریان است. حتی وقتی که در دهه دوم قرن بیستم منطقه اران تاریخی با نام جمهوری آذربایجان اعلام استقلال کرد شیخ محمد نام جنبش خود را از آذربایجان به آزادبستان تغییر داد که این شائبه پیش نیاید آن‌ها با افرادی که در آن‌سوی مرز و در اران هستند یکی‌اند. بنا به روایت‌ها از جمله روایت تاریخ هجده‌ساله آذربایجان یا سرنوشته گردان و دلبران احمد کسروی، شیخ محمد خیابانی پس از این ماجرا دستور می‌دهد که دیگر کسی در جلساتشان به ترکی آذربایجانی صحبت نکند و جلسات به زبان فارسی برگزار شود تا افراد آن‌سوی مرز بفهمند که تمام تلاش آن‌ها در تبریز برای عزت ایران است و نه برای جدایی از ایران. عثمانی‌ها می‌خواستند که شیخ محمد خیابانی در جایگاه یک روحانی خوشنام تبریزی و به بهانه هم‌زبانی و هم‌ریشه‌بودن با آن‌ها همراهی کند، اما او در برابر آن‌ها مقاومت کرد.

ظهور پان‌ترکیسم در ایران آن دوره باعث نگرانی‌هایی می‌شود، البته این جریان هیچ‌گاه در ایران به مسئله جدی و عمده‌ای تبدیل نمی‌شود و اتفاق تازه‌ای رخ نمی‌دهد تا زمان فروپاشی رضا شاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه و حمله شوروی به ایران و اشغال شمال کشور. اسنادی منتشر شده است که در این زمان بنا بر فرمان استالین، صدر هیئت‌رئیس اتحاد جماهیر شوروی، دو جریان در تبریز و مهاباد برانگیخته می‌شوند، فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله ژکاف که با سفر قاضی محمد به باکو به حزب دموکرات کردستان ایران تبدیل می‌شود. شکل‌گیری این دو جریان همراه با اشغال ایران باعث می‌شود که آذربایجان تا زنجان و حتی تا نزدیکی قزوین به دست این فرقه بیفتد و مهاباد و بوکان، منطقه بسیار محدودی از حوزه کردی که تحت اشغال شوروی بود، دست حزب دموکرات باشد و در آنجا هم اعلام جمهوری مهاباد کردند. با بازی قوام و همچنین نقش مثبتی که طرفداران سید ضیا در برانگیختن احساسات ملی و روشن کردن مقاصد روسیه در آذربایجان ایفا کردند و برخی دلایل داخلی و خارجی دیگر شوروی از ایران خارج شد و در آذربایجان هم با قیام مردمی فرقه درهم

شکست و رهبران فرقه از جمله سید جعفر پیشه‌وری به شوروی پناه بردند و در مهاباد هم قاضی محمد تسلیم شد. به دنبال این ماجرا دو جریان کردی و آذری در ایران شکل گرفتند.

در جریان تأسیس فرقه دموکرات، آذربایجان شوروی و باقراف به دنبال الحاق آذربایجان ایران به جمهوری خودمختار آذربایجان تحت سلطه شوروی بودند. هدف آن‌ها هم گسترش نفوذ شوروی و هم به دست آوردن امتیاز نفت شمال ایران بود. البته اتصال مهاباد به این منطقه هم گاه و بیگاه مطرح می‌شد.

به نکته جالبی هم درباره سید جعفر پیشه‌وری باید توجه شود. پیشه‌وری تا سال ۱۳۲۳ با هر نوع جریان تجزیه‌طلب و قومگرا مرز داشت و مخالف بود. پیشه‌وری پیش از این در باکو سردبیر نشریه آذربایجان جزء لاینفک ایران بود. همچنین پیشه‌وری در نشریه‌اش، آذیر، تا بهار ۱۳۲۴ معتقد بود هر کس بخواهد با نام آذری و کرد و مازندرانی و گیلک وارد بازی‌های سیاسی شود در حال خیانت به ایران است. به قول محقق سخت‌کوش، آقای محمدحسین خسروپناه، در مقاله بسیار باارزش «از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران» در فصلنامه گفت‌وگو، در ایران هر وقت از پیشه‌وری سخن می‌گویم پیشه‌وری پس از سال ۱۳۲۴ مدنظر است در حالی که عمده فعالیت سیاسی پیشه‌وری مربوط به پیش از این سال‌هاست سال‌هایی که گرچه پیشه‌وری در گفتمان مارکسیستی تنفس می‌کرد، اما شخصیتی وطن‌خواه و ایران‌گرا بود. پیش از این، پیشه‌وری سال‌ها با فقر و تنگدستی برای عدالت در ایران مبارزه کرد و سال‌های زیادی از عمرش را در زندان طی کرد. پیشه‌وری تا سال ۱۳۲۴ یعنی تا پیش از سفر به باکو و اینکه استالین او را احضار کند معتقد بود ایران باید دولت مستقل ملی به تمام معنی داشته باشد و سعی بکند طایفه‌بازی و ایل‌بازی را از بین ببرد و تمام افراد ملت را در زیر یک بیرق و یک قانون تمرکز بدهد. هرکسی برخلاف این رفتار بکند خائن است.

پیشه‌وری می‌گفت: مردان میهن‌پرست هرگز به تضعیف کشور خود اقدام نمی‌کنند و هیچ‌وقت راضی نمی‌شوند برخلاف قوانین کشور خود رفتار کرده و هم‌میهنان خود را آزار بدهند و مرکزیت مملکت خود را متزلزل سازند. پیشه‌وری تأکید می‌کرد: مردان شرافتمند از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه به هم نمی‌زنند. در خطرناک‌ترین مواقع علیه دولت مرکزی بر نمی‌خیزند.

و برای احقاق حقوق مشروع و یا ادعای نامشروع خود از راه دزدی و غارتگری و شورش و بلوا اقدام نمی‌کنند، زیرا آن‌ها می‌دانند که «ارتجاع

بین‌المللی از وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در پیکر ایران دولت‌های کوچک و کوچک به وجود بیاورد» تا از این طریق راحت‌تر به مقاصدش دست یابد.

درست در روزهایی که پیشه‌وری در آذیر مخالفان خود را که موجب رد اعتبارنامه‌اش در مجلس شده بودند زیر حملات سختی گرفته بود، در هشتم مرداد ۱۳۲۳، در اقدامی بی‌سابقه در میان چپ‌های ایران به مناسبت فوت رضاشاه پیام تسلیتی منتشر کرد. آن‌هم در شرایطی که در آن روزها روزنامه‌های چپ و دیگران رضاشاه را به قول آقای خسروپناه با الفاظی تند چون «دیو مهب» و «عفریت خونخوار» مخاطب قرار می‌دادند.

پیشه‌وری که تا شهریور ۱۳۲۴ همواره از تلاش ارتجاع بین‌المللی می‌گفت که از وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید به یک‌باره با لباس رئیس فرقه دموکرات آذربایجان به تمام سوابق سیاسی خود در پاسداری از ایران پشت کرد. اگر تا این تاریخ پیشه‌وری می‌گفت که تهران و تبریز از نظر ایرانی بودن توفیری ندارند به یک‌باره قاعده بازی را عوض کرد و بازی در میدان استالین و باقراف را بر سوابق گذشته خود مرجح دانست. بنا بر همان مقاله آقای خسروپناه، پیشه‌وری تا سال ۱۳۲۴ پیشه‌وری ما بود و از سال ۱۳۲۴ پیشه‌وری مبدل شد به پیشه‌وری دیگران!

پس ظهور دو جریان قومگرایی کرد و آذری که البته ایدئولوژی مارکسیستی و سوسیالیستی هم داشتند در دوره اشغال ایران در جنگ جهانی دوم رخ می‌دهد.

تشکیل این جریان قوم‌گرا بیشتر مؤثر از ظلم مرکز بود یا اشغال خارجی؟

«برای پاسخ به این پرسش به کار مطالعاتی جدی و جامعی نیاز داریم، اما می‌توانیم کار تطبیقی کنیم. چرا در جایی که تحت اشغال شوروی بود این نغمه‌ها کوک شد؟ در آن زمان جمعیت سنندج از مهاباد بیشتر و شمار تحصیلکردگان دانشگاه‌رفته در سنندج غیرقابل مقایسه با مهاباد بود. چرا این جریان در سنندج پرجمعیت‌تر و باسوادتر و با شهریت بیشتر شکل نمی‌گیرد؟ باسوادترین فردی که در شکل‌گیری حزب کومله ژکاف بود غنی بلوریان است که در آن زمان هنوز دیلم هم نگرفته بود. چرا این چنین جریانی در سایر نقاط کشور شکل نگرفت؟ چرا این جریان در عشایر شکل نگرفت که بیشترین فشار در دوره رضاشاه بر روی دوش آنان سنگینی می‌کرد؟

قاضی محمد هم تحصیلات عالی نداشت؟
«قاضی محمد تحصیلات دینی و عمومی داشت، ولی تحصیلات آکادمیک نداشت. نکته

آرمینویوس وامبری
برای اولین بار ایدئولوژی
پان‌ترکیسم را در سه
دهه آخر قرن نوزدهم
 مطرح کرد. وامبری
به‌ظاهر جهانگرد یهودی
مجارستانی بود که گفته
می‌شود کارمند دستگاه
خارجی بریتانیا بوده
است

دوم نیز همین است. چرا قاضی محمد باید مسئول آن‌ها بشود؟

این داعیه که در دوره رضا شاه که به همه مردم ایران از جمله مردم کردستان و منطقه مکریان و مهاباد ظلم و ستم می‌شد اگر درست باشد، کسانی این ظلم را می‌کردند که مجریان محلی رضا شاه بودند و اتفاقاً خود قاضی محمد و خاندانش نزدیک‌ترین آدم‌ها به دربار رضا شاه بودند و در میان مردم هم تا آن تاریخ خوشنام بودند و محترم؛ یعنی، هم مورد وثوق دربار بودند هم مورد توجه اهالی. قاضی محمد رئیس آموزش و پرورش و رئیس هلال‌احمر بود. او به دربار رفت و آمد داشته است و عکس‌هایی الان در دسترس است که نشان می‌دهند وقتی رضا شاه به مهاباد می‌رود چند گام جلوتر از مردم نفر اول مستقبلین از رضاشاه قاضی محمد است.

قاضی محمد در حالی که هیچ نیروی عشایری برای حفاظت از راه‌های منطقه مکریان نداشت، اما همچون بسیاری از سران ایلات و عشایر منطقه مکریان حقوق‌بگیر ارتش و ژاندارمری ایران بود. برادرش، صدر قاضی، با همراهی دولت نماینده مجلس چهاردهم می‌شود.

پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، تجدید حیات فرقه دموکرات آذربایجان و بخشی از حزب دموکرات کردستان در خاک جمهوری آذربایجان و البته زیر پرچم حزب توده و فرقه است و بعدها شعبه‌ای از آن‌ها به عراق هم می‌روند و آنجا ادامه حیات می‌دهند.

بعدها اتفاق سومی هم رخ می‌دهد، ظهور پان‌عربیسم در دنیای عرب. این جریان در دهه ۳۰ خورشیدی کم‌کم به اوج خود می‌رسد به‌خصوص با روی کار آمدن ناصر در مصر. در دهه ۳۰ و ۴۰ ناصریسم با نظام سیاسی ایران رقابت داشت، البته بسیاری از سیاسیون ما هم در آن زمان دل در گرو ناصر داشتند. ناصر در کسوت یکی از چهره‌های قدرتمند و محبوب عرب در رقابت با شاه به تدریج متوجه اعراب ایران می‌شود. از آنجا که ناصر چهره مهم و مؤثری بود

در زمان او بحث‌هایی مانند خلیج عربی و عربستان نامیدن بخش‌هایی از ایران به گفتاری عمومی در دنیای عرب تبدیل شد.

به دنبال ناصر ایدئولوژی بعث که باز هم عرب‌گرا و البته سوسیالیست است ابتدا در سوریه و بعد در عراق شکل می‌گیرد. اینجا هم اتفاق تازه‌ای رخ می‌دهد، به‌واسطه فعالیت بعضی‌ها در عراق و رقابت با شاه و از طرف دیگر استفاده ابرازی شاه از اهرم

کردهای عراقی علیه دولت عراق در اواخر دهه ۳۰ خورشیدی دولت بعث عراق و بعد دولت صدام به این فکر می‌افتد که آن‌ها هم کاری انجام دهند و در نتیجه دو جریان عربی و بلوچی را برای مبارزه در ایران تأسیس می‌کنند، هرچند این جریان‌ها بسیار کوچک بودند و فعالیت مهمی نداشتند. پس به تدریج شاهد شکل‌گیری جریان عربی کوچکی هم هستیم. در فرایند انقلاب جریان عربی در خوزستان در قالب هواداران شیخ شبیر خاقانی در خرمشهر و داستان خلق عرب نمود پیدا می‌کند. در کردستان پس از انقلاب هم با ظهور حزب دموکرات کردستان، کومله و چریک‌های فدایی اقلیت و پیکار و بقیه احزاب آشکار می‌شود. در آذربایجان تحرکی نداشتند و ماجرای خلق مسلمان وجه قومی نداشت و در بلوچستان این بحث قومی پا نگرفت. در بلوچستان بیشتر موضوع مذهبی؛ یعنی، تأکید بر هویت سنی مردم بلوچ برجسته شد. هرچند که عرب‌ها به‌ویژه بخشی از متفکران پان‌عربی عراق تلاش کردند که تبار عربی برای بلوچ‌ها بتراشند، اما موفق نشدند.

پس جریان‌هایی قومی در خوزستان، کردستان و آذربایجان شکل گرفتند که لزوماً معرف کل جامعه کرد یا بلوچ یا آذربایجانی نبوده‌اند. البته به‌ندرت جرئت بیان صریح تجزیه ایران و استقلال را داشتند و همیشه در لفافه از خودمختاری و خودگردانی یا فدرال‌شدن صحبت کردند و از این مهم‌تر به‌ندرت نفرت‌افکنی و فرافکنی قومی علیه دیگر اقوام کردند و بیشتر علیه دولت مرکزی فعال بودند.

اما در دو دهه گذشته ما شاهد ظهور نسل جدیدی از پان‌ها هستیم که برخلاف روند شکل‌گیری جریان قوم‌گرایی مسیر دیگری را در پیش گرفتند. این جریان نوظهور با جعل تاریخ (مثلاً در خصوص بابک خرم‌دین، مهاجر بودن کردهای آذربایجان غربی، کردهای آذربایجان غربی همان کردهای آواره عراقی دهه ۹۰ میلادی هستند، بوعلی سینا ترک است، تغییر نام اراک به جمهوری آذربایجان، هویت‌سازی برای

نظامی گنجوی، مصادره نوروز، ستارخان ایران‌گرا نبوده بلکه اهداف منطقه‌ای داشته، نشان دادن تبار غیرایرانی برای آذری‌ها، همچنین داستان‌سرایی درباره دشمنی ماد و پارس و اینکه مادها کرد بوده و با پارس از ابتدای تاریخ رقیب و دشمن بوده)، نفرت‌پراکنی علیه اقوام دیگر، کشاندن منازعات منطقه‌ای به داخل کشور و متصل دانستن خودشان، به لحاظ تاریخی، هویتی و حتی سرزمینی به آن‌سوی مرز هرچند به

شکلی محدود، در حال شکل‌گیری یا فعالیت‌اند. این اقلیت کم‌شمار، ولی پرسروصدایی که در آذربایجان شکل گرفته است دیگر به دنبال شعار یکی بودن با کو و تبریز و شعار «آذربایجان بی‌اولسون مرکزی تبریز اولسون»، آذربایجان یکی بشود و مرکز تبریز شود، نیستند، بلکه به دنبال پیوستگی دنیای ترک به هم هستند یعنی یکی شدن ترکیه و آذربایجان و بخش‌هایی از ایران.

حتی با وجود این مسئله که مذهب مردم تبریز و جمهوری آذربایجان شیعه است؟

« بنا بر آمارهای اعلامی امروزی ۷۰ درصد جمعیت جمهوری آذربایجان شیعه است و سنی‌ها در آنجا کم‌جمعیت‌اند. پس از فروپاشی شوروی به دلیل نگرانی باکو از دولت شیعی ایران و نفوذ فرهنگ شیعی در آنجا فضا برای فعالیت‌های اهل سنت زیاد شده است و هر سال هم آمار سنی‌ها را بیشتر می‌کنند. زمانی بود که فکر می‌کنم بنا بر آمار رسمی و اعلامی‌شان کمتر از ۱۰ درصد سنی در جمهوری آذربایجان بود، ولی الان مدعی‌اند که نزدیک ۳۰ درصد سنی در این کشور است و در هر سرشماری این رقم را درصدی بالا می‌برند. البته در بحث آمارسازی باکو یک طولایی دارد مثلاً جمعیت تالشی‌ها را کم نشان می‌دهند، از آن‌هایی که خوششان نمی‌آید کم می‌کنند و آمار آن‌ها را که خوششان بیاید زیاد می‌کنند؛ بنابراین به آمارهایشان نمی‌شود اعتماد کرد.

در حوزه کردی هم بیشتر تحت تأثیر ب.ک.ک. گفتار ضد ایرانی در بین جریان‌های کردی شکل گرفت. چند اتفاق برای گسترش این جریانات رخ داده است. اولین و شاید مهم‌ترین متغیری که ما در این زمینه می‌توانیم بررسی کنیم سیاست‌های حاکم بر نظام فرهنگی و سیاسی ما در ارتباط با تاریخ و تمدن ایران پس از انقلاب است؛ به عبارت دیگر با اوج گرفتن هیجانات انقلابی به‌ویژه از اواخر دهه ۵۰، به‌زعم انقلابیون هر نوع توجه و رجوع به تاریخ و فرهنگ تمدن ایرانی رجوع به نظام سلطنتی و شاهنشاهی بود و حاکمیت عناصر هویتی، تمدنی و تاریخی این مملکت را مورد سؤال و ابهام و نفی قرار دادند. تمامی نشانه‌های فرهنگی و تمدنی چند هزاره گذشته ایران به‌سرعت از کتاب‌های درسی حذف شدند. تاریخ ایران در مقاطع آموزشی، چه دانشگاهی چه عمومی، در بزرگ‌نمایی خیانت، فساد و ضعف شاهان ایرانی خلاصه شد؛ یعنی، به دانش‌آموزان و دانشجویان فقط این آموزش داده شد که این شاه به مردم زور می‌گفت، شاهی دیگر هزار تازن داشت یا بخشی از سرزمین ایران را از دست داد؛ بنابراین تاریخ درسی ما در سیاه‌نمایی گذشته این مملکت خلاصه شد. البته این را هم اضافه کنم که پیش از انقلاب هم روایت تاریخ ما، تحت تأثیر خاندان پهلوی که با قاجارها مخالف بودند، سیاه‌نمایی خاندان قاجار بود و از همین روست که ما نیمی از رویدادهای دوره قاجار را که نقاط ضعفشان هست خیلی خوب می‌دانیم، اما از نیم دیگر اطلاع نداریم.



جعفر پیشه‌وری به همراه سران فرقه دموکرات

در شهرهای مختلفی از کشور از تهران و خوزستان گرفته تا حتی میروان و کردستان تجار آذربایجانی مشغول به کارند، اما اگر جدای از این امیدواری‌ها به خاطر ریشه‌های تاریخی و دلایل بسیار دیگری که برای آن داریم، بخواهیم به این پدیده نگاه کنیم نگرانی‌هایمان با چند شاخص تعریف می‌شود.

از طرفی با توجه به رشد سنی‌گرایی افراطی، اسلام رادیکال و تکفیری در دنیای اسلام و پا به کار بودن آن برای انجام کارهای خطرناک طبیعتاً باید بیش از هر جریان‌های از حوزه اهل سنتمان که شامل جامعه کردی و بلوچی و ترکمن و تعداد محدودی از عرب‌هایی که دارند سنی‌مذهب می‌شوند - در جنوب استان فارس یا سایر نقاط - نگران باشیم که مبادا جریان‌های تکفیری بتوانند در جامعه اهل سنت کشورمان نفوذ کنند. این می‌تواند اولین نگرانی ما باشد. به دلیل مخاطره‌انگیز بودن کارهایی که جریان‌های تکفیری می‌کنند، بمب به خودشان می‌بندند و به محافل عمومی می‌روند، حتی در اروپا به مسافران قطارها و متروها و فرودگاه‌ها حمله کردند؛ بنابراین، جریان‌های تکفیری و احتمال نفوذشان در میان اهل سنت ایران می‌تواند بسیار خطرناک باشد. برای ایجاد همدلی عمیق‌تر میان سنی‌های کشور باید برنامه کارشناسانه‌تری تعریف شود و برای تعمیق مشارکت‌شان در اداره کشور باید تجدیدنظری صورت گیرد. سال‌ها است که من در این زمینه سخن می‌گویم و می‌نویسم و از مسئولان ذی‌ربط می‌خواهم به فکر تجدید بنایی برای تعمیق مشارکت سنی‌مذهبان در کشور باشند.

اگر از منظر نظامی به معنی اینکه کدام‌یک از این گروه‌ها استعداد این را دارند که یارگیری کنند و جنگ مسلحانه را گسترش بدهند به موضوع نگاه کنیم، به دلیل تحولات ترکیه، سوریه و عراق حوزه کردی است که الان در افکار عمومی در عرصه بین‌المللی زیاد مطرح است و می‌تواند نگران‌کننده باشد. مثلاً تلاش‌های اخیر حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری مصطفی هجری در این راستاست. هرچند جامعه‌گرد به دلیل گسترش تعداد افراد باسواد و به‌ویژه با سواد عالی و تحولات کردستان به‌سادگی جذب رویکردهای آزمایش‌شده و پرهزینه چنین احزابی نمی‌شوند.

شد و برای رأی آوردن گفت من آذربایجانی‌ام. امثال این صحبت‌ها در انتخابات مجلس و شوراهای فراوان دیده شده است. ورود مبهم برخی از سازمان‌ها و مدیریت مبهم‌تر آن‌ها بر باشگاه‌های ورزشی همچون ... که در حواشی بازی‌های آن برای اقلیتی ایران‌ستیز فرصت ایجاد کرده تا در فضای احساسی ورزشگاه بر طبل قوم‌گرایی کوبیده شود... آیا تاکنون دستگاه ورزشی کشور و نیز مالکان باشگاه مدنظر برای مدیریت کارشناسی‌شده این روند کاری کرده‌اند؟ اقدامی علمی و پژوهشی در دستور کار قرار داده‌اند؟ آیا پیوستی فرهنگی برای مدیریت این موضوع در دستان مسئولان ذی‌ربط قرار دارد؟ و اگر آری تا به حال چه گامی برداشته شده است؟ البته رقابت‌های منطقه‌ای هم پول و امکانات به همراه خود دارد. اسرائیل و دولت‌های ترکیه و عربستان و برخی همسایگان کشور هم به‌نوعی دیگر این جریان‌ها را در ایران تحریک یا یاری می‌کنند؛ بنابراین مجموعه این متغیرها باعث شده‌اند که ما در کشورمان با این پدیده تازه قوم‌گرایی به شکل و شمایل جدید روبه‌رو بشویم.

کدام‌یک از این جریانات قوم‌گرا افراطی خطر جدی‌تری برای ایران هستند؟

«ابتدا باید نکته‌ای را مطرح کنم و بعد وارد این ارزیابی بشوم. اساساً هم‌زیستی چند هزارساله مردمی در یک فلات آن هم با خلق تمدن، فرهنگ و سنت‌ها و رسوم بی‌شمار و پیوندهای اجتماعی و حتی خانوادگی و خویشاوندی عمیق و گسترده این اطمینان خاطر را به ما می‌دهد که این همبستگی و انسجام به‌سادگی تحت تأثیر کامل این جریانات قرار نمی‌گیرد و از هم نمی‌گسلد. پس می‌توانیم امیدوار باشیم که توان تمدنی و تاریخی و فرهنگی و اجتماعی ما به کمک ما می‌آید و ما نباید واقعیت قوم‌گرایی را از آنچه هست بزرگ‌تر نشان دهیم. البته که این جریانات جای نگرانی دارند، اما نه آن قدر که فکر کنیم وضع کشور خطیر است. بگذارید نمونه‌ای برایتان بگویم. بالاترین ازدواج فرامحلی در ایران را آذربایجانی‌ها دارند که با آمار از دهه ۳۰ چند میلیون آذربایجانی در جای‌جای ایران با افراد محلی و اقوام دیگر ازدواج کرده‌اند؛ یعنی، ما پیوندهای خوبی، زبانی و خویشاوندی داریم. یا

به همین ترتیب پس از انقلاب اندیشه سوسیالیستی - مارکسیستی حزب توده هم برای سیاه‌نمایی تاریخ گذشته ایران به کمک حاکمیت آمد؛ بنابراین ما عملاً، اجازه رشد و بازبینی و بازشناسی عناصر تمدنی و تاریخی خودمان را در این حوزه‌های علمی و فرهنگی کمتر داشتیم. سخن گفتن از ملت ایران تا حدودی دشوار و دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ها و بخشی از نظام سیاسی در تلاش برای به خدمت گرفتن امت اسلامی به‌جای ملت و ملت ایران بودند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که اولین نکته این دست سیاست‌گذاری‌هاست. وقتی که هیجانات ایدئولوژیک جمهوری اسلامی کم‌کم کاهش می‌یابد، اما به فراخور آن فضای برای فعالیت‌های فرهنگی مبتنی بر بازشناسی عناصر هویت و تمدن و تاریخ ایران مهیا نمی‌شود، طبیعی است که در این خلأ، فضا برای فعالیت جریان‌های دیگر از جمله جریان‌های قوم‌گرا فراخ‌تر و بازتر می‌شود. به‌ویژه که پای رقابت‌های منطقه‌ای دیگر کشورها هم به این موضوع باز شود.

نکته دوم فروپاشی شوروی است. فروپاشی شوروی و تشکیل جمهوری‌های جدید در قفقاز و باز هم نامشخص بودن سیاست‌های ما در این زمینه به رشد جریان‌های پان‌ترکی کمک کرد. در ابتدای فروپاشی شوروی و تشکیل جمهوری آذربایجان روزنامه کیهان به غلط نوشت که مردم آذربایجان به کنار رودخانه ارس آمده‌اند و شعار می‌دهند که ما می‌خواهیم به ایران ملحق بشویم. غافل از اینکه این‌ها، البته عده کمی، به مرز آمده‌اند و شعار می‌دهند که با تبریز، نه ایران، یکی شوند. این تیتز به گونه‌ای قلب واقعیت بود؛ یعنی، دستگاه‌های فرهنگی و سیاسی ذی‌ربط تلقی دقیق و درستی از تحولات فرهنگی و سیاسی در این حوزه نداشتند.

اتفاق دیگری که در این بین رخ می‌دهد و به این جریانات کمک می‌کند و در همان دهه کم‌کم عمیق‌تر می‌شود بحران عراق و شکل‌گیری اقلیم کردستان عراق است. رقابت‌های منطقه‌ای ایران با کشورهای منطقه هم مزید بر علت می‌شود، رقابت با اسرائیل، عربستان، دولت ترکیه و جمهوری آذربایجان باعث می‌شود که این کشورها هم وارد این بازی‌های قوم‌گرایانه شوند.

این‌ها عوامل تأثیرگذار بر ظهور و گسترش این جریانات بود. البته بخشی از این مسائل نتیجه ذاتی و طبیعی دنیای مدرن، تکنولوژی و ابزارهای ارتباط‌رسانی است. به قول گیدنز و پیش‌تر از او تافلر در دنیای جدید ملت دولت‌های معاصر با دو فشار از بالا و پایین روبه‌رو هستند. فشار از بالا فشار جهانی‌سازی است و فشار از پایین هویت‌های خردند که می‌خواهند خود را در برابر هویت‌های کلان‌تر تعریف کنند. این مسئله نیز پدیده‌ای جهانی است، اما ذاتی کشور ما نبود.

متغیر جدیدتری هم از سال ۱۳۷۶ وارد بازی می‌شود؛ گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا به دلیل ضعف دانش تاریخی‌شان از کارت قوم‌گرایی و محلی‌گرایی برای رأی آوردن استفاده ابزاری و کارشناسی نشده کردند. مثلاً فلانی کاندیدا مجلس

آن‌ها که پایگاه عمده‌ای ندارند.

درست است، اما پایگاه داشتن مهم نیست، ناامن سازی مهم است. اگر موضوعی مدیریت نشود و ابعاد داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای آن دیده نشود با شمار کم هم می‌تواند منطقه‌ای را ناامن کند.

اگر از منظر در دست‌ورکار قرارداد نرفت پراکتی اجتماعی جریان‌های پان‌ترک و خلق ایدئولوژی که دیگری سازی و حذف دیگر گروه‌های قومی از جمله کردها و البته قوم خودساخته و مبهمی که آن‌ها

اسمش را فارس‌ها گذاشته‌اند به ماجرا نگاه کنیم، جریان‌های پان‌ترکی هم مخاطره‌آمیزند؛ بنابراین اینکه کدام‌یک از این جریان‌های مخاطره‌آمیزترند به اینکه با چه شاخصی به موضوع نگاه کنیم بستگی دارد. حال بگذارید تک‌تک این جریان‌ها را بررسی کنیم.

در حوزه اهل سنت نامشخص بودن سیاست‌های مذهبی جمهوری اسلامی، افراطی‌گری مذهبی در میان گروه‌های ویژه چه در داخل و چه در خارج از کشور که علیه جامعه و نخبگان اهل سنت محتوای هنری، فرهنگی و مکتوب تولید می‌کنند، بازکردن حساب ویژه روی این موضوع در خارج از ایران در کشورهای منطقه به‌خصوص در عربستان و استمرار دلایل قبل به‌اضافه محرومیت مزمن شرق و جنوب کشور-فقر و تهیدستی بیشترین فرصت را برای یارگیری جریان‌های تکفیری تولید می‌کند- نگرانی‌هایی را ایجاد می‌کند و این جریان باید به‌صورت ویژه در دست‌ورکار قرار گیرد. الان، نزدیک به چهل سال پس از انقلاب ۵۷، اهل سنت هنوز یک مقام در کابینه یا شورای نگهبان ندارند. در میان نمایندگان ولی‌فقیه در استان‌ها و نهادها یک سنی مذهب

نداریم که نماینده ولی‌فقیه مثلاً در یکی از نهادهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی باشد. یک وزیر یا استاندار سنی مذهب نداریم. این برخلاف رویه دولت موقت، دولت بنی‌صدر و حتی دولت اول مرحوم رجایی است که استاندار اهل سنت داشتیم و در این زمینه مشکل خاصی نبود؛ بنابراین مسئله اهل سنت به تدوین راهبردی عقلایی و مدبرانه بر اساس منافع ملی و تاریخ ایران نیاز دارد.

آیا قانون اساسی ما دربرگیرنده حقوق

همه اقوام نیست؟

چرا هست. اصل نوزدهم قانون اساسی صراحتاً گفته است «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.» پس در اصول قانون اساسی صراحتاً از برابری حقوقی همه ایرانیان صحبت شده است و برابری حقوقی ایرانیان هم در انتخاب‌شدن و هم در انتخاب‌کردن ایجاب می‌کند که این سدها شکسته شود، باید اهل سنت بتوانند که معاون

رئیس‌جمهور بشوند، وزیر بشوند، نماینده ولی‌فقیه بشوند، عضو شورای نگهبان بشوند. باید فکری برای به‌کارگیری نخبگان اهل سنت در پست‌های لشکری و کشوری شود. در دوره‌ای پس از انقلاب حتی گاه استخدام این افراد در نیروی نظامی و انتظامی در شرق کشور با محدودیت همراه بود که البته اعتراضات بسیاری به آن شد. پس باید با کاری کارشناسی شده برای مشارکت اهل سنت در پست‌های عالی راهی پیدا شود. مثلاً اگر استاندار امروز کردستان اهل لرستان است چه مانعی دارد که یک هم‌وطن کرد سنی‌مذهب ما استاندار مثلاً اصفهان بشود؟ پس باید راهی برای این موضوع یافت. البته اشتباه نشود که افراط در محلی‌کردن مدیریت هم خودش عارضه‌ای جداگانه است. الان بخش عمده‌ای از مدیران استان‌ها را بومی کرده‌اند که این هم کارشناسی نشده است و این نوع محلی‌گرایی هم می‌تواند نافی وحدت ملی و توسعه کشور باشد. کشور را باید شایسته‌ها اداره کنند و فارغ از اینکه فردی مسیحی، یهودی، شیعه، سنی، ارمنی یا آشوری باشد باید امکان رسیدنش به عالی‌رتبه‌ترین مسئولیت‌های اجرایی، قضایی و حقوقی فراهم شود. ما باید اجازه دهیم در شورای عالی قضایی کشور تعدادی از قضات باتجربه و شایسته اهل سنت حضور داشته باشند یا در بین رؤسای دانشگاه‌ها و رادیوتلوویزیون کشور حتماً تعدادی اهل سنت حضور داشته باشند و صرف سنی‌بودن موجب محرومیت آن‌ها از این فرصت‌ها نشود. به این ترتیب مخاطرات فعالیت گروه‌های

در حوزه اهل سنت
نامشخص بودن
سیاست‌های مذهبی
جمهوری اسلامی،
افراطی‌گری مذهبی
در میان گروه‌های ویژه
چه در داخل و چه در
خارج از کشور که علیه
جامعه و نخبگان اهل
سنت محتوای هنری،
فرهنگی و مکتوب تولید
می‌کنند، باز کردن
حساب ویژه روی این
موضوع در خارج از
ایران در کشورهای
منطقه به‌خصوص در
عربستان و محرومیت
مزمین شرق و جنوب
کشور نگرانی‌هایی را
ایجاد می‌کند. الان،
نزدیک به چهل سال
پس از انقلاب ۵۷، اهل سنت هنوز
یک مقام در کابینه یا
شورای نگهبان ندارند

تکفیری در کشور هم کاهش پیدا می‌کند و هم انسجام ملی تعمیق می‌شود و دشمنان کشور نمی‌توانند در این حوزه‌ها دست‌درازی کنند.

نکته دیگری هم در موضوع اهل سنت وجود دارد و آن هم بحث پاکستان است که به‌اندازه کافی در کشور به آن پرداخته نشده است. پاکستان از چند نظر برای ما اهمیت دارد؛ ازجمله از جنبه مذهبی‌اش. هزاران مدرسه علوم دینی در پاکستان فعالیت می‌کند. فکر می‌کنم در پاکستان حدود ۱۵ هزار مدرسه علوم دینی در حال پرورش طلبه هستند، مدارسی که ممکن است بین ۵۰۰ تا چند هزار نفر طلبه داشته باشند. آموزش این علوم در پاکستان از سنین نوجوانی به سنین کودکی منتقل شده است که این امر به داخل ایران هم کشیده است؛ یعنی، طلاب علوم دینی در بلوچستان پیش از این بچه‌هایی بودند که کودکی را پشت سر گذاشته بودند، اما الان بچه‌ها برای آغاز خواندن و نوشتن به این مدارس می‌روند. همین الان در بلوچستان ایران روستاهایی با ۳۰۰ خانوار وجود دارد، مثلاً در اطراف سرباز، مدرسه این روستا با ۳۰۰ خانوار در بدترین شرایط است، اما مدرسه علوم دینی همین روستا در ساختمانی بزرگ و با ده‌ها و صدها طلبه در حال کار است، نیمی از طلبه‌هایش هم ایرانی نیستند و بنگلادشی و پاکستانی‌اند و هیچ‌گونه سند هویتی هم ندارند.

اهمیت دیگر پاکستان در این حوزه بی‌ثباتی مرزهای غربی پاکستان است. ایالت بلوچستان پاکستان ایالتی خودمختار است و درون این ایالت خودمختار هم دو قبیله خودمختار وجود دارد. این خودمختاری در خودمختاری در پاکستان در بین قبایل با سطح سواد و بهداشت پایین و ویژگی‌های خاص است. در این حوزه هم باید دانشمان را بیشتر کنیم و بدانیم که در بلوچستان چه می‌گذرد و بیش از گذشته به توسعه بلوچستان فکر کنیم. باید برای تبعیض مثبت برای رفع توسعه‌نیافتگی مناطق مرزی و سرحداتمان به‌ویژه در کرانه‌های شرقی، غربی و جنوبی کشورمان فکری شود. البته در این بین نزدیکی پاکستان به عربستان هم مزید بر علت است که ما باید بیش از گذشته به مسئله پاکستان و تأثیرش بر مناسبات مرزی‌مان توجه کنیم. آن هم پاکستانی با بمب اتم و سابقه حمایت از طالبان!

در حوزه کردی در سال‌های گذشته تحولات جدی در عراق رخ داده است و استقلال عمل کردهای عراق در برابر بغداد روزه‌به‌روز بیشتر می‌شود و بغداد عملاً کمتر قدرتی برای دخالت در مسائل کردستان عراق دارد. از طرفی دیگر در سوریه هم سه کانون کردی و دولت‌شهرهای محلی شکل گرفته است که موضوع کردی را بیش از گذشته در رسانه‌ها مطرح کرده است.

پس از حمله ترکیه به سوریه کردهای آنجا اعتراض کردند که ترکیه به وطن سوریه حمله کرده است و خود را جزو سوریه می‌دانستند.

بله. البته واقعیت قضیه این نیست و آن‌ها برای همراه کردن هم‌پیمانان دولت سوریه؛ یعنی، ایران و



قاضی محمد

با همه این اوصاف به دلیل رشد افراد تحصیلکرده در حوزه کردنشین ایران، افزایش میزان فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها و افرادی که از نظر دانش و توان فکری و آگاهی‌های سیاسی رشد زیادی کرده‌اند از این حرکت جدید حزب دموکرات در اعلام جنگ مسلحانه در لایه‌های روشن‌اندیش جامعه گرد ایران استقبال نشد و مردم به‌سادگی از کنار آن گذشتند. افزون بر این هرگونه ناامنی در منطقه کردستان هم می‌تواند روند توسعه این منطقه را با خدشه روبه‌رو کند. الان مهم‌ترین مطالبه مردم کرد در آذربایجان غربی و کردستان افزایش مشارکت سیاسی و رشد شاخص‌های توسعه است و تنها تلقی‌شان از ادامه جنگ و خون‌ریزی ضربه‌خوردن به روند توسعه خودشان است و آن را نافی منافع خودشان می‌دانند. نکته جالب دیگر آنکه مصطفی هجری به‌صراحت در جای دیگری می‌گوید اعلام جنگ مسلحانه برای آن است که خارجی‌ها درک کنند ایران بی‌ثبات است و برای سرمایه‌گذاری وارد ایران نشوند، یعنی، جنگ مسلحانه با هدف تشدید مشکلات اقتصادی کشور و در اینجا تشدید مشکلات مردم کردستان!

حضور نیروهای مسلح حزب دموکرات کردستان کارکرد دیگری هم دارد و فضای کردستان و حوزه کردی را امنیتی خواهد کرد و نجنگان و روشنفکران و فعالان فرهنگی کرد از این هم استقبال نخواهند کرد چراکه امنیتی شدن فضا عرصه را برای فعالیت‌های مدنی سخت خواهد کرد.

از طرفی دیگر حزب دموکرات کردستان باید به این موضوع هم توجه کند که بسیار محتمل است تنش بین ایران و عربستان امروز، فردا یا در کوتاه‌ترین زمان ممکن با دیپلماسی و گفت‌وگو حل شود و در این حالت آن‌ها در این بین سرشان بی‌کلاه می‌ماند، البته حزب دموکرات به این نکته توجهی ندارد. ضمن اینکه اگر فشار زیادی به اقلیم کردستان عراق وارد شود ممکن است که اقلیم کردستان هم سیاست‌هایش را نسبت به آن‌ها تغییر بدهد و از این نظر ممکن است که باز هم به حزب دموکرات فشار وارد شود. اقلیم کردستان عراق منافع عمومی مردم

رسانه‌هایشان از عملیات حزب دموکرات کردستان ایران این را به ذهن متبادر می‌کند که احتمالاً ارتباطی بین آن‌ها وجود داشته است. همچنین یکی از رهبران پ.پ.ک در یادداشتی مدعی شده است که نباید نقش سازمان جاسوسی ترکیه، میت، را در تحریک حزب دموکرات کردستان ایران نادیده گرفت و ایران باید حواسش به این موضوع هم باشد. در طول سده معاصر در میان مجموعه جریان‌های سوسیالیست برجسب نزدیکی به اسرائیل برجسب بدنام‌کننده‌ای بود، اسرائیل به دلیل سیاست‌هایش در منطقه همیشه در بین چپ‌ها، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها بدنام بوده است و کمتر گروهی در تاریخ معاصر در منطقه حاضر بوده است که رسماً اعلام کند از اسرائیل درخواست کمک دارد، این پدیده جالبی است که رهبری حزب دموکرات در مصاحبه‌اش با بی‌بی‌سی و رسانه‌های اسرائیلی رسماً این درخواست کمک را بیان می‌کند. همچنین در تاریخ احزاب سیاسی ایران تقریباً بی‌سابقه است که رهبر جریان سیاسی آن هم با نیروهای کم‌شمار در رسانه‌های فراگیر حضور پیدا کند و رسماً بگوید که ما از کشورهای خارجی درخواست کمک داریم، معمولاً گروه‌های سیاسی حتی اگر از کشورهای خارجی کمک مالی و لجستیک هم بگیرند آن را انکار می‌کنند یا لااقل علنی نمی‌کنند.

از این بدتر در این مصاحبه رهبر حزب دموکرات رسماً اعلام می‌کند که ما از حزب بعث و صدام حسین هم کمک دریافت می‌کردیم درحالی که تا سال‌های اخیر همواره این اتهام را رد می‌کردند. البته در این مصاحبه ادامه می‌دهد که درست است ما کمک دریافت می‌کردیم، اما همواره استقلال عمل داشتیم و وابسته نشدیم، اما مگر می‌شود شما از جایی پول، کمک و امکانات بگیرید، ولی وابسته نشوید؟ بی‌دلیل نبود که دکتر قاسملو می‌گفت ما به صدام وابسته نیستیم او به ما وابسته است، ما تعداد زیادی از لشکرهای ایران را به کردستان کشاندیم تا با ما بجنگند اگر این لشکرها از کردستان بروند، می‌روند با صدام می‌جنگند و کار صدام سخت‌تر می‌شود.

روسیه و منتقل کردن نگرانی خود این موضع‌گیری را کردند وگرنه ما می‌دانیم که آن‌ها در پی کسب حداکثر خودمختاری و به‌هم متصل کردن این مناطق هستند.

در ترکیه هم شدت عمل ارتش ترکیه در برابر پ.ک.ک و مجموعه تحولات جاری موجب شده است که مسئله کردها در ترکیه هم برجسته شود. از طرفی دولت ترکیه غربی‌ها را به مسلح کردن صالح مسلم و گروهش در سوریه متهم می‌کند، از طرفی دیگر کردهای عراق هم دارند به استقلال گرفتن نزدیک می‌شوند، رقابت‌های منطقه‌ای ایران هم با ترکیه و هم با عربستان بیشتر شده است و رابطه ایران با حزب دموکرات کردستان عراق هم کمی سرد شده است که همه این‌ها موجب شده است که در ماه‌های گذشته پس از ۲۰ سال حزب دموکرات کردستان ایران برای اولین بار داعیه برگشت دوباره به جنگ مسلحانه در داخل کشور را طرح کند. به همین ترتیب وارد بعضی از شهرهای آذربایجان غربی و کردستان شدند و چند درگیری رخ داد که با تلفاتی هم همراه بود. شاید نقطه عطف این ماجرا این باشد که مصطفی هجری در دو مصاحبه با یک نشریه اسرائیلی و یک مصاحبه با بی‌بی‌سی^۱ صراحتاً از اسرائیل درخواست کمک کرده است که همان‌طوری که جمهوری اسلامی به حزب‌الله و حماس کمک می‌کند ما هم از اسرائیل درخواست کمک داریم. او همچنین گفت که از همه کشورهای غربی درخواست کمک کرده‌اند. یکی از اعضای این گروه نیز در موسم حج به عربستان رفته بود و در تلویزیون العربیه به تمجید از دربار عربستان و نفی جمهوری اسلامی پرداخته است. حزب دموکرات به قول خودش عملاً وارد فاز تازه‌ای شده و اعلام جنگ مسلحانه کرده است و این موضوع می‌تواند در رابطه با موضوع کردی در استان‌های غربی کشورمان کمی چالش‌برانگیز باشد.

این کار می‌تواند باعث نابودی و دستگیری نیروهایشان شود.

«بله. یکی از نیروهای کردی با مثالی ساده به رهبران حزب دموکرات کردستان ایران هشدار داده بود که جنگ امروز با جنگ در دهه ۵۰ و ۶۰ متفاوت است. کافی است شما به روستایی بروید و در آن روستا یک نفر با شما مرز داشته باشد و مخالفان باشد این فرد می‌تواند با یک پیامک به‌سرعت نیروهای امنیتی و نظامی را به سمت شما بکشاند. این گروه در چند عملیات اخیرشان هم تلفات سنگین داشته‌اند و بعضی از افراد مهمشان هم کشته شده‌اند. ضمناً شواهدی از اینکه در این سال‌ها حزب دموکرات توانسته باشد نیروی جدید جذب کند یا به نیروهایش آموزش‌های جدید داده باشد یا سلاح‌های جدید گرفته باشد وجود ندارد. البته گفته می‌شود که برخی کشورهای عربی یا غیرعربی مانند اسرائیل، ترکیه و عربستان از آن‌ها حمایت‌هایی می‌کنند. برخی شواهد هم مانند اعلام حمایت گروه ریگی و اعلام حمایت گروه مجاهدین خلق در

اقلیم و مصالح احزاب اقلیم را فدای چند شلیک حزب دموکرات کردستان ایران در داخل مرزهای ایران نمی‌کند.

با همه این‌ها استمرار فعالیت‌های نظامی حزب دموکرات در داخل کشور می‌تواند به مردم ایران به‌ویژه به جامعه کرد ایران هزینه‌هایی را تحمیل کند. مصطفی هجری در جایی به‌روشنی گفته بود که ما با این کارهایمان می‌خواهیم جلوی سرمایه‌گذاری در منطقه را بگیریم که معنای آن این است که می‌خواهند جلوی توسعه منطقه را بگیرند تا شاید به‌زعم خودشان بتوانند ناراضیانی را در منطقه عمیق‌تر کنند که هم از نظر راهبردی و هم از نظر تاکتیکی کار بسیار خطایی است. پس حوزه کردی از این منظرها که گفته شد اهمیت دارد.

در حوزه آذربایجان البته داستان متفاوت است. سیاست‌های حاکمیت در مواجهه با جریان‌های پان‌ترک به‌نوعی مبهم است و به فعالیت این جریان‌ها در عرصه‌های مختلف و مخاطرات و آسیب‌هایی که می‌توانند وارد کنند به جد توجه نشده است و روی آن کار کارشناسی شده انجام نشده است.

ممکن است که تا اینجا بحث را جمع‌بندی کنید؟

بله. فکر می‌کنم که پیش از هر چیزی جامعه ایران به چند اندیشکده و مراکز مطالعاتی برای تربیت محقق در این حوزه‌ها نیاز دارد، ولی متأسفانه نظام علمی و دانشگاهی ما در این زمینه کم‌کاری بسیاری کرده است و مراکز مطالعاتی جدی در این حوزه نداریم، مراکزی که افزون بر مطالعه بتوانند راهبردی‌سازی کنند، اهداف و برنامه‌هایی را برای دولت و حاکمیت تعریف کنند، اهدافی با تمرکز بر گسترش مشارکت عمومی، تأکید بر عناصر وحدت‌بخش ملی و با دفاع از عناصر تمدنی ما، نخبگان ما و زبان فارسی و سایر شاخص‌ها که ملت ایران را به هم پیوند می‌دهد.

به‌نظر نمی‌رسد که تا این ظرفیت‌ها نباشد بتوان اوضاع را کارشناسی‌شده و دموکراتیک مدیریت کرد.

بگذارید ارجاع کوچکی بدهم. وقتی با مردم عادی در جمهوری آذربایجان صحبت کنید و بپرسید که زبان‌شان چیست می‌گویند که ما آذربایجانی صحبت می‌کنیم و در سرشماری‌های جمهوری آذربایجان تعداد ترک‌ها جدا آمده است و خودشان می‌گویند که در کشور ما ۷۰۰ هزار ترک وجود دارد؛ یعنی، خودشان را، از نظر تباری، ترک تعریف نمی‌کنند. حال چه شده است که در

جامعه ایران برخی از فعالان قوم‌گرای مستقر در آذربایجان دارند تلاش می‌کنند مفهوم آذربایجان را به ترک قلب کنند؟ حتی در کشور ترکیه که اقلیتی آذربایجانی در استان ایگدیر (به ترکی استانبولی: İğdir) زندگی می‌کنند دولت ترکیه به آن‌ها می‌گوید آذری. خود دولت آذربایجان در تبلیغ شرکت‌های هواپیمایی‌شان و در تبلیغاتشان برای معرفی جاذبه‌های توریستی آذربایجان کشورشان را سرزمین آتش می‌نامند. چه اتفاقی افتاده است که فعالان پان در ایران همه این‌ها را دارند نفی می‌کنند؟ قاعدتاً یک بخش داستان، تأثیر تلاش‌های منطقه‌ای است و بخش دیگر سیاست‌های ناکارآمد داخلی.

کدام یک عامل مهم‌تری است؟

«قطعاً عامل داخلی عامل مهم‌تری است. درست است که پول خارجی می‌تواند وارد کشور شود، اما جایی که بستر مناسب نباشد این پول نمی‌تواند اثرگذار باشد. سیاست‌های ما در ارتباط با آذربایجان هم در دولت جدید و هم در دولت قبل ضعف کارشناسی و ضعف ملی‌اندیشی داشت. در طول چند سال گذشته در آذربایجان غربی

به‌ویژه در ارومیه بخش‌هایی از حاکمیت دانسته و نادانسته برای فعالیت‌های پان‌ترکی فضا ایجاد کردند. بخش‌هایی از حاکمیت عده‌ای از فعالان قوم‌گرای ترکی را وارد عرصه‌های اجرایی کردند، کسانی که سابقه قوم‌گرایانه دارند؛ همان‌هایی که در رسانه‌ها و مکتوباتشان به فردوسی حمله می‌کنند؛ همان جریانی که نشریه توزیع می‌کند و روایت ترکیه‌ای را درباره مسائل منطقه‌ای در کشور پخش می‌کند. الان در آذربایجان مسئولیت می‌گیرند؛ همان‌هایی که مجسمه فردوسی را در سلماس و دیگر نمادهای ایرانی را برمی‌دارند و در حال ترکی‌سازی اسامی در نقده هستند، نقده شهری است با جمعیت کرد و آذری! و دولت به‌سادگی از کنار این مسائل عبور می‌کند چراکه راهبردی و سیاست‌هوشمندی در این زمینه فوق‌العاده حساس ندارد و با توجه به تحولات سده معاصر در این استان راهبردی و جامع و کارشناسانه‌ای در این خطه تعریف نشده است.

از این نظر باید دوباره به آذربایجان توجه کرد. واقعیت این است که ما در سال‌های گذشته از نفوذ جریان‌های پان‌ترکی به داخل کشور اطلاع کافی نداشتیم و حساسیتی به این جریان نبود. ما می‌دانیم که مردم تبریز و آذربایجان سهم انکارنشده‌ای در

توسعه کشور، ورود تجدد و بسیاری از عناصر زندگی مدرن مانند مدرسه و تلگراف و چاپخانه به ایران داشته‌اند، پیشگام آزادی‌خواهی در ایران بوده‌اند، آذربایجانی‌ها در بیشتر جریان‌های سیاسی و فکری ایران نقش اول را داشتند، کسانی مانند باقرخان و ستارخان در مشروطه؛ استان آذربایجان شرقی از استان‌های خوب و برخوردار ایران است و با توجه به شاخص‌های توسعه زمینه‌های رشد بیشتری دارد، اما به‌نظر می‌رسد این تلاش‌های نفرت‌افکن هم از دید دولت و هم از دید نخبگان سیاسی به‌ویژه اصلاح‌طلبان کاملاً به‌دور مانده است. اصلاح‌طلبان متوجه مخاطرات رشد جریان‌های ضدایرانی پان‌ترک نیستند و به‌اندازه کافی به آن توجه نداشته‌اند؛ و حتی گاه از آن‌ها بازی خورده‌اند و در زمین آن‌ها بازی کرده‌اند، البته جریان اصولگرا نیز گاه و بیگاه وارد چنین بازی خطیری شده است.

ضمن اینکه در فضای رسانه‌های عمومی از جمله صداوسیما کشور و رسانه‌های پرتیراژ هم درباره مخاطرات تجزیه‌طلبی و افراطی‌گری و ایدئولوژی‌سازی‌های قومی و ابعاد آن و آسیب‌شناسی مباحث این حوزه تاکنون فعالیت چشمگیر و درخوری صورت نگرفته است و به‌جز سه شماره کردستان همیشه قابل کشف که چشم‌انداز ایران منتشر کرد و نیز چند شماره فصلنامه گفت‌وگو کمتر نشریه‌ای داخل کشور برای گسترش آگاهی ملی در این حوزه تلاش درخوری داشته است.

قطب‌بندی‌های ایدئولوژیک و مذهبی تا چه حد در بروز این اختلافات نقش داشته‌اند و دارند؟

«درباره این عامل پیش از این بحث اهل سنت را گفتیم، ولی در درون جامعه هم اهل سنت و هم شیعی کم‌مهری‌های نظام جمهوری اسلامی به‌درایت و طریقت‌های مذهبی در برهم خوردن بازی به نفع جریان‌های تکفیری نقش داشته است. تلطیف‌کننده فضای اهل سنت طریقت‌های دینی همچون جریان‌های نقشبندی و قادریه است که متأسفانه پس از انقلاب فضای مدیریت‌شده به‌اندازه کافی در اختیارشان قرار نگرفت. این‌ها ائمه را قبول دارند، بسیار آرام هستند و اتفاقاً تکفیری‌ها هم دشمن سرسختشان هستند. پس از انقلاب به‌طور کلی دروازش مورد بی‌مهری قرار گرفتند و باید در این خصوص تجدیدنظر شود.

گذشته از انسجام و همبستگی ملی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی و حتی امنیت ملی ما هم کم‌وبیش تحت تأثیر این دست از مباحث است و حتی توسعه سرحدات نیز در گرو درک درست از این مباحث. لذا پرداختن عقلایی و مدبرانه به چالش‌های مرتبط با مباحث قومی یکی از بنیادی‌ترین نیازهای ایران امروز ماست. ■

پی‌نوشت:

۱. خوانندگان محترم می‌توانند متن این مصاحبه را در همین شماره چشم‌انداز ایران بخوانند.

گذشته از انسجام و همبستگی ملی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی و حتی امنیت ملی ما هم کم‌وبیش تحت تأثیر این دست از مباحث است و حتی توسعه سرحدات نیز در گرو درک درست از این مباحث. لذا پرداختن عقلایی و مدبرانه به چالش‌های مرتبط با مباحث قومی یکی از بنیادی‌ترین نیازهای ایران امروز ماست

با امید به تجدیدنظر

نگاهی به گفت‌وگوی بی‌بی‌سی با مصطفی هجری

چشم‌انداز ایران در طول حیات خود به مسئله کرد و کردستان به شکلی جدی پرداخته است و به‌جز مطالب چاپ‌شده در مجله، سه ویژه‌نامه با نام «کردستان همیشه قابل کشف» منتشر کرده است تا شاید هزینه‌های اجتماعی چالش‌ها را کاهش دهد و به صفر برساند تا جایی که دیگر این چالش‌ها تکرار نشوند. متأسفانه آقای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی مطالبی را گفته‌اند که در شأن مردم کردستان نبوده است و نه تنها برای توسعه کردستان مفید نیست، جنبه تخریبی هم دارد. با توجه به تجربیات و ریشه‌یابی‌های گذشته و هزینه‌های مترتب بر آن و خون‌های ریخته شده خواهان آنیم که در آنچه ابراز داشته‌اند و مواضع جدید تجدیدنظر کنند، زیرا برای حل چالش‌های ایران راهی جز گفت‌وگو حول قانون اساسی نیست. لازم به ذکر است که این گفت‌وگو کامل منتشر نشده است.

نداشته‌اند دوباره پیش‌مرگه‌ها را به میان مردم بفرستیم تا در میان مردم حضور داشته باشند. این حضور هم به این معناست که اگر جمهوری اسلامی ایران به پیش‌مرگه‌های ما در میان مردم حمله نکند ما هم به آن‌ها حمله نخواهیم کرد، چون هدف ما این است که پیش‌مرگه‌ها با مردم باشند، آن‌ها را تشویق و سازمان‌دهی کنند و با مردم کارهای سیاسی کنند. دیدیم در سال گذشته که همین برنامه را اجرا کردیم به دلیل اینکه نیروهای جمهوری اسلامی ایران به پیش‌مرگه‌ها حمله نکردند هیچ درگیری هم پیش نیامد.

آقای هجری اگر هدف شما این است که با مردم کردستان باشید و حضور حزبتان را در آنجا اعلام کنید و با مردم آنجا کار سیاسی کنید چه اصراری دارید که این حضورتان حضور مسلحانه باشد؟ آیا این حضور مسلحانه خود عامل تحریک‌کننده‌ای برای جمهوری اسلامی ایران نیست تا به شما حمله کند؟

«جمهوری اسلامی تا الآن نشان داده است که نسبت به فعالان حزب دموکرات کردستان ایران و همچنین سایر سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون کرد بسیار حساس است. به همین جهت حضور مسلحانه پیش‌مرگه‌ها در بین مردم در واقع نوعی پشتیبانی آشکارا و قوی برای مردم است و تأثیرات روحی بر مردم دارد، همچنان که تا به حال این اثر را داشته است.»

شما در بیانیه‌ای که منتشر کردید از دور جدیدی از راسان صحبت کردید. راسان در کردی به معنی رستاخیز یا خیزی جدید است. برداشت بعضی از این بیانیه این بود که ما در دوره‌ای مبارزه مسلحانه می‌کردیم و برای مدتی طولانی، نزدیک به بیست سال، این مبارزه را تعطیل کردیم و حالا دوباره مبارزه مسلحانه را آغاز کرده‌ایم. شما در گفت‌وگویی که با تلویزیون دولتی اقلیم کردستان عراق در همان نوروز کردید

آقای هجری در مراسم آغاز سال نو امسال در کوه قندیل اعلام کردید «پیام ما در عید نوروز این است که صدا و توان خود را در کوهستان‌ها و شهرهای کردستان برای ایجاد یک نیروی قدرتمند و سرنوشت‌ساز یکپارچه کنیم که زندگانی نوینی را به‌دور از زیردستی و محرومیت از حقوق برایمان رقم بزند.» این سخنان به معنای آغاز دور جدیدی از مبارزه مسلحانه است؟

«نه فقط به معنای آغاز دور جدیدی از مبارزه مسلحانه، مبارزه مسلحانه بخشی از این برنامه سیاسی است و برنامه‌های زیاد دیگری در کنار این مبارزه مسلحانه وجود دارد: هشیاری مردم کرد در داخل، تشویق آن‌ها به مبارزه، امیدواری دادن برای پیروزی.»

وقتی اوایل از شما پرسیده شد که آیا این آغاز مبارزه مسلحانه است شما این‌طور گفتید ما می‌خواهیم پیش‌مرگه‌هایمان در کردستان حضور نظامی داشته باشند و به نوعی مبارزه مسلحانه و حضور نظامی را از هم تفکیک کردید. الآن کدام یک از این‌ها در جریان است؟

«ما به این نتیجه رسیده‌ایم که پس از نزدیک به دو دهه که پیش‌مرگه‌هایمان در میان مردم حضور

گفتید آغاز دور نوینی از مبارزه چیزی غیر از جنگ مسلحانه در کوهستان‌ها و شهرها و روستاهای کردستان ایران نیست. تاکتیک شما چیست؟ آغاز جنگ مسلحانه به شیوه‌ای که در گذشته داشتید؟

«نه به شیوه گذشته. با مطالعات و تجربیاتی که در این مدت اندوخته‌ایم متوجه شده‌ایم مبارزات مردم کرد و به‌طور کلی مردم ایران با مبارزات مسلحانه به انجام نمی‌رسد، بلکه قبل و هم‌زمان با این نوع مبارزه لازم است که مردم هم در مبارزات شرکت جدی و مستقیم داشته باشند و یکی از اهداف ما از حضور پیش‌مرگه‌ها در بین مردم تشویق آن‌ها به مبارزه است... در نتیجه در مرحله اول همان‌طور که گفتیم اگر نیروهای جمهوری اسلامی ایران به پیش‌مرگه‌ها حمله نکنند، پیش‌مرگه‌ها هم حمله نمی‌کنند، ولی این پیش‌بینی و محاسبه را کرده بودیم که جمهوری اسلامی تحمل پیش‌مرگه‌ها را در داخل کشور ندارد در نتیجه ممکن است که به آن‌ها حمله بکند و در این زمان است که جنگ مسلحانه آغاز می‌شود؛ یعنی، ما خواهان آغاز مجدد جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی ایران نبودیم و تنها خواهان حضور پیش‌مرگه‌ها در بین مردم بودیم.»

از خردادماه به بعد که زمان آغاز حضور مسلحانه است، آیا محبوبیت حزب دموکرات کردستان ایران در بین مردم کردستان بیشتر شده است یا این عملیات جز کشته‌شدن افراد حاصل دیگری نداشته است؟

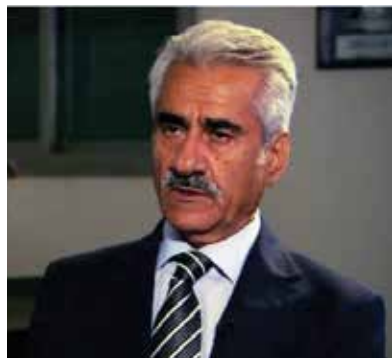
«البته این حضور از سال پیش بوده است و در خردادماه اعلام شد. محبوبیت حزب دموکرات پس از آغاز این دور از مبارزات نوین بسیار ارتقا یافته است. هرچند ممکن است افرادی باشند که این نوع مبارزه را زیر سؤال ببرند، ولی جامعه کرد به‌ویژه جوانان از این نوع مبارزه بسیار استقبال می‌کنند، زیرا آن‌ها هم در این مدت از بیکاری، اعتیاد و تبعیض‌هایی که روزبه‌روز بیشتر می‌شوند به ستوه آمده‌اند و به همین جهت آن‌ها به حزب دموکرات فشار آورده‌اند که باید مبارزه نوینی را آغاز بکنند و قدرت خودشان را نشان بدهند.»

برخلاف آنچه شما می‌گویید عده‌ای در کردستان مخالف مشی جدید شما هستند و معتقدند که این شیوه مبارزه نه تنها به آن‌ها کمکی نمی‌کند، با توجه به وضع موجود دو اشکال اساسی دارد، یک اینکه شما نه نیروی کافی و نه توان مقابله با جمهوری اسلامی را دارید و جز به هدر دادن و کشته‌شدن نیروهایتان کار دیگری را از پیش نمی‌برید و این

نوعی دست به خودکشی‌زدن است. از طرفی دیگر عده‌ای از فعالان مدنی در کردستان پس از این ماجرا اعلامیه‌ای منتشر کردند و گفتند «ما اعلام می‌داریم حضور مسلحانه افراد و گروه‌ها جز تشدید فضای امنیتی در این منطقه و اثر منفی و مخرب بر روند توسعه کردستان و هدر رفتن سرمایه‌های انسانی این مرز و بوم دستاوردهای دیگری ندارد.» پاسخ شما به این افراد چیست؟

«من ادعا نمی‌کنم که همه مردم کرد خواهان این نوع مبارزه‌ای هستند که حزب دموکرات پیش گرفته است، ولی اکثریت مردم خواهان آن‌اند. در رابطه با امنیتی کردن بیشتر کردستان این را باید بگویم طی حدود بیست سال گذشته که پیش‌مرگه‌های حزب دموکرات و بقیه احزاب سیاسی به‌طور جدی در داخل کردستان حضور نداشتند فضای امنیتی در داخل کردستان کمتر نبوده است و بلکه روزبه‌روز بیشتر هم شده است؛ بنابراین چندان فرقی نمی‌کند که نیروهای مسلح در داخل باشند یا نباشند. علاوه بر این عده‌ای هم هستند که در داخل کردستان، به هر دلیلی، از سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کنند به همین جهت وقتی حزب دموکرات کردستان ایران یا سایر احزاب مسلح کرد حضور نظامی پیدا می‌کنند آن‌ها در راستای سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در رد این مبارزه می‌نویسند و تبلیغ می‌کنند.»

اما بعضی از این افراد آدم‌هایی نیستند که مأمور جمهوری اسلامی ایران باشند و در راستای سیاست‌های آن‌ها از حزب شما انتقاد کنند. آن‌ها معتقدند ما امکاناتی هرچند محدود در داخل کردستان داریم تا بتوانیم مسائل حقوق بشری را مطرح کنیم و در این جامعه فعالیت‌های مدنی کنیم، ممکن است این فرایند خیلی کند باشد، اما به هر حال چنین امکانی را داریم و حضور نظامی پیش‌مرگه‌های شما باعث



می‌شود که این فرصت از ما گرفته شود و عملاً ما امکان هیچ فعالیتی را نداشته باشیم.

«ما مبارزات کسانی را که می‌خواهند از راه مدنی با جمهوری اسلامی مبارزه کنند، ارجح می‌نویسیم، ولی در مجموع طبق محاسبات و پرسش‌هایی که از مردم کرده‌ایم محدودیت جدیدی برای فعالیت مدنی این افراد پس از ورود پیش‌مرگه‌ها اعمال نشده است و همان محدودیت‌هایی که قبلاً وجود داشته است الآن وجود دارد.»

شما مشکل بزرگ‌تر دیگری هم دارید، محل استقرارتان در اقلیم کردستان عراق است و در آنجا خود آقای نجیروان بارزانی، نخست‌وزیر حکومت اقلیم کردستان عراق، به شما هشدار داده است و این را هم گفته است که اجازه نخواهیم داد که گروه‌های کرد ایرانی تهدیدی برای آسایش و امنیت شهروندان ایرانی شوند. تا جایی که من هم اطلاع دارم جلسه‌ای با تمامی احزاب کرد گذاشته است و به شما گفته است از این رفت‌وآمدهای مسلحانه به داخل کردستان ایران زیاد راضی نیست. واکنش شما به این موضع‌گیری چیست؟

«همه نیروهای پیش‌مرگه ما از کردستان عراق و با عبور از مرز به کردستان ایران نیامده‌اند. عده‌ای از عراق آمده‌اند و بقیه اعضا و فعالان حزب دموکرات هستند که مخفیانه به پیش‌مرگه‌ها ملحق می‌شوند و با آن‌ها فعالیت می‌کنند. درست است که حکومت اقلیم کردستان هیتی را نزد احزاب اپوزیسیون کرد ایران فرستاد که در اقلیم کردستان عراق مستقر هستند از جمله نزد حزب دموکرات کردستان ایران. آن‌ها از ما خواستند که حرکت مسلحانه را در ایران متوقف کنیم و به دست جمهوری اسلامی ایران بمانیم که برای حکومت اقلیم کردستان مشکلاتی به‌وجود بیاورد. ولی ما این خواست آن‌ها را رد کردیم و گفتیم که برنامه‌های خودمان را ادامه می‌دهیم و بیش از این نمی‌توانیم خودمان را به تعدادی فعالیت سیاسی بسیار کم محدود کنیم که تا به حال متأسفانه هیچ تأثیری هم نداشته است.»

به هر حال شما در اقلیم کردستان عراق مستقرید و به گونه‌ای در اختیار حکومت اقلیم کردستان عراقید. اگر اقلیم کردستان عراق نخواهد که شما این کار را ادامه دهید و شما را مجبور کنند که کارتان را متوقف کنید شما در مقابل چه می‌کنید؟

«برنامه ما این است که روزبه‌روز تعداد پیش‌مرگه‌هایی که از اقلیم کردستان عراق به ایران می‌فرستیم کمتر شود و سازمان‌دهی نیروها در داخل

ایران انجام شود تا پیش مرگه‌ها از مرز عبور نکنند. در این برنامه هم پیشرفت‌هایی کرده‌ایم و امیدواریم که به‌زودی دیگر نیازی به عبور نیروهایمان از مرز نباشد.

پس از آغاز این درگیری‌های نظامی خیلی از رهبران جمهوری اسلامی ایران از جمله فرماندهان سپاه اعلام کردند که شما از عربستان سعودی پول و کمک دریافت می‌کنید و در واقع این درگیری‌ها بخشی از چیزی است که عربستان سعودی می‌خواهد و شما به نیابت از آن‌ها این کار را شروع کرده‌اید. گویا شما جلساتی را هم با افرادی از عربستان سعودی داشته‌اید. پاسخ شما به این اتهامات چیست؟

« برنامه‌ای که ما آغاز کردیم پیش از این تنش جدی بین ایران و عربستان سعودی بوده است و برنامه ما به تنش دو طرفه ربطی ندارد. در واقع خواست مردم کرد داخل ایران و برنامه رهبری حزب دموکرات کردستان ایران برنامه اخیر مبارزاتی ما را پیش برده است و در نتیجه این برنامه حزب دموکرات کردستان ایران است و ما تا به حال هیچ نوع نشستی با مسئولان عربستان سعودی، چه در کردستان عراق و چه در هر جای دیگر دنیا نداشته‌ایم. هیچ نوع قراردادی هم با هیچ کشور همسایه و غیر همسایه‌ای در رابطه با ادامه مبارزاتمان نداریم.

آیا کمکی هم از عربستان سعودی دریافت نکرده‌اید؟

« به‌هیچ وجه. ما با آن‌ها رابطه‌ای نداریم تا کمکی دریافت کنیم.

برای پیش برد اهداف مبارزاتی‌تان تا چه اندازه به کمک خارجی متکی هستید؟

« ما هیچ اتکالی به کمک‌های خارجی نداریم و همه کار و توانمان، هرچند محدود، به کمک‌های مردمی خودمان در داخل کردستان و هواداران حزب در خارج از ایران محدود می‌شود.

شما اخیراً با روزنامه اسرائیلی اورشلیم پست مصاحبه کرده‌اید و در آن مصاحبه گفته‌اید: «ایران مقادیر زیادی پول به حماس و حزب الله می‌دهد. من فکر می‌کنم که اسرائیل باید ایران را به‌عنوان دشمن اصلی خود بداند و سعی کند که دشمنش را تضعیف کند، بنابراین اسرائیل باید به گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی کمک کند.» آیا این تقاضای کمک از اسرائیل نیست؟

« بله. این تقاضای کمک است. ما از خیلی جاها تقاضای کمک کرده‌ایم، ولی تا الآن پاسخی

از آن‌ها نشنیده‌ایم. ما این حق را برای خودمان قائل هستیم که برای تضعیف جمهوری اسلامی ایران و برای رسیدن به هدف‌های سیاسی مردم کرد در داخل کردستان ایران با هر طرفی که لازم باشد بنشینیم و صحبت کنیم. این به معنای دریافت کمک نیست، بلکه به معنای صحبت درباره چگونگی دریافت کمک از هر طرفی است و ما حاضر به دریافت کمک با هر شرایطی نیستیم.

شما پیش‌تر هم در کنگره آمریکا از کنگره خواستید که به شما کمک کنند و در آنجا صحبت کردید. اگر مثلاً اسرائیل یا آمریکا قبول کنند که به شما کمک کنند، دقیقاً چه کمکی از آن‌ها می‌خواهید؟

« کمک‌های مالی، تسلیحاتی، سیاسی و تبلیغاتی.

پس برایتان مسئله‌ای نیست که بخواهید با کمک کشوری خارجی علیه حکومت در کشور خودتان بجنگید؟

« نه. برای ما تضعیف جمهوری اسلامی ایران و رسیدنمان به هدف‌هایمان مهم است. ما فکر می‌کنیم که کمک‌های خارجی می‌تواند در این راه مؤثر باشد و این امری بسیار متعارف در مبارزات همه ملیت‌هایی است که برای آزادی مبارزه می‌کنند یا در مبارزه همه گروه‌های سیاسی که با حکومت دیکتاتوری در حال مبارزه‌اند.

درست است. شما در گذشته مثال‌هایی هم در این باره زده‌اید از جمله ای. ان. سی (ANC) در آفریقا جنوبی و خیلی از گروه‌هایی که با دولت‌های دیکتاتوری می‌جنگیدند. ولی سؤال اینجاست که اگر این کمک‌ها را دریافت کنید تا چه اندازه می‌توانید استقلال خودتان را حفظ کنید؟

« ما در تاریخ مبارزات حزبمان این نوع مبارزه را بسیار داشته‌ایم. آخرین مورد آن هم کمک‌هایی بوده است که ما در مبارزه با جمهوری

اسلامی ایران از صدام حسین دریافت می‌کردیم. پس از فروپاشی رژیم صدام حسین هم چندین تن مدارک در کردستان عراق و آمریکا منتشر شد. در این حجم از مدارک هنوز یک ورق هم پیدا نشده است که نشان دهد حزب دموکرات کردستان

ایران استقلال خود را در برابر حکومت بعث عراق از دست داده است. ما با کشورهایی که ممکن است به ما کمک کنند و دشمن مشترکی داریم، در راستای تضعیف جمهوری اسلامی ایران کار می‌کنیم نه اینکه استقلال خود را از دست بدهیم و بنا به تصور بعضی‌ها به نیرویی تحت تأثیر قدرتی بزرگ‌تر تبدیل و وارد جنگ نیابتی شویم.

آخرین سؤال من این است که اخیراً در مراسم حج یکی از اعضای شناخته‌شده شما در عربیه، تلویزیون عربستان سعودی، صحبتی کرد که حالت تبلیغاتی برای عربستان سعودی و توهین به جمهوری اسلامی داشت. از این صحبت‌ها در همه‌جا حتی در بین هواداران حزب خودتان برداشت خیلی بدی شد که این نوعی تبلیغات بود و این‌ظن را ایجاد می‌کند که برخلاف آنچه گفتید حزب دموکراتیک کردستان رابطه‌ای با عربستان دارد. نظر شما درباره این کار چیست؟

« این دوستی که شما به آن اشاره می‌کنید عضو ساده‌ای از حزب دموکرات کردستان ایران است.

عضو شناخته‌شده‌ای است برای اینکه در تلویزیون شما برنامه دارد.

« عضو شناخته‌شده‌ای است چون مجری تلویزیون ماست و به غیر از آن هیچ مسئولیتی در حزب دموکرات نداشته و ندارد. حالا خودش رسانه اینترنتی راه انداخته است و در آنجا کار می‌کند و مستقل از ماست. برنامه رسانه‌ای ایشان هم به حزب دموکرات کردستان ایران هیچ ربطی ندارد.

این حرکت او کاملاً شخصی بوده است، زیرا اگر عربستان سعودی بخواهد با حزب دموکرات کردستان ایران رابطه‌ای برقرار کند، ما در بیشتر کشورهای اروپایی نماینده داریم و محل ما در کردستان ایران شناخته شده است و می‌تواند با این افراد ارتباط بگیرد؛ بنابراین، بار دیگر می‌گویم که این موضوع به حزب دموکرات کردستان ایران هیچ ربطی نداشته است. ■

این تقاضای کمک از اسرائیل است. ما از خیلی جاها تقاضای کمک کرده‌ایم، ولی تا الآن پاسخی از آن‌ها نشنیده‌ایم. ما این حق را برای خودمان قائل هستیم که برای تضعیف جمهوری اسلامی ایران و برای رسیدن به هدف‌های سیاسی مردم کرد در داخل کردستان ایران با هر طرفی که لازم باشد بنشینیم و صحبت کنیم

از التقاط سیستمی تارهایی از التقاط

آسیب‌شناسی همبستگی و آشتی ملی

روشن است که انقلاب ما هم توحیدی، هم اسلامی و هم مردمی بود. این انقلاب تأثیر بسزایی بر ایران، منطقه و جهان گذاشت. در اوان انقلاب ما در اوج همبستگی ملی بودیم، ولی به تدریج دچار آسیب‌هایی شدیم که آشتی ملی و همبستگی را مخدوش و نتیجه آن این بود که برخی از نیروهای انقلاب از چرخه مشارکت سیاسی و مدیریت جامعه حذف و محروم می‌شدند. از آنجایی که در شرایط فعلی ما با چالش‌ها و بحران‌های داخلی و همچنین خطرات خارجی روبه‌رو هستیم و یکی از لوازم مقابله با آن‌ها آشتی و همبستگی ملی است برآنیم به یکی از آسیب‌ها بپردازیم. طبیعی است اشاره به گذشته به این معنی نیست که بخواهیم در گذشته بمانیم، بلکه ریشه‌یابی آسیب‌ها در گذشته چراغی را برای نسل حال و آینده روشن می‌کند و موجب می‌شود که هزینه‌های اجتماعی کاهش بیابد و حتی به صفر برسد.

لطف‌الله میثمی

پیش از سال ۱۳۵۴ واژه التقاط در فرهنگ مارکسیستی به کار می‌رفت و التقاطی‌گری یا Eclecticism به مارکسیست‌هایی گفته می‌شد که ضمن اعتقاد به مارکسیست فرهنگ مذهبی یا خرده‌بورژوازی در آثار آنان نفوذ کرده بود. Eclectic هم به کسی گفته می‌شد که التقاطی باشد بنابراین، این واژگان بار و رنگ ایدئولوژیک مارکسیستی دارد و از منابعی همچون قرآن یا نهج‌البلاغه و روایات اخذ نشده است. شگفت‌آور اما این واژگان در میان ادبیات برخی از جریان‌های مذهبی جا افتاد و به‌مثابه ابزار تحلیلی استفاده شد و در مجادله سیاسی بسیار به کار گرفته شد. واژه‌هایی همچون التقاط آنگاه که به ابزار تحلیلی اندیشه بدل می‌شود، بار منفی خود را به نگاه کسانی که از آن استفاده می‌کنند، منتقل می‌کند. مولانا با آگاهی از این کارکرد و به‌وسیله کلمات با یادآوری تمثیلی از «رهزنی» زبان و کلمات سخن می‌گوید به مخاطبینش می‌آموزد:

اشتراک لفظ دائم ره‌زنست

اشتراک گبر و مؤمن در تست در ریشه‌یابی آنچه در سال ۵۴ در سازمان مجاهدین اتفاق افتاد برخی به واژه التقاط تمسک جستند و حتی واژه «مارکسیست اسلامی» را به کار بردند. محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۱ از این واژه برای سرکوب مجاهدین مسلمان استفاده کرد و متأسفانه در سال ۱۳۵۴ در جریان بازجویی‌هایی که ساواکی‌ها از بازداشت‌شدگان مجاهدین داشتند به آن‌ها می‌گفتند ما سال‌ها تلاش کردیم که واژه مارکسیست اسلامی را نهادینه کنیم، بیانه تغییر ایدئولوژی نشان داد که حرف ما درست بوده است. ساواکی‌ها می‌گفتند بیانه تغییر ایدئولوژی حتی فراتر از واژه مارکسیست اسلامی بود و آن‌ها عملاً اعلام کردند که مارکسیست شده‌اند و حتی دست به برادرکشی زدند. ساواکی‌ها از این پدیده بسیار خوشحال شدند و توانستند برای سرکوب‌های خود در جامعه‌ای مذهبی توجیه شرعی پیدا کنند.

دیدیم که در تداوم ریشه‌یابی و دستیابی به راه برون‌رفت از این پدیده التقاط پیشنهاد می‌شد که بایستی بین (درون سازمان) مجاهدین یک روحانی حضور می‌داشت تا جلوی التقاط گرفته می‌شد و این در حالی بود که مجاهدین آن‌قدر آموزش‌های آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان را در خود نهادینه کرده بودند و با آن‌ها ارتباط مستمر برقرار کرده بودند که در سال ۱۳۴۷ وقتی دیداری بین بنیانگذاران مجاهدین و این بزرگواران رخ داد به آن‌ها گفته بودند شما شاگردانی بودید که حالا استاد شده‌اید. آیت‌الله بهشتی هم در سال ۱۳۴۲ کتاب راه طی شده مهندس بازرگان را برای آموزش توصیه اکید کرده بود.

علاوه بر مطلب فوق ما شاهد آن بودیم که چه پیش از انقلاب و چه پس از

بیش از چهل سال است که مسئله التقاط و نحوه برخورد با آن جزو مسائل اصلی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران شده است. این مسئله وقتی نشأت و شدت گرفت که در زمستان ۱۳۵۴ جریانی در سازمان مجاهدین خلق ایران بیانه‌ای را منتشر کرد که به بیانه تغییر ایدئولوژی در سازمانی مذهبی معروف شد. این بیانه پیامدهای منفی زیادی داشت که گریبان‌گیر نویسندگان آن بیانه و همچنین ملت ایران شد. به طوری که سردمداران این جریان انحرافی در مهرماه ۱۳۵۷ متوجه انحراف خود شدند و ضمن انتقاد از خود، خط‌مشی خود را تغییر دادند و از شهادی چون مرتضی صمدیه لباف و مجید شریف‌واقفی اعاده حیثیت کردند، ولی عملکرد جریانی که پرچم دگرگونی ایدئولوژیک درون مجاهدین را مدعی بود کار خود را کرد و تأثیر منفی به‌سزایی در جامعه گذاشت.

از آن پس واکنش‌های مختلفی در داخل زندان‌ها و بیرون از زندان و حتی در خارج از کشور شکل گرفت که برخی از این واکنش‌ها نقطه‌عطفی شدند و در جریان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نیز تأثیر چشمگیری گذاشتند و قطب‌بندی‌هایی را ایجاد کردند. دکتر بنی‌صدر در خارج از کشور واژه «منافق» را باب کرد. برخی از حامیان مجاهدین به‌ویژه در داخل زندان که تغییر ایدئولوژی برایشان تصورناپذیر بود واکنش‌های تندى به آن نشان دادند مانند اینکه هرکس خدا را قبول ندارد نجس است و بنابراین گفت‌وگو کردن، غذا خوردن و حتی سلام و علیک با آن‌ها را ممنوع کردند؛ که صف‌بندی عجیبی در زندان‌ها و دانشگاه‌ها به‌وجود آورد. این در حالی بود که در فرهنگ قرآن نمرود و فرعون و حتی شیطان خدای خالق را قبول دارند و مرحوم امام در سال ۵۸ بدین مضمون گفتند همه انسان‌ها خداجو هستند حتی دزد سرگردنه و کارتر.

انقلاب جدال‌های زیادی بین روحانیون وجود داشت. برای نمونه مرحوم طالقانی که دیدگاه‌های قرآنی خود را در زندان مطرح می‌کرد با مخالفت‌های بسیار برخی از جریان‌های مذهبی و روحانی روبه‌رو می‌شد و ما حتی واژه «مطالب کفرآمیز» را درباره آموزش‌های ایشان شنیدیم. پس از انقلاب هم که به‌روشنی مشاهده کردیم اختلاف دیدگاه در بین علما و روحانیون به حدی بود که به حذف، زندان و حصر برخی انجامید و حتی در مقطع تدوین قانون اساسی گفته شد که اگر هر فقیهی بخواهد حکمی صادر کند ایران با ملوک‌الطوایفی روبه‌رو خواهد شد و بدین سان بود که در اصل پنج قانون اساسی درباره ولایت فقیه ضمن برشماری ویژگی‌های ولی امر آن را به پذیرش آرای مردم مشروط کردند و این مطلبی است که در اصل ۶ و اصل ۵۶ قانون اساسی نیز تصریح شده است؛ و این قانون اساسی سه بار به رأی مردم گذاشته شد. مرحوم امام یک بار بدین مضمون گفتند بین علمای اسلامی الی‌ماشالله اختلاف است با این وصف چگونه یک روحانی می‌توانست درون سازمان مجاهدین حضور یابد و با دیگر روحانیون اختلافی نداشته باشد یا اندیشه‌هایش التقاطی تلقی نشود. چنان‌که دیدیم وزیر اطلاعات وقت جرم اصلی سید مهدی هاشمی را التقاط و تسری آن به درون حوزه‌های علمیه اعلام کرد و از آن به بعد التقاط که جنبه فکری دارد به‌صورت یک جرم به یک‌رویه عملی و مجرمانه تبدیل شد. هم‌اکنون نیز متأسفانه برخی جریان‌های سیاسی باسابقه به عنوان التقاطی طبقه‌بندی شده‌اند.

در این باره گفتنی است که پس از رحلت آیت‌الله طالقانی مرحوم امام ایشان را ابوزر زمان و مفسر کبیر قرآن نامیدند و به روایت حجت‌الاسلام دعایی وقتی حاج آقا مصطفی خمینی در نجف می‌خواستند تفسیر قرآن را شروع کنند، امام به ایشان توصیه کرده بودند که تفسیر پرتوی از قرآن را حتماً بخوان و بعد دست به این کار بزن. آقای دعایی می‌گویند من ندیدم امام کتابی را این قدر مطلق تأیید کنند.

حال چگونه عده‌ای جرئت می‌کنند که بنیانگذاران مجاهدین را که با آقای طالقانی منسوس و ملهم از کتاب پرتوی از قرآن ایشان بودند و راه خدا و راه تکامل سمت‌دار را برگزیدند و با باور به معاد جان خود را هم در این راه گذاشتند، التقاطی بنامند؟ چگونه درک کردنی است که اگر یک روحانی درون سازمان مجاهدین بود، جلوی التقاط گرفته می‌شد؟ در حالی که بنیانگذاران با همه روحانیون مبارز و مطرح ارتباط تنگاتنگی داشتند. در این راستا باید دید چرا طالقانی تدریس در حوزه علمیه قم را رها و به تهران هجرت کرد و با پنج نفر مستمع در مسجد خندق‌آبادی توشه‌گیری از قرآن را آغاز کرد. ایشان در حوزه مدرس منطق ارسطو و اصول فقه بودند، ولی به این نتیجه رسیده بودند که این روش فهم و تحلیل نمی‌تواند راهنمای کامل فهم قرآن باشد و اینکه کلید فهم قرآن در خود قرآن است و نمی‌توان منطق ارسطو را کلید فهم قرآن دانست که نقدهای جدی بر آن وارد است و روش‌شناسی برون‌دینی است. این در حالی است که در سال ۱۳۵۰ دایره‌المعارف شوروی اعلام

کرد که ارسطو پدر ماتریالیسم است و از او به‌زعم خودشان اعاده حیثیت کردند و نسبت به گذشته انتقاد کردند که ارسطو را ایده‌آلیست می‌دانستند. اگر نیک بنگریم، می‌بینیم که برخی از فلاسفه، علما و مفسران قرآن ما به‌نحوی از التقاط سیستماتیکی برخوردارند. بدین معنا که منطق ارسطو و فلسفه اصالت ماهیت او را با فلسفه اصالت وجود خلط کرده‌اند. مسلماً نمی‌توان منطق اصالت ماهیت را از فلسفه اصالت ماهیت جدا دانست و بگوییم منطق را از فلسفه‌اش جدا کرده و با فلسفه اصالت وجود در هم می‌آمیزیم. شیخ شهاب‌الدین سهروردی درباره منطق ارسطو می‌گوید که این منطقی «حسی» است و کاری با تعقل ندارد. چراکه تا زمانی که ما نشنومیم اسب حیوانی شبیه کش است، نمی‌توانیم جنس، فصل و نوع را صورت‌بندی کنیم.

البته فرایند آمیختگی «معارف اسلامی» اعم از تفسیر قرآن یا فقه امر شگفت‌آوری نیست. چون فرهنگ و خرده‌فرهنگ‌های جوامع گوناگون طی تاریخ و تکامل خود همواره بر یکدیگر تأثیر داشته است. همین امر هم موجب شده تا تفکرات دینی روش‌شناسی و مفاهیم گوناگونی را از یکدیگر وام بگیرند و اندیشه ادبیات دینی، از هر نوع آن، حاصل ترکیب و تأویل بوده است و ادعای برخی نحله‌های مذهبی و کلامی در خصوص «تاب» بودنشان موجه نیست. برای مثال پیدایش آنچه در میان حکیمان مسلمان «حکمت متعالیه» خلق‌الساعه نبود و ریشه‌های این معرفت عقلی و همچنین این دستگاه از حکمت را می‌توان ابتدا در فرهنگ مصر باستان، آسوری - آرامی، حکمت دینی ایرانی و سپس معرفت عقلانی یونانی جست‌وجو کرد. گفت‌وگوی عقلانی که بعدها در یونان، فلسفه نام گرفت ابتدا در مصر و فرهنگ آسوری - آرامی قدیم نشو و نما کرد. (لاهوری، ۱۳۸۳؛ کربن، ۱۳۵۱؛ Russell، ۱۹۹۸؛ Kenny، ۱۹۸۴).

مسلمانان مستقیماً به دانش عقلی یونان باستان دسترسی نداشتند، بلکه آن را از طریق حکمای نوافلاطونی اسکندرانی فراگرفتند. همین امر به بدفهمی آن‌ها از آثار به‌جای مانده از یونان باستان انجامید. آشنایی مسلمانان با این آثار در نیمه سده ششم هجری پس از آن صورت گرفت که شهر

اسکندریه به تصرف مسلمانان درآمد. پس از این بود که حکمت نوافلاطونی در میان مسلمانانی که به آن پرداختند به‌تدریج گسترش یافت. شهر اسکندریه، مرکز آموزشی که نوافلاطونیان مسلمان دانش عقلی را آنجا فراگرفتند، پیش از آنکه به تصرف مسلمانان درآید محیط علمی نوافلاطونی اسکندرانی بود. فلوطین (Plotinus، ۲۰۵-۲۷۰) چهره شاخص این گرایش فلسفی و استاد او آمونیوس (Ammonius، ۱۷۶-۲۴۲) سال‌ها پیش از تصرف شهر به دست مسلمانان آموزشگاه‌های خود را در همین شهر متمرکز کرده بودند، اما پیش از آن‌ها این فیلون کلیمی بود که تلاش کرد با استفاده از دانش عقلی یونانی و با به‌کارگیری روش رمزی‌تمثیلی^۳ «عهد قدیم» را تأویل کند (Fillon، ۲۰۰۴). در همین فرایند بود که به‌تدریج رد پای اندیشه یونانی در تأویل‌هایی پیدا می‌شود که از جهان‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی منابع یهودی عرضه می‌شود. در این فرایند دانش عقلی یونانی به کمک اندیشه یهودی که در معرض نقد ملمحدان بود، آمده تا آن را کارآمد و روزآمد کند. به نظر فیلون اسکندرانی هر دو اندیشه یونانی و توراتی از حقیقت یگانه‌ای سخن می‌گویند، اما به زبان‌های گوناگون آن را بیان می‌کنند. او استدلال می‌کرد چون حقیقت یگانه است؛ بنابراین، میان هسته اصلی این دو اندیشه یونانی و توراتی ناسازگاری وجود ندارد. هرچند این دو حقیقت در ظاهر با یکدیگر ناسازگار باشند، اما با کنار نهادن پوسته‌ها درنهایت، هر دو گرایش به یک انجام می‌رسند. گزینش روش تأویلی - که در پی فهم حقیقت اندیشه‌هاست - با این راهبرد سازگاری دارد. مشابه چنین استدلالی را می‌توان در نوشته‌های حکیمان مسلمان حکمت متعالیه مانند ملاصدرا یافت که درصدد سازگار کردن منابع مذهبی و عقلی بودند. در چارچوب چنین نگاهی است که حکیمان اسکندرانی به‌تدریج اندیشه یونانی را برای تأویل متون دینی به کار می‌گیرند.

به باور سهروردی، حکمت اشراقی که تأثیر بسیاری در اندیشه حکیمان و فقیهان مسلمان داشته است دارای سنت دیرینه باستانی در فرهنگ‌های گوناگون است (سهروردی، ۱۳۸۰، ۳۰۴ و ۳۰۱). به عقیده این حکیم مسلمان حکمت اشراقی تبار تاریخی دارد و از تألیف و ترکیب آرا و افکاری فراهم آمده است که



اصغر بدیع‌زادگان - محمد حنیف‌نژاد - سعید محسن

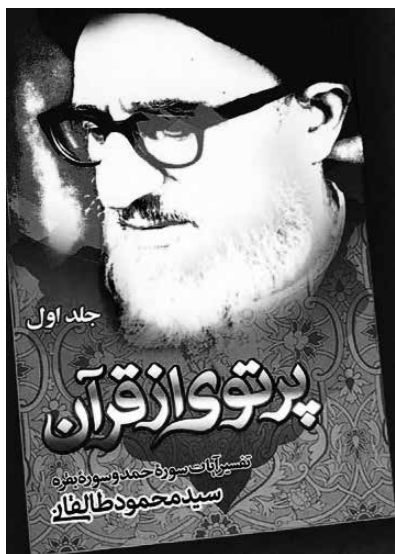
با نوآوری سهروردی به شکل نظام حکمتی معرفی شد. سهروردی هرمس (ادریس پیامبر) و آغاناذیمون (شیت نی) را بنیانگذاران تاریخی حکمت معرفی می کند که اندیشه‌هایشان بعداً به پیروانش در غرب و شرق منتقل شده و توسعه می یابد (همان).

سنت فکری یونانی که مهم ترین چهره های تاریخی آن اسکلیپوس،^۴ فیثاغورث،^۵ اناذقلس^۶ و بالاخره افلاطون^۷ است بخش غربی اندیشه را توسعه می دهند. ذوالنون مصری و تستری ادامه دهنده حکمت یونانی در میان مسلمانان شناخته می شوند. سهروردی بر این باور است که این حکمت در شرق به شکل حکمت خسروانی یا فهلوی بازتاب می یابد که مهم ترین چهره های آن کیومرث، فریدون و کیخسرو هستند.

معرفت فقهی از معرفت کلامی مستثنی نیست و همان سرنوشت را داشته است. فقیهان مسلمان برای استنباط احکام شرعی از روش شناسی معینی استفاده می کنند که اصطلاحاً «اصول فقه» خوانده می شود. «اصل»

در لغت به معنی «پایه» یا مفهوم دستگاه معرفتی است که «فقه» بر آن استوار است. به زبان دیگر اصول فقه شناخت قواعدی استنباط احکام شرعی است. بنا بر قول مشهور تعریف علم اصول «علم به قواعد فراهم شده برای استنباط احکام شرعی فرعی» است (نگاه کنید به: میرزای قمی ابوالقاسم، قوانین الاصول، ۱۳۰۳ ق، ۵؛ آخوند خراسانی، محمدکاتلم، کفایه الاصول ۹:۱). محمدباقر صدر بر این باور است که علم اصول نقش منطبق را برای علم فقه ایفا می کند (محمدباقر صدر، المعالم الجدیدة للاصول). همین فقیه اصولی بر این باور است که کارکرد علم اصول در حوزه رسالت اصلی خود منطق فقه و کشف عناصر مشترک در استنباط و استخراج حکم شرعی است (همان). در میان معاصرین صدر، گرجی و مطهری بر تأثیر علم منطق بر اصول فقه تأکید دارند (همان؛ ابوالقاسم گرجی: تأثیر منطق در علم اصول: حوزه، شماره ۷: ۳۴-۵۲؛ مطهری: شرح مبسوط منظومه، ج ۱). در منابع ابتدایی و اصلی دینی مسلمانان همچون قرآن و احادیث نبوی از چنین «علم» یا «روش شناسی» آن چنان که امروز وجود دارد نام برده نشده است. جعفری لنگرودی درباره سرچشمه اصول فقه می نویسد: «[اصول فقه] نخست در دامن علم کلام پرورش یافت و سپس از آن جدا شد و چون جنبه تجرید (و دور بودن از جزئیات عمل قضاء) آن مانند اکثر علوم قدیم و شاید هم بر اثر حشر و نشر با فلسفه یونان فراوان است...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷)؛ بنابراین این ادعا موجه است که اساسی ترین پایه های «علم اصول» که از «علم منطق» برگرفته شده است، برون دینی و متعلق به فرهنگ و جنبش فلسفی دیگری است که از یونان قدیم آغاز شده است. محمدباقر صدر ضمن تقسیم بندی مراحل تکوین علم اصول حتی بر این باور است که اندیشه در فلسفه و کلامی هم تکامل این علم نقش داشته است (محمدباقر صدر، المعالم الجدیدة للاصول: ۱۰۶).

مجاهدین بنیانگذار با الهام از توشه گیری های مرحوم طالقانی به این نتیجه رسیدند که منطق ارسطو نمی تواند کلید فهم قرآن باشد و در نتیجه یک التقاط سیستماتیک است و بدین سان بود که



با الهام از انسی که به قرآن و سنت داشتند برای رهایی از این التقاط سیستماتیک تدبیری کردند و دیالکتیک محصول علم را به عنوان کلید فهم برگرفتند. دیالکتیکی که در دانشگاه های اروپا هم تدریس می شد. شهید مجاهد سعید محسن به من می گفت ما در انسی که با قرآن داشتیم دیدیم که قرآن سراسر حرکت است و تأثیر متقابل و تغییر کمی و کیفی دارد. از سوره فجر تضاد را برگزینیم و به دیالکتیک رسیدیم، اما دیالکتیک ما را قانع نمی کرد و در برخورد با قرآن دیالکتیک را بارور کردیم و عنصر سمت داری و جهت داری را به آن افزودیم. او می گفت بایستی «الی الابد» تأثیر متقابل عقل و وحی و به عبارتی تأثیر متقابل دیالکتیک و وحی را دنبال کنیم. در همین راستا بود که یک سال بعد از شهادت بنیانگذاران «دیالکتیک برداری» مطرح شد و سپس چهار اصل دیالکتیک ملهم از سمت داری، هدف داری و صیورورت الی الله شد. امری که در قرآن دنبال می شود. عجیب است برای جوانانی که قلبشان برای اسلام می تپد و می خواستند راه برون رفتی از منطق یونانی-غربی و متافیزیک یونان پیدا کنند و از التقاط سیستماتیک رهایی یابند انگ و برجسب التقاط استفاده شود.^۸

در این باره علامه محمدتقی جعفری تبریزی در کتاب شرح مثنوی خود بر این باور است که منطق ارسطو سه ادعا ندارد: نخست درباره آینده، دوم درباره عمق اشیاء و سوم درباره ورود به مصادیق. چطور ممکن است چنین منطقی را کلید فهم قرآنی کرد که سراسر آن آینده نگر و تدبیر و ژرف نگری است. مرحوم امام در سال ۱۳۵۸ مبارزه با التقاط را در سطح جهانی مطرح کردند ولی نزدیک ده سال بعد در ۲۷ تیر سال ۶۷ هنگام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بدین مضمون گفتند که نباید جوانانی که قلبشان برای اسلام می تپد با انگ التقاط از جامعه حذف کرد چرا که انگ التقاط از خود التقاط بدتر است. امیدواریم صاحب نظران و فرهیختگان ایرانی بازنگری کلی در این باب انجام دهند و اجازه ندهند جوانانی را که قلبشان برای اسلام می تپد و دغدغه اسلام و ایران را دارند با واژه هایی چون التقاط مجرم

شناخته شدند و یکسره از گردونه مشارکت در امور مملکت حذف شوند.^۹

این در شرایطی است که به دلیل چالش های داخلی و خارجی مملکت ما به اقتصاد مقاومتی در پرتو آشتی ملی نیاز دارد. ■

پی نوشت:

۱. خود واژه «التقاط» برگرفته از قرآن با نهج البلاغه نیست و خاستگاه برون دینی دارد. در ادبیات دینی معمولاً از تحریف، بدعت و امثالهم برای نقد اندیشه های بیگانه با متون دینی استفاده می شود. بنا به فرهنگ های لغت واژه التقاط مشتق از ریشه «ل ق ط» است بر وزن افتعال است و معنای آن برچیدن، از زمین برگرفتن، بخشی از گفتار یا سخن کسی را گرفتن و مانند آن است (لسان العرب و همچنین الصحاح تحت عنوان لقط). منظور از التقاط در عرصه نظری به طور عام و عرصه سیاسی به طور خاص ترکیب و تلفیق مفاهیم، روش ها و ارزش های برگرفته از دو یا چند نظام فکری و در آمیختن آن ها است. همه برداشت هایی که از منابع دینی می شود و در قالب گزاره های زبانی عرضه می شود مشکل از تصورات و تصدیقاتی است که محل آن ذهن انسان است که مهر محدودیت ذهن و زبان بر آن کوبیده است بنابراین مطلق نیست و موضوع جرح و تعدیل است. به همین دلیل هم ادبیات فقهی، کلامی و تفسیری مملو از تجدید نظر است.

۲. Philo of Alexandria
۳. Allegorically
۴. Aesculapius
۵. Pythagoras
۶. Empedocles
۷. Plato

۸. التقاط: منظور از التقاط از منظر فلسفی، روش و رویکرد نظری است که دارای هماهنگی درونی میان اصول موضوعه، مفاهیم اساسی، روش ها و ارزش ها نیست. مذهب یونانی که این اصطلاح را برای تحلیل منابع و گروه بندی های سیاسی به کار می گیرند توضیح نمی دهند که اگر گرایش التقاطی مثبت نیست چرا خودشان واژگان «التقاط» که از منابع غیردینی برگرفته شده است را برای تحلیل گروه های سیاسی و تحلیل ادبیات دینی آن ها به کار می گیرند.

۹. نوگرایان اعم از دینی یا غیر دینی در ابتدای کارشان همواره با بی مهری نیروهای مسلط زمانه خود روبه رو بودند، اما آن گاه که نوگرایی در زمینه اجتماعی رسوخ کند، این اتهامات برطرف می شود. مثلاً فقیهان اصولی خود زمانی مورد تهاجم اخباریون بودند و به انحراف متهم شده بودند. یا ملاصدرای شیرازی خود مورد آزار برخی از متعصبین قرار داشت، ولی امروز مورد تقدیر است.

منابع فارسی و عربی

- لاهوری، ۱. سیر فلسفه در ایران، ترجمه آریان پور، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳.
- کرین، ه. تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، سید حسین نصر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، هانری کرین، سید حسین نصر، نجفقلی حبیبی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- گرجی، ابوالقاسم، تأثیر منطق در علم اصول، حوزه، ش ۷، ص ۳۴-۵۲.
- جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، ۱۳۶۷.
- سیستانی، ع. الرافد فی علم الاصول، به قلم القطیفی، قم، ۱۴۱۴. ه. ق.
- صدر، سید محمدباقر، المعالم الجدیدة للاصول.
- Kenny, A. (1998) Brief History of Western Philosophy, Malden, USA, Blackwel.
- Russell, B. (1984) Våsterlandets filosofi, Natur och Kulture, Stockholm, Sweden.



در شماره‌های گذشته باب جدیدی برای گفت‌وگو پیرامون مسائل دانشگاه گشودیم. گفته شد که لازم است فعالان دانشجویی به شکل منظم و مستمر به بازخوانی تجربیات پیشین و ارائه جمع‌بندی‌های مدون بپردازند. در همین راستا بر آن شدیم محورهای را میان فعالان سابق و اکنون دانشجویی به بحث و تبادل نظر بگذاریم. این محورها عبارت بوده‌اند از:

نسبت جریان دانشجویی و نیروهای سیاسی
نسبت مطالبات صنفی و مطالبات سیاسی
لوازم اقدام مشترک جریان‌های دانشجویی
جریان دانشجویی و حل و تعدیل منازعات درونی

در این شماره نیز بحث پیرامون مسائل مبتلابه دانشگاه را در سه مقاله پی گرفته‌ایم. از عموم فعالان دانشجویی که علاقه‌مند به مشارکت در این بحث هستند دعوت می‌شود که مباحث خود را در ارتباط با محورهای چهارگانه مذکور برای نشریه ارسال کنند.

ملزومات فعالیت دانشجویی در شرایط امروز*

کمال رضوی

سال فشار و محدودیت برای فعالیت دانشجویی ممکن است این انتظار و گرایش را در فعالان دانشجویی پدید آورده باشد که با تغییر شرایط بلافاصله به نقطه ماقبل دهه ۱۳۸۰ بازگردیم، اما واقعیت این است همچنان که تکوین روندی ممکن است چندین سال به طول بینجامد، با فرض بازگشت پذیری، به‌طور میانگین به همان مدت زمان برای احیای وضعیت پیشین نیز زمان لازم است. با چنین مختصاتی آفت فعالیت دانشجویی این است که در پی تحرکات فوری باشیم. شتابزدگی هم موجب سطحی شدن حرکات می‌شود و هم اجازه تعمیق و قوام یافتن روندها را سلب می‌کند.

اگر به رویه خداوند در آفرینش مداوم در هستی بنگریم دید که بنای خداوند نیز در پیش گرفتن رویکرد روندی و مرحله‌ای است؛ خلقت انسان در چندین مرحله، خلقت جهان در شش مرحله یا شش روز، استراتژی مواجهه با فرعون در گام‌های متوالی و چندگانه بیانگر آن است که سنت اول فعال هستی که خداوند باشد، اتکا به سامان مرحله‌ای در روندهای طبیعی و اجتماعی است. زنده‌یاد هدی صابر در مباحث «باب بگشا» به‌خوبی این جهت‌گیری خداوند را صورت‌بندی کرده است که خوانندگان گرامی در صورت علاقه می‌توانند به آن رجوع کنند.

در فضای دانشجویی نیز اگر در پی ایجاد بنیانی محکم برای فعالیت‌های آتی هستیم گریزی نداریم جز اینکه با حوصله، پشتکار و تداوم کار خود را پیش ببریم؛ از نگرش نقطه‌ای و مقطعی بپرهیزیم و دورنما و چشم‌اندازی درازمدت برای فعالیت تشکیلاتی خود ترسیم کنیم که گام‌های مستمر و متوالی برای نزدیک شدن به آن چشم‌انداز مدنظر ما باشد.

۲. مدیریت اختلاف‌ها و منازعات درونی و بیرونی

بروز تضاد و اختلاف نظر در درون مجموعه‌های دانشجویی و بین مجموعه‌های دانشجویی متعدد، امری گریزناپذیر است. نه می‌توان تنوع و تکثرها را انکار کرد و نه می‌توان سرکوب کرد. تضاد می‌تواند به‌عنوان منازعه و ستیز بین افراد با نیازها، ایده‌ها، باورها، ارزش‌ها و اهداف متفاوت تعریف شود. درست است افرادی که درون تشکیلی گرد هم می‌آیند در وضعیت ایده‌آل طبعاً باید افاق مشترک ارزشی و فکری داشته باشند، اما در عمل بین یکایک افراد تمایزها و تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. همچنان که میان تشکیلاتی دانشجویی مختلف نیز چنین امری پررنگ‌تر است.

در تبیین این وضعیت، نخستین نکته این است که به تضاد به‌عنوان امری منفی نگاه نکنیم. تضاد می‌تواند مخرب باشد، اما اگر در سازوکارهای درست هدایت شود، می‌تواند مولد و سازنده باشد.

دکتر محمدرضا عارف چندی پیش در حاشیه نشست دانشگاهی از اینکه عده‌ای همچنان می‌کوشند فضای امنیتی را بر دانشگاه تحمیل کنند انتقاد و تأکید کرده بود که باید سایه فضای امنیتی از دانشگاه‌های کشور برچیده شود. گفتن این سخن از سوی یک شخصیت دانشگاهی-سیاسی که منصوب رهبری در شورای عالی انقلاب فرهنگی است و در نظام جمهوری اسلامی سمت‌های فراوانی مانند معاون اولی رئیس‌جمهور سید محمد خاتمی را داشته و در انتخابات هفت اسفند نیز با رأی بالای مردم تهران به‌عنوان منتخب اول وارد مجلس شورای اسلامی شده تأمل برانگیز است. مطابق تصریح دکتر عارف هنوز دانشگاه‌ها درگیر فضای امنیتی هستند. فضای امنیتی یعنی همین که نهادهای دانشجویی همچنان مضیق‌های بسیار دارند (از ندادن مجوز فعالیت به آن‌ها تا فشارهای گاه‌وبیگاه و فرسایش‌ها و مانع‌تراشی مقابل یک فعالیت ساده برای این نهادها). تداوم احضارهای فله‌ای به کمیته‌های انضباطی و تداوم نگاه ابزاری مدیران به این کمیته‌ها، حضور مشهود خراست در زیست روزمره دانشجویان و اعمال فشار بر نشریات دانشجویی مصداقی از تداوم فضای امنیتی هستند.

اما پرسش مهم این است که مسئولیت تداوم فضای امنیتی با کیست؟ آیا تنها اقتدارگرایان هستند که موجبات تداوم فضای امنیتی را فراهم کرده‌اند یا بخشی از مسئولیت متوجه اهالی دولت تدبیر و امید است؟ با گذشت دو و نیم سال از آغاز به کار دولت جدید که با وعده رفع فضای امنیتی از دانشگاه بر سر کار آمده است، چرا همچنان باید یک عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی از چنین وضعیتی انتقاد کند؟ جز این است که همچنان برخی مدیران میانی و مدیران سطوح بالا در حد رؤسای دانشگاه‌ها در مقابل برنامه بنیادی دولت برای رفع فضای امنیتی از دانشگاه مقاومت می‌کنند؟ البته نباید از نظر دور داشت که بخشی از مسئولان دولتی تلاش خود را برای ایجاد شور و نشاط در فضای دانشجویی انجام داده‌اند و در برخی حوزه‌ها گشایش‌هایی صورت گرفته است، اما این گشایش در حد و اندازه‌ای نبوده است که انتظارات برای رفع فضای امنیتی را برآورده سازد.

فارغ از این مقدمه، با فرض اینکه به‌زودی گشایش بیشتری در فضای دانشگاه‌ها حاصل شود یا همین وضعیت تداوم یابد، نگاه به درون باید در دستور کار فعالان دانشجویی قرار گیرد. بر مبنای همین ضرورت است که بحث از لوازم فعالیت دانشجویی با عطف نظر به نگاه از درون ضرورت می‌یابد. مقاله حاضر پاسخی اولیه به پرسش از لوازم فعالیت در شرایط فعلی است.

۱. باور به نگرش روندی و مرحله‌ای

نخستین گره در فضای دانشجویی امروز شتابزدگی و زودخواهی است. چندین

نکته دوم این است که اگر تضاد را گریزناپذیر بدانیم، مسئله اساسی، مدیریت تضاد خواهد بود؛ یعنی، کسب مهارت‌ها و ایده‌هایی برای به حداقل رساندن عوارض منفی و نامطلوب تضاد و تقویت جنبه‌های سازنده آن.

نکته سوم این است که افراد و گروه‌ها از چه روش‌هایی برای هدایت تضاد استفاده می‌کنند؟ معمولاً از یکی از حالات پنجگانه برای واکنش به تضاد استفاده می‌کنیم: رقابت، پرهیز، همسازی (انطباق)، توافق (مصالحه) و تشریک‌مساعی (همکاری).

هر یک از این حالات با دو مقیاس مشخص می‌شود: داعیه‌داری و همکاری؛ یعنی، اگر محور مختصاتی رسم کنیم که محور افقی داعیه‌داری و محور عمودی همکاری باشد، هر یک از این واکنش‌ها در یک ناحیه مختصات قرار می‌گیرند. هیچ‌یک از این پنج واکنش فی‌نفسه مذموم یا ممدوح نیست؛ نکته مهم این است که تشخیص دهیم در وضعیتی مشخص بر سر چه چیزهایی باید تضاد را عمده کرد و بر اساس اصل داعیه‌داری و عدم همکاری عمل کرد (رقابت) و بر سر چه چیزهایی باید واکنشی از جنس پرهیز یا همکاری را در پیش گرفت؟ در واقع بسته به وضعیت است که هریک از راهکارهای پنجگانه مذکور ممکن است مفید یا غیرمفید باشند. در یک وضعیت نظیر مواجهه با یک جریان دانشجویی که در نقطه نهایی با آن هم‌راستا هستیم، اما در نقطه مشخصی به اختلاف نظر رسیده‌ایم، باید از دامن‌زدن به تضاد پرهیز و اجتناب کرد؛ در یک وضعیت نظیر جایی که هم‌راستایی و رقابت میان جریان‌های دانشجویی بر سر یک هدف مشترک وجود دارد، باید تضاد را به همکاری بدل کرد و در وضعیت دیگر نظیر جایی که پرهیز یا همکاری با برخی مدیران یا جریان‌های دانشجویی زیاده‌خواه ممکن است موجب پیشروی آن‌ها در ایجاد محدودیت برای حقوق دانشجویی شود، باید راهکار دیگری نظیر رقابت در پیش گرفت. اما اصل بحث این است که می‌توان و باید تضادها و اختلاف‌نظرها درون یک تشکل یا مابین تشکل‌های

دانشجویی را مدیریت و هدایت کرد و از بروز آن‌ها به شکل مخرب پرهیز کرد. متأسفانه در نظام آموزشی ما مهارت‌های مدیریت تضاد به دانش‌آموزان و دانشجویان آموزش داده نمی‌شود و همین امر سبب اختلال‌های بسیاری در کنش‌های اجتماعی افراد و گروه‌ها می‌شود. در چنین شرایطی ما می‌توانیم با اتکا به ادبیات غنی تولیدشده حول مدیریت تضاد از ثمرات این مباحث نظری در فعالیت‌های دانشجویی بهره‌گیریم و در دورانی که نیروهای بیرونی با دامن‌زدن بر تضادهای میان دانشجویان درصدد بی‌اثرکردن فعالیت‌های آنان هستند، مخاطره و چالش را به فرصتی برای همکاری و توافق بدل کنیم.

۳. کنش جمعی حول اهداف مشترک

یک گام فراتر از مدیریت تضاد، رسیدن به نقطه توافق یا همکاری و کنش جمعی حول اهداف مشترک است. گاهی اوقات سوژه‌های فعالیت دانشجویی به شکلی هستند که هم‌زمان چند جریان دانشجویی مایل به پیگیری و فعال‌شدن در قبال آن هستند. در چنین وضعیتی، راهکار مطلوب، ایجاد زمینه نوعی توافق با جریان‌های دانشجویی متفاوت و گاه حتی متضاد است. به‌عنوان مثال با یک جریان که شاخه دانشجویی یک نهاد نظامی در دانشگاه‌هاست، ممکن است بر سر پیگیری یک هدف صنفی مشترک بتوان به توافق دست یافت. مهارت‌های توافق عبارت‌اند از: مذاکره، یافتن یک راه میانه، سنسجش ارزش‌ها، امتیازدهی.

اما گاه موضوعات مهم‌تر از آن هستند که بتوان بر سر آن‌ها مصالحه کرد یا به توافق روی آورد؛ در این صورت باید میان جریان‌های دانشجویی نوعی همکاری و تشریک‌مساعی صورت گیرد. مهارت‌های همکاری در چنین وضعیتی عبارت‌اند از: گوش کردن فعال، رویارویی عاری از تهدید، شناسایی نگرانی‌ها، تحلیل ورودی. هریک از این مهارت‌ها نیاز به توضیح و تبیین دارند که خارج از بحث جلسه فعلی است. نکته مهم متوجه کردن اذهان به این مسئله راهبردی است که در دوران کنونی هیچ جریان دانشجویی‌ای

نمی‌تواند به‌تنهایی داعیه‌دار نمایندگی تمام گرایش‌ها در بین دانشجویان شود. از سوی دیگر، برخی مسائل در دانشگاه چنان مهم و حیاتی هستند که مواجهه با آن‌ها تنها با همکاری و هم‌افزایی عملی دانشجویان با گرایش‌های مختلف امکان‌پذیر است. به‌عنوان مثال، اگر بخواهیم با کمیته انضباطی که از ریل قانون خارج شده است و به‌عنوان ابزار فشار و محدودیت برخی مدیران به کار می‌رود مواجه شویم، نیازمند اتحاد و عمل مشترک مجموعه وسیعی از نیروها هستیم.

۴. تمسک به خودسازی برای کنترل خصلت‌ها

از مهم‌ترین چالش‌هایی که طی یک دهه گذشته پیش روی فعالان دانشجویی بوده و آسیب‌های زیادی به بار آورده است، عرصه وسیع بروز خصلت‌های فردی است. فعالیت برای کسب سمت و جایگاه و نگرستن به عرصه‌های فعالیت دانشجویی به‌عنوان مقدمه‌ای برای دستیابی به موقعیت و پایگاه فردی، اصرار بر طرح نام و نشان، خودمحوری و خودبینی، در نظر نگرفتن حقیقت‌ها و مصلحت‌های فرافردی و فراگروهی و ده‌ها خصلت دیگر طی دهه گذشته، فعالیت دانشجویی را از محتوای متعالی و توأم با اخلاص خالی کرده است.

وقتی به مقایسه این وضعیت با جهت‌گیری و رویه جوانان مبارز انقلابی می‌پردازیم، بیش از پیش خلأ منش و سلوک مبارزه را حس می‌کنیم. الگوی جوانانی که برای رهایی مردم خود از یوغ استبداد و استعمار جان و مال خود را در طبق اخلاص می‌نهادند و بدون دغدغه نام و نشان به فعالیت می‌پرداختند، شاید برای نسل امروز بیش از اندازه دور از دسترس و آرمانی به نظر برسد. تکثر و رشد فردیت در جامعه ایران با چند دهه پیش مقایسه‌کردنی نیست، اما برای آفرینش دوران جدید ایجاد الگوی خودسازی متناسب با دوران ضرورتی پیش روی ماست. روش‌های رایج در دوران گذشته را ممکن است امروز نتوان تجویز کرد، اما درون‌مایه و جهت‌گیری آن‌ها ارزش بازخوانی و رهگیری را دارد. عبور از خود و قید زدن بر منیت‌ها، اخلاص در فعالیت‌ها و جهت‌دادن کنش‌ها به سمت رهایی‌بخشی مردم و جامعه و نه صرفاً رشد فردی، ارزش‌های اخلاقی است که محدود به دوران خاصی نیست و می‌توان آن‌ها را برای ترمیم وضعیت نامساعد کنونی مدنظر قرار داد.

فعالیت دانشجویی بدون در نظر داشتن اخلاق و منش متناسب با آن، مفتش‌گران و مصداق «ضل سعیم» است. باید به مسئله خودسازی و احیای منش اخلاقی در فعالیت دانشجویی اندیشید و تنها به برگزاری برنامه‌ها یا فعالیت‌های رایج خود را مقید و محدود نکنیم.

۵. تنظیم مناسبات با نیروهای سیاسی و فکری

مسئله بعدی اندیشیدن به چگونگی روابط و مناسبات با نیروهای فکری و سیاسی است. آنچه مسلم است جریان دانشجویی نمی‌تواند خود را منزوی و مجزای از نیروهای فکری و سیاسی حاضر در جامعه تعریف کند. رویکردهایی که منادی نوعی استقلال همه‌جانبه و مطلق هستند، در نقطه نهایی ممکن است به انزوای جریان‌های دانشجویی بینجامد. از سوی دیگر اتکا



و وابستگی نامحدود به جریان‌های فکری و سیاسی نیز موجب ضربه‌زدن به فضای خودمختار دانشجویی می‌شود.

در برهه‌هایی که فعالیت‌های دانشجویی به یکی از دو قطب مذکور میل پیدا کرده است، شاهد بروز آسیب در فضای دانشجویی بوده‌ایم. اگر متابعت و پیروی حزب گونه و فرمانده-سرباز مطمح نظر فعالان دانشجویی قرار گیرد، استقلال رأی و خودمختاری عملی فضای دانشجویی تهدید می‌شود. اگر انزوا و گسست کامل از نیروهای فکری و سیاسی موجود، مبنای عمل فعالان دانشجویی باشد نیز شاهد بروز خطاها و حرکات نسنجیده و خارج از مدار و توان دانشجویی خواهیم بود.

به نظر می‌رسد راه مؤثر، خودمختاری جریان دانشجویی در عین نفوذ و وابستگی متقابل با جریان‌های فکری و سیاسی است؛ یعنی از یک سو فعالیت دانشجویی باید واجد منطبق درونی خود باشد؛ میدانی باشد با هنجارها، پیشینه تاریخی و ارزش‌های بنیادی مستقل و اندیشیده خود، اما در عین حال این میدان واجد گشایش و تعامل مؤثر با محیط بیرونی، یعنی فضای فکری و سیاسی نیز باشد.

جریان دانشجویی و امدمدار هیچ جریان سیاسی منفردی نیست، اما این سخن به معنای ایجاد قطب‌بندی کاذب با تمامی نیروهای سیاسی هم نیست. طبعاً میان اصلاح‌طلبان، محافظه‌کاران میانه‌رو و راست افراطی تمایزهای انکارناپذیری وجود دارد. در فعالیت دانشجویی نمی‌توان تمام نیروهای سیاسی را یک کاسه کرد و همه را با یک چوب راند. نیروهای سیاسی که با آرمان‌ها و مطالبات و حقوق دانشجویی هماهنگ‌تر باشند و در جهت منافع ملی و مطالبات مردم گام بردارند، می‌توانند از حمایت و پشتیبانی دانشجویی برخوردار شوند؛ همچنان‌که دولت دکتر محمد مصدق و نهضت ملی مشمول چنین حمایتی شد. این حمایت و پشتیبانی نه به معنای مستحیل شدن در نیروهای سیاسی مذکور است و نه ملازم با فروگذاشتن نقادی و مطالبه‌گری. حمایت‌گری می‌تواند توأم با نقادی و پیگیری اهداف کلان دانشجویی باشد.

در مواجهه با نیروهای فکری نیز طبعاً دل‌سپردن به تنها یک جریان فکری خلاف عقلانیت است. دانشجویان می‌توانند از سرچشمه‌های فکری مختلف بهره‌جویند و در نسبت با توان خود، ایده‌پرداز و خالق تفکر نیز باشند. در اینجا نیز دنباله‌روی صرف آسیب‌زاست. انجمن‌های اسلامی در دوران اوج خود در اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ خلاق و ایده‌پرداز بودند و مبدع تحرکات فکری و سفارش‌دهنده به اهالی اندیشه. خیلی مهم است که بسترآفرینی برای هم‌اندیشی نواندیشان دینی پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ با پیشگامی و میزبانی انجمن‌های اسلامی صورت گرفت؛ هم‌اندیشی که هدف آن چاره‌جویی برای مواجهه با مسئله خلأ یا بحران مرجعیت در آن دوران بود. در تمام این دوران انجمن‌های اسلامی رابطه‌ای دوسویه با نیروهای فکری برقرار کرده بودند؛ هم خود تولید فکر می‌کردند و هم اندیشمندان را به تولید فکر حول دغدغه‌ها و مسائل خود و جامعه دعوت می‌کردند.

نمی‌توان انتظار داشت که یک‌شبه به چنان دوران درخشانی دست یابیم، اما می‌توانیم با مدنظر قراردادن آن الگو در مدار و اندازه خود تولید فکر کنیم و به‌جای آنکه دنباله‌رو و مصرف‌کننده نامحدود نیروهای فکری باشیم، دستور کار فکری برای اهالی اندیشه تعریف کنیم و با پیگیری خود آنان را به پاسخگویی به نیازهای فکری زمانه‌مان واداریم.

۶. پرهیز از حرکات خودبه‌خودی

نکته بعدی که بسیار مهم و حیاتی است، پرهیز از هرگونه تن‌دادن به حرکات خودبه‌خودی در نقاط

عطف و بزنگاه‌هاست. در سیر فعالیت‌های دانشجویی همواره بزنگاه‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای رخ می‌نماید که در مواجهه با آن‌ها باید اصول و قواعد راهنمای کلی و اندیشیده داشت؛ در غیر این صورت اسیر حرکات خودبه‌خودی خواهیم شد. برای مثال، یک تجمع یا تریبون آزاد دانشجویی ممکن است به تحسن در مقابل ساختمان ریاست دانشگاه یا معاونت‌های آن بینجامد. در چنین بزنگاه‌ها و شرایطی ممکن است برخی فعالان دانشجویی اسیر جو و فضای احساسی شوند و درپچه‌ای برای بروز حرکات نسنجیده گشوده شود. اگر اصول راهنمای کلی برای مدیریت این بزنگاه‌ها نداشته باشیم، هزینه‌های هنگفتی متوجه فضای دانشجویی خواهیم کرد.

برای مثال آیا نمی‌توان خودداری از هرگونه خشونت‌ورزی، اهانت به افراد ولو مسئولان غیر پاسخگو و مستبد، اجتناب از تخریب و اصولی از این دست را به‌عنوان مبانی کنش پیشین مشخص کرد که هرگز حتی در بحرانی‌ترین شرایط نباید از آن‌ها تخطی صورت گیرد؟ البته تعیین چنین مبانی‌ای متناسب با شرایط و سناریوهای متعدد، پیچیده است؛ نمی‌توان برای تمام وضعیت‌ها نسخه واحد و از پیش تعیین شده‌ای پیچید، اما می‌توان اشکال مختلف احتمالات را مد نظر قرار داد و برای هر یک قواعد راهنمایی داشت که در لحظه‌های سرنوشت‌ساز به یاری ما بیایند و از افتادن به دام حرکات نسنجیده و هزینه‌زا مناعت کنند.

۷. ایجاد تعادل میان سه‌وجهی درس، خانواده، فعالیت

مسئله بعدی، ایجاد توازن در میدان‌های کنش دانشجویی است. هر فعال دانشجویی لاقط در سه میدان درگیر کنش است: میدان علم و تحصیل؛ میدان خانواده و روابط دوستانه؛ و میدان فعالیت دانشجویی. میان این سه میدان باید آشتی و همسازی برقرار کرد. تسلط هر یک از این سه بر دو میدان دیگر، آسیب‌زاست. اگر صرفاً فعالیت دانشجویی عمده شود، دانشجو از توجه به درس و خانواده

بازمی‌ماند و رسالت اصلی‌اش که تحصیل و کسب علم بوده بر زمین می‌ماند. مثال‌های متعددی می‌توان از این وضعیت ذکر کرد که چگونه نه تنها به فردی که دچار عدم تعادل فوق شده ضربه زده، موجب آسیب به فضای دانشجویی شده است. مشروط‌شدن فعالان دانشجویی در نیمسال‌های تحصیلی متوالی، تنها به زندگی فردی آن‌ها آسیب نمی‌زند، بلکه با گستراندن ناامیدی و هراس میان فعالان دانشجویی تازه کار دیگر و افزایش هزینه فعالیت، مانعی مقابل فعالیت متوازن نیز ایجاد می‌کند.

از سوی دیگر، غرق درس و روابط دوستانه شدن نیز خلاف عهد فعالیت دانشجویی است. اگر وارد فعالیت دانشجویی شدیم تعهد و مسئولیتی پذیرفته‌ایم که باید متناسب با آن، اهل «تخصیص» باشیم؛ تخصیص وقت، فسفر ذهن و تخصیص شور و عشق. به قول بزرگی ایران سرزمین استارتهای ناتمام است. استارت فعالیت‌زدن کار دشواری نیست، اما مهم تخصیص وقت و اندیشه و عشق برای تداوم و به سرانجام‌رساندن آن است.

۸. آگاهی به حافظه تاریخی و جمع‌بندی از گذشته

به‌عنوان آخرین نکته باید بر لزوم بازسازی و ارجاع به حافظه تاریخی تأکید کرد. باقی‌ماندن در گذشته آسیب‌زاست؛ اجازه فرارفتن و نوآوری به ما نمی‌دهند و ما را در بند روابط گذشته و ناکامی‌ها و کینه‌ها نگاه می‌دارد، اما بی‌حافظگی تاریخی نیز خطرناک و آسیب‌زننده است. اگر قرار است از تکرار خطاهای گذشتگان پرهیز کنیم و کنش‌های امروز را با کمترین هزینه و بیشترین دستاورد قرین سازیم، ناگزیر از بازخوانی گذشته و داشتن جمع‌بندی از دوره‌های قبلی هستیم.

آگاهی از نقاط عطف گذشته تاریخی دانشگاه و جریان‌های دانشجویی، ذخیره دانش ما را تقویت و مهارت ما برای مواجهه با شرایط و وضعیت‌های مشابه را بارور می‌سازد و برای ما این امکان را فراهم می‌آورد که گامی از پیشینیان فراتر نهاده و سپهری نو بیافرینیم. ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و ۱۸ تیر ۱۳۷۸ دو نقطه عطف شاخصی هستند که نام آن را شنیده‌ایم؛ در کنار آن بزنگاه‌های دیگری نظیر خرداد ۱۳۸۲ و خرداد ۱۳۸۸ را داشته‌ایم. آگاهی از یکایک این نقاط عطف کلان، میانی و خرد برای فعالان دانشجویی امروز ضرورت دارد. ■

* متن تلخیص و تنقیح شده صحبت در مراسم افتتاحیه انجمن اسلامی آرمان دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ایران. سه‌شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۹۵.

فعالیت برای کسب سمت و جایگاه و نگرستن به عرصه‌های فعالیت دانشجویی به‌عنوان مقدمه‌ای برای دستیابی به موقعیت و پایگاه فردی، اصرار بر طرح نام و نشان، خودمحموری و خودبینی، در نظر نگرفتن حقیقت‌ها و مصلحت‌های فرافردی و فراگروهی و ده‌ها خصلت دیگر طی دهه گذشته، محتوای متعالی و توأم با اخلاص خالی کرده است

خیزش دوباره دانشگاه بر فراز سنوات



تجمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در اعتراض به قانون سنوات - منبع اینترنت

محمدحسن احمدی

دولتی در دوره‌های روزانه، با کوچک‌ترین اشتباهی در دوران تحصیل خود، ملزم به پرداخت هزینه‌های هنگفتی شوند. در کنار مسائل مربوط به سنوات آموزشی، مسئله سنوات رفاهی نیز مطرح است که هزینه‌های رفاهی دانشجویان مشمول، اعم از هزینه‌های مربوط به غذا و خوابگاه، به شکلی نجومی افزایش می‌یابد و زمانی که این امر در کنار هزینه‌های تحصیلی قرار می‌گیرد، دانشجویی که در شرف فارغ‌التحصیلی است، ممکن است به خاطر این هزینه‌های سنگین در صورت مضیقه مالی حتی دست به ترک تحصیل بزند!

اواخر سال گذشته، شوراهای صنفی با نگارش نامه‌ای به رئیس صندوق رفاه اولین اعتراض را به این مسئله ابراز کردند که با بی‌اقدامی مسئولان مواجه شد و تا شروع سال تحصیلی ادامه یافت و شاهد اعتراضات گسترده‌ای در دانشگاه‌های تهران و برخی شهرستان‌ها بودیم. اعتراضاتی که در اکثر دانشگاه‌های کشور می‌توان ردی از آن را به نوعی پیدا کرد و این اولین اعتراض گسترده و سراسری بین دانشگاه‌ها پس از وقایع سال ۸۸ بود؛ وقایعی که دانشگاه را به خوابی سنگین فروبرده بود، اما اکنون به نظر می‌رسد نشانه‌هایی از حیات در آن در حال هویداشدن است. در این مقاله قصد بر آن است تا با نگاهی عمیق‌تر بر این اعتراضات به چرایی آن و چگونگی استفاده از شرایط مثبت به وجود آمده بپردازیم.

امسال، دانشگاه آغازی متفاوت از سال‌های گذشته داشت؛ آغازی با تجمع و تحصن و اعتراض برای خواسته‌ای صنفی و استیفای حقی طبیعی. در روزهایی که گمان می‌رود دانشگاه در خوابی عمیق به سر می‌برد و اکثر دانشجویان نسبت به تغییرات پیرامون خود بی‌تفاوت‌اند، شاهد خیز عظیمی بودیم. وزارت علوم با ادامه‌دادن سیاست‌های گذشته درباره پولی کردن آموزش عالی، قدم به قدم محدودیت‌های جدیدی برای دانشجویان به وجود می‌آورد و به بهانه‌های مختلف، سعی بر دریافت هزینه از دانشجویان و یا افزایش هزینه‌های جاری دارد.

وزارت علوم در آخرین آیین‌نامه‌های آموزشی خود، سنوات آموزشی دانشجویان را در تمامی مقاطع به حداقل میزان خود کاهش داد. طولانی‌تر شدن دوره تحصیلی دانشجویان به خصوص در مقاطع تحصیلات تکمیلی، امری بدیهی است و در اکثر موارد ناشی از مشکلات ساختاری و خارج از دست دانشجویان است. این تغییرات آیین‌نامه‌ای باعث می‌شود دانشجویان دانشگاه‌های

چرایی اعتراض‌ها

دلیل گسترده‌تری اعتراض‌ها و به‌صحنه آمدن دانشجویان را در خصوصیات مطالبه می‌توان جست. مطالبه مطرح‌شده، افزایش سقف سنوات رفاهی و آموزشی بود. این مطالبه، ماهیتی صنفی داشت که مربوط به همه دانشجویان روزانه دانشگاه‌های دولتی در تمامی مقاطع می‌شد و کاملاً فراگیر بود. مطالبه‌ای که خواسته‌ای مشخص و تحقیقی داشت و بزرگ و دست‌نیافتنی نبود. همچنین برای تمامی دانشجویان کاملاً ملموس بود. از سویی گره خوردن آن با مسائل مالی دانشجویان، خود باعث درگیری بیشتر آنان با مسئله شد. جمع این ویژگی‌ها در مطالبه تأثیر بسزایی در به‌صحنه آمدن دانشجویان داشت.

آغازگر

آغازگران این حرکت شوراهای صنفی بودند. این شوراها که با نگارش نامه کار را آغاز کردند، هم در چگونگی شروع کار و هم در انتقال آن به دانشجویان مسیر خوبی را طی کردند. تشخیص این موضوع و دست‌گذاشتن بر چنین مطالبه‌ای با خصوصیات پیش‌گفته نشان می‌دهد شوراهای صنفی در همین مدت‌زمان اندکی که کار خود را در دولت جدید آغاز کرده‌اند، درک صحیحی از شرایط دارند و مشکلات دانشجویان را به‌درستی تشخیص می‌دهند.

اما در این مسیر شوراها دچار لغزش‌هایی نیز شدند. با نگاهی بر روند ماجرا، ابتدای امر، تعدادی از شوراها با امضای نامه‌ای حرکت را با هم شروع کردند و تا شه‌پورماهر که نشست اعتراضی خود را مقابل وزارت علوم برگزار کردند، کار را با هم و در سطحی کلان‌تر از یک دانشگاه پیش بردند. اما پس از نشست و بی‌توجهی مسئولان شاهد بودیم شورای صنفی هر دانشگاه، به‌صورت جدا در دانشگاه خود و متناسب با فضای آن دانشگاه به اقداماتی درباره مسئله سنوات دست زد. این به معنای آن بود که شوراهای صنفی پس از جواب‌نگرفتن از وزارتخانه، از هم جدا شدند و هر کس رفت تا مشکلی را خودش حل کند. دلیل این جداشدن از نگارنده پوشیده است و شاید شرایط چنین راهی را برای آنان ایجاب کرد، اما بهتر می‌شد اگر شوراها با ایستادگی جمعی و فشار مستقیم بر وزارت، بر تغییر آیین‌نامه پافشاری می‌کردند. پایین آمدن سطح مطالبه به این حد که هر دانشگاه به‌صورت جدا سنوات را یک‌ترم افزایش دهد، این مشکل را برای دانشجویان دانشگاه‌های دیگر باقی می‌گذارد و صورت مسئله همچنان پابرجاست و تضمینی نیست که در سال‌های آینده، همان دانشگاه‌ها، باز هم به خاطر مشکلات مالی اقدام به دریافت هزینه کنند یا اینکه وزارت، در آیین‌نامه‌های بعدی، سنوات را از همین حد هم کم‌تر کند. همچنین در کنار آن، شوراها خواسته‌های دیگری نیز داشتند که با این جداشدن و مشغول شدنشان به حل مسئله در هر دانشگاه به‌صورت جدا، آن‌ها را از آن خواسته‌ها دور کرد؛ که احتمالاً در آینده‌ای نزدیک پیگیری آن‌ها را از سر گیرند، اما این دورشدن، همتی مضاعف می‌طلبد تا کار نیمه‌راه‌شده دوباره ادامه یابد.

دستاوردها

از مجموعه اتفاقات چندماهه، از آغاز ماجرا (نامه شوراهای صنفی به رئیس صندوق رفاه در بهمن ۹۴) تا انتها که به حل تقریبی مسئله در برخی دانشگاه‌ها منجر شد (مهر ۹۵)، دستاوردهایی ملموس است که با نظر به آن‌ها می‌توان شرایط فعلی را بهتر درک کرد و فضای عمل را برای کنش‌های دانشگاهی با توجه به اینکه در ابتدای سال تحصیلی هستیم، بهتر ترسیم کرد.

به‌عنوان اولین دستاورد می‌توان به خودباوری دانشجویان اشاره کرد. دستاوردی که البته بیشتر متوجه دانشگاه‌هایی است که توانستند مسئله را در دانشگاهشان به سمت حل شدن ببرند، اما این حس بی‌شک به دانشجویان دانشگاه‌های دیگر نیز قابل تسری است و می‌تواند آنان را نیز به حرکت وادارد، اما دستاورد مهمی که برای فعالان دانشجویی می‌تواند اهمیت داشته باشد، این است که مطالبات صنفی تنها نقطه‌ای است که می‌تواند دانشگاه را از خواب بیرون آورد و تجربه چند سال گذشته و اتفاق اخیر که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را خود به خودی یا اتفاقی تلقی کرد، به‌خوبی این نکته را نشان می‌دهد. برای فعالان دانشجویی لازم است تا به این نکته در فعالیت‌ها و کنش‌های خود بیشتر توجه کنند و خود را در مسیری که به دغدغه دانشجویان و دانشگاه‌ها نزدیک‌تر است، قرار دهند تا جایگاه بهتر و مؤثرتری در دانشگاه پیدا کنند. در حال حاضر، شوراهای صنفی در دانشگاه‌ها میان دانشجویان در جایگاهی بالاتر از گذشته قرار گرفته‌اند و مورد اعتماد دانشجویان واقع شده‌اند و به‌عنوان نهادی که به دغدغه‌های واقعی دانشجویان می‌پردازد خود را ثابت کرده‌اند. دستاورد دیگری که ضمن این وقایع به دست آمد، نزدیک شدن و اتحاد نسبی بین شوراهای صنفی است که این هم‌گرایی می‌تواند زمینه‌ساز تحولات مثبتی در ادامه راه دانشگاه باشد. در این شرایط به‌نظر می‌رسد، دانشجویان نسبت به گذشته آگاهی‌پذیرتر و به پیرامون خود حساس‌تر شده‌اند و فضای مناسبی به وجود آمده است تا خصوصاً در زمینه‌های صنفی که دانشجویان از آن آگاهی چندانی ندارند، مطالبی منتقل و این حساسیت نسبت به مسائل تقویت شود و آگاهی‌های کنونی تعمیق یابند تا به دغدغه جمعی بدل شود.

دستاورد دیگر را می‌توان به خودنمایی هویت واحد دانشجویان و پررنگ‌تر شدن تضاد دانشجویان-مسئولان دانست. تضادی که مهم‌ترین وجه اشتراک دانشجویان است، در شرایطی که بسیاری در دانشگاه‌ها درگیر جناح‌بندی‌های سیاسی هستند و پیرامون این تضاد، تمامی دانشجویان می‌توانند فارغ از جهت‌گیری‌های سیاسی، متحد شوند و هویت اصلی خود را بازسازی کنند و در جهت احقاق حقوق خود برخیزند. حال، با نگاه به نکاتی که در قسمت‌های پیشین گفته شد و درک شرایط به جمع‌بندی و ترسیم راه می‌پردازیم.

جمع‌بندی، آموزش‌ها و ادامه راه

در شرایط کنونی که دانشجویان نسبت به یکی از مشکلات صنفی خود آگاه شده‌اند و در اعتراض

به آن به صحنه آمده‌اند، نباید پس از حصول نتیجه دانشجویان را رها کرد، زیرا در زمان کوتاهی همه چیز به مانند گذشته می‌شود. حساسیت دانشجویان مجدداً از بین می‌رود و زمینه‌های گشوده‌شده کنونی از دست می‌روند. دوباره، همه شروع به گلابه از دانشجویان و دانشگاه می‌کنند که بی‌تفاوت و خوابیده‌اند. حال آنکه در این مقطع ثابت شد این‌گونه نیست؛ و این وظیفه بر عهده فعالان دانشجویی است که دانشجویان را در صحنه نگه دارند. باید در تشخیص خود در کنش‌ها تجدیدنظر کنند، برنامه‌های آگاه‌سازی خود را بر مبنای نیاز دانشگاه و دانشجویان تقویت کنند و از این فرصت به‌دست‌آمده استفاده کنند، زیرا دانشجویان نسبت به پیش‌پذیرتر هستند.

سال ۸۲ اعتراضات مشابهی حول سیاست‌های پولی شدن آموزش عالی شکل گرفته بود که با برخورد قهرآمیز نیروهای امنیتی و دستگیری تعداد زیادی از فعالان دانشجویی سراسر کشور مواجه شد. حال که سیاست‌های پولی شدن آموزش عالی در سال‌های گذشته و خصوصاً در دولت پیش با قدرت پیگیری شد و هنوز هم ادامه دارد، می‌توان بسیاری از آسیب‌های مخرب آن را دید و به دانشجویان گوشزد کرد و مطالبه‌ای خاک‌خورده را مجدداً زنده کرد و مباحث عدالت آموزشی را در دانشگاه‌ها باز کرد.

یا می‌توان دانشجویان را از آیین‌نامه‌های انضباطی و حقوقی مرتبط با آن‌ها آگاه کرد و نقایص آیین‌نامه‌ها و موارد زیادی را که حقوق دانشجویان در آن تضییع می‌شود به آن‌ها منتقل کرد؛ شیوه‌نامه انضباطی دانشجویان که سال گذشته به دانشگاه‌ها با امضای وزیر علوم ابلاغ شد، در حال حاضر در دست تغییر است و بسیاری از این موضوع اطلاعی ندارند.

به‌زعم نگارنده مجموعه کنش‌ها و فعالیت‌های دانشجویی، به‌واسطه نقش تاریخی دانشجویان در جامعه، ذیل آگاهی‌بخشی تعریف می‌شود و این آگاهی‌بخشی در سطح اول، ناظر بر دانشجویان دانشگاه است، اما نباید فراموش شود که آگاهی‌بخشی باید به حرکت منجر شود. لذا در این ماجرا با نگاهی معطوف به آگاهی‌بخشی محرک، بهتر بود کارهای مشترک میان شوراهای صنفی کشور ادامه می‌یافت؛ اما حالا و در ادامه، باید مسائلی را که همه دانشجویان درگیر آن هستند و می‌توان به این صورت عمده کرد، به دانشجویان منتقل شود. خروجی این انتقال‌ها لزوماً نباید شلوغی دانشگاه‌ها و اعتراضات و تجمعات هر روزه باشد؛ که این امر فشار و حساسیت نیروهای امنیتی بر دانشگاه را در پی دارد، اما انتقال آگاهی دانشجویان را در جایگاهی قرار می‌دهد که مسئولان دانشگاه در هر سطحی نمی‌توانند به‌دلخواه خود دانشگاه را اداره کنند و دانشجویان را به‌عنوان سدی واقعی در برابر سیاست‌های سلیقه‌ای خود می‌بینند. فعالان دانشجویی به هر گرایشی و در هر تشکل و نهادی، بهتر است در حد توان خود در این انباشت و انتقال آگاهی‌ها سهمی ایفا کنند؛ باشد که دوباره دانشگاه را در مسیر پویایی خود قرار دهیم. ■

تجدید سنوات، تجدید حیات دانشگاه

گزارشی از اعتراض‌های دانشجویی اخیر

زهره نجفی

در طول دو دهه اخیر، خصوصی‌سازی آموزش عالی یکی از بحث‌های اساسی درباره عدالت آموزشی بوده است که هر بار با تصویب قانونی جدید و واکنشی از سوی جامعه دانشگاهی، توجه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند.

روند خصوصی‌سازی آموزش عالی با شروع به کار دانشگاه آزاد اسلامی در دهه شصت آغاز شد و برای طبقات اجتماعی فرادستی که به دانشگاه‌های دولتی راه نیافته بودند، امکانی برای ورود به محیط دانشگاهی ایجاد کرد. این در حالی بود که با بازبودن درهای دانشگاه‌های دولتی به روی همه طبقات اجتماعی، مطابق اصل ۳۰ قانون اساسی، امکان دسترسی به آموزش عالی رایگان به صورت همگانی تأمین می‌شد، اما در پس برنامه‌های سوم و چهارم توسعه، دولت در صدد برآمد تا با توجیهاتی چون استقلال و کاهش مداخله در امور دانشگاه‌ها، به هر نحوی از تعهداتش در قبال آموزش عالی بکاهد و دانشگاه را در مسیری سوق دهد که خود منابع مالی‌اش را تأمین کند. این در حالی است که پس از گذشت دو دهه از سیاست‌های خصوصی‌سازی آموزش عالی، می‌توان اطمینان حاصل کرد که این شعارها به هیچ عنوان از میزان مداخله دولت و نهادهای غیرمرتبط در امور مدیریتی و تصمیم‌گیری دانشگاه نکاسته و تنها حمایت‌های مالی دولت از دانشگاه را تقلیل داده و آن را به شهریه دانشجویان وابسته ساخته است. افزایش چشمگیر دانشجویان

شبهانه و پردیس‌های پولی در دانشگاه‌های تراز اول کشور در دهه گذشته که منابع مالی دانشگاه را تأمین می‌کنند، شاهدهی بر این مدعاست و همه‌ساله شاهد افزایش تعداد دانشجویانی هستیم که به صرف پرداخت هزینه و تمکن مالی، صندلی‌های بهترین دانشگاه‌های کشور را اشغال می‌کنند؛ ظرفیتی که باید تحت عنوان روزانه و به صورت رایگان به افرادی داده شود که به لحاظ علمی محق آن هستند. مسلم است که با ادامه روند فعلی، در آینده‌ای نه چندان دور، دانشگاه‌های دولتی به طور کلی از دانشجویان طبقات متوسط و فرودست خالی می‌شود و کالای لوکس تحصیل در دانشگاه‌های تراز اول، نصیب خانواده‌هایی می‌شود که قدرت خرید این کالا را دارند! نگاهی به ردیف بودجه‌های چند دانشگاه مادر کشور و توجه به اینکه چه میزان از منابع مالی این دانشگاه‌ها را دانشجویان پولی و شهریه‌ای تأمین می‌کنند، عمق فاجعه را نشان می‌دهد.

در اوایل دهه هشتاد، دانشجویان در اعتراض به روند خصوصی‌سازی آموزش عالی و کاهش تعهدات دولت نسبت به دانشگاه، تجمعاتی ترتیب دادند که با برخورد شدیدی پاسخ داده شد. در دولت‌های نهم و دهم سیاست خصوصی‌سازی و افزایش تعداد دانشجویان پولی با جدیت زیادی پیگیری شد تا کار به جایی رسید که به نقل از مقصود فراستخواه تا سال ۹۲ از تعداد ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار دانشجو در کشور، تنها ۷۵۰ هزار دانشجو به صورت رایگان تحصیل می‌کردند. به عبارتی تا این سال، ۸۴ درصد دانشجویان کشور با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند.

افزایش خودکفایی مالی محیط‌های آموزشی از طریق فروش ظرفیت صندلی‌های دانشگاه‌های دولتی به دانشجویان پولی که با تضییع حق دانش‌آموزان مناطق محروم صورت پذیرفت، در فضای کنونی دانشگاه به موضوعی کاملاً طبیعی بدل شده است و در سال‌های اخیر، ابدأ شاهد اعتراضی از بدنه دانشجویی نسبت به ظرفیت‌فروشی دانشگاه‌ها نبوده‌ایم؛ اما افزایش تعداد دانشجویان پولی تنها راهکار دولت در اجرای سیاست‌هایش در راستای خصوصی‌سازی آموزش عالی نبوده است. در اصل سیاست‌های خصوصی‌سازی را می‌توان در سه شکل قالب‌بندی کرد:

۱. گسترش مؤسسات آموزش عالی خصوصی (افزایش تعداد مؤسسات خصوصی یعنی دانشگاه‌های آزاد، غیرانتفاعی و پیام نور و موارد مشابه)
۲. افزایش سهم تأمین مالی بخش خصوصی در بودجه مؤسسات دولتی آموزش عالی (افزایش سهم شهریه در بودجه مؤسسات عالی دولتی و افزایش فروش خدمات آموزشی و پژوهشی به بخش خصوصی)
۳. افزایش رفتار بازاری و رفتار مبتنی بر سود اقتصادی مؤسسات آموزش عالی دولتی

شکل اول خصوصی‌سازی در سال‌های پس از جنگ و در طول دهه هفتاد با افزایش کمی دانشگاه‌های آزاد و مؤسسات علمی و غیرانتفاعی تا حد امکان به اجرا درآمد و تا به امروز همچنان ادامه دارد و امروزه شاهد برپایی و راه‌اندازی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی متعددی هستیم که یک‌شبه برپا می‌شوند، در حالی که نه همکاری اساتید دارای صلاحیت عملی و باتجربه را دارند و نه پشتوانه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری. خصوصی‌سازی شبکه آموزش عالی از طریق افزایش سهم شهریه در بودجه مؤسسات آموزشی در اوایل دهه هشتاد کلید خورده بود و در دستور کار دولت‌های نهم و دهم قرار گرفت.

اما در سال‌های اخیر، به خصوص پس از مصوبات مجلس شورای اسلامی در برنامه پنجم توسعه در سال ۹۰، وزارت علوم این بار عزم جدی‌تری را در بازتولید سیاست‌های قبلی خود در روند خصوصی‌سازی در پیش گرفت. در بند (د) ماده ۲۰ این برنامه صراحتاً آمده است: «به منظور افزایش کارایی مأموریت‌های اصلی دانشگاه‌ها در امور آموزش، پژوهش و فناوری، در هر سال باید حداقل ۲۰ درصد از امور خدمات رفاهی دانشجویان انظر ساختاری از بدنه دانشگاه‌ها جدا و به بخش غیردولتی واگذار شود.» عملی کردن این قانون تاکنون تا آنجا پیش رفته است که بسیاری از دانشگاه‌ها، بخش زیادی از امور مربوط به غذا و خوابگاه دانشجویان را به بخش خصوصی واگذار کرده‌اند که این اقدام برخلاف گفته مسئولان وقت، نه تنها به افزایش کیفیت ارائه خدمات و ایجاد رقابت بین بخش خصوصی و دولتی منجر نشد، هزینه‌های سنگینی را بر دانشجو تحمیل کرده است. محمود ملباشی، رئیس وقت سازمان امور دانشجویان، اعلام کرده بود هدفمند کردن خدمات دانشجویی تا آخر برنامه پنجم توسعه به تدریج

نام دانشگاه	کل بودجه سال ۹۴	بودجه از محل درآمد حاصل از خدمات آموزشی و فرهنگی	سهم از کل بودجه
دانشگاه شهید بهشتی	۲,۲۵۳/۲۲۱	۸۹۶/۰۰۰	۳۹/۸٪
دانشگاه تهران	۵,۵۱۸/۹۵۱	۲,۰۷۰/۰۰۰	۳۷/۵٪
دانشگاه امیرکبیر	۱,۵۹۲/۱۵۵	۴۴۹/۰۰۰	۲۸/۲٪
دانشگاه صنعتی شریف	۱,۷۸۷/۶۱۶	۵۶۷/۰۰۰	۳۱/۷٪
دانشگاه علم و صنعت	۱,۳۹۴/۱۵۳	۳۵۰/۰۰۰	۲۵/۱۰٪
دانشگاه تربیت مدرس	۱,۸۵۸/۳۷۲	۲۳۴/۵۰۰	۱۲/۶٪

برگرفته از نشریه ایران فردا، شماره ۷، آذر ۹۳

چشم‌ها و گوش‌ها

تا آنجا پیش خواهد رفت که پرداخت ۵۰ درصد هزینه واقعی غذا را دانشجویان و ۵۰ درصد دیگر را یارانه دولت تأمین و پرداخت کند. پرداخت همین میزان یارانه به خدمات رفاهی و آموزشی دانشجویان تنها مشمول دانشجویانی می‌شود که در سنوات مجاز مشخص شده از سوی وزارت در حال تحصیل باشند و پس از پایان مدت مجاز دانشجویان باید هزینه‌های هنگفتی را برای تحصیل متقبل شود. این در حالی است که میزان سنوات مجاز هر مقطع تحصیلی در سال‌های اخیر، طی مصوبات و قوانین جدید مرتباً رو به کاهش است.

هزینه خدمات رفاهی اعم از تغذیه و اجاره‌بهای خوابگاه پس از پایان سنوات مجاز برای دانشجویان به صورت چشمگیری افزایش می‌یابد تا جایی که به بیش از سه برابر هزینه‌های مشمول سنوات می‌رسد، اما تحدید سنوات مجاز رفاهی تنها اهرم فشار بر سر دانشجو نبود. سنوات مجاز آموزشی نیز طی سه آیین‌نامه در سال‌های ۹۱، ۹۳ و ۹۴ مرتباً در حال کاهش بوده است. سنوات مجاز آموزشی که در آیین‌نامه‌های قبلی برای مقطع کارشناسی ۶ سال، مقطع کارشناسی ارشد ۳ سال و برای مقطع دکتری ۵ سال بود، در دو سال اخیر به ترتیب به ۴ سال، ۲ سال و ۴ سال کاهش پیدا کرده است. دانشجویانی که نتوانند در مدت سنوات مجاز مشخص شده درس خود را تمام کنند، موظف‌اند شهریه‌ای تقریباً به اندازه دانشجویان شبانه پرداخت کنند. در این مجال کوتاه نمی‌توان به آسیب‌شناسی عواقب چنین سیاست‌ها و تأثیرات سوئی که بر کیفیت آموزش عالی می‌گذارد پرداخت، اما ذکر همین نکته کفایت می‌کند: از دانشجویی که تمام هم‌وغمش تأمین هزینه‌های دوران دانشجویی و اتمام دروسش در زمان تعیین شده در آیین‌نامه‌ها به جهت افزایش یافتن هزینه‌هایش است، چگونه می‌توان انتظار داشت که در جریان فعالیت‌های اجتماعی و مدنی قرار بگیرد و موجب رشد فکری و کیفی خود و جامعه‌اش شود؟

مصوبات جدید وزارت علوم در کاهش سنوات مجاز، پاسخ بدنه دانشجویی در برابر ادامه روندی که روزه‌روز اهرمش را محکم‌تر بر سر دانشجو می‌فشارد، سکوت نبود. بهمن ۹۴، حدود ۴۰ شورای صنفی از سراسر کشور در نامه‌ای خطاب به مهندس یزدان‌مهر، رئیس صندوق رفاه دانشجویان، درخواست افزایش یک‌ونیم سال به سنوات مجاز رفاهی کردند و در اردیبهشت ۹۵ در جلسه‌ای که با ایشان و نمایندگان صنفی دانشگاه‌های سراسری برگزار شد، با افزایش یک‌ونیم سال به سنوات رفاهی موافقت شد. وعده‌ای که با گذشت چهار ماه در آستانه شروع ثبت‌نام سال تحصیلی جدید رنگ باخت و دانشجویان مقاطع مختلف (ترم ۹ کارشناسی، ترم ۵ کارشناسی ارشد و ترم ۹ دکترا) مشمول پرداخت هزینه‌های اتمام سنوات مجاز شدند. اقدامی که به نشست اعتراضی نمایندگان شوراهای صنفی سراسر کشور در مقابل وزارت علوم منجر شد. ماحصل این تحصن، هشدار به وزارت علوم برای حل مسئله پیش از شروع مهرماه بود. پس از پایان زمان مقرر، مسئولان وزارت و صندوق رفاه، اعلام کردند که تصمیم‌گیری درباره نحوه محاسبه هزینه خدمات رفاهی دانشجویان خارج از سنوات مجاز، بر عهده هر دانشگاه است؛ که این مسئله بر اساس وجود تبصره‌ای در آیین‌نامه بود؛ اما همان‌طور که انتظار می‌رفت، دانشگاه‌ها تغییری در میزان سنوات مجاز لحاظ نکردند و به روند قبلی خود ادامه دادند. اقدامی که در آستانه مهر، به راه‌افتادن سیل تجمع‌ها در بسیاری از دانشگاه‌های سراسر کشور منجر شد؛ تجمع و تحصن چهار روزه در دانشگاه تربیت مدرس، تجمع در دانشگاه اصفهان، دانشگاه رازی کرمانشاه، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه صنعتی امیرکبیر، دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه صنعتی خواجه نصیر. این تجمعات در دانشگاه‌های مختلف کشور شکل گرفت تا نشان دهد، دانشجویان این بار در پیگیری مطالبات خود جدی‌تر از همیشه هستند. در پاسخ به این تجمع‌ها، مصوبه‌ای از سوی وزارت علوم با محوریت مدارا با دانشجویان به دانشگاه‌ها ابلاغ شد. در برخی دانشگاه‌ها نظیر علم و صنعت با جمع‌آوری طومار دانشجویان باعث شد دانشگاه تن به خواسته آن‌ها دهد، در حالی که در بسیاری از دانشگاه‌ها تغییری در وضعیت قبلی به وجود نیامد.

گرچه میخ خصوصی‌سازی آموزش عالی و به تبع آن حذف طبقات ضعیف از تحصیل آموزش عالی در این کشور محکم‌تر از آن کوبیده شده است که به این آسانی از خاک آموزش ایران درآمدنی باشد، اما این زنده شدن دوباره دانشگاه به مدد خواسته‌های صنفی و شنیده شدن صدای اعتراض و مطالبه‌خواهی را در پس فضای رخوت‌آلودی که در دهه گذشته بر دانشگاه سایه انداخته بود، باید نقطه‌عطفی دانست. مسلماً آغاز به کار شوراهای صنفی پس از تغییر دولت و هم‌گرایی این شوراها در یک سال گذشته در سرتاسر کشور در راستای تحقق مطالبات صنفی دانشجویان می‌تواند نقش به‌سزایی در دوباره به‌صحنه آوردن دانشجویان ایفا کند. ■

حساسیت و پیچیدگی انتخابات ۱۳۹۶ (اعتماد، ۹۵/۷/۴)

حجت‌الاسلام سعیدی، نماینده ولی فقیه در سپاه، در توضیح دو ویژگی حساسیت و پیچیدگی انتخابات آتی ایران گفت: «حساس است چون یک دموکراسی واقعی در دنیا به منصف ظهور می‌رسد و هم مردم می‌دانند که این دموکراسی واقعی است و رأیشان اثرگذار است و هم دنیا به این مسئله پی برده است. پیچیدگی آن هم به خاطر چند مسئله است: یکی تلاش افرادی که در گذشته در رأس حکومت بودند مانند دولت نهم و دهم، یعنی نوع رفتار و حرکت‌هایی که دارد انجام می‌گیرد بازگشت به گذشته است که خود این موضوع مسئله مهمی است که آیا در شأن یک امت انقلابی و هدفمند این است که بازگشت به عقب داشته باشد یا خیر» حجت‌الاسلام سعیدی البته به عامل دومی هم در شکل‌گیری این پیچیدگی اشاره کرد و گفت عامل دوم پیچیدگی نوع رفتار دولتمردان در دولت یازدهم است، بحث هسته‌ای و مذاکره در چارچوب هسته‌ای یک مسئله است اما ورود در عرصه کدخدای‌محوری امریکا مسئله‌ای خطرناک است والا با بحث مذاکره در موضوع هسته‌ای آن هم در چارچوب تدابیر رهبری مخالفتی نیست و عامل سوم پیچیدگی نقش امریکا در این انتخابات است.»

تبیین، روشنگری (شرق، ۹۵/۷/۲۷)

سردار سنایی راد، معاون سیاسی سپاه: با تأکید بر اینکه بند ۱۶ سیاست‌های کلی انتخابات به این معنا نیست که الزاماً پیش از ابلاغ این سیاست‌ها مسئله‌ای یا تخلفی صورت گرفته باشد یا در آینده بخواهد مسئله خاصی اتفاق بیفتد افزود: این بند بر ممنوعیت ورود نیروهای مسلح و قوای سه‌گانه اعم از وزارتخانه و دستگاه‌های تابعه به امر مهم انتخابات تأکید کرده است و صرفاً مربوط به نیروهای مسلح نیست... «گاهی امر تبیین و روشنگری از نگاه برخی فعالان سیاسی به‌عنوان فعالیت سیاسی تلقی می‌شود، این در حالی است که نیروهای مسلح باید همان‌طور که در خارج از مرزها شناخت خوبی از عرصه میدانی دارند و دشمن‌شناسی دقیقی دارند، در داخل نیز احزاب و گروه‌ها را به‌طور دقیق بشناسند تا خدای نکرده اگر حزبی یا گروهی انحراف پیدا کرد به‌عنوان چشمان بیدار مجموعه‌ای که حافظ امنیت و موجودیت نظام است وارد میدان شوند.»

گفت‌وگوی تمدن‌ها سازش با غرب بود؟ (کیهان، ۹۵/۶/۲۳)

سعداله زارعی: گولن از طرف غرب مأموریت داشت تا به مسلمانان بگوید اگر جنگ خونین نمی‌خواهید آن دسته از عناصر فرهنگی اسلام که در تعارض با رهیافت‌ها و بنیان‌های سیاسی غرب است را کنار بگذارید. در ایران که کانون

اصولی «اسلام انقلابی» بود این جریان ایده «گفت‌وگویی تمدن‌ها» را مطرح کرد... پس ایده گولن و خاتمی و جریانات مشابه دیگر از مصر تا بنگلادش و اندونزی یکی بودند؛ یعنی خواسته‌اند ایده گولن و خاتمی در موضوع رویارویی غرب و اسلام را یک ابتکار مفید برای جلوگیری از جنگ غرب علیه جهان اسلام معرفی کنند... (نطق اخیر نماینده ایران در سازمان ملل است که صلح و دموکراسی را مهم‌ترین نیاز مسلمانان در رویارویی با غرب معرفی کرد).

باید جامعه اقتناع شود

(اعتماد، ۹۵/۷/۲۶)

محمود صادقی، نماینده مجلس: با ابلاغ سیاست‌های کلی انتخابات توسط رهبر معظم انقلاب بسیار خوشنود شدیم. متأسفانه در چندین انتخابات اخیر این رهنمود و اصل آشکارا توسط برخی از نهادهای نظامی و شبه‌نظامی نقض شده و این امر به رویه ثابت تبدیل شده است... یکی دیگر از ناظران و درواقع فقهای شورای نگهبان در مقام دبیر جامعه مدرسین رسماً بیانیه داد و از یکی از کاندیداها حمایت صریح کرد این مسائل از عوامل بروز فتنه و غبارآلودشدن فضاست... نمی‌توان با حصر معترضین را قانع کرد باید با اصلاح رویه‌ها و رفتارها جامعه را اقتناع کرد. با زندان، تبعید و اقدامات خشونت‌آمیز و برخورد قهرآمیز با معترضان نمی‌توان جامعه را اقتناع کرد.

فتح فاو و پایان جنگ

(اعتماد، ۹۵/۷/۲۶)

سردار فیروزآبادی: فتح فاو اتفاق افتاد، تلقی هم این بود که با فتح فاو جنگ را تمام کنیم. یک عملیات سیاسی باید اتفاق می‌افتاد... باید یک برنامه‌ریزی می‌شد برای اینکه بتواند بهانه‌ای برای خاتمه جنگ باشد.

محتوا و شکل

حجت‌الاسلام والمسلمین مرضی جوادی آملی: برجام فتح‌الفتوح فرهنگی است پایگاه اطلاع‌رسانی جماران: ... در صلح حدیبیه احیاناً نام شریف خدای عالم به‌عنوان «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ثبت نشد یا نام پیامبر به‌عنوان «رسول‌الله» ثبت نشد یا موارد امثال آن، اما آنچه برای جامعه اسلامی به‌دست آمد این بود که ده سال اسلام و جریان شرک از تنازعات و منازعات نجات پیدا کنند... ما مناسبات صلحمان را بر اساس صلح حدیبیه می‌توانیم حاکم کنیم و این مناسبات اگر در جامعه و نظام شکل پیدا کند و چنین باوری به جامعه داده شود، منافع آن کمتر از جنگ نیست.

... من باور دارم که ما فضای فرهنگی جهان را فتح کردیم، یعنی بر اساس برجام توانستیم قدرت ۵+۱ را که در حقیقت قدرت جهانی است به لحاظ فرهنگی به زمین بزنیم؛ یعنی صلح هم برای خودش دارای اهرم‌های قابل توجهی است که اگر کسی در مذاکرات نتواند موفق شود خودبه‌خود قدرت فرهنگی او از دست رفته است.

انعطاف عربستان در اوپک

گفته می‌شود در سال ۲۰۱۸ مخازن نفت عربستان افت فشار و در نتیجه افت تولید چشمگیری خواهد داشت و از آنجا که عربستان مخازن گاز به منظور تزریق در مخازن نفت ندارد که این افت فشار را جبران کند بنابراین عربستان مجبور است دست از تولید بی‌رویه آن هم با منظوره‌های سیاسی بردارد.

وزیر جدید نفت عربستان از مدیران برجسته آرامکو است که از این ملاحظات فنی اطلاع کامل دارد و با اینکه محمد سلمان افراطی او را در این سمت گمارده است، ولی اطلاعات مخازن نفت به‌قدری آشکار و بی‌رحمانه است که وزیر جدید را به کاهش

تولید رسانده که در سطح علنی واژه (Freeze) یا ثابت‌ماندن تولید را مطرح می‌کند. شاید علی‌رغم خصومت آل‌سعود با ایران علت انعطاف عربستان در اجلاس الجزایر اوپک به دلیل افت چشمگیر فشار مخازن نفت عربستان باشد.

سوسیالیسم نوع قرن بیست و یکمی

پدیده‌ای به نام جنبش جرمی کوربین و آخرین انتخابات حزب کارگر در انگلستان

گزیده‌ای از نوشته حمید علوی در بی‌بی‌سی فارسی:

اعضای پارلمانی حزب کارگر از جرمی کوربین خواستند که در انتخابات بعدی برای تعیین رهبر حزب شرکت نکند. این در حالی بود که اعضای حزب کارگر و تعداد زیادی از جوانان از کوربین حمایت می‌کردند... کوربین در حزب کارگر همواره اعتراضات خود را بیان داشته اما سخن او فراگیر نمی‌شد. مهم‌ترین اعتراض او، مخالفتش با جنگ عراق بود، چیزی که هنوز به آن اعتقاد دارد و در آخرین سخنرانی حزبی خود اعلام کرد که حزب کارگر به خاطر شرکت در جنگ عراق باید عذرخواهی کند. بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و پیامدهای آن از جمله کاهش بودجه‌های رفاهی و خدماتی و آموزشی زمینه‌ای را فراهم کرده است که گردش به عقاید چپ با اقبال بیشتری برخوردار شود... شکست حزب کارگر در آخرین انتخابات نخست‌وزیری بریتانیا، یکی دیگر از عواملی بود که باعث شد کوربین از ردیف آخر حزب به جلو جهش کند... این «زور اجتماعی» را نیز می‌توان در انتخاب دوباره او جستجو کرد... از این لحاظ کوربین به یک نماد تبدیل شد، نماد بحران اقتصادی که دست راستی‌های سراسر جهان بانی آن هستند. به صحنه آمدن برنی سندرز در آمریکا یا پیروزی‌های پراکنده احزاب چپی در اروپا نیز از جمله این نماد است... به این ترتیب، کوربین امری مضاعف و خارج از سیستم نبوده است، یا آن‌طور که رقیبانش تبلیغ می‌کنند موجود فضایی یا منسوخ‌شده نیست که به زمان حال پرتاب شده باشد. عصبانیت رقیبان را باید در این دید که آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که کوربین از درون سیستم ظهور کرده است. کوربینی که عموماً در سایه بوده اکنون در جلوی صحنه قرار گرفته است... صدای این اعوجاج را باید در این عبارت دید که کوربین از «سوسیالیسم نوع قرن بیست و یکمی» حرف می‌زند یا وقتی از «اشکال نوین مالکیت دموکراتیک و عمومی» دفاع می‌کند، حضور او را باید نوعی «چین خوردگی» در درون سیستم حزبی دانست... حزب کارگر حدود یک سال از انتخاب اول کوربین گذشته بود که درصدد حذف کامل او برآمد... نباید کوربین را به‌عنوان جزئی از حزب دانست که درنهایت اهداف آن را اجرا خواهد کرد (که تا حدی خواهد کرد) بلکه باید او را «سرریز» جامعه‌ای دانست که در واکنش به سرمایه‌داری سر از حزب کارگر درآورده و پشت کوربین ایستاده است؛ و این سرریز، چیزی نیست جز امکان شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی-سیاسی. برخی از منتقدان ایرانی شباهت‌هایی بین کوربین و رخدادهای خرداد ۸۸ (با تمام افتراقی که بین آن‌هاست) پیدا می‌کنند.

در واقع، هر دو می‌توانند در نقش سرریز ظاهر شوند با این تفاوت که سرریز جامعه ایران خود را در جنبش خیابانی نشان داد که نتوانست هدف ظاهری و اولیه خود را یعنی برگزاری دوباره انتخابات تحقق بخشد، اما سرریز کوربین هنوز امکان جنبشی را نوید می‌دهد... از ایجاد شکلی از مالکیت عمومی دموکراتیک توسط مردم و برای مردم نه نگاه‌های سودجو، ملی شدن مجدد راه‌آهن، تأکید بر خانه‌سازی اجتماعی، منع فروش اسلحه به گروه‌ها و رژیم‌های ناقض حقوق بشر و فرقه‌گرا، افزایش مالیات پردرآمدان تا تأکید بر آزادشدن انرژی خلاقانه مردم مانند خلق امکان آموزش موسیقی و نمایش.

این آخری یعنی خلق هنرمندانه زندگی و به‌صحنه درآوردن آن، شاید یکی از رویاهای سوسیالیسم قرن بیست و یکمی باشد که پیامدهای آن ممکن است به خلق سیاستی منجر شود که بی‌شک بیرون از خواست و اراده یک فرد خواهد بود. ■

حشم انداز اندیشه



ابراهیم، بنیانگذار توحید و واجد نقش مبنایی در ادیان توحیدی است. بازخوانی سیر زندگی ابراهیم و نوع رابطه‌ای که او با خدا برقرار کرد، می‌تواند الگویی فرادورانی برای نوع انسان فعال هستی و خواهان پیوند با خدا به‌معنای جان و معنای جهان فراهم آورد. از سوی دیگر، تجربه رابطه ابراهیمی با خدا و نقش مبنایی او در ادیان توحیدی در آشفته‌بازار کنونی جهان و منطقه می‌تواند مورد ارجاع و بازخوانی قرار گیرد. آیا از سیر زندگی ابراهیم می‌توان درون‌مایه‌هایی برای پیشبرد پروژه اصلاح دینی استخراج کرد؟

با مدنظر قراردادن این وجوه، جلسات قرآنی ماه رمضان سال جاری در دفتر نشریه چشم انداز ایران به بازخوانی تجربه دینی ابراهیم اختصاص یافت و علاوه بر مباحث قرآنی که آقای میثمی طرح کردند، شماری از اندیشمندان به طرح آرا و دیدگاه‌های خود در این خصوص پرداختند و ابعادی از زندگی ابراهیم را مورد کاوش قرار دادند. در شماره جاری، بخشی از این مباحث تقدیم خوانندگان می‌شود که مشتمل بر قسمت اول مباحث لطف‌الله میثمی و سخنرانی‌های آقایان علی طهماسبی و ناصر مهدوی است که به ترتیب به بحث «ملت ابراهیم»، «ابراهیم در تورات و قرآن» و «ابراهیم در مثنوی معنوی» اختصاص یافته است. سخنان دیگر حاضران در این جلسات در شماره‌های آتی چشم‌انداز ایران تقدیم علاقه‌مندان خواهد شد.



ابراهیم در مثنوی

ناصر مهدوی



ابراهیم در تورات و قرآن

علی طهماسبی



ملت ابراهیم

سخنان لطف الله میثمی و مریم سید کریمی در توشه گیری از روش ابراهیم در قرآن

در ماه رمضان سال گذشته درباره «قرآن و جامعه بدون حذف» سلسله جلساتی داشتیم که ماحصل گفت و گوها نیز به صورت کتابچه‌ای به نام «قرآن و فرآیند جامعه بدون حذف» تهیه شد و به طور محدود در اختیار دوستان قرار گرفت. سال‌های پیش نیز در بحث «چرا قرآن، چرا طه» درباره حضرت موسی صحبت کردیم. یک سال را نیز به بحث درباره بنی اسرائیل پس از عبور از بحر اختصاص دادیم. امسال نیز درباره حضرت ابراهیم و ملت ابراهیم صحبت شد. پیش از شروع جلسه، خانم مریم سید کریمی درباره امت و ملت بحثی را ارائه کردند و پس از آن مهندس میثمی سخنانی را مطرح کردند. شرح هر دو سخنرانی را در ادامه می‌خوانید.

امت و ملت در قرآن

با توجه به اینکه بحث امسال درباره ملت ابراهیم است، صرفاً در باب ایضاح مفاهیم ملت و امت است که در این سلسله مباحث به کار می‌روند. دیدگاه‌های علامه طباطبایی، دکتر شریعتی، آیت‌الله طالقانی و لویی گارده، اسلام‌شناس فرانسوی، را بررسی خواهیم کرد.

اگر طیفی را در نظر بگیرید که یک سر آن عامل اعتقادی و سر دیگرش عوامل عینی و زمانمند و مکان‌مند باشد، تعریف علامه طباطبایی از مفهوم امت را در این طیف می‌توان در نزدیک‌ترین بخش به سر اعتقادی قرار داد. ایشان می‌گوید «کلمه امت، به معنای طریقه‌ای است که مقصود آدمی باشد و مراد از امت، در اینجا دین است» (تفسیر المیزان، ج ۱۸: ۱۳۷، ذیل آیه ۲۲ زخرف)؛ یعنی، ایشان امت را از نوع شیوه و روش و هدف گرفته است و آن را مساوی دین می‌دانند.

تعریفی که دکتر شریعتی از امت ارائه می‌دهد نیز بیشتر بار اعتقادی دارد و روی این طیف، بیشتر گرایش به سمت عامل اعتقادی دارد؛ هر چند که نسبت به تعریف علامه، عوامل عینی را بیشتر لحاظ کرده است. ایشان می‌گوید «امت بر اساس خون و نژاد و خاک نیست؛ بلکه تحت رهبری بزرگ و متعالی، رفتن به سوی بی‌نهایت است. امت، رفتن و شدن ابدی و بدون توقف به سوی تعالی مطلق است که نهایت آن، رسیدن به خداست: امت در اسلام از واژه «ام» به معنای آهنگ، مقصد و عزیمت است در مقابل مفهوم ملت، طبقه و قبیله قرار می‌گیرد و اساس آن سه چیز است: حرکت، هدف، تصمیم خودآگاهانه؛ و در اصل به معنای راه روشن است» (امت و امامت). چنان‌که می‌بینیم، ایشان هر چند در نهایت امت را از سنخ راه و روش (اعتقادی) در نظر گرفته‌اند، با اضافه کردن عناصری چون رهبری، حرکت و تصمیم خودآگاه به عنوان اساس امت، بیش از علامه، به عوامل عینی و زمانمند و مکان‌مند در تعریف امت بها می‌دهند.

آیت‌الله طالقانی دو تعریف از امت ارائه کرده‌اند. در تعریفی که در سوره بقره مطرح می‌کنند، می‌توان گفت در وسط این طیف قرار دارند: «مردم هم‌مقصد و هم‌مقدم» (پرتوی از قرآن ج ۱؛ صفحه ۳۱۱). ایشان در این تعریف اول، امت را «عده‌ای از مردم» می‌داند که هدفی دارند و همراه با هم به سمت آن هدف حرکت می‌کنند. در این تعریف، امت دیگر هدف یا روش نیست، بلکه «گروهی» است که روش و هدف مشترک دارند، اما آیت‌الله طالقانی در تعریف دومشان از امت که در سوره آل عمران ارائه کرده‌اند، می‌گویند: «امت بیش از معنای گروهی، هم‌هدفی و هماهنگی را می‌رساند؛ یعنی، بیشتر از آنکه به معنای یک گروه باشد، به معنای هدف مشترک است؛ بنابراین، ایشان نیز در تعریف دومی که از امت ارائه می‌دهند، به علامه و شریعتی نزدیک شده است و در این طیف به سمتی نزدیک می‌شوند که عوامل اعتقادی قرار گرفته است.

لویی گارده، اسلام‌شناس، تعریفی از امت ارائه می‌کند که در طیف یادشده نزدیک به عوامل عینی و زمانمند و مکان‌مند قرار می‌گیرد. او می‌گوید امت از ریشه خاص

عربی است که در زبان‌های اروپایی نمی‌شود مرادفی برای آن یافت. امت عبارت است از همان «جامعه» به معنای قوم و ملت در آن واحد، شامل کسانی که با هم زیست می‌کنند (به نقل از بهادر زارعی: تحلیل تئوری امت در قلمرو جغرافیای سیاسی اسلام). طبق تعریفی که گارده از امت ارائه می‌دهند، عده‌ای از مردم که در یک زمان و مکان زندگی کرده و با هم زیست مشترک و تعامل داشته باشند، یک امت تلقی می‌شوند؛ بنابراین، یک ملت به معنای امروزی (Nation) هم می‌تواند یک امت تلقی شود، یا اتحادی از چند ملت باشند مانند اتحادیه اروپا، یا یک قوم، یا یک گروه که با هم زندگی و زیست مشترک دارند.

این دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان درباره معنای واژه امت بود. حال می‌توانیم با هریک از این تعاریف، به سراغ آیات قرآن برویم تا ببینیم کدام‌یک با آیات قرآن سازگاری بیشتری دارند. اگر ما مفهوم «امت» در قرآن را صرفاً واجد معنای اعتقادی و ذهنی بدانیم و آن را به معنای راه و روش و هدف مشترک بدانیم، در برخی از آیات دچار تناقض خواهیم شد. برای مثال در آیه ۴۹ سوره یونس: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلَهُمْ فَلَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ» (هر امتی را زمانی [محدود] است. آن گاه که زمانشان به سر رسد، پس نه ساعتی [از آن] تأخیر کنند و نه پیشی گیرند) و آیه ۵ سوره حجر و آیه ۴۳ مؤمنون: «مَا تَسْبِيحٌ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا حَلَّتْ بِهَا آجَلٌ وَ مَا يَسْتَأْذِنُونَ (حجر: ۵) و مؤمنون: ۴۳) هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند). در این آیات چنان‌که امت را مساوی با دین و هدف و روش در نظر بگیریم، معنایش چنان خواهد شد که هر دینی از بین می‌رود. این در حالی است که ما اسلام را دینی نمی‌دانیم که مرگ داشته باشد. قرآن همه انبیا را دست کم از زمان حضرت ابراهیم به بعد، مسلمان می‌نامد. ابراهیم بود که ما را مسلمان نامید (حج: ۷۸) و خداوند به حضرت محمد (ص) نیز توصیه کرده است که از شیوه حضرت ابراهیم تبعیت کند (نحل: ۱۲۳). مطابق با این آیات، امت باید معنایی داشته باشد که وابسته به زمان و مکان بوده و از بین رفتنی باشد، نه چیزی که می‌تواند در طول قرون متمادی استمرار داشته باشد.

در آیه ۳۸ سوره انعام، مفهوم امت به شیوه رساتری مطرح شده است: «وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ أُنْتَلِكُمْ...» (انعام: ۳۸) (و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند؛ مگر آنکه آن‌ها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند). در اینجا هر نوع جنبنده و پرنده‌ای را دارای امت می‌دانند. در این آیه نیز به نظر می‌رسد در قرآن هر گروهی که هویت و زیست مشترک داشته باشند، «امت» تعریف شده‌اند؛ حتی حیوانات و پرندگان.

مثال دیگر وقتی است که حضرت موسی وارد مدین می‌شود و گروهی را می‌بیند که در حال آب دادن به گوسفندان هستند و دو زن پشت سر آنان، دوری می‌کنند: «وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ...» (قصص: ۲۳). در این آیه نیز روی همان گروهی که در حال آب دادن گوسفندانشان بودند، نام «امت» می‌گذارد؛ بنابراین، «امت» به گروهی از مردم تلقی می‌شود که در گستره مشخصی از زمان و مکان زندگی کرده و بر مبنای برخی وجوه مشترک

(که می تواند خون و نژاد باشد، یا دین باشد، یا قرائت خاصی از یک دین باشد) با یکدیگر پیوند خورده اند و زیست مشترک و تعامل دارند که بر اساس تعامل و زیست مشترک قاعدتاً هویت جمعی هم پیدا خواهند کرد. نکته دیگر درباره معنای «امت» در قرآن این است که این واژه لزوماً معنای مثبت ندارد. در آیه ۴۸ سوره هود بر امت‌هایی که همراه نوح هستند، سلام و برکت فرستاده و درباره برخی «امت‌ها» نیز گفته که به‌زودی برخوردارشان می‌کنیم سپس غذایی دردناک از ما به آن‌ها می‌رسد: «قِيلَ يٰيُوشَعَظِّمْسَلِّمْمُنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّم مِّمِّنْ مَّعَكَ وَ أُمَّم سَمَّيْتَهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (هود: ۴۸). یا طبق آیه ۳۸ سوره اعراف، برخی از امت‌ها از جن و انس هستند که وارد آتش می‌شوند: «قَالَ اذْخُلُوْا فِيْ اُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِّنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ فِي النَّارِ» (اعراف: ۳۸).



مریم سید کریمی

باز هم می‌توانند الگو باشند. نهضت ابراهیم، نهضت انسان «متکامل» است، البته نه انسان کاملی که عرفا می‌گویند. حضرت ابراهیم می‌گوید: «اِنِّيْ ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّيْ سَيِّدِيْنَ» من به‌درستی که رونده هستم به‌سوی پروردگارم و به‌تدریج و به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد و این ویژگی انسان متکامل است. اگر قائل به انسان کامل باشیم، به هر حال وقتی که انسانی به اوج برسد، پس از آن افولش باید آغاز شود در حالی که انسان متکامل می‌تواند همواره مسیر رشد داشته باشد.

ازجمله دلایلی که کار درباره سیر حضرت ابراهیم می‌تواند برای ما راهنما باشد، این است که امروزه نسل جوان ما به دلیل عملکرد بد و نحوه نگرش نادرست به اجرای احکام، نوعی دلزدگی و گریز از احکام پیدا کرده‌اند، ولی ما در بررسی ابراهیم می‌بینیم که ایشان آن گوهر و لب لباب دین را دنبال می‌کند و از انسان خودساخته صحبت می‌کند. مثلاً خداوند

بنابراین دو نکته درباره مفهوم ملت در قرآن قابل استنباط است:

نکته نخست آنکه «امت» به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که در گستره مشخصی از زمان و مکان زندگی کرده و بر مبنای برخی وجوه مشترک (که می‌تواند خون و نژاد باشد، یا دین باشد، یا قرائت خاصی از یک دین باشد) با یکدیگر پیوند خورده و زیست مشترک و تعامل دارند که بر اساس تعامل و زیست مشترک قاعدتاً هویت جمعی هم پیدا خواهند کرد. به این گروه‌ها در قرآن «امت» اطلاق می‌شود که البته هر امتی نیز روزی از بین می‌رود، زیرا انسان‌ها یا دیگر موجودات تشکیل دهنده آن می‌ریزند.

نکته دوم اینکه واژه «امت» در قرآن لزوماً بار مثبت ندارد. هر گروهی که زیست مشترک و همکاری متقابل داشته باشند، یک «امت» هستند، اما هر امتی، رستگار نیست.

واژه دیگری که بدان خواهیم پرداخت، «ملت» است. در زبان فارسی امروز، ملت معادلی است که برای واژه Nation به کار می‌رود که منظور از آن یک واحد سیاسی نسبتاً مستقل است که قلمرو جغرافیایی مشخص و نظام سیاسی واحد داشته باشد. اما این معنا از ملت، به کلی با معنای قرآنی آن متفاوت است. آیت‌الله طالقانی می‌گوید «ملت ابراهیم همان «راه و روشی» بود که ابراهیم را گزیده و برتر داشت و به مقام امامتش رساند» (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱). علامه نیز این واژه را به معنای دین و کیش ترجمه کرده است.

رجوع به آیات قرآن نیز مصدق این معنا از ملت است. برای مثال در ۱۳۵ بقره آمده: «برخی گفتند یهودی یا نصارا باشید تا هدایت شوید و خداوند می‌گوید بگو بلکه ملت ابراهیم حنیف را دارم: (بَلْ مِلَّةٌ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا)؛ بنابراین، ملت ابراهیم، باید چیزی از سنخ یهودیت و نصرانیت باشد. یا در ۱۳۰ بقره آمده است: (وَ مَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ اِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) چه کسی از ملت ابراهیم روی می‌گرداند، مگر کسی که خود را به بی‌خردی زده باشد. این آیه نیز نشان می‌دهد که ملت، چیزی است که در دل تاریخ حرکت می‌کند و از بین رفتنی نیست؛ پس باید چیزی از جنس روش، دین و آیین باشد.

وقتی واژه ملت را در قرآن بررسی می‌کردم، نکته‌ای برایم جالب توجه بود، اینکه ملت همه جا در قرآن به صورت مضاف به کار رفته است: «ملت ابراهیم»، «ملت قوم لایمونی»، «آیین قومی که ایمان نمی‌آورند»، «ملت ابانی» (آیین پدرانم)؛ یعنی ملت یا راه و روش، همیشه منسوب به یک یا جمعی از انسان‌هاست، متعلق به آن‌هاست، محصول تلاش و تجربه آن‌هاست، و چیزی نیست که جدا از تجربه انسانی بر ما نازل شده باشد. در واقع ملت یا آیین و روش، فرع بر انسان‌ها و امت‌هایی است که در این جهان زندگی کرده و تجربه‌ها کرده‌اند، سپس خداوند درباره شیوه‌های آن‌ها قضاوت کرده است. برای مثال «ملت قومی که ایمان نمی‌آورند» را نکوهش کرده، ولی «ملت ابراهیم» را تا آنجا ارج می‌نهد که به حضرت محمد وحی می‌کند تو نیز از او تبعیت کن.

لطف الله میثمی: سخنانم را نخست با یکی از دعا‌های حضرت ابراهیم آغاز می‌کنم. در سوره ابراهیم آیه ۱۲ آمده است: «وَ مَا لَنَا اِلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَيَّ الْاَلِهَ وَ قَدْ هَدَانَا رَبُّنَا وَ لَتَصْبِرُنَّ عَلٰى مَا آتَيْنَا وَا عَلٰى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ». چرا ما به خدا توکل نکنیم در حالی که خداوند ما را به این راه و روش هدایت کرده و هر آینه صبر و مقاومت می‌کنیم بر آنچه از جانب دشمنان و شیاطین به ما می‌رسد و بر ماست که امر خودمان را به خدا واگذار کنیم و به خداوند توکل کنیم؛ یعنی، واگذاری امر خود به خدا یکی از ویژگی‌های حضرت ابراهیم است.

حضرت ابراهیم ویژگی‌های خاصی دارد: نخست اینکه عینیت و الگوی دین است. می‌دانیم که علم عبارت است از تجربه و تکرار تجربه و دستیابی به فرضیه و تئوری و قانون و اصل، اما ممکن است با وجود رسیدن به اصل و قانون، باز هم به تجربه جدیدی برخورد کنیم که آن قانون را دچار تزلزل و فروپاشی کند. کما اینکه جیمز مورفی در مقدمه کتاب علم به کجا می‌رود می‌گوید کاخ علم چندین بار فروپاشی شده است، ولی مذهب این گونه نیست. دین الگوها و اسوه‌هایی دارد که عینیت دین هستند؛ اگر عنصر زمان را نیز لحاظ کنیم،

به حضرت موسی می‌گوید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱) من تو را برای خودم ساختم، اما حضرت ابراهیم، هر چند هدایت و بستر هدایت از آن خداست، خیلی خودساخته بوده است. در قرآن ۲۲۰ آیه درباره ابراهیم است، ولی هیچ تأکیدی درباره واژه «وحی» به ابراهیم وجود ندارد. واژه «وحی» درباره حضرت ابراهیم تنها در یک آیه و زمانی به کار رفته است که او را در کنار سایر انبیا مطرح می‌کند. به‌طور کلی در داستان حضرت ابراهیم نمی‌بینیم که خداوند مرتب به او وحی کند که این یا آن کار را انجام دهد یا ندهد. البته واژه‌های مترادف آن مانند «ندا» وجود دارد، اما تأکیدی بر واژه وحی نیست. بسیاری از حرکت‌های ابراهیم، خودجوش بوده و او در پروسه حرکت به‌سوی خدا ساخته می‌شود. این می‌تواند برای نسل جوان ما اسوه و الگو باشد. به‌رغم دیدگاه‌هایی که درباره نسل جوان مطرح می‌شود، من به این نسل امیدواری زیادی دارم؛ ممکن است به علت عملکردهای منفی، نسبت به احکام دلزده باشند، ولی تقوای زیادی دارند؛ انصاف دارند، راستگو هستند، وفای به عهد دارند، امانتدار هستند و صداقت دارند؛ یعنی، ویژگی‌های تقوا را دارند. هرکدام از انبیا نیز که وحی بر ایشان سوار شده است، یکی از این ویژگی‌ها را داشته‌اند. مثلاً پیامبر اسلام (ص) امین بوده‌اند، یا حضرت یوسف صدیق بوده‌اند. داستان حضرت ابراهیم فرجامی دارد که برای نسل جوان و همین‌طور برای ما کاربردی و مفید است.

دلیل دیگری که باید به سراغ ابراهیم رفت این است که در دوره ما متأسفانه وحی به خواب‌وخیال تبدیل شده است. حتی وقتی دانشمندان ما با هم گفت‌وگو می‌کنند، بیشتر باعث یأس ما می‌شود که می‌بینیم یکی وحی را خواب و خیال می‌داند و دیگری بحث درون‌دینی و برون‌دینی را مطرح می‌کند. در حالی که برای حضرت ابراهیم ملاک توحیدی است که مطرح است. حتی خواب را هم باید با توحید تبیین کرد. خواب درست داریم و خواب نادرست، نمی‌شود هر فردی خوابی دید، به آن عمل کند. حتی اگر وحی هم صورت گیرد، باید دید آیا این وحی کاذب است

یا صادق، آیا از جانب خداست یا از جانب شیاطین. ابراهیم معیاری را به ما نشان می‌دهد که به‌وسیله آن معیار، حتی با خدا نیز می‌توان مجادله کرد. خدا پس از این مجادله سه تا درجه هم به او می‌دهد. جدال مثبت، شکی در ذات خدا ندارد، ولی از موضع دلسوزی برای مردم، چراها و اماهای بسیاری را مطرح می‌کند.

نکته دیگر این است که وحی به زبان ساده در ارتباط با ابراهیم است که مطرح می‌شود. دین اسلام دربرگیرنده تورات و انجیل و انبیای قبلی پیشین نیز است. به قول قرآن «مهمین» است، اما ما می‌بینیم که خداوند به پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌گوید: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»؛ یعنی من به تو ای پیامبر وحی می‌کنم که از ملت ابراهیم تبعیت کن. اینجا حالتی واقعاً ساده و رئالیستی به وحی می‌دهد و به پیامبر اسلام می‌گوید تو اگر می‌خواهی محتوای وحی را بفهمی از ملت و آیین ابراهیم تبعیت کن که عینیتی در تاریخ است، بین ابراهیم خانه خدا را بنیانگذاری کرد؛ خانه‌ای که در چهار هزار سال پیش به اصطلاح خانه مردم نامیده شد. همه مردم از هر قشری می‌توانستند با هم آنجا صحبت بکنند و فرقه فرقه نبود. ابراهیمی که الگوی میهمان‌نوازی است. ابراهیمی که الگوی برخورد نیک با پدر است. ابراهیمی که همه کارهایش الگو بوده است. این بنیانگذاری‌های عجیبی که ابراهیم کرده، دعاها را می‌کند، آینده‌نگری‌هایی که دارد، اینکه به پیامبر وحی می‌شود از آیین و ملت ابراهیم تبعیت کند، این‌ها مواردی است که می‌تواند وحی را برای نسل جوان قابل دسترس کند و از خواب و خیال بیرون آورد. این‌ها ضرورت‌هایی است که ما بر اساس آن، تصمیم به کار روی سیر حضرت ابراهیم گرفتیم. حضرت ابراهیم، کانون اتحاد همه بشریت است، راهنمای بشریت است و خانه‌ای را بنیان می‌نهد که هدی للعالمین است و نقطه اتحاد اصولی بین ادیان ابراهیمی است. برخی می‌گویند ابراهیم می‌تواند در مسیحیت و یهودیت و اسلام فراگیر شود و نقطه اتحاد اصولی بین این ادیان باشد که حرف درستی است، اما از این‌ها نیز فراتر است. قرآن می‌گوید همه بشریت یک دین و آیینی دارند، منتهی باید آن را برای خدا خالص کنند؛ یعنی، یهودیت و مسیحیت و اسلام را هم برای خدا خالص کنند و این نگرش عمیق‌تری به آیین حضرت ابراهیم است.

قرآن می‌گوید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا» (۶۸ آل‌عمران) خیلی ساده می‌گوید نزدیک‌ترین آدم‌ها به حضرت ابراهیم چه کسانی هستند؟ آن‌هایی هستند که حضرت ابراهیم و راه و روشش را و آیین نبی و مؤمنان را تبعیت کنند، ایمان مجدد و ایمان عمیق‌شونده و نوشونده بیاورند.

نکته دیگر درباره ضرورت پرداختن به حضرت ابراهیم این است که اگر مثلاً به جامعه‌شناسی مانند مارکس بنگریم، می‌بینیم که تئوری طبقاتی دارد و جوامع را طبقاتی در نظر می‌گیرد و معتقد است هر طبقه‌ای یک روشنفکر و یک ایدئولوژی دارد. برای نمونه مارکس و انگلس ایدئولوژی طبقه پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند، یا بوش، نماینده ایدئولوژی سرمایه‌داری وحشی (نئوکان‌ها) است. در حالی که ما در قرآن می‌بینیم حضرت آدم نماینده مکتبی است که فراتر از این ایدئولوژی‌ها و طبقات است؛ نمایانگر مکتب امت واحد است، نماینده مکتب یا ملت ابراهیم

است. حضرت ابراهیم، نماینده نحوه نگرش و آیینی است که می‌تواند همه بشریت را دربر بگیرد؛ جامعه را صرفاً طبقات اقتصادی و آن هم بر اساس ابزار تولید نمی‌بیند که آن‌گاه اعضای یک طبقه به همه اعضای یک طبقه دیگر خصلت بورژوازی یا فئودالی یا سرمایه‌داری نسبت دهد. نظریه مارکس، انسان را از بر ابزار تولید می‌داند در حالی که آنچه ابراهیم و آدم و انبیا می‌گویند، فراتر از این حرف‌هاست و چیزی مطرح می‌کند که در سپهر بالاتری است. یا مثلاً آیه‌ای در قرآن می‌گوید: «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَهُ أَيُّكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ» (۷۸ سوره حج)؛ یعنی، اصلاً حضرت ابراهیم بود که واژه مسلم را از پیش مطرح کرد که به معنای تسلیم به خداوند و تسلیم به رب‌العالمین بود و می‌گوید: «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ یعنی، جهاد در راه خدا را آن هم در اوجش انجام بدهید. «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» خدا هم سختگیر نیست که دین سختی بیاورد؛ این همان «مِلَّةَ أَيُّكُمْ إِبْرَاهِيمَ» یعنی ملت پدر شما، پدر همه ادیان و پدر همه بشریت است، زیرا خطاب خداوند در قرآن به همه بشریت است. می‌گوید ابراهیم فقط متعلق به یهودی‌ها یا مسیحی‌ها یا مسلمان‌ها نیست، متعلق به عامه بشریت است.

اگر بخوایم ملت ابراهیم را توضیح بدهیم، در سوره یوسف از زبان حضرت یوسف به‌خوبی تفاوت ملت ابراهیم و ملتی که در مقابل آن قرار دارد، بیان می‌شود. زمانی که حضرت یوسف به زندان می‌افتد و دو زندانی خوابی می‌بینند و رؤیایشان را برای حضرت یوسف تعریف می‌کنند و به او می‌گویند چون آدم محسن و درستکاری هستی این را برای ما تعبیر کن. حضرت یوسف پیش از اینکه تعبیر کند منطقی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» (یوسف: ۳۷). اول می‌گوید این تعبیری که می‌کنم بخشی از آن چیزی است که خدا به من آموخته است. پدرش حضرت یعقوب هم قبلاً به او گفته بود: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف: ۶). یعنی، حضرت یعقوب از خوابی که یوسف در کودکی دید، این ویژگی را در او کشف کرده بود که حوادثی رخ می‌دهد که تو می‌توانی تأویلشان کنی. در دورانی



دکتر علی شریعتی

که بت‌پرستی حاکم بوده، یوسف به رفقای زندانی‌اش می‌گوید: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (یوسف: ۳۷) من آیین قومی را که به خدا ایمان فراینده ندارند ترک کردم، زاویه گرفتم و رها شدم از آیین قومی که ایمانشان به خدا افزوده نمی‌شد. البته من نظرم این است که قرآن کتاب ایمان فراینده و ایمان نوشونده است؛ همه ایمان دارند، ولی جهت و درجه‌اش مهم است. اگر ایمان ثابت باشد و دچار رکود بشود، مشمول آتروپی می‌شود و به اصطلاح مشمول افول و کهنولت و فرسودگی خواهد شد که مطلب مستقلاً می‌طلبد. خداوند در قرآن می‌گوید: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَاذِبُونَ»؛ یعنی، این قوم در نتیجه به آخرت هم بی‌توجه هستند؛ یعنی، آخرت و آینده‌نگری را می‌پوشانند و بدان توجهی ندارند. سپس داستان‌هایی خود را از آیین را می‌گوید و به اصطلاح با آن مرزبندی می‌کند: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» (کافرون: ۶) شما دین دارید، ولی دین من دین توحیدی است. سپس اضافه می‌کند: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» (یوسف: ۳۸) و از دین نیاکانم که عبارت‌اند از ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم. «ما کان لنا أن نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (یوسف: ۳۸) و در ادامه می‌گوید نسزد ما را و در صلاحیت و شأن ما نیست که ذره‌ای به خداوند شرک ورزیم. البته شرک با شرک‌ورزی فرق دارد. شرک را همه دارند، اما همه مشرک نیستند، مشرک کسی است که عمداً شرک می‌ورزد. «ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (یوسف: ۳۸) این قضیه بخشی از فضل خداوند است که بر ما و بر مردم مستولی شده است، ولی بیشتر مردم شکرگزار نیستند و بهترین استفاده را از این فضل الهی نمی‌کنند. مرحوم بازرگان در کتاب مسئله وحی می‌گوید وحی مانند باران است، باران بر همه می‌بارد و به اصطلاح بر همه انسان‌ها مستولی است، اما انسان وحی‌یاب است که می‌تواند از این باران استفاده کند. این فضل خدا برای همه به‌طور بالقوه وجود دارد، ولی به اصطلاح مردم بهترین استفاده را از این امکانات نمی‌کنند. بعد حضرت یوسف به دو همبند زندانی‌اش می‌گوید: «یا صاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف: ۳۹) آیا یک خدای واحد بهتر است یا خدایانی که اختلاف داشته باشند؟ من فکر می‌کنم یوسف در اینجا می‌خواهد این دو نفر را که خواب دیده‌اند، تعالی دهد و به سپهری بالاتر ارتقا دهد. سپس می‌گوید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» (یوسف: ۴۰). لازم است اینجا توضیحی درباره «من دونه» داشته باشم. برخی فکر می‌کنند که منظور از «من دونه»، غیرخداست؛ این در حالی است که به هر حال پیامبر ما هم غیرخداست، ولی اگر پیامبر با ویژگی‌هایی که دارد حرفی بزند و خطبه‌ای بخواند نمی‌توان گفت هم‌سنگ قرآن است؛ مثلاً آنچه در نهج‌الصحاح آمده یا آنچه در نهج‌البلاغه آمده به‌ظاهر سخنان غیرخدا هستند، ولی چون خدا را در معادلات وارد کرده‌اند و مانند ابراهیم الهی فکر کرده‌اند، پس کلامشان «من دون الله» نیست. پس منظور از «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» این است که با حذف خدا از معادلات چیزهایی را می‌پرستیدند که خودشان و پدرانیشان نامگذاری کرده بودند. اسم یک شیء باید

از خود شیء نشأت بگیرد. اسم باید مسما داشته باشد. نمی شود ما با اسم گذاری تحمیلی ویژگی هایی را به چیزی تحمیل کنیم. این در حالی است که این دو نفر زندانی، خدای خالق را قبول داشته اند که یوسف چنین استدلالی برایشان می کند: «أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ؛ یعنی، این چیزهایی که شما می پرستید، دلیل و سلطه ای از جانب خدا ندارند. «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» این خداوند به ما امر می کند که هیچ کسی را نپرستید و به درون خود راه ندهید، مگر منحصر خود الله را؛ بنابراین، یوسف می گوید: «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» این هایی که خودتان اسم گذاری کرده اید، نمی توانند شما را تعالی و رشد بدهند، بیاید در یک سپهر بالاتر و با عبور از ارباب متفرقون، رشد را از همان خدای رب العالمین طلب کنید که قبولش دارید. بعد می گوید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ». اینجا می آید دین را با ملت ابراهیم یکی می گیرد و می گوید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ» این دینی پاینده و ماندگار است، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، ولی بیشتر مردم نمی دانند. بعضی فکر می کنند عباراتی نظیر «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» یا «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» که در قرآن آمده توهمین به اکثریت مردم است، در حالی که ندانستن عیب نیست، نپرستیدن عیب است. مثلاً نیوتن هم از فلسفه نسبیّت اطلاعی نداشت و آن را نمی دانست و درباره اش تعقل نکرده بود. خیلی از دانشمندان زمان انیشتین هم وقتی نظریه نسبیّت مطرح شد، از آن اطلاعی نداشتند. «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ایجاد مسئولیتی است که اقلیتی که موضوعی را فهمیده اند، باید این دانش و علم را به دیگران برسانند و شرایط تعقل و تعمیق دیگران درباره آن را فراهم کند. یکی از شفافیت های کار ابراهیم که مرا بسیار جذب کرده این است که به دو عنصر خالق و مخلوق توجه خاصی دارد. خودش را مخلوق و خدا را خالق می داند. او خدا را علاوه بر خالق بودن هدایتگر نیز می داند و اصلاً همه احکامش را از سه عنصر انسان، خالق و هدایت نتیجه گیری می کند.

وقتی یوسف به دوستان زندانی اش می گوید شما مخلوق هستید، باید توجه داشت که هر بت پرستی، خودش را مخلوق خدا می داند. حتی ملک هم در سوره یوسف، خودش را مخلوق خدا می داند؛ او خدای خالق آسمان و زمین را قبول داشت. نقطه مشترک بین همه بشریت از شیطان گرفته تا فرعون و نمرود در داستان حضرت ابراهیم و مواجهه ای که ابراهیم با او دارد این است که همه، رابطه وجودی با خالقیت خداوند دارند. به نظر من تقسیم بندی مباحث به درون دینی و بیرون دینی، مسئله دار است، زیرا برخی انسجام های بسیار قوی در مباحث دینی وجود دارد که می تواند نقطه وحدتی برای همه بشریت باشد، زیرا انسان ها را طبقاتی و بخش بخش نکرده و آن ها را صرفاً به عنوان بورژوازی، پرولتاریا و خرده بورژوازی نمی داند. بلکه برای همه ایشان قائل به خدایی است که «رب العالمین» است و این مبنایی است که گروه های مختلف می توانند بر اساس آن گفت و گو کرده و رابطه خود را با خود و خدا تنظیم کنند.

ما «عبادت» را در فارسی به عنوان «پرستش» ترجمه می کنیم در حالی که خدا نیازی به پرستش ما ندارد. مثلاً خدا می گوید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ» (ذاریات: ۵۶) من جن و انس را خلق نکردم



آیت الله طالقانی

مگر اینکه من را پرستند. آیا خدا ما را خلق کرده که او را پرستیم؟ او نیازی به پرستش ما ندارد. خداوند این را می گوید که ما در سایه عبادت خدا رشد کنیم و به صفات الهی برسیم. حالا اینجا عبادت از نظر لغوی، به معنی هموار کردن جای ناهموار است. آقای عبدالعلی بازرگان می گویند که در عربستان به ماشین های جاده صاف کن «عابد» می گفتند. ما بالاخره نفسانیاتی داریم، به شهوت و غضب و حسادت و کینه توزی و الحاد و کفرورزی و شرک دچاریم. این ها ناهمواری های نفس ماست، ولی وقتی که ما نفسمان را به سوی صفات خدا باز بکنیم و خدای هستی بخش را به درون خودمان راه دهیم، خداوند این ناهمواری های ما را هموار می کند. عبادت چیزی جز هموار کردن ناهمواری های درون ما نیست. این مایه رشد ما می شود؛ بنابراین خدایی که می گوید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ»، عاشق بندگان است و رشدشان را می خواهد. او می خواهد این ناهمواری هایمان را هموار بکنیم.

مفردات راغب و قاموس قرآن را که نگاه بکنید، هر دو تأکید کرده اند که ریشه طبیعی واژه عبادت، همان عبدالطریق و طریق المعبد است؛ یعنی مسیر کوییده شده.

ارجاع دادن به این ریشه های طبیعی واژه های قرآنی در سنت نواندیشی دینی نیز سابقه دارد. آیت الله طالقانی در پرتوی از قرآن، بسیاری از واژه ها را به ریشه های طبیعی شان ارجاع داده اند. علتش هم این است که معنای واژه ها نیز مانند بسیاری از پدیده های اجتماعی دیگر در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول شده و فضای مفهومی شان عوض می شود. واژه ای که ما الآن به کار می بریم، ممکن است دو بیست سال پیش اصلاً مفهوم دیگری داشته باشد. بارزترین نمونه آن واژه ملت است که در همین جلسات درباره آن بحث شد و معنایی که ما امروز از آن می فهمیم، به کلی با معنای قرآنی این کلمه فرق می کند. بخشی هم ناشی از دشواری های ترجمه و اشتباهاتی است که هنگام ترجمه از یک زبان به زبان دیگر رخ می دهد. اینکه چرا عبادت را برای نخستین بار به پرستش ترجمه کرده اند، کسانی که در ابتدا این ترجمه را صورت داده اند باید

پاسخگو باشند. آیت الله طالقانی در پرتوی از قرآن، بدین واسطه است که واژه ها در گذر زمان مفهومشان دچار تحریف می شود و یک باره عبد تبدیل می شود به غلام حلقه به گوش و خدا هم می شود کسی که ظاهراً برده دار است و برده پروری می کند. شما برای اینکه از این دوگانه خارج بشوید چاره ای ندارید جز اینکه به ریشه طبیعی آن واژه در زبان عربی مراجعه کنید. البته به صورت روشمند، نه اینکه بخواهیم به صورت ذوقی و سلیقه ای هر معنایی را به هر واژه ای بار کنیم.

منظور از ملت ابراهیم در اینجا، ناسیونالیسم یا منافع ملی نیست. در دنیای حاضر، امریکا سه هزار اندیشکده دارد که ۹۰ درصد آن ها روی منافع ملی امریکا کار می کنند. هر چیزی را بخواهند ارزیابی کنند، نخست بررسی می کنند که با منافعشان سازگاری دارد یا خیر. در حالی که منظور از ملت ابراهیم در قرآن شیوه و آیینی است که می گوید: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَبَّحِينَ» (صافات: ۹۹). من رونده هستم به سوی خدایی که جاودانه است و مرا به طور تدریجی و مستمر هدایت می کند و هیچ وقت هم به بن بست نمی رسد، ولی ملت هایی که این های بت پرستی دارند متوقف می شوند. مثلاً حضرت ابراهیم به پدرش می گوید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (انبیاء: ۵۲) این تمثال هایی که شما را زمین گیر کرده و به صورت قاعدین درآورده، چه ضرورتی دارد و علتشان چیست؟ جز این است که موجب رکود شده؟ بت پرست وقتی به جمع بندی و تصویری از جهان و فهمی از روابط اطراف خود می رسد، این را هنرمندانه در قالب تمثال، نقاشی یا مجسمه ای درمی آورد. وقتی که این تفکر و تصور در قالب تمثال و نقاشی و مجسمه ریخته شد، به ثبات می رسد و آن را می پرستد، در حالی که این تمثال چیزی جز ذهن خودش نیست.

او در واقع آخرین محصول فکرش را به سنگ تبدیل کرده و این سنگ را می پرستد. این همان جمود و دکماتیسم است. ما چنین فکر نکنیم که بت پرستی تنها در گوشه ای از تاریخ و مثلاً در مکه اتفاق افتاده است، بت پرستی همان اصل ثبات در تصور است؛ یعنی، وقتی که تصور ثابتی پیدا کردید و آن را به مجسمه یا بت تبدیل می کنید و آن را عبادت می کنید، این یک اسم گذاری است که خود شما انجام داده اید. ابراهیم به قومش می گوید: «أَتَعْبُدُونَ مَا تَشْتَجُونَ» آیا چیزی را عبادت می کنید که خودتان تراشیده اید و مخلوق ذهن خود شماست؟ این خدای مخلوق ذهن شماست و علت خدای خالق نیست که خود شما قبول دارید. علت اینکه می گویم آیین ابراهیم شفافیت دارد و ساده است، این است که ابراهیم تلاش می کند باور بت پرست به خدای خالق را مینا قرار دهد و می گوید چرا به جای خدای خالق، خدای مخلوق ذهن خود را عبادت می کنی؟ خدای مخلوق ذهن که نمی تواند تو را هدایت کند، روزی رسان و سبب ساز نیست. ابراهیم خفیف و حقیقت گراست، دنبال حقیقت است نه نژاد و جمعیت و حمیت؛ بنابراین، روش و آیینی که جز این باشد، آدم را منجمد می کند. این سنت تعالی بخش و پالایشگری است و خرافات و اموری را که زمانشان گذشته است، می زداید و پالایش می کند.

در آغاز بحث، تفاوت ملت و امت مطرح شد. می خواهم مثالی از دوران خودمان بزنم. وقتی در سال ۵۰ دستگیر شدم، تقریباً تمام مرکزیت سازمان مجاهدین دستگیر

شدند و ناامیدی هم ایجاد شده بود. بعد من یک بار فکر کردم و گفتم تشکیلات ضربه سختی خورده است، آن امت همدل و هم‌زبانی که داشتیم و در آن شرایط سخت، ۲۰۰ کادر ساخته بودیم، تلاشی شد، اما امیدم تنها این بود که آیین و نحوه نگرشی از این جمع برجای مانده است؛ مثلاً دستاوردهایی که در خانه جمعی داشتیم، یا دستاوردهای معرفتی که گشایش‌گر بایی در حوزه شناخت بود و مطالعه قرآن و نهج‌البلاغه را رواج داد، دستاوردهای دانش‌سازمان‌دهی و دانش‌استراتژیک و... این‌ها چیزی بود که ماندگار شد و به اصطلاح به‌صورت روش‌هایی درآمد که پیروزی انقلاب را در پی داشت. اینکه پس از پانزده خرداد به خط‌مشی درست سرنگونی سلطنت موروثی رسیدند، از دستاوردهای ماندگار مجاهدین بود. به بیان قرآن: «تَلَكُ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۳۴). آن امتی بود که در گذشت و ما هم امتی هستیم. آن‌ها دستاوردهایی داشتند و شما هم دستاوردهایی دارید و شما مسئول اعمال آن‌ها نیستید. بالاخره امت‌ها تغییر می‌کنند و آنچه می‌ماند، همین ملت است که نمونه کامل و آشکارش ملت ابراهیم بود.

برخی به تقسیم‌بندی درون‌دینی و برون‌دینی معتقدند و اگر استدلالی از قرآن آورده شود می‌گویند درون‌دینی است و استدلال باید برون‌دینی باشد. این در حالی است که برای نمونه اقبال لاهوری می‌گوید قرآن، گویش آفرینش است؛ یعنی، خدا آفرینشی را خلق کرده و این قرآن، گویش آن آفرینش و شکل مکتوب و ملفوظ آن است. ما این بینش، ما دیگر نمی‌توانیم استدلال‌ها را به برون‌دینی و درون‌دینی تقسیم کنیم، چراکه استدلال درون‌دینی، خود بیانگر قانون آفرینش است. یا مرحوم طالقانی می‌گوید قرآن، قانون نشان‌دهنده تکامل جهان است، منتها به شکل مکتوب و ملفوظ. حامد ابوزید هم که کتاب معنای متن را نوشت، در پایان عمر پربرکتش معتقد بود که معنای متن اسم باسمایی ندارد و قرآن یک متن صرف نیست. اگر آن را صرفاً متن تلقی کنیم، اختلافات زیادی در آن به چشم می‌خورد. مثلاً چهار آیه درباره حرمت مشروب وجود دارد که حکمشان با هم فرق دارد. ایشان می‌گوید قرآن، مجموعه گفتمان‌هایی است که در بستر زمان نازل شده و کتاب قرآنی که در دست ماست، گویش مکتوب آن گفتمان‌هایی است که در بستر زمان نازل شده است. این برداشت تا حدی به آنچه طالقانی می‌گفت و معتقد بود که قرآن، تکامل محور است (البته نه تکامل دارویی، بلکه تکامل ملهم از خود قرآن که عنصر زمان در آن ملحوظ است) نزدیک شده است. این گفته همچنین با بحث محکم و مشابه آقای طالقانی شباهت‌هایی دارد. حتی مرحوم علامه طباطبایی هم می‌گوید هر آیه‌ای یک مدلول خارجی دارد، ما به یک آیه قرآن که نگاه می‌کنیم، باید ببینیم مدلول خارجی آن، در طبیعت و تاریخ، چیست.

مجاهدین نیز می‌گفتند که هر آیه قرآن، یک مابازاء و عینیت خارجی دارد؛ ما نمی‌توانیم به آیه در صرف آیه‌بودن و مکتوب و ملفوظ‌بودنش نگاه کنیم و اسیر الفاظ بشویم، بلکه بایستی ببینیم مابازاء خارجی آن چیست. یا مثلاً آقای طالقانی بدین مضمون می‌گوید گرچه قرآن کلام خداست، کلام خدا هم به‌صورت لفظ آمده و ما باید این لفظ را به خود خداوند تأویل کنیم و اسیر لفظ نشویم.



اقبال لاهوری

به هر حال تأویل؛ یعنی، بازگشت به واقعیت خارجی، بازگشت به منشأ. حال این قرآن، محکمت یا بدیهیاتی دارد که اگر این محکمت یا بدیهیات را مبنا قرار دهیم، به استدلالی می‌رسیم که جهانگیر و فراگیر است و همه بشریت می‌توانند بر سر آن توافق کنند؛ اینکه «خدا، خالق است و ما مخلوق هستیم»؛ یعنی، خداوند خالق آسمان‌ها و زمین است؛ از بت‌پرست، مشرک، کافر، حتی شیطان هم که بررسی چه کسی آسمان و زمین را خلق کرده، می‌گویند خدا. حتی شیطان هم خالقیت خدا را قبول دارد، انبیا هم قبول دارند، فرعون و نمرود هم قبول دارند؛ حضرت ابراهیم وقتی به نمرود می‌گوید خورشید از شرق طلوع می‌کند، اگر راست می‌گویی تو آن را از غرب بالا بیاور، دیگر نتوانست جوابی بدهد و دچار بهت شد؛ یعنی، استناد به خالقیت خدا برهان بهت‌آفرینی است. ابراهیم می‌خواهد با استناد به خالقیت خدا نمرود را از مخلوق‌بودنش آگاه کند. اگر این آگاهی در کسی رخ دهد، او به اصطلاح «عبد» می‌شود. عبد، کسی است که به مخلوقیت خود، آگاهی دارد (خودآگاهی). ابراهیم تمامی دستاوردهای خود را بر اساس این رابطه بنا می‌کند. او می‌گوید من مخلوق و آن‌گاه عبد خدا هستم و خدا هم خالق است، پس او هدایتگر نیز است: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يُهْدِينِي» (شعرا: ۷۸) کسی که مرا خلق کرده پس خودش هدایت می‌کند. حضرت موسی نیز می‌گوید: «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰) پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی داده که درخور اوست، سپس آن را هدایت فرموده است. حضرت ابراهیم با تکیه بر خالقیت خدا و هدایتگری او پیش می‌رود. در تجربه‌ای که او از رویکرد به ستاره و ماه و خورشید داشت نیز همین استدلال را دنبال می‌کند. این‌ها محکم‌ترین و کاربردی‌ترین استدلال‌هایی است که در قرآن ذکر شده است و اگر بخوایم به همه این استدلال‌ها پرچسب درون‌دینی زده و با این شیوه درواقع تحقیرش کنیم، دستاوردهای بسیار مهمی را از دست خواهیم داد که می‌تواند راهنمای ما باشد.

آیه ۲۳ سوره بقره معروف به آیه تحلی است. این آیه می‌گوید: «وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ * اِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا وَا لَنْ تَفْعَلُوْا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيْ وُقُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْجِجَارَةُ اَعَدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ» (بقره: ۲۳ و ۲۴). ای بشریت! اگر که در شک و تردید هستید که این قرآن از جانب خدا به بنده ما محمد بن عبدالله نازل شده، اگر راست می‌گویید شما یک سوره‌ای مانند آن بیاورید و تمام دوستانتان را - (من دون الله) - دعوت کنید. ترجمه‌ها می‌گویند منظور از «من دون الله»، این است که کسانی را به غیر از خدا دعوت کنید که اگر می‌توانند آیه‌ای بیاورند. بعد هم در آیه ۲۴ می‌گوید اگر نمی‌توانید، و هرگز هم نمی‌توانید، منتظر آتشی باشید، که گیرانه آن، شما انسان‌ها و طلا و جواهراتی است، که اندوخته‌اید.

این پرسش مطرح است که اگر کسی نتواند سوره بیاورد آیا مستحق این عذاب و به صلابه کشیدن است؟ به‌هرحال ادعایی کرده و نتوانسته است، برای چه باید عذاب بشود. به نظر مقصود آیه آن است که اگر ما سوره‌ای از نزد خود و با حذف خدا از معادلات (من دون الله) بیاوریم و آن را راهنمای عمل خود قرار دهیم، از آنجا که ریشه در طبیعت و تاریخ و آفرینش ندارد، به دور و تضاد افتاده و سرمان به سنگ می‌خورد. این همان عذاب خودخواسته و خودساخته است که این آیه از آن سخن می‌گوید؛ بنابراین، اینجا نمی‌شود «من دون الله» را «غیرخدا» ترجمه کنیم، بلکه به‌نظر می‌رسد منظور از «من دون الله»، حذف خدا از معادلات است. طبیعی است که اگر خدا را از معادلات خود حذف کنیم و بخوایم بدون در نظر گرفتن خدا، آیه راهنمای عملی را به دست آوریم، ما را به عذاب می‌کشاند و سرمان به سنگ می‌خورد. حال این پرسش مطرح است آیا تمامی کلمات پیامبر در نهج‌الفصاحه و حضرت علی در نهج‌البلاغه، سخنانی «من دون الله» بوده و در نتیجه مشمول عذاب است یا خیر، می‌توان گفت این دو اثر، هم‌راستا با قرآن و ترجمان آن در بستر زمان است؟ اگر حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) هم با الهام از خداوند و الهی شدن و پذیرفتن رب و نهادینه‌کردن خداوند در خودشان، کلماتی به زبان بیاورند، این‌ها مشمول عذاب نیست. در بسیاری از جنگ‌ها مثلاً در جنگ احد، این طراحی خود پیامبر بود که اجرا شد و ظاهراً وحی هم در کار نبود، اما پس از جنگ، خداوند طراحی پیامبر را در آیاتی تأیید کرد، یا به‌عنوان نمونه سربازی در جنگ می‌گوید: «وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْتَقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰی عَقْبِهٖ فَلَنْ يُّصِّرَ اللّٰهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِيْنَ» (آل‌عمران: ۱۴۴). محمد هم رسولی است که پیش از او هم رسولان بسیاری بوده‌اند، اگر ایشان کشته شد یا فوت کرد، آیا ما باید دچار ارتجاع شده و به عقب برگردیم؟ این جمله زمانی گفته شد که شایعه کشته‌شدن پیامبر بر زبان‌ها افتاده بود و سربازی این سخن را گفته بود که نامش هم در تاریخ آمده است. این جمله را وقتی سرباز جان‌برکفی در آن بجوحه جنگ گفت، خدا تأیید کرد و به‌صورت آیه آمد. درست است که این سرباز، خود خدا نیست و از این نظر غیر از خداست، اما نمی‌توان گفت که در لحظه گفتن این جمله، خدا در معادلاتش نقشی نداشته است؛ بنابراین، نمی‌شود «من دون الله» را در اینجا «غیرخدا» ترجمه کنیم، بلکه «من دون الله» وقتی است که خدا را از معادلات خود حذف کنیم. ■

ابراهیم در تورات و قرآن

سخنرانی علی طهماسبی درباره وجوه اشتراک و افتراق روایت ابراهیم در قرآن و تورات

اگرچه باستان‌شناسان بر آن هستند که تمدن‌های سومری پیش از این‌ها وجود داشته است. تمدن‌هایی که تقریباً نیمه‌اسطوره‌ای و نیمه‌تاریخی‌اند. پس از این دوران به عصر حمورابی و قانون‌نامه او می‌رسیم که این قانون‌نامه هم‌اکنون در موزه لوور پاریس موجود است.

در تورات نوشته شده است که ابراهیم از اهالی کلدیه بود. کلدیه سرزمینی بود از زیرمجموعه دولت حمورابی که بیشتر منجمان و ستاره‌شناس‌ها و ریاضیدان‌ها در آنجا زندگی می‌کردند و علم نجوم را رونق داده بودند. بنا بر روایت تورات، ابراهیم به فرمان خداوند از کلدیه مهاجرت می‌کند. درباره این بخش نسبتاً تاریخی تورات اشاره‌ای بسیار کوتاه و مختصر می‌کنم، زیرا اگر بخواهم این بحث را ادامه بدهم مهتاب‌شبی می‌خواهد و آسوده‌سری.

پس به‌طور خلاصه: افزون بر آنکه ابراهیم پدر آیین‌های توحیدی شمرده می‌شود، همچنین در تورات سه موضوع مهم درباره ابراهیم شرح داده شده است که عبارت‌اند از:

۱. مهاجرت ابراهیم از کلدیه به سرزمین موعود. سرزمین موعود زمینی است که خداوند به ابراهیم وعده داده است.
۲. دومین موضوع عهد بین خدا و ابراهیم است. این عهد عبارت است از اینکه خداوند متعهد می‌شود این زمین را به وارثانی که از نسل ابراهیم باشند اختصاص دهد و آن‌ها تا ابدالآباد در این زمین زندگی خواهند کرد؛ بنابراین، آنچه ما از آن به‌عنوان عهد عتیق یاد می‌کنیم عبارت است از عهدی بین خدا و ابراهیم برای سرزمین‌های نیل تا فرات که به اولاد ابراهیم می‌رسد؛ البته، اولادی که از ساره هستند - نه از هاجر - این هم موضوع «عهد» است.

۳. سومین، مسئله «قربانی» است. در این ماجرا خدا می‌خواهد ابراهیم را امتحان کند و ببیند که ابراهیم خدا را بیشتر دوست دارد یا فرزندش را؟ از خدا می‌ترسد یا نمی‌ترسد؟ و اگر خدا مثلاً بگوید که تو فرزند خودت برای من ذبح کن آیا می‌رود فرزندش را بکشد یا نه؟

در آن ایام هر سردار نظامی می‌خواست به فرمانروایش وفاداری‌اش را نشان بدهد باید قربانی می‌کرد؛ یعنی، اگر فرمانروا می‌دید که فلان سردار نظامی‌اش فرزند خودش را حاضر است برای آن فرمانروا قربانی کند آن‌وقت به او اعتماد می‌کرد. بحث قربانی هم که در تورات آمده، ظاهراً بر این نکته استوار است.

مهاجرت

درباره مفهوم مهاجرت از

سخن‌ها من در این بحث سه بخش اصلی دارد: ابتدا ابراهیم به لحاظ تاریخی است که در این بخش بیشتر به متن تورات می‌پردازم؛ بخش دوم کلیاتی درباره ابراهیم تورات است؛ و بخش سوم وجوه افتراق ابراهیم قرآن با ابراهیم تورات است تا نشان دهد در بازخوانی‌هایی که از تورات تا قرآن افتراق افتاده است چه تفاوت‌هایی میان ابراهیم تورات و ابراهیم قرآن ایجاد شده است. در پایان به این می‌پردازم که پس از اسلام، مسلمانان کدام روایت را انتخاب کردند؟ آیا ابراهیم تورات را در تفسیرهای خود آورده‌اند یا اینکه ابراهیم قرآن را انتخاب کردند؟

قرائت تورات از ابراهیم

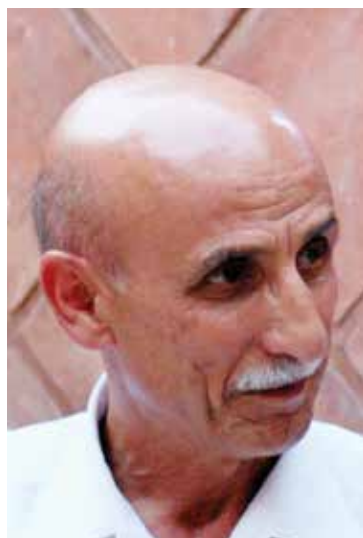
از نظر تاریخی، ابراهیم را پدر ادیان توحیدی می‌دانند که مطابق روایت تورات در چهار هزار سال پیش می‌زیسته است و از نظر ما مسلمانان محمد رسول الله که حدود ۱۴۰۰ سال پیش مبعوث شد آخرین پیامبر از سلسله ادیان توحیدی است؛ بنابراین، سلسله ادیان توحیدی [ابراهیمی] در بازه زمانی دوهزار و پانصدساله قرار دارد. پیش از این بازه زمانی چون هنوز خط و کتابت شکل مشخصی پیدا نکرده بود، به دوران پیش از تاریخ نامگذاری شده است. از زمانی که کتابت رواج یافت، انسان وارد دوران تاریخ مکتوب شد؛ چه روی الواح گلی یا سنگی و چه اقسام دیگر کتابت.

یکی از ویژگی‌های تورات این است که وقایع و حوادث پیش از تاریخ را نیز به‌صورت گزارشی تاریخی ارائه می‌دهد. مثلاً از آدم تا شیث چقدر فاصله بوده است، یا از آن زمان تا زمان نوح چقدر فاصله زمانی بوده است، و یا از زمان نوح تا ابراهیم چقدر بوده است. به این صورت همه را زمان‌بندی می‌کند. وقتی که در گزارش تورات به ابراهیم می‌رسیم می‌بینیم از آغاز آفرینش تا زمان ابراهیم حدود ۵ هزار سال بیشتر نمی‌گذرد که این مطلب اصلاً با یافته‌های علمی امروز نمی‌خواند. مطابق یافته‌های علمی چند میلیارد سال است که این زمین شکل گرفته است و چند میلیون سال است که انسان روی زمین شکل و شمایل انسانی یافته است. از دوران کهن سنگی تا امروز چقدر فاصله وجود دارد؟ یا از انقلاب نوسنگی که انسان توانست ابزار ساز بشود و کشاورزی و دامداری کند چندین هزار سال است؟

وقتی این موارد را بررسی می‌کنیم این‌ها با متن تورات اصلاً مطابقت ندارد؛ یعنی، متن تورات درباره آغاز آفرینش با مضامین علمی مغایرت دارد! بنابراین، اگر چنین تعارض و تناقضی باشد پیروان تورات می‌توانند بگویند این چه کتابی است که می‌گویید از جانب خداست و چنین اشتباهات بزرگ تاریخی دارد؟

اما در متن تورات چیزهای دیگری وجود دارد که آسیب‌پذیری متن را از این نظر می‌پوشاند؛ مانند ادبیات بسیار زیبایی که متن تورات دارد. به‌جز متن زیبای ادبی، دو موضوع اساسی و بنیادی در تورات مطرح شده است: یکی ارض موعود به‌عنوان میراث بنی اسرائیل؛ و دیگری نژادی که از صلب ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. در شریعت تورات قوانینی برای حفظ نژاد و زمین موعود وجود دارد. این زمین هم از نیل تا فرات است که به آن ارض موعود می‌گویند.

اگر روایت تورات را درباره تولد و زندگی ابراهیم بپذیریم، در این دوران شاهد تشکیل اولین دولت‌ها در خاورمیانه و بین‌النهرین هستیم؛ دولت‌هایی مانند دولت حمورابی. با شکل‌گیری دولت‌ها، نوعی وحدت سیاسی هم پدید آمده است.



زاویه‌های گوناگون می‌توان تأمل کرد. در قرآن هم به داستان مهاجرت ابراهیم اشاره شده است؛ البته نام کلدیه در این داستان نیامده، ولی اشاراتی وجود دارد که به نحوی با همان داستان کلدیه همخوانی دارد. در ادامه باز هم به این نکته اشاره خواهیم کرد. در روایت تورات آمده است:

«و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو». برخی از صاحب‌نظران غربی که با مضامین روان‌شناسی به این آیه پرداخته‌اند تأویل جالبی برای آن دارند. من مثالی می‌زنم تا اهمیت آن تأویل مشخص شود. ممکن است شما در چهل سالگی یا پنجاه سالگی خواب‌هایی ببینید که در همین سن و سال هستی، اما در خانه پدری هستی؛ اکثر ما شاید این خواب‌ها را دیده باشیم. من وقتی خواب می‌بینم در آن خانه‌ای هستم که چهل سال پیش آنجا بودم، اما سن و سال و قد و قواره‌ام «کودک» نیست، در چهل سالگی ام هستم، ولی آن خانه چهل سال پیش است. تأویل این رؤیا ظاهراً این است که من یا تو که این رؤیا را دیده‌ایم هنوز به لحاظ روانی و باورها

در همان حال و هوای دوران کودکی هستیم. درست است که بزرگ شده‌ای سن و سالت بیشتر شده، آدم مهمی در جامعه شده‌ای، ولی هنوز کودک هستی، هنوز از خانه پدری بیرون نیامده‌ای. هر وقت توانستی از خانه پدری بیرون بیایی آن زمان تازه بالغ می‌شوی؛ یعنی، به بلوغ اندیشه و استقلال فکری می‌رسی و گرچه ممکن است به لحاظ جسمی بالغ شده باشی، ولی به لحاظ فکری بالغ نشده باشی. گمان می‌کنم فروید چنین تأویلی برای بیرون‌شدن از خانه پدری دارد که بسیار تأمل‌برانگیز است.

اما در ادامه داستان ابراهیم در تورات، مهاجرت برای این است که خداوند سرزمین‌های نیل تا فرات را به ابراهیم و ذریه او ببخشد و امروز هم بسیاری از یهودیت ارتدکس بر همین باور است که مالک اصلی این سرزمین‌ها هستند.

در عین حال که هم مسیحیت و هم قرآن و هم بخشی از یهودیان میانه‌رو برای مفهوم مهاجرت تأویل دیگری دارند.

عهد خدا با ابراهیم

واژه «عهد» یعنی تا انتهای راه با هم بودن، اگر هر کسی با شما عهدی ببندد یعنی اینکه تا آخر برنامه‌ای که طرح شده با تو هستم و وسط راه رهایت نمی‌کنم. حالا این عهد چیست؟ تا آخر راه با تو خواهیم بود به چه معناست؟

برای روشن‌تر شدن داستان «عهد» باید به این نکته هم توجه داشته باشیم که در اسفار پنجگانه تورات، چیزی به نام عالم پس از مرگ به آن معنا که ما امروز می‌فهمیم وجود ندارد. منظور از «تورات» همان اسفار پنجگانه است و ضمائم را نمی‌گوییم.

در این متن، کسی که می‌میرد، تن به خاک می‌سپارد، اما روحش در جان آیندگان تداوم پیدا می‌کند و به آیندگان منتقل می‌شود. همان‌طور که به لحاظ ژنتیکی بسیاری از خصوصیات اجدادمان به ما منتقل می‌شود؛ دغدغه‌ها و روان اجداد ما هم به ما و از ما به آیندگان منتقل می‌شود؛ بنابراین، فرزندی از خود داشتن، به نوعی تداوم «من» در آینده شمرده می‌شود و اگر نسلی از خود نداشته باشم، در آینده نیز حضور نخواهم داشت. متناسب با همین تلقی از زندگی و مرگ، داشتن فرزند، برترین و مهم‌ترین دغدغه هر آدمی می‌شود. ابراهیم پس از مهاجرت، در سرزمین کنعان، شاه‌شبان بزرگی می‌شود، صاحب گله‌ها، خدمتکاران و اموال بسیاری می‌شود، اما به کهنسالی رسیده و هنوز فرزندی ندارد، بنابراین مهم‌ترین گلایه ابراهیم در پیشگاه خداوند همین می‌شود: خداوند همه چیز به من دادی، اما من وارثی ندارم که از صلب خودم باشد، پیر شده‌ام و بی‌اولاد می‌روم. پس کجا شد آن وعده‌ها که گفتی از نیل تا فرات را به تو و ذریه‌ات می‌بخشم؟ کدام ذریه؟

پس از این گلایه‌ها، اسماعیل به دنیا می‌آید. اسماعیل از کنیز ساره است، اول خود ساره هاجر را به نزد ابراهیم فرستاده تا شاید از او باردار شود، اما حالا که هاجر فرزند دارد ساره به هاجر حسودی‌اش می‌شود. بعد اسحاق به دنیا می‌آید در آنجا هم خدا به ابراهیم می‌گوید که ما اسماعیل را برکت می‌دهیم و از اسماعیل دوازده رئیس به وجود می‌آید و او هم اولاد بسیاری خواهد داشت، اما عهد من با اسحاق خواهد بود. این را مخصوصاً در باب هفدهم آفرینش به بعد ذکر می‌کند، اما چرا عهد خداوند با اسحاق خواهد بود؟ به این دلیل که کنیز حقوق «شاه‌زن» را ندارد. ما یک «شاه‌شبان» داریم که ابراهیم است و یک «شاه‌زن» یا «ملکه» داریم که ساره است. ساره، کنیزی به‌نام هاجر دارد و چون خودش بچه‌دار نمی‌شود، هاجر را به خیمه ابراهیم می‌فرستد تا از او صاحب فرزند شود. چون هاجر کنیز ساره و در مالکیت ساره بوده است، فرزند او هم متعلق به ساره است. این‌ها همه روایت توراتی است.

وقتی فرزند خود ساره به دنیا می‌آید به ابراهیم می‌گوید این را [هاجر و پسرش را] از اینجا ببر. بعد ابراهیم هاجر و اسماعیل را به سرزمین‌های دور

می‌فرستد؛ بنابراین، اینجا اسماعیل عنوان کنیززاده مملوک را دارد که از پدر میراث نمی‌برد و چون خودش جزو میراث است و به بچه‌های آن شاه‌زن ارث می‌رسد برای همین تنها لطفی که به اسماعیل می‌شود این است که ساره می‌گوید این را اصلاً بیرون کن از این قبیله برو، نمی‌خواهم او را دیگر ببینم. هاجر مهاجرت می‌کند، دور می‌شود و داستان عهد با اسحاق ادامه پیدا می‌کند.

قربانی

مسئله بعدی قربانی است. عده‌ای از مفسران اسلامی می‌گویند اسماعیل به قربانگاه برده شد، عده‌ای دیگر می‌گویند اسحاق بوده است. در حالی که به گمان من مسئله اصلاً این نیست. مسئله این است که ابراهیم فرزندش را بسیار دوست دارد و به روایت تورات، خدا می‌خواهد ابراهیم را آزمایش کند که ابراهیم واقعاً به خدا وفادار است یا نه؟ می‌گوید برو فرزندت را ذبح کن. او هم می‌رود فرزندش را بکشد بعد طبق همان روایت تورات خداوند قوچی را می‌فرستد و می‌گوید: دست نگه‌دار، فهمیدم تو مرا که خداوند هستم دوست داری و خداترس هستی، دیگر نمی‌خواهد فرزندت را بکشی، بیا عوض او این قوچ را بکش.

در این باره هم تأویل‌ها و تحلیل‌هایی صورت پذیرفته است. برای نمونه نقل است که آن زمان قربانی فرزندان رسم بوده است، حتی در تورات از قبیله یادشده به‌نام بنی‌عمون و بنی‌موآب که از نسل لوط بودند و خدایی داشتند به نام «مولک» و فرزندانی نخست‌زاده خودشان را به‌عنوان قربانی در کوره‌ای می‌انداختند و می‌سوزاندند که تدبیر همان خدا می‌شمرند. قربانی‌های دیگری از انسان برای خدایان در ادیان دیگر هم نقل شده است، اما در داستان ابراهیم اتفاقی که افتاد این بود که گوسفند را جای انسان نشانندند تا از آن پس کسی انسان را قربانی نکند. تأویل‌ها و تفسیرهای دیگری هم بوده که شرح هر یک ما را از بحث اصلی دور می‌کند.

وجه اشتراک و افتراق ابراهیم قرآن با ابراهیم تورات

در مسئله مهاجرت، هم ابراهیم قرآن و هم ابراهیم تورات مشترک‌اند؛ اما در تعریف انگیزه مهاجرت مشترک نیستند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، مطابق برخی گزارش‌های تاریخی، سرزمین کلدیه در آن روزگار چهار هزار سال پیش، جایگاه علمای نجوم و دل‌بستگان به ستاره‌شناسی بود و بسا که نجوم را در زمره خدایان می‌شمرند، ولی در تورات به رابطه ابراهیم با مضامین ستاره‌شناسی و اهمیت نجوم نزد کلدانیان هیچ اشاره‌ای نشده است، فقط این آمده که خدا به ابراهیم گفت از خانه پدری خود بیرون شو تا سرزمین نیل تا فرات را به تو ببخشم؛ اما در قرآن از مواجهه ابراهیم با ستاره و ماه و خورشید یاد شده است و اینکه ابراهیم این عناصر را اول به‌عنوان خدایان می‌پذیرد و سپس از آن‌ها رویگردان می‌شود.

مطابق روایت قرآن، ابراهیم در فرصتی مناسب و دور از چشم دیگران، بت‌هایی را که در معبد بزرگ آن شهر بوده می‌شکند و بعد تبرش را روی شانه بت بزرگ می‌گذارد.

وقتی مردم که برای مراسم عید به بیرون شهر رفته بودند، به شهر بازمی‌گردند می‌گویند چه کسی این کار را کرده است؟ به این می‌رسد که فقط ابراهیم در شهر بوده و ممکن است کار او باشد. بعد ابراهیم را می‌آورند. ابراهیم می‌گوید چرا از من می‌پرسید از بت بزرگ یا خدای خدایانان پیرسید که تبر بر گردنش است. ابراهیم آن‌ها را با پرسش بی‌پاسخی روبه‌رو می‌کند.

همان‌گونه که اشاره کردم ابراهیم پیش از اینکه مسلم بشود، خورشید را می‌بیند و می‌گوید «هَذَا رَبِّي» این خدای من است، بعد می‌بیند خورشید غروب کرد و ماه در آمد. بازمی‌گوید «هَذَا رَبِّي»، بعد از آن ماه غروب کرد و ستاره پدیدار شد و باز آن را به خدایی می‌گیرد که آن هم غروب می‌کند. بعد ابراهیم می‌گوید مَنْ أَقُولُ كُنْتَهُ هَا رَا دوست ندارم.

شما این خدایان ماه و خورشید و ستاره را مقایسه کنید با همان روزگاری که حمورابی نشان فرمانروایی را از «ششم» خدای خورشید می‌گیرد و کلد هه در همان روزگار مرکز علم نجوم و ستاره‌شناسی بود. گمان می‌کنم این‌ها با داستان بت‌شکنی ابراهیم ارتباط معنایی داشته باشد.

افزون بر داستان خدایان، داستان در آتش رفتن ابراهیم و نسوختن هم در چند شکل دیگر نقل شده مانند داستان سیواش، یا داستان بوته‌ای که در آتش بود و نمی‌سوخت و با موسی سخن می‌گفت. این داستان‌ها را شما خوانده‌اید و جنبه‌های تأویلی و نمادین آن را می‌دانید، اما لازم است به این نکته اشاره کنم در تورات هیچ‌یک از این داستان‌ها نیامده است؛ نه داستان پرستش خورشید و ماه و ستاره، نه بت‌شکنی ابراهیم، نه داستان ابراهیم در آتش. این بازخوانی‌های جدید در قرآن اتفاق افتاده است. یکی از آن وجوه افتراق بین روایت تورات و قرآن همین هاست.

ابراهیم و خانه پدری

به روایت قرآن، ابراهیم با پدرش در جدال است، با او چالش دارد، اعتقادات و باورهای موروثی را نمی‌پذیرد و می‌گوید شما بت پرست هستید. اکنون مفسران ما می‌گویند بد است که پیغمبر پدرش مشرک باشد؛ بنابراین، نوشته‌اند منظور عمومی ابراهیم بوده درحالی که قرآن صریحاً می‌نویسد «پدرش» و من نمی‌دانم چرا ما کاسه داغ‌تر از آتش شده‌ایم و می‌گوییم عمومی‌ش بوده است. این پدر در واقع می‌تواند همان پدری باشد که ما در رؤیایمان می‌بینیم یا خانه پدری باشد که در رؤیایمان می‌بینیم. این مطلب را در کتاب حج و در بخش مربوط به مشعرالحرام توضیح داده‌ام که نخستین گام برای رسیدن به فدیت و خودشکوفایی، رهایی از همین خانه پدری است. ما به هر جا هم که سفر کنیم باز هم سایه‌هایی از اجداد ما در ناخودآگاه ما هستند، سایه‌هایی که انبوه و سوسه‌ها را با خود همراه دارند و بی آنکه بخواهیم بر ما سیطره دارند. با شناخت این سایه‌های درهم تنیده است که آدمی شاید بتواند راه مستقل خود را در زندگی بیابد و بتواند از سیطره سایه‌ها بکاهد تا آدمی خودش باشد.



در گزارش قرآن، ابراهیم را می‌بینیم که می‌خواهد حساب خود را از حساب پدرش جدا کند. می‌خواهد از سلطه پدر بیرون بیاید. بیرون آمدن از سلطه پدر تنها به این نیست که کسی به‌صورت فیزیکی از پدرش فاصله بگیرد.

پس از این خودشکوفایی است که آدمی برای خود و دیگران برکت می‌شود و شاید به همین علت خداوند درباره ابراهیم می‌گوید: ما او را به سرزمینی فرستادیم که آنجا برای همه عالمیان برکت و نعمت است. این مطلب در آیه ۷۱ سوره انبیا آمده است. جالب توجه این است وقتی به تورات نگاه می‌کنید می‌گوید برو به آنجا که از نیل تا فرات را به تو و به ذریه تو بخشیدم، اما در بازخوانی قرآن می‌بینید که می‌گوید ما ابراهیم را از آن مخمضه نجاتش دادیم و به‌سوی سرزمینی فرستادیم که آنجا برکاتی هست برای همه مردم برای «ناس» [= مردم، اعم از مؤمن و غیرمؤمن] برای همه عالمیان؛ یعنی آن سرزمین موعود را اختصاص به اولادش نداده است.

مهم‌ترین تفاوت

تفاوت سوم عهد بین ابراهیم و خداست. این یکی از اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین نکته‌هایی است که تفاوت ابراهیم قرآن و ابراهیم تورات را مشخص می‌کند. قرآن می‌گوید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَّهُنَّ. قَالَ: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا. قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنْبَغُ لَكَ اِسْمُ الْغَالِبِينَ.» چهار کلمه‌واژه اصلی این آیه عبارت‌اند از: «ابتلا»، «کلمات»، «امام» و «ناس». دو واژه اول مربوط به داستان آفرینش است که در داستان ابراهیم به گونه‌ای دیگر بازخوانی شده است و دو واژه دیگر در ارتباط مستقیم با عهد خدا با ابراهیم است.

مطابق روایت قرآن از داستان آفرینش، پیش از آنکه آدم هبوط کند، خداوند اول اسم [نام‌ها] را به او یاد می‌دهد. اسم؛ یعنی، نشانه برای فهم حدود مرز پدیده‌ها و چیزها. آدم می‌تواند بفهمد این دیوار است، آن میز است، آن صندلی است، آن آدم است، آن درخت است

و... این‌ها اسما هستند. یک اسم زهرآلود هم وجود دارد که شیطان به آدم یاد می‌دهد به نام «درخت جاودانگی و ملک لایلی» یک پادشاهی بی‌آزمون، فرمانروای یک مملکت و عده‌ای از مردم بشوی و هیچ کس هم از تو بازخواست نکند و هر کاری هم دلت می‌خواهد انجام بده. همین یعنی ملک لایلی که نه زوال‌پذیر باشد و نه آزمونی و نه بازخواستی؛ بنابراین، آدم با چشیدن از این نام زهرآلود یا از این درخت جاود، نگاهش عوض می‌شود، خود را جاودانه می‌انگارد، متوجه دام بلای قدرت نمی‌شود و دست به ستمکاری می‌زند تا اینکه هبوط می‌کند.

این هبوط به چه علت بوده؟ می‌گوید: «و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» هبوط کنید، همه شما که دشمنان یکدیگر شده‌اید.

بعضی از تفسیرها مانند تفسیر المیزان، پذیرفته‌اند که «آدم» اسم عام است و اسم خاص یک فرد نیست، بنابراین داستان آدم هم از سرشت عمومی همه آدم‌ها حکایت می‌کند. وقتی که جادوی آن درخت جاودانگی و ملک لایلی آدمی را در خودش بگیرد، دست ستم هم برافراشته می‌شود.

واقع هبوط در این داستان به معنای این نیز است که آدم متوجه وضعیت اسف‌بار خودش بشود، آن رنج و عذاب و آن ستم‌هایی را که کرده ببیند و تلخی آن را بیچشد. برای نمونه، یک فرزند آدم فرزند دیگر آدم را می‌کشد. وقتی آدم هبوط می‌کند و پس از آنکه از بلایی که در آن گرفتار شده آگاه می‌شود، آن گناه به‌سوی «کلمات» روی می‌آورد. قرآن می‌گوید «فَتَلَقَىٰ اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَسَبَّ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ» آدم کلمات را از خدا تلقی کرد، دیگر اینجا نمی‌گوید خدا کلمات را به آدم آموخت، وقتی که بهشت بود می‌گفت «وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا» خدا همه اسما را به آدم آموخت، ولی اینجا که می‌رسد می‌گوید: «تَلَقَىٰ اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، این آدم بود که کلمات را تلقی کرد و از خدا دریافت کرد. «کلمه» با اسم فرق می‌کند «کلمه» با «حرف» فرق می‌کند، «کلمه» بیان رنج انسان و آرزوی رهایی است. خیلی‌ها می‌گویند آزادی، ولی درد آزادی ندارند و فقط حرف می‌زنند. کلمه طیبه کلمه‌ای است که در دل و جان گوینده ریشه داشته باشد. «يُخْرِقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» یعنی چه؟ یعنی اینکه تو می‌گویی عدالت، ولی خودت به عدالت اعتقادی نداری، خودت را و مردم را فریب می‌دهی. معنی آزادی را هم هرکسی به‌اندازه‌ای می‌فهمد که رنج زندان و اسارت را آگاهانه تجربه کرده باشد، آن وقت می‌فهمد که کلمه آزادی از کلمات طیبه خداوند است. آدم کلمات را از خدا تلقی کرد و به‌سوی او رهسپار شد.

این تلقی آدم از کلمات ادامه دارد تا به ابراهیم برسد. ابراهیم تورات جاودانگی را در ادامه نسل خودش تلقی کرده بود و انگار یک بار دیگر باید داستان ابتلا را به درخت جاودانگی و ملک لایلی برای ابراهیم هم تکرار شود. احتمالاً به همین علت است که می‌گوید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» خداوند ابراهیم را به کلمات

مبتلا کرد. این به نظر من یکی از آیات زیبای قرآن در مقایسه با تورات است. معنای دیگر بلا، یعنی بر سر دوراهی قرار گرفتن است. بلا به معنی زلزله و حوادث و امراض نیست. حالا هرکسی مریض می شود می گویند چه بلایی بر سرش آمده است. همه بدون استثنا به بلا گرفتار می شوند: «وَلْيَكُونُوا مِنكُمْ» یک لام تأکید در اول دارد و یک نون تأکید

تقلیه هم در آخر دارد؛ یعنی، حتماً همه شما را به بلا گرفتار می کنیم. پس اگر این طور است ممکن است بگوییم چرا ما به بلا گرفتار نشدیم؟ اما مگر ما بارها سر دوراهی انتخاب قرار نگرفته ایم که مثلاً مسیر عزت و آزادی را انتخاب کنیم و شاید رنج زندان و محرومیت را هم داشته باشد، یا راه دیگری را انتخاب کنیم. شعر اخوان را با عنوان آواز سگ ها و گرگ ها حتماً شنیده اید که در شبی توفانی و سهمناک چند سگ خانگی کنار مطبخ ارباب روی خاکاره های نرم پهلو برآورده و

با هم گفت و گو می کنند، عزیزم گفتن و جانم شنفتن را غنیمت می دانند، خود را نیکبخت می شمارند که از این طوفان گزنده در امان هستند، ارباب هم اگر گاهی غضب کند یا شلاقی بر پشت و پهلویشان بزند بعداً اجازه خواهد داد که این وفاداران همیشگی سر بر پای ارباب گذارند و از بخشش بزرگوارانه اش برخوردار شوند. در برابر این گفت و گو، آوای دیگری از میان شب و کولاک رعب انگیز به گوش می رسد، از آنهایی که برای گرسنگی و گزند سرمای کینه توز و خطر شکارچی بی ترحم را به جان خریدند تا عزت و آزادی خود را نگه بدارند، شاید این تمثیل قیاسی مع الفارق باشد، اما به هر حال بلایی بر سر دوراهی قرار گرفتن و انتخاب یکی از دو راه را در زمانه ای خاص نشان می دهد.

همه ما بدون استثنا ناگزیر از انتخاب هستیم. داستان ابراهیم قرآن هم دوراهی انتخاب را به گونه ای متناسب با همان مضامین قرآنی نشان می دهد و پس از آنکه ابراهیم کلمات را به تمامیت می رساند و حق هر کلمه را ادا می کند، خداوند به او می گوید: ما تو را برای همه مردمان امام قرار دادیم. «امام» با رئیس فرق می کند. در روایت تورات، ابراهیم شاه شبان است، رئیس و فرمانروا است. یک فرمانروا هیچ وقت اجازه نمی دهد که دیگران خودشان را به جایگاه او برسانند که مانند او باشند. هرکسی باید مرتبه خودش را بفهمد، این ها باید پایین بایستند و فرمانروا باید بالای بالا بنشیند، این ها باید تابع باشند و فرمانروا باید دستور صادر کند. در حالی که معنای امام در قرآن این نیست، امام نمونه ای است تا دیگران مانند او شوند، چرا می گویند از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید در مقام ابراهیم بایستید، کدام شاه کدام فرمانروا اجازه می دهد فردی معمولی بروی جای او بایستد و بنشیند؟ این نکته ظریفی است و یکی دیگر از تفاوت های اساسی ابراهیم تورات و ابراهیم قرآن است.

پس از اینکه ابراهیم به عنوان امام برای همه طرح می شود می پرسد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» از فرزندان من هم امام خواهند شد؟ در برابر این پرسش پاسخی عبرت آموز آمده است و خداوند می گوید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» عهد من به ستمکاران نمی رسد. مگر فرزندان ابراهیم ستمکار بودند که قرآن چنین پاسخی را می گوید؟ چرا این گونه می گوید؟

آقا تو از الآن اگر بیایی برای قومت جانشین معین کنی، چه بسا که در آینده باز همان سلسله پادشاهی و باور به اصالت نژادی شکل گیرد و چه بسا که جباریت سلطنت جای امامت را بگیرد؛ مانند همان فاجعه ای که بنی عباس در خلافت اسلامی پدید آوردند. به گمان من یکی از تأویل ها برای داستان قربانی هم با همین «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ارتباط پیدا می کند؛ یعنی ای ابراهیم! اسماعیل یا اسحاقی را که در قلبت خانه

کرده است و فکر و ذکر تو را به خود مشغول کرده است و دوست داری پس از تو امام شود، او را باید قربانی اش کنی نه آن اسماعیلی را که بر زمین خدا دارد برای خودش راه می رود، او که گناهی نکرده است و جالب است که در قرآن آیاتی را که درباره قربانی آمده است در سوره صافات می گوید که «فَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» به خاطر آن ذبح عظیمی که انجام داد ما فدیهای او به او دادیم؛ یعنی به گونه ای این آیات را می گوید که انگار آن ذبح عظیم را ابراهیم انجام داده است. حالا مفسران اسلامی مانده اند که این چطور می شود. چون ذبح اسماعیل یا اسحاق به صورت عینی که اتفاق نیفتاد که قرآن این گونه می گوید. بعد برای اینکه ذبح عظیم را توجیه کنند گفتند خداوند قوچی از بهشت فرستاد، همان روایت توراتی اما این جور دیگری است، این قوچ بسیار بزرگ بود، در باغ بهشت هم چریده بود و از علف های بهشت تغذیه کرده بود. برای همین گفته این ذبح عظیم بود و یک چیز عجیب و غریبی بود! تفسیر ابوالفتح رازی را به طور ویژه در این زمینه نگاه کنید. این روایت را من از آنجا نقل می کنم.

بنابراین بحث قربانی این است که آن اسماعیلی که در دل تو خانه کرده و قلبت را تصرف کرده است و نمی گذارد که به دیگران، همسایهات، ملت و هموطنت فکر کنی آن را باید قربانی کنی و اینجا ابراهیم است که دارد خودش را قربانی می کند. در این ماجرای قربانی، اگر افتخاری باشد برای ابراهیم است که عزیزترین گوهری را که در قلبش داشت، قربانی کرد. قرآن خیلی جالب می گوید: «وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» خانه من را پاکیزه کن، این خانه کعبه نمادی از قلب انسان نیز است؛ یعنی، قلبتان را از محبت غیر پاک کنید.

از نگاه من، ابراهیمی که قرآن تصویر کرده است،

کهن الگویی می شود که محمد خودش را با او یگانه می کند. وقتی قرآن از شکستن بت ها به دست ابراهیم یاد می کند، انگار محمد است که می رود بت های کعبه را می شکند. ابراهیم تورات که نرفته همچنین کارهایی بکند، این محمد است که می گوید: «إِذَا السَّمْسُ سُتَّتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ». این خورشید درهم پیچیده خواهد شد، این ستاره ها فروخواهند ریخت، این کوه ها خرد می شوند. کدام خورشید را می گوید؟ مگر خورشید و ماه و ستاره ها خدایان عرب جاهلی نبودند؟ مگر در نام های عرب جاهلی عبدالشمس و عبدالعزی و عبود ندریم؟ در روزگار بعثت، خورشید و ستاره و ماه خدایان عرب بودند. وقتی که می گوید: «إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» فکر می کنید به همین خورشید آسمان می گوید.

بنابراین ما محمد را می بینیم که امامش و کهن الگوش ابراهیم است و محمد خود را با او یگانه کرده است و او را در خود بازخوانی کرده است. همان ابراهیمی که قرآن درباره اش می گوید: «وَوَكَّرْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ»، ما آن را گذاشتیم برای آیندگان؛ یعنی، انگار ابراهیم در جان آیندگان رستاخیزی دیگر دارد، همان گونه که در جان محمد داشت.

پس از محمد (ص) چه شد؟

پس از محمد (ص) کم کم دولت و امپراتوری اسلامی به وجود آمد و منافع سرشاری از بخارا تا آندلس را نصیب امپراتوری اسلامی کرد. موضوع امامت ابراهیم و اسوه بودن محمد رسول به فراموشی سپرده شد و سلطنت جای امامت را گرفت. آن هم با توجیهات شرعی. منصور دوانیقی، وقتی که به خلافت رسید یکی از اولین کارهایش این بود که ابومسلم را به حيله کشت. ابومسلم کسی بود که در برانداختن حکومت بنی امیه بیشترین سهم را داشت. منصور پس از قتل ابومسلم به مسجد جامع می رود و بر منبر برای مردم می گوید: ابومسلم اگر چه خدمتمانی انجام داد، اما از بیعت ما بیرون رفت. بعد هم اضافه می کند که بنی امیه آمدند و حق ما را ضایع کردند، بنی هاشم هم که عرضه نداشتند و نتوانستند حق میراث پیامبر را بگیرند. این حق و میراث ما بود که خداوند به ما برگرداند.

می بینیم تلقی منصور از بعثت پیامبر، با آنچه در قرآن آمده چه اندازه متفاوت است. انگار نبوت پیامبر برای ایجاد سلطنت موروثی بوده است. بعد هم برای توجیه اینکه چرا این میراث متعلق به خاندان بنی عباس است مسئله ای حقوقی را طرح می کند که مربوط به نظام های سلطنتی است؛ یعنی، وقتی که پیامبر رحلت می کند و پسر و برادر ندارد میراث او به یکی از عموهایش به نام عباس می رسد که هنوز زنده بود. بنابراین، بنی عباس گفتند میراث حکومت مال ما بود، ولی بنی امیه آن را غصب کردند. خدا را شکر که این میراث به ما برگشت و در اولاد ما ادامه یافت. این دقیقاً خلاف آن چیزی است که آیات قرآن نشان می دهد و در ۵۵۰ سال که بنی عباس حکومت کردند توانستند بسیاری از مضامین فقهی و کلامی و قرآن و اسلام را با نظام سلطنتی هماهنگ کنند. ■

ابراهیم در مثنوی

سخنرانی ناصر مهدوی درباره قرائت مولانا از ابراهیم در قرآن



ناصر مهدوی

موضوعی که انتخاب شده حضرت ابراهیم در مثنوی است. درباره معرفی شخصیت حضرت ابراهیم مفاهیم مهم، تأمل برانگیز و انسانی-اخلاقی و تأثیرگذار در قرآن مطرح شده است که متأسفانه بسیاری از متکلمان و مفسران از آن غفلت کرده‌اند و روح معنوی و تأثیرگذار این داستان را به فراموشی سپرده‌اند. به قول مولوی:

زانک از قرآن بسی گمره شدند

زان رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جر می ای عنود

چون تو را سودای سربالا نبود
قرآن متنی است برای تقویت انگیزه اخلاقی و شکوفاکردن زندگی آدمی. غفلت از روح معنوی قرآن و برداشت‌های انسانی از داستان پیغمبران سبب شده است تا حتی امام علی (ع) نیز در نهج البلاغه از اهل قرآن و عالم دین شکوه و شکایت سر دهد. مردی در سطح امام می‌نالد که اهل قرآن به صورت و ظاهر قرآن توجه می‌کنند، ولی از محتوای آن غافل شده‌اند. یکی از محتواهای قرآنی که از آن غفلت شده است داستان پیغمبران است. بی‌هیچ تعصبی قصه پیغمبران یکی از بخش‌های زیبا، درخشان و عمیق قرآن است. این داستان‌های ارزشمند در اثر تجربه روحانی پیامبر و گفت‌وگویی او با خداوند خلق شده است. در این میان داستان حضرت ابراهیم شیرینی بسیار و معنای بلند ویژه‌ای دارد آن‌گونه که خداوند ابراهیم را سرمشق و الگوی انسان‌ها و محبوب خود می‌نامد.

دعوت اصلی قرآن و مهم‌ترین غرض پیامبر دعوت آدمیان به رشد و تحول اخلاقی است، اما نمونه عالی درخشان رشدیافتگی معنوی در قرآن ابراهیم معرفی می‌شود. حضرت ابراهیم با تصاویر مختلفی در قرآن معرفی می‌شود. گاهی در نقش بت‌شکنی اجتماعی در برابر بت‌های بیرونی و ستمگر می‌ایستد، کسی که با ظلم سر سازگاری ندارد. آتش و رنج را بر تن می‌خرد تا موجب رهایی انسان‌ها باشد. خود در آتش می‌نشیند تا انسان‌ها طعم رهایی و آزادی و گریختن از استبداد و خشونت را تجربه کنند. از لحاظ عرفانی و اخلاقی نیز ابراهیم شخصیت کم‌نظیری است. من معتمد این‌گونه نبوده که ابراهیم گریبان حضرت اسماعیل را با جبر و زور گرفته باشد به قربانگاه برده است، زیرا اسماعیل نیز از رفتار پدر خود استقبال

می‌کند و هر دو عاشقانه و شورمندانه آماده انجام فرمان خداوند می‌شوند. این داستان جنبه رازآلود و سمبلیک دارد و اوج ایمان ابراهیم را نشان می‌دهد که در برابر خداوند تمام‌عیار می‌بازد و به او توکل می‌کند و امیدوارانه به خداوند دل می‌بندد و عشق می‌ورزد. در صحنه دیگری، وقتی خداوند می‌خواهد قوم لوط را عذاب بدهد ابراهیم در برابر عذاب قوم لوط می‌ایستد و با فرشتگان خدا مجادله می‌کند بلکه راهی بیابد تا از مجازات قومی جلوگیری کند که خطای آن‌ها محرز و فساد آن‌ها آشکار شده است. این شخصیت پر از صلح و مدارای ابراهیم است که نمی‌تواند حتی رنج کشیدن عذاب گناهکاران را ببیند چه برسد که در اندیشه فراهم آوردن رنج و عذاب برای دیگران باشد. آری در نگاه ابراهیم انسان فراتر از عقیده است و عقاید ارزش بالاتری از حیات انسان‌ها ندارد حتی انسان‌هایی مانند قوم لوط در نگاه ابراهیم از حق حیات برخوردارند. نمی‌توانیم به بهانه بداخلاقی انسانیت افراد را تهدید کنیم. گرچه آدمیان به میزان خطای اخلاقی باید قانونمند و با معیارهای عقلانی مجازات شوند نمی‌توان حق حیات را از انسان‌ها سلب کرد. به نظر من حتی در قرآن ارزش انسان بالاتر از عقیده اوست. در کلام امام علی (ع) هم انسان بالاتر از عقیده است. اتفاقی که پس از شهادت امام علی (ع) در تاریخ فرهنگ انقلاب اسلامی ما رخ داد این بود که از الگوهای چون ابراهیم فاصله گرفتیم و عقیده به تدریج بارزتر از حرمت و حقوق انسان‌ها شد.

احکام زیادی در فقه مصطلح ما موجود است که به‌راحتی به کشتن انسان فرمان می‌دهد. مثلاً اگر کسی باورش را تغییر دهد یا مثلاً به‌عمد شراب بخورد و توبه نکند یا پس از دزیرتبه حد زدنی باز هم دزدی کند کشته می‌شود. همچنین در همین کتاب‌های کلاسیک فقهی ما انسان‌ها بر اساس عقیده تقسیم می‌شوند: مسلمانان حق و مابقی دینداران ناحق کافر قلمداد می‌شوند. ولی ابراهیم این تفکر را ندارد و کسی است که به خاطر قومی خطاکار به اشک و زاری و لابه می‌افتد تا بلکه خدا مجازات آن‌ها را تخفیف دهد.

به قول آقای میثمی خداوند پس از این واقعه سه مدال و نشان افتخار به ابراهیم می‌دهد: اول اینکه می‌فرماید ابراهیم بسیار بردبار است. این بردباری الگوی همه انسان‌ها است؛ دوم اینکه ابراهیم دردمند است و دردهای بزرگ و والایی در نفس او نهفته است؛ و سوم اینکه ابراهیم به حال خود در خلوت نظاره می‌کند و بیش از آنکه چشم او معطوف به عیب دیگران باشد گریبان خودش را می‌گیرد و به حال خود گریه می‌کند تا خودش را بازسازی کند. ابراهیم شخصیتی گرامی است. برای مولوی هم ابراهیم بسیار پراهمیت است، چون مولوی معتقد است که قرآن حال پیغمبران است؛ یعنی کسی که بتواند داستان پیغمبران را به‌خوبی دریابد و بخواند و بفهمد، آن‌وقت توانسته است روح قرآن را درک کند. ابیاتی که این موضوع را مطرح می‌کند در دفتر اول مثنوی است می‌گوید:

هست قرآن حال‌های انبیا

ماهیان بحر پاک کبریا

گویی پیامبران چون ماهیان دریای خداوندی هستند و شما باید در احوال آن‌ها

غوطه‌ور شوید و بند پیام‌زید و بعد می‌گوید:

چون که در قرآن حق بگریختی

بایوان انبیا آمیختی

قرآن بیان‌کننده حساسیت‌ها، دغدغه‌ها و رنج‌ها و غم‌های پیغمبران است. مولوی زیرکانه این سیر را در قرآن نشان می‌دهد تا بگوید پیامبران چه غم و دردی داشتند و

با چه مشکلاتی روبه‌رو شدند، کجا و برای چه چیزی شادمان شدند؟ به چه چیزی امید داشتند؟ چه کسانی را شایسته می‌داشتند و با چه کسانی درمی‌آمیختند؟ اگر با روند فکری، روحی و روان‌شناختی پیغمبران آشنا بشوید، با کل پیام قرآن آشنا شده‌اید. روح قرآن در رفتار، کردار و تصمیم‌گیری و سلوک پیغمبران انعکاس یافته است. بعد می‌گویید:

و بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر

انبیا و اولیا را دیده گیر
اگر قرآن بخوانی ولی پیغمبران را شناسی درست مانند این است که آن‌ها نزد تو آمده باشند و دست خود را که برای رهایی است گشوده باشند، ولی تو به آنان بی‌توجه باشی:

و پذیرایی چو برخوانی قصص

مرغ جانن تنگ آید در قفس

روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند

انبیای رهبر شایسته‌اند نشانه اینکه کسی قرآن را تلاوت کرده و از آن تأثیر سازنده پذیرفته این است که میل به رهایی از زندان نفس در درون وی شدید می‌شود و آتش اشتیاق به شست‌وشوی باطن شعله‌ورتر می‌شود. وقتی شما با انبیا ارتباط پیدا می‌کنید احساس می‌کنید که دنیا همین برد و باخت و سود و زیان نیست. همین زندگی سطحی بی‌ارزش بی‌مقدار نیست که عمر را باید آنجا تلف کرد؛ بنابراین، روح قرآن داستان انبیا است و شاخص اینکه ما انبیا را شناخته‌ایم این است که ما پس از این شناخت دنبال آزاد کردن و منزه کردن روحمان باشیم و می‌خواهیم از قفس تنگ دنیای ظاهری عبور کنیم.

حضرت ابراهیم در مثنوی جلوه‌های مختلفی دارد. مولانا وقتی می‌خواهد کسی را معرفی کند که از عشق‌های ناپایدار و زوال‌پذیر بری است حضرت ابراهیم را معرفی می‌کند. شما در قرآن می‌بینید ابراهیم ستاره، ماه و خورشید را کنار می‌گذارد و می‌گوید لاحب الافلین. مدل مولوی برای ارتباط با خداوند برخلاف مدل فقهی مصطلح که مدل تکلیفی، اربابی و ارباب‌رعیتی است مدل عاشقانه است. خدا در نگاه مولوی خدای زیبایی درخشانی است:

هم نظری هم خبری هم قمران را قمری

هم شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکر
برای مولوی خداوند معشوق است و راه تعالی و رسیدن به خداوند عاشق شدن است. برای مثال این تعابیر در مثنوی آمده است:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد
اما به شرطی که آدم از عشق‌های سطحی و مردنی عبور کند:

زانک عشق مردگان پاینده نیست

زانک مرده سوی ما آینده نیست
عشق آن زنده گزین کو باقیست

کز شراب جان‌فزایت ساقیست
مولوی وقتی می‌بیند ابراهیم پذیرای عشق‌های زوال‌پذیر و دلبستگی‌های حقیر نیست به او دل می‌بندد. به نظر مولوی چنین تعلق‌هایی زندان روح آدمی است.

اندرین وادی مرو بی این دلیل

لاحب افلین گو چون خلیل
مانند حضرت ابراهیم باید لاحب الافلین بگویم و عمرمان را با چیزهایی زوال‌پذیر تلف نکنیم. در ادامه مولوی می‌گوید:

آن توکل کو خلیلانه تو را

تا نبرد تیغ اسمعیل را

مولوی گاهی برای بیان عشق پایدار از حضرت ابراهیم نام می‌برد و گاهی برای توکل و ایمان. به نظر مولوی وقتی ایمان بیاوری آن وقت دیگر تیغ گردن اسماعیل را نمی‌برد، اما به نظر من مهم‌ترین بخش مثنوی در ارتباط با زندگی حضرت ابراهیم موضوع زنده کردن مرغان از خداوند به درخواست ابراهیم است که بهانه‌ای برای طرح بحث‌های مهم اخلاقی در مثنوی شده است.

چهار مرغ ابراهیم در مثنوی

این موضوع در سوره بقره آمده است. در تفاسیر آمده که گویا ابراهیم مرداری را می‌بیند و بعد حیرت می‌کند که خدایا این مردار که این قدر تکه‌تکه و پاره‌پاره شده است آیا مجدداً زنده خواهد شد؟ ابراهیم از خداوند تقاضا می‌کند که خدایا مجدداً به من احیاشدن و زنده‌شدن را نمایان کن. خداوند می‌فرماید این چهار مرغ را ببر چهارگوشه از این ارتفاع قرار بده و آن‌ها را بخوان. آن‌ها زنده می‌شوند و تو این حشر و زنده‌شدن را تماماً ببین تا ایمان را به‌منزله تعیین قلبی تجربه کنی.

هین که اسرافیل وقتند اولیا

مرده را زیشان حیاستست و نما

جان هر یک مرده‌ای در گور تن

بر جهد ز آوازشان اندر کفن
گویند این آواز ز آواها جداست

زنده کردن کار مردان خداست
این لطفی است که خداوند به اولیای خدا می‌کند. کار اولیای خدا روشنی و گرمی‌بخشیدن است. در عرفان شاخصی که اولیای خدا را از مدعیان بشناسیم، این است که اولیای و هم‌نشینان خدا احیا می‌کنند، زنده می‌کنند و آبرو می‌بخشند، صد جان می‌بخشند و گرفتاری و دردسر برای انسان‌ها فراهم نمی‌کنند.

دست و بال آدم‌ها را نمی‌بندند بلکه اتفاقاً کار این‌ها رها کردن و آزاد کردن انسان‌هاست.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود و آن علی مولا نهاد

کیست مولا آنکه آزادت کند

بند رقیبت ز جانت بر کند

احیا کردن، حیات‌بخشیدن و آزاد کردن یکی از امتیازات مهم و ویژگی شناختن اولیا خداوند است، اما وقتی این داستان را مولوی می‌خواهد بگوید برای هریک از این مرغان که مرده بودند و بر فراز کوهی نهاده شده بودند نامی می‌گذارد. مولوی به دلیلی این چهار مرغ را معرفی می‌کند. قصه حضرت ابراهیم و زنده‌شدن مجدد آن چهار مرغ تقریباً کل دفتر پنجم مثنوی را در بر گرفته است. این دفتر از نظر غنا از همه دفاتر بالاتر است. ماجرای این‌گونه آغاز می‌شود.

تو خلیل وقتی ای خورشیدهش

این چهار اطیاری رهن را بکش
خورشیدهش یعنی منشأ خورشید، تصویر حضرت ابراهیم در نگاه مولوی ببینید چقدر بالاست. ابراهیم و اولیای خدا از نظر مولوی روح روشن‌تر و معرفت‌بخش هستند که ظلمت جهل و تاریکی را می‌زدایند و بر قوت عقل و خرد می‌افزایند.

زانکه هر مرغی از این‌ها زاغ وش

هست عقل عاقلان را دیده کش

هریک از این مرغ‌ها نمادی است که در اندیشه عرفانی موجب کندی سلوک آدمی می‌شود. مولانا می‌گوید این چهار آفت، انسان را از پا درمی‌آورد این چهار آفت یک‌به‌یک معرفی می‌شود. اول از زاغ آغاز می‌کند زاغی که سودای سربالا ندارد همتش به‌دست آوردن کالاهای حقیر و کوچک است. سطحی و خاکی است و در زشتی و تاریکی به سر می‌برد.

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد

سر بیرشان تا رهد پاها ز سد

زانک هر مرغی ازینها زاغ وش

هست عقل عاقلان را دیده کش

«دیده‌کش» یعنی چشم را می‌خواهد دریاورد، دیده‌کش را دیده‌کش هم می‌شود ترجمه کرد. اینجا دیده‌کش انگار زاغ می‌خواهد چشم را بزند می‌گویند مردار وقتی می‌افتد زاغ اول می‌رود سراغ چشمش، به آن نوک می‌زند. اولین آسیبی که آدم‌ها ممکن است به آن مبتلا شوند این خوی زاغی است حالا این خوی زاغی با ما چه می‌کند، مولانا می‌گوید:

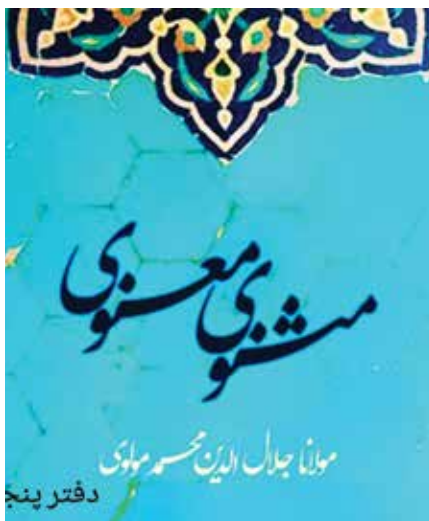
کل تویی و جملگان اجزای تو

برگشا که هست پاشان پای تو

از تو عالم روح زاری می‌شود

پشت صد لشکر سواری می‌شود

این اوصاف حضرت ابراهیم است که تو ای ابراهیم روح بزرگی و گویا مردم اجزای آن روح شکوفا و ژرف تو هستند. نه اینکه آدم‌ها را تقسیم کند. به نظر من این خیلی تصویر قشنگی است که انسان‌ها را عین اجزای روح خودت بدانی، آن‌ها را پاره‌ای از وجود خودت بدانی؛ یعنی، تو مثل کل هستی این‌ها پاره‌پاره هستی تو هستند. وقتی ما صحبت می‌کنیم معمولاً می‌گوییم پاره جانم، پاره روحم یا پاره تنم



و اصطلاحاتی را به کار می‌بریم، نهایت نگاه انسانی که مولوی تولید می‌کند بین ابراهیم و همه انبیا با انسان‌ها این است. این‌ها انسان‌ها را کوچک و حقیر نمی‌شمارند. انسان‌ها را برای عقیده‌شان پایین نمی‌آورند. در شرح لمعه و بعضاً کتبی مثل شرایع گفته شده است اگر قاضی ببیند یک مسیحی و یک مسلمان روبه‌روی او هستند می‌تواند به مسلمان با احترام بگوید بنشین، ولی به آن یکی بگوید بر پای خودت بایست. حتی می‌تواند تحقیرش کند ولو اینکه آن حق باشد. این غلبه عقیده بر انسان است. مولوی با این امور می‌ستیزد و می‌گوید همه عالم پاره‌ای از جان تو هستند و برایت عزیز و محترم هستند. تویی که وقتی جلوه کنی عالم را بر از قند و شیرینی می‌کنی طوری که همه رنگ روح می‌پذیرند و همه رنگ شفاف و زلال و زیبا می‌گیرند. همه درخشان و زیبا می‌شوند. این جسمانیت و کدورت و ظلمت را تو از سر راه برمی‌داری. مولانا می‌گوید:

از تو عالم روح زاری می‌شود

پشت صد لشکر سواری می‌شود
کافی است یک نفر به آیین ابراهیم دل ببندد و با عشق و ایمان او مأنوس بشود آن وقت آن فرد می‌تواند به صد لشکر از انسان‌ها قدرت و نیروی سازنده برساند. صد جان ببخشد. گویی آن‌یک نفر این قدر نیرومند است که برای حمایت صد لشکر کافی است.

دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم
می‌گوید تابندگی کار پیغمبران است حالا ببیند این مدعیان دینی در طول تاریخ به نام دین با فکر و روح و روان ما چه کردند. چگونه عقل و احساس و عاطفه ما را ربودند و ما را تبدیل کردند به یک موجود زبون که برای رسیدن به سعادت هیچ راهی نداشته‌ایم جز تبعیت و تقلید کردن. این کجا و این ابیات درخشان کجا.

زانک این تن شد مقام چار خو

نامشان شد چار مرغ فتنه‌جو
ما از چهار آفت در رنجیم و تا این چهار آفت هست ما نمی‌توانیم روح‌افزا شویم و گرفتار خودمان هستیم خلق را اگر زندگی خواهی ابد

سر ببر زین چار مرغ شوم بد
اگر قرار است آدم‌ها به مرتبه شکوفایی و روح‌افزایی و دلگشایی برسند باید این چهار مرغ را درون خودشان بکشند.

بازشان زنده کن از نوعی دگر

که نباشد بعد از آن زیشان ضرر
یعنی این‌ها را تلطیفشان کن. بدی‌هایشان را بگیر و مجدداً آن‌ها را احیا کن.

سر ببر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن خلق ناپابنده را
چون امیر جمله دل‌های سوی

اندرین دور ای خلیفه حق توی
دل‌های سوی یعنی دل‌های متعادل و وزین؛ امیر همه دل‌ها تویی و امروز وظیفه داری که به آدم‌ها کمک کنی تا بتوانند چهار مرغ را شناسایی کنند و بعد البته این‌ها را تلطیف کنند و تهدید را به فرصت تبدیل کنند.

یکی از مشکلات ما بحث‌های حاشیه‌ای است مانند اینکه چه کسی اولین بار به حضرت یعقوب مژده آمدن یوسف را رساند. کتاب‌های تفسیر ما پر است از این‌طور بحث‌ها؛ مانند اینکه این چهار مرغ چه بوده‌اند. مولوی می‌گوید این چهار مرغ عبارت بودند از:

بط و طاووس و زاغ و خروس

این مثال چار خلق اندر نفوس
بط یعنی مرغابی، طاووس و زاغ و خروس هم که مشخص است. مولوی می‌گوید واقعاً چهار تا مرغ نبودند. این‌ها نماد و سمبل بودند. در واقع

می‌خواست بگوید چهار

آفت اخلاقی همواره روح و روان ما را تهدید می‌کنند که عبارت‌اند از بط حرص و خروس آن شهوت‌ست؛ وقتی می‌گوید بط را بکش یا مرغابی بگیر یعنی در مقابل حرص و طمع‌های جان‌سوز، از درون خود مراقبت کن تا از این آفت در امان باشی. این خواست‌های بی‌درپی ناصواب و نامشروع چیزی از انسانیت از عدالت باقی نمی‌گذارد. باید با این آفات ستیز کنی.

آفت دوم

دومین آفت، شهوت است که نهادش در حقیقت خروس است.

جاه چون طاووس و زاغ

امنیتست

جاه یعنی جاه‌طلبی. اینکه آدمی در پی مطرح کرده خود برای جلب مشتری و تمجید و

تحسین دیگران باشد و فکر و اندیشه خود را برتر از سایر اندیشه‌ها بداند. این نمادی از طاووس است و بعد البته نهایتش هم زاغ است که دنبال امنیت و عمر طولانی و بی‌محتواست؛ بنابراین چهار آفت حرص، شهوت، جاه‌طلبی و خودنمایی و در آخر آرزوهای طول و دراز خواستن زندگی بی‌محتواست. مولوی می‌گوید این چهار آفت شخصیت ما را اسیر کرده است و از درون به ما لطمه زده است. این آفات راه سلوک و تعالی را می‌بندد. ممکن است آدم را به هیولا و دیکتاتور مبدل کند. مگر ویژگی دیکتاتورها این نیست که چشم عدالت‌خواه و چشم حقیقت‌جوی آن‌ها کور است؟ مگر حرص و زیاده‌خواهی از آدمیان موجودی بی‌پروا و حقوق‌ستیز به‌بار نمی‌آورد؟

بط حرص آمد که نولش در زمین

در تر و در خشک می‌جوید دلفین
ویژگی مرغابی این است که نوکش رو به زمین است و همیشه سرش پایین و چشمش به دنبال متاعی حقیر و ناپایدار است.

یک زمان نبود معطل آن گلو

نشوند از حکم جز امر کلو

این اوصاف خیلی از آدم‌هاست زمانی به خلوت با خودشان اختصاص نمی‌دهند. به قول مولوی دائماً از ظلمتی در و به ظلمتی دیگر می‌روند و غوث رحمتی برای آن‌ها نیست.

هر چقدر یا چیزی به آن‌ها می‌دهی سیر نمی‌شوند.
گرفتار یک زندگی سطحی هستند و دائماً حرص و ولع به‌دست آوردن متاع دنیوی را دارند. از قرآن هم فقط کلو و اشربوا (بخورید و بنوشید) را می‌دانند.

وقت تنگ و فرصت اندک او مخوف

در بغل زد هر چه زودتر بی‌وقوف
به خود می‌گویند وقت را برای غارت و چپاول باید معتم شمرد و تا توان در کف است از مال مردم نوش جان کرد.

بعضی از دوستان خود ما هم وقتی فرصتی به‌دست می‌آورند به مردمی که به آن‌ها رأی داده‌اند کاری ندارند. اول

جیب و شکم خودشان و دار و دسته‌شان را فربه‌تر می‌کنند.

اوضاع عوض می‌شود چهره‌ها نو به نو می‌شوند، ولی مردم همان‌طور در گرفتاری‌های خود می‌مانند، زیرا افراد

حریص فرصت را برای پاسخ‌گفتن به نیازهای بی‌انتهای خود می‌دانند نه تلاش برای

کم کردن رنج مردم.

یک حکایت گویم بشنو به هوش

تا بدانی که طمع شد بند گوش

هر که را باشد طمع الکن شود
با طمع کی چشم و دل روشن شود

گاهی فردی صد سال دارد، ولی هنوز به دنبال ریاست و قدرت و مسابقه پول درآوردن است.

از نبی بشنو که شیطان در وعید

می‌کند تهدیدت از فقر شدید تا خوری زشت و بری زشت و شتاب

نی مروت نی تائی نی ثواب
شیطان مدام انسان را وسوسه می‌کند که اگر الآن نخوری فردا ممکن است فقر از راه برسد. «الشیطانُ

یعدلکم الفقر» این تعبیر قرآن است. شیطان انسان را به فقر و بدبختی و یأس و ناامیدی تهدید می‌کند تا

راه کمال آدمی بسته شود. آدم‌های حریص همیشه این‌طور فکر می‌کنند که اگر امروز نری و نخوری فردا می‌برند و می‌خورند. همت این افراد عالی نیست.

معروف است وقتی به علی گفتند برای چه به قدرت اقبال کردی؟ گفت به خدا از این کفشی که در دست

من است و دارم پینه می‌زنم قدرت در نگاه من حقیرتر است بعد گفتند پس چرا آمدی؟ علی قسم خورد

آمده‌ام فقط برای ستاندن حقوق انسان‌های بی‌نوی محرومی که صدایشان به هیچ کجا نمی‌رسد و الا این

قدرت برای من از عطسه بز حقیرتر است، اما آدم‌های

چهار آفت حرص، شهوت،

جاه‌طلبی و خودنمایی

و در آخر آرزوهای طول

و دراز خواستن زندگی

بی‌محتواست. مولوی

می‌گوید این چهار آفت

شخصیت ما را اسیر کرده

است و از درون به ما لطمه

زده است. این آفات راه

سلوک و تعالی را می‌بندد.

ممکن است آدم را به هیولا

و دیکتاتور مبدل کند. مگر

ویژگی دیکتاتورها این

نیست که چشم عدالت‌خواه

و چشم حقیقت‌جوی آن‌ها

کور است

حریص می گویند معطل نکن، وقت تنگ است با سرعت و با تمام قدرت پیش برو تا بتوانی به مطامعت برسی. به همین دلیل است که حرص، مروت و شفقت را از آدم می گیرد. چشم عدالت خواهی را کور می کند. سعدی می گوید:

بیفکن خیمه تا محمل برانند

که همراهان این عالم روان اند
زن و فرزند و خویش و یار و پیوند
برادرخواندگان کاروان اند
یکی بر تربتی فریاد می خواند

که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تخته ای بر کن ز گوری
بین تا پادشه یا پاسبان اند

بگفتا تخته برکنند چه حاجت
که می دانم که مثنوی استخوان اند
مولانا از قول حضرت ابراهیم می گوید اینان حریصانه مثل گاو آهن ها به این گل زمین چسبیده اند و دیگر برایشان مروت و شقاوت و تانی و دوراندیشی باقی نمانده است و در پایان عمر نیز دستشان خالی است و چیزی در کف نخواهند داشت.

یکی از ویژگی ابراهیم این است که از «طمع خواهی» رسته بود. مولانا معتقد است که مسیر ابراهیم مسیر آزادی خواهی بود. برای همین با قوت و جرئت به دل آتش می رود و از اینکه چیزی از دست بدهد هراسی ندارد. چون «خواستی» برای او باقی نمانده بود. در دفتر اول مثنوی آمده:

بند بگسل باش آزاد ای پسر
چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجند قسمت یک روزه ای
کوزه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد
اولین تصویری که در مثنوی از حضرت ابراهیم داریم این است که او بنده قانعی بود که روی زمین دلیرانه سخن می گفت. اگر درست گفته باشم مرحوم شرعی می گفت دو چیز آدم را بدبخت می کند یکی «خواستن» که او را ذلیل می کند و یکی «داشتن» که او را محافظه کار و ترسو می کند. مولوی می خواهد بگوید ابراهیم از این ها رسته بود.

آدمیم اکنون به طاووس دورنگ

کو کند جلوه برای نام و ننگ
دومین آفتی که ممکن است گریبان انسان را بگیرد خودنمایی است؛ یعنی خودمان را با اندیشه، دلسوزی و معرفت و درون پرورمان و با فروتنی و افتادگی معرفی نمی کنیم، بلکه با شهرت طلبی که طاووس نماد آن است معرفی کنیم و با این دلربایی های سطحی و ظاهری مشتری جمع کنیم.

همت او صید خلق از خیر و شر

وز نتیجه و فایده آن بی خبر
یعنی برای او راه درست و نادرست مطرح نیست، فقط می خواهد خودش را در دل مردم جا بیندازد. پیغمبران بدون زبان در دل می نشستند چون از درون فرزانه و صاحب فکر و روشنایی بودند.

تا بدین جا بهر دینار آمدم
چون بدیدم مست دیدار آمدم

بعضی از انسان ها با پررنگ کردن جلوه های بیرونی و ایجاد هیاهو و سر و صدای کاذب برای جبران فقر و تهیدستی خویش تلاش می کنند. حضرت علی (ع) می گوید رودخانه چون عمق ندارد سر و صدا دارد، ولی دریا چون عمیق است خاموش است. انسان های بزرگ هم چون عمیق هستند نیازی به تکلف و هیاهو ندارند و خاموش هستند، ولی وقتی سطح آدم پایین آمد دنبال جلب مشتری است.

همت او صید خلق از خیر و شر
وز نتیجه و فایده آن بی خبر



حرف نیچه را داستایوفسکی

هم می گوید که اگر خدا

نباشد همه چیز مجاز است.

من معتقدم این سخن

خیلی درست است، ولی

نیچه با طنز و همان کلمات

پرمغز نیمه فیلسوفانه.

نیمه شاعرانه اش می گوید.

اتفاقاً اگر خدا باشد همه چیز

مجاز است چون بعد از خدا

صدها جانشین برای خدا

پیدا می شود که می خواهند

همه ارث خدا را بالا بکشند و

به عنوان نماینده به جای خدا

بنشینند

مولوی این تذکر اخلاقی را می دهد که هیچ پیامبری و از جمله ابراهیم اهل جلوه و جبروت نبود. مهم ترین ویژگی پیغمبران این بوده است که از مردم هیچ مزدی نمی گرفتند. برخلاف ما که دست و پا

می زنیم تا مردم را مرید و تابع خودمان کنیم. در سوره شعرا مکرر آمده: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» ما هیچ مزدی از شما نمی خواهیم. مزد فقط پول نیست که بگویم حق التألیف ما را بده. گاهی فرد تمامیت شخصیت افراد است که در پی تصرف آن هستیم؛ یعنی، اگر با من نیستی هیچ نیستی، اگر با من هستی، هستی. پیغمبران هیچ مزدی نمی خواستند و وقتی حضرت یونس جفای مردم را تحمل نمی کند خدا در قرآن او را عتاب می کند. من معتقدم پس از پیامبر و شهادت حضرت علی روح دعوت مسلمانان، دعوت به خدا و پیغمبر نبوده است، بلکه دعوت به جانشینان پیغمبر بوده و جانشینان پیغمبر به جای پیغمبر نشستند. برخی از جانشینان پیامبر هم خود را به جای خدا قرار دادند و به خود دعوت کردند.

حرف نیچه را داستایوفسکی هم می گوید که اگر خدا نباشد همه چیز مجاز است. من معتقدم این سخن

خیلی درست است، ولی نیچه با طنز و همان کلمات پرمغز نیمه فیلسوفانه - نیمه شاعرانه اش می گوید. اتفاقاً اگر خدا باشد همه چیز مجاز است چون بعد از خدا صدها جانشین برای خدا پیدا می شود که می خواهند همه ارث خدا را بالا بکشند و به عنوان نماینده به جای خدا بنشینند. پیامبران جای خدا نشستند چون هیچ مزدی نمی خواستند، بلا کشیدند، رنج کشیدند، ولی انگشتشان به سمت ماه بود و مولوی هوشمندانه این را فهمیده است، می گوید:

ای برادر دوستان افراستی

با دو صد دلداری و بگذاشتی
دریغ از زمانی که به دنیا آمدی وجود خودت را
نشناختی، اکنون کار مثنوی کن و تلاش کن تا ثابت
کنی موجود ارزشمندی هستی.

کارت این بودست از وقت ولاد

صید مردم کردن از دام و داد
دام و داد یعنی فردی تمام همت و اراده اش معطوف
به جلب توجه دیگران آن هم با صد نیرنگ و حيله
است؛ یعنی دوستی را دام می کند تا عده ای را دور
خودش جمع کند. مولوی غصه می خورد و می گوید:

بیشتر رفتست و بیگاهست روز

تو به جد در صید خلقانی هنوز
شب شود در دام تو یک صید نی

دام بر تو جز صدا و قید نی
عمر و وقت گرانبها هدر رفت و در جهت رشد
عقلانی و اخلاقی خود قدمی برنداشتی، زیرا در پی
ارضای خواست ناصوابی بودی که در چشم دیگران
مطرح شوی و به ظاهر عزیز باشی. عمرت در این
صورت بی حاصل به پایان می رسد.

می گوید عمرت تمام می شود آن وقت می فهمی
دستت خالی و تهی است و تو زیر خروارها خاک
گرفتار آمده ای. این آفت نفس آدم است که به جای
حقیقت فقط به دنبال مصلحت و منفعت شخصی
خودش است؛ یعنی پس از حرص آفت دیگر این است
که آدم دنبال جلوه گری باشد. دنبال اینکه برایش
کف بزنند و هیاهو راه بیندازند. مولانا می گوید با این
کارها فقط برای خودت دام درست کرده ای.

پس تو خود را صید می کردی به دام

که شدی محبوس و محرومی ز کام
تو فکر می کردی خیلی زرنگی ولی سرخودت کلاه
گذاشتی. «إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمَفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ»
در سوره بقره چند بار این مضمون آمده است.

نعل بینی بازگونه در جهان

تخته بندان را لقب گشته شهان
مثل دزدهایی که برای فرار نعل اسبهایشان را واژگونه
می زدند تا رد گم کنند. مولوی می گوید جهان با
آدم یک جور دیگر بازی می کند، خیلی از آدم ها
فکر می کنند زرنگ هستند، ولی طور دیگری زمین
می خورند. فکر می کنند به مخزن گنج زده اند، ولی
درواقع هستی خود را پایمال کرده اند. فکر می کنند
بزرگانند ولی اسیرند، گویی جهان نعل واژگونه
است. مولانا می گوید خوب خدای زندان هرگز صدا
ندارد، خدا طور دیگری می زند. حافظ می گوید:

فغان که با همه کس غایبانه بخت فلک

که کس نبود که دستی از این دغا ببرد

فلک با آدم آشکار بازی نمی‌کند. آدمی چشم می‌گشاید و می‌بیند بعد از آن همه تلاش و حرص و جوش جز حسرت و تنهایی هیچ برایش نمانده و این همان بازی پنهان فلک است.

وقتی دست یا پای کسی می‌شکست، آن‌ها را با تخته و پارچه می‌بستند. مولوی می‌گوید تو اسم خود را شاه و امیر و سرور و سالار گذاشته‌ای، ولی این‌ها مانند تخته‌بندی هستند که تو را اسیر این جهان کرده‌اند. واژگونه‌ای اسیر دو جهان

نام خود کردی امیر این جهان تخته‌بند است آنکه تختش خواننده‌ای

صدر پنداری و در ره مانده‌ای
آن چیزی که تو فکر می‌کنی تخت شاهی است
درواقع بند شاهی است. اسارت و زندان انفرادی است. تو گرفتار این زندان شدی، ولی فکر می‌کنی در تخت شاهی نشسته‌ای. تو گرفتار ذهنیت و دیالوگ‌های منفی خودت هستی. مولوی می‌گوید ذره‌ای از عمرتان را با این آفت‌ها سپری نکنید. مراقب خودمان باشیم و خودمان را بشناسیم. مثل قلندرها به جای اینکه دنبال تمجید و تعریف این و آن باشیم بیاموزیم تا فارغ از ستایش دیگران زندگی کنیم و خودمان را آزاد کنیم و آزادی درونی مان را گرامی بداریم.

نازنینی تو ولی در حد خویش
الله الله پا منه از حد خویش
مولانا می‌گوید برای اینکه به آنجا برسیم باید عمرمان را در عاشقی بگذاریم.

آنک ارزد صید را عشقت و بس
لیک او کی گنجند اندر دام کس
تو مگر آبی و صید او شوی
دام بگذاری، به دام او روی

عشق می‌گوید به گوشم پست پست
صید بودن خوش‌تر از صیادی است
این از عالی‌ترین ابیات مثنوی است، زیرا روشن می‌کند بی‌ادعا و فروتن زیستن شرایط رسیدن به کمال انسانی است؛ یعنی زندگی را برای خودت نخواهی و خودت را عضوی از جامعه انسانی بدانی. عشق می‌گوید به گوشم پست پست؛ یعنی عشق آرام‌آرام در گوش من می‌گوید: صیدبودن خوش‌تر از صیادی است.

گول من کن خویش را و غره شو
آفتابی را رها کن ذره شو
اینجا خدا می‌گوید «گول من کن خویش را»؛ یعنی، راه وصال حق افتادگی و تواضع است. ادعایت را بگذار کنار. علم و کتاب و القاب دکتر و آیت‌الله را کنار بگذار و با روحت و بدون ماسک با من روبه‌رو شو. بین چقدر فقیری و درونت چقدر گرسنه است، بیا از روی شوق و معرفت مرا جست‌وجو کن و لاف بزرگی و کبریاپی را فرو بگذار.
بر درم ساکن شو و بی‌خانه باش

دعوی شمعی مکن پروانه باش
تا ببینی چاشنی زندگی
سلطنت بینی نمان در بندگی
عشق و ناموس ای برادر راست نیست
بر رد ناموس ای عاشق مه‌ایست

ناموس؛ یعنی، پرستیز، یعنی من یک هستم و بقیه صفر؛ یعنی بقیه باید تابع حرف و ایده من باشند. هر چه غیر از شورش و دیوانگیست

اندرین ره دوری و بیگانگیست
مولوی می‌گوید ترس و از آتش محنتی که برای فضیلت درمی‌افتی دور مشو، زیرا رنجی که برای رشد عقلانی و روحی باشد باغ سبز عشق در انتظار آن خواهد بود. مولوی می‌گوید برو و خودپرستی و جاه‌طلبی‌ات را چاره کن ترس. خداوند از کسی که برای فضیلت رنج می‌کشد حمایت می‌کند.
روزها گر رفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
دل آدم گاهی می‌گیرد وقتی شما می‌خواهید به کسی خوبی کنید، اما بعد او به شما نیش می‌زند و بی‌وفایی می‌کند آدم دوست دارد آخرش برایش کف بزنند و وقتی چنین نشود ناگهان سست می‌شود. خوابش نمی‌برد. کل زندگی‌اش فلج می‌شود. مولانا می‌گوید از این‌ها بگذر. البته الآن موضوعش نیست که چگونه باید از این وضعیت بگذریم، ولی مولانا می‌گوید باید به مردم عشق بورزی. آنچه من از داستان حضرت ابراهیم می‌فهمم این است که مانند پیامبران به مردم عشق بورز، ولی توقع نداشته باش. این اوج آزادی انسان است. دنبال تلافی نباش. اصلاً عشق یعنی همین که عاشق باشی، ولی در جست‌وجوی تلافی و توقع نباشی و اگر جفایی هم دیدی، صبور باشی و تحمل کنی و مدارا کنی این همان دستوری است که مولوی می‌دهد:

ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
جز که سحر و خدعه نمود نیست
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
آتش آب تست و تو پروانه‌ای

مولانا می‌گوید اگر انسان می‌دانست ابراهیم چه کسی است، آن وقت در آتش مجاهده با نفس خود می‌رفت. آتش زدودن ظلمت از دل. ایمان اعتقاد نیست، ایمان اعتماد است. نمود خیلی گرفتار اسم و رسم بود؛ اما ابراهیم تو به درون آتش برو تا آتش تو را خالص و پاک و صاف کند و قلب را بی‌غش کند. عشق آن شعله است که چون بر فروخت
هرچه جز معشوق باقی، جمله سوخت

می‌گوید مانند ابراهیم برو وسط آتش و همه خودخواهی و تکبر را بسوزان.

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو
و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن
و آنکه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو
مولوی از قول حضرت ابراهیم می‌گوید:

تا نسوزم کی خنگ گردد دلش
ای دل ما خاندان و منزلش
خانه خود را همی سوزی بسوز

کیست آن کس تا بگوید لایحوز
خوش بسوز این خانه را ای شیر مست
خانه عاشق چنین اولی‌ترست
عاشق درون آتش می‌رود، زیرا عاشق بلاکش است.
گفت الست و تو بگفتی بلی
خدا چراغ سبز نشان داد و انسان گفت بلی. سر بلا مجاهده با نفس و عبور از این شیطنتهای درون است. اینکه ظلمت درون را پاک کنی. آتشی که سراسر آب است.

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
آتش آب تست و تو پروانه‌ای
جمله پروانه همی دارد ندا
کای دریغا صد هزارم پر بدی

تا همی سوزید ز آتش بی‌امان
کوری چشم و دل نامحرمان
این چنین لعب آمد از رب جلیل
تا ببینی کیست از آل خلیل

یعنی این بازی خداست به این معنا که قرآن همه نمادهای بزرگ و درخشان انسانی را نشان می‌دهد تا انسان بفهمد چقدر به این الگوها نزدیک است. خداوند به های و هوی و کثرت اعمال نگاه نمی‌کند، بلکه به این نگاه می‌کند که این آدم در اثر عبادت یک مؤمن مدعی چقدر رشد اخلاقی کرده است؟ نماز و روزه با وجود آنکه از تعالیم زیبای پیامبر است، ولی آدم را به تنهایی بهشت نمی‌برد. بلکه در صورتی نماز راه بهشت را هموار می‌کند که سبب تحول روحی و رشد معنوی انسان شود.
چون که در جان رفت جان دیگر شود
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود



مقبره حضرت ابراهیم؛ الخلیل

جهان می‌شود زندگی بهشتی همان زندگی اخلاقی. من به قیامت اعتقاد دارم، ولی تجربه بهشت از این عالم آغاز می‌شود. تعبیری هست که می‌گوید «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى» برخی از مداح‌ها و روضه‌خوان‌ها می‌گویند فلانی هفتاد سال گناه کرد و توبه هم نکرد و رفت آنجا شفاعت را کردند. هیچ‌یک از این‌ها از قرآن در نمی‌آید. این‌ها فقط برای سلب مسئولیت و کاسی به راه انداخته شده‌اند. مذهب علیه مذهب بوده و با بی‌اخلاقی در مقابل اخلاق ایستادند. درحالی که همه اتفاقات باید اینجا رخ پیدا کند. آدمی اگر عاقل باشد می‌گوید اصلاً خدا قصه ابراهیم را برای این مطرح کرده است تا انسان‌ها را به کمال تشویق کند. آنکه در آتش می‌رود و بلاکش است مشخص شود. آنکه به خاطر سربلندی و آزادی و عزت و عدالت از خطر نمی‌هراسد.

ناز پرورد تعنم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد به آتش رفتن ابراهیم نمادی است از پذیرش رنج و محنت بسیار برای به‌دست آوردن ارزش‌های بزرگ انسانی برای دفع از آزادی و حقوق فردی و عدم هراس از تهدید جباران و ستمگران.

چه مایه رنج کشیدم ز یار تا این کار بر آب دیده و خون جگر گرفت قرار هزار آتش و دود و غمست و نامش عشق

هزار درد و دریغ و بلا و نامش یار دینی که در آن مجاهده و جهاد نفس نباشد، نخوری، درد نکشی، گریه و توبه نکنی و تکان نخوری، با عطش و تشنگی زیبایی نکنی و بعد بخواهی همه چیز داشته‌باشی، این چه نوع دینی است که برای ما تبلیغ کرده‌اند. چه دین بی‌خاصیتی است که اینجا به ما فرمان می‌دهد گناه کنیم آنجا عوضش ما را شفاعت خواهند کرد، اما اگر کسی نجنبند محال است خدا دستش را آنجا بگیرد. آن جهان تکیه بر این جهان دارد. آن جهان انعکاس این جهان است. اینجا باید خلیل بود و با معیار اخلاقی زیست تا آنجا عزیز شد. باید بدانیم چقدر جرئت در آتش رفتن داریم. چقدر اگر خطا کنی، جرئت داری دست را بلند کنی به فراز آسمان و بگویی مردم من از شما معذرت می‌خواهم. چرا جماعتی را تباه می‌کنیم، ولی حاضر نیستیم بگوییم اشتباه کرده‌ایم. بعدش هم بگوییم ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله و این حرف‌ها. مولوی به این‌ها می‌تازد و با این بیت غوغا می‌کند:

این چنین لعب آمد از رب جلیل

تا ببینی کیست از آل خلیل
لعب یعنی بازی. این بازی خداست این شیوه بازی خداوند است. اصلاً مطرح کردن خلیل برای همین است. آل خلیل به کثرت اعمال نیست، بلکه به محتوا و عمق اعمال است.

عاشقان را شادمانی و غم اوست
دستمزد و اجرت خدمت هم اوست
غیر معشوق آر تماشایی بود

عشق نبود هرزه سودایی بود
اگر دیدی کسی به‌جای معشوق دنبال جلوه‌گری بود
بدان صفت طاووس را دارد.
قارقار و نعره زاغ سیاه
دائماً باشد به دنیا عمر خواه

آفت سوم

سومین آفت زاغ است که باید از درون انسان بیرون برود. زاغ دنبال عمر طولانی است، اما نه عمر باکیفیت. گاهی وقتی می‌خواهیم از کسی تشکر کنیم می‌گوییم زنده‌باشی یا خدا عمرت بدهد، اما کمتر می‌پرسیم چگونه زنده باشیم یا با چی زنده باشیم؟ آدم‌ها این وقت را برای چه می‌خواهند؟ حضرت علی می‌گوید اگر وقت را مغتنم نشماری غم به سراغ شما می‌آید. طول عمر کمیت است، اما باید پرسید در این عمر من چه کار کرده‌ام؟ کدام گره را باز کردم؟ خدا نمی‌پرسد چند سال زندگی کردی بلکه می‌پرسد که چه کردی؟

می‌گویند فردی به قبرستانی رفت که روی قبرها نوشته‌شده بود، افراد شش ماه، دو سال یا پنج سال عمر کرده‌اند. آن فرد گفت آیا در شهر شما طاعون یا زلزله آمده است که همه کشته شده‌اند؟ چرا هیچ‌کسی به سن پیری نرسیده است؟ جواب دادند اینجا طاعون نیامده، ولی ما روی قبر کیفیت عمر را می‌زنیم و نه کمیت آن را. آن بدبختی که زده‌ایم دو ماه شاید صد سال عمر کرده است، ولی دو ماه اثر گره‌گشایی داشته است.

قارقار نعره زاغ سیاه

دائماً باشد به دنیا عمر خواه
هم جو ابلیس از خدای پاک فرد
تا قیامت عمر تن درخواست کرد
گفت انظرنی الی یوم الجزا
کاشکی گفتی که تنبنا ربنا
اینجا مولانا می‌گوید کاش ابلیس به‌جای اینکه عمر طولانی می‌خواست از خدا توفیق توبه و توفیق گریستن به حال خودش را می‌خواست. کاش من انسان یک بار به‌جای اینکه فکر کنم آدم بد است و این آدم خوب است به حال خودم فکر می‌کردم.
ای‌بسا ظلمی که بینی در کسان
خوی تو باشد در ایشان ای فلان
اندریشان تافته هستی تو

از نفاق و ظلم و بد مستی تو
این خوی خودت است که به برون می‌آید. فکر نکن مردم با تو سر ناسازگاری دارند از خداوند توفیق توبه بخواه.

عمر بی‌توبه همه جان‌کنندست
مرگ حاضر غایب از حق بودندست
عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود
بی‌خدا آب حیات آتش بود
آن هم از تأثیر لعنت بود کو
در چنان حضرت همی‌شد عمر جو
مولوی می‌گوید علامت اینکه یک نفر ممکن است گرفتار لعنت خدا شده باشد این است که عمر طولانی می‌خواهد ولی عمرش با محتوا نیست.
نه ز جان یک چشمه جوشان می‌شود
نه بدن از سبزپوشان می‌شود

این مختص کسانی است که دنبال خلوت نیستند. حضرت علی با آن عظمتش می‌ایستد در مقابل همه و بعد به «منذر ابن جارود» می‌گوید من تو را گماشتم و تو در حق این مردم ظلم کردی تو از یک آدم بیمار هم حقیرتری. من اشتباه کردم چون فکر کردم تو مثل پدرت، آدم سالمی هستی. خدا می‌داند بعضی از مفسران چه بر سر قرآن آوردند. حضرت موسی به‌عنوان فرهنگ نقد و محک و تفکیک در مقابل فرعون می‌ایستد. فرعون به او می‌گوید که تو آدم کشتی و در خانه من بزرگ

شدی رفتی و حالا داری من را به خدا هدایت می‌کنی؟ ادبیاتی که در تفسیر برخی علما و رهبران سیاسی ما وجود دارد با قرآن تفاوت دارد؛ اما ما توجیه می‌کنیم چون از جانب خدا آمده‌ایم پس هر کاری می‌توانیم بکنیم؛ اما موسی در مقابل فرعون می‌ایستد و می‌گوید من آن موقع از گمراهان بودم. اینجا آدم در مقابل این همه زیبایی قرآن می‌شکند. روح درخشان حضرت موسی نمی‌گوید من از جانب خدا آمده‌ام و نباید نقدی و نظری به من بگویی. حضرت علی وقتی به قدرت

می‌رسد به مردم می‌گوید من تا حالا ستم‌سوز بودم، ولی هیچ بعید نیست ستمگر بشوم. این مطلب در نهج‌البلاغه آمده است. نگاه کنید چقدر این تعبیر زیاست امام علی می‌گوید هیچ‌کس بری از خطای نفس شرور اماره نیست.
فرهنگ عذرخواهی فرهنگ بزرگ و عالی و انسانی است. انسانی که آزاد عذر می‌خواهد انسان سرفرازی است. به همین دلیل است اگر عمر طولانی بخواهی ولی یک‌بار عذرخواهی و گریه نکنی عمرت فایده ندارد.

خاصه عمری غرق در بیگانگی
در حضور شیر روبه‌شانگی

”
سومین آفت زاغ است که باید از درون انسان بیرون برود. زاغ دنبال عمر طولانی است، اما نه عمر باکیفیت. گاهی وقتی می‌خواهیم از کسی تشکر کنیم می‌گوییم زنده‌باشی یا خدا عمرت بدهد، اما کمتر می‌پرسیم چگونه زنده باشیم یا با چی زنده باشیم؟

آفت چهارم

شهوتی است او و بس شهوت‌پرست
زان شراب زهرناک ژاژ مست
مولانا می‌گوید خروس مظهر تمایلات نامشروع نفسانی است.
آفت این در هوا و شهوتست
ورنه اینجا شربت اندر شربتست
خلاصه آنکه در این داستان درخشان و زیبا مولانا از قول حضرت ابراهیم می‌گوید ما با چهار آفت روبه‌رو هستیم که نخستین بط یا حرص؛ دومین جاه‌طلبی و خودنمایی است؛ سومین عمر طولانی ولی بی‌برکت، بی‌توبه، بی‌نقد و بی‌سنجش؛ و چهارمین هم تمایلات سرکش نفسانی که می‌گوید این‌ها وقتی از دل بیرون بروند انسان احساس آرامش و آزادی و رهایی و شکوفایی می‌کند. به این ترتیب حضرت ابراهیم این‌گونه در مثنوی معرفی می‌شود. ■

اصالت حاکمیت و ارزش‌ها در اندیشه دینی



عباس نصر

برای اینکه به‌طور ریشه‌ای به این سؤال پاسخ داده شود که حکومت نسبت به ارزش‌ها در اندیشه دینی چه جایگاهی دارد باید چند موضوع جانبی را یک‌به‌یک بررسی کنیم تا به نتیجه برسیم: ارزش ذاتی یا الهی حکومت چیست؟ آیا حاکم سیاسی خلیفه خداست یا برعکس خلیفه خدا می‌تواند حاکم سیاسی باشد و اصولاً باید دید اندیشه مشروعیت خدایی حکومت سیاسی از کجا پیدا شده است؟ اگر انسان در سرنوشت سیاسی خود آزاد است و باید سرنوشت خویش را رقم بزند آیا حکومت را خود انسان‌ها باید شکل دهند یا به دستور خداوند بوده است که حکومت‌ها شکل گرفته‌اند و چه رابطه‌ای با خلیفه الهی بودن بشر بر زمین پیدا می‌کند؟ و آیا اصل، رعایت ارزش‌های الهی و فطری مانند عدالت و رفع ظلم است یا اصالت به تشکیلات حکومت‌هاست؟

در راستای پاسخ به پرسش اول باید بینیم جایگاه یا کرسی حاکمیت، خلیفه شدن و خلافت الهی کیجاست؟ در پاسخ باید گفت اگر انبیا و اولیا را خلیفه بر زمین بدانیم چنان‌که امام علی (ع) از آن‌ها به خلفای الهی یاد کرده و آن‌ها را کسانی می‌داند که دعوت کننده به راه خداوند (نهج البلاغه حکمت ۱۳۹) این خلافت به دلیل فضیلت آن‌هاست و ربطی به منصب حکومتی آن‌ها ندارد، زیرا از میان همه انبیا و اولیا فقط چند نفر از آن‌ها به حکومت رسیدند در حالی که ارزش همه آن‌ها از نظر ما تفاوتی ندارد چه اینکه به حکومت رسیده یا نرسیده باشند و نمی‌توان گفت از هزاران پیامبر فقط این چند نفر که به حکومت سیاسی رسیدند خلیفه الهی بودند و بقیه خلیفه خدا نبودند؛ مثلاً نمی‌توان گفت حضرت موسی به دلیل پیروزی انقلابش خلیفه الهی شد، اما عیسی که موفق به تشکیل حکومت نشد خلیفه خدا نبود. اتفاقاً خداوند در قرآن مجید نکته ظریفی را آورده است که ممکن است پیامبری حاکم باشد، اما به دلیل قضاوت نادرست بین انسان‌ها از خلافت الهی خلع شود گرچه کرسی حکومت را داشته باشد (در سوره ص آیه ۲۶) چنان‌که از حضرت داوود خواسته شده که به دلیل خلیفه بودن در زمین، در میان مردم بر اساس حق قضاوت کند تا جایگاه خلیفه الهی بودن را از دست ندهد. در هر حال خلیفه الهی بودن امر عام محسوب می‌شود و نمی‌توان حاکم شدن را دلیل خلیفه شدن دانست.

عمومیت خلافت بشری نیز مطرح شده است (سوره فاطر آیه ۳۹) و همه انسان‌ها را خلیفه خدا در زمین دانسته است که پس از عطا شدن این جایگاه به بشر، عده‌ای کافر می‌شوند؛ بنابراین، انبیا و اولیا را بدون داشتن منصب حاکمیت می‌توان مظهر انسان‌های متعالی و خلیفه الهی دانست و کل مجموعه بشر را نیز می‌توان خلیفه خدا بر زمین دانست به شرطی که ارزش‌هایی چون عدل و انصاف را رعایت کند.

امام علی (ع) جایگاه سلطان را جایگاه دستوردهی و حاکمیت و سیطره بر مردم نمی‌داند، بلکه جایگاه نگاهی‌ان را مردم دانسته‌اند چنان‌که گفته‌اند: «پادشاهان پاسبان خدا بر زمین‌اند» (نهج البلاغه، کلام ۳۲۴). در ابتدای عهدنامه به مالک اشتر نیز وظیفه اصلی و اولیه حاکم را چهار وظیفه جمع‌آوری مالیات، ایجاد امنیت، جاری کردن عدالت بین مردم و توسعه عمرانی برمی‌شمارد. این در حالی است که امام علی (ع) به این عباس فرموده، حکومت برای من به اندازه عطسه بز یا پاره کفشی ارزش ندارد، آنچه ارزش دارد در مرتبه اول خروجی و دستاورد حکومت است که باید عدل را برپا کرد و حقوق مظلوم را از ظالم گرفت. علی (ع) ضرورت اولیه پذیرش حکومت را در حضور مردم و تقاضای آن‌ها می‌داند که با اصرار از وی خواستند حاکمیت را بپذیرد. این پذیرش حکومت در پی تعهدی است که خدا از علما گرفته‌است که خواسته و تقاضای مردم را کنار نگذارند (نهج البلاغه خطبه سوم). این دلایل زیرساخت اصلی

قبول حاکمیت از سوی حضرت علی (ع) بوده است؛ یعنی، به آن اندازه که امام علی (ع) برای حضور مردم ارزش قائل است برای خود حکومت ارزش قائل نیست، بلکه به رفع نیاز مردم به حاکم و بازده حکومت امیدوار است. پس اگر اصل تشکیلات حاکمیت ذاتاً ارزشی ندارد به اینجا می‌رسیم که بپرسیم پس ارزش یا مشروعیت الهی حکومت در عرصه سیاسی از کجا پیدا شده و چه تاریخچه‌ای دارد.

منشأ تاریخی این عقیده

در مطالعات انجام‌شده درباره سیر اندیشه سیاسی بشر به اینجا می‌رسیم که فرضیه جانشین خدا بودن حاکمان در غرب پیدا شده است و ریشه پیدایش آن به قرن اول میلادی بازمی‌گردد که مسیحیان بسیار تحت فشار بودند؛ برای نخستین بار این مطلب را سن پل (وفات ۶۷ میلادی) مطرح کرده است. او به‌صراحت گفته است هرکس در برابر زمامدار مقاومت کند با مشیت خدا مخالفت کرده است، زیرا حاکم بیهوده صاحب شمشیر نیست. او وزیر (جانشین) خدا بر زمین است پس هر جا لازم باشد باید از او اطاعت کنید نه تنها از روی ترس، بلکه به خاطر وجدان مالیات خود را بدهید، چون آن‌ها وزرای (جانشینان) خدا بر زمین‌اند (ابوالقاسم طاهری، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

شاید پیدایش نظریه فرزند خدا بودن مسیح در نقطه مقابل این حرف بوده است تا به سلاطین گفته شود اگر شما وزیر خدا هستید مسیح پسر خداست و او به دلیل فرزند خدا بودن بالاتر از شماست. بعدها بر سر نظریه جانشین خدا بودن سلاطین، میان پاپ‌ها و شاهان اختلاف افتاد کدام‌یک در جانیشینی خدا رتبه اول را دارند. کلیسا که قدرت گرفته بود نظر داد حاکم سیاسی رتبه دوم و کلیسا رتبه اول را در جانیشینی خدا دارد (همان: ۱۳۶)؛ اما پس از مدتی کلیسا متهم شد که این نظریه موجب ضعف جایگاه حاکمیت شده و به همین دلیل دشمن بر ما پیروز شده و اختلاف بسیاری رخ داد. سن آگوستین (وفات ۴۳۰ میلادی) نظریه جدیدی ارائه کرد که دو نوع حکومت داریم: یکی حکومت بر «جامعه آسمانی» که نماینده خداپرستی است و دیگری حکومت بر «جامعه زمینی» که نماینده خودپرستی است و کلیسا را نماینده حکومت آسمانی و زمامدار را نماینده حکومت زمینی برای خدا دانست (همان: ۱۴۳).

این نظریه طی هشت قرن در عمل دو مشکل را ایجاد کرد، اول اینکه ارباب کلیسا به‌عنوان نماینده خدا جاه و جلال پیدا کردند و سلسله‌مراتب سختی را به وجود آوردند که دسترسی به آن‌ها سخت بود. به این خاطر کشش‌های سطح پایین برآشتند و خواهان تشکیل شورای خلیفه‌گری شدند و گفتند شخص پاپ خلیفه خدا نیست بلکه او نماینده مؤمنین است چون مجموع مؤمنان به خدا، خلیفه خدا بر زمین‌اند نه یک شخص خاص که پاپ باشد. پس باید پاپ مصوبات شورای منتخب مؤمنین یعنی شورای خلیفه‌گری را اجرا کند نه نظریات خود را و از اینجا بود که پایه رفرمیسم و شوراگرایی از دل کلیسا شکل گرفت. نگاه کنید به عبدالرحمن عالم، تاریخ فلسفه سیاسی غرب از آغاز تا سده‌های میانه، ۱۳۸۴: ۲)؛ اما این نوع اندیشه‌ها دیگر پاسخگو نبود و با پیدایش رنسانس نظریات آن‌ها به کلی درهم شکست به طوری که هابز حتی مجموع دستگاه کلیسا را یک شرکت مثل شرکت‌های متداول دیگر توصیف کرد که باید مطیع حاکمیت باشد (طاهری: ۲۴۱).

بر اساس این تجربه گران‌سنگ تاریخی باید بسیار دقت داشت زمانی که شعار جدایی دینات از سیاست داده می‌شود یا دورانی که سخن از وحدت سیاست با دینت است در هر دو حالت امکان سوءاستفاده بسیاری از دین وجود دارد و باید از سوءاستفاده‌های دینی جلوگیری کرد. از طرفی باید توجه شود که چون اندیشه مشروعیت سیاسی الهی حکومت از غرب و از دنیای مسیحیت برخاسته نمی‌توان گفت باطل یا برحق است، زیرا نفوذ دموکراسی و شیوه مدیریتی دموکراتیک بر اساس رأی‌گیری نیز که در متون اسلامی و سیره علوی به‌صورت بیعت وجود داشته است، روزآمد نشده بود و به‌صورت خام رها شده بود. این را نیز ما در عصر جدید از غرب

آموخته‌ایم، پس دموکراسی را نیز نمی‌توان برحق یا باطل شمرد. بلکه باید هر دو نظریه با ملاک خودمان سنجش شوند و با اصلاحات لازم بومی شوند. در هر حال هر دو شیوه یا هر دو نظریه از غرب آمده‌اند و از نظر منشأ تاریخی و سیر اندیشه تفاوتی در ماهیت سرزمین پیدایش این دو نوع اندیشه نیست.

منشأ عقیدتی

اگر بخواهیم از نظر کلامی به این عقیده بپردازیم که منشأ خدایی مشروعیت سیاسی حاکمیت در بین خود ما از کجا ناشی شده است باید گفت منشأ این اعتقاد می‌تواند این عقیده باشد که چون خداوند خالق و بنابراین حاکم جهان است پس حاکم بشر است؛ باید او حاکم باشد و نه کس دیگری. مشکل این است که از حاکمیت خداوند بر جهان و انسان دچار قرانت‌های مختلف شده‌ایم و هر برداشتی نیز طرفدارانی دارد. این برداشت‌های مختلف از این قرانت:

۱. برداشت اول اینکه خداوند برای مخلوقات خود دستوراتی دارد که باید طبق آن عمل کنند و هر کس آن دستورات دینی را اجرا کرد از این طریق در عرصه حکومت خداوند به سر می‌برد، اما آن دستورات ربطی به سیاست ندارند. این نوعی برداشت بود که رژیم شاه و لائیک‌های کنونی از مسئله حاکمیت خداوند بر بشر دارند؛

۲. برداشت دیگر این بوده که چون خداوند حاکم است پس به هیچ حاکم دیگری نیاز نیست و از آنجا که ما خدا را حاکم می‌دانیم پس هر حاکمی را باید برکنار کرد. خوارج در زمان امام علی (ع) چنین نظری داشتند؛

۳. نظر سوم این بود و است که چون خداوند حاکم کل جهان است؛ بنابراین، هرکسی بر بشر حکومت کند به خواست و اراده خداست و او مشروعیت الهی دارد و گرنه نمی‌توانست به حکومت برسد. این سخن و تبلیغات معاویه و طرفدارانش بوده است؛ چنان‌که گفته شد منشأ غربی داشته است؛

۴. سخن دیگر اینکه چون خداوند حاکم جهان است فقط اوست که باید اجازه حکومت به افراد دیگری بدهد و او فقط به انبیا و امامان اجازه حکومت داده است، پس به غیر از انبیا

و ائمه هر حکومت دیگری تشکیل دهیم باطل است، چون فقط آن‌ها باید حکومت کنند نه کسان دیگری، لذا باید رها کنیم تا امام زمان بیاید و تا آمدن امام زمان همه حکومت‌ها باطل اند و سرنگون می‌شوند. این هم برداشت و حرف انجمن حجتیه‌ای‌ها بوده است که حرف آن‌ها را در مقدمه‌چینی و نتیجه‌گیری در هر دو می‌توان خدشه‌دار کرد.

۵. نظریه بعدی اینکه خداوند حاکم جهان است؛ پس رسولان را فرستاد تا احکام خود را به بشر ابلاغ کنند و از بشر بخواهند طبق احکام خداوند عمل کنند بنابراین فقط حکومتی مشروعیت دارد که جز احکام خدا به هیچ کار دیگری نپردازد. در این راستا مردم نیز نباید

نقش و حرف جدیدی داشته باشند و باید مطیع محض نمایندگان خدا (که خودشان بودند) باشند. پاپ‌های دوران قرون وسطی و اخباریون ما چنین نظری داشته‌اند و خود را نمایندگان خدا و مفسر شریعت می‌دانستند و هر نوع حکومتی را نیز غصبی می‌دانستند؛

۶. برداشت دیگر از حاکمیت خدا این بوده که چون خداوند حاکم جهان است همه باید فقط حکومت او را بپذیرند در غیر این صورت بر مؤمنان واجب است که همه کافران را بکشند تا آن‌ها نیز مسلمان شوند و به‌طور اجبار فقط حکومت خدا را بپذیرند تا فقط احکام خدا بر زمین جاری شود. این هم حرف کنونی داعش است و رگه‌های فکری آن‌ها در طول تاریخ بوده و هست. چنان‌که برخی نیز حضور آینده امام زمان را برای همین آدمکشی و اجبار با شمشیر به پذیرش دین خدا و شیعه دوازده‌امامی شدن می‌دانند؛

۷. دیدگاه دیگر این است که خداوند حاکم فطری و تکوینی جهان است و حکومت تکوینی او بر همه چیز تسلط کامل دارد، اما بشر را در مرحله تکوین، مختار و مسئول آفرید، رسولان را مبلغ راه خویش قرار داد و اجازه سیطره بر انسان‌ها به پیامبران هم نداده است، انسان‌ها را در انتخاب دین و راه و سرنوشت و مدیریت خودشان آزاد گذاشت و راه رشد و گمراهی را نشان داد، آزادی بشر و نجات از بردگی و رفتن به سوی رشد و عدالت برای خداوند ارزشمند است و نه چیز دیگری. هر شخص یا جمع یا حکومتی که اصول ابلاغ‌شده انبیا را به کار گیرد، راه عدالت و آزادی بشر را طی کند و زمینه رشد و کمال او را فراهم سازد همان حکومت

یا مدیریت الهی است و مورد رضایت خالق است (این نوع نگاه در اندیشه‌های آیت‌الله طالقانی و کتاب‌های درباره انقلاب اسلامی و پیرامون جمهوری اسلامی نوشته استاد ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز چنین آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد...»).

ملاحظه می‌شود حداقل هفت نوع برداشت متفاوت از عقیده حاکمیت خدا بر جهان به وجود آمده است که انواع راه‌های متفاوت را مطرح می‌کنند، مورد آخر منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

ارزش حاکمیت

پیش از اینکه به ارزیابی برداشت‌های مختلف فوق بپردازیم باید از عرصه دیگر یعنی ارزش حاکمیت سیاسی سخن بگوییم. آیا نفس حکومت و حاکمیت سیاسی در اندیشه دینی اصالت ذاتی دارد یا ارزش آن عارضی و پیامدی است؟

اگرچه حکومت اصالت ذاتی ندارد، به این مفهوم نیست که بشر در شرایط کنونی نیاز به حکومت نداشته

باشد. یا به دلیل اینکه قرآن اصالت حکومت را فقط برای خداوند به رسمیت می‌شناسد (برای اینکه حاکمان زمینی توجه داشته باشند که آن‌ها حاکم نیستند، بلکه وکیل مردم‌اند یا حکومت آن‌ها عارثی است) نباید نتیجه گرفت در حال حاضر به حکومت نیاز نیست. امام علی (ع) این مسئله را در برابر شعار خوارج که می‌گفتند حاکم خداست و ما نیاز به حکومت نداریم، شفاف‌سازی کرده و گفته است:

«این حرف درستی است اما آن‌ها اراده باطل از این گفته دارند. حاکم خداست و همه احکام او واجب است که اطاعت شود، اما چاره‌ای نیست مگر آنکه باید حاکمی خواه عادل یا بدکار وجود داشته باشد که مؤمن و کافر به کار فرمان‌بری و بهره‌گیری از او مشغول باشند، مالیات را جمع کند، با دشمنان بجنگد، راه‌ها را ایمن سازد و حق ضعیف و ناتوان را از قوی و ستمگر گرفته و نیکوکاران در رفاه و از شر بدکاران آسوده گردند. (خطبه ۴۰ - فیض الاسلام) دقت در این گفتار نیز نشان می‌دهد که طبق این گفتار نیاز اجتماعی موجب شکل‌گیری حاکمیت است و حاکمیت خودبه‌خود اصالت ذاتی ندارد.

در قرآن هر چه بیشتر دقت شود کمتر به موردی برخورد می‌شود که برای خود حکومت ارزش ذاتی قائل شده باشد و آن را نیساز فطری بشر بدانند یا برای تشکیل حکومت و نوع حاکمیت دستوراتی قاطع صادر کرده یا مصادیقی را معرفی کرده باشد. به بیان دیگر اگرچه از حکومت‌هایی نام برده یا برخی ارزش‌های جاری در آن‌ها را ذکر کرده است، ولی هیچ نوع تشکیلات حکومتی را نیز برای ساختن مشابه آن یا الگو گرفتن معرفی یا تأیید نکرده است، بلکه برعکس بزرگ‌ترین تشکیلات حکومتی را که متعلق به سلیمان و سپاه اوست از زبان مورچه به سخره گرفته است. آنجا که می‌گوید رهبر مورچه‌ها گفت دور شوید که سلیمان و سپاه او می‌آیند شما را از بین می‌برند، چون آن‌ها شعور ندارند. (سوره نمل: آیه ۱۸). از سوی دیگر چندین بار خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید تو فقط وظیفه ابلاغ دین را داری و در جایی تصریح می‌کند حق سیطره (حاکمیت یک‌جانبه) بر آن‌ها را نداری. نیز ملاحظه می‌کنیم که اکثریت انبیا الهی انگیزه‌ای برای تشکیل حکومت نداشتند. چنان‌که حضرت نوح ۹۵۰ سال زندگی می‌کند و برای تشکیل حکومت هیچ رغبتی ندارد، زیرا اگر او فرزندان و نوادگان خود را در طی این مدت برای این کار بسیج می‌کرد طی این زمان طولانی بزرگ‌ترین ارتش را برپا می‌کرد. در ماجرای دیگری می‌خوانیم که مردم از یکی از انبیا می‌خواهند پادشاهی را برای آن‌ها منصوب کند. آن نبی نمی‌گوید خودش به دلیل نبی بودن وظیفه خدایی دارد که حکومت کند، بلکه می‌گوید به سراغ طالوت بروید که از نظر علمی و جسمی صلاحیت بیشتری دارد و خدا او را برای شما برگزیده چون از نظر علم و جسم او برای این کار برتری دارد. حضرت یوسف هم به این دلیل حاضر است وزیر خزانه‌داری فرعون شود که جان مردم در خطر است و باید آن‌ها را از قحطی برهاند. او با وجود آنکه پیامبر است ادعای حکومت شخص خودش یا حاکمیت مستقل و والی اول شدن را ندارد. او وزیر دستگاهی می‌شود که ظالمانه سال‌ها خودش را به زندان انداخته است. در قرآن نیز مشاهده می‌شود

” در قرآن هر چه بیشتر دقت شود کمتر به موردی برخورد می‌شود که برای خود حکومت ارزش ذاتی قائل شده باشد و آن را نیاز فطری بشر بدانند یا برای تشکیل حکومت و نوع حاکمیت دستوراتی قاطع صادر کرده یا مصادیقی را معرفی کرده باشد

خداوند خواستار رفع تبعیض و رفع طبقه‌بندی اجتماعی و جنسیتی در نظام فرعونی است، اما حکومت جانشین را معرفی نمی‌کند. همچنین خواستار عدالت اقتصادی و نجات مردم از قارون‌هاست، اما به این نمی‌پردازد که حاکمیت جانشین نظام قارونی چه نوع تشکیلاتی باید باشد؛ یا حضرت ابراهیم در صدد ایجاد آزادی دینی در حکومت نمردی است. حضرت موسی وقتی به پیروزی می‌رسد و بیابان‌ها را طی کرد به سکونت قوم انجامید. مدیریت مردم را به شورای دوازده نفره‌ای می‌سپارد که بدون دخالت او مردم مستقیماً انتخاب کرده‌اند و خودش با برگزیدگان به کوه طور می‌رود و به کارهای معنوی می‌پردازد.

با وجود همه این شواهد، قرآن مجید از بیان محاسن حکومت بت‌پرستان یا فرعون هم خودداری نمی‌کند. چنان‌که شیوه ملکه سبا را به دلیل آنکه همه امور را با مردم در میان می‌گذاشت (اطلاعات آزاد) و با آن‌ها مشورت و نظرخواهی می‌کرد و در ازای این شیوه خوبی که داشته همه مردم مطیع او و آماده جان‌فشانی بودند، به‌عنوان دلیل مقبولیت ملکه سبا یاد می‌کند. همچنین پذیرش نظر یک زن مؤمن از آل فرعون را در دستگاه فرعون یادآوری می‌کند که می‌تواند از محاسن حکومت فرعون محسوب شود. همچنین مناظره حضرت موسی با ساحران در منظر عموم و میان مردم از محاسن حکومت اوست.

در هر حال قرآن اصالت را به برپایی عدالت و رفع ظلم، جهل و فساد و به میزان بهره‌وری از حکومت می‌دهد و حکومت یا فرد یا قوم و جمعی را ستایش می‌کند که از خود چنین بهره‌ای را نصیب مردم کنند ستایش می‌کند، اما هیچ نوع تشکیلاتی را معرفی و خوب توصیف نمی‌کند. به تعبیر دیگر از نظر قرآن، حکومت خودبه‌خود اصالتی ندارد، بلکه اگر پیامدهای مثبت داشته باشد به آن ارزش می‌دهد. به همین دلیل است که حضرت علی (ع) به ابن عباس می‌گوید به خدا سوگند حکومت بر شما (با وجود آن امپراتوری بزرگی که زیر نظر امام بود) به اندازه عطسه بز برای من ارزش ندارد مگر آنکه حق مظلومی را بستانم یا عدالتی را بر پا کنم (خطبه سوم نهج البلاغه). از این دیدگاه می‌توان نتیجه گرفت اصولاً حکومت خودبه‌خود اصالت ندارد، بلکه ابزار و وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف متعالی دیگری است، حال آن اهداف از هر راهی محقق شود آن راه‌ها ارزشمند خواهند شد، چنان‌که روزگاری پاسبان با چوب و فریاد مردم را به صف وامی‌داشت تا حق کسی ضایع نشود، ولی حالا خود مردم بدون وجود پاسبان به دلیل تربیت‌شدن خودشان به‌صفت می‌ایستند و از ضایع شدن حق همدیگر جلوگیری می‌کنند. حضرت عیسی در انجیل گفته بشر روزی به ملکوت عدالت دست می‌یابد جایی که دیگر نیازی به قدرت هیچ سلطانی نیست که به دلیل همین گفتار و با سعایت علمای یهودی دستگیر و بازجویی شد که چرا چنین گفته‌ای؟ قصد تو براندازی نظام بوده است و به‌سوی صلیب برده شد (میخائیل بولگاگف).

در قرآن آمده وقتی حضرت داوود که سلطان بزرگی بود در قضاوت خود نسبت به مشارکت دو نفر گوسفنددار کم‌توجهی می‌کند خداوند او را به‌عنوان خلیفه مخاطب



قرار می‌دهد و به داوود می‌گوید ما تو را خلیفه قرار دادیم که از روی عدالت قضاوت کنی اگر از هوای خود پیروی کرده و درست قضاوت نکنی، از راه خدا منحرف شده‌ای (سوره ص: آیه ۲۶). گو اینکه خداوند حکومت عظیم داوود را یکجا نادیده گرفته و به ماهیت کار او بدون ارزش‌گذاری بر دستگاه عریض و طویل حکومتی او می‌نگرد و اخطار می‌کند که مبدا حکومت او موجب قضاوت‌های نادرست او گردد و منحرف شود.

بیعت سیاسی برای حاکمیت با امامت؟

نگاه به قرآن و نهج البلاغه ما را بر آن می‌دارد به این نتیجه برسیم که امام بودن نیاز به بیعت مردم ندارد، بلکه به دلیل داشتن فضایل امامت است؛ این فضایل خود به خود از سوی خداوند و بدون دخالت مردم موجب امامت (پیامبر و یا جانشین پیامبر) می‌شود. چنان‌که خداوند حضرت ابراهیم را امام خوانده است بدون اینکه کسی با او بیعت سیاسی کرده باشد، بلکه خداوند می‌گوید ما او را امام قرار دادیم. امام علی (ع) هم به دلیل فضایل خاص، امام بودند. خواه آنکه کسی با او بیعت کرده یا نکرده باشد، مردمی هم که می‌خواهند از امام یا جانشین او یعنی مراجع تقلید پیروی کنند تکلیفی ندارند که حتماً بپرند و با او بیعت کنند. اما زمانی که امام علی (ع) به حکومت می‌رسد حاکمیت او را مردم خواستند و به دلیل خواسته و بیعتشان آن حضرت نیز پذیرفتند. حضرت می‌فرماید فقط خداوند است که حق او بر مخلوقش یک‌جانبه است و غیر از او هرکسی بوده باشد نسبت به افراد دیگر حقوقی دوسویه پیدا می‌کند (خطبه ۳۴ نهج البلاغه)؛ بنابراین، شخص حاکم هم نسبت به مردم حقوق دوجانبه دارد. پس امام در عرصه هدایت‌گری و اختیاری زعیم دیگران است، یعنی، در عرصه هدایت نیاز به بیعت ندارد و البته حق تحکم کردن هم ندارد چراکه از نظر قرآن و در مکتب ما از انتخاب دین تا انتخاب مرجع تقلید بشر آزاد است، اما همین امام در عرصه حاکمیت نیاز به گرفتن حق وکالت از مردم دارد که از طریق رأی یا بیعت جامعه با او وکالت مردم محقق می‌شود چنان‌که علت پذیرش حکومت توسط خود آن امام؛ حضور مردم و درخواست اصرارآمیز آن‌ها برای پذیرش حاکمیت بود وگرنه طبق گفتار خود ایشان شتر خلافت را رها می‌کرد تا هرکجا می‌خواهد برود.

انسان مختار است

از آنجا که انسان در پذیرش دین و مرجع تقلید صاحب‌اختیار است و طبق نظر قرآن خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خودشان تغییر

کنند، طبیعی است که انتخاب نوع حکومت و نوع افراد بر عهده خود جامعه است و در ازای انتخاب خود نه‌تنها نتیجه و پیامدهای آن متوجه خودشان می‌شود، بلکه باید پاسخگو باشند.

دوره‌های ارزش‌ها یا حکومت

بدیهی است برای هر زمامداری در هر درجه از مسئولیت این امتحان الهی یا دوره‌ای پیش می‌آید که ارزش‌ها را حفظ کند یا دست به سیاسی‌کاری بزند؛ یعنی، به‌جایی می‌رسد که اگر بخواهد به حفظ ارزش‌ها یا قوانین بپردازد کار او بسیار سخت می‌شود و چه‌بسا ناچار می‌شود کرسی قدرت را رها کند، اما اگر با نام سیاست در حقیقت با حقه‌بازی ارزش‌های انسانی و الهی یا قانون را نادیده بگیرد، چیزی را مخفی کند و دروغی بگوید یا دیگری را با پول بخرد و به‌نوعی کلاه بر سر مردم بگذارد و شیوه‌ای پیش گیرد که حقه‌بازان سیاستمدار متداول انجام می‌دهند، در این حالت می‌تواند کار خود را پیش ببرد و کار را آسان کند. این دوره‌ای‌ها بر سر راه مسئولان همیشه بروز می‌کند. حال چه باید کرد؟ جواب پیشوای مکتب ما این است که اصالت با ارزش‌هاست و نباید ارزش‌ها را فدای حکومت و حاکمیت و قدرت کرد، بلکه باید با مردم صادق بود. چنان‌که به حضرت امام علی (ع) گفته می‌شود که معاویه در سیاست‌ورزی از تو زرنک‌تر است تو هم مانند او سیاست‌بازی کن. امام علی (ع) که اصالت را به ارزش‌ها می‌دهد نه به حکومت و قدرت ناشی از حکومت برایش پیشیزی ارزش ندارد پاسخ می‌دهد به خدا سوگند این گونه نیست، اگر ارزش‌های الهی نبودند نشان می‌دادم که معاویه در سیاست‌بازی در برابر من هیچ است. امام علی (ع) گفت که اگر بتوانم بازدارنده ظالم و مدافع مظلوم باشم حکومت به‌اندازه عطسه بز برایم ارزش ندارد. او راه آرمان‌ها را پیش گرفت و الگو شد و این برای او بهتر بود که مانند معاویه شود و سال‌ها حکومت کند. این توجیه نگارنده طرفدار آن حضرت نیست بلکه هرکس با آن حضرت آشنا شده چنین گفته است، برای مثال نیکلسن می‌گوید: «علی برای پیش بردن مقصود خویش به هر وسیله‌ای چنگ نمی‌زد و رقیای او که می‌دانستند جنگ یعنی حیل و از ارتکاب هیچ جنایتی در راه پیشرفت مقصود دریغ نداشتند بر او غالب شدند» (حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام: ۳۲۸).

در هر حال حکومت‌ها تشکیلاتی ابزاری هستند که روزگاری به‌صورت عشیره‌ای، بعد ایللیاتی بوده؛ سپس به شاهنشاهی تبدیل شده و در دوران ما شکل‌های گوناگونی یافته‌اند و هیچ‌یک از آن‌ها اصالت ذاتی ندارند. آنچه موجب ارزش‌دهی به حکومت‌ها می‌شود رعایت ارزش‌هاست. اصالت با اجرای عدالت و فضیلت‌هاست. تفاوتی در شکل و نام آن نیست و حتی اگر بشر به‌اندازه‌ای رشد کرد که نیاز به حکومت نبود و از راه‌های بهتری مشکلات جمعی خود را حل و فصل کرد حکومت‌ها برچیده می‌شوند. پس غیرفطری بودن حاکمیت موجب می‌شود که ارزش اصلی به آن داده نشود و برحسب ضرورت شکل و شیوه‌ها متغیر باشند و هر حکومتی باید از اصول کلی انسانی که ارزش‌های زیر بنایی فطری بشری هستند خارج نشود و با رضایت عمومی جامعه حکومت کند. ■

دین و مدرنیته: سوء تفاهم بزرگ

شهریار شفق

کرده‌ایم. همین منطق درباره آن‌ها که تصور می‌کنند به دین معتقد نیستند یا خود را آنتیست می‌دانند نیز صدق می‌کند. راه آن‌ها درست نیست چون ارزش‌های قوی غربی پیروی می‌کنند، بلکه چون ضعیف‌اند و به دنبال ارباب می‌گردند از غرب تقلید و در واقع تظاهر به غربی بودن می‌کنند.

حال که مشخص شد ضرورت نواندیشی دینی ثانوی است و اصل، تغییر روحیه ما از بردگی به سروری است خوب است به نمونه‌های تاریخی از این اولویت بپردازیم تا اهمیت روحیه بهتر دیده شود. در تاریخ اسلام می‌بینیم که چگونه جاهلیت آن مردمان درست پس از فوت پیامبر، خود را نشان داد تا آنکه در نهایت دوباره حاکم شد و نظام سیاسی را به دست گرفت و در واقع کربلا این عقب‌گرد به اوج خود رسید. از دیگر سو و از جنبه رابطه اسلام و ایران، جالب و قابل نتیجه‌گیری است که ایرانیان به دلیل روحیه برتر به فهم اصیل‌تری از اسلام دست می‌یابند.

اگر شیعه و سنی را به‌طور کل بر اساس روحیه تفکیک کنیم، تفاوت اساسی این دو خوانش از اسلام را در نظریه سیاسی آنان مشاهده خواهیم کرد. سنی‌ها قدرت حاکم سیاسی را برابر مرجع دینی می‌دانند و شیعه‌ها برعکس، مرجع دینی (منتخب مردم) را محق برای به‌دست گرفتن قدرت سیاسی؛ یعنی سنی‌ها خلیفه را امیرالمؤمنین و شیعه‌ها برعکس، امیرالمؤمنین را خلیفه می‌دانند؛ و انتزاعی‌تر اینکه سنی‌ها واقعیت را برابر حقیقت می‌دانند و شیعه‌ها حقیقت را شایسته شکل دادن واقعیت؛ و فلسفی‌تر: سنی‌ها «هست» را برابر «باید» می‌گیرند و شیعه‌ها «باید» را ملاک «هست». پرسش مهمی که در اینجا به ذهن می‌آید، این است که این تفاوت بین سنی و شیعه که یک تفاوت نظری است و در سطح «باید» است، آیا در سطح «هست» و واقعیت نیز چنین است؟ آیا واقعاً ما شیعه‌ها به حقیقت اولویت می‌دهیم، یا واقعیت قدرت را پذیرفته‌ایم؟ اگر پذیرفته باشیم، آنگاه از این نظر با سنی‌ها تفاوتی نداریم؛ البته این را هم باید اضافه کرد که سنی‌هایی که بهار عربی را شکل دادند، در عمل شیعه شدند.

بنابراین اثبات حقیقت نیز کاری ثانوی است؛ اصل، تغییر روحیه است. فقط در جهت تغییر اخلاق است که پروژه نواندیشی دینی توجیه‌پذیر است. بر همین اساس هر پروژه دیگری که به دنبال اثبات درستی یا نادرستی تفکر یا نظریه‌ای باشد نیز اگر در جهت تغییر روحیه جامعه نباشد، ناکام و در واقع فرار از مسئولیت است؛ و بر همین اساس در مقوله «روشنفکری» نیز اگر فکر را صرفاً در حیطه تعقل بدانیم (که نیچه و هایدگر نمی‌دانند) مقوله‌ای ثانوی خواهد بود.

بنابراین اساسی‌ترین، اصلی‌ترین و اولویت‌دارترین نقد در جامعه امروز نه متوجه متحجرین است، نه تحریف‌کنندگان دین و نه مخالفان آزادی، بلکه متوجه گدازادگان است. «گدازاده» به معنی معمول آن به‌هیچ وجه نه گناه است و نه نشان از ضعف شخصیت؛ اما به‌صورت آماری، انسان گدازاده به دلیل ظلم‌هایی که در حق او شده و محرومیت‌هایی که به‌ناحق تجربه کرده، عقده‌مند، انتقام‌جو، حریص و کوتاه‌بین می‌شود؛ اما چون جمع این خصوصیات را در کلمه گدازادگی نمی‌توان یافت، بالاچار از کلمه گدازاده باید استفاده کرد. کلمه نوکرصفت اما این گونه نیست و معنی لازم را می‌رساند. با این مشخصات، گدازاده قطعاً نوکرصفت نیز است؛ و نوکرصفت همان است که روحیه بردگی و تقدیس قدرت، یعنی به معنی واقعی کلمه، شیطان‌پرستی در او غالب است؛ و فراموش نکنیم که ارباب و اربابان او نیز خود همین خصوصیات را دارند. ■

پی‌نوشت:

۱. «حیات، بیچیدگی، تکامل»، چشم‌انداز ایران، شماره ۳۲، از همین نویسنده.

۲. ر. ک. تحلیل گی دور در:

Debord, G. (۱۹۹۵). The Society of the Spectacle. (D. Nicholson-Smith, Trans.) New York: Zone Books.

پرسشی که اغلب می‌شود این است که چرا دین ما نتوانست ما را در برابر پیشرفت غرب قوی کند؟ این پرسش اما از سوء تفاهمی مهم نتیجه می‌شود. سوء تفاهم از این جهت که عقب‌افتادگی ما از دین نیست، بلکه از خودمان است که یکی از تبعات آن هم خرافاتی کردن دین ماست. چرا؟ چون ضعیفیم و روحیه بردگی را انتخاب کرده‌ایم. سوء تفاهم دیگر این است که تصور می‌کنیم مدرنیته مساوی پیشرفت بشری است و فقط از این طریق می‌توان پیشرفت کرد. این نگاه نه تنها نقد و کمبودی برای مدرنیته قائل نمی‌شود، بلکه آن را تنها الگوی پیشرفت و توسعه می‌داند.

بنابراین تقابلی بین دین و مدرنیته نیست، بلکه به نظر می‌آید بین ضعف ما و قدرت کشورهای غربی است. آیا این بدین معنی است که ما باید همانند کشورهای غربی (و حالا چین و روسیه) قوی شویم؟ خیر. در تحلیلی سیاسی می‌توان نشان داد که قدرت آن‌ها از ضعف ماست (سمیر امین، بحث امپریالیزم)؛ اما در واقع ما هر دو در یک چیز همسانیم: ضعفی روحی که ریشه ضعف فیزیکی ما و قدرت طلبی فیزیکی، یا به زبانی دقیق‌تر، خواست کنترل در غرب، چین و روسیه است. این روحیه را نیچه ذهنیت بردگی (Servile Mentality) می‌نامد. در واقع برده و ارباب هر دو ضعیف‌اند. فقط ارباب برده‌ای است که قدرت یافته و حال عقده‌گشایی می‌کند؛ و در قطب مقابل این دوقطبی بردگی-سرور قرار دارد. انسان سرور قوی هم است، ولی همچو ارباب عقده‌گشایی نمی‌کند و دیگران را به ضعف نمی‌گیرد. بلکه در عوض باعث رشدشان می‌شود.



به بحث دین بازگردیم. پس تقابل اصلی بین دین و مدرنیته نیست، بلکه بین روحیه بردگی و روحیه سروری است؛ با این توضیح که ما و «غرب» هر دو دارای روحیه بردگی هستیم. چه آن‌ها که طرفدار دین خرافاتی‌اند و چه آن‌ها که طرفدار «غرب»، چه آن‌ها که حالا سر در چاه دارند و چه آن‌ها که سر در ماهواره؛ هر دو گروه برده هستند و شیطان‌پرست. هر دو به دنبال ارباب قوی می‌گردند تا با حیات الهی روبه‌رو نشوند چون تبیل‌اند و قدرت تحمل آزادی، این ودیعه الهی را ندارند. هر دو تظاهر را به‌جای بودن گرفته‌اند.^۲

حال در این وضعیت، موقعیت پروژه نواندیشی دینی چیست؟ چه ضرورت و ارزشی دارد؟ باید گفت که این پروژه ضروری است، ولی ثانوی است. آنچه اولویت اساسی دارد تبدیل روحیه بردگی مان به سروری است. در این مسیر ضروری است که از اعتقاداتمان خرافه‌زدایی شود. چرا؟ تا دریابیم که حقیقت به ما گفته شده است، ولی ما به دلیل ضعف قادر به فهم و قبولش نبودیم؛ تا قلبمان مطمئن شود؛ تا به شرک، کفر و شیطان‌پرستی اصحاب قدرت در زمان خود واقف شویم و اعتقاداتمان را از این گرایش‌ها پاک‌سازی کنیم؛ راه به سمت سرور شدن و ارتقا به سوی حق را پیدا کنیم و تازه بفهمیم که مسلمانی چیست، تا پس از آن معنی سخن حسین بن علی را بفهمیم آنجا که به لشکریان یزید گفت «اگر مسلمان نیستید، لااقل آزاد باشید».

پس ما ضعیف نیستیم چون به دین اعتقاد داریم، بلکه چون ضعیفیم، دینمان را ضعیف

ایران، اسلام، مدرنیسم

لطف‌الله میثمی

تاریخ معاصر ایران دست‌کم از انقلاب مشروطیت تا امروز، شاهد تقابل و تعامل سه عنصر ناسیونالیسم ایرانی، اسلام و مدرنیته بوده که در هر مقطع یا دوره، یک عنصر اولویت پیدا کرده و دو عنصر دیگر را کم‌رنگ کرده که این امر هزینه‌ها و خسارات اجتماعی نیز داشته است. در این نوشتار می‌کوشیم تا رابطه بهینه‌ای بین این سه عنصر بیابیم.

زنده‌یاد مهندس عزت‌الله سبحانی که مقدمه‌ای بر کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام آیت‌الله مطهری نوشته است در این زمینه مطالعات و تحقیقات زیادی داشته‌اند. ایشان در سخنرانی با عنوان «چرا ملی؟ چرا مذهبی؟» که در نشریه چشم‌انداز ایران شماره ۹۳ منتشر شد، بر این باور است که در تمامی ادوار تاریخ ایران، اندیشه توحیدی بر روابط ایرانیان حاکم بوده و ایران بدون توحید، تصورکردنی نبوده است. چه پیش و چه پس از حمله اعراب به ایران، روح عدالت‌طلبی اسلامی در قالب یک مانیفست، به ایران تسری پیدا کرده بود و به همین دلیل بود که مقاومت زیادی در برابر این استیلای اعراب صورت نگرفت. منتها ایرانیان به تدریج دین اسلام را با همان محتوای عدالت‌طلبانه‌اش پذیرفتند، ولی سلطه نژادی عرب را برتافتند و در برابر آن مقاومت‌های زیادی کردند و در نهایت توانستند استقلال خود را حفظ کنند.

دکتر غلامحسین صدیقی، پدر جامعه‌شناسی ایران، معتقد بود اگر «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» زرتشت به «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» حضرت محمد (ص) می‌پیوست، تمدنی ایجاد می‌کرد که هیچ تهاجمی نمی‌توانست آن را خدشه‌دار کند. در واقع بیان دکتر صدیقی نه مانند رضاشاه و محمدرضاشاه است که سعی داشتند ناسیونالیسم ایران باستانی را احیا کنند و در برابر اسلام قرار دهند و نه مانند پس از انقلاب که سعی داشتند اسلام را در برابر ناسیونالیسم ایران باستان بگذارند.

ناسیونالیسم ایرانی در دوران انقلاب مشروطیت، هویت استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در برابر سلطه استعمار پیدا کرد و ضمن مبارزه با سلطه و استعمار، با وجه علمی و ایدئولوژیک تمدن غرب نیز تعامل داشت و لذا یک ناسیونالیسم کور نبود. در بستر این ناسیونالیسم بود که ما به پیروزی جنبش تنباکو رسیدیم و صاحب قانون اساسی مشروطیت شدیم. در گذر زمان و پس از تحولات بسیار، ما شاهد آن بودیم که مرحوم مصدق، رهبر نهضت ملی ایران، توانست با احیای این قانون اساسی در قالب قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، نهضت عظیمی بیافریند که نه تنها در ایران بسجج بی‌سابقه ملت را به دنبال داشت، تأثیرات زیادی نیز در منطقه و جهان، بر جای گذاشت. شاید بتوان گفت که بهترین برداشت و توشه‌گیری از اسلام، همان قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود، زیرا قانون اساسی انقلاب مشروطیت، هم یک اندیشه اجتماعی بود که به سندی مکتوب تبدیل شد و همه علما و افشار جامعه در آن مشارکت داشتند و هم اینکه فقه و دین، به قانون و حقوق تبدیل شد و بنابراین دربرگیرنده حقوق شهروندی در جامعه مرکبی مانند ایران بود و می‌توانست راه را برای توسعه موزون نیز بگشاید و ما را از ملوک‌الطوایفی نجات دهد. گرچه فداییان اسلام ساده‌زیست بودند و از طبقات محروم جامعه برخاسته بودند، ولی درکشان از اسلام به پای یک سند مکتبی همچون قانون اساسی نمی‌رسید. به

همین دلیل بود که در برابر نهضت ملی، مواضع خوبی اتخاذ نکردند و مدتی با دربار و کودتا، هم‌خط و هم‌راستا شدند؛ اما دیری نپایید که متوجه اشتباه خود شدند و شاه سرانشان را اعدام کرد؛ حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷، نظر آیت‌الله طالقانی این بود که چند ماده را که مربوط به سلطنت موروثی می‌شد از قانون اساسی مشروطیت حذف کنیم و باقی آن را به‌عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بپذیریم. دیدگاه دکتر مهدی حائری یزدی نیز همین بود که به مرحوم امام انتقال دادند و ایشان گفته بودند که این بهترین حرفی است که در ایران شنیده‌ام، حتی برخی ملیون وفادار به مصدق نیز از درک این مسئله غافل بوده‌اند که قانون اساسی، بهترین قرائت از اسلام در آن زمان است و این برداشت می‌توانست مانع از ایجاد دوقطبی اسلام/سکولاریسم شود. از آنجا که مصدق خود را وامدار و وفادار به این قانون اساسی می‌دانست، دوران نهضت ملی را می‌توان دوران تعامل بهینه بین ناسیونالیسم و اسلام و مدرنیته نامید چرا که ملی‌کردن معادن و صنایع، ابتکاری بود که در غرب رخ داده بود و همچنین زنده‌یاد فاطمی، عنوان روزنامه باختر امروز (غرب امروز) را به‌طور اتفاقی برای این روزنامه انتخاب نکرده بود. آن‌ها سعی داشتند مانند کشورهای دموکراتیک غرب، مملکت را با مالیات‌های داوطلبانه مردم اداره کنند و اقتصاد بدون نفت را تحقق بخشند؛ چنان‌که در سخت‌ترین شرایط تحریم نفتی نیز این کار را کردند. آن‌ها سعی داشتند که پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک غرب را اخذ کرده، اما با وجه سلطه‌جویانه آن‌ها مبارزه کنند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنگونی حکومت ملی مصدق، محمدرضاشاه کوشید تا چنین ناسیونالیسمی را ناسیونالیسم منفی تلقی کرده و خود را بشارت‌دهنده ناسیونالیسم مثبت بنامد. محمدرضا شاه کوشید تا عنصر ملی و عنصر مذهبی را کم‌رنگ و سرکوب کرده و در مقابل، به دو عنصر ناسیونالیسم ایران باستان و کاریکاتوری از مدرنیته روی آورد؛ تا آنجا که تقویم ملی این سرزمین را تغییر داد. برای تقریب به ذهن، فرض کنیم دولت فرانسه، تقویم میلادی مبتنی بر تولد مسیح را تغییر دهد، این کار چه جلوه‌ای خواهد داشت؟! تقویم ملی هجری شمسی ما از محتوای ملی و مذهبی برخوردار بود و لذا تغییر آن احساسات مذهبی و ملی مردم را مجروح ساخت. روند حذف عنصر ملی و عنصر مذهبی و اصولاً حذف ناسیونالیسم نهضت ملی کار را به سقوط رژیم شاهنشاهی کشاند.

اما پس از پیروزی انقلاب در واکنش به رویه محمدرضا شاه، اسلام با قرائت‌های مختلف اولویت یافت و عنصر ملی و مدرنیته کم‌رنگ شد. دعوی مکتبی-تخصص بالا گرفت و کارشناسان فرهیخته زیادی به‌طور سونامی وار حذف شدند. تا آنجا که ملی‌گرایی معادل با کفر اعلام شد و تمامی افتخارات ملی ما همچون سعدی و مولوی و جامی و نظامی همچنین مصدق و فاطمی که مفاخر ملی-مذهبی هستند، نادیده گرفته شدند. به هر حال این روند پرهزینه ادامه داشت تا در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، دوباره تعادلی بین ایران، اسلام و مدرنیته به وجود آمد ولی صورت‌بندی تئوریک نداشت و بهینه نبود. با این همه حتی آقای احمدی‌نژاد هم که با شعارهای مذهبی و طبقاتی و توسل به جرم‌کار روی کار آمده بود، در ادامه به تخت جمشید روی آورد. نشریاتی چون راه مجاهد، ایران فردا و چشم‌انداز ایران توانستند تعادل بین این سه را طی روندی طولانی مطرح کنند؛ به‌طوری‌که اکنون دعوی جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی بر سر آن است که کدام جناح، منافع ملی را بیشتر در نظر می‌گیرد. ■

امام حسین (ع)؛ ستیز با ظلم سیاسی، گریز از ستمگری اجتماعی

کمال رضوی*

امام تأکید می‌کند که برای سلطه‌جویی و کسب قدرت و ثروت حرکت خود را آغاز نمی‌کند، بلکه مبنای حرکت، اصلاح است و امنیت‌یافتن مظلومان و ستمدیدگان؛ و سپس تصریح می‌کند اگر در پیگیری این حرکت اصلاحی یاری نشود، ظالمان هستند که تقویت و قدرتمندتر می‌شوند.

در وصیتی که امام در آغاز حرکت، خطاب به محمد حنفیه می‌نویسد نیز بیان می‌کند: «إِنِّي لَمْ أُخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». من خروج نکردم از برای تفریح و تفریح، و نه از برای استکبار و بلندمنشی و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری؛ بلکه خروج من برای اصلاح امت جدم محمد (ع) است. ^۱ باز اینجا می‌بینیم که امام تأکید می‌کند درصدد ظلم نیست، بلکه در پی اصلاح است و این اصلاح را نقطه مقابل ستم و بیدادگری قرار می‌دهد. به هنگام گفت‌وگو با حر بن ربیع که برای بستن راه امام آمده بود، به وی تصریح می‌کند: «فَأَنَّى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا». من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم، و زندگی با ستمکاران و ظالمان را جز ملالت و زیان نمی‌نگرم. از زندگی با ظالمان اعلام تبری می‌کند.

أبو مخنف که نزدیک‌ترین روایت از مقتل عاشورا از آن اوست که البته تنها بخش‌هایی از آن به‌طور پراکنده در تاریخ طبری در دسترس ماست، روایت کرده است که حسین (ع) اصحاب خود و اصحاب حر را در بیضه مخاطب قرار داده و بدین خطبه مشغول شد: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُزْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِنْسِمِ وَالْعَدْوَانِ؛ فَلَمْ يَغَيِّرْ يَغَيِّرْ عَلَيْهِ يَفْعَلْ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».

ای مردم! رسول خدا (ص) فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت رسول خدا (ص) رفتار کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛ و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، و نه از راه کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب‌گویی برنیاید؛ بر خداوند واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن سلطان ستمگر را می‌برد. در این خطبه نیز امام از مقابله با سلطان اهل جور سخن گفته است که با مردم به ظلم و گناه برخورد می‌کند.

اجازه دهید به همین چند نمونه اکتفا کنیم. تأمل کوتاهی بر همین نمونه‌ها نشان می‌دهد که جوهره حرکت امام حسین (ع) اصلاح است؛ این نشانه کلیدی که در قرآن از شعیب نبی نقل شده است: «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَى مَا أَنْتُمْكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود: ۸۸) من جز در پی اصلاح نیستم را عیناً امام حسین (ع) هم بیان کرده است؛ این درون‌مایه است که حرکت امام حسین (ع) را به حرکت تمام انبیا در طول تاریخ پیش از خود و حرکت تمام مصلحان اجتماعی پس از خود در تاریخ و اکنون پیوند می‌زند. اینکه در زیارت وارث تصریح می‌شود امام حسین (ع) وارث آدم تا خاتم است، وراثت خوبی مدنظر نیست، سخن بر سر وراثت درون‌مایه و جوهره اصلاحی نوع بشر اصلاحگر در طول تاریخ است و به همین اعتبار هر کسی که در مسیر اصلاح گام بردارد، شیعه و پیرو واقعی حسین است.

امام حسین (ع) مظهر آزادی و آزادگی و پرهیز از تن‌دادن به ظلم و گریز از ظلم به دیگری است. به تعبیر زنده‌یاد هدی صابر، «انگاره عاشورایی» در تاریخ معاصر ایران همواره حضور داشته؛ از ستارخان و علی مسیو که از مجاهدان انقلاب مشروطه بودند و به عاشورا و امام حسین (ع) استناد می‌کردند و نائینی که در تنبیه‌المله به سخن امام حسین (ع) ارجاع می‌دهد تا مصدق که در نهضت ملی از الهام‌گرفتن خود از حرکت امام حسین (ع) در عاشورا سخن می‌گوید تا چریک‌ها و جوانان انقلابی دهه چهل و پنجاه - خواه مجاهد و خواه برخی فدائیان - و معلم شهید علی شریعتی. انگاره عاشورایی در تاروپود زندگی مردم ایران هم تنیده شده است و ظلم‌ستیزی را به ویژگی پایدار مردم ایران بدل کرده که ملهم از حرکت امام حسین (ع) است. البته ردپای عاشورا و حرکت امام حسین (ع) را در حرکات راه‌ی‌بخش دیگری نیز می‌توان جست؛ چنان‌که گاندی و ماندلا نیز خود را ملهم از امام حسین (ع) خوانده‌اند.^۱

منشأ این تصور عمومی از عاشورا و امام حسین (ع) به‌عنوان نماد آزادگی و ستیز با ستم را باید در درون‌مایه این حرکت که خود امام حسین (ع) ترسیم کرده است و آن جوهره و مایه‌ای جست‌وجو کرد که به تعبیر زنده‌یاد صابر - امام حسین (ع) در تاریخ پخشان و پاشان کرده است. حدیث تکان‌دهنده‌ای است از امام حسین (ع) خطاب به فرزندش: «إِي يَا بَنِي! إِذَا كَانَ لَيْجِدَ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ. يَسْرَمُ بَتْرَسَازِ سْتَمِ بِرِ كَسِي كَه فِرْيَادِرْسِي جِز خَدَا نَدَارِدُ». این سخن امام البته بداهتاً به معنای آن نیست که تنها باید از ظلم بر فرد بی‌یاور هراس داشت، بلکه جوهر سخن، پرهیز از ظلم است؛ ظلمی که ناپسندترین گونه آن، ستم به انسان بی‌پناه و بی‌یاوری است که هیچ فریادرسی جز خدا ندارد. در بخشی از خطبه‌ای که امام حسین (ع) هنگام بیان هدف حرکت خود ایراد کرده تصریح می‌کند: «اللَّهُمَّ! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَاقُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْبِمَاسَا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ وَلَكِنْ لِيَتَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَيُنْظُرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ. فَإِنَّ لَمْ تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ...»

اما نمونه‌هایی که بیان کردیم نشان می‌دهد جوهره دیگری هم در حرکت امام حسین (ع) مشهود است و از جانب وی مورد تأکید:

● به مقابله با ظلم برخاسته‌ام؛

● زیستن با ظالم در مرام من نیست؛

● درصدد ظلم نیستم.

تن‌دادن به ظلم و ستیز با ظلم و پرهیز از ظلم به دیگری جوهر مهم دیگری در حرکت امام حسین (ع) است.

هر دو جوهره فوق در حرکت امام حسین (ع) برگرفته از «شخصیت قرآنی» ایشان است. در پراگت باید اشاره کرد که امام حسین (ع) پیش از اینکه امام شیعیان یا نمادی شیعی باشد، شخصیت و نمادی قرآنی است. در سخنان به‌جامانده از امام حسین (ع) در مسیر حرکت، مکرراً ارجاع به آیات و نشانه‌های قرآن را می‌بینیم. تعبیر زیبایی استاد لطف‌الله میثمی دارد که می‌گوید امام حسین (ع) خودش هم آیه‌ای از آیات خدا بود و در سیر حرکتش درصدد تثبیت همین آیه‌ای شدن پدیده‌ها هم بود (میثمی، ۱۳۹۵).

برای پرهیز از تقلیل امام حسین (ع) به شیعه باید به شخصیت قرآنی امام حسین (ع) پرداخت. می‌دانیم که در سپاه یزید و عبیدالله هم جمعی از قاریان و حافظان قرآن حضور داشتند و این از طنزهای تلخ روزگار و سرنوشت تاریخی ادیان است؛ کسانی که از قرآن جز ظاهر آن نمی‌دانستند به مقابله با کسی آمده بودند که تحقق آیات قرآن بود و خودش آیه‌ای از آیات خدا بود. در هر حال، این وجه از شخصیت امام حسین (ع) در نزاع کاذب امروزی میان شیعه و سنی که یک‌سوی آن افراطی‌گری سلفی است و سوی دیگر آن غالی‌گری شیعی، اهمیت دوچندان دارد؛ فروکاستن شخصیت امام حسین (ع) به چنین منازعاتی، ظلم به شخصیت قرآنی ایشان است که ورای علایق فرقه‌ای است. همین امسال شاهد بودیم در بازنمایی‌های رسانه‌های غربی (از جمله ایندپندنت انگلیس و واشنگتن پست آمریکا) از عاشورا مکرراً تأکید شد که امام حسین (ع) و عاشورا از نقاط افتراق و واگرایی شیعه و سنی هستند که باعث دودستگی در مسلمانان شد که امروز هم در خاورمیانه می‌بینیم («رسانه‌های غربی، عاشورای امسال را از چه زاویه‌ای بازتاب دادند»، ۱۳۹۵). این برداشتی انحرافی از حرکت امام حسین (ع) است، اما متأسفانه به سبب غفلت ما از تأکید بر شخصیت قرآنی امام حسین (ع)، به‌طور گسترده ترویج می‌شود.

به متن بحث بازگردیم. اصلاح‌گری امام حسین (ع) و تأکید بر اصلاح به‌عنوان جوهره حرکت از یک‌سو، و پرهیز از ظلم و ستیز ایشان با ستم هر دو ناشی از شخصیت قرآنی امام حسین (ع) است. اگر در قرآن تأمل کنیم، جوهره اصلاح و پرهیز از ظلم را به‌عنوان مبنای حرکت انبیا و مصلحان تاریخ به‌وضوح مشاهده می‌کنیم.

در قرآن کریم مفهوم ظلم، مفهومی پربسامد است؛ چنان‌که واژه ظلم در قالب تمامی مشتقاتش در مجموع ۳۱۵ مرتبه در ۵۹ سوره و ۲۹۰ آیه ذکر شده است. در بیان لغت ظلم تصریح شده که اصل آن



به معنی «ناقص کردن و کم کردن حق یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش» است. همچنین گفته شده ظلم «قرار گرفتن چیزی در غیر از جایی که مخصوص به اوست یا به نقصان و کمی و یا به زیادتى و فزونى و یا به عدول، و انحراف از زمان و مکان آن» گفته می‌شود.

دو ریشه طبیعی برای این واژه قرآنی ذکر شده است (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۵۲۹):

● ظلمت السقاء: در وقتی که شیر بی‌موقع از شتر مادینه دوشیده می‌شود و آن هم -ظلم- نامیده می‌شود.

● ظلمت الأرض: زمین را حفر کرد و جای حفر کردن نبود و آن زمین را هم -مظلومه- گویند.

پس ظلم یعنی تعرض به حق یا تحدید حق خود یا دیگری که جلوه‌های گوناگونی پیدا می‌کند و در اشکال متفاوتی ظاهر می‌شود؛ بنابراین ظلم پیوند آشکاری با مفهوم حق و عدالت دارد؛ هر ظلمی مستلزم تعرض به حق و حقوق فرد یا افراد یا حتی اعیانی غیر انسان است. بدین ترتیب، تأکید بر پرهیز از ظلم و ظلم‌ستیزی در گفتمان امام حسین (ع) ناظر بر وجه پررنگ عدالت‌طلبانه این قیام است.

از طرف دیگر، یکی از آیه‌های تأمل‌برانگیزی که اشاره به پرهیز از ظلم به‌عنوان جوهره حرکت اصلاحی پیامبران دارد، آیه ۱۱۳ سوره هود است که در مقام جمع‌بندی روایت این سوره از برانگیختن رسولان در طول تاریخ است: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَعَلْتُمْ مَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود: ۱۱۳). مبادا به کسانی متمایل شوید که اهل ظلم‌اند که دچار ناز می‌شوید و غیر الله برای شما اولیایی نخواهد بود و یآوری نخواهید یافت.

در سنت دینی، سه گونه ظلم را از هم تفکیک کرده‌اند: ظلم به خود (حق‌النفس)؛ ظلم به دیگری (حق‌الناس)؛ و ظلم به خدا (حق‌الله). این سنخ‌شناسی، طبقه‌بندی رایجی در مباحثات قرآنی و کلام اسلامی بوده است که هنوز هم بسیار پرکاربرد است و عمدتاً نوعی تقسیم‌بندی بر مبنای موضوع

یا مفعول ظلم است. ضمن اذعان به مفید بودن این تقسیم‌بندی رایج در سنت اسلامی، شاید بتوان تقسیم‌بندی‌های دیگری از ظلم هم به دست داد که جلوه‌های دیگری از آن را بیان کند؛ به‌عنوان مثال، سنخ‌شناسی ظلم بر مبنای فاعل یا کنشگر آن یا بر مبنای حوزه تأثیر آن.

می‌خواهم تقسیم‌بندی دوگانه‌ای از ظلم ارائه دهم تا به بحث اصلی برسم؛ شاید بتوان از حیث حوزه تأثیر و منشأ کنش، از دوگونه ظلم سیاسی و ظلم اجتماعی سخن گفت. من اینجا وامدار بحث استاد جامعه‌شناسی، دکتر مسعود جلیبی هستم.

ظلم سیاسی یا ستمگری سیاسی در معنای محدود آن ناشی از مازاد قدرت سیاسی است؛ یعنی چنانچه در جامعه‌ای قدرت به‌صورت متمرکز و متمرکز قرار بگیرد و آن شخص یا گروه با اتکای به قدرت خود به تعرض به حقوق افراد جامعه بپردازد و از زور مشروع که باید در انحصار دولت باشد، به جای کارکرد اصلی آنکه پاسداری و توزیع حقوق و آزادی‌های برای کنشگران جامعه است، در جهت محدود کردن حقوق دیگران بهره بگیرد، ما با وضعیت مازاد قدرت و استبداد سیاسی مواجهیم که به ستمگری سیاسی منجر می‌شود.

اگر در حرکت امام حسین (ع) و شرایط تاریخی دوران تأمل کنیم، می‌بینیم کمابیش همین وضعیت در حکومت یزید به نقطه اوج خودش نزدیک شده است. نه اینکه پیش از آن و در دوران معاویه، استبداد یا ستمگری سیاسی وجود نداشته و به‌صورت نقطه‌ای از آغاز حکومت یزید شکل گرفته است؛ نه چنین نیست. در دوران معاویه نیز ما کمابیش با همین وضعیت مواجه هستیم؛ یعنی سیر تکوین مازاد قدرت و استبداد سیاسی، قدرت غیرپاسخگو و تعقیب و آزار مخالفان سیاسی، از همان دوره حکومت معاویه آغاز شده است؛ اما از آنجا که معاویه تظاهر به تبعیت از قرارداد صلح خود با امام حسن می‌کرد که حکم میثاق اجتماعی دوران را داشت، این ستمگری سیاسی به نقطه اوج خود نرسیده بود. با تخطی آشکار معاویه از صلح‌نامه و تلاش برای بیعت گرفتن از نیروهای نافذ اجتماعی و سیاسی جامعه وقت اسلامی برای یزید، میثاق مذکور را علناً زیر پا می‌گذارد و از اینجاست که امام حسین (ع) به‌حسب همان تکلیف و مسئولیتی که بر دوش نوع انسان مصلح اجتماعی و ستیزگر با ستم هست، نمی‌تواند مشی قبلی را که مشی صلح امام حسن (ع) و همچنین خود ایشان بود ادامه دهد و سکوت کند و اعتراض نکند. چنان‌که در تاریخ مضبوط است، دو یا یک سال پیش از مرگ معاویه و با آشکار شدن کوشش وی برای ایجاد سلطنت موروثی، امام حسین (ع) عازم حج می‌شود و در سرزمین منا قریب به هفتصد نفر از صحابی و تابعان را گرد می‌آورد و خطبه‌ای ایراد می‌کند (حسینی طهرانی: ۳۰-۲۹). در واقع باید شروع حرکت سیاسی امام حسین (ع) در مرحله جدید و مطابق مشی متاخرشان را از اینجا دانست.

حکومت یزید آشکارا مصداق ستمگری سیاسی

بود. او علاوه بر تکیه زدن بر جایگاه حاکم بدون مقبولیت و مشروعیت مردمی و دینی و با زیر پا گذاشتن میثاق اجتماعی وقت (صلح نامه امام حسن و معاویه)، حقوق مخالفان سیاسی برای عدم بیعت را زیر پا گذاشت و تعقیب و آزار سیاسی چهره های نافذ را آغاز کرد. سلطنت موروثی، مادام العمر، طایفه ای، غیر پاسخگو و غیر مبتنی بر رضایت مردم شاخصه های استبدادی بودن حکومت یزید هستند. لذا قیام امام حسین (ع) در وجه نخست، ایستادن در مقابل ستمگری و استبداد سیاسی بود.

استبداد سیاسی پدیده ای است که ما در طول تاریخ در جامعه خودمان مکرراً و مستمراً تجربه کرده ایم. حاکم یا حاکمان مستبد فاقد مقبولیت و رضایت مردمی که به تعقیب و آزار مخالفان و معترضان سیاسی پرداخته و آن‌ها را به قتل رسانده یا محصور کرده اند، حقوق اساسی ملت را تعطیل یا محدود کرده اند و برای توجیه اعمال خود مشروعیت دینی نیز تراشیده اند. در طول تاریخ ایران کم نبوده اند؛ بنابراین استبداد و ستمگری سیاسی، امر نامأنوسی برای ما نیست و این وجه از ظلم برای ما چندان خارج از تصور نیست.

اما ظلم چنان که اشاره شد، می تواند سویه دیگری نیز بیاید و آن ستمگری اجتماعی است. به گفته آرنسون، مفهوم ستمگری اجتماعی (Social Tyranny) را اولین بار جان استوارت میل در مقابل «ستمگری سیاسی» مطرح می کند. در حالی که ستمگری سیاسی ناشی از استبداد سیاسی است، ستمگری اجتماعی ناشی از فشار هنجاری است. میکرت به تأسی از دورکیم به دو شکل از استبداد اشاره می کند؛ یکی استبداد دولت، زمانی که قدرت مازاد دولت باعث ظلم فردی می شود و دیگری «خاص گرای جمعی» زمانی که دولت ضعیف است، درحالی که گروه های اجتماعی صاحب

قدرت می توانند موجب ظلم و ستم به افراد شوند (چلبی: ۸۸). لذا ستمگری اجتماعی که ناشی از مازاد قدرت اجتماعی (در مقابل مازاد قدرت سیاسی دولت) است، در شکل فشار هنجاری با خاص گرایی جمعی ظاهر می شود.

فشار هنجاری به بیان ساده، فشار ناشی از هنجارهای پذیرفته شده اجتماعی است. در حالت کلی، حد متوسطی از فشار هنجاری لازمه قوام اجتماع است. ضعف در فشار هنجاری سبب گسیختگی جامعه و هرج و مرج اجتماعی

می شود؛ اما در نقطه مقابل، افراط در فشار هنجاری هم برای جامعه مضر است؛ زیرا موجب تهدید حقوق و آزادی های فردی و در نتیجه از بین رفتن خلاقیت و خودمختاری فردی و تحرک و تولید اجتماعی می شود. از طرف دیگر، اگر فشار هنجاری ناشی از

هنجارهایی باشد که معیارهای عام گرایانه، عقلانی و اخلاقی بودن و صراحت هنجاری را نداشته باشند، فشار هنجاری به شکل مضاعفی سبب اختلال و برهم خوردن نظم اجتماع می شود (چلبی: ۸۶). هنجارهای خاص گرایانه، یعنی هنجارهایی که تنها مطابق خواسته ها، ارزش ها و نیازهای جمع خاصی از یک جامعه هستند. به عنوان مثال تصور کنید در جامعه ای، یک اقلیت مذهبی، قومی، طبقاتی و... که حامل مجموعه خاصی از هنجارهای اجتماعی است، درصدد تحمیل هنجارهای خود بر اکثریت اعضای جامعه برآید؛ در این صورت ما با خاص گرایی جمعی مواجه می شویم.

امام حسین (ع) در سیر حرکت خود هم معترض و نقاد ظلم و ستمگری سیاسی است و هم از سوی دیگر، درصدد ایجاد نوعی ستمگری اجتماعی هم نیست. این نکته بسیار مهمی است. اگر به مجموع سخنان و مواضع امام در مسیر حرکت ایشان بار دیگر نظر بیفکنیم، می بینیم ایشان نه تنها بر مقاومت در مقابل ظلم تأکید می کند، بلکه مکرراً تصریح می کند در پی ظلم به دیگران و ایجاد فساد و استکبار و سلطه جویی هم نیست. بینش و منش امام حسین (ع) نه به وی اجازه می دهد زیر بار ستم برود و نه درصدد ایجاد گونه دیگری از ظلم است.

مهم است که امام حسین (ع) شب عاشورا یارانش را گرد می آورد و دستور می دهد که روشنایی ها را به تاریکی بدل کنند و سپس به یارانش می گوید: «أَلَا وَرَأَيْتَ قَدْ أُذِنْتُ لَكُمْ، فَانظُرُوا جَمِيعًا فِي جِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَانظُرُوا جَمَلًا».

«آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمائی ندارم. اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگریید و متفرق شوید!».

این حرکت امام حسین (ع) بس انسانی و تأمل برانگیز است. تصریح می کند که یارانی وفادارتر از شما ندیده ام، اما اکنون مجاز و مختارید که مرا ترک کنید و بستر عملی لازم برای این کار را هم با تاریک کردن خیمه و تصریح بر تاریکی شب فراهم می کند. هرگونه فشار هنجاری را -حتی از دوش یاران نزدیک و خویشان- برمی دارد و آن‌ها را در انتخاب مسیر آزاد می گذارد.

مهم تر اینکه مبنای حرکت امام حسین (ع)، نامه نگاری و درخواست چند هزار امضایی کوفیان است. اینکه ایشان تأکید می کند: «إِنِّي لَمْ أُخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ» بر مبنای همین دعوتی است که صورت

پذیرفته است. کسانی با قاطعیت و اصرار از ایشان خواسته اند برای برپاداشتن حقوق ایشان، امام حرکتی اجتماعی را سامان دهد.

این مشی را در سیره امام علی (ع) هم می بینیم. ایشان تا زمانی که اصرار مردم به پذیرش خلافت ایشان تحقق عینی پیدا نکرد، هیچ اقدامی برای کسب و تصرف قدرت انجام نداد؛ چون اساس مشروعیت قدرت و سلطه، در سیره و گفتار امامت و تشیع، خواست و اراده عمومی مردم است. از پیامبر هم نقل شده که به امام علی گفته بود که درست است تو در امر رهبری جامعه احق و اصلح هستی، اما تا زمانی که مردم از تو نخواسته اند رهبری جامعه را بر عهده بگیری، چنین مکن.

آیه عمیقی را امام علی (ع) در خطبه شششنبه و بعد از بیان سیری که جامعه و خلافت طی کرده تا به دوران حکومت ایشان رسیده، نقل می کند: «تَلَكُ الدَّارُ الْأَخْرَجَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

نه امام علی و نه امام حسین (ع) و نه هیچ شیعه واقعی دیگری در پی برتری جویی و فساد در زمین نیست؛ فساد در این آیه در معنای اعم آمده است و همه گونه فساد از فساد اخلاقی و اداری تا اقتصادی و سیاسی را در بر می گیرد که مادر همه این فساد در قدرت غیر پاسخگو است.

در کنه حرکت امام حسین (ع) که دقت کنیم، می بینیم ایشان تنها ظلم سیاسی را پس نمی زند، بلکه بنا به سیره پیامبر و امام علی (ع) و تمام مصلحان تاریخ، درصدد برتری جویی و ظلم و ستمگری اجتماعی هم نیست.

اما این‌ها را گفته تا به شرایط امروز و آینده جامعه ایران برسیم. گفتیم که جامعه ایران استبداد و ظلم سیاسی را مستمراً تجربه کرده است و متفکران و اندیشمندان ما در باب این پدیده بسیار سخن گفته اند. وجه غالب حرکات اصلاحی ما نیز تاکنون متوجه استبداد سیاسی بوده و این البته امری طبیعی است؛ چون استبداد و ستم سیاسی در جامعه ما به شکل عریان و ملموسی حضور داشته است.

اما به نظر می رسد که جنبه دوم ظلم، که ستمگری اجتماعی است چندان مطمح نظر متفکران ما نبوده است و چندان که باید جدی گرفته نشده و در باب آن تئوری پردازی نشده است. یکی از علل این قضیه نیز پنهان بودن نسبی ستمگری اجتماعی است؛ عریانی و شدت ظلم سیاسی چنان بوده که سبب شده وجه مقابل آن به شکل مطلوب واکاوی نشود.

اجازه دهید تخیل خود را به کار بیندازیم و وضعیتی را در آینده ایران تصور کنیم که حکومت سیر دموکراتیزاسیون را طی کرده و تمرکز قدرت سیاسی بی رنگ شده است و سایه فشار از روی اقشار و گرایش ها و خرده فرهنگ های متنوع جامعه برداشته شده است. در این وضعیت مفروض و خیالی، یکی از مهم ترین چالش های جامعه ایران، احتمال بروز ستیزه های اجتماعی میان خرده فرهنگ های ناهمگون و ناهمسازی است که آداب گفت وگو را نیاخته و تمرین نکرده اند. در شرایط فقدان قدرت متمرکز و

در کنه حرکت امام حسین (ع) که دقت کنیم، می بینیم ایشان تنها ظلم سیاسی را پس نمی زند، بلکه بنا به سیره پیامبر و امام علی (ع) و تمام مصلحان تاریخ، درصدد برتری جویی و ظلم و ستمگری اجتماعی هم نیست

متراکم سیاسی، پیدایش پدیده ستمگری اجتماعی در ایران بسیار محتمل و هشدارآمیز است.

برای روشن تر و ملموس تر شدن بحث، بی‌مناسبت نیست که به وضعیت منطقه نظری بیفکنیم. شماری از کشورهای هم‌جوار با گونه‌ای از ستمگری اجتماعی به مفهومی که ذکرش رفت، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. درواقع پدیده

موسوم به افراط‌گرایی دینی، بنیادگرایی دینی، جهادیسیم و اشکال گوناگون آن (طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام، الشبাব و...) می‌توانند به‌عنوان مصادیقی از ستمگری اجتماعی مطالعه شوند. در شرایط ضعف قدرت سیاسی کشورها، گروه‌های خاص‌گرا که حول نظام‌های فکری معارضه‌جو سازمان یافته‌اند می‌توانند موجب ایجاد ستمگری اجتماعی شوند؛ وضعیتی که امروز در افغانستان و عراق و سوریه و برخی کشورهای ضعیف آفریقایی نظیر نیجریه، چاد، کامرون، نیجر، و بنین

مشاهده می‌کنیم. ضعف قدرت دولت مرکزی در این کشورها سبب سربرآوردن فرقه‌هایی سیاسی شده که سبک زندگی و هنجارهای خود را به افراد جامعه تحمیل می‌کنند و سبب ایجاد ناامنی و هرج و مرج اجتماعی می‌شوند.

باز اینجا اجازه دهید به گزاره‌ای از شعیب در قرآن استشهاد کنیم: «وَ یَا قَوْمُ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِیْ اَنْ یصِیْبَکُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْکُمْ بِبَعِیْدٍ» (هود: ۸۹). هرگز نباید تصور کنیم که سرنوشت رفت‌بار و دهشتناک کشورهای منطقه از ما دور و بعید است. نباید فریب داعیه‌های پوشالی را خورد که تصور می‌کنند امنیت و تمرکز قدرت در ایران ابدمدت و قوی شوکت است. کشور ایران از شکاف‌های پنهانی و زیرین قومیتی، طبقاتی، جنسیتی و مذهبی متعددی رنج می‌برد و ستمگری اجتماعی می‌تواند سناریوی هراسناک احتمالی برای آینده آن باشد.

چند شاخص محدود را به‌عنوان نمودهای ضعیفی از این ستمگری اجتماعی ذکر می‌کنم که می‌تواند در آینده جدی‌تر، همه‌جانبه‌تر و بحران‌خیزتر شود:

۱. ریچارد فرای، ایران‌شناس شهیر، چند سال پیش درگذشت و وصیت کرده بود که در اصفهان دفن شود. علی‌رغم دستورات اکید مقامات دولتی و خواست جمع زیادی از نخبگان و دانشگاهیان، با تحریک و فشار گروه‌هایی خاص از تدفین وی در اصفهان ممانعت به عمل آمد و نهایتاً جنازه وی را خانواده‌اش سوزاندند.

۲. بیش از یک سال از پرونده اسیدپاشی زنجیره‌ای به زنان در اصفهان می‌گذرد، اما هنوز هیچ خبری از کشف عاملان این جنایت‌ها نیست.

۳. فیلم سینمایی رستاخیز که با هزینه و زحمت مجموعه زیادی از افراد ساخته‌شده و بنا به گفته‌ها یکی از کارهای هنری وزین در به تصویر کشیدن واقعه عاشورا است، سال گذشته مجوز نمایش دریافت کرد، اما با تجمع عده‌ای در مقابل سینما شکوفه و ایجاد جنجال و فشار، اکران این فیلم منتفی شد.

۴. چندی پیش جنجال وسیعی بر سر برگزاری «کنگره شمس تبریزی» در گرفت. برخی روحانیون (نظیر شیخ علی صافی اصفهانی) موضع‌گیری‌های حیرت‌انگیزی درباره این کنگره انجام دادند که تنها نوک کوه یخی از وجود گرایش‌های مذهبی معین است که نظم و تنوع فرهنگی جامعه را به چالش می‌کشد.

۵. جنجال بر سر برگزاری کنسرت موسیقی در شهر قم در ماه اخیر و مناقشات درباره برگزاری کنسرت در شهر مشهد، نمود دیگری از وجود لایه‌هایی از ناپردباری اجتماعی است که

پتانسیل بدل‌شدن به مازاد قدرت اجتماعی را دارد. ۶. توهین‌های گروه موسوم به انصار حزب‌الله به هنرمندان و فعالان حقوق زنان و مامشات و حمایت سیاسی مستقیم و غیرمستقیم از این اقدامات نمود دیگری از پتانسیل‌های مخرب اجتماعی است.

۷. جنجال و مناقشه بر سر زمان برگزاری مسابقه فوتبال تیم ملی ایران با کره جنوبی در شب عاشورا نیز جدا از وجوه سیاسی و رقابت‌ها و ابزارگرایی‌های رایج سیاسی، بیانگر نمونه دیگری از لایه‌های ناپردباری اجتماعی است.

البته روشن است که نمونه‌های فوق ضمن اینکه نشان‌دهنده شاخصه‌های ناپردباری اجتماعی و خاص‌گرایی جمعی است، با چندگانگی ساخت قدرت در حکومت نیز بی‌نسبت نیست. بسیاری از رخداد‌های فوق بدون اتکای گروه‌های مذکور به قدرت می‌توانست سرنوشت دیگری بیابد و مسیر دیگری طی کند؛ اما ضمن اذعان به نقش مستقیم پیوند برخی گروه‌های واجد مازاد قدرت اجتماعی در نمونه‌های فوق با بخش معینی از قدرت سیاسی، هدف اصلی توجه‌دادن به شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی پنهان در جامعه ایران است که اگر تاکنون از نظرها دور مانده و چندان به چشم نیامده، به سبب وجود مازاد قدرت سیاسی و تمرکز و تراکم قدرت است. در صورت تعدیل قدرت سیاسی، تمامی شکاف‌های مذکور امکان فعال‌شدن دارند و ممکن است جامعه ایران را به پرتگاه هرج و مرج و ستیزه‌گری و کشمکش مداوم ببرد.

مصلحان دینی امروز ما می‌توانند از حرکت امام حسین (ع)، علاوه بر مقابله ایشان با ستمگری و استبداد سیاسی، گریز از هرگونه ستمگری اجتماعی

را نیز استخراج و بارور کنند و در جامعه ترویج دهند. شیعه واقعی حسین نه‌تنها تن به استبداد سیاسی و تعرض به حقوق سیاسی مردم نمی‌دهد، بلکه از ستمگری اجتماعی نیز می‌گریزد؛ در صدد تحمیل و اجبار برای اجرای هنجارهای خاص‌گرایانه خود بر نمی‌آید و فراتر از آن، از ایجاد فشار هنجاری فوق‌طایف افراد نیز می‌پرهیزد. منش امام حسین (ع) آینه تمام‌نمای ستیزی با ظلم سیاسی و گریز از ستمگری اجتماعی است. «وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یَبْعَثُ حَیًّا». ■

* تحریر صحبت در مراسم انجمن اسلامی رویش دانشگاه علم و صنعت ایران به مناسبت عاشورا - مهر ۱۳۹۵

پی‌نوشت:

۱. الهام‌پذیری گاندی از امام حسین (ع) که متواتر است، اما یاد کردن ماندلا از امام حسین با تعظیم و احترام منقول از عبدالعزیز ساشادینا است: «ساشادینا درباره ارادت نلسون ماندلا، رهبر جنبش آزادی‌خواهی آفریقای جنوبی به امام حسین (ع) نیز گفت: ماندلا هم برای امام حسین (ع) احترام بسیار خاصی قائل بود و هم با مسلمانان رابطه خیلی خوبی داشت. من او را چند بار ملاقات کردم. او انسان بسیار شریفی بود. ماندلا می‌گوید امام حسین (ع) برای او که در برابر نژادپرستی سفیدپوستان آفریقای جنوبی مقاومت می‌کرد الهام‌بخش بود. مثال از این دست بسیار است و امام حسین (ع) از دیدگاه بسیاری از افراد در تاریخ مظهر طاق معنوی و روحانی است که توانست تیغ و شمشیر را شکست دهد و در این راه واقعاً پیروز شد» (روزنامه اعتماد، شماره ۳۳۷۵. یکشنبه ۳ آبان ۱۳۹۴).

۲. ترجمه جملات نقل‌شده از امام حسین (ع) از این منبع است: حسینی طهرانی، ۱۴۲۳ ق.

منابع:

- حسینی طهرانی، سید محمدحسین. ۱۴۲۳ (ه.ق.). لمعات الحسین (برخی از کلمات و مواظ و خطب حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام). مشهد: علامه طباطبایی. چاپ ششم.
- چلبی، مسعود. ۱۳۹۳. تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی.
- میثمی، لطف‌الله. «امام حسین (ع) و آیه‌شدن پدیده‌ها». دوماهنامه چشم‌انداز ایران. شماره ۹۶. اسفند ۱۳۹۴ و فروردین ۱۳۹۵. صص. ۱۰۹-۱۰۶.
- «رسانه‌های غربی، عاشورای اسما را از چه زاویه‌ای بازتاب دادند؟». وب‌سایت دین‌آنلاین. ۲۲ مهر ۱۳۹۵. پیوند:
- <http://dinonline.com/doc/report/fa/6806/>
- Mackert, Jürgen. ۲۰۰۴. "Reorganization and Stabilization; Social Mechanisms in Émile Durkheim's Professional Ethics and Civic Morals: A Contribution to the Explanation of Social Processes". Journal of Classical Sociology. November ۲۰۰۴. vol. ۴ no. ۴. ۳۱۱-۳۳۶.
- Arneson, Richard J. ۲۰۰۳. "Equality, Coercion, Culture and Social Norms". Politics Philosophy Economics. June ۲۰۰۳. vol. ۲ no. ۱۶۳-۱۳۹۲.

روشنگری چه مشکلی دارد؟

فیل بجر*

برگردان:

زهیر باقری نوع پرست

مقدمه

فیلسوفان و اندیشمندان عصر روشنگری با تأکید بر علم، عقل و اراده انسان‌ها به دنبال یافتن مناسباتی جدید برای اداره جامعه بودند. مناسباتی که قرار بود مبتنی بر علم باشد و زمینه را برای شکوفایی انسان‌ها فراهم کند. پیروزی بورژوازی بر کلیسا و اشراف در اروپا این امکان را فراهم کرد تا آن‌ها از زیر یوغ تاج و محراب کلیسا خارج شوند. این پیروزی به‌عنوان سرمشی برای تمام انقلابیون پس از روشنگری در نظر گرفته می‌شود، حتی این مهم را می‌توان در مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس نیز یافت. در حال حاضر، گسترش گونه‌های متفاوت دموکراسی در جهان، شکل‌گیری انقلاب‌های متفاوت در سده‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱، سخن گفتن از حقوق بشر و وجود بسیاری از نهاد‌های اجتماعی و سیاسی همگی موهن ایده‌های مطرح شده روشنگری هستند. هرچند دستاوردهای عصر روشنگری در زمینه‌هایی مانند علم، سیاست، فلسفه، هنر و ادبیات به این معنا نیست که هیچ کاستی در کار نبوده است، بلکه برعکس زمینه برای اصلاحات و بهبود شرایط همیشه وجود دارد و این نکته که خود آموزه روشنگری است زمینه را فراهم کرده تا منتقدان روشنگری نیز نقدهای خود را به آن وارد کنند، هرچند شاید هدف برخی از منتقدان درنهایت انقلاب باشد. برخی از این منتقدان محافظه‌کارانی هستند که به عقل بشر به دیده شک می‌نگرند، گروهی دیگر مارکسیست‌ها و نئومارکسیست‌هایی هستند که بیش از هر چیز به سرمایه‌داری و نقش آن در شکل‌گیری شبه‌ارزش‌هایی در جامعه نقد دارند و گروهی دیگر پست‌مدرن‌ها هستند که با مفاهیمی مانند عقل که در روشنگری ادعای جهانی بودن آن‌ها مطرح بوده است مخالفت می‌کنند. هریک از این جریان‌ها نقدهای خود را به روشنگری مطرح کرده‌اند. آیا حقوق بشر، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، آزادی‌های فردی، برابری و عدالت را می‌توان در چارچوب عصر روشنگری به‌دست آورد؟ اگر چنین نباشد،

آیا باید توصیه محافظه‌کاران را بپذیریم و عقبگرد تاریخی کنیم یا باید با نگاهی روبه‌جلو به دنبال اصلاحات یا انقلاب بود؟ در این متن، نویسنده با بررسی موردی مهم‌ترین نقدهایی که به روشنگری شده است سعی دارد ظرفیت «روشنگری» برای مواجهه با این چالش‌ها را نقد و بررسی کند.

همیشه نمی‌توان در گفت‌وگوها آنچه را که «عصر روشنگری» به آن ارجاع دارد به‌آسانی مشخص کرد، اما به‌طور کلی می‌توان آن را جنبشی فکری در نظر گرفت که خاستگاهش در قرن هجدهم مشتمل بر تغییری اساسی در نگرش فیلسوفان و دیگران به نقش عقل بود. به عبارت ساده‌تر، عقل به جایگاه بالاتری نسبت به پیش ارتقا یافت و به‌عنوان مبنای درک جهان‌های مادی و اخلاقی، برخی افراد آن را جایگزین ایمان کردند. افراد بسیاری نماینده مضامین روشنگری هستند، ولی در میان آن‌ها نام امانوئل کانت چنان با روشنگری عجین شده است که ایده‌هایش با روشنگری مترادف شده‌اند. وی در مقاله‌اش با عنوان «روشنگری چیست؟» (۱۷۸۴)، به‌طور مختصر و مفید ایده اساسی را این‌گونه بیان می‌کند:

«روشنگری، رهایی انسان است از عدم بلوغ خودخواسته‌اش. عدم بلوغ، ناتوانی فرد است در استفاده از ادراک خود بدون راهنمایی دیگری.»

برای کانت، روشنگری به معنای ظرفیت و شجاعت فکرکردن برای خودمان و مقاومت در برابر سنت، عرف و مراجع قدرت به‌عنوان منابع خرد و دانش است. این ایده یکی از الهام‌بخش‌ترین و مناقشه‌انگیزترین ایده‌های تاریخ فلسفه بوده و است. این مفهوم که جهان برای ذهن بشر درک کردنی است، پایه و مبنای آن ایده را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، روشنگری، منادی درکی جدید از اهمیت فرد بود؛ فردی (مذکر) که ابزار لازم برای تصمیم‌گیری درباره واقعیات تجربی و ارزش‌های اخلاقی را در اختیار داشت (فرد مؤنث بعدها ظاهر شد). ریشه‌های تاریخی این فردگرایی جدید را می‌توان در تعارضات مذهبی قرن هفدهم یافت. از جمله مسائل مطرح در آن زمان این بود که وجدان و نور درونی به‌جای کلیسای کاتولیک رم، راهنمای فرد در زندگی باشد. تقاضاها برای تساهل بسیار محدود بودند و بسیاری از گروه‌های مذهبی خود به‌طور افراطی متعصب بودند، اما این بحث‌ها همراه با کار کوپرنیک و گالیله و دیگران موجب شد که گول روشنگری از چراغ جادویش بیرون بیاید.

تقریباً بلافاصله خطوط جبهه‌های فکری میان افرادی که سردمدار ایده‌های جدید بودند و کسانی که آن‌ها را سنسجیده و خطرناک می‌دانستند، شکل گرفت. یکی از برهه‌های حساس اولیه، تقبیح «غرور عقل» ادموند برک بود که از نظر او به فجاج دوران ترور در زمان انقلاب فرانسه منجر شد. برک در تأملاتی درباره انقلاب فرانسه (۱۷۹۰)، طرفدار «تعصب» در برابر «عقل خالی» بود؛ به این دلیل که تعصب دارای «خرد مخفی» سنت و عادات استوار است. با این کار، برک یکی از سنگ‌بناهای محافظه‌کاری سیاسی مدرن را پی‌ریزی کرد. طبق استدلال او عقل به‌تنهایی اساس اعتمادناپذیری برای عمل اخلاقی است و مستعد این است که به‌راحتی منحرف شود. به‌عبارت دیگر، هر چیزی را می‌توان عقلانی جلوه داد و دلیل آوردن‌های محتمل ممکن است ما را به‌سوی پرتگاهی هدایت کند که در انتهای آن گیوتین قرار دارد.

پس از گذشت ۲۵۰ سال، شاهد گونه‌های مختلفی از همان استدلال او بوده‌ایم که از طیفی سردرگم‌کننده با چشم‌اندازهای متنوع پیشنهاد شده‌اند. در طول زمان، «روشنگری» متهم به دخالت در تمام لحظه‌های محنت‌بار تاریخ انسان شده است:

به‌عنوان ویرانگر اخلاقیات؛ پیشگام شوم فردگرایی خودخواهانه؛ دزدی که معنای زندگی انسان را می‌رباید؛ و به‌عنوان گونه‌ای از امپریالیسم فرهنگی و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم مسئول همه چیز از هولوکاست گرفته تا گرمایش زمین در نظر گرفته شده است.

یا بیش از حد موفق یا نه به حد کافی موفق
برای افراد تازه‌کار این اتهامات ممکن است شگفت‌انگیز یا حتی پوچ به‌نظر برسد. واقعاً عجیب است که به حکمی که مبنی بر فکر کردن برای خودمان است به‌عنوان منبعی آن‌چنانی از مشکلات فکر کنیم و سوسه برانگیز است که دفاعیه‌ای از آن ارائه دهیم که جدلی و هزل‌گویانه باشد؛ اما مقاومت در برابر این سوسه ارزشش را دارد، زیرا معلوم می‌شود که برخورد محترمانه با منتقدان روشنگری به‌تصریح موارد زیادی منجر می‌شود.

درواقع، منتقدان فلسفه روشنگری علی‌رغم اختلاف‌هایشان، در بی‌اعتمادی به ایده هسته‌ای فرد با هم اشتراک نظر دارند. بر اساس توضیح آنان، فرد موجودی فرای فرهنگ و تاریخ نیست که جدا از زمان و مکان خود باشد و بتواند برآورد کند آن زمینه مکانی و زمانی به چه اندازه مفاهیم جهان‌شمول انتزاعی عقلانیت را محقق می‌کند. برخلاف آن، آنچه عقلانیت خوب را تشکیل می‌دهد محصول شرایط فرهنگی و تاریخی است. یکی از دانش‌جویانم، ریانون لوری-توماس، استعاره فوق‌العاده عالی برای فرهنگ بیان کرده است:

«فرهنگ رودخانه‌ای است که نمی‌توانید با این تصمیم که از جریان امور رضایت ندراید از آن بیرون بیایید.»
این طرز تفکر را می‌توان در آثار افرادی مانند مایکل سندل، محافظه‌کار لیبرال، جان گری، (که کنار آمدن با رویکرد شخصی او کار می‌برد) و فیلسوفان «کامینترین» مانند السدیر مک‌ایناتیر (که البته ممکن است بخواهد خودش را نوارسطویی بخواند) یافت. عجیب است که ادعاهای مشابهی از جانب نومارکسیست‌هایی که پیروان مکتب فرانکفورت خوانده می‌شوند و پست‌مدرنیست‌هایی مانند میشل فوکو ابراز شده است. این فیلسوفان نکات اشتراک زیادی ندارند، ولی همه آن‌ها دیدگاهی به دانش، عاملیت و عقلانیت دارند که نگرش روشنگری را به‌طور اساسی نادرست می‌داند.

به عبارت ساده (درواقع بیش از حد ساده)، محافظه‌کاران و کامینترین‌ها تمایل دارند که روشنگری را حداقل به‌عنوان یک نیروی فرهنگی بیش از حد موفق در نظر بگیرند، در حالی که تلقی نومارکسیست‌ها و پست‌مدرنیست‌ها از روشنگری، داستانی بالقوه است که به سرانجام نرسیده است. به‌طور مثال، آدورنو و هورکهایمر، بنیان‌گذاران مکتب فرانکفورت، «دیالکتیک» یا تعارضی را در قلب تفکر روشنگری متصور بودند. از سوی دیگر، روشنگری انتظارات را در قالب درک فنی ما از جهان و توانایی ما برای تغییر آن برآورده نمود؛ اما به‌طور فجیعی در فراهم آوردن درکی اخلاقی در ما برای اجتناب از تکرار وحشی‌گری‌های اعصابی که از نظر تکنولوژیکی کمتر از ما پیشرفته بودند در مقیاس مضحک‌تر و پوچ‌تر، شکست خورد. در اصطلاح پیش‌گویانه هیوم، عقل باز هم «برده امیال» باقی ماند و برای آدورنو و هورکهایمر این بندگی

امیال با قبول ایده‌های فرویدی درباره نامعقول بودن و پلیس‌دلی انگیزه‌های غایی ما بیشتر خطرناک جلوه کرد. نهاد (Id)، زاده عقل نبوده و عقل هم قادر به بر عهده گرفتن مسئولیتی غیر از توجیه کردن و بهانه آوردن برای کج خلقی‌های آن نیست. برای برک، غرور عقل راه به گیوتین برد، اما برای آدورنو، سفر روشنگری به مقصد آشویتز و اتاق‌های گاز آن رسید.

به‌طور مشابه، اتهام پست‌مدرنیسم که از نقد نیچه به کانت نشأت می‌گیرد این بود که نقادی تمام پیش‌فرض‌ها را روشنگری ناتمام گذاشته است و پیش‌فرض‌های خود را نیز نقادی نکرده است. برای نیچه و بعدتر برای پیروان پست‌مدرنیست او، ناکامی روشنگری، ناکامی شجاعت فلسفی بود. هنگامی که روشنگری تظاهرات باورهای دگم پیشین را زیر سؤال برد، فضا می‌بایست برای آزادسازی اندیشه و اخلاق از «یقین» آماده می‌شد، اما فیلسوفانی مانند کانت در ادامه دادن مسیر ناکام بوده‌اند و در عوض سیستم‌هایی را ساختند که یقین‌های قدیمی را با جدید جایگزین کرد؛ یقین‌هایی که این بار عقل و نه ایمان یا اقتدار گذشتگان، آن را تأیید می‌کرد. با گذشت زمان، این دستگاه‌های جدید هم خود تبدیل به اسطوره‌های سخت شدند (در اصطلاح پست‌مدرن «فراورایت») که برای تعریف هویت‌ها و واقعیت‌های خود دست به محدود کردن ظرفیت‌های بشری زدند.

آزادی یا عدالت؟

ناتوانی آشکار عقل در فراهم کردن بنیان‌های استوار برای اخلاق که پست‌مدرنیست‌ها آن را رهایی‌بخش

در نظر می‌گیرند، هم برای محافظه‌کاران و هم برای کامینترین‌ها ناراحت‌کننده بوده است. ایده فردی که با استفاده از عقل خود و شاید با همکاری افراد مشابه، در جست‌وجوی حقیقت اخلاقی است در نظر چنان متفکرانی به‌طور خطرناکی گمراه‌کننده است. بر اساس نظر جان گری در دو چهره لیبرالیسم (۲۰۰۰)، در بهترین حالت عقل می‌تواند به سبک زندگی Modus vivendi برسد، نوعی توافق بر عدم توافق بین افرادی که ارزش‌های قیاس‌ناپذیر دارند، و قابلیت رسیدن به آن نوع اجماع ارزشی را ندارد که لیبرال‌هایی مانند جان راولز در نظریه عدالت (۱۹۷۲) رؤیای آن را در سر می‌پروراندند.

راولز، به‌عنوان برجسته‌ترین فیلسوف لیبرال قرن بیستم، مدت‌ها هدف انتقادهای محافظه‌کاران و کامینترین‌ها بوده است. به‌طور ویژه آزمایش فکری کلاسیک او، «وضع نخستین» (The Original Position) که در آن باید افرادی را تصور کنیم که از هر نوع دانشی از هویت‌ها و استعداد‌های خاصشان جدا شده‌اند و در پس پرده بی‌خبری (Veil Of Ignorance) برای

تعریف ماهیت جامعه عادلانه تلاش می‌کنند، با بازتاب‌های منفی مواجه شده است. برای راولز پرده بی‌خبری عنصری اساسی برای هر تلاشی در درک نیاز برای عدالت به‌عنوان گونه‌ای مشخص از نیازهای فرد یا منافع گروهی است. بی‌پیرایه می‌توان گفت که او فکر می‌کرد که اگر افراد از اطلاع درباره جنسیت، نژاد، تمایلات جنسی یا دیگر جنبه‌های هویتشان منع شوند، دیگر کسی آرزوی بنیان نهادن جامعه‌ای که در آن تبعیض جنسیتی، نژادپرستی یا دیگر انواع تبعیض تحمل شود در سر نخواهد پروراند، زیرا آنان هم ممکن است قربانی آن باشند.

از دیدگاه محافظه‌کاران و کامینترین‌ها، مشکل این است که هنگامی که تمام ویژگی‌های خاص یا مختص به فرهنگ یک فرد را برداریم، آنچه باقی می‌ماند جست‌وجوگر بی‌طرف و منصف عدالت نیست، بلکه اصلاً شخص نیست. از این دیدگاه، این امور خاص فرد را تشکیل می‌دهند و چنان که راولز فرض می‌کرد تصادفی نیستند. اگر چنین باشد، استدلال‌های اخلاقی تنها می‌توانند به‌طور صحیح در مواجهه با پس‌زمینه اعمال و سنت‌های فرهنگی خاص صورت‌پذیرند. اتهامی که معمولاً عنوان می‌شود این است که لیبرالیسم، به‌ویژه گونه نوکانتی-راولزی آن، به‌نوعی نسبی‌گرایی منجر می‌شود که در آن فرد از هر نوع منبع فرهنگی جدا شده است که ممکن بود او را قادر به شرکت در مکالمه اخلاقی با دیگران کند. اخلاق به انتخابی مصرفی تقلیل یافته است که در آن هر فرد راه خود را در انزوایی باشکوه می‌یابد.

مک‌ایناتیر صریحاً این اتهام را در کتابش در پی فضیلت (۱۹۸۴) نشانه گرفته است. در این کتاب، او نوعی بازگشت به اخلاق را فرامی‌خواند که در آن فضیلت، تعریف شده با هنجارهای فرهنگی مشترک، راهنمای ایده‌آل زندگی بشری است. این جنبه از اندیشه مک‌ایناتیر می‌تواند عمیقاً محافظه‌کارانه تلقی شود و با وجود اختلاف‌هایی که میان او و گری وجود دارد، به‌طور چشمگیری به عناصر گری شباهت دارد؛ اما هر دوی این نویسندگان که به‌طور مؤثر به متهم کردن لیبرالیسم به فردگرایی نیهیلیستی راضی نمی‌شوند، این ادعا را هم مطرح می‌کنند که لیبرالیسم متهم به امپریالیسم فرهنگی مخربی هم است. این امر در عدالت چه

کسی؟ کدام عقلانیت؟ (۱۹۸۸) مک‌ایناتیر و دو چهره لیبرالیسم‌گرایی به‌صراحت بیان شده است. از یک جهت، فهم اتهام «امپریالیسم فرهنگی» از شک گرای اخلاقی و نسبی‌گرایی آسان‌تر است؛ زیرا به هر حال هدف راولز و پیش از او کانت، این بود که به نتایج جهان‌شمول صحیح درباره عدالت برسند که تمام انسان‌های عاقل، صرف نظر از فرهنگ آنان آن را

”
از دیدگاه محافظه‌کاران و کامینترین‌ها، مشکل این است که هنگامی که تمام ویژگی‌های خاص یا مختص به فرهنگ یک فرد را برداریم، آنچه باقی می‌ماند جست‌وجوگر بی‌طرف و منصف عدالت نیست، بلکه اصلاً شخص نیست. از این دیدگاه، این امور خاص فرد را تشکیل می‌دهند و چنان که راولز فرض می‌کرد تصادفی نیستند

بپذیرند؛ بنابراین، تنها یک نوع جامعه می‌تواند عادلانه در نظر گرفته شود و دیگران به‌طور خودکار بر اساس نزدیک یا دوربودن به ایده آل آن قضاوت می‌شوند. پیامد این نوع تفکر، قدرت‌بخشیدن به امپریالیسم غربی برای ادامه‌دادن به روال ظالمانه و ویرانگر خود بود که ظاهراً با ایدئولوژی لیبرال حقوق فردی حمایت می‌شد، اما «دموکراسی» و «حقوق بشر» به ما آزادی عمل می‌دهند تا سنت‌ها، رسوم و نهادهای سیاسی هر گروهی را ویران کنیم که از آن‌ها انتظار نمی‌رود به استانداردهای ما برسند. اتهام‌های مشابهی از جانب آدورنو و هورکهایمر وارد شده است و ما شاید بتوانیم به آن بپردازیم؛ ولی می‌توانیم اذعان کنیم که این مارکسیست‌ها نه تنها این دیدگاه را با گری و مک‌ایناتیر سهیم هستند، بلکه در آن با یکی از لیبرال‌های اعظم قرن بیستم یعنی آیزایا برلین اشتراک دارند. برلین در دو مفهوم آزادی (۱۹۵۱)، استدلال کرد که در عمل دو نوع لیبرالیسم وجود دارند: یک نوع که واقعاً ایقاف این نام را ندارد قصد داشت تا بر اساس توافق عقلانی میان افراد خودمختار حقیقت اخلاقی مشترکی را بنا نهد. این «لیبرالیسم» کانت است، اما این نوع به دلایلی که پیش‌تر برشمردیم غیرممکن است. امر عقلانی منبعی جهان‌شمول نیست، بلکه امری فرهنگی است. در مقابل، مبنای درست برای لیبرالیسم در شناسایی این امر نهفته است که تنها شهرنرنگی آشفته از روش‌های زندگی ناهمخوان و ناسازگار وجود دارد که برای همیشه در برابر تمایل به رسیدن به اجماع و توافق مقاومت خواهد نمود؛ بنابراین، ایده آل‌های بزرگ پیشرفت و کمال در نهادهای انسانی باید در مواجهه با زندگی‌های واقعی انسان‌ها و غیرممکن بودن بنا نهادن عقلانی‌تری برتر از هر نوع ارزش قیاس‌ناپذیر کنار گذاشته شوند.

دهشت‌های نسبی‌گرایی

بگذارید نگاهی به داستان تا اینجای کار بیندازیم. روشنگری و فرزند ایدئولوژیک آن لیبرالیسم، متهم به شکل‌گرایی اخلاقی فرسایشگر و تمایل به مطلق‌گرایی هستند. دیدیم که چگونه این اتهام‌ها به‌طور شگفتی‌خاستگاه‌های مشابه دارند. شوکت عقل، فرد را از «زندگی بررسی نشده» که به او یقین می‌داد جدا کرد؛ در نتیجه فرد با نوعی اعتماد به نفس شیداگونه تنها ماند که از توهمات چندگانه‌ای سرچشمه گرفته و او آن‌ها را شایسته تحمیل بر دیگران می‌داند. درمان این درد، این است که دوباره فروتن شویم: ببینیم که حقیقت فراتر وجود ندارد؛ بلکه تنها توافق‌های محلی میان افراد با طرز تفکر مشابه وجود دارد که حق ندارند در کار آیندگان دخالت کنند. ما باید، چنان‌که در گذشته این کار را انجام دادیم، به منابع فرهنگی خود نگاه کنیم تا خود را به یکدیگر پیوند بزنیم.

این امر در بهترین حالت، توهم و در بدترین حالت دستور عملی برای وحشت محض است. توهم از این واقعیت نشأت می‌گیرد که درنظر گرفتن هر لحظه‌ای در گذشته به‌عنوان زمان وحدت و صلح اجتماعی نیازمند دانش تاریخی است (گری، خود، در نقدش از فلسفه کامیونیتی این نکته را مطرح می‌کند). ویژگی ماهوی جوامع، منافع و تعارضات گروهی است. چنان‌که مارکسیست‌ها و پست‌مدرنیست‌ها دریافته‌اند، قدرت به

برخی گروه‌ها توانایی تعریف واقعیت و زندگی را برای همه می‌دهد. ایده نوعی روش زندگی آرمانی چیزی بیش از مرهمی نیست که به‌سختی فوران‌های تعارض و سرکوب را می‌پوشاند. وحشت از آنجا وارد می‌شود که بدون نوعی مفهوم فراگیر عدالت، دفاع از افرادی که سرکوب می‌شوند دشوار است؛ بنابراین، می‌توانیم ببینیم که اتهام نسبی‌گرایی که مدت‌های دراز به لیبرال‌ها زده شده، در واقع به شاکیان آن‌ها وارد است. تفاوت در این است که نسبی‌گرایی کجا آغاز شده و به پایان می‌رسد. برای کامیونیتی‌ها و محافظه‌کاران، نسبی‌گرایی تنها زمانی محل تردید است که افراد در حال تصمیم‌گیری‌های اخلاقی فردی هستند. در مقابل، آن‌ها با نسبی‌گرایی در سطح فرهنگ‌ها با آرامش مواجه می‌شوند، زیرا برای آن‌ها منبع حقیقت اخلاقی وجود ندارد که شاید بتواند به‌طور مقتدرانه مفروضات یک فرهنگ را زیر سؤال ببرد.

تساهل و فرد

مسئله رابطه درست میان گروه و فرد، سؤال مرکزی فلسفه سیاسی است. لیبرال‌ها، از همه نوع، بیشتر تمایل دارند که فرد را در اولویت قرار دهند. افراد، گونه‌ای از چیزها هستند که توانایی رنج‌کشیدن دارند و این برای برخی از ما خیلی مهم است. در مقابل، گروه‌ها اغلب چیزهایی مشکوک هستند که تمایل دارند ناگهان به برخی از اعضای خود حمله یا انتقاد کنند و به‌ویژه با افرادی برخورد

منفی داشته باشند که اصلاً به آن تعلق ندارند. این یکی از دلایلی است که لیبرال‌ها در مقایسه با کامیونیتی‌ها و محافظه‌کاران، درباره نقش «گروه‌های مستقیم یا بی‌واسطه» در جامعه مدنی رویکرد نچندان مثبتی دارند. کلیساها، سازمان‌های اجتماعی و... همه خوب هستند، اما کمک آن‌ها اغلب مشروط به این است که افرادی که از آن بهره‌مند می‌شوند ارزش‌های معینی را بپذیرند یا برخی آزمون‌ها را با موفقیت پشت سر بگذارند. گاه، دولت باید فعالانه از فرد در مقابل اجتماع حمایت کند که نمونه بارز آن مسئله نژادپرستی در ایالات متحده است. شاید استدلال شود که گروه‌ها از افراد تشکیل شده‌اند، اما یافته‌های روان‌شناسی اجتماعی، به‌ویژه در رابطه با اطاعت و رفتار «خارج از گروه»، ممکن است موجب شک و تردید ما درباره پذیرش بی‌چون‌وچرای هنجارهای گروهی شود. به همین دلیل است که این اتهام که شعار روشنگری مبنی بر اینکه «برای خودت فکر کن» مسئول جرائم جمعی است، به نظر بسیاری از لیبرال‌ها اتهامی گمراه‌کننده است.

به نظر من، در قلب نقد برلین و جان گری به ایده آل‌های روشنگری نوعی اشتباه طبقه‌بندی وجود

دارد. اتهام وارده آنان این است که ایده آل لیبرال کمال به‌نوعی عدم تحمل تفاوت منجر می‌شود. اشتباه آنان این است که فکر می‌کنند ایده آل لیبرال برای افراد کاربرد دارد نه چارچوب‌های قانونی یا سازمان‌ها. «امپریالیسم فرهنگی» لیبرال این نیست که به این یا آن فرد بگوید که انتخاب‌هایش نامناسب یا غلط هستند، بلکه به چالش کشیدن سازمان‌هایی -در هر کجا- است که چنان انتخاب‌هایی را غیرممکن می‌سازند. نباید با رژیم‌ها و فرهنگ‌های متعصب و نابدربار با تساهل

برخورد کنیم، در عین حال حقوق فردی را ارتقا دهیم تا افراد بتوانند انتخاب‌های متنوع و متعارض برای خودشان فراهم آورند. تکثرگرایی ارزشی تنها در سطح فردی کارگر است، زیرا پذیرفتن ارزش‌های نابدربارانه در سطح گروهی به معنای پذیرفتن این است که برخی از اعضای گروه مورد تبعیض واقع می‌شوند. برای مثال، ممکن است سؤال پیش بیاید که جان گری چگونه می‌خواهد با مجازات هم‌جنس‌گراها در ایران برخورد کند. لیبرال‌های روشنگر در مقایسه یک رژیم با یک استاندارد ایده آل تساهل مشکلی ندارند، اما برای جان گری و کامیونیتی‌هایی مانند مک‌ایناتیر، چنین استانداردهایی برای به‌کارگیری وجود ندارد. در عمل، به «تعصب محلی» برک رجوع خواهیم کرد و آن برای متوقف کردن اعدام هم‌جنس‌گراها به نظر نقطه شروع خوبی نمی‌آید. (برای

مقایسه پیشگیرانه با اتهام اسلام‌هراسی، من کاملاً اذعان دارم که مسیحیان بنیادگرای بسیاری هم هستند که ممکن است از اعدام بدون محاکمه [لینچ] هم‌جنس‌گرایان طرفداری کنند). مشکل اصلی که باقی می‌ماند یافتن چشم‌اندازی است که با آن بتوان درباره نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قضاوت کرد بدون آنکه زاویه نگرستن به موضوع از داخل آن‌ها سرچشمه گرفته باشد. با مخالفت با دانشجوییم باید بگویم که ما باید «از رودخانه بیرون بیاییم». او با توجه به همه دلایلی که پیش‌تر بیان کردیم درست می‌گفت که این کار به‌سختی ممکن است، اما ما برای ارزیابی توافقات محلی خاص نیاز داریم که فاصله‌ای انتقادی خلق کنیم.

سه راه ممکن پیش روی ما هستند. اول، رویکرد قدیمی کاتی/ارولزی که مبتنی بر اصول عدالتی است که با عقل جهان‌شمول قابل کشف هستند. پیش‌تر این رویکرد را تا حد زیادی غیرممکن تلقی کردیم. گزینه دیگر مبتنی بر ایده ارسطویی است که زندگی انسان هدفی نهایی یا غایت (Telos) دارد. نهادها و روال‌هایی که این توانایی فرد را برای کارکرد یا حرکت

مسئله رابطه درست میان گروه و فرد، سؤال مرکزی فلسفه سیاسی است.

لیبرال‌ها، از همه نوع، بیشتر تمایل دارند که فرد را در اولویت قرار دهند. افراد، گونه‌ای از چیزها هستند که توانایی رنج‌کشیدن دارند و این برای برخی از ما خیلی مهم است. در مقابل، گروه‌ها اغلب چیزهایی مشکوک هستند که تمایل دارند ناگهان به برخی از اعضای خود حمله یا انتقاد کنند و به‌ویژه با افرادی برخورد منفی داشته باشند که اصلاً به آن تعلق ندارند

نقد ایده «پیشرفت» در فلسفه روشنگری

به بهانه کتاب علیه نظم سکولار و چند مقاله دیگر؛
گزینش و ترجمه محمد رضا قائمی نیک

علی بیاتی

آینده به کجا می‌رود؟ آیا باید ضرورتاً معتقد باشیم در آینده جامعه‌ای بهتر از حال حاضر خود خواهیم داشت؟ ایده «ترقی» یا پیشرفت طی گذشت زمان مسئله‌ای پیش‌پاافتاده است یا اهمیتی انکارناشدنی دارد؟

این‌ها سؤالاتی هستند که صبغه فلسفی پررنگی در آن‌ها مشاهده می‌شود و ذهن متفکران و اندیشمندان را در دهه‌های اخیر به خود مشغول داشته است.

آیا غیر از این است که در قرن بیستم و بیست‌ویکم بشر به پیشرفتی نائل آمده است که در زمان‌های گذشته بی‌سابقه بوده و حتی تصور آن هم نمی‌رفته است؟ آیا نمی‌توان در عین حال به‌سادگی اعتراف کرد که قرن بیستم از لحاظ کشتار و جنایت هم نسبت به زمان‌های گذشته بی‌بدیل بوده است؟ این ناسازگاری را چگونه می‌توان بررسی کرد و آیا انسان در طی قرون پشت سر گذاشته پیشرفت و ترقی کرده است یا عقبگرد کرده و به سمت اضمحلال اخلاقی پیش می‌رود؟

پاسخ دادن به پرسش از پیشرفت یا عقبگرد بشر پاسخی ساده و ضرورتاً تک‌بعدی نخواهد بود، زیرا مفهوم پیشرفت، از ابهام و پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. مفهوم ترقی یا پیشرفت^۱ به گونه‌ای در اذهان اکثریت مردم جاافتاده است که طرح پرسش از آن تا حدودی شبیه تردید کردن در وجود خدا در جامعه‌ای دینی است؛ به گونه‌ای که واکنش اولیه اذهان مردم نسبت به این پرسش ترسی همراه با تشویش و اضطراب خواهد بود که به از دست رفتن امید آن‌ها می‌انجامد. ذهن ناآشنا با موضوع در تقابل اولیه با این پرسش به هراسی دچار می‌شود که نمی‌داند چه کند و چه موضعی را در پیش بگیرد و چگونه دلیل و برهانی بیاورد، زیرا سال‌هاست که عادت کرده با افزایش سرمایه مالی خود و پیش‌بردن زندگی خود در طی زمان و بستر تاریخ، خوشبخت و خانوادگی خویش را در روند ترقی و پیشرفت ببیند. این موضوع تا حدی در گوشت و پوست مردم و

به‌سوی غایت، محدود می‌کنند می‌توان نامشروع تلقی کرد. مشکل این گزینه این است که کمک چندانی به آرمان تساهل مورد بحث ما نمی‌کند. ارسطو ایده‌ای بسیار محدود درباره چگونگی زندگی ایده‌آل انسانی داشت و اتخاذ چنان مفاهیمی به‌عنوان مقیاس و ملاک به‌احتمال فراوان به پیامدهای مستبدانه منجر می‌شود.

گزینه سوم که لیبرالیست بزرگ انگلیسی، جان استوارت میل، آن را پیشنهاد کرده، گونه‌ای دیدگاه ارسطویی بازنگری شده است که در آن هنوز این فرض وجود دارد که افراد غایت دارند، ولی این غایت برای هر فرد اختصاصی است و غایتی کلی برای همه انسان‌ها نیست. بر اساس این ایده، زندگی انسان بر اساس توانایی افراد برای «رشد طبق نیروهای درونی که آن را موجودی زنده می‌سازند» معنا می‌یابد (در باب آزادی، ۱۸۵۹)؛ بنابراین، برای میل تنها یک نوع ایده‌آل رشد انسانی موجود نیست، بلکه راه‌هایی که مختص هر یک از ما هستند وجود دارند، اما نهادهای سیاسی و فرهنگی را تنها می‌توان به میزانی قضاوت کرد که از این تکنرگرایی آگاهی دارند و این فضای است که می‌تواند برای چشم‌اندازهای انتقادی استفاده شود. از این‌رو، افراد نباید به‌سوی یک نوع چهره نگاشت (Identikit) کمال حرکت کنند، بلکه جوامع و نهادهای سیاسی به‌اندازه‌ای خوب هستند که به ما اجازه شکوفایی می‌دهند.

جان گری در دو چهره لیبرالیسم، استدلال می‌کند که تنوع تربیات و توافقات سیاسی و اجتماعی می‌تواند به نفع آن چیزی باشد که میل آن را «آزمایش‌های زندگی» می‌خواند. شاید چنین باشد، اما به اطمینان هیچ رویکردی به میزانی که لیبرالیسم به تساهل با نظر مساعدت می‌نگرد، با آن موافق نیست. به همین دلیل، باید برای لیبرالیسم این ارزش را قائل باشیم که بیش از هر رویکرد دیگری به ایده‌آل نزدیک است. لیبرالیسم، ضرورتاً درباره ارتقای دولتی کوچک نیست که تلاش در برداشتن موانع از سر راه شکوفایی فرد دارند که موجب فلج کردن بسیاری از زندگی‌ها در جوامعی شده‌اند که به‌طور فاحشی نابرابر هستند و از نظر من این‌طور نیز نباید باشد.

بنابراین، لیبرالیسم من، آن نوعی است که معمولاً از آن به‌عنوان «ترقی‌خواه» یاد می‌شود، اما بحث درباره آن باید به زمان دیگری موکول شود. در اینجا، نکته اصلی این است که معنای زندگی‌های ما گرچه متأثر از اعمال اجتماعی و سنت‌ها است، اما گاه از چنان زمینه‌هایی فراتر می‌رود. برای لیبرال‌ها، افرادی که هستیم و آنچه انتخاب می‌کنیم که باشیم، اموری هستند که دولت‌ها، اجتماعات و نهادها حق دخالت در آن‌ها را ندارند مگر در صورتی که انتخاب‌ها و طبیعت ما موجب تعدی به دیگران شوند. میل این را «اصل ساده» می‌نامید و البته این اصل هر چیزی است به غیر از ساده. هرچند این اصل، اصلی است که باید به آن بازگشت و هرگاه که زندگی افراد را قدرت طاقت‌فرسای جمع تهدید کرد، به آن مجدداً تأکید می‌کنیم.

پس مشکل روشنگری چیست؟ مشکلاتش آن قدرها هم که برخی گمان می‌کنند زیاد نیست. ■

* استاد فلسفه اخلاق دانشگاه شفیلد (انگلستان)

اذهان آن‌ها رسوخ کرده است که چنین پرسشی بنیاد عقل آن‌ها را به چالش می‌کشد. ایده «ترقی» در نظام فکری-فلسفی اندیشمندان و فیلسوفان گذشته وجود نداشت و آن‌ها سیر تاریخ را رو به‌سوی پیشرفت نمی‌دیدند. این ایده از رنسانس به بعد، نزد متفکران و روشنفکران اروپایی قوت گرفته و ریشه‌دار شد و با به‌کارگیری عقلانیت ابزاری در خدمت خود و شعار سلطه بر طبیعت به شکل حداکثری، نزد این متفکران دست بالا را پیدا کرد به‌طوری‌که روشنفکران، فیلسوفان، جامعه‌شناسان و حتی سیاستمداران اعم از چپ و راست، در طی دو قرن گذشته از پیامبران و پیام‌آوران ایده ترقی بوده‌اند؛ از هگل، مارکس، باکونین و لنین گرفته تا جان استوارت میل، کارل پوپر، فون‌هایک، یورگن هابرماس، برتراند راسل و آگوست کنت همگی در این ایده مشترک بوده‌اند و اتفاق نظر داشته‌اند.

این در حالی است که متفکری همچون هیوم سیر تاریخ را به شکل دوری می‌دید که در چرخه‌ای از آزادی و صلح و سپس هرج‌ومرج و استبداد در نوسان است؛ ممکن است تاریخ در دوره‌ای ترقی کند، اما این ترقی مستمر و همیشگی نخواهد بود.

پیشرفت در تاریخ که امروزه در اذهان مردم و حتی بسیاری از متفکران انکارناشدنی می‌نمایاند در دهه‌های اخیر به‌طور جدی به چالش کشیده شده است، زیرا این ایده در کنار شکل مصرف‌گرایانه و منفعت‌گرایانه از زندگی که در جوامع سرمایه‌داری یا شبه سرمایه‌داری تبلیغ می‌شود و به‌عنوان راه و مسیر اصولی و درست زندگی معرفی می‌شود تا به حال سرانجام خوشایندی برای جامعه نداشته است؛ در عین حال این موضوع نیز نباید از نظر دور بماند که ایده ترقی که از عصر رنسانس به بعد همه‌گیر شده است به شکل انحرافی از پیشرفت در علم و تکنولوژی به تاریخ و اخلاق هم سرایت کرده است.

این‌ها پرسش‌ها و مسائلی هستند که در مجموعه مقالات این کتاب گردهم جمع شده‌اند و

محمدرضا قائمی این مجموعه را از نویسندگان مختلفی چون لئو اشتراوس، کارل لویت و رابرت والیس جمع‌آوری کرده است. در مقدمه این کتاب چنین می‌خوانیم:

یکی از رویکردهای انتقادی که در ایران کمتر شناخته شده و معطوف به اصول روشنگری است، رویکردی است که می‌توان با توجه به نگاه الهیاتی به جامعه، آن را «الهیات اجتماعی» نامید. نگاه الهیاتی به جامعه بیش از همه با فلسفه تاریخ سکولار روشنگری و هسته اصلی آن، ایده ترقی زاویه دارد. روشنگری با نفی جایگاه الهیات، مخصوصاً الهیات مسیحی در تبیین‌های نظری شکل گرفت. امور الهیاتی، به‌عنوان مثال نفس و خدا و جهان در اندیشه کانت، از حیطه عقل نظری و شناخت علمی کنار گذاشته شد و نظریه‌های جامعه‌شناسی کلاسیک که تحت عنوان کلی «علم جامعه‌شناسی» صورت‌بندی شدند، آموزه‌های روشنگری را در تبیین امور اجتماعی به کار بستند.^۱

در مقدمه سروراستار نوع انتخاب مقالات و رئوس موضوعات مورد بررسی در آن‌ها نیز به‌طور خلاصه بیان می‌شود. برای مثال مقاله کارل لویت، بخش نتیجه‌گیری کتاب معنا در تاریخ است و عنوان «از مسیحیت تا سکولاریسم: قیام تاریخ نامقدس علیه تاریخ قدسی» را مترجم برگزیده است. موضوع دیگری که در این کتاب از آن بحث می‌شود بحث از مشیت الهی و رستگاری انسان‌هاست که به‌گونه‌ای دیگر تلاش شده مدرنیته و سکولاریسم حاکم بر آن را نقد کند این مطلب اهمیت فراوانی دارد که رابطه میان سعادت انسانی یا رستگاری بشر با رشد معرفت علمی و پیشرفت تکنولوژی چیست و آیا بین این دو هماهنگی‌ای وجود دارد یا ناهماهنگی؛ ملموس‌ترین و عینی‌ترین شاهد این مدعا پیشرفت تکنولوژی و علم در سال‌های اخیر در کنار جنگ‌های ویرانگر و ابزارآلات پیشرفته جنگی و حتی پدیده تروریسم است که نشان می‌دهد قضاوت در این رابطه با چه دشواری‌هایی روبه‌رو است.

انکار پیشرفت علمی مانند نظریاتی که بعضی متفکران پست‌مدرن (آن‌هایی که خود را به این نام می‌خوانند) مطرح می‌کنند بی‌معناست، اما در عین حال تسری دادن این پیشرفت به حوزه‌های دیگری مانند اخلاق، تاریخ یا سیاست نیز اشتباهی محرز و انکارناشدنی است. هسته اصلی ایده ترقی این توهم است که معرفت علمی، آزادی بشریت را گسترش می‌دهد، اما واقعیت امروزی نشانگر آن است که چنین نتیجه‌ای حاصل نشده است و در آینده هم نخواهد شد.

ایده ترقی شباهتی با ایده رستگاری در ادیان ابراهیمی دارد. نظریه‌ای که در آن جهان در نهایت رو به‌سوی پایانی خوش و سرانجامی نیکو رهسپار است و حتی اگر نه در این دنیا، بلکه در زندگی بعدی سرانجام نیکویی برای مؤمنان و پارسایانی



که رستگار می‌شوند، در پیش است. این ایده در اروپای قرون‌وسطی بسیار تبلیغ می‌شد و شاید یکی از دلایل همه‌گیر شدن ایده ترقی را بتوان شباهت آن به ایده رستگاری دانست.

ایده رستگاری، چه به شکل جمعی و چه به شکل فردی، در قرون‌وسطی و سال‌های پیش از آن در مغرب زمین، خود را در قالب دین مسیحیت و با توسل به توبه و ابراز پشیمانی از گناه نخستین، مردمان آن سرزمین را به آینده امیدوار می‌داشت و گرنه در بین متفکران قبلی این ایده دیده نشده است.

نیازهای انسان در طی اعصار متفاوت تغییری نکرده است. انسان‌ها به‌شدت کنجکاو، اما از حقیقت هراسان هستند و رستگاری نیز از مسائلی است که به‌عنوان موضوعی مهم در زندگانی بشر نقش ایفا می‌کند. برای مؤمنان، تاریخ قلمرو خودمختار کوشش و ترقی آدمی نیست؛ بلکه قلمرو گناه و مرگ است و به همین جهت نیازمند فعل رستگاری است. اعتقاد به ارتباط مطلق تاریخ از نوعی که در آثار اسپنگلر و توین‌بی توصیف و تبیین شده است، نتیجه‌رهایی آگاهی تاریخ مدرن از مبنا و محدودیتی است که جهان‌شناسی کلاسیک و الهیات مسیحی ایجاد کرده بود.

در عصر روشنگری، متفکران و فیلسوفان در پی صدمات ناشی از حکومت دین و کلیسا بر تمامی ارکان جامعه در پی آن بودند که فلسفه روشنگری و

جامعه برساخته از این تفکر را به شکل تمام و کمال خودبسند طراحی کنند؛ آنان چنین می‌پنداشتند که عقلانیت و خرد انسان به‌تنهایی توان آن را دارد که انتظارات بشر را پاسخ بدهد. عقلانیت خودبنیاد به‌تمامی خود را مستقل دانسته و به همین دلیل ایده پیشرفت و امید به آینده را با استدلال استقرایی و پرسش از احوال آدمیان در گذشته دور آن‌ها و چگونگی انباشت علم و تجربه‌های علمی دقیق و در همین راستا پیشرفت به شکلی انکارناپذیر، خالی بودن جای ایده رستگاری در ادیان را پر کند.

این مسائل و پرسش‌ها و مباحثی که در ربط و نسبت با این موضوعات قرار می‌گیرند، در کتاب بررسی شده است و افرادی که علاقه‌مند به مطالعه در حوزه فلسفه تاریخ، فلسفه روشنگری و توسعاً ایده ترقی باشند با خواندن این کتاب به بهره‌های وافیه دست پیدا خواهند کرد؛ البته گفتن این مطلب نیز الزامی است که ترجمه مطالب و انتخاب واژگان از طرف مترجمان در بعضی از موارد قابل انتقاد هستند و بعضاً معادل‌های بهتری هم برای آن‌ها وجود داشته است، اما ویراستار مجموعه چنین واژگانی را برگزیده است که این نکته را نیز در کنار دیگر ویژگی‌های این کتاب نباید از نظر دور داشت. ■

پی‌نوشت:

۱. The Idea Of Progress

۲. همین کتاب، ص ۱۰.

حشم انداز اقتصاد و توسعه



این روزها رسانه‌های عمومی خیر از فسادهای اقتصادی و اداری ریز و درشت در سطوح مختلف می‌دهند. در برخورد با این خبرها دو رویکرد متفاوت را شاهد بوده‌ایم. رویکرد نخست، که بیشتر نیز به چشم می‌خورد، محکوم‌کردن این یا آن فرد در مواجهه با این اتفاقات تلخ است. حتی گاهی فرد یا افرادی در این ارتباط به مجازات‌های سنگین محکوم شده‌اند؛ اما رویکرد دوم که تا حدی مغفول‌تر مانده است، پرسش درباره چرایی این حجم از فساد است. چه اتفاقی افتاده که سیستم اقتصادی ما تا این حد دچار نابسامانی شده است؟ در درجه بالاتر چه اتفاقی افتاده که حتی برخی فسادهای آشکار و رانت‌های بزرگ جنبه قانونی به خود گرفته‌اند و متهمان پرونده‌ها با دلایل قانونی از آنچه کرده‌اند دفاع می‌کنند. این موضوعی است که در گفت‌وگو با مهدی پازوکی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه و علی دینی ترکمانی، پژوهشگر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، بررسی کرده‌ایم.



قوانینی که به فساد دامن می‌زنند

گفت‌وگو با مهدی پازوکی

«تودرتو»های فسادزا

گفت‌وگو با علی دینی ترکمانی



قوانینی که به فساد دامن می‌زنند

گفت‌وگو با مهدی پازوکی

سمانه گلاب: گفت‌وگو با مهدی پازوکی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، درباره عوامل ایجاد فساد اقتصادی آغاز شد و در ادامه صحبت به چگونگی اداره کشور کشیده شد. پازوکی نتیجه شیوه نادرست تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اداری کشور را در یک جمله بیان می‌کند و آن «گران اداره کردن کشور است». وی معتقد است شیوه‌های مدیریتی در دولت پیشین باعث شد اقتصاد ایران ربع قرن عقب بیفتد و آثار آن را تا امروز در اقتصاد کشور می‌بینیم. پازوکی برخی قوانین در کشور را عامل ایجاد نابرابری و فساد می‌داند و معتقد است برای تغییر وضع موجود چاره‌ای جز اصلاح سیستمی نداریم. وی شفافیت و سلامت سیستم قضایی را دو کلید اصلی مبارزه با فساد می‌داند و معتقد است اگر کشور در مسیر توسعه گام بردارد و آگاهی عمومی افزایش یابد، فساد نیز کاهش خواهد یافت.

سیستم اداری کشور ما فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مطرح کشور جایی ندارند، اما کسانی که در دانشگاه‌هایی با سطح نازل آموزشی تحصیل کرده‌اند به دلیل ضابطه به‌راحتی در سیستم اداری و سطح بالای آن جا می‌گیرند. یکی از رموز توسعه در کشورهای پیشرفته این است که بهترین افراد جذب سیستم اداری دولتی می‌شوند. چرا کشورهایمانند آمریکا به دانشجویان دانشگاه‌های مطرح کشور ما بورس می‌دهند؟ چون می‌دانند فردی که در این سطح تحصیل کرده است برای سیستم اقتصادی آن‌ها سود دارد، اما سیستم اداری کشور ما این افراد را پس می‌زند. این سه حوزه بی‌انضباطی که در نهایت به بی‌انضباطی اقتصادی تعبیر می‌شود از عوامل اصلی فساد در کشور ماست. این بی‌انضباطی در حوزه اقتصاد در نهایت به جامعه هم منتقل می‌شود و جامعه نابسامانی به وجود می‌آید.

عامل دیگر ایجاد فساد نبود شفافیت است که تقریباً همه درباره آن توافق دارند. این موضوع را می‌خواهم با یک نمونه ساده توضیح دهم. در انتخابات مجلس شخصی برای تبلیغات گاهی بیش از ۲ میلیارد تومان هزینه می‌کند. این در حالی است که کل حقوق نمایندگی طی چهار سال، کمتر از ۴۰۰ میلیون تومان است. حساب و کتاب ساده‌ای نشان می‌دهد این عمل اقتصادی نیست. چرا فرد این هزینه را متحمل می‌شود؟ چون می‌داند از طریق ارتباط گرفتن با دستگاه‌های اجرایی می‌تواند منافع و رانتی را کسب کند که این هزینه‌ها را پوشش دهد. زمانی می‌توان این رویه را کنترل کرد که شفافیت اطلاعات وجود داشته باشد و منابع تزییق این رانت‌ها مشخص باشد.

این بازی‌های پشت پرده سیاسی در بسیاری از کشورها وجود دارد، اما چرا در کشور ما حجم فساد ناشی از این فعالیت‌ها تا این اندازه گسترده می‌شود؟

«دلیل آن دولتی بودن اقتصاد ماست. هرچه اقتصاد دولتی بزرگ‌تر شود، زمینه برای فساد بیشتر می‌شود. کلید بحث هم در اینجا نبود شفافیت است، زیرا در اقتصاد دولتی سیستم به سمت عدم شفافیت حرکت می‌کند. شفاف شدن سیستم اقتصادی هم در گرو آزادی است. ما وقتی صحبت از آزادی می‌کنیم برخی آن را به بی‌بندوباری تعبیر می‌کنند و از زاویه بحثی سطح پایین با آن برخورد می‌شود. منظور از آزادی در اینجا آزادی در حقوق شهروندی، آزادی حق بیان و حق دفاع است. اتاق اقتصاد باید شیشه‌ای و بسیار شفاف باشد. هر گامی که در جهت ایجاد این شفافیت برداشته شود فساد را کاهش خواهد داد، اما برداشتن این گام ساده نیست. این موضوع را در برخوردهایی که با پیوستن ایران به FATF صورت گرفت می‌توان

اخبار رسانه‌ها هر روز خبر از افشای فسادی جدید می‌دهند. این فسادهای گاهی در قالب دورزدن قانون و گاهی در چارچوب تعیین قوانینی با هدف به‌دست آوردن امتیازهای خاص است. به لحاظ اقتصادی چرا فساد به وجود می‌آید و چرا به پدیده‌ای سیستمی تبدیل می‌شود تا حدی که مسئولان نظام هم به آن اذعان دارند؟

فساد جنبه‌های گوناگونی دارد: فساد اقتصادی؛ فساد اداری و فساد اخلاقی. به اعتقاد من وقتی در جامعه‌ای بی‌انضباطی حاکم می‌شود، زمینه برای فساد به وجود می‌آید. بی‌انضباطی اقتصادی در ایران در سه بخش خود را نشان می‌دهد: نخست بی‌انضباطی پولی که می‌توان آن را در سیستم بانکی پیگیری کرد. وام‌های کلانسی که برخی افراد بدون رعایت ضابطه‌های قانونی دریافت کرده‌اند و آن را صرف فعالیت‌های دلالتی کرده‌اند یا حتی پس نداده‌اند، مصادیقی از این بی‌انضباطی است. مورد دوم بی‌انضباطی‌های مالی است که در سند بودجه دیده می‌شود. در این حوزه به دلیل نفوذی که برخی افراد در مجلس یا دولت دارند بودجه‌هایی را به برخی نهاد‌های ذی‌نفوذ تخصیص داده‌اند که هیچ توجیه اقتصادی و ملی ندارند و تنها با توجه به منافع گروه‌ها تخصیص این بودجه‌ها را می‌توان توجیه کرد. در شرایطی که برخی کودکان این سرزمین از شرایط ابتدایی آموزشی برخوردار نیستند و خبر می‌رسد در یک روستا کودکان در طولبه درس می‌خوانند، بودجه‌های کلان به نهاد‌هایی داده می‌شود که عملکرد مشخصی ندارند. مورد سوم بی‌انضباطی اداری است. وقتی سیستم اداری ناکارآمد می‌شود که در آن رابطه جای ضابطه را می‌گیرد، زمینه برای فساد اداری فراهم می‌شود. در

به راحتی ردگیری کرد. در ابتدا این گونه تعبیر شد که پیوستن به FATF به این معنی است که امریکا اطلاعات پس اندازکنندگان ایرانی را داشته باشد. موضوع این قرارداد اصولاً چنین چیزی نیست. طبیعی است وقتی کشوری می خواهد با جهان مبادله داشته باشد باید شفاف باشد و مبدأ و مقصد هر پولی را که ردوبدل می شود بتوان شناسایی کرد. کسی با این شفافیت مخالف است که حامی پول شویی و حمایت های غیر آشکار از تروریسم باشد. کشور ما خود قربانی تروریسم است و ما نباید با آشکار شدن این حوزه مخالف باشیم. در این دوره نیز نخبگان از این قرارداد حمایت می کردند،



مهدی پازوکی

عشیره ای و گروهی است. در نتیجه حرکت به سمت سیستم مدیریتی مدرن به نظم بیشتر و در نتیجه فساد کمتر کمک می کند. ما با مدیریت سنتی نمی توانیم جامعه ای صنعتی را اداره کنیم. در کشورهای توسعه یافته هم افراد بدشان نمی آید از روش های مختلف سود کلان به دست بیاورند، اما چرا در آن کشورها این تمایل به راه حل های فسادآمیز منجر نمی شود؟ چون در آنجا سیستم مدیریت علمی این اجازه را نمی دهد. در کشور ما روش اداره کشور و روش های نظارتی همگی سنتی هستند و در این روش ها بی انضباطی و در نتیجه فساد به وجود می آید.

شما مطرح می کنید که اقتصاد دولتی عامل فساد است، اما در عمل راه حل های مقابله با فساد نیز تنها در دست دولت است. اقتصاد و سازمان اداری که در معرض فساد سیستماتیک است چگونه می تواند منبع اصلاح باشد؟ اصولاً اصلاح از طریق دولت را می پذیرید؟

بله می پذیریم که راه های اصلاحی در دست دولت است. برای اینکه هر اقتصادی در مسیر رشد قرار گیرد باید فضای کسب و کار اصلاح شود. اصلاح فضای کسب و کار نیز سه شرط دارد: نخست، شفافیت اقتصادی؛ دوم، رقابت سالم اقتصادی در راستای حداقل کردن هزینه و حداکثر کردن سود؛ و سوم، مقابله با هرگونه انحصار اعم از دولتی و خصوصی. اصلاح این سه حوزه نیز از وظایف حکومت هاست.

منظور از حکومت در اینجا قوه مجریه نیست. مجموعه سه قوه با هم باید در پیشبرد این هدف همراه باشند و در این بین نقش قوه قضائیه به مراتب بیشتر از قوه مجریه است. در دوران ناپلئون وضع اقتصاد فرانسه بسیار خراب شده بود. ناپلئون پرسید وضعیت دادگستری چطور است، گفتند خوب کار می کند. جواب داد پس مشکلی نیست و در نهایت ما موفق می شویم. نقش دادگستری تا این حد مهم است، اما مقابله با فساد زمانی ممکن است که کل مجموعه حکومت به برنامه های کلی و مشخص برسند. البته در اینجا باید اشاره کنم که مبارزه با فساد و حرکت در مسیر توسعه دو اتفاقی است که هم زمان با هم باید پیش برده شوند و موفقیت در هر کدام از این دو حوزه می تواند به موفقیت در حوزه دیگر کمک کند. وقتی

جامعه ای به سمت توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی حرکت کند، قطعاً فساد کمتر می شود. به دنبال آن فقر و نابرابری هم کمتر می شود و در نتیجه دولتی که در مسیر توسعه حرکت می کند در عمل در مسیر کاهش فساد نیز حرکت می کند. در دنیا هم می بینیم حجم فقر، نابرابری و فساد در کشورهای توسعه یافته مانند کشورهای اسکاندیناوی و کشورهای پیشرفته اروپایی به مراتب کمتر از کشورهای جهان سوم است. اگر می خواهیم قضایای درباره عملکرد هر دولت در حوزه مبارزه با فساد یا کاهش آن داشته باشیم باید ببینیم این دولت تا چه اندازه شفافیت دارد و تا چه اندازه به توسعه اهمیت می دهد. در این مسیر فساد نیز کم کم کاهش می یابد.

با توجه به همین معیارها عملکرد این دولت را در مبارزه با فساد چگونه می بینید. به ویژه که در چند ماه گذشته دولت درگیر بحث فیش های حقوقی و تبعات آن بود که اگر چه پایه آن در دولت پیش ریخته شد، اما دولت یازدهم با پذیرفتن مسئولیت با آن مقابله کرد.

در این مورد خاص من به عنوان کسی که معتقد به آرمان های انقلاب ۵۷ است می خواهم نسبت به همه ارکان حکومتی این انتقاد را مطرح کنم. نظام پرداختی ما در زمان شاه به مراتب عادلانه تر از امروز بود. حداکثر حقوق در زمان شاه هفت برابر حداقل حقوق بود، اما این نسبت امروز به بیش از ۲۰ برابر رسیده است. من به دولت آقای روحانی انتقاداتی دارم. مثلاً اینکه در برخی پست ها افراد بسیار کارآمدتری وجود دارند که می توان از آن ها استفاده کرد، اما چون لابی ندارند در دولت هم جایی ندارند. اشکال دیگر کار آقای روحانی این است که بسیاری از نیروهای دولت گذشته که بدون داشتن صلاحیت وارد سیستم اداری شده بودند و مسبب مشکلات تحمیل شده به مردم در دولت قبل بودند، هنوز هم در دولت فعلی مسئولیت دارند. این در حالی است که مردم در سال ۹۲ برای تغییر به آقای روحانی رأی دادند، اما با همه این انتقادات وقتی دولت روحانی را با دولت احمدی نژاد مقایسه می کنیم، من دولت یازدهم را دارای مزیت هایی می بینم، زیرا دولت قبل اقتصاد ایران را ربع قرن به عقب برد. احمدی نژاد دوران مدرن را نمی شناخت، از توسعه چیزی نمی دانست و منابع کشور را نابود کرد. من در بحبوحه انقلاب جوانی هفده ساله بودم. در آن زمان ما با شاه مقابله می کردیم نه به این دلیل که اسم شاه محمدرضا بود چون با سیستم غلطی کشور را اداره می کرد. در دوران احمدی نژاد به مراتب سیستم غلط تری پایه گذاری شد. در دوران هشت ساله احمدی نژاد ارزش پول ملی بیش از یک سوم کاهش یافت، ابعاد فقر و نابرابری بیشتر شد، نابسانمانی های اجتماعی با شیب بیشتری افزایش داشت و سیستم اقتصادی به هم ریخت. در این شرایط آیا انتظار داریم فساد ایجاد نشود یا فساد کاهش پیدا کند؟ در دوران

اما کسانی که مدت ها از رانت های پنهان سود می بردند ممکن است با این طرح مخالفت کنند. مخالفان از یک طرف با قراردادهای جهانی مانند FATF مخالفت می کنند و از طرف دیگر می گویند چرا بانک های جهانی درهای خود را به روی ما باز نکرده اند و برجام را طرح شکست خورده می دانند. جالب است که آقای حسن نصرالله برای اینکه بانک های لبنان تحریم نشوند علنی اعلام می کند که ما پول خود را از ایران و به صورت چمدانی می گیریم و اما ما از دو طرف زیان می کنیم. هم در سطح جهانی حمایت ما از حزب الله اعلام می شود و هم با پذیرفتن قراردادهای بانک های خود را از حضور در سیستم بین المللی محروم می کنیم. توجه داشته باشیم اثرات برجام تا همین امروز هم برای ما کم نبوده است. اگر برجام را نپذیرفته بودیم امروز در وضعیت نفت در برابر غذا قرار داشتیم. زمانی که آقای روحانی دولت را تحویل گرفت دلار ۳۶۵۰ تومان بود. الآن و با بیش از گذشت سه سال از آن زمان با وجود تورم سالانه ۱۵ درصدی قیمت دلار کاهش یافته است. این یکی از نتایج تغییر در روند سیاست خارجی ایران است. دولت روحانی با جهان مؤدب صحبت کرد و تعامل منطقی در چارچوب منافع ملی را در دستور کار داشت.

بحث ما درباره فساد است. این تغییر دولت در حوزه مبارزه با فساد چه اثری داشته است؟

چندی پیش آقای جهانگیری، معاون اول رئیس جمهور، اعلام کرد که ۱۳۰ میلیون دلار از بانکی در آلمان پول گرفته شده و تنها ۱۰۰ میلیون دلار به بانک مرکزی ایران تحویل داده شده است. ۳۰ میلیون دلار از این پول که ثروت مردم است به جیب عده ای رفته است. زمانی که ارتباط ما با دنیا از طریق مجاری شفاف مانند بانک ها قطع می شود، راه برای این نوع دلالی ها باز می شود و هزینه آن را هم مردم می دهند. همین ارتباط شفاف با دنیا راه را برای این نوع دزدی ها می بندد. موضوع دیگری که در ایران باعث به وجود آمدن این میزان بی نظمی شده است، غلبه تفکر هیئتی بر تصمیم گیری هاست. تفکر هیئتی یعنی تفکر دنیای سنتی و دنیای پیش از انقلاب صنعتی. این نوع مدیریت شیوه ای محدود،

احمدی نژاد پایه یکی از ناعادلانه‌ترین سیستم‌های اقتصادی شکل گرفت و طبقه جدید اقتصادی به وجود آمد. این یکی از معضلات مهمی است که در دوره پیش ایجاد شد. نمونه آن افرادی هستند که با ارز ۱۲۰۰ تومانی کالا وارد کردند و همان کالا را با حساب ارز ۳۰۰۰ تومانی فروختند. طبق محاسبات اتاق بازرگانی، بیش از ۷۰ میلیارد دلار کالا با ارز ۱۲۰۰ تومانی در آن دوره وارد کشور شد که با ارز ۳۰۰۰ تومانی به فروش رسید. این مابه‌التفاوت، سود بسیاری را نصیب عده‌ای خاص کرد. نتیجه این نوع تقسیم منابع در همین شهر تهران به خوبی مشخص است. کسانی که این رانت را کسب کردند همان‌هایی هستند که آپارتمان‌های متری ۲۵ میلیون تومان می‌خرند و ماشین‌های چند صد میلیون تومانی زیر پای فرزندانشان است. این‌ها آدرس‌های مشخصی هستند که همه به راحتی می‌توانند پیگیری کنند. من روی پایه‌های رانت و فساد تأکید می‌کنم که در دوران پیش شکل گرفت، چون در کشور ما هنوز کسانی که از احمدی‌نژاد حمایت می‌کردند حاضر نیستند اشتباه خود را بپذیرند. کسانی که از احمدی‌نژاد حمایت کردند مستقیم و غیرمستقیم در به وجود آمدن این طبقه نوکیسه سهیم هستند. ثروت‌های نجومی این طبقه نوکیسه به اندازه‌ای است که در اروپا و امارات متحده عربی ویلاهای تفریحی دارند و بخشی از سرمایه‌هایشان را به این کشورها برده‌اند. این رانت‌ها حاصل بی‌انضباطی اقتصادی و اداری در دوران پیش است و هر سیستم اقتصادی که بتواند نظم بیشتری ایجاد کند در عمل با فساد مقابله کرده است.

بحث شفافیت بسیار مهم است، اما همان‌طور که اشاره کردید ردیابی برخی از فسادها با توجه به تغییر وضعیت اقتصادی عده‌ای خاص راحت است و ابهامی درباره آن وجود ندارد. چرا پس با این پدیده مقابله نمی‌شود؟

وقتی یک نفر طی چند سال با ارتباط گرفتن با گروه‌های تندرو می‌تواند وضعیت اقتصادی خود را زیر و رو کند، این فساد مخفی نیست. در چارچوب نظام پرداختی قانونی نیز نمی‌توان این حجم ثروت را اندوخت. قانون «از کجا آورده‌ای؟» به لحاظ حقوقی قانون درست و دفاع کردنی است و باید هرکسی راه‌های درآمدی خود را شفاف کند، اما باید توجه کرد که این عده از طریق رانت و بده بستان اقتصادی به وجود آمده‌اند و در این بده بستان منافع بسیاری درگیر است و مبارزه با آن راحت نیست. جالب است بدانید در عمل این افراد وابسته‌ترین افراد به غرب هستند چون الان منافع بسیاری در کشورهای غربی یا امارات دارند، اما نوع این وابستگی یک وابستگی سازنده نیست. من مخالف ارتباط با غرب (اروپا، استرالیا، کانادا، آمریکا و ژاپن) نیستم. ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را این کشورها تولید می‌کنند. عقل اقتصادی می‌گوید تعامل با این کشورها به منافع ملی ما کمک می‌کند، اما منافع طبقه نوکیسه در غرب هم‌راستا با منافع ملی نیست و این

طبقه به هیچ‌وجه دغدغه پیشرفت کشور را ندارد. با این حال تأکید دارم در کنار توجه به فساد گسترده‌ای که در دولت پیش وجود داشت و کشور هنوز هزینه‌های آن را می‌دهد بررسی بی‌تدبیری‌های اقتصادی که باعث شد اقتصاد ایران تا این حد از رقبای خود عقب بیفتد نیز بسیار لازم و حتی ضروری‌تر از بحث فساد است. به‌طور مثال در حوزه صنعت نفت تکنولوژی ما سی سال عقب‌تر از جهان است. همین الان کشور دوست و برادر عراق از مخازن مشترک بین دو کشور در مجموع روزانه ۲۸۰ هزار بشکه برداشت می‌کند و برداشت ما ۱۴۰ هزار بشکه است. عراق کشوری است که الان حاکمیت ملی ندارد و نیمی از مساحت آن در دست داعش است. این موفقیت عراق به دلیل حضور کمپانی‌های نفتی در این کشور و زیر نظر دولت آن است. ما هم به این سرمایه‌گذاری‌ها نیاز داریم. امروز قطر در پارس جنوبی روزانه ۶۸۰ میلیون مترمکعب گاز برداشت می‌کند و برداشت ما تنها ۳۴۰ میلیون مترمکعب است. علاوه بر این قطر به برداشت نفت هم رسیده است، ولی ما برداشت نفت نداریم. در قطر نیز شرکت‌های مطرح نفتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند و تکنولوژی ما با آن‌ها مقایسه کردنی نیست. این‌ها نشان می‌دهد که ما به ارتباط با جهان در حال توسعه نیاز داریم. این ارتباط به اقتصاد مقاومتی هم کمک می‌کند. ایران پیش از تحریم‌ها رتبه دوم تولید در اوپک را داشته اما امروز ما در جایگاه پنجم اوپک هستیم. عراق ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار بشکه نفت تولید می‌کند و ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار بشکه آن را صادر می‌کند و در جایگاه بالاتری از ما قرار دارد. ارتباط با غرب در چارچوب منافع ملی و با سیاست برد-برد به نفع ملت ایران است و تخاصم با غرب هم منافع ملی را پایمال می‌کند و هم زمینه برای سودبردن گروه‌های خاص را ایجاد می‌کند. توجه داشته باشید که در برنامه پنجم متوسط رشد اقتصادی کشور منفی نیم درصد است و این در حالی است که بیش از ۶۵۰ میلیارد دلار نفت فروخته‌ایم. این‌ها بلاهای بزرگی است که در دوره پیش بر سر کشور آمد. تنها برنامه‌ای که در تاریخ برنامه‌نویسی ایران نرخ رشد اقتصادی منفی را ثبت کرده همین برنامه پنجم است. این نشان می‌دهد اگر مدیریت اقتصادی کشور یک مدیریت

کارشناسانه و عقلانی نباشد ضررهای جبران‌ناپذیری به منافع ملی وارد می‌شود که فساد بخشی از آن است.

می‌توانم صحبت‌های شما را این‌گونه جمع‌بندی کنم که مدیریت صحیح اقتصادی می‌تواند به رشد اقتصادی بینجامد و رشد اقتصادی در نهایت کاهش فساد را هم به دنبال دارد. اگر این چارچوب را بپذیریم سؤال اینجاست این مدیریت صحیح چگونه ممکن است؟ در بحث شما اصلاح سیستم اقتصادی مطرح می‌شود که این اصلاح را باید همه نهادهای حاکمیتی پیگیری کنند. این فرآیندی زمان‌بر است و رسیدن به چنین تفاهمی نیز کار ساده‌ای نیست. با توجه به این واقعیت‌ها آیا می‌توان با تغییر فرد در همین سیستم موقعیت‌های متفاوت رقم زد؟ به‌طور مثال درباره بحث پرونده شهرداری تهران و فیش‌های حقوقی (که مجموع ارقام آن نسبت به فسادهای اخیر و حتی پرونده شهرداری ناچیز است) دو رویکرد متفاوت را از مسئولان شاهد بودیم که نتایج متفاوتی را نیز رقم زد.

این‌ها بحث‌های سیاسی است و به‌نظر من باید به‌خوبی کالبدشکافی شود. در بحث فیش‌های حقوقی این فساد بود که در مجلس پیش پایه آن ریخته شد. مجلس نهم در برنامه پنجم بانک‌ها و بیمه‌ها را از قانون خدمات مدیریت استثنای کرد. با این اقدام قانون خدمات مدیریت به قانونی‌آپارتایدی تبدیل شد. کسی که در کارگزاری آموزش و پرورش کار می‌کند با کسی که در کارگزاری قوه قضائیه فعالیت می‌کند منطقاً باید حقوق یکسانی داشته باشند، اما این‌طور نیست و کارگزاران قوه قضائیه ۶۰ درصد بیشتر حقوق می‌گیرند. قانون حقوقی و اداری پیش از انقلاب که نتایج کار کارشناسان در سیری طولانی بود، به‌مراتب از قانون خدمات مدیریت فعلی عادلانه‌تر بود. وقتی فیلترهای موجود اجازه نمی‌دهد که افراد فهیم و تحصیلکرده برای انتخابات مجلس



قطر دو برابر ایران از پارس جنوبی گاز برداشت کرد

رقابت کنند، نتیجه این می شود که بعضاً افرادی به سمت نمایندگی می رسند که شایستگی لازم را ندارند و از دل این مجلس قوانینی بیرون می آید که زمینه ساز فسادهای مختلف است. جالب است بدانید که ستاد انقلاب فرهنگی نیز بر اساس تبصره ۲۰ قانون برنامه پنجم توسعه قانونی تصویب کرده است که به موجب آن کارکنان دبیرخانه ستاد انقلاب فرهنگی از قانون خدمات مدیریت معاف هستند. در جامعه آزاد این تغییرات قوانین علی می شود و نسبت به آن بازخورد به وجود می آید. بر اساس همین تغییرات می توان علیه ستاد انقلاب فرهنگی اعلام جرم



سیاست بدی نیست اما چون در سیستم غلطی اجرایی می شد به جای اینکه به کمتر شدن نابرابری کمک کند، نابرابری را بیشتر کرد.

در شرایطی که طبقه جدید اقتصادی ایجاد شده است که بعضاً پشتیبانی حاکمیتی و رسانه‌ای هم دارد چگونه تغییر سیستمی ممکن است؟ آیا تغییر افراد کمک می کند؟

«پیش از آنکه به پرسش نخست پاسخ دهم درباره این پشتیبانی رسانه‌ای که مطرح کردید باید نکته‌ای را بگویم.

صداسویمای ما هم در فساد بابک زنجانی سهیم بود. اخبار رسمی صداسویمای هر شب یک ربع برنامه‌های شرکت قشم‌ایر را تبلیغ می کرد. قیمت تبلیغ در رسانه ملی قیمت نجومی است. در همان زمان شرکت‌های بزرگ ایران توان پرداخت هزینه تبلیغات عادی هم نداشتند. آن زمان کسی نمی پرسید این شرکت پول این تبلیغات را از کجا آورده است؟ این‌ها پشتوانه‌های بابک زنجانی و امثال آن بودند. ما زمانی می توانیم با این فسادها مبارزه کنیم که پشتوانه فساد را بخشکانیم. شما یا هر فرد دیگری اگر بخواهید فقط وارد ساختمان وزارت نفت شوید باید مراحل اداری بگذرانید. مگر می شود کسی بدون پشتوانه قوی بتواند با این وزارتخانه همکاری کند و میلیاردها تومان پول بگیرد و پس ندهد.

درباره پرسش نخست معتقدم تغییر افراد در صورتی می تواند مفید باشد که این افراد به اصلاح سیستم فکر کنند. من شما را به تهران در خرداد ۱۳۹۲ برمی گردانم. یک ماه پیش از انتخابات آقای روحانی اصلاً احتمال پیروزی خود را نمی داد و تمام تلاش رسانه‌های رسمی برای انتخاب شدن فرد دیگری بود، اما مردم ایران خواستار تغییر بودند و وقتی با آقای هاشمی آن رفتار شد و ایشان رد صلاحیت شدند مردم وارد صحنه شدند تا اوضاع را تغییر دهند. انتقادی که من به دولت دارم این است که تلاش کافی برای این تغییر سیستم نداشته است. بسیاری از مدیران میانی دولت در حال حاضر مخالفان دولت هستند که از دوره پیش باقی مانده‌اند؛ افرادی که صلاحیت علمی و کارشناسی هم ندارند. دولت باید در این زمینه تعیین تکلیف کند. این‌ها مواردی است که در حوزه اختیارات و توان دولت است. مواردی هم هستند که تصمیم‌گیری درباره آن در حوزه حاکمیتی است. در بودجه امسال ۶۷۰۰ میلیارد تومان بودجه فرهنگی تصویب شده است که تنها ۷۰۰ میلیارد تومان آن زیر نظر دولت و در اختیار وزارت ارشاد است. مابقی این بودجه در اختیار نهادهایی است که حتی بعضی از آن‌ها ضد دولت فعالیت می کنند و به جایی هم پاسخگو نیستند. به نظرم اگر همین بودجه‌ها مدیریت شود می توانست تغییرات مهمی به وجود آورد، البته این قبیل اصلاحات توان بسیاری می خواهد و کل حاکمیت باید به این نتیجه برسد. ■

بودجه دولت ارتزاق می کنند. این‌ها همه مصادیقی است که نشان می دهد کشور ما بسیار گران اداره می شود. کشور ما مزیت نیروی انسانی متخصص و تحصیل کرده را دارد که هیچ‌یک از کشورهای منطقه ندارند، اما این فرصت را می سوزانیم و این نیروها به راحتی مهاجرت می کنند. بین اقلیت‌هایی که در امریکا زندگی می کنند ایرانی‌ها بالاترین درآمد سرانه را دارند که نشان‌دهنده قابلیت این نیروهاست.

در این وضعیت برای ایجاد تغییر به سمت توسعه چه باید کرد؟

«البته من ایران را در ده تا دوازده سال آینده جامعه‌ای رشد یافته و به سمت پیشرفت می بینم و دلیل آن هم تحول در حوزه اطلاعات است که دانایی را افزایش می دهد. در این وضعیت نمی توان هر چیزی را به مردم تحمیل کرد؛ به قول فردوسی «توانا بود هر که دانا بود». جامعه‌ای که داناست در برابر اندیشه‌های واپس‌گرا و رانتی واکنش نشان می دهد. البته این به معنای دست روی دست گذاشتن نیست. باید این روند تسریع شود و راه آن افزایش سطح آگاهی و فرهنگ جامعه است. جامعه دانا جامعه شفاف‌تری است و از مسئولان خود سؤال می کند. ضمن احترام به نمایندگان مجلس به اعتقاد من معدل فکری مردم ایران از معدل فکری نمایندگان مجلس در دوره‌های اخیر بیشتر بوده است. در سایر بخش‌های اداری نیز همین وضعیت است و این مانع توسعه بوده است. سیستم جذب نیروی انسانی در ادارات ما هم باعث شده نیروی کارآمد کمتر جذب سیستم شود. همان‌طور که در ابتدای بحث اشاره کردم این فساد ایجاد می کند. نمونه کوچک آن خانه‌های سازمانی است. نزدیک ۵۰ درصد افرادی که در خانه‌های سازمانی ساکن هستند خانه شخصی دارند و این خلاف قانون است، اما چون سیستم اداری ما بر پایه گزینش نادرست و غیرعلمی و در نتیجه نفاق شکل گرفته است این روند تشویق می شود. در این سیستم به کسی که دروغ می گوید رانت می دهیم. پایان‌نامه فوق‌لیسانس من درباره تعاونی‌های مسکن بود. بررسی من از بیست تعاونی مسکن در شهرک غرب نشان داد که ۵۰ درصد افرادی که از طریق این تعاونی‌ها خانه گرفتند حداقل یک واحد مسکونی دیگر در همین تهران داشتند. سیاست تعاونی مسکن

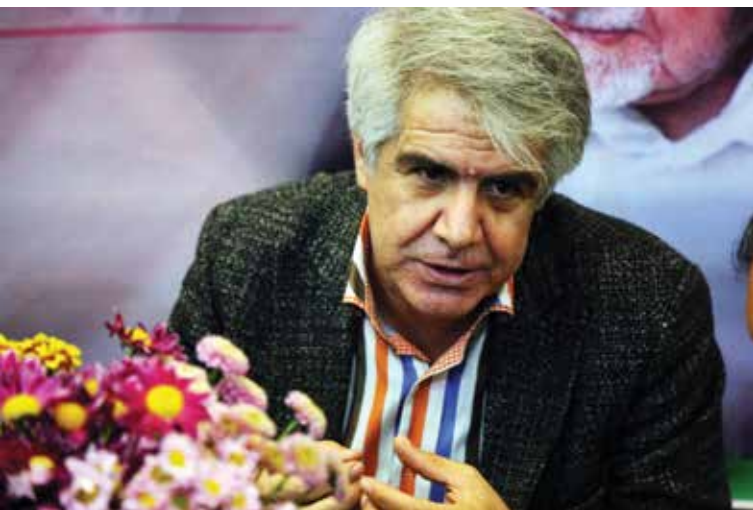
کرد، زیرا با این قانون که در حیطه اختیاراتش نیست نابرابری را ایجاد کرده است. دبیرخانه ستاد انقلاب فرهنگی الآن در حد یک وزارتخانه است. اعضای این ستاد افراد حکومتی هستند که از همان پست اصلی خود در حکومت حقوق دریافت می کنند؛ اما بودجه امسال این نهاد ۵۰ هزار میلیون تومان است. الآن این دبیرخانه بیش از دوازده اداره کل دارد. این سیستم حاکمیتی اشکال دارد. این‌ها همه باعث شده است ما کشور را گران اداره کنیم. تعداد شعبات دانشگاه‌های کشور در دوران آقای احمدی‌نژاد تقریباً دو برابر شده است. آیا به این معنی است که علم در کشور دو برابر شده است؟ اصلاً چنین چیزی نیست. این روش به مدرک‌گرایی منجر شده است که این مدرک‌گرایی خود می تواند منبع فساد باشد. شورای عالی انقلاب فرهنگی در تمام استان‌های کشور دانشگاه فرهنگیان تأسیس کرده است. کسانی که جذب این دانشگاه‌ها می شوند اکثراً رتبه‌های متوسط و پایین کنکور هستند، ولی از مزایای خوبی برخوردار می شوند و به راحتی هم جذب آموزش پرورش خواهند شد، اما نقرات برتر کنکور که به دانشگاه‌های برتر کشور می روند این مزایا را ندارند و بسیاری از آن‌ها پس از گذراندن دوره لیسانس بیکار می شوند. با این وصف دنبال تحول در نظام آموزش و پرورش کشور هم هستیم که پایه توسعه کشور است. تمام این موارد نشان می دهد ما به یکسری اصلاحات بنیادین نیاز داریم. این‌ها همه به نوعی فساد است.

آیا می توان گفت این همان فساد قانونی است؛ یعنی، ما قوانینی در کشور ایجاد می کنیم که این قوانین زمینه‌ساز رانت و فساد در آینده خواهند بود؟

«دقیقاً همین است. کدام عقل توسعه‌گرایی می پذیرد رتبه‌های ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ کنکور بیکار باشند و به شغل‌های کاذب رو بیاورند، اما آموزش و پرورش رتبه‌های پایین کنکور را جذب کند. ستاد انقلاب فرهنگی با اقداماتی نظیر تأسیس دانشگاه فرهنگیان فرهنگ کشور را عقب برده است. ما می توانستیم رتبه‌های برتر کنکور را جذب آموزش و پرورش کنیم و برای آن‌ها دوره آموزشی کوتاه برای یادگیری فنون آموزشی می گذاشتیم، اما اکنون ۳۱ دانشگاه افتتاح کرده‌ایم که کارایی لازم را هم ندارند و از

«تودرتو»های فسادزا

تأثیر شیوه حکمرانی در گسترش فساد سیستماتیک در گفت‌وگو با علی دینی ترکمانی



سمانه گلاب: «اقتصاد دولتی عامل فساد نیست»؛ این موضوعی است که علی دینی ترکمانی، اقتصاددان، مطرح می‌کند. وی با توجه به تجربه کشورهای اسکاندیناوی که دولت بزرگ و فساد کم داشته‌اند شیوه حکمرانی را مهم‌تر از اندازه دولت می‌داند. وی معتقد است آنچه باعث شده است اقتصاد ما دچار این حجم از فساد باشد، مسئله تودرتوی نهادی است که در نتیجه آن پاسخگو نبودن، موازی کاری و فرار از مجازات ممکن می‌شود. به اعتقاد این پژوهشگر اقتصادی دولت در ایران در حوزه‌های کلاسیک آن مانند بهداشت و آموزش کوچک است، اما در زمینه‌های غیرکلاسیک بزرگ شده و این روند شرایط را برای ایجاد فساد سیستماتیک مهیا کرده است. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

داده شده بود حیاط خلوت‌هایی وجود داشته باشد که افراد بتوانند راحت‌تر حقوق و دستمزد خود را تعریف کنند. بر اساس این مجوز برخی شرکت‌ها از مقررات دولتی و نظام یکپارچه پرداخت‌ها پیروی نمی‌کردند و این حقوق و پاداش‌ها در چارچوب تصمیم هیئت‌مدیره تعیین می‌شد. مسئله این است که چون اعضای این هیئت‌مدیره تنها به قانونگذار پاسخگو هستند و نه به سهامداران خود، دستشان باز است تا به هر شکلی که می‌خواهند حقوق پرداخت کنند. اگر برای مثال در بانک‌ها سهامداران حضور فعال داشته باشند و مجمع عمومی فراگیری تشکیل شود، مکانیسمی خودکار شکل می‌گیرد، اما در اینجا این مکانیسم وجود ندارد. با وجود این در اینجا فسادی شکل نگرفته است و اگر نقدی هم وجود دارد، که البته وجود دارد، مربوط به ایجاد این حیاط خلوت‌هاست.

نکته مهم این است که در این نوع نظام پرداختی تمایل به فساد بیشتر می‌شود. طبیعتاً فردی که مسئولیت مدیریتی دارد به دلیل تخصص و مسئولیت بیشتر دریافتی بیشتری هم باید داشته باشد، اما حقیقت این است که فاصله‌ای که الآن در نظام پرداختی کشور وجود دارد به هیچ عنوان متناسب با این تفاوت مسئولیت و تخصص نیست و تفاوت حقوق بسیار بیشتر است. به طور مثال در یک بیمارستان پزشکان مسئولیت بیشتر و خطرتری نسبت به مثلاً پرستاران دارند، اما تفاوتی که در دریافتی این دو گروه دیده می‌شود بسیار بیشتر از تفاوت مسئولیت‌هاست. فرآیند تولید کالا و خدمات فرآیندی اجتماعی است و همه افراد سیستم در آن مشارکت دارند و فاصله این مسئولیت‌ها چنان نیست که این اختلاف‌ها را توجیه کند. به همین دلیل در مسئله فیش‌های حقوقی یکی از موضوعات مهم این است که برداشت ما از مسئولیت‌ها نادرست است و این موجب می‌شود قوانینی که به تصویب می‌رسند کارا نباشند. پس مشکلات ریشه‌ای در قانونگذاری وجود دارد. حال باید بحث کرد آیا کسانی که این قانون‌ها را تدوین می‌کنند ذی‌نفع هستند و با توجه به همین منفعت قانون را تعیین می‌کنند. پاسخ این است که این احتمال وجود دارد.

وقتی روند فسادهای اقتصادی که در چند سال گذشته تبعات گسترده‌ای هم داشته است بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد با دو نوع فساد روبه‌رو هستیم. نوع اول فسادی که در آن فرد از قدرت سیاسی یا اداری خود استفاده می‌کند و کاری را خلاف قانون انجام می‌دهد مانند گرفتن رشوه یا اعطای امتیازات خاص، اما نوع دیگر فساد به گونه‌ای است که فرد از اختیارات سیاسی استفاده می‌کند و قوانینی را پایه‌گذاری می‌کند که این قوانین راه فساد را باز می‌کنند؛ مانند قضیه فیش‌های حقوقی. آیا شما این تقسیم‌بندی را می‌پذیرید؟ در حال حاضر اقتصاد ایران بیشتر درگیر کدام نوع از این دو شکل فساد است؟

«اگر تغییر قانون از روش غیرقانونی اتفاق بیفتد طبعاً فساد است، اما اگر قانونگذار اختیاراتی را به عهده شرکت‌هایی واگذار کند که دولتی نیستند ولی به نوعی وابسته به دولت هستند تا این‌ها با اختیار بیشتری حقوق و مزایای خود را تعیین کنند، اینجا فسادی ایجاد نشده است. مسئله فیش‌های حقوقی مسئله شخصی یا فساد فردی نبود. این مسئله ناشی از این بود که در سطح دولت و هیئت نظارت اجازه

در فساد نوع دوم موضوع فیش های حقوقی اگر چه سر و صدای بسیاری داشت، اما دامنه و حجم گسترده ای نداشت. ما قوانینی داریم که اجازه می دهد برخی نهادهای اقتصادی بدون نظارت بر عملکردشان، فعالیت کنند و به جایی هم پاسخگو نباشند. بحث این است که اگر این نوع قوانین را ناقص یا فاسد بدانیم، کدام دو نوع فساد اقتصاد ما را بیشتر تحت تأثیر قرار داده است؟

«به نظر من این دو نوع فساد مکمل هم هستند و هر دو در بازتولید فساد نقش مهمی بازی می کنند؛ چه در مواردی که قوانین دور زده می شود و افراد درگیر فساد و زد و بند می شوند و سلامت اجتماعی به شدت افت می کند، چه جایی که فاصله دستمزدی یا رانت اقتصادی نابرابری های بزرگ در سیستمی ایجاد می کنند. هر دو حالت یکسری نتایج مشخص به دنبال دارد. نخست اینکه احساس مسئولیت پذیری کل افرادی که در یک جامعه کار می کنند را کاهش می دهد و در نتیجه اثر مستقیم روی کاهش کارایی می گذارد؛ یعنی، تصور عمومی این می شود که ما زحمت می کشیم، اما تنها «بالایی» ها نفع می برند. در نتیجه کم کم این تفکر به وجود می آید که چرا اصلاً ما باید کار بکنیم. نکته دوم این است که افراد خود را با هم مقایسه می کنند. وقتی می بینند که برخی می توانند با استفاده از موقعیت خود رانت های بزرگ داشته باشند، به این نتیجه می رسند که چرا ما این استفاده ها را نبریم و در نتیجه کم کم این افراد نیز به فساد نوع اول رو می آورند؛ یعنی، از طریق رشوه و مواردی از این دست برای خود درآمدزایی می کنند. در اینجا بحث ارتباط بین فساد و نابرابری به وجود می آید؛ یعنی وقتی پرداخت ها و امتیازات بیش از حد نابرابر می شود، افراد در حوزه های دیگر هم دست به فساد می زنند تا این نابرابری را کاهش دهند.

زمانی که بحث فساد مطرح می شود بسیاری از کارشناسان انگشت اتهام را به سمت دولتی بودن اقتصاد ایران می برند و نتیجه می گیرند برای مبارزه با فساد باید اقتصاد را به سمت خصوصی سازی برد. فارغ از اینکه تجربه خصوصی سازی در ایران نشان می دهد این فرآیند هم می تواند فساد ایجاد کند، آیا شما دولتی بودن اقتصاد را مترادف با فساد می گیرید؟

«به اعتقاد من دولتی بودن اقتصاد نمی تواند عامل ایجاد فساد باشد. مهم ترین عامل در ایجاد یا کنترل فساد، شیوه حکمرانی است. مثال آن هم کشورهای اسکاندیناوی هستند. نظام حکمرانی این کشورها سوسیال دموکراسی است؛ یعنی، نه اقتصاد لیبرالی دارند و نه از شیوه برنامه ریزی متمرکز استفاده می کنند. در این سیستم دولت هزینه های اجتماعی بالایی می پردازد و مردم نیز مالیات های سنگینی می دهند. همین کشورها از نظر شاخص های اقتصادی بهترین نتایج را در زمینه کنترل فساد و شفافیت اقتصادی دارند. نظام حکمرانی در ژاپن هم در همین چارچوب قرار

می گیرد. این رویکرد که دولتی بودن مترادف با فساد است از نظریه Public Choice یا انتخاب عمومی نشأت می گیرد. در این نظریه گفته می شود رفتار دولتمردان از نظر حداکثر کردن سود مانند رفتار بخش خصوصی است. به قول معروف اگر دولتمردان هم آب ببینند شناگران خوبی هستند. وقتی دولتمردان گرایش به رانت جویی دارند و به دنبال آن هستند که امکانات عمومی را در جهت نفع خصوصی به کار بیندازند، فساد شکل می گیرد و برای اینکه فساد کنترل شود باید دولت تا حد ممکن کوچک شود، اما همان طور که اشاره کردم تجربه کشورهای اسکاندیناوی این فرضیه را رد می کند. فرضیه انتخاب عمومی کیفیت افرادی که در بخش عمومی کار می کنند را نادیده می گیرد. دو کشور با شاخص های مساوی در میزان دخالت دولت در اقتصاد، می توانند شاخص های فساد کاملاً متفاوتی داشته باشند. دلیل این تفاوت در میزان شایسته سالاری و ضابطه گرایی در سیستم حکومت است. هر چه در سیستم حکمرانی یک جامعه افراد شایسته تر قرار داشته باشند افراد کمتر درگیر فساد می شوند. این موضوع می تواند تفاوت بین کشورهایی با سطح دخالت یکسان دولت، اما میزان متفاوتی از فساد را توضیح دهد. عامل دیگری که این تفاوت را توضیح می دهد شفافیت اقتصادی است. نظامی فساد کمتری دارد که در آن همه ارکان حکومتی زیر نظر و بازخواست رسانه های آزاد است و دولتمردان می دانند کوچک ترین حرکت آن ها رصد می شود و هر اشتباهی که مرتکب شوند پیگیری می شود و باید پاسخگو باشند. در جایی که شفافیت وجود ندارد فساد هم رشد می کند. این موارد نشان می دهد تکیه به شاخص اندازه دولت نمی تواند تفاوت کشورها از نظر فساد را توضیح دهد.

در کشور ما چه عواملی سهم بیشتری در گسترش فساد داشته اند؟

«برای توصیف وضعیت ایران باید به دو نکته بسیار مهم توجه شود. نکته نخست این است که دولت در کشور ما به معنای کلاسیک خود نه تنها بزرگ نیست، کوچک است. هزینه های اجتماعی که دولت در ایران می پردازد نسبت به هزینه هایی که در کشورهای اسکاندیناوی پرداخت می شود اصلاً مقایسه کردنی نیست. دولت ایران در حوزه وظایف کلاسیک از دولت های آلمان و ژاپن هم کوچک تر است. سیستم پارانهای تا زیر هجده سال، آموزش و پرورش قوی، حمل و نقل عمومی پیشرفته، سیستم بهداشتی قوی، امکانات ورزشی و امثال این خدمات در این کشورها به مراتب بیشتر است. وقتی از بزرگ بودن دولت در ایران صحبت می کنیم به معنی بزرگ بودن نظام حاکمیتی است، چرا این حاکمیت بزرگ است؟ این نکته مهم دومی است که باید به آن توجه شود. نظام حاکمیتی ما درگیر پدیده ای است که من آن

را «تودرتوی نهادی» می نامیم. ما ساختار سیاسی متفاوت از ساختارهای شناخته شده در دنیا داریم و این باعث شده است ما دولت در دولت داشته باشیم. یک دولت همان دولت کلاسیکی است که در دنیا وجود دارد و هزینه های مربوط به آن هزینه ها و مخارج دولتی تعریف می شود. دولت دیگر مجموعه نظام حاکمیتی است که بسیار فراگیرتر از این دولت کلاسیک است. این نهادهای حاکمیتی هم سهم خود را از بودجه کل کشور دریافت می کنند. جالب است راهکارهایی که برخی همکاران ما برای کوچک کردن دولت مطرح می کنند اگر عملیاتی شود معطوف به هزینه هایی است که در حوزه دولت کلاسیک قرار دارد؛ یعنی، جایی که اتفاقاً دولت کوچک است. بخش حاکمیتی و بزرگ دولت در این سیاست ها عملاً کوچک نشده است.

چرا این بخش از حاشیه امن برخوردار است؟

«مراکز قدرت تودرتو و مختلفی که در ساختار قدرت ایران تعریف شده است جلوی کوچک سازی این بخش ها را می گیرد. این بحث بیشتر در حوزه سیاست و اقتصاد سیاسی قرار دارد، اما تا جایی که به اقتصاد مربوط می شود این تودرتویی نهادی باعث می شود کارایی اقتصادی کاهش یابد؛ زیرا بخشی از هزینه هایی که در این چارچوب پرداخت می شود اصلاً منطبق اقتصادی ندارند. در این تودرتویی نهادی امکان دورزدن قوانین بیشتر می شود و این یعنی فساد بیشتری به وجود می آید. پاسخگویی و مسئولیت پذیری در این ساختار تودرتو که ما تعریف کرده ایم بسیار کمتر می شود. وقتی مراکز قدرت متعدد باشد افراد می توانند با وصل شدن به یکی از این مراکز قدرت از پاسخگویی طفره روند. نمونه بارز این وضعیت را در قضیه کسرت های می بینیم که در شهرهای مختلف لغو می شود. مشخص است این به هم ریختن کسرت ها کار چه کسانی است، اما چون این ها به نوعی قدرت های پنهان هستند نهاد مشخصی نیست که بخواهد مسئولیت آن ها را بر عهده بگیرد. واضح است که هیچ فردی بدون پشتوانه قدرت نمی تواند دست به این اقدامات بزند، اما قدرتی که از آن حمایت می کند قدرت شفافی نیست. این وضعیت را می توان به فساد هم تعمیم داد. در این سیستم وقتی کسی فسادی انجام می دهد ممکن است نهادی او را پیگیری و بازخواست کند، اما فردی می تواند با پیوند به مراکز دیگر قدرت لابی کند و از مجازات خود بکاهد. این وضعیت تودرتوی نهادی باعث شده است ساختار نامنظمی شکل بگیرد که در آن فساد از وضعیت فردی خارج شده و شکل سازمان یافته ای پیدا کند. مثلاً در بحث قاچاق مسئولان بیان کرده اند ۹۹ درصد قاچاق را یک درصد قاچاقچیان انجام می دهند و یک درصد قاچاق

دولتی بودن اقتصاد نمی تواند عامل ایجاد فساد باشد. مهم ترین عامل در ایجاد یا کنترل فساد، شیوه حکمرانی است. مثال آن هم کشورهای اسکاندیناوی هستند

را ۹۹ درصد قاچاقچیان. اتفاقاً بیشترین برخوردارهایی که می‌شود با آن ۹۹ درصدی است که حجم بسیار اندک قاچاق را انجام داده‌اند و بخش اصلی قاچاقچیان رها هستند. این بدان معنی است تلاش‌هایی که می‌شود عملاً نتایج درخور توجهی ندارد. بخش اصلی قاچاق نهادینه شده حالت سازمان‌یافته پیدا کرده است و در همین ساختار تودرتوی نهادی ارتباطات نزدیکی با مراکز قدرت پیدا کرده است. در ادبیات رانت‌جویی بحث کیفیت نظام حکمرانی اصلاً دیده نمی‌شود. در نتیجه تأثیر آن روی



دورزدن مقررات و شکل‌گیری باندهای مافیایی دیده نشده است. توجه داشته باشید که این موضوع ارتباطی با نقش دولت در اقتصاد ندارد. دولت مداخله‌گر در بسیاری از کشورها بدون فساد فعالیت کرده است.

از این صحبت شما آیا می‌توان نتیجه گرفت که در ساختار تودرتوی نهادی، شفافیت شرط لازم اما نه کافی برای مقابله با فساد است؟ به‌طور مثال در همین موضوع قاچاق مستولان کشور بحث اسکله‌های نامرئی را از سال ۱۳۸۲ مطرح کرده‌اند و اطلاعاتی هم داده شد، اما هنوز تغییری در وضعیت این اسکله‌ها دیده نمی‌شود. همین امروز هم اگرچه هر روز خبر یک فساد اقتصادی مطرح می‌شود باعث نشده است فساد کاهش یابد یا حاشیه امن برخی مفسدان اقتصادی از بین برود.

وقتی سیستم دچار تودرتوی نهادی می‌شود در هرجایی که باشد اصلاً شفافیت معنایی پیدا نمی‌کند. شفافیت به یکسری پیش‌شرط‌ها نیاز دارد. مثلاً اینکه رسانه‌های آزاد و کم و بیش مستقلی باشند که بتوانند این اخبار را منتشر کنند و پیگیر آن باشند. در یک سیستم تودرتوی نهادی رسانه‌ها هم می‌توانند آلوده شوند و اتفاقاً به‌شدت هم آلوده می‌شوند. اگر رسانه‌ای هم به‌صورت مستقل وارد این حوزه‌ها شود، با آن برخورد می‌شود. در این وضعیت اگر فساد آشکار و علنی شود یا به عبارت ساده‌تر لو برود، وارد مرحله بعد می‌شویم و باید دید این سیستم از نظر عدالت قضایی خوب عمل می‌کند یا نه. عدالت قانونی و قضایی هم مسئله مهمی در این سیستم‌هاست. اگر عدالت قضایی نباشد، وقتی فساد لو می‌رود ممکن است با برخی برخوردهای سخت‌تر و با برخی برخوردهای سهل‌تری شود. این فضا موجب می‌شود اعتماد اجتماعی مردم نسبت به نظام حکمرانی ضعیف شود و در این فضا فساد بیشتر می‌شود. در این وضعیت مردم عادی هم به دنبال این هستند که لابی پیدا کنند و با مراکز متعدد قدرت پیوند بخورند تا بتوانند اهداف خود را پیش ببرند.

در این نظام تودرتوی نهادی اگر مردم بتوانند روی برخی نهادها اثر بگذارند و رؤسای آن‌ها را تعیین کنند این تغییر افراد و رؤسای چند نهاد می‌تواند روی کلیت سیستم اثر بگذارد و آن را اصلاح کند یا نه؟

حاکمیتی بزرگ، خود را نشان می‌دهد. در مشهد استانداری و آستان قدس رضوی دو نهاد موازی هستند. درست است که آستان قدس از دولت بودجه نمی‌گیرد، اما در ساختار دولتی کلاسیک وجوهات مردم می‌تواند وارد بودجه آستان شود و از آنجا تخصیص پیدا کند. الان چنین اتفاقی نمی‌افتد و در نتیجه استانداری و آستان قدس به دو مرکز قدرت مهم تبدیل شده‌اند که موازی کاری ایجاد می‌کند و نهاد ثابتی وجود ندارد که مسئولیت و پاسخگویی را هم‌زمان داشته باشد.

در دهه نخست پس از انقلاب به اعتقاد بسیاری از کارشناسان با اینکه کشور در شرایط جنگی قرار داشت، اما فساد دامنه محدودتری داشت. آیا شما این موضوع را قبول دارید و اگر این طور بوده چرا در آن دوره فساد کمتر است؟ آیا ساختار تودرتوی نهادی به شکل پیچیده کنونی وجود نداشته است؟

در دهه ۶۰ هم فساد وجود داشت و مسائلی مانند احتکار در این دوره دیده می‌شد، اما فساد به‌مراتب کمتر بود. دلیل این امر هم سرمایه اجتماعی بالاتر در این دوره و استیلای فضای آرمان‌خواهی ابتدای انقلاب بوده است. آنچه من منزه‌طلبی انقلابی می‌نامم هنوز در دهه ۶۰ حاکم است و ساده‌زیستن و سالم‌زیستن به‌عنوان ارزش‌های انقلابی هنوز بین مردم مقبول است. فضای جنگ هم به این نگاه زیستی کمک می‌کرد. شکاف پرداختی‌های دولتی نیز در دهه ۶۰ بسیار کمتر از دهه ۷۰ بود و نوکسسه‌هایی که از دهه ۷۰ در اقتصاد ایران رشد کردند در آن زمان وجود نداشتند. در نتیجه همه این‌ها تمایل به فساد در دهه ۶۰ کمتر بود. پس از اتمام جنگ سیاست‌هایی که با هدف انگیزه‌دادن به مدیران در قالب پرداخت بیشتر به آن‌ها اجرا شد و کالایی‌شدن مناسبات اجتماعی فضای فکری جامعه را از آرمان‌خواهی دور کرد. فضای تودرتوی نهادی در دهه ۶۰ هم وجود داشت، اما به همان دلایل فرهنگی و آرمان‌خواهی فساد گسترش پیدا نکرد، اما با تغییر این روحیه در دهه‌های بعدی انگیزه فساد هم افزایش یافت و فضای تودرتوی نهادی اجازه گسترش فساد را می‌داد. نکته دیگری که نباید نادیده گرفته شود این است که بخشی از نیروهای نظامی در دهه ۶۰ درگیر مسائل اقتصادی نبودند، اما از دهه پس از جنگ پای بخشی از نیروهای نظامی و امنیتی به اقتصاد باز شد. طبیعتاً این نهادها به دلیل نفوذی که داشتند توانستند راه‌هایی را بروند که برای همه مقدور نیست و لزوماً این راه‌ها همیشه راه‌های قانونی نبوده است. این‌ها همه عواملی هستند که دست به دست هم داده‌اند و باعث گسترش دامنه فساد تا این اندازه در اقتصاد ایران شدند. راه اصلاح این روند هم تنها از بازسازی نهادی می‌گذرد و بدون اصلاح این ساختار تودرتو نمی‌توان با این پدیده شوم مبارزه کرد. ■

این بحث شما یعنی افراد حقیقی تغییر کنند بدون آنکه جایگاه حقوقی تغییر داشته باشد. یا به‌عبارت دیگر می‌توان بدون تغییر سیستم و اصلاح کج کارکردی‌های ساختاری موجود، اصلاحات اساسی انجام داد یا خیر؟ راه‌حل مقابل این است که سیستم و کج کارکردی‌های سیستم اصلاح شود و بعد افراد اصلح در این سیستم قرار بگیرند. در اینکه گزینه دوم گزینه ایده‌آل‌تر و بهتری است شکی وجود ندارد. افرادی که اصلح هستند و مقبولیت بیشتری در افکار عمومی دارند در یک نظام سالم کارکرد بهتری دارند. مثلاً اگر فردی در قامت رئیس‌جمهور بخواهد نظام مالیاتی دقیقی برقرار کند لازمه آن مبارزه با قاچاق و شفاف کردن درآمدهای افراد است. بی‌شک این اقدامات در یک سیستم سالم راحت‌تر است، اما اگر فرض کنیم ساختارها سر جای خود باقی بمانند، ولی افراد تغییر کنند نتیجه چیست؟ حتماً بین افراد تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌ها اثر خود را در عملکرد آن‌ها نیز می‌گذارد. اما مسئله مهم این است این افراد اگر برنامه‌های اصلاحی داشته باشند این برنامه‌ها باید در دل همین ساختار تصویب و اجرایی شود. سؤال این است آیا ساختار اجازه این تغییر را می‌دهد؟ پاسخ این است که اگر سیستم تمایلی به این اصلاحات نداشته باشد یا فرد را از سیستم کنار می‌گذارد یا آن را در خود حل می‌کند. در وضعیت ایران به‌نظر می‌رسد بحث تودرتوی نهادی موضوعی پیچیده شده است و هرچه هم جلوتر می‌رویم کار برای اصلاح و پایه‌ریزی یک نظام حکمرانی خوب سخت‌تر می‌شود. همین بحث برگزاری کنسرت در استان خراسان رضوی به دلیل اینکه مراکز قدرت متعددی درباره آن تصمیم‌گیری می‌کنند با چالش مواجه می‌شود و استانداری نمی‌تواند نهاد تصمیم‌گیرنده در این زمینه باشد. همین اتفاق در حوزه فرهنگی بی‌شک می‌تواند در حوزه‌های اقتصادی هم رخ بدهد.

پیامدهای منفی تودرتوی نهادی تنها محدود به فساد نمی‌شود. یکی دیگر از پیامدهای مهم این ساختار، افزایش موازی کاری‌های اداری است. ساختار نهادی ایران به‌گونه‌ای شده است که نهادهایی موازی هم شکل گرفته‌اند. این نهادها گاهی با هم درگیر می‌شوند و در این موازی کاری منابع کشور تلف می‌شود. اینجا همان تعریف دولت بزرگ، نه به معنی دولت کلاسیک، بلکه به معنی سیستم



نولیبرالیسم و سرمایه مالی، پوپولیسم و فئودالیسم مالی نگاهی به اقتصاد سیاسی امپریالیسم نو در گفت‌وگو با کمال اطهاری

بخش دوم

در شماره گذشته بخش نخست گفت‌وگو با کمال اطهاری با عنوان «لیبرالیسم و سرمایه مالی، پوپولیسم و فئودالیسم مالی» منتشر شد. اطهاری در شماره پیش برخی دیدگاه‌های چپ را نقد کرد؛ دیدگاهی که با ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی، لیبرالیسم و نولیبرالیسم را تحلیل می‌کنند و علم مبارزه با آن را برمی‌دارند. در این شماره وی به وضعیت اقتصادی ایران توجه می‌کند و معتقد است آنچه ما به‌عنوان سرمایه‌داری مالی در ایران می‌بینیم تفاوت‌های بنیادی با سرمایه‌داری مالی در کشورهای توسعه‌یافته دارد. در ایران هم‌دستی دولت رانتی و پوپولیست با بورژوازی مستغلات و بورژوازی بزرگ بوروکرات، فئودالیسم مالی را در خدمت تولید و بازتولید رانت قرار داده است. وی راه برون‌رفت از این دام را توجه به توسعه ملی می‌داند. بخش دوم این گفت‌وگو را که به‌صورت مقاله تنظیم شده است در ادامه می‌خوانید.

برای میزان اعمال هژمونی تبدیل شد. این در حالی است که پس از فروپاشی ابرقدرت سوسیالیسم دولتی که در تضاد با امپریالیسم استعماری و نواستعماری عمل می‌کرد، امریکا به تنها ابرقدرت نظامی و اقتصادی تبدیل و بدین معنا امپراتور جهان شد. همان‌طور که هانتینگتون می‌گوید امپراتوری به‌طور توأمان نیاز به قدرت نظامی و مشروعیت دارد (همان‌طور که کوروش برای برپایی امپراتوری هخامنشی عمل کرد). در این میان جمهوریخواهان برای تک‌قدرت‌ماندن به نیرو و عمل نظامی تقدم می‌دهند، اما دموکرات‌ها که چندجانبه‌گرایی را تا حدودی پذیرفته‌اند به مشروعیت تقدم می‌دهند. به‌طور مثال شعار ترامپ احیای عظمت امریکا است؛ که البته رؤیایی بیش نیست و تنها به باد کردن بادکنک قدرت امریکا می‌انجامد که خطر ترکیدن آن را بیشتر می‌کند.

امپراتوری یا امپریالیسم نو

نکته مهم درباره امپراتوری یا امپریالیسم نو این است که سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای (به‌خصوص سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن) نقش مهم‌تری نسبت به گذشته یافته‌اند. با قدرت‌گیری اقتصادی و سیاسی و قوام اجتماعی بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته (پس از جنگ دوم جهانی) و تبدیل آن‌ها به تازه صنعتی‌شده، سازمان‌های جهانی به محل اصلی چانه‌زنی کشورهای پیرامونی با مرکزی تبدیل شده است.

در واقع این فرآیند شبیه همان فرآیند قدرت‌گیری جامعه مدنی در داخل کشورهای مرکزی است که طی آن، همان‌طور که گرامشی گفته است، به‌جای سرکوب مستقیم طبقاتی توسط دولت بورژوازی، جامعه مدنی به عرصه مبارزه و اقناع نیروهای مخالف

به دنبال این گرایش‌ها دموکرات‌ها به نولیبرالیسم از وجه سیاسی نیز توجه دارند و سرمایه مالی را برای پایداری ابرقدرت بودن اقتصادی بیشتر در خدمت تولید ارزش اضافی (صنعتی) می‌خواهند، اما برای جمهوریخواهان لیبرالیسم سیاسی در پیرامون اهمیت چندانی ندارد و سرمایه مالی را به‌طور مقدم در خدمت پایداری ابرقدرتی نظامی می‌خواهند، از همین رو در گذشته نیز حباب در بخش مسکن (مستغلات) ایجاد کردند که به بحران جهانی انجامید. به‌عنوان مثالی از این تفاوت رویکردها، ریگان اجماع واشنگتن (Washington Consensus) را برپا کرد تا باینه نولیبرالیسم را بدهد، اما اواما اجماع توسعه سنول را برای رشد مشترک (Seoul Development Consensus for Shared Growth) جانشین آن کرد که تغییر نمادین محل برگزاری آن از غلبه رویکرد چندجانبه‌نگری برای رشد نظام جهانی سرمایه‌داری خیر می‌دهد. عجیب اینکه به‌رغم این واقعیت‌ها در ایران برخی (به نظر می‌رسد کاسبان تحریم، بورژوازی رانت‌جوی مستغلات و تمامی‌خواهان سیاسی یا کل رانت‌جویان) با تحلیل‌های ساده‌انگارانه و بسیار ناقص برنده شدن ترامپ در انتخابات امریکا را به نفع ایران می‌دانند!

همان‌طور که گفته شد در امریالیسم نو سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و نهاد‌های وابسته به آن‌ها به محل اصلی چانه‌زنی کشورهای پیرامونی با مرکزی تبدیل شده‌اند. برخی از این سازمان‌ها چون شورای امنیت و صندوق بین‌المللی پول IMF عمدتاً تحت هژمونی امریکا یا امریالیسم نو قرار دارند؛ برخی از آن‌ها مانند یونسکو یا کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین (ECLA) عمدتاً تحت هژمونی دگراندیشانند؛ برخی نیز چون بانک جهانی، دادگاه بین‌المللی لاهه و خود سازمان ملل متحد خصلتی بینایی دارند.

به‌طور مثال بانک جهانی که جان مینارد کینز از بنیانگذاران آن بوده در مسیری طولانی از هژمونی کامل امریکا خارج شده است، به‌طوری که رؤسای آن (که همیشه رؤسای جمهور امریکا معرفی می‌کنند) ابتدا به‌طور سنتی امریکایی‌ها بودند، اما از سال ۲۰۱۲ یونگ‌کیم، از کره جنوبی رئیس بانک جهانی شده و گرایش نظری آن در دو دهه اخیر عمدتاً به سوی نهادگرایان جدید بوده است. از همین ناحیه است که بانک جهانی مقولاتی چون حکمرانی شایسته (Good Governance)، بودجه‌ریزی مشارکتی و توانمندسازی را مطرح می‌کند.

اقتصاد سیاسی امپراتوری و امریالیسم نو
به تحلیل مشخص از سرمایه‌داری جهانی شده امروز و معنای امریالیسم نو یا امپراتوری در اقتصاد سیاسی برگردیم، تا در نهایت به تحلیل مشخص از شرایط ایران

برسیم؛ آنچه در ایران تفوق سرمایه مالی نامیده می‌شود. گفتیم که برخی در ایران از تحلیل‌های رایج درباره جوامع مرکزی گرت‌برداری می‌کنند که چون در کشورهای مرکزی سرمشق نولیبرالی حاکم و سرمایه مالی تفوق یافته است (آن هم با تحلیل غلطی که از سرمایه مالی دارند)، پس آن‌ها می‌کوشند ایران را نیز مانند همه جهان تحت سلطه سرمایه مالی درآوردند و در این کار موفق هم شده‌اند! به نظر من این نوع تحلیل در حوزه اقتصاد سیاسی جای ندارد و دچار همان انحرافی شده است که مارکس در ایدئولوژی آلمانی هشدار می‌دهد که نباید دچار آن شد؛ یعنی، انتزاعی و فلسفی است.

این چنین تحلیل‌هایی سرمایه‌داری را همچون مثال افلاطونی یا عقل کل‌هنگلی تصور می‌کند که خود را در جهان در همه کالبد‌های جوامع می‌دمد و کشورهای پیرامونی به‌صورت مسخ‌شده فقط آنچه استاد ازل گفته را بی‌اختیار تکرار می‌کنند. این شیوه تحلیلی است که پیش از این مکتب فرانکفورت به‌صورت رادیکالیسم نو مید عرضه می‌کرد و مخصوص روشنفکران منفعل است. پل استریتن، اقتصاددان توسعه، می‌گوید دو دسته معتقد به وجود قوانین ثابت اقتصادی در جهان‌اند: نوکلاسیک‌ها و مارکسیست‌های ارتدوکس. این قضاوت به‌راستی براننده هر دو گروه است، چون اجماع واشنگتنی همان‌قدر قوانین حاکم بر اقتصاد جهان را واحد می‌انگارد که مارکسیست‌های ارتدوکس ایران، البته در تخالف با یکدیگر. باید گفت که انسان‌ها و جوامع چه در کشورهای مرکزی و چه پیرامونی با قوانین یا ضرورت‌هایی تاریخی روبه‌رو

هستند که هرچند نمی‌توانند از آن‌ها جهش کنند، اما با درک ضرورت تاریخ را به شیوه خود می‌سازند. این ساختن تاریخ با صورت‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی مختلفی در کشورها جلوه می‌کند و این تجلی بنا بر سطح توسعه نیروهای مولد و شعور و آرایش‌های طبقاتی در این کشورها است و همین آرایش‌های طبقاتی و سطح توسعه و شعور تاریخی تعیین‌کننده نحوه ارتباط متقابل کشورهای پیرامونی با امریالیسم یا کشورهای مرکزی است؛ یعنی، همه انسان‌ها در جوامع مرکزی و پیرامونی هستند که تاریخ را می‌سازند، نه فقط سرمایه‌داران مالی در امریکا!

این ارتباط متقابل را می‌توانیم برای سهولت تحلیل به سه دوره اصلی تحت عنوان دوره امریالیسم کهنه (قرن نوزدهم)، امریالیسم (قرن بیستم تا دهه ۱۹۷۰) و امریالیسم نو (از ۱۹۸۰ تا کنون) در کشورهای مرکزی؛ و در کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی به ترتیب: پیشاصنعتی-استعماری، نیمه‌استعماری، نیمه‌صنعتی-نواستعماری و دوره

صنعتی-جهانی شدن تقسیم کنیم. می‌توان گفت در تمام این دوره‌ها دو قانون بر روابط متقابل کشورهای مرکزی با پیرامونی و در نهایت نظام جهانی سرمایه‌داری حاکم بوده است که به آن‌ها خواهیم پرداخت: توسعه نامتوازن و مرکب (Uneven and Combined Development) و مبادله نابرابر (Unequal Exchange).

متوازن نبودن در رشد نیروهای مولد خصلت سرمایه‌داری حتی در کشورهای مرکزی است و به دلیل پیروی آن است؛ و مرکب بودن (که به اولی وابسته است) حاکی از امکان وجود شیوه‌های تولید و صورت‌بندی‌های متفاوت در هر سه دوران امپریالیستی است و از غیرخطی بودن و هم‌راستایی تکامل تاریخی در درون و بین جوامع ناشی می‌شود که عوامل خارجی در آن نقش مهمی دارد.

پل باران به مقوله مبادله نابرابر بیشتر از همه پرداخته و مفهوم آن این است که کشورهای مرکزی در مبادلات خود با کشورهای پیرامونی به دلایل مختلف (به‌خصوص ارزانی نیروی کار و یا بهره‌وری کمتر، ارزانی محصول، نداشتن آوازه یا برند و اخیراً تحریب بیشتر محیط زیست در کشورهای پیرامونی) مازاد اقتصادی یا ارزش کار نهفته بیشتری به‌دست می‌آورند و به‌طور کلی کالاهایی که دارای ترکیب ارگانیک سرمایه بالاترند به بهایی بیش از کالاهایی فروخته می‌شوند که دارای ترکیب ارگانیک پایین‌ترند. به‌طور مثال پسته صادراتی ایران در مقابل واردشدن موبایل است که گاه نیز فله‌ای صادر می‌شود تا با نام کشور دیگری عرضه شود و در نهایت باعث خشک شدن سفره‌های زیرزمینی و خسارات جبران‌ناپذیر زیست‌بومی می‌شود. این مبادله نابرابر را اکنون چین در مقابل امریکا و ایران در مقابل هر دو دارد، چون از هر دو از لحاظ رشد نیروهای مولد بسیار عقب‌مانده‌تر است و به این دلیل که آن‌ها با سرعت تصاعدی جلو می‌روند، شدت خروج مازاد از ایران بیشتر می‌شود و هرچه می‌گذرد این عقب‌ماندگی تشدید می‌شود.

به‌طور خلاصه بگویم که در دوره اول (پیشاصنعتی-استعماری) کشورهای استعمارگر عمدتاً با زور و غارت (غیرسرمایه‌دارانه) امتیاز و مازاد اقتصادی برای انباشت اولیه سرمایه به‌دست می‌آوردند و حتی بسیاری از کالاهای خود را با زور می‌فروختند. در این دوره ایران (مصادف با قاجار) که مستعمره هم نبود به‌تدریج دچار همین سرنوشت شد. در این دوره سرمایه‌گذاری خارجی در اساس برای ساختن راه‌ها و کشتیرانی و ارتباطات و تأسیس بانک برای تجارتی است که جنبه غارت دارد. نیمه اول قرن بیستم را می‌توان برای کشورهای پیرامونی دوران گذار از مرحله اول به دوره دوم (صنعتی-نواستعماری) دانست. در این نیمه که پیش‌تر گفتیم امریالیسم سر برآورد، در کشورهای مرکزی در پی انقلاب تکنولوژیک، خودروسازی، صنایع شیمیایی و غیره به تولید انبوه رسید و کلانشهرهای چندین میلیونی شکل گرفتند، در نتیجه کشورهای مرکزی به مواد اولیه (غذایی و معدنی) کشورهای پیرامونی و از آن جمله نفت نیاز مبرم یافتند و سرمایه‌گذاری خارجی در این زمینه‌ها آغاز شد (مانند استخراج نفت در مسجدسلیمان و تأسیس پالایشگاه آبادان در ایران)، اما این سرمایه‌گذاری‌ها

”
دموکرات‌ها به نولیبرالیسم از وجه سیاسی نیز توجه دارند و سرمایه مالی را برای پایداری ابرقدرت بودن اقتصادی بیشتر در خدمت تولید ارزش اضافی (صنعتی) می‌خواهند، اما برای جمهوریخواهان لیبرالیسم سیاسی در پیرامون اهمیت چندانی ندارد و سرمایه مالی را به‌طور مقدم در خدمت پایداری ابرقدرتی نظامی می‌خواهند

جنبه جزیره‌ای (Enclave) داشت و تحول ساختاری نیروهای مولده کشورها را هدف نمی‌گرفت و به‌خصوص صنعتی کردن کشورهای پیرامونی در دستور کارشان قرار نداشت. به زبان کمبترن در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، امپریالیسم تولید را رشد می‌داد نه نیروهای مولده را و به دلیل بازداشتن بورژوازی ملی از به انجام رساندن وظایف تاریخی خود و نیز مبادله نابرابر مانع از رشد نیروهای مولده در این کشورها می‌شد. در همین نیمه ابتدا ژاپن با غارت چین و دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا به شیوه خود، راه صنعتی شدن سرمایه‌دارانه را پیش گرفت؛ اما انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ راه جدیدی را برای صنعتی شدن و رهایی از یوغ استعمار گشود که به‌طور عینی و ذهنی تأثیری ژرف بر کشورهای پیرامونی گذاشت.



روزا لوکزامبورگ

نظریه‌های امپریالیسم از همان ابتدا دوگونه بود. یک‌گونه که در رأس آن روزا لوکزامبورگ قرار داشت، می‌پنداشت به دلیل نیاز کشورهای مرکزی به صور پیشاسرمایه‌داری برای تحقق ارزش اضافی، امپریالیسم مانع مطلق رشد نیروهای مولد در کشورهای پیرامونی است. این رویکرد بعداً به بیانی دیگر در نظریه وابستگی از نوع گوندر فرانک تکرار شد. گونه دیگر کسانی بودند که امپریالیسم را مانع نسبی رشد نیروهای مولده در کشورهای پیرامونی می‌دانستند که در رأس آن‌ها لنین و بوخارین جای داشتند. به‌علاوه در رابطه با امپریالیسم، مائو در سال ۱۹۲۸ اثری تأثیرگذار به نام تحلیل طبقات در جامعه چین، مقولات بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور (Comprador) یا مباشر امپریالیسم را نظریه‌پردازی کرد و اعلام کرد که در جوامعی مانند چین وظایف انقلاب دموکراتیک در دستور کار است، اما نه به رهبری بورژوازی.

پس از پایان جنگ دوم جهانی با آغاز نیمه دوم قرن بیستم چهره جهان کاملاً دگرگون شده بود. از یک سو بلوک سوسیالیستی در اروپا تحکیم و وسعت یافته بود و از سوی دیگر خیل کشورهای تازه استقلال‌یافته‌ای تشکیل شده بودند که جمهوری خلق چین همراه آن‌ها بود. این کشورها که در آن زمان الگوی موفق سوسیالیستی هم رویه‌روی آن‌ها قرار داشت، خواهان توسعه بودند. برای کشورهای مرکزی هم این خواست روشن بود و باعث برآمدن رشته اقتصاد توسعه در دانشگاه‌های آن‌ها شد؛ اما این خواست بسیار روشن و طبیعی را نظام سرمایه‌داری در آن زمان بر نمی‌تابید، حتی اگر به رهبری بورژوازی ملی (مانند دکتر مصدق) بود. هرچند که خلاف گذشته امپریالیست‌ها ضرورت برخی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را (مانند اصلاحات ارضی و انقلاب موسوم به سفید در ایران) و ایجاد صنایعی محدود و ناقص (به‌جز صنایع مادر) را به دلیل خطر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی دریافته بودند که این به نسبت گذشته برای کشورهای پیرامونی مبانی بیشتری را برای رشد نیروهای مولده فراهم می‌آورد. کشورهای مرکزی که از یک سو به دلیل بحران کم‌مصرفی (دهه ۱۹۳۰) و از سوی دیگر خطر انقلابات کارگری مجبور به تشکیل دولت رفاه

بودند، دیگر نمی‌توانستند در داخل کشور خود با مزد ارزان ارزش اضافی مطلق به دست آورند و می‌بایست برای بهره‌وری بیشتر و کسب ارزش اضافی نسبی (به‌جای مطلق) به تکنولوژی پیشرفته‌تر روی آورند. از آنجا که دوره غارت استعماری گذشته بود، پس برای بازسازی خود پس از جنگ و تأمین هزینه‌های دولت رفاه و نوآوری فنی می‌بایست هرچه بیشتر به کشورهای پیرامونی کالا صادر کنند؛ و مهم‌تر از آن بهای مواد اولیه وارداتی خود را از کشورهای پیرامونی ارزان نگاه دارند. از این رو کشورهای پیرامونی به صادرکننده مواد اولیه و واردکننده کالا تبدیل شدند تا کشورهای مرکزی مشغول انباشت سرمایه و نوآوری برای کسب ارزش اضافی نسبی شوند. آن دوره شاخص‌ها نشان می‌دهد که در کشورهای مرکزی کالاهای سرمایه‌ای ارزان شد، در مقابل نیروی کار که با دولت رفاه سهم بیشتری را می‌طلبید گران شد و در کشورهای پیرامونی بهای مواد اولیه ثابت ماند یا ارزان‌تر شد (مانند بهای نفت که بیش از ۶۰ سال بین ۱ تا ۱/۵ دلار هر بشکه بود). استعمار نو نیز در همین چارچوب تعریف می‌شود. جالب است بدانیم پل سوئیزی وقتی این فرآیند را می‌بیند در فرمول مارکس نسبت به گرایش نزولی نرخ سود شک می‌کند و رد می‌کند و می‌گوید مارکس اشتباه کرده است. برخی از چپ‌های ما نیز از سوئیزی این بحث در ذهنشان هست و می‌گویند گرایش نرخ نزولی سود دیگر وجود ندارد؛ اما خود مارکس به موضوع توجه دارد و در جلد سوم کاپیتال می‌گوید پس از هر بحران کالای سرمایه‌ای ارزان می‌شود و به این ترتیب گرایش نزولی نرخ سود جبران می‌شود. چون در مخرج کسر ترکیب ارگانیک سرمایه، ارزش سرمایه ثابت می‌آید و این ارزش مرتب با اتوماسیون (برای کسب ارزش اضافی نسبی به‌جای مطلق) اضافه می‌شود و باعث گرایش نزولی نرخ سود می‌شود؛ ولی اگر کالای سرمایه‌ای به هر دلیل ارزان شود، رخ نمی‌دهد. به‌نظر می‌رسد این سوئیزی است که توجه نداشته این گرایش نزولی وجود دارد، ولی با آن مقابله می‌شود و تفاوت نرخ کسب ارزش اضافی و در نتیجه سود در دو کشور مرکزی و پیرامونی است که باعث صدور سرمایه می‌شود؛ و نیز از بهایی غفلت داشته است که کشورهای تحت سلطه برای ارزان شدن سرمایه پرداختند.

رائول پریش، اقتصاددان وابسته به سازمان ملل (ECLAC)، به‌عنوان آغازگر تئوری وابستگی (که در چارچوب اقتصاد توسعه حرف می‌زند نه در چارچوب اقتصاد سیاسی) می‌گوید ما باید راهبرد جایگزینی واردات

(Import Substitution) داشته باشیم؛ یعنی، جایگزین کالای وارداتی را با شرکت‌های بزرگ دولتی (به‌دلیل همدستی بورژوازی کمپرادور با امپریالیسم) تولید می‌کنیم تا جلوی مبادله نابرابر و خروج مازاد را بگیریم و رشد صنعتی کنیم. چپ جدید نیز با مشاهده این دوره جدید در امپریالیسم، شروع به تحلیل و نظریه‌پردازی آن می‌کند. به‌خصوص پل باران در کتاب اقتصاد سیاسی رشد، مقوله مبادله نابرابر را به‌خوبی نظریه‌پردازی می‌کند. بدین ترتیب نظریه وابستگی شکل می‌گیرد. اول هم به نظر درست می‌آمد، اما در آن نوعی افراط‌گرایی رخ می‌دهد و آن توسط گوندر فرانک است که می‌گوید توسعه توسعه‌نیافتگی در برزیل؛ یعنی، این رابطه ساختاری وابستگی که از بیرون تحمیل شده است به‌طور محتم توسعه‌نیافتگی را بسط می‌دهد؛ یعنی تا امپریالیسم باقی است هیچ کشوری توسعه پیدا نمی‌کند مگر از آن با انقلاب سوسیالیستی بریده شود یا سرنگونش کند؛ یعنی، به نوع خود برمی‌گردد به نظریه روزا لوکزامبورگ؛ اما نه با صور پیشاسرمایه‌داری، بلکه با نوعی از سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی که آن را پوسته‌ای، توخالی یا بدون خودیویی می‌پندارد. یا در بهترین حالت می‌خواهد به بخش نادرست‌تر لنین وفادار بماند که جنگ بین امپریالیست‌ها اجتناب‌ناپذیر است، یا نمی‌خواهد باور کند که امپریالیسم مجبور شده است به خاطر بقا نو شود. بدون اینکه دقت بکند که قانون اساسی سرمایه‌تولید و بازتولید گسترده است و به قول مارکس سرمایه‌دار نوکر سرمایه است نه آرایش و این قانون در دوران امپریالیسم هم باقی است، در نتیجه در نهایت در کشورهای پیرامونی نیز سرمایه‌داری به جوهر روابط اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شود.

به‌طور طبیعی این برداشت افراطی از نظریه وابستگی مقبول اردوگاه سوسیالیستی هم بود که در این دوران دیگر از بورژوازی ملی امید بریده و تمایل داشت به رهبری اردوگاه سوسیالیسم، خرده‌بورژوازی راه رشد غیرسرمایه‌داری را در پیش گیرد.

اما از سوی دیگر کاردوزو و فالتو در دهه ۱۹۷۰ وابستگی و توسعه را مطرح می‌کنند و آن را منوط به آرایش نیروهای طبقاتی داخلی می‌دانند؛ به عبارت دیگر آن‌ها امپریالیسم را مانع نسبی رشد نیروهای مولده می‌دانند. آن‌ها همان‌قدر کشورهای پیرامونی را به مرکزی وابسته می‌دانند که مرکزی را به پیرامونی. البته کشورهای پیرامونی تحت سلطه امپریالیسم‌اند و تنها اگر آرایش مناسبی به نیروهای داخلی (از آن جمله بورژوازی) بدهند امکان توسعه (به معنای رشد پیوسته نیروهای مولد نه فقط تولید) می‌یابند. در همین هنگام است که کشورهایی چون کره جنوبی راهبرد جایگزینی واردات را کنار گذاشته و راهبرد پشتیبانی صادرات (Export Promotion) را برگزیده‌اند. با این استدلال که پیروی از جایگزینی واردات به معنای

وابستگی همیشگی به کالاهای پیشرفته کشورهای مرکزی و در نتیجه مبادله نابرابر همیشگی خواهد بود. از این رو باید تولید کالاهای صادراتی پیشرفته را در دستور کار قرار داد تا از طریق آن بخشی از مازاد اقتصادی را بازگرداند.

امپریالیسم نو هم با اتخاذ چنین راهبردی به دلایلی که گفتیم موافق بود، اما در همین زمان بسیاری از کشورهای جهان از آن جمله دیکتاتوری برزیل در دهه هفتاد که بسیار هم ضد مارکسیست بودند، از همان راهبرد جایگزینی واردات پیروی می کردند؛ یعنی، در پی آن بودند که عمدتاً با شرکت‌های بزرگ دولتی و حمایت بی دریغ از صنایع داخلی صنعت را توسعه بدهند. در برزیل دو نوع و در واقع یک نوع نمایندگی بورژوازی است. پوپولیسم اصلاً به این صورت رایج می شود. در امریکای لاتین که بورژوازی بوروکراتیک، بخشی از بورژوازی داخلی، با تعرفه حمایت می شدند، دیوان‌سالاران و حتی اتحادیه‌های کارگری با تر جایگزینی واردات مقابل امپریالیسم صف‌آرایی می کنند و دیکتاتورها هم از این موقعیت برای تثبیت خود سود می برند؛ یعنی، این تر به نظر رادیکال رانول پربیش‌الگوئی برای ساماندهی وضعیت اقتصادی می شود. به صورت نصفه و نیمه محمدرضا شاه نیز چنین می کند. به خصوص که مازاد رانت نفت به اندازه کافی بود و نیاز آن چنانی به وام و سرمایه‌گذاری خارجی وجود نداشت و تا دهه ۱۳۵۰ سرمایه‌گذاری خارجی در ایران بسیار اندک بود.

در همین دوره در ایران انقلاب می‌شود و جریانات چپ‌الگوی سنجیده و پیشرو و سازگار با شرایط ایران نمی‌توانند ارائه دهند. آن‌ها یا از پربیش و گوندر فرانک و مشی چریکی پیروی می‌کنند یا از نظریه مجعول راه رشد غیرسرمایه‌داری که در کشورهای پیرامونی جهش از سرمایه‌داری را با رهبری خرده‌بورژوازی آن‌ها و با اهرم اردوگاه سوسیالیسم ممکن می‌دانست!

پیرو این نظریه‌های به‌ظاهر رادیکال، جریانات سیاسی غالب چپ می‌گفتند که اصلاحات ارضی موفقیتی صورت نگرفته و ما باید دوباره اصلاحات ارضی بکنیم. اگر هم کسی می‌گفت که در ایران اصلاحات ارضی موفق انجام گرفته مرتد بود! تفاوت این چنین دیدگاهی با روش‌ن‌ن‌ن بسیار آموزنده است: وقتی اصلاحات ارضی در سیستم بسیار عقب‌مانده از شاه یا روسیه تزاری را استولپین (سرکوبگر قیام‌ها) در دستور کار قرار داد، ن‌ن‌ن درباره استولپین و اصلاحات ارضی اش حرف باارزشی می‌زند (در چارچوب همان استراتژی اش در دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک که الهام‌بخش مانو شد) و می‌گوید یا استولپین در به انجام رسیدن اصلاحات ارضی موفق می‌شود که این راه توسعه ملت روس را کم درد و رنج می‌کند؛ یا انجام نمی‌شود که ما قوی‌تر می‌شویم تا هژمونی پیدا کنیم؛ اما در ایران که یک اصلاحات ارضی موفق انجام شده بود، جریانات ملی و چپ درباره آن صرفاً مخالف‌خوانی می‌کردند و هیچ‌گاه فکر نکردند و اگر کردند پنهان کردند که ممکن است موفق شده باشد. در نتیجه یکی از وظایف انقلاب شد ادامه اصلاحات ارضی با انحلال شرکت‌های سهامی زراعی؛ در حالی که تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی

برای مکانیزاسیون و افزایش بهره‌وری انجام گرفته بود که خردکردن زمین مانع آن بود و گامی به جلو محسوب می‌شد و این امکان را داشت که آن را با اتکا به سرمایه‌های اجتماعی چون بُنه ارتقا داد. در واقع طرح یک سؤال کینه‌ورزانه با ایدئولوژی اولیه که آیا ممکن است شاه که دست‌نشانده امپریالیسم است اصلاحات ارضی انجام بدهد را جایگزین شمردن دندان‌های اسب کرده بودند! یعنی استدلال را تقلیل می‌دادند به یک ایدئولوژی اولیه، نه اینکه چه اتفاقی و با چه محتوایی افتاده است. در حالی که مجلس اول مشروطه تیول را ملغی و مصدق خالصه‌جات را تقسیم کرد و جلوی این فرآیند را نمی‌شود گرفت.

به‌علاوه شاه با هر ماهیتی که داشت تحت تأثیر روشنفکران مشروطه مانند فروغی یا حتی مصدق قرار داشت. به نظر من ما دو نوع روشنفکر مشروطه داریم یکی رادیکال مانند مصدق و فاطمی است و یکی اصلاح‌طلب مانند فروغی، داور و امینی که باید این‌ها را تشخیص دهیم. این ساده کردن سؤال که آیا می‌شود در سیستمی وابسته به امپریالیسم اصلاح ارضی صورت بگیرد، جوابی بی‌جگانه داشت که نمی‌شود! پس آمدند پس از انقلاب شرکت‌های سهامی را به جای ارتقا (با انطباق بیشتر با نظامات بهره‌برداری چون بُنه که قرن‌ها در ایران دوام داشته) منحل کردند.

حالا هم که مکانیزاسیون به مشکل برخورد و زمین‌های زراعی و باغ و مرتع و جنگل همه ویلا می‌شوند و سفره‌های آب زیرزمینی به غارت رفته است به فکر تجمع زمین و مسدود کردن و هوشمند کردن چاه آب و غیره افتاده‌اند. حال اگر ما آن شرکت‌های سهامی را داشتیم این‌طور سفره‌های زیرزمینی غارت نمی‌شد و هر کس روی تکه زمینی که دارد یک چاه آب نمی‌زد. یا ممکن نبود که خرده‌مالکان با سازمان‌های مربوطه در قوه مجریه و قضائیه بسازند و کلاردشت و گردنه حیران و روستاهاغی کویری را بر باد دهند.

این در واقع برآیند ایدئولوژی چپ خرده‌بورژوا است که با بزرگ‌نمایی خطر بورژوازی، ابتدا در خدمت منافع خرده‌بورژوازی دهقانی و سنتی و بعد در نهایت در خدمت بورژوازی مستغلات رانت‌جو و پوپولیسم قرار می‌گیرد که همگی خصلت ضد توسعه اقتصادی و اجتماعی دارند.

در واقع در آستانه انقلاب روشنفکران دوطبقه اصلی مدرن در ایران (بورژوازی و طبقه کارگر) نظریه یا

راهبردی داشتند که (به قول مارکس) با رجوع به انسان رادیکال باشد. در نتیجه توانستند نهادهای کارآمدی برای توسعه ایران بر پا کنند. در همین هنگام کشورهای مرکزی (به قول مارکس) با انقلاب پیاپی در تولید وارد دوران پاسناعتی شده و با همین انقلابات تکنولوژیک توانستند انقلاب‌های سیاسی را خنثی کنند که در سراسر جهان صورت گرفته بود، اردوگاه سوسیالیسم را از جا بیندازند و برای اولین بار در تاریخ، سرمایه‌داری را از لحاظ اقتصادی جهانی کنند. حالا در میانه این رخداد عظیم که رخ داده ما کشوری شده‌ایم که عمده روشنفکران حکومتی و اپوزیسیون ضرورت توسعه را درک نمی‌کنند و طرفداری و نقد نولیبرالیسم بسیار با نخوت و ابتدال آمیخته است و هر دو به جهان واکنشی منفعل، اما نخوت‌آمیز و ایدئولوژیک دارند؛ آن هم از نوع ایدئولوژی اولیه.

گفتمان رایج در رسانه‌ها هرچند در درجه اول طرفداری کم‌مایه، تقلیل‌گرا و مبتذل از نولیبرالیسم است، اما ملغمه‌ای کم‌مایه از انواع ایدئولوژی‌های اولیه خرده‌بورژوازی نیز در ضدیت با نولیبرالیسم مرکب از تئوری وابستگی و ایدئولوژی‌های قشری مذهبی، عدالت‌پرستی به‌جای عدالت‌خواهی یا عدالت‌خواهی با گریز از آزادی و ... در همان حد رایج است و این هرچه می‌گذرد بیشتر به نفع خودکامگی و رانت‌جویی شده و فرصت‌های توسعه دموکراتیک را بیشتر از جامعه ایران می‌گیرد. شگفت اینکه این کم‌مایگی گریبان برخی از رادیکال‌های غربی را نیز گرفت. به خصوص هنگامی که چاوز بخشی از هزینه‌کننده سوسیالیست‌ها را می‌داد کسی مانند جیمز پتراس می‌گفت در ایران مسئله اصلی یا مقدم آزادی نیست! برخی در ایران نیز به پیروی از چنین کسانی طوطی‌وار می‌گفتند از آنجا که در ایران طبقه متوسط به دنبال آزادی است و طبقه کارگر رهبری ندارد، چنین جنبشی به‌درد نمی‌خورد!

مارکس می‌گوید در رابطه دولت و جامعه مدنی دولت اگر بخواهد بر قدرت خودش بیفزاید باید جامعه مدنی را محدود بکند اما دولت اگر برای قدرت‌گیری بخواهد حقوق عمومی را جایگزین حقوق خصوصی کند، در واقع خودش را از بین می‌برد چون دولت بدون وجود حقوق خصوصی وجود ندارد.

بن‌بست‌های جامعه ایران در زمینه‌های مختلف از همین اراده نادرست بزرگ کردن دولت ناشی شده است. ایدئولوژی اولیه چپ خرده‌بورژوازی ما نیز این آنچه



تحویل اسناد مالکیتی به اهالی روستا در پی اصلاحات ارضی

می‌تواند پایه اقتصاد شایسته جامعه مدنی باشد و آنچه در خدمت امپریالیسم نو قرار خواهد گرفت، نمی‌تواند تکنیک قائل شود. از گرامشی زندان رفتنش برایش مهم است، اما از وی نمی‌آموزد که باید از جامعه مدنی به هر قیمت دفاع کرد چون جای مبارزه برای اعمال هژمونی است و به قول مارکس خطر بورژوازی را نباید بیش از استبداد نشان داد.

به‌طور بدیهی در جامعه مدنی مبارزه‌ی پیوسته بین جناح‌های مختلف بورژوازی (داخلی و خارجی، خصوصی و دولتی)، جناح‌های خرده‌بورژوازی، اقلیت طبقه کارگر و مزدبگیران، دهقانان، دیوانسالاری و نظامیان... درگیر است که هژمونی هیچ‌یک از پیش تعیین شده و پایدار نیست؛ اما به هر صورت باید از موجودیت آن دفاع نمود، نه آنکه تنها اگر هژمونی جامعه مدنی در اختیار چپ باشد از آن دفاع کرد!

دولت در ایران با جنبش اصلاحات تا حدی تعدیل شده، ولی ماهیت نهایی‌اش همین دولت رانتیر است که تا حالا کوشیده جامعه مدنی را محدود کند، حقوق خصوصی را محدود کند و چپ پوپولیسم را تقویت می‌کند؛ یعنی چپی که پوپولیسم را ترجیح می‌دهد و عدالت را ترجیح می‌دهد به آزادی (همان‌که مارکس به‌عنوان سوسیالیست تخیلی مسخره می‌کند).

بازگشت فنودالیسم

این نوع ایدئولوژی اولیه خرده‌بورژوازی برنامه را ضد جامعه مدنی و در واقع ضد دموکراتیک تعریف می‌کند و درک نمی‌کند برنامه‌ای که به این ترتیب به دست می‌آید، حضور دوباره سیاست در جامعه مدنی به اسم برنامه‌ریزی، یا بازگشت فنودالیسم است.

این ایدئولوژی اولیه درک نمی‌کند که در ایران این مازاد ارزش اضافی نیست که انباشت می‌شود، این انواع رانت است که انباشت می‌شود و این بورژوازی مالی نیست که فائق شده، این فنودالیسم مالی است. چون در اساس متکی به تولید ارزش اضافی نیست، بلکه از انواع رانت تغذیه می‌کند. این فنودالیسم است و آنچه به‌نام برنامه در ایران وجود دارد توزیع فنودالیستی است. دوره دولت قبلی اوج بازگشت فنودالیسم به اقتصاد بود. وقتی سازمان برنامه منحل می‌شود یعنی اینکه من این اندک تکنوکرات‌ها و شایسته‌سالاری را نمی‌خواهم و چند تا بوروکراتیک حرف‌شنو برایم کافی است که ماشین حساب و کامپیوتر دارند؛ چون فقط می‌خواهم این حساب و کتاب را داشته باشم که به چه کسی چقدر تیول دادم و چقدر در ازایش برای من رأی می‌آورد! این برنامه که نوشته می‌شود توزیع تیول است بین نمایندگان جناح‌های مختلف؛ یعنی بازگشت همان امتیازاتی که مشروطه‌خواهان در قانون اول برداشتنند و تیول را ملغی کردند.

سیستمی که در ایران به وجود آمده تیولداری تولید ارزش اضافی است. هر یک از این کارخانه‌ها را به تیول داده‌اند به افراد یک جناح تا از روی کار آمدن یا بقای قدرت آن جناح دفاع کنند. یک نوع تیول همین بورژوازی بوروکراتی (نه حتی تکنوکرات) است که کارخانه‌های خودروسازی را می‌چرخانند. این‌ها حتی دیگر سرمایه‌داری دولتی نیستند که پریش برای تولید جایگزین واردات توصیه می‌کرد؛ زیرا آن سرمایه‌داری دولتی در زمان خود رشد نیروهای مولد را موجب شده

بود، ولی اکنون این کارخانه‌ها در اقتصادی غیررقابتی و با تولیدی عقب‌مانده در اساس محل رانت‌جویی شده‌اند و مانع رشد نیروهای مولد هستند؛ چون شیوه‌های تولید مبتنی بر بهره مالکانه پیش‌سرمایه‌داری جامعه را از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دچار ایستایی می‌کنند.

بانک‌ها یا سرمایه مالی وابسته به آن‌ها هم در واقع خزانه تیولداران است و بهره مالکانه انباشت و توزیع می‌کند. از آن بدتر شکل‌گیری بورژوازی مستغلات رانت‌جو در ایران است. در این سیستم رانت بازتوزیع می‌شود. تهران را ببینید که فضای تولید ارزش اضافی نیست همان بحثی که شهری شدن رانت در ایران است نه شهری شدن سرمایه. دیوید هاروی می‌گوید سرمایه در هنگام شهری شدن از کارخانه به شهر می‌آید و شهر را سامان می‌دهد. برای چه؟ برای اینکه این شهر باید نوآوری بکند و درخت و پارک و فضای

سبز داشته باشد؛ دوم اینکه این شهر باید دانشگاه و مؤسسات پژوهشی داشته باشد؛ سوم اینکه باید مردم بتوانند مصرف کنند تا ارزش اضافی متحقق شود، پس یک حداقل رفاه و دولت رفاه باید داشته باشد؛ و این می‌شود شهری شدن سرمایه. دیوید هاروی در کتاب آخرش همین‌ها را شرح می‌دهد، ولی چون واژگان شهر شورش را به کار می‌برد این شورش بودن معنای دیوید هاروی برای چپ سنتی ایران می‌شود و با کژفهمی می‌گویند اینجا هم تیولبیرال است. این کجایش تیولبیرال است، این شهری شدن رانت است! این فضا برای هیچ چیز سامان پیدا نمی‌کند. نه می‌توانید فعالیت صنعتی بکنید چون پهنه‌های صنعتی پیشین به‌جای تبدیل به فضای اقتصاد دانش‌بنیان به مگامال تبدیل می‌شود، نه پژوهشکده آزاد تأسیس می‌شود، نه جایی برای گذران وقت فراغت است و نه می‌توان المپیک برگزار کرد.

مدت‌ها است یک فضای عمومی مانند یک تئاتر بزرگ ساخته نشده و بسیاری از سینماها محدودتر شده است. پس ما با شهری شدن رانت روبه‌رو هستیم. این فضا دارد بازتولید رانت می‌کند و بانک‌های این شهر کارگزار بازتولید این رانت‌اند. چه کسی می‌گوید این‌ها سرمایه مالی‌اند؟ در جامعه مدنی آمریکا شما اگر ساختمان یک طبقه‌ای داشته باشی می‌توانی آن را بکویی و به باغ تبدیل کنی، ولی نمی‌توانی آن را دوطبقه کنی. یک مجتمع تجاری را می‌توان کوبید به مجتمع مسکونی تبدیل کرد، ولی مجتمع مسکونی را نمی‌توان تجاری کرد. این می‌شود شهری شدن سرمایه و جامعه مدنی تیولبیرال! ولی شهرداری‌های ایران طرح جامع را می‌فروشند. تراکم‌فروشی یعنی اینکه مازاد بر ظرفیت حیاتی شهر را می‌توان فروخت و خرج شهر کرد؛ مانند اینکه سرمایه‌داران بیابند به وزارت کار بگویند ما یک عالمه پول می‌دهیم تا بتوانیم به‌جای هشت ساعت

قانونی کار (که ظرفیت حیاتی یک کارگر است) ده ساعت کار از کارگران بگیریم و تو این پول را بگیر و صرف رفاه کارگران کن! وزارت کار هم بپذیرد برای اینکه حقوق مستمری بگیران را بدهد!

به‌طور مثال ببینید نماینده IMF به‌عنوان نماینده مالی امپراتوری آمریکا که گردش دلار در دست اوست می‌گوید قیمت حامل انرژی را واقعی کنید و به آن یارانه ندهید تا هزینه‌های دولتی پایین بیاید و در تولید نیز دامپینگ نشود. از سوی دیگر کاهش مصرف انرژی خواسته طرفداران محیط‌زیست و بیابانه‌های آنهاست و برنامه‌ریزان ایران هم می‌دانند ارزانی قیمت انرژی باعث شده مصرف انرژی ایران (برای واحد ارزش افزوده) چندین برابر جهان باشد یا یک واحد مسکونی در ایران چندین برابر اروپا انرژی مصرف کند و قاچاق سوخت هم زیاد شود. پس اگر IMF گفته باشد یا هرکسی دیگر، باید این کار صورت گیرد، این گرانی برای کارخانه‌هایی مطلوب نیست که

کشوری شده‌ایم که عمده روشنفکران حکومتی و اپوزیسیون ضرورت توسعه را درک نمی‌کنند و طرفداری و نقد نولیبرالیسم بسیار با نخوت و ابتذال آمیخته است و هر دو به جهان واکنشی منفعل، اما نخوت‌آمیز و ایدئولوژیک دارند؛ آن هم از نوع ایدئولوژی اولیه

در رقابت خارجی‌اند (از پتروشیمی گرفته تا بقیه). از سوی دیگر برای رانت‌جویانی که دنبال دو برابر شدن بهای مسکن در یک سال‌اند گرانی و ارزانی انرژی در بهترین حالت بی‌معناست در این میان رئیس دولت پوپولیستی رانتیر حساب می‌کند که ما به‌التفاوت را می‌گیرد و با دادن یارانه‌های نقدی رأی مردم را می‌خرد تا به تیولداری ادامه دهد و به‌طور نمایشی می‌گوید به صنایع هم کمک می‌کنم. نشان به آن نشان که تاکنون هم به صنایع کوچک و متوسط کمکی صورت نگرفته است و فقط صنایع بزرگ تیولداران دولتی و خصوصی از انواع کمک‌ها بهره‌مند شده‌اند. پس گرانی سوخت صورت گرفته و IMF از آن استقبال کرده و این مانده تا چپ‌هایی که با ایدئولوژی اولیه قضاوت می‌کنند با تحلیلی درخشان بگویند این نشانه حاکمیت نولیبرالیسم است!

مازاد اقتصادی در جهان سرمایه‌داری با ارزش اضافی به دست می‌آید، اما اکنون عمده آن در ایران از رانت است. رانت (بهره مالکانه) Rent به معنای پرداخت بیشتر و بالاتر برای یک عامل تولید از استحقاق یا نسبت متعارف از بهای تمام‌شده آن است.

انواع رانت هم عبارت‌اند از: مطلق (Absolute) تفاضلی (Differential) بازتوزیعی (Redistributive) انحصار طبقاتی (Class-monopoly). رانت مطلق مانند بهره مالکانه نفت است که استخراج آن در ایران بشکله‌ای حدود ۸ دلار تمام شده و تا بیش از ۱۰۰ دلار هم فروش می‌رود. رانت تفاضلی مانند تفاوت بهای زمین شهری در جنوب و شمال تهران یا سایر نقاط ایران است. رانت بازتوزیعی را فشار اقلیت مختلف (پزشکان، دهقانان و...) یا رسته‌ها نامولد (کلیسا، ارتش) بر سرمایه‌داری تحمیل می‌کند. رانت انحصار طبقاتی از مالکیت طبقاتی بر منابع یا توانایی اعمال



قدرت برای کسب عایدی غیرمعمول از منابع برمی آید. در کل اقتصاد ایران رانت با فروش نفت و کسب بخشی از ارزش اضافی تولیدشده در جهان به دست می آید و به این معنا دولت در ایران رانتی (Rentier) است چون درآمد اصلی اش از بهره مالکانه نفت است. بدون ارز حاصل از فروش نفت کسب ارزش اضافی در کارخانه‌های ما و فعالیت‌های عمرانی ممکن نیست، به علاوه این کارخانه‌های بزرگ و پیمانکاران بزرگ عمدتاً انحصاری فعالیت می کنند و نوعی تیول جناح‌های سیاسی‌اند.

انواع رانت بازتوزیعی هم به شکل انواع تیول و یارانه و فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی ویژه بسیار در جامعه رایج است و جناح‌های سیاسی هم عمدتاً به‌طور انحصاری فعالیت دارند، یا هنوز زور از حوزه اقتصادی بیرون نرفته است؛ یعنی، در نهایت مازاد اقتصادی حاصل چه از طریق سازمان برنامه و چه کارخانه‌ها و چه خدمات حمل و نقل و ارتباطات و چه تجارت عمده (صادرات و واردات) و پیمانکاری و چه اجازه حفر چاه و چه انواع بورس‌ها و غیره به‌طور رانتی کسب و توزیع می‌شود که این باعث برآمدن و تثبیت فساد سیستماتیک در ایران شده که فیش‌های حقوقی آخرین و کوچک‌ترین نمونه آن است.

در این میان مازاد اقتصادی حاصل از بخش مستغلات به‌طور کامل خصلت رانتی دارد. چراکه از عامل تولیدی به نام زمین شهری به دست می آید که تولید یا عمران آن کاملاً خصلت عمومی دارد. فعالیت در این بخش متکی بر تراکم‌فروشی (قانون شهری) زمین نایاب شهری (عمران شده توسط کل بخش عمومی و خصوصی) است.

باید این را هم در نظر داشته باشیم که در تمام بخش‌های دیگر (کشاورزی، صنعت، آموزش، حمل‌ونقل) هدف اصلی تولید ارزش مصرفی است، اما در بخش مستغلات رانتی هدف اصلی تولید ارزش دارایی است. درآمدهای حاصل از رانت‌جویی‌ها در بخش مالی انباشت شده و به گردش می‌افتد تا رانت را بازتولید و توزیع کند. پس فنودالیسم مالی بر ایران حاکم است و عنصر نولیبرالی در آن اگر وجود داشته باشد اندک است، به‌خصوص که ایران تقریباً هیچ رابطه مستقلاً با بازار مالی جهان ندارد مگر به‌واسطه فروش نفت و خرید کالا و خدمات. در چنین شرایطی حتی اگر تحلیل‌های انتزاعی-فلسفی برخی از نولیبرالیسم و سرمایه مالی جهانی درست باشد هیچ ربطی به ایران ندارد.

برای آنکه حجم عظیم گردش رانت در بانک‌های ایران روشن شود کافی است بدانیم ارزش زمین برای ساخت مسکن بخش خصوصی به ۵۰ درصد تشکیل سرمایه ثابت در ایران رسیده است که البته این حجم در حساب‌های ملی منعکس نیست. به‌علاوه از آنجا که تشکیل سرمایه در بخش مسکن و ساختمان تجاری نیز ۴۰ تا ۵۰ درصد تشکیل سرمایه بوده حجم عظیم گردش رانت را فقط در این بخش می‌توان سالانه ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار تخمین زد. در مقابل بخش صنعت تنها ۱۴ درصد اعتبارات بانکی و ۱۶ درصد از کل تشکیل سرمایه را به خود اختصاص

داده و با در نظر گرفتن سهم ۵ درصدی کشاورزی باید گفت که سهم اصلی سرمایه‌گذاری در ایران برای بازتولید رانت ساختمان بوده که اکنون در دوره رکود مسکن باعث فریز گشتن ۵۲ درصد منابع بانک‌ها شده است. ناپودی کارخانه‌های قدیمی و پیشرو چون ارج نشان می‌دهد که چطور رانت بخش مولد را نابود می‌کند.

در ایران در شهرها و حتی در استان‌هایی چون مازندران کمیابی (رانت مطلق و / یا فاضله) خریدوفروش می‌شود. سود ۱۰۰ درصد یک بانک در دوران رکود و رشد منفی اقتصاد ایران و دادن سود بانکی ۲۰ تا ۳۰ درصد تنها با تکیه بر انواع رانت ممکن است.

وجود رانت اطلاعات به‌خصوص برای کاسبان تحریم و انواع کمیابی و نبود رقابت و غیره این رانت‌جویی را ممکن می‌کند. شما وقتی مطمئن باشید که ارز کمیاب خواهد شد یا می‌توانید ارز دولتی فراوان به دست بیاورید، نفت بفرشید، یا به‌طور خاص زمینی را تصاحب کنید تا در جایی پدیده رؤیایی درست کنید، می‌توانید تعهد پرداخت سود بانکی ۳۰ درصدی کنید. پس از آن نیز با آغاز رقص مرگ در بخش مسکن، حاشیه امنی را برای خود بسازید که سهام ۱۰۰ تومانی را به ۱۲۰۰۰ تومان بفروشید و در نهایت بدهی‌های بالاآمده را بر عهده نظام بانکی یا اقتصاد ایران بگذارید. با این نظام بانکی وقتی پس از مدت‌ها، به‌عنوان نوشدارویی دیررس، امسال دولت اعلام می‌کند در راستای اقتصاد مقاومتی به صنایع کوچک و متوسط وام می‌دهد، ۲۵ هزار واحد برای دریافت وام ثبت‌نام می‌کنند که گفته‌اند تاکنون از این تعداد بیش از ۵ هزار پرونده موردبررسی قرارگرفته و تنها پرونده ۲۲۷ واحد به بانک‌ها ارسال شده است!

حال عده‌ای ساده‌اندیش با آن تعاریف ساده‌اندیشانه که گفتیم جار می‌زند که ایران وابسته به سرمایه مالی جهانی شده و کارگزار نولیبرالیسم است. این در قرن بیست‌ویک درباره ایران همان‌قدر درست است که در قرن نوزده به قیله عالم ناصرالدین‌شاه می‌گفتیم کارگزار لیبرالیسم!

این جازدن با استدلال‌های ساده و ابتدایی است که معمولاً در نشریه و رسانه‌های قشری در سراسر جهان و ایران دیده شده و می‌شود و در آن معیار قضاوت حرف‌های دشمن است، نه علم و تحلیل. البته انواع قشری و غیر قشری رانت‌جویان از این سخنان بسیار

هم استقبال می‌کنند که عده‌ای به نام رادیکالیسم هم به چین و ویتنام و برزیل و هند نولیبرال بگویند و هم به دولت رانت‌جو در ایران؛ و چه بسا دولت امریکا هم تا زمانی که ایران به‌زعم او ادب نشده باشد، از این خلط مبحث که رشد نیروهای مولد ایران را به‌طورجدی به تعویق انداخته و می‌اندازد و محیط‌زیست را نابود می‌کند بسیار استقبال کند!

در ایران برنامه‌ریزی هم در خدمت فنودالیسم است این نوع اتفاق برای شوروی افتاد و سقوط کرد. چون برنامه‌ریزی از جامعه مدنی منفک شد و به قرارداد اجتماعی تبدیل نشد. جامعه مدنی هم ضعیف و به‌قول گرامشی سیاسی شد. مارکس می‌گوید موقعی که انقلاب (فرانسه) صورت گرفت سیاست از اقتصاد بیرون رفت و آزادی به دست آمد (واژه آزادی را به همان معنای لیبرالی به کار می‌برد)؛ یعنی شکل‌گیری جامعه مدنی را این‌جوری تعریف می‌کنند که سیاست از اقتصاد بیرون رفته است. چون فنودالیسم یعنی حضور زور یا سیاست به‌منزله زور در اقتصاد، نه قاعده و رابطه آزاد (عقلانی) اقتصادی در جامعه مدنی. ما وقتی که هیچ‌یک از این‌ها را نداریم چگونه جرئت می‌کنیم به این بگوئیم نولیبرال؟! نه تولید غیرانحصاری ارزش اضافی داریم، نه جامعه مدنی قوی داریم، نه جزو کشورهای تازه صنعتی شده هستیم، نه وارد دوران پساصنعتی و اقتصاد دانش شده‌ایم؛ بلکه تنها زور به اقتصاد بازگشته است. روشن است که برای توسعه پایدار نباید نولیبرال شد، اما اینکه یک اقتصاد رانتی بسته غیررقابتی و نامولد را نولیبرال و تحت سیطره سرمایه مالی می‌خوانند تا کارگران ایران را از فعالیت‌های دموکراتیک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی منصرف کنند و با یک جهش کیهانی به جنگ سرمایه مالی امریکا بفرستند، فقط آب به آسیاب رانت‌خواران اقتصادی و انحصارطلبان سیاسی و صدارت‌ه امپریالیسم نو می‌ریزد که در پشت این پرده ستر همچنان مانع توسعه ایران بمانند.

با این زمینه از نظر من وظایف جنبش دموکراتیک (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) و شکل‌دادن به جامعه مدنی قوی در ایران باقی است و روشنفکران ارگانیک جامعه باید در راه آن بکوشند، چگونگی این کوشش باید مبنای برنامه‌های پژوهشی و گفت‌وگوهای آینده ما شود. ■

صنعت ملی؛ کشتی بی لنگر

مصطفی تنها، متولد ۱۳۲۸ در تهران و دانش‌آموخته مهندسی صنایع از دانشگاه علم و صنعت است. او سال ۵۴ تا ۵۷ به علت فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم گذشته بازداشت شد و در زندان‌های اوین و قصر و قزل حصار زندانی بوده است. در کنار فعالیت‌های شغلی فعالیت‌های مطبوعاتی به‌عنوان عضو شورای نویسندگان نشریه الموت ۱۳۵۸-۱۳۶۲ عضو شورای نویسندگان نشریه درچه گفتگو ۱۳۶۹-۱۳۷۰ عضو سرویس خبرهای ایران فردا ۱۳۷۰-۱۳۷۲ و عضو شورای نویسندگان نشریه نامه از آغاز تا فرجام آن نشریه بوده است.

البته در این آسیب‌شناسی نمی‌توان از پایین بودن دانش و توان مدیریت در صنعت همچون یکی از محوری‌ترین ضعف‌های صنعت کشور غفلت کرد. ساختار قدرت سیاسی در ایران و مالکیت مستقیم و غیرمستقیم نهادهای حکومتی بر بخش گسترده‌ای از صنایع کشور باعث شده است تا صنعت و مدیریت حاکم بر آن همچون پستوی نهانی قدرت برای انتصاب وابستگان در سمت‌های مدیریتی و همچون نوعی پاداش به هم‌مسلمانان به کار گرفته شود. نادیده گرفتن تخصص و کارآمدی یک مدیر و تکیه محوری بر باورهای ایدئولوژیک و سیاسی مدیران همچون ضابطه اساسی و محوری انتخاب و انتصاب ایشان، نقشی اساسی در فقر مدیریتی گسترده حاکم بر بخش صنعت کشور دارد.

بالا بودن قیمت تمام‌شده

هرگاه از بالا بودن قیمت تمام‌شده صحبت می‌شود، دل‌بختگان ثولیرالیسم و مدیران ناتوان، پایین بودن بهره‌وری نیروی کار و مطلق‌العنان نبودن مدیریت در اخراج و تئیه نیروی کار را همچون علت اصلی نشانه می‌روند، ولی ایشان نمی‌گویند که پایین بودن بهره‌وری نیروی کار، نه علت که خود معلول شرایطی است که به‌صورت نهادینه در بخش صنعت کشور وجود دارد و فقر مدیریتی و نازل بودن دانش و مهارت مدیران در برنامه‌ریزی و هدایت بنگاه تولیدی، کمبود انگیزه و نارسایی آموزش نیروی کار بخش اساسی آن است.

اگر از منظری کلی به قیمت تمام‌شده کالاهای صنعتی نظر افکنیم، مشخص خواهد شد که سهم حقوق و دستمزد از مجموع قیمت تمام‌شده بخش بزرگی از تولیدات صنعتی از حدود ۱۵ درصد فراتر نمی‌رود که بی‌گمان حقوق و دستمزدهای مدیران خود بخش بزرگی از آن را تشکیل می‌دهد. پایین بودن سطح فناوری تولید و عدم بهره‌وری از پیشرفت‌های تکنولوژیکی روز جهان از یکسو و بالا بودن هزینه‌های سربار و به‌خصوص هزینه‌های مالی از سوی دیگر، نقش تعیین‌کننده‌تری در بالا بودن قیمت تمام‌شده دارند. از این‌روست که بیشتر تولیدات داخلی کیفیت نازلی در مقایسه با کالاهای مشابه روز جهان داشته و هم‌زمان از قیمت‌های بالای رقابت‌ناپذیر نیز برخوردارند. بالا نگه داشتن بی‌برنامه تعرفه‌های وارداتی در این حالت تنها به بی‌انگیزگی مدیران در ارتقای کیفیت محصول و کاهش قیمت تمام‌شده می‌انجامد و چون پرده ساتری ناکارآمدی مدیران در اداره واحد صنعتی را از نظرها پنهان می‌سازد. بدیهی است در چنین شرایطی امکان و انگیزه‌ای برای صادرات باقی نمی‌ماند. در حقیقت در این شرایط تنها کم‌درآمدترین اقشار جامعه که از توان مالی خرید کالاهای گران‌قیمت وارداتی برخوردار نیستند، محکوم به مصرف کالای داخلی و پرداخت هزینه بقای مدیریت ناکارآمد و ناتوان می‌شوند.

اطمینان از بازار تضمین‌شده داخلی، با هر قیمت و کیفیتی که کالا تولید شود، عملاً انگیزه‌ای برای حضور در بازارهای پرقاب‌ت خارجی باقی نمی‌گذارد. تسلط

در حالی که مقامات دولتی همواره از هنر خود در مهار رشد تورم سخن می‌گویند، صنعت کشور زیر پنجه‌های سهمگین رکود دست و پا می‌زند و تعداد بسیاری از صنایع کوچک به تعطیلی و توقف کشانده شده‌اند و بسیاری دیگر به دریافت وام‌هایی با بهره‌ای بسیار سنگین و کاهش تولید مجبور شده‌اند. به‌جرت می‌توان گفت که رکودی در این ابعاد در تاریخ معاصر ایران کم‌سابقه و حتی بی‌سابقه است. در واقع این رکود گسترده رهاورد اثرات تحریم بر اقتصاد ماست که همواره از بیماری ساختاری رنج می‌برد. اغراق نخواهد بود اگر تک‌پایه‌بودن اقتصاد را یکی از محورهای اساسی این بیماری ساختاری به‌شمار آوریم. اثرات عملی این تک‌پایه‌بودن در بخش صنعت کشور، وابستگی تداوم تولید و توسعه آن به تأمین مواد اولیه وارداتی و قطعات ماشین‌آلات و تجهیزات از محل ارز حاصل از صادرات نفت و مشتقات نفتی است. از همین‌روست که تحریم نفت پیش از هر چیز تداوم حیات صنعت کشور و فرصت‌های اشتغال مولد این بخش را به‌صورت مستقیم تحت تأثیر قرار داده است.

علت اساسی این وابستگی در آن است که صنعت کشور قادر به بازاریابی مؤثر و صادرات متناسب با نیازهای وارداتی خود نیست و اصولاً صنعت کشور ما از اساس برای صادرات تجهیز و سازمان‌دهی نشده و هیچ‌یک از صنایع غیرنفتی ما صادرات‌محور نیستند. علت این ناکامی در صادرات را می‌بایست در بالا بودن نامعقول قیمت تمام‌شده کالاهای صنعتی، پایین بودن کیفیت محصولات تولیدی و عقب‌ماندگی تکنیکی و تکنولوژیکی جست‌وجو کرد. وضع عوارض و تعرفه‌های سنگین واردات کالاهای صنعتی مشابه، بدون هیچ برنامه زمانی و زمان‌بندی مشخص برای آماده‌سازی صنایع داخلی به‌منظور تولید کالاهای رقابت‌پذیر عملاً انگیزه‌های صنعت را برای ارتقای کیفی و افزایش بهره‌وری منابع از میان برده است.



مصطفی تنها



انحصاری بر بازارهای داخلی در پرتو حمایت‌های نامشروط و مداوم تعرفه‌ای دیگر انگیزه‌ای برای کاهش قیمت تمام شده، ارتقای بهره‌وری، تعالی سازمانی، ارتقای کیفی محصول و ارتقای فناوری تولید باقی نمی‌گذارد. در واقع در این رویکرد تولیدکننده می‌تواند با هر کیفیت و قیمت تمام‌شده‌ای، سود چشمگیری را نیز برای خود منظور کرده و مصرف‌کننده را ناگزیر به پذیرش شرایط خود کند. در این شرایط اگر صادراتی نیز صورت گیرد تنها با مقاصد تبلیغاتی و با قیمت‌هایی پایین‌تر از قیمت تمام‌شده بنگاه میسر می‌شود که در شرایط انحصار عملی بازار داخلی، مصرف‌کننده داخلی مجبور به تحمل هزینه‌های تأمین زیان ناشی از صادرات نیز خواهد شد.

این در حالی است که در یک نظام صنعتی سالم و رقابت‌پذیر، صادرات به بنگاه تولیدی کمک می‌کند تا مزاد ظرفیت قابل جذب در بازار داخلی را به بازارهای خارجی روانه کند و از پیدایش «ظرفیت جذب‌نشده» بر اثر رکودهای احتمالی بازار داخلی پیشگیری کند. به این ترتیب واحد تولیدی فرصت خواهد یافت تا صرف‌نظر از افت‌وخیزهای بازار داخلی، همواره با تمام ظرفیت کار کند. این مهم باعث می‌شود تا هزینه‌های سربار واحد تولیدی و هزینه‌های ثابت تولید روی تمامی ظرفیت کارخانه سرشکن شود و لذا واحد تولیدی بتواند هزینه‌های تولید هر واحد محصول را در پرتو صادرات بیشتر کاهش دهد. وجود رقابت در بازار و پیشگیری از ثباتی تولیدکنندگان داخلی در تعیین قیمت‌های فروش نیز عرضه‌کنندگان را به کاهش متناسب قیمت‌های فروش داخلی برای کسب سهم بازار بیشتر مجبور خواهد کرد.

البته سخن بر سر آن نیست که در کشوری در حال توسعه نیایست با پیش‌بینی تمهیدات تعرفه‌ای از صنعت ملی حفاظت کرد، بحث بر سر آن است که حمایت تعرفه‌ای باید با برنامه، زمانبندی مشخص، اهداف و مراحل از پیش تعیین‌شده صورت گیرد تا صنعت جدیدی بتواند مراحل جنینی، شکل‌گیری، رشد و بلوغ خود را در بازه زمانی کارشناسی شده طی کند. پس از این دوره برنامه‌ریزی شده، واحد تولیدی باید بتواند، چه در بازار داخلی و چه در بازارهای خارجی، همچون صنعت بالغ و پویایی با محصولات مشابه وارد رقابت شود. حمایت مستمر بی‌برنامه تنها به تحمیل صنعتی ناکارآمد منجر خواهد شد که همچون زائده‌ای بر اقتصاد ملی تحمیل می‌شود بدون آنکه ارزش‌افزوده واقعی اقتصادی در سطح ملی تولید کند. برای نمونه می‌توان صنعت خودرو را مثال زد که هنوز پس از نیم‌قرن حمایت خیره‌کننده تعرفه‌ای قادر به تولید محصولی روزآمد، رقابت‌پذیر و تأمین‌کننده خواسته‌های مشتریان نیست و همواره برای تداوم حیات خود به‌سوی منابع ارزی حاصل از صادرات نفت دست دراز می‌کند. صنعتی که پس از نیم‌قرن تجربه هنوز در شرایطی است که برای تأمین رضایت مشتریان ناگزیر از مونتاژ محصولات صنعت تازه متولد خودروی چین است.

جالب است اگر توجه کنیم، توفیق برخی صنایع مانند پتروشیمی‌ها و فولادسازی‌ها در رقابت و صادرات نیز تنها تا زمانی تداوم داشته و دارد که گاز ارزان‌قیمت

حاشیه قرار گیرد، از تغییر و تبدیل مالکیت، منافع متوجه جامعه نشده و تحولی در شتاب توسعه کشور روی نخواهد داد.

۴. برای رهایی از اقتصاد تک‌محصولی و کاهش آسیب‌پذیری توسعه ملی، می‌بایست صادرات محوری صنایع کشور همچون ضابطه و معیاری اساسی در برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای مد نظر قرار گیرد. مادام که صنایع کشور نتوانند حداقل ارزش مورد نیاز تداوم تولید خود را از محل صادرات تأمین کنند، در جازدن اقتصاد کشور و تداوم حیات آن بر محور صادرات نفت کماکان تداوم خواهد داشت.

۵. رشد صنایع صادرات محور ایجاب می‌کند تا سدهای تعرفه‌ای با دقت کارشناسی و به‌صورت زمانمند، برنامه‌ریزی شده و مشروط، ایجاد شوند تا صنایع کشور رقابت‌پذیر بودن محصولات خود، چه از نظر کیفی و چه از نظر قیمتی را همچون هدفی کوتاه‌مدت مد نظر قرار دهد. در صورتی که محصولات صنعتی کشور نتوانند ظرف یک دوره معقول زمانی در بازار داخلی و در شرایط عادلانه با محصولات خارجی رقابت کنند، هرگز قادر به حضور در بازارهای جهانی و خوداتکالی ارزی نخواهند بود.

۶. برای رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی، توهامات نئولیبرالیستی دهه گذشته اگر خطرناک‌تر از رویاپردازی‌های سوسیالیست‌گونه اوایل انقلاب نباشند، کم‌خطرتر از آن‌ها نیستند. برای طراحی راهبردها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و صنعتی، می‌بایست واقعیات ایران را همچون کشوری در حال توسعه و با همه محدودیت‌ها و امکانات ذاتی آن مد نظر قرار داد، شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محیط را با دقت و وسواس شناسایی کرد و آن‌گاه به طراحی راهبردها و برنامه‌ها اقدام کرد. کپی‌کردن کارکردها و مناسبات عوامل اقتصاد جهان صنعتی و سرمایه‌داری همچون پایه تحلیل‌های اقتصادی و تزئین آن با لفظ‌پردازی‌های ایدئولوژیک و اخلاقی برای طراحی‌های راهبردی، تنها فرصت‌های باقی‌مانده را هدر خواهد داد. خیال‌پردازی و لاف‌زنی‌های مسلکی با کار کارشناسی فرسنگ‌ها فاصله دارد و فرصت‌ها در گذر زمان از دست می‌روند؛ در شناخت و بهره‌برداری از آن‌ها غفلت نکنیم. ■

و یارانه‌ای تحویل گرفته و می‌گیرند؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت که این نوع صادرات در واقع صادرات گاز در قالب کالای واسطه‌ای دیگری بوده و واجد ارزش‌افزوده واقعی ارزی نیست یا میزان آن بسیار کم و ناچیز است.

ریشه‌ها و راهبردها

۱. ریشه اساسی حاکمیت این شرایط در صنعت ایران را باید در فقدان برنامه و راهبرد واقع‌بینانه برای توسعه صنعتی و تقویت صنایع رقابت‌پذیر مبتنی بر آسیب‌شناسی کارشناسانه و شناخت دقیق شرایط محیطی جست‌وجو کرد. در واقع در کشور ما استراتژی‌ها و برنامه‌ها نه بر پایه واقعیات، که بر پایه تخیلات و آرزوها تدوین می‌شود. برای نمونه می‌توان سند چشم‌انداز بیست‌ساله مصوب مجمع محترم تشخیص مصلحت را مد نظر قرار داد. به موجب این سند بدون در نظر داشتن واقعیات، امکانات و محدودیت‌های اقتصاد ملی و مقایسه آن با ظرفیت‌های اقتصادی کشورهای منطقه، دستیابی به مقام نخست اقتصادی در منطقه در افق زمانی سند هدف گرفته شده است. از این روست که در عمل این سند به فراموشی سپرده شد و صنعت کشور نیز به حیات غریزی و بی‌راهبرد و برنامه خود کماکان ادامه می‌دهد.

۲. هنگامی که راهبرد به برنامه تبدیل می‌شود، پایش مستمر پیشرفت برنامه و اعمال اصلاحات و تغییرات به‌هنگام در مسیر هدف یکی از الزاماتی است که در کشور ما به فراموشی سپرده شده است. پنج برنامه توسعه به اتمام رسیده پس از انقلاب و سرنوشت هر یک از آن‌ها در مسیر اجرا و میزان دستیابی به اهداف تعریف‌شده نشان‌دهنده این بی‌توجهی است. در واقع در هر دوره پنج‌ساله با هیاهوی بسیار برنامه‌های تدوین، تصویب و ابلاغ شده است بدون آنکه در سال‌های اجرای برنامه، میزان واقعی تحقق اهداف و انحراف از برنامه ارزیابی شده باشد و با واکاوی علل انحراف‌ها، برنامه‌ها برای سال‌های باقیمانده اصلاح شده باشند.

۳. عامل اصلی رشد صنعتی‌نه در تغییر صورتی مالکیت که در کارآمدسازی مدیریت نهفته است. مادام که مدیریت‌ها بر پایه منافع بانندی و جناحی انتخاب و تعیین شوند و کارآمدی مدیر منتخب در



سدسازی بر رودخانه‌های بی آب

نگاهی به تبعات فاجعه‌بار مدیریت نادرست منابع آبی
در نشست با حضور فعالان محیط زیست به بهانه نمایش فیلم مستند «مادرکشی»

علی بیاتی: در روزگاران گذشته نان در آوردن محور تحلیل‌ها و اشعار بود و شاعران یا متفکران پرهیز از غفلت را یادآوری می‌کردند تا انسان را به مبدأ هستی پیوند زده و از الطاف آن امر متعالی بهره‌مند شوند، این تفکر اسطوره‌ای در کنار استفاده بهینه از منابع و راهکار بومی مانند کشت دیمی یا قنات‌ها باعث شده بود که این حوزه تمدنی چندین هزار سال دوام داشته باشد. آنان که انسان را اشرف مخلوقات می‌دانستند، همه را در خدمت و کارگزاری انسان‌ها پنداشته و گمان نمی‌کردند روزگاری بیاید که انسان‌هایی در پی آن بوده و حتی مجبور شوند قانون‌هایی را وضع کنند تا این اشرف مخلوقات را از هدر دادن و استفاده بی‌رویه از منابع زیرزمینی و سرچشمه‌های حیات بازدارند و برای مدیریت منابع در راستای منافع ملی و پاسداشت آن برای آیندگان راهکارهایی بیندیشند. در سرزمین ما تا پیش از نیم‌قرن گذشته مشکل کم‌آبی وجود نداشت، اما با ورود مدرنیته، صنعتی شدن و به‌وجود آمدن تفکر توسعه در کشور، شرایط تغییر بزرگی کرد. این موضوع با مدیریت نادرست و غیرکارشناسی در سالیان اخیر در حوزه‌های محیط زیستی در کنار هم به‌گونه‌ای عمیق و پرتنگ شده است که روزی نیست رسانه‌ای به آن نپردازد و از قریب الوقوع بودن فاجعه دم‌نزد. بحران منابع آبی در خاورمیانه و به‌خصوص در کشور ما به حدی جدی شده که آن را به شکل معضل امنیتی درآورده است، در عین حال بعضی از تحلیلگران، جنگ بعدی در خاورمیانه را جنگ آب نامیده‌اند و یکی از علل آن جنگ را تصاحب منابع آبی عنوان کرده‌اند که در زمان بی‌آبی ارزش آن از نفت (به اصطلاح طلای سیاه) هم بیشتر خواهد شد. فیلم مادرکشی، ساخته کمیل سوهانی، مستندی است که درباره بحران آب و زمینه به‌وجود آمدن آن ساخته شده است و بحث‌های جدی و راهبردی در حوزه آب و چگونگی بهره‌برداری صحیح از آن را به دنبال داشت. این مستند با همکاری مشترک مرکز استراتژیک نهاد ریاست جمهوری ساخته و تدوین شده است. در ادامه گزارشی از اکران این فیلم و نقد و بررسی آن که به همت نشریه چشم‌انداز ایران و آقای محمد ایرانمنش برگزار شد، تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

پرسشگر نخست بیان کرد امیدوارم این مستند در جاهای دیگر هم به نمایش گذاشته شود و باعث آگاهی مردم از مشکل کم‌آبی در کشور و شرایط به‌وجود آمده شود. ساختن چنین فیلمی ساده نیست و پرسش من این است که در تهیه این فیلم با چه موانع و مشکلاتی روبه‌رو شده‌اید؟

کمیل سوهانی: «از لحاظ سینمایی فیلم تولید سختی داشت، به این دلیل که در حدود چهل سفر به جاهای مختلف ایران انجام دادیم تا بتوانیم این فیلم را تهیه کنیم، اشکالی که به ما گرفته‌اند این بوده است که چرا بعضی از شهرها را با مشکلات خاص خودشان به تصویر نکشیده‌ایم. من در جواب به آن‌ها گفته‌ام که در حال حاضر هم فیلم طولانی و درازآهنگ است و در عین حال، معلوم است که خیلی از حرف‌ها را در این فیلم نکرده‌ایم و جاهای بسیاری نرفته‌ایم. هدف عمده ما این بود که بیشتر مصداق‌های بارز این بحران را نشان دهیم این مصداق‌ها دو حوزه را شامل می‌شدند: یکی مظاهر بحران؛ و دیگری علت و عوامل بحران به شکل‌های مشخص تر آن.

حدوداً بیست سفر پیش‌تولیدی داشتیم و با رفتن به استان‌های مختلف، مشکلات را دیدیم و با آدم‌های مختلف در مکان‌های متفاوت صحبت کردیم و در سفر بعدی که برای فیلمبرداری و گرفتن تصویر بود، با گروه فیلمبرداری رفتیم و کارها را انجام دادیم.

از جنبه پژوهشی هم گروه مستندسازی به مشکل عجیبی برخورد کرده بودند. افراد بسیاری گروه فیلمبرداری را جدی نگرفتند و بحث محیط زیست را بحث روشنفکرانه می‌پنداشتند که انضمامی نیست و با زندگی روزمره آن‌ها ارتباطی ندارد، درحالی‌که همین مسئله ریزگردها و بحران ناشی از آن‌ها به‌روشنی نمونه یکی از این مسائل روزانه است.» وی در ادامه درباره این مشکل چنین گفت: «جنبه دیگر ساخت فیلم هم بحث از پژوهش درباره این بحران بود که در آن زمینه ما هم به مشکل مهمی برخورد کردیم، زیرا به هر که می‌گفتیم در این پژوهش ما را یاری کنید، آن را جدی نگرفته و بدین معنا کاملاً دست‌تتها بررسی و پژوهش‌های مربوط به این کار را پیش بردیم. در این زمینه هم من دردسرهای فراوانی را به جان خریدم و خیلی اذیت شدم. حدوداً با صد نفر در این باره صحبت کردم و برای اطلاع از جزئیات بحران آب در کشور، کتاب‌ها، مقالات و اسناد زیادی را مطالعه کردم. در نهایت نتیجه این کندوکاوهای من مستندی شد که دوستان دیدند.»

دلباخته قنات شدم

نفر دومی که از کارگردان فیلم سؤال داشت از انگیزه اولیه وی جویا شد و پرسید در این زمانه‌ای که بیشتر افراد به دنبال ساخت فیلم‌های پرفروش هستند، چه هدفی و انگیزه‌ای باعث شده که در این راه ناامید نشوید و ساخت این مستند را به سرانجام برسانید. سوهانی در پاسخ بیان کرد: «فیلم قبلی من درباره فرهنگ ایران بود و در آن فیلم، من تصویری از قنات را در قسمت‌هایی از فیلم قرار داده بودم. از همان فیلم دلباخته قنات شده بودم و قنات‌ها را خیلی دوست داشتم. تهیه‌کننده این فیلم، فیلم قبلی مرا دیده بود و سکانس‌های مربوط به قنات را پسندیده بود و به

همین دلیل از من دعوت کرد تا فیلم مستندی درباره آب بسازم. در حقیقت در ابتدای کار، خودم هم نمی‌دانستم که قرار است درباره چه چیزی فیلم بسازم و همین‌طور که در رسانه‌ها معمولاً گفته می‌شود، تصور من این بود که می‌خواهم درباره خشکسالی فیلمی بسازم. پس از گذشت مدت‌زمان کوتاهی که کار پژوهش پیش رفت متوجه شدم این تصور صحیح نیست و جو غالبی که رسانه‌ها به وجود آورده‌اند اصل موضوع را به حاشیه رانده است. این مسئله که به دست رسانه‌ها بیش از گذشته بزرگ‌نمایی می‌شود که این خشکسالی و بحران آب به خاطر شرایط اقلیمی و نباریدن باران و مسائلی از این دست است، کاملاً گمراه‌کننده و نادرست است. عوامل دیگری در میان است که باعث به‌وجود آمدن این بحران شده‌اند. از این بابت انگیزه‌ای جدی پیدا کردم که این کار را دنبال کنم. ضمن اینکه در همان اوایل کار به این نکته رسیدیم که غفلت از دانش بومی سهم عمده‌ای در به‌وجود آمدن این بحران داشته است. بی‌توجهی به تجربیات و اندوخته‌های چندین هزارساله در مدیریت و مهندسی آب که مظهر آن قنات است، یکی از دلایل اصلی به‌وجود آمدن این بحران است. این موضوع نیز به انگیزه مضاعفی بدل شد تا با کمک خداوند بتوانیم این پروژه را به پایان ببریم.»

اظهارنظرهای سیاسی و دوپهلوی مسئولان

پرسش بعدی درباره بازخوردهای این فیلم بود؛ اینکه آیا مسئولان و متولیان امور این فیلم را دیده‌اند و چه عکس‌العملی داشته‌اند و این فیلم در چند جا دیده شده است. کارگردان این فیلم پاسخ خود را با بیان مقدمه‌ای درباره آقای چیت‌چیان آغاز کرد و گفت: آقای چیت‌چیان پیش از اینکه وزیر نیرو بشوند، در وزارت نیرو معاونتی داشتند به نام معاونت «سانا»؛ به خاطر ندارم که این بخش معاونت بود یا اداره کل، اما سانا به معنای سازمان انرژی‌های نو و مخفف آن بود. ایشان سال‌ها در وزارت نیرو برای ترویج و گسترش استفاده از انرژی‌های نو و تجدیدپذیر تلاش کردند. منظور از انرژی‌های نو هم انرژی باد، آب و نور خورشید است که تجدیدپذیرند. از آنجا بود که ایشان به وزارت نیرو رسیدند. در مصاحبه‌های اوایل کار ایشان به‌عنوان وزیر، رویکردهای زیست‌محیطی پررنگ بود و در آن چهار تا پنج ماه ابتدایی بر استفاده

از انرژی‌های نو و تجدیدپذیر و گسترش آن‌ها در کشور تأکید فراوانی می‌کرد؛ اما با گذشت زمان این مسئله کم‌رنگ شد. جمله‌ای که در اواسط فیلم درباره زیاده‌روی در سدسازی هم بیان شد از قول آقای وزیر گفته شده است که در فیلم دیگری به نام «ثریا» که در حدود یک ساعت با وی گفت‌وگو می‌کنند آقای وزیر به زیاده‌روی در ساختن سد اعتراف کرده و آن را یکی از عوامل بحران آب برشمرده است. در آن فیلم در صحنه‌ای آقای چیت‌چیان دچار فوران احساسات می‌شوند و شروع به گریه می‌کنند، از بابت اینکه احتمال می‌دهند که طرح‌های انتقال آب به مناطق دیگر ممکن است فاجعه‌های زیست‌محیطی به وجود آورده و بحران‌زا باشند.

این مسئله برای ما خیلی امیدوارکننده بود که وزیر نیروی دغدغه‌مند نسبت به مسائل محیط زیست داشته باشیم. با گذشت زمان، تغییر این رویکرد در ایشان کاملاً مشهود است و دلیل آن هم نامعلوم نیست، بالاخره فشارهایی که از جاهای دیگر به ایشان وارد می‌شود فشارهای کمی نیست.»

در اینجا او به دست‌های پشت پرده‌ای اشاره می‌کند که در پیوند سرمایه و رانت‌های کلان، چگونه منافع کشور را به باد می‌دهند و از این بابت ذره‌ای نگرانی هم به خود راه نمی‌دهند. وی می‌گوید: «من همیشه گفته‌ام که سیستم آب‌رسانی و ساختار حاکم بر آن، خیلی فراتر از یک سیستم معمولی است که تنها رساندن آب به اقصی نقاط کشور را به عهده داشته باشد؛ بلکه این ساختار به‌تنهایی یک حکومت را تشکیل داده است؛ یعنی، در تمام ارگان‌های دیگر کشور هم آدم دارند و از دستگاه قضایی گرفته تا نیروی نظامی و رسانه‌ها افرادی هستند که کارها را مطابق میل این ساختار پیش می‌برند. این مجموعه مختص امروز و دیروز هم نیست، بلکه از ابتدای تأسیس این وزارتخانه این دم و دستگاه شکل گرفته و با گذشت زمان به قدرتمندی و ساختار امروزیین خودش رسیده است. این ساختار طرز فکر خاص و مخصوص به خود را دارد و هر دولتی هم سرکار باشد، این عقبه فکری به همان رویه تکنوکرات‌وار خودش عمل کرده است. یکی از ویژگی‌های عقبه فکری این افراد، کمی دیدن همه چیز است.»

وی درباره خانم ابتکار هم بیان می‌کند که تا به حال در هر جایی که نظرشان را پرسیده‌اند خانم ابتکار از این



فیلم حمایت کرده‌اند. در عین حال وی به نکته مهمی در راستای اثبات سخنان قبلی خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «در عین حال خانم ابتکار فعال سیاسی هستند و به همین دلیل همیشه در ابراز مواضع خود به شکل سیاسی و دوپهلوی صحبت می‌کنند. برای مثال ایشان می‌گویند که با این فیلم موافق هستند و روند آن را قبول دارند، اما هم‌زمان این مسئله را نیز بیان می‌کنند که درباره سانسور هم مشکلی ندارند. می‌توان از این سخن چنین برداشت کرد که فشارها به‌اندازه‌ای باشد که خانم ابتکار هم راه و روزه‌ای برای قدم‌زدن در محیط خاکستری و بینابینی دو قطب سیاه و سفید سیاست برای خود در نظر گرفته تا بین این دو طیف در روند و آیند باشد.»

با جمعیت هشتاد میلیونی فناوری‌های بومی کفاف تأمین آب را نمی‌دهد

پرسش بعدی درباره سیستم سنتی آب‌رسانی در فلات ایران بود و توانایی انطباق آن در دوران مدرنیته و صنعتی شدن. اینکه آیا آن سیستم امروز هم می‌تواند استفاده شود؟ موضوع بعدی درباره افزایش جمعیت در فلات ایران بود که با جمعیت فعلی و سیاست افزایش جمعیت در این منطقه، چه وضعیتی ممکن است در انتظار ما باشد. وی این پرسش را نیز مطرح کرد که با چنین سیاست‌هایی آیا نمی‌توان گفت که پروژه‌های انتقال آب اجتناب‌ناپذیر است؟

آقای سوهانی بیان کرد که برعکس دیدگاه بعضی افراد که این گونه سؤالات را تخصصی و فنی می‌دانند؛ من اصلاً چنین باوری نداشته و فکر می‌کنم این یک سؤال بنیایی بوده و ممکن است که برای هرکسی پیش بیاید که آیا همچنان می‌توان از شیوه‌های سنتی و فناوری‌های قدیم استفاده کرد یا دوران آن‌ها گذشته است؟ وی فناوری‌های سنتی را به‌عنوان فناوری‌های بومی ما ایرانیان نام نهاد و آن‌ها را متعلق به زمانی دانست که ایران دارای ۱۰ میلیون جمعیت بوده و امروزه که حدود ۸۰ میلیون جمعیت در آن سکونت دارد باید راهکارهای تازه‌ای اندیشید. در عین حال نکته‌ای که وی بیان کرد این بود که: «باید بگویم آن بدنه تکنوکراسی که عرض کردم در سایه وجود دارد، اولین حرفی که می‌زند همین است، آن‌ها می‌گویند این حرف‌هایی که شما درباره سیستم آب‌رسانی سنتی می‌زنید من جمله قنات این کارها امروزه پاسخگو نیست. با استفاده از قنات‌ها نمی‌توان احتیاجات شهرهای امروزی را برطرف کرد. من هم باور دارم که ما گریزی از استفاده از علم، فناوری، مدرن‌شدن، بهره‌بردن از صنعت و مهندسی نوین در راه توسعه شهری نداریم، اما قسمت مهم در آنجاست که استفاده از این مهندسی نوین و چگونگی بهره‌برداری از فناوری‌های امروزی را باید با زیست‌بوم و محیط زندگی‌مان تطابق دهیم. وی در ادامه گفت: «این دانشی که ما برای مهندسی و مدیریت منابع آب استفاده می‌کنیم، باید با اقلیم زندگانی ما سازگار باشد، ما از قدیم‌الایام یک سری از فناوری‌های سنتی را در دوره پیشامدرن برای مسامندگی آب استفاده می‌کردیم و این‌ها دارای اصول و قواعد کلی بوده است و این قواعد کلی با توسعه‌یافتن و مدرن‌شدن جامعه ما تغییری پیدا نمی‌کند. دلیل آن هم این است

زمینی که امروزه در آن زندگی می‌کنیم تغییری نکرده است؛ چون هر چه که در زمان پیش برویم میزان تابش نور خورشید در سرزمین ایران بیشتر و بیشتر خواهد شد و هیچ‌گاه روند نزولی نخواهد داشت. در حال حاضر میزان تابش نور خورشید در ایران سه برابر میزان متوسط جهانی است و میزان بارش باران یک‌سوم متوسط بارش جهانی است.

در سرزمینی که چنین شرایطی دارد، باید آب را در زیر زمین نگهداشت. وی در این باره می‌گوید:

«آب را باید از دسترس خورشید دور نگاه‌داشته و به زیرزمین بفرستیم. وقتی که از این موضوع در فناوری‌های جدید غافل می‌شوید و زمانی که از انواع فناوری‌های نوین که مخصوص اقلیم‌های دیگری است، برای مناطق کشورمان استفاده می‌کنید و این لوازم مدرنی که در آنجا برای مدیریت و مهندسی منابع آب استفاده می‌شود، بدون تغییر در کشور ما پیاده می‌شود

موجبات بحرانی را فراهم می‌کند که در حال حاضر شاهد آن هستیم.»

وی از تجربیات خود در جمع‌های دوستانه با مهندسان آب مثالی می‌زند و این پرسش را مطرح می‌کند آیا ما در پنجاه، شصت سال گذشته، از وقتی که مهندسی عمران آب وارد این سرزمین شده، نمی‌توانستیم دورهم نشسته و راهی برای ذخیره آب‌های سرزمینمان در زیرزمین پیدا کنیم. آیا نمی‌توانستیم کاری کنیم که برای نسل‌های آینده بحران به یادگار نگذاریم؟ پرسشی که وجدان انسان‌های معاصر را به داوری می‌خواند. وی در پاسخ بیان می‌کند که: «نظر شخصی من این است که قطعاً امکان داشت که ما دور هم بنشینیم و راه‌حلی با استفاده از دانش مهندسی نوین به همراهی خلاقیت و استفاده از فناوری‌های سنتی برای ذخیره آب دور از دسترس خورشید بیابیم؛ اما متأسفانه این اراده در ساختار حاکم وجود نداشته است و همه مسائل شامل ترجمه و تقلید از دیگران بوده است. مهندسی به معنای تقلید کورکورانه و بی‌چون‌وچرا نیست، بلکه به معنای خلاقیت در کنار دیگر جنبه‌های آموزشی آن روش‌هاست.»

آفات مدیریت مرکزگرایانه

بعد از سخنان آقای سوهانی، آقای بنی‌حبيب به بیان سخنانی پرداخت که در آن‌ها از جنبه‌های فنی‌تر با عدد و رقم ابعاد فاجعه را برای حاضران موشکافانه بررسی کرد. ایشان گفت: «پرسش این است که با این جمعیت امروزی، آیا ما گریز و گزیری از ساختن سد داریم یا نه؟ من با بخشی از صحبت‌های آقای سوهانی موافقم، اما قضیه پیچیده‌تر از احداث قنات شده است؛ اگر یک حساب سرانگشتی بکنیم، شهر تهران و اطرافش، همراه با کرج و شهرک‌های اطراف آن‌ها، جنوب تهران و کلیه مناطق پیرامونی در تمامی

دوره‌ها بین یک‌چهارم تا یک‌پنجم کل جمعیت کشور را در خود جای داده است و این جمعیت به‌طور سالانه فقط برای آب شرب نیاز به ۱۵۰ مترمکعب آب دارد؛ یک‌ضرب ساده رقمی بالای دو الی سه میلیارد را نتیجه خواهد داد و این در کنار مصارف دیگر عدد بسیار بزرگی خواهد شد که با استفاده از قنات‌های

قدیمی نمی‌توان نیازهای شهر را برطرف کرد. با قنات‌های قدیمی تهران می‌شد به میزان یک‌دهم این جمعیت را در تهران از نظر مصارف سرانه آب تأمین کرد. به دلیل اینکه راه را اشتباه رفته‌ایم و تمرکزگرایی در شهر تهران نسبت به شهرهای دیگر باعث تراکم جمعیت در این شهر شده، به بحران‌های متفاوتی مبتلا شده‌ایم.»

وی در ادامه بیان کرد وقتی فکر کنیم که همه چیز باید در مرکز باشد و مدیریت همه امور و کنترل آن‌ها را هم باید در تهران انجام داد سرانجام با چنین شرایطی روبه‌رو خواهیم شد. وی گفت: «این مسئله

بیش از آنکه یک کار مدیریتی باشد، نتیجه الزامی یک تفکر مرکزگرایانه از سوی سیستم مدیریت سیاسی کشور بوده که وضعیت را چنان کرده که ما برای تأمین آب مصرفی سرانه پایتخت مجبور به سدسازی بشویم. این موضوع در فیلم هم به‌خوبی به تصویر کشیده شده بود که چگونه تمرکز در مرکز عواقب جبران‌ناپذیری برای کل کشور خواهد داشت.»

آقای بنی‌حبيب در ادامه سخنان خود انتقادی هم به دانشگاه‌های کشور مطرح کرد و آنان را تنها در کار ترجمه متون غربی دیده و بیان کرد این رویه صحیح نیست و باید از دانش بومی هم در کنار متون برجسته کشورهای دیگر بهره جست. متأسفانه دانشگاهیان ما در این زمینه کم‌کاری کرده و به تقلید از کارهای فرنگی‌ها بسنده کرده‌اند، درحالی‌که از نظر وی دو معضل اساسی در بحث از آب در ایران وجود دارد: یکی آب‌های زیرزمینی و دیگری بحث رسوب. وی می‌گوید: «به درس‌های دانشجویان نگاه کنید هیچ مطلبی درباره این موضوعات نمی‌بینید، زیرا در رودخانه‌ها، رودها و دریا‌های آمریکا یا اروپا آب رسوب ندارد آب کاملاً زلال است؛ بنابراین در آنجا موضوعیت ندارد، در حالی که این رسوب مشکل بومی ماست.»

ایشان در بحث از سدسازی هم امکان آن را برای آنجا‌هایی که الزام داریم رد نکرد، اما گفت در کنار آن باید ارزش آب را برای مردم مشخص کنیم. وی گفت: «ما باید چهار لیتر در روز آب بخوریم، حال اگر چهل لیتر از آن بخوریم چه اتفاقی می‌افتد؟ مسلماً مریض خواهیم شد؛ هر چیزی را که از یک حدی بیشتر مصرف کنیم باعث بیماری و زیان خواهد شد. باید به‌اندازه سد می‌ساختیم یا اگر می‌خواستیم که بدون ساختن سد پیش برویم، باید برای توسعه

در حال حاضر میزان تابش نور خورشید در ایران سه برابر میزان متوسط جهانی است و میزان بارش باران یک‌سوم متوسط جهانی است. در سرزمینی که چنین شرایطی دارد، باید آب را در زیر زمین نگهداشت

شهرهایمان برنامه دیگری اجرا می‌کردیم. ایشان در ادامه با انتقاد از برخورد گزینشی با مسائل گفت که ما از امریکا فقط شهرهای بزرگ آن، از قبیل نیویورک، لس آنجلس یا سانفرانسیسکو را می‌شناسیم؛ درحالی که در همان‌جا بیش از صدها شهر کوچک و بزرگ وجود دارد که هرکدام برای توسعه شهری، با توجه به منابع بومی خویش برنامه‌ریزی کرده‌اند. این شهرها با جمعیت کمتر از ۱۰۰ هزار نفر بوده و اکثریت جغرافیایی امریکا را هم دربرمی‌گیرند و در آن شهرها سیستم آب‌رسانی کاملاً متفاوت است. در آن کشور هم دولت اجازه نمی‌دهد تراکم در شهرهای بزرگ از یک حدی بالاتر رود.»

ایشان در ادامه صحبت‌های خود به نکته مهم دیگری اشاره کرد: «نکته جالب دیگر هدررفتن آب در سیستم شبکه آب‌رسانی کشور است، به طوری که حدود نصف آبی که قرار است پس از تصفیه به دست مردم برسد از درز لوله‌ها، شکاف و ترکیدگی‌های متعدد در شبکه معیوب آب‌رسانی هدر می‌رود. این آب‌های هدررفته دوباره به آب‌های زیرزمینی تهران و فاضلاب شهری می‌پیوندد. درواقع اگر هزینه‌های این مورد را هم دولت بخواهد از مردم بگیرد باید قیمت آب را دو برابر از مردم دریافت کند. آن نصفی که از درزها نشت می‌کند هم تصفیه شده است و هزینه آن را هم باید به گونه‌ای تأمین کنند. این معضلی جدی در

سیستم آب‌رسانی کشور است و حتی می‌توان به‌جای ساختن سد بیشتر این معضل را برطرف کرد تا آب کمتری هدر برود. میزان هزینه و انرژی‌ای که برای ساخت تأسیسات اتمی و راه‌اندازی آن هزینه کردیم قرار بود تنها یک درصد از انرژی مورد نیاز کشور را تأمین کند. اگر آن هزینه را برای تعویض شبکه آب تهران می‌کردیم، این مشکل جدی یک بار برای همیشه حل و فصل می‌شد.»

یکی از تبعات کم‌آبی فرونشست زمین است

پس از آقای بنی‌حبيب، آقای سعید طالع شایان به ایراد سخنرانی پرداخته و ابتدا اظهار امیدواری کرد که این فیلم بتواند آغازگر پیدایش گفتمان جدیدی در این حوزه باشد. ایشان در ادامه بیان کرد:

«به‌وجود آمدن این گفتمان در حوزه آب باعث شده که موافقان و مخالفان توسعه و مرکزگرایی، هرکدام نظرات خود را بیان کرده و بحث‌های مفیدی را رقم بزنند و این امیدواری به وجود آمده که بتوان در این حوزه به نتیجه‌گیری‌های راهبردی و مفیدی برسیم؛ شاید از این راه بتوانیم این نقطه عطف را با موفقیت پشت سر گذاشته و ایران‌زمین را از بلایا و فجایع دور نگاه داریم.» وی تیر سخنرانی خود را «لرزم بازاریابی در پارادایم توسعه و آب» عنوان کرد و چنین گفت:

«در ابتدای سخن بهتر است این پرسش را مطرح کنیم که آب چیست و چه تعریفی دارد. اگر ما به آب توجه کنیم، می‌توانیم برای مدیریت منابع آبی ابعاد گوناگونی را ذکر کنیم؛ از جمله انسان، جامعه و محیط‌زیست که با همدیگر درگیر هستند و یک حالت چندلایه‌ای را ایجاد می‌کند. این موضوع در سه سطح ملی، منطقه‌ای و محلی بررسی می‌شود. نقشه جهانی کمبود منابع آب که بانک جهانی آن را منتشر کرده است، نشان می‌دهد ایران در حالت رسیدن به کمبود آب فیزیکی است.»

وی در ادامه از دو نوع کمبود آب نام برد: کمبود آب فیزیکی و کمبود آب اقتصادی؛ کمبود آب فیزیکی به معنای این است که ما آب به‌اندازه کافی در دسترس نداریم که بتوانیم از منابع آب‌هایمان استفاده کنیم و کمبود آب اقتصادی به این معنی است که منابع آب موجود است، ولی ما هیدرولیک و امکانات استفاده از آن را نداریم. وی در ادامه عنوان کرد که بحران در سه سطح بررسی می‌شود:

«یک سطح مربوط به تعدد نگرش‌ها و ابهام در ماهیت صورت‌مسئله است. عده‌ای هستند که همچنان بحران آب را قبول ندارند و می‌گویند ما هنوز به بحران آب نرسیدیم. عده‌ای هم در مقابل هستند که معتقدند که ما به مرز بحران رسیده‌ایم و باید به فکر چاره‌جویی باشیم. در این رابطه یک نوع عدم

توازن بین نظام تصمیم‌سازی و ماهیت موضوع و آشفتگی در سازمان مدیریت و اجرا را شاهد هستیم و ما در برابر این مشکل سخنان متفاوتی می‌شنویم. در عین حال نبودن یک نگاه استراتژیک نسبت به آب در جایگاه ارکان توسعه نیز باعث شده که بی‌توجهی به مدیریت منابع آب چنین وضعی را پیش بیاورد.»

وی یکی دیگر از مشکلات را ناشی از اشتباه در برنامه‌ریزی عنوان کرده و گفت ابتدا توسعه یک منطقه را در نظر می‌گیریم و پس از ساختن زیرساخت‌ها به این فکر می‌افتیم که باید برای آنجا آب فراهم کنیم درحالی که نباید چنین باشد. وی میزان توجه به آب را در روند توسعه کافی ندانست. همچنین او در ادامه سخنان خود به صاحبان منافع

در حوزه آب هم اشاره کرد و چنین گفت:

«در حوزه آب صاحبان منافع وجود دارند که ما آن‌ها را در سه گروه دسته‌بندی کرده‌ایم. دسته نخست افرادی هستند که معتقدند تنها تأمین آب شرب برای شهرها مهم است و در اولویت قرار دارد و این وظیفه بر عهده وزارت نیرو است، دسته دوم کسانی هستند که تغییرات محیط‌زیست و اقلیم سرزمینی را منشأ کم‌آبی می‌دانند و گروه آخر کسانی‌اند که به فکر

توسعه کشاورزی و صنعت در راستای بهره‌برداری اقتصادی از آن هستند. مسائلی که در حوزه تغییر کاربری اراضی مطرح است. تغییر کاربری اراضی زمین‌ها در تمامی کشور ممنوع شده، اما همچنان ادامه دارد. اکثر مسئولان که در همایش‌ها از بحران آب سخن می‌گویند، راه‌حل جدی‌ای را مطرح نمی‌کنند، بلکه تنها به گفتن اتفاقات و ذکر مصیبت اکتفا می‌کنند. ما باید به این نکته توجه کنیم که بحران آب دستاورد عملکرد جمعی مردم ایران در کنار هم است و به‌جز خود ما مقصر دیگری وجود ندارد. در این رابطه هم دانشگاهیان ما غفلت کرده‌اند و هم صنعتگران ما و هم خود مردم. کیفیت آب‌های ما در بسیاری از مناطق پایین است و روزبه‌روز هم بدتر خواهد شد. همچنین در ایران تنها بر مدیریت تقاضا تأکید می‌شود و مدیریت عرضه در برنامه‌ها لحاظ نمی‌شود؛ درعین حال پروژه‌های در حال اجرا هم تراکم بسیار بالایی دارند که کم‌آبی را تشدید می‌کنند. توسعه فناوری یکی از عوامل بحران کنونی ماست که در کنار رژیم حکمرانی بد بر منابع آبی، تأثیر مخرب فراوانی داشته است.»

وی در ادامه سخنان خود زندگی ناشی از نگرش مصرف‌گرایانه را در کنار ناآگاهی از مسائل، از علل مؤثر دیگر در بحران آب دانسته که تفکر حاکم بر جامعه با نگرش سطحی نسبت به آب و غفلت از صرفه‌جویی در مصرف آن به این بحران دامن زده است. در ادامه در یک تقسیم‌بندی دیگر او پارادایم‌های حاکم بر مدیریت منابع آبی را به سه دسته تقسیم کرده و آن‌ها را چنین توضیح داد:

«اولی دوره پیشامدرن است و بعدی دوره صنعتی شدن و سپس دوره مدرنیته بازتابی یا عصر پایداری است که روزگار کنونی ما را شامل می‌شود. تا پیش از سال ۱۹۶۰ ما قنات داشتیم، گاواهن و سیستم سنتی کشاورزی در ایران حاکم بود که سیستم آن به شکل کشت جمعی بود و با توجه به جهان‌بینی دینی اعم از اسلام، زرتشت یا ادیان دیگر توجه به مشارکت جمعی در آن پررنگ بود. وقتی که به دوره مدرنیته ابتدایی و صنعتی شدن می‌رسیم مأموریت هیدرولیکی ما آغاز شده و سدسازی‌ها شروع شد و برای تأمین آب چاه‌ها را عمیق‌تر کردند و در کنار آن هم نظام کشت جمعی مشارکتی تغییر پیدا کرده و به خرده مالکی تبدیل شد. در حوزه فرهنگ هم یک جهان‌بینی مکانیکی حاکم شد که مأموریت هیدرولیکی شامل جایگزینی قنات با چاه‌های عمیق و سدهای بزرگ را پوشش دهد، این نگرش با شعار گلستانی بودن ایران بر سر زبان‌ها انداخته شد و گفته شد که با انتقال آب به مرکز کشور، ایران گلستان شده و پیشرفت سریع ممکن خواهد شد. این کار باعث گسستی در بستر اجتماع، کارشناسان و منابع آبی کشور شد؛ یعنی، به‌عبارت‌دیگر هر کسی به تفکر خویش، صنعتی شدن را می‌دید و می‌خواست که به سمت صنعتی شدن حرکت کند.

در دنیا برنامه‌ریزی برای آب‌های تجدیدپذیر و استفاده از آن‌ها در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد از پتانسیل آن‌ها است در حالی که در ایران برای مثال در حوزه دریایی دریاچه ارومیه تا کنون از ۷۰ درصد از پتانسیل بالقوه

آبی خود استفاده کرده‌ایم. در مقایسه آمریکا ۲۱ درصد، اسپانیا ۲۵ درصد، هند ۳۳ درصد و چین ۳۹ درصد از منابع آب تجدیدپذیر خود استفاده می‌کنند. پرسش این است که ما جنگ آب خواهیم داشت یا نه. هر یک از حوزه‌های مختلف در تلاش‌اند که آب را به طرف خودشان بکشند، صنعت به یک سمت، کشاورزی به سمت دیگر و آب شرب و بخش‌های دیگر هم چنین کاری را انجام می‌دهند. الگوی مصرف آب در جهان هم با ایران متفاوت است، در الگوی جهانی سهم کشاورزی از کلیه منابع آبی ۷۰ درصد است، در حالی که در ایران سهم آن ۹۱ درصد است. سهم صنعت از آب باقیمانده ۷ درصد و آب شرب و مصارف دیگر ۲ درصد از منابع را در برمی‌گیرد. در حال حاضر ما نزدیک به ۱۷۰۰ مترمکعب در ثانیه هستیم که اکنون احتمالاً از این



سعید طالع شایان

به نسل‌های آینده تحویل بدهیم تا این منابع آب تجدیدپذیر ما در کارکرد چرخه آب و طبیعت نقش خود را به‌درستی ایفا کنند. تخصیص منابع آب برای صنعت، کشاورزی و آب شرب باید به‌صورت پایدار باشد؛ یعنی، برای مثال اگر می‌خواهیم صنعتی را در مکانی توسعه دهیم ابتدا منابع آبی منطقه را برای توسعه آن در نظر بگیریم و پتانسیل منطقه را برای برخورداری از منابع آب موجود به‌درستی برآورد کنیم. ما باید تغییر رویکردی از حالت سازهای به حالت غیرسازهای داشته باشیم و از فناوری‌های سخت به سمت عملکرد نرم برویم. ما باید به حکمرانی محلی بر منابع آب توجه کنیم و مانند گذشته که اکثر تصمیمات از بالا به پایین بوده، از این به بعد چنین نباشد و در هر دو سو به شکل موازی این تصمیم‌گیری‌ها انجام پذیرد.»

او در پایان سخنان خود این نکته را بیان کرد که همه این راهکارهای پیشنهادی برای جلوگیری از طرح‌های نابخردانه‌ای مانند پروژه‌های انتقال آب است و ما باید نهایت تلاش خودمان را به کار بگیریم که منابع آب را به شکل حداقلی استفاده کنیم. وی در قسمتی دیگر از سخنان خود گفت: «من به‌طور کلی نمی‌گویم ساختن سد بد است، زیرا ما در ایران سد خوب هم داریم. سدهایی که اگر نبودند مشکلات زیادی به وجود می‌آمدند، ولی تعداد زیادی سد بد و غیرکارشناسی هم داریم. نکات زیادی مطرح است و ما باید به‌صورت کلی به مسائل بنگریم. تجارت آب مجازی هم که در فیلم اشارتی بدان رفت در کشور ما مورد بی‌توجهی واقع شده است. ما باید دید کلی داشته و مسائل را از همه جوانب نگرینیم و راهکار جدی و درازمدتی بیابیم که منابع آبی ما را در حداکثر میزان آن حفظ کند.»

انتقال آب بین حوزه‌های تبعات امنیتی دارد
پرسش دیگری که یکی از حاضران در جلسه مطرح شد این بود که در فیلم دو محور خیلی مهم بود، اولی بحث سدسازی بود و دیگری تونل‌سازی. به بحث سدسازی به شکل مفصلی پرداخته شد و بعضی موارد مصداقی هم مطرح شد، اما درباره تونل‌سازی توضیحی داده نشد. وی از کارگردان پرسید چرا این موضوع در فیلم شما کم‌رنگ‌تر دیده شده و مسئله‌سازی آن به شکلی جدی مطرح نشده است و در ادامه یکی از پروژه‌های منطقه خودشان را نام برد که انتقال آب به منطقه‌ای دیگر چه مشکلات عدیده‌ای به وجود آورده است و مطرح کرد در همین یک ماه اخیر هم در آن مناطق اعتراضات و درگیری‌هایی به وجود آمده است و سؤال اینجاست که آیا بازتاب کمتر این مسائل به دلیل کمبود وقت بوده یا ملاحظات سیاسی باعث شده این موارد لحاظ شود. پاسخی که آقای سوهانی داد این بود که مانع خاصی در میان نبوده است، ولی با توجه به محدودیت زمانی و گستردگی مبحث آب، تمرکز بر مسائل و مشکلاتی دیگر مطمئن نظر قرار گرفته است. وی چنین ادامه داد:

آب که مطرح شد تبعات سیاسی و اجتماعی فراوانی می‌توان بیان کرد. قطعاً در جاهایی که آب به شکل منبعی نایاب شود حالت سیاسی و امنیتی به خود گرفته و نزاع بر سر تصاحب آن به جریان می‌افتد. در نتیجه این مسئله سیاسی، امنیت و آب با هم رابطه تنگاتنگی پیدا خواهند کرد، اما موضوع مهم پیوند بین این سه نیست؛ بلکه رویکرد حاکم بر این پیوند است که اهمیت اساسی دارد و در این حوزه دو رویکرد عمده را می‌توان برشمرد، رویکرد رئالیستی و رویکرد امنیتی-انسانی. در رویکرد رئالیسم آب به‌عنوان یک منبع قدرت در نظر گرفته می‌شود و مثال آن کشور ترکیه است و آن‌ها آب را برای خودشان نگه می‌دارند، آن‌ها می‌گویند همچنان که خدا به شما نفت داده، در عوض به ما هم آب داده و ما آن را برای آینده ذخیره می‌کنیم. در رویکرد دوم که امنیتی-انسانی است به هر فرد باید آب کافی برسد نه به‌عنوان اینکه شهروند است، بلکه به‌عنوان یک انسان و حقوقی که از منظر انسانیت دارد باید به آب کافی برای خود دسترسی داشته باشد. در طرح انتقال آب زاینده‌رود هم بحران‌هایی که به وجود آمد را همه شاهد بودند.» او همچنین عنوان کرد که گسستی که به دلیل طرح‌های اشتباه ایجاد شده را باید به سمت‌وسوی یک نوع پیوست برانیم تا با استفاده از برنامه‌های جدید از این بحران عبور کنیم. وی به نقش مردم اشاره کرده و آن را جدی دانست تا بتوانیم یک تغییر بنیادی در پارادایم آب را داشته باشیم. همچنین از رابطه مفهوم آب در قدیم سخنی رفت که در روزگاران گذشته آب به‌عنوان یک منبع ایزوله و پایان‌ناپذیر بود، ولی امروزه چنین نیست و آب با زمین، خاک، گیاهان، زیست‌بوم و اتمسفر ارتباط دارد و در بین چرخه غذا و انرژی قرار دارد. وی در ادامه بیان کرد:

«در روزگار گذشته تنها کشف منابع جدید آب مسئله بود تا با استفاده از آن توسعه کشاورزی داشته باشیم، اما امروزه رسیدن به آب لازم منوط است به کارکرد آب و تعادل آن در چرخه طبیعت؛ به این معنا که ما این آبی که در اختیار داریم را باید به همین صورت

میزان هم کمتر شده است و پیش‌بینی این است که تا سال ۲۰۵۰ به هزار مترمکعب هم خواهیم رسید. ما برای حل این مشکلات قطعاً به مدیریت جامعه حوزه آبخیز نیاز داریم. این مدیریت جامعه باید دقیقاً شامل همه ذی‌مدخلان باشد و توجه به مخاطرات طبیعی هم در آن لحاظ شده باشد. تغییر محیط زیست و تغییرات اقلیمی بخشی از هر اکوسیستمی در جهان است، ولی باید بتوانیم مدیریت آن را تا حد امکان به دست بگیریم و با مدیریت آب‌های سطحی و آب‌های زیرزمینی از آن‌ها استفاده بهینه کنیم. اینکه چرا در ایران فقط توجه به آب‌های سطحی اولویت دارد در آقای دکتر بنی‌حیب توضیح دادند. برای پروژه‌های کلان سدسازی هزینه‌های هنگفتی صورت می‌گیرد و شاید بتوان دیدن آب پشت سد و ساختن سد به‌عنوان یک سازه عظیم را افتخاری دانست که باعث شده است همه توجه‌ها به آن جلب شود و آب‌های زیرزمینی مغفول بمانند. آب‌های زیرزمینی در کشورهای در حال توسعه به‌عنوان یکی از منابع توسعه تلقی می‌شود درحالی که چنان‌که گفته شد این منابع اصلاً در ایران دیده نمی‌شود.

به علت کمبود آب چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟

مورد اول فرونشست زمین است که در فیلم درباره آن توضیحات مختصری داده شد و مورد دوم ریزگردهاست. برای مثال خشک شدن دریاچه ارومیه، این منطقه را یکی از منابع تولید ریزگردها در خاورمیانه کرده است، به طوری که اگر ما مناطق تحت تأثیر از این بحران را در شعاع ۷۵ کیلومتری آن ببینیم، شهرهای بزرگی مانند تبریز، مهاباد و ارومیه را در برمی‌گیرد که تحت تأثیر این ریزگردها قرار می‌گیرند. همچنین می‌توان به همین ترتیب مناطق تحت تأثیر در شعاع ۱۰۰ کیلومتری و ۵۰۰ کیلومتری را هم مشاهده کرد که شامل شهرهای همدان، کرمانشاه، اراک، قزوین، کرج و حتی قسمت‌هایی از تهران است که شاهد این گردوخاک‌های نمکی خواهند بود. مورد سوم تبعات اجتماعی و سیاسی است برای طرح انتقال



محمد ایرانمنش، کمبل سوهانی

دیگری است که این روزها در محافل و رسانه‌ها از آن سخن می‌رود. توسعه‌ای که به این شکل انجام پذیرد توسعه پایدار نیست و نمی‌تواند ادامه پیدا کند. مفاهیم و روش‌های سنتی که در زندگی ما وجود داشته به کلی کنار گذاشته شده‌اند و اصلاً فراموش شده‌اند. برای مثال شهرسازی در گذشته ایران این‌گونه بوده که در کنار مناطق آبخیز، کوچک و پراکنده بودند. یک شهر با جمعیت ده‌میلیونی، در کشوری که روی کمربند خشکی جهانی قرار دارد، مسلماً بحران‌زا و مشکل‌آفرین خواهد بود. با ساختن پشت سر هم سدها جمعیت روزبه‌روز افزایش یافت در صورتی که اگر پس از ساختن سد اولی یا دومی، ساختن سد را متوقف کرده و تراکم جمعیت را کم می‌کردیم، آنگاه چنین اتفاقی رخ نمی‌داد. این روند هم معلوم نیست که تا کجا می‌خواهد ادامه پیدا کند. جمعیت تهران امروز ده میلیون نفر است و ممکن است در چند سال آینده به پانزده میلیون یا بیشتر برسد، در آن صورت قرار است چگونه آب تهران تأمین شود؟

نوع نگاه تکنوکراتی و سخت‌افزارانه به منابع آب به این مسئله معکوس نگاه می‌کند و مدیریت را تنها در عرضه آب می‌بیند. در این نگاه مهم این است که آب از کجا تأمین بشود و به چه قیمتی، تنها مسئله این است که توسعه ادامه داشته باشد و اگر آب نبود و نیاز به آن وجود داشت از زیر سنگ هم شده آب خریداری کرده و فراهم می‌کند. مدیریت تقاضا مسئله را چنین نمی‌بیند و به دنبال آوردن آب از هر جایی نیست بلکه در پی مدیریت تقاضای مصرف‌کننده آب است تا میزان مصرف را کم کند. ما باید پذیریم که یک کشور خشک هستیم و در یک کشور خشک نباید شهر ده‌میلیونی پدید بیاید.

این جلسه نقد و بررسی با ذکر خاطره‌ای از کمبل سوهانی به پایان رسید که در یکی از سفرهای خود پیرمرد روستایی در مواجهه با آنان یک پیام ساده برای مسئولان داشته، وی چنین گفته بود: به مسئولان بگویید آدم عاقل تشنه را لب چشمه می‌برد، نه اینکه چشمه را پیش تشنه ببرد. ■

یکی از این مشکلات فرهنگی است. جامعه ما از نظر فرهنگی این موضوع را نمی‌پذیرد که فاضلاب تصفیه‌شده را استفاده کند. در برخی از کشورهای اروپایی تا هجده بار آب فاضلاب تصفیه می‌شود و حتی به مصرف شرب مردم می‌رسد.»

در پایان برنامه و به‌عنوان آخرین پرسش هم یکی از حاضران از مضرات و زیان‌های پروژه انتقال آب از خلیج فارس به نواحی مرکزی فلات ایران پرسید و توضیحی درباره این پروژه خاص انتقال آب از کارشناسان داشت که چنین طرحی چه مشکلات و عواقب امنیتی و سیاسی را در پی خواهد داشت؟

سوهانی در پاسخ به این پرسش گفت: «اولین مشکلی که انتقال آب به‌وجود می‌آورد این است که سبک زندگی در مبدأ این انتقال را تغییر می‌دهد. در یک منطقه مردم خاصی سالیان متمادی در حال زندگی بوده و سبک زندگی خود را داشته‌اند، ولی با انتقال آب این سبک به کلی تغییر خواهد کرد. مثال مشخص در این زمینه مردم قم هستند که چندین هزار سال در آن شهر آبی را مصرف می‌کردند که کمی شور بوده، اما پس از پروژه انتقال آب از استان لرستان این سبک زندگی و عادت پیشین تغییر می‌کند.

مفهوم مهمی که باید به آن توجه کنیم مفهوم توسعه پایدار است. توسعه پایدار؛ یعنی، فرآیند توسعه را طوری برنامه‌ریزی کنیم که برای درازمدت پایدار باشد نه اینکه پس از ۵ تا ۱۰ سال به بن‌بست برسد یا با مشکلات جدی مواجه شود. در حالت کلی باید طوری باشد که مثلاً برای پانصد یا هزار سال بعد هم پاسخگو باشد. آیا انتقال آب از یک جای کشور به محلی دیگر می‌تواند چنین مدت‌زمان طولانی دوام بیاورد، مسلماً پاسخ این سؤال منفی است. با وجود پنج سد برای تأمین آب تهران، همین الان طبق آمار حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد آب تهران از آب‌های زیرزمینی فراهم می‌شود؛ زیرا حتی آب جمع‌شده پشت این پنج سد عظیم هم برای تأمین آب تهران کافی نیست و این بحران روزبه‌روز بدتر هم می‌شود مگر این روند تغییر چشمگیری کند. آلوده‌شدن منابع زیرزمینی آب تهران نیز مشکل و بحران جدی

«آن زمان که ما کار تولید این مستند را آغاز کرده بودیم این بحث‌ها به این شدت مطرح نشده بود. به نظر من اگر الان کسی بخواهد درباره پروژه‌های انتقال آب فیلمی بسازد با مشکلات و موانعی روبرو خواهد شد. البته من بار دیگر هم باید ذکر کنم که مسائل و حرف‌های زیادی وجود دارد که ما نگفته‌ایم و جا دارد که درباره آن‌ها کار شود. در هر استانی که ما رفتیم و فیلم پخش شده با این سؤالات روبرو بوده‌ایم که چرا این مشکلات را نگفته‌ای و مشکلات هم فراوان است. فیلم مستند به گونه‌ای نیست که همه حرف‌ها در آن گفته شود، بلکه یک سری از مسائل بیان می‌شود، حتی سدسازی هم مدنظر من نبود و آن رویکرد سخت‌افزاری به مدیریت و منابع آب در ابتدای کار هدف من بود که نشان بدهم و انتقاد جدی به آن داشتم.

نکته غم‌انگیز و تأسف‌برانگیز این است که پروژه‌های انتقال آب در مناطق مختلفی از کشور در حال اجرایی شدن هستند و این ممکن است که فجايع زیست‌محیطی جبران‌ناپذیری را برای ما به‌بار بیاورد. بخشی از مشکلات شکل زیست‌محیطی دارد، اما بخش دیگری از آن مشکلات امنیتی است که آرام‌آرام خود را نشان خواهند داد و مشخص نیست که با چه زبانی باید به مسئولان و متولیان امور در حوزه آب یادآوری کرد که با این رویکرد در حال بردن ایران به میان وضعیت امنیتی خطرناکی هستند.» در ادامه این گفت‌وگو نشود زیست‌محیطی، لطف‌الله مثنی هم خاطراتی را از حضور خود در جزیره لاوان بیان کرده و بحث را چنین ادامه داد:

«در سال ۱۳۴۵ که در جزیره لاوان بودم و در آنجا برای کارمندان شهرکی ساخته شده بود. من برای آن شهرک طرح فاضلابی را تهیه کردم که آب مصرفی که وارد فاضلاب می‌شد، دوباره بازیابی شده و برای مصارفی غیر از آشامیدن، مانند آب سیفون توالت یا آب برای شست‌وشو و زراعت استفاده شود. این پروژه در آن زمان بسیار قابل استفاده و جالب بود. سؤال اینجاست که آیا طرح‌هایی از این دست در شهرها امکان پیاده‌سازی دارند یا خیر؛ در حال حاضر شهرهای بزرگی ساخته شده‌اند و ما در وضعیت کنونی نمی‌توانیم این شهرها را حذف کنیم یا آن‌ها را جابجا کنیم و به‌جایی دیگر ببریم، پس چه راهکاری برای این وضعیت موجود می‌تواند در نظر گرفت که از بحران جلوگیری شود. از تصفیه آب فاضلاب می‌توان در مصارف کشاورزی، پارک‌ها، سیفون توالت منازل، آبیاری درختان و مناطق سرسبز در نواحی شهرها استفاده کرد تا مصرف آب آشامیدنی به حداقل ممکن برسد، زیرا وضعیت ایده‌آلی که شما ترسیم می‌کنید قابل دستیابی نیست و ما هم که با بحران مواجه شده‌ایم؛ پس باید راهکاری بیابیم که از وضعیت نامساعد کنونی به وضعیت ممکن و مساعد رسیده و بر بحران فائق بیابیم. این وضعیت ممکن چگونه باید باشد؟ حتی شنیدم که شهردار شاهین شهر گفت این پروژه در آنجا پیاده شده و قرار است در استان اصفهان به شکل سرتاسری هم پیاده‌سازی شود. آقای شایان در ادامه گفتند: «نکته‌ای که مهندس مثنی به آن اشاره کردند، استفاده از آب خاکستری است که البته باعث به‌وجود آمدن مشکلاتی می‌شود.

حشم انداز جامعه



بازنگری در مجازات اعدام قاچاقچیان مواد مخدر بیش از یک سال است که گفت‌وگوهایی را در ایران برانگیخته است و هر از گاهی با تکذیب و تایید مقامات مسنول مواجه می‌شود؛ اما جدا از عملیاتی‌شدن یا نشدن این گمانه‌ها، بازشدن باب این بحث می‌تواند زمینه را برای بررسی‌های کارشناسی و تخصصی صاحب‌نظران در خصوص ابعاد جامعه‌شناختی، حقوقی و روان‌شناختی مجازات اعدام زندانیان مرتبط با جرائم اعتیاد و مواد مخدر فراهم کند.

دکتر سعید مدنی، پژوهشگر علوم اجتماعی و نویسنده کتاب‌های متعدد در حوزه آسیب‌های اجتماعی نظیر *اعتیاد در ایران*، *فقر و نابرابری در ایران* و *روسپیگری در ایران*، در مقاله‌ای کارشناسی به این موضوع پرداخته و با اذعان بر اینکه «اعتقاد ندارد که بحث توقف حکم اعدام قاچاقچیان در اولویت مسائل مرتبط با اعتیاد در ایران است و گره‌ای از کلاف سردرگم اعتیاد در ایران باز می‌کند»، به بررسی ابعاد اجتماعی این موضوع پرداخته و تاکید می‌کند توقف صدور احکام اعدام می‌تواند در راستای خشونت‌زدایی و توقف چرخه آن در کشور باشد. ایشان پس از مروری تاریخی بر بحث اعدام قاچاقچیان مواد و تحولات قانونی و حقوقی مربوط به آن از پیش از مشروطه تا امروز، به بررسی کارآمد بودن یا نبودن این مجازات با اتکای به پژوهش‌های متعدد پرداخته‌اند.

در کشور ایران که نظیر تمام جوامع در حال گذار و در مسیر توسعه با آسیب‌های اجتماعی متعدد دست و پنجه نرم می‌کند، نیاز به تأمل بر دستاوردهای پژوهشگران برجسته و مطلعی نظیر دکتر سعید مدنی برای سیاست‌گذاری در مواجهه با آسیب‌های اجتماعی، بیش از پیش ضروری می‌نماید.

مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر

سعید مدنی

فرهادی در زمینه

سلیمانیه



مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر



سعید مدنی

حالی است که گزارش وزارت امور خارجه انگلیس تعداد اعدام سال ۲۰۰۲ ایران را ۱۱۱ نفر گزارش کرد، اما انجمن ایتالیایی «قابیل را اعدام نکنید»، که در جهت لغو مجازات اعدام فعالیت می‌کند، تعداد اعدام سال ۲۰۰۲ ایران را ۳۱۶ مورد عنوان کرد که بعد از چین در رتبه دوم بود و پس از ایران نیز کشور عراق با ۲۱۴ مورد و امریکا با ۷۱ مورد قرار داشتند. بر اساس برخی گزارش‌ها حدود ۴۵۰۰ نفر زیر حکم اعدام در زندان‌های کشور منتظر اجرای حکم مرگ خود هستند. البته این آمار از سوی برخی مسئولان با تردید مواجه شده، اما هرگز آمار رسمی در این زمینه منتشر نشده است. به هر حال با در نظر گرفتن گرایش غالب در نظام قضایی برای صدور احکام سنگین از جمله اعدام و روند فزاینده وقوع جرائم خشونت‌آمیز در کشور میزان واقعی آمار محکومان اعدام نباید تفاوت زیادی با آنچه به صورت غیررسمی اعلام شده است داشته باشد، به علاوه بر اساس همین گزارش‌ها حدود ۹۰ درصد محکومان به مرگ ایران را قاچاقچیان مواد مخدر تشکیل می‌دهند.

سال‌ها است درباره ضرورت بازبینی صدور احکام اعدام در نظام قضایی و به‌ویژه در جرائم مرتبط با مواد مخدر مباحثی مطرح شده است. برای مثال آیت‌الله خلخالی که به آسان‌گیری در صدور و اجرای حکم اعدام اشتهار داشت معتقد بود: کاری که من دارم (صدور و اجرای حکم اعدام) بدترین کارها است. اگر بخوایم بر اساس مصوبه شورای انقلاب هر کس را که ۵ گرم هرویین دارد اعدام کنیم باید روزی ۴۰ تا ۵۰ نفر را اعدام کنیم (روزنامه بامداد ۱۳۵۹/۴/۲۸). به این ترتیب او اصرار داشت که با وجود پشتوانه قانونی باید به حداقل اعدام اکتفا کرد. در سال ۱۳۷۳ محمد فلاح، دبیر جدید ستاد مبارزه با مواد مخدر، که در دوران تصدی خود اصلاحات عمده‌ای در برنامه‌های مبارزه با اعتیاد اجرا کرد انتقادات جدی را به صدور حکم اعدام مطرح کرد و گفت: «من از همان اول به‌طور جدی با اعدام‌ها و زندانی کردن‌های بی‌رویه مخالف بودم. البته زمانی هست که شما فردی را دستگیر می‌کنید که واقعاً قاچاقچی است و کاروان‌ها و آدم‌های مختلفی دارد و همه هم و غم وی این است که همه نیرو و سرمایه خود را صرف می‌کند، یک‌وقت چنین آدم‌هایی را اعدام می‌کنیم زمانی هم آدم‌هایی وجود دارند که مثل دوره ما اعدام می‌شدند. من معتقدم چنین افرادی (نه قاچاقچیان اصلی و عمده) نه تنها مستحق حکم اعدام نیستند بلکه این مجازات‌ها، ظلم فاحشی نسبت به آن فرد و خانواده وی و حتی به خود ما و جامعه ما و نظام ماست، چراکه معمولاً بارکش‌ها و حامل‌ها دستگیر و اعدام می‌شدند. بزرگ‌ترین مشکل این افراد، فقر و مشکلات معیشتی بود و فقط برای جایجایی مواد مخدر از این شهر به آن شهر اجیر می‌شدند و در ازای این کار مقداری پول می‌گرفتند، اعدام کردن این قبیل آدم‌ها چه مشکلی از مشکلات ما را حل خواهد کرد؟» (ستاد مبارزه با مواد مخدر، ۱۳۷۳). دبیر و معاونین بعدی ستاد مبارزه با مواد مخدر نیز مشابه همین انتقادات را نسبت به صدور و اجرای حکم اعدام مطرح کردند. از جمله علیزاده طباطبایی، معاون حقوقی ستاد در سال ۱۳۷۷ گفت: «تجربه ده‌ساله به ما نشان می‌دهد که راه حل اعدام پاسخگو نیست. قاضی باید با احساس خود از ابزارهای قانونی استفاده کرده،

طی ماه‌های اخیر، اجرای حکم اعدام و تبعات و آثار آن موضوع مباحث دامن‌داری در میان مسئولان، سیاست‌مداران، فعالان اجتماعی و حقوق بشر، روزنامه‌ها و از همه این‌ها بیشتر فضای مجازی شد. شاید شتاب گرفتن موارد اجرای حکم اعدام در جرائم کاملاً متفاوت از سیاسی و امنیتی تا جنایی، تجاوز و قاچاق مواد مخدر این توجه و حساسیت عمومی را درباره اجرای حکم اعدام دامن زد. از سوی دیگر بنا بر گزارش‌های منتشرشده ایران هنوز در ردیف کشورهای با بالاترین موارد وقوع حکم اعدام است. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش سال ۲۰۱۵ ضمن تأکید بر افزایش ۵۰ درصدی اجرای حکم اعدام در جهان از ۱۰ کشور با بالاترین تعداد کشتار رسمی نام می‌برد که تنها در سه کشور اول؛ یعنی، چین، ایران و پاکستان ۱۶۳۴ اعدام صورت گرفته که ۹۰ درصد اعدام‌های انجام‌شده در جهان است. بر اساس همین گزارش، ایران از طریق مراجع رسمی و نیمه‌رسمی ۴۰۰ مورد اعدام را در یک سال گزارش کرده است. پاکستان که در رده سوم کشورها برای تعداد افراد اعدام‌شده قرار دارد در سال ۲۰۱۵ تعداد ۳۲۶ نفر را اعدام کرد. مطابق گزارش عفو بین‌الملل ۳۰۵ نفر از آن‌ها به جرم قتل اعدام شدند و سن ۵ نفر از این اعدامیان نیز زیر ۱۸ سال گزارش شده است. پاکستان پس از آنکه هفت سال اجرای اعدام را به تعلیق درآورده بود، در ۲۰۱۴ این حکم را لغو و افراد زیادی را به جرم عضویت در گروه‌های تروریستی اعدام کرد. مطابق قانون مجازات اسلامی مجازات اعدام در مواردی از جمله: قتل عمد (ماده ۲۹۰)، زنا (ماده ۲۲۴ و تبصره ۳ ماده ۱۳۲)، لواط (ماده ۲۳۴)، تفخیذ (تبصره ماده ۲۳۶)، تکرار بیش از سه بار جرائم حدی (ماده ۱۳۶)، سب‌النبی (ماده ۲۶۲)، سرقت پس از بازداشت چهارم (بند ماده ۲۷۸)، محاربه (ماده ۲۸۲)، فساد فی‌الارض (ماده ۲۸۶) بغی (ماده ۲۸۷) صادر می‌شود. به علاوه در قانون مبارزه با اعتیاد نیز برای قاچاقچیان حکم اعدام پیش‌بینی شده است.

درباره اعدام در ایران، گزارش‌های متفاوتی منتشر شده است. سازمان عفو بین‌الملل در تاریخ بهمن سال ۱۳۸۲ اعلام کرد که از ابتدای سال ۲۰۰۲ تاکنون ۱۱۳ نفر در ایران اعدام شده‌اند. این در

مجازات اعدام را نه بر اساس متن خشک قانون بلکه به مقتضای روح قانون فقط در مورد باندهای مافیایی اعمال نماید. متأسفانه هیچ‌یک از این انتقادات منجر به اصلاح و بازبینی قانون نشد، زیرا حاملان این نظرات به غلط تصور می‌کردند بدون اصلاح قانون و تنها با برخی توصیه‌های سیاستی می‌توان از خطاهای پیشین ممانعت به عمل آورد.

نگارنده به‌هیچ‌وجه اعتقاد ندارد که بحث توقف حکم اعدام قاچاقچیان در اولویت مسائل مرتبط با اعتیاد در ایران است و گرهی از کلاف سردرگم اعتیاد در ایران باز می‌کند، اما از هرگونه توقف صدور احکام اعدام استقبال کرده و آن را در راستای خشونت‌زدایی و توقف چرخه آن در کشور می‌دانم. در واقع تعداد محکومین به مرگ در غیر از جرائم مرتبط با اعتیاد که به‌هیچ‌وجه مستحق این حکم نیستند نیز قابل توجه است و مستلزم بازنگری جدی از سوی مقامات قضایی. از این‌رو با توجه به اینکه بحث تجدیدنظر در صدور حکم اعدام هر زمان و از هر جا آغاز شود، ایران را قدمی به جامعه‌ای کمتر خشن نزدیک می‌کند، باید آن را به فال نیک گرفت و از آن استقبال کرد.

این سلسله مباحث درباره اعدام با تمرکز بر اعدام در جرائم مرتبط با اعتیاد شروع و در ادامه تلاش می‌شود از منظری عام‌تر ابعاد جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و حقوق بشری حکم اعدام بررسی شود.

اعدام قاچاقچیان مواد

فلسفه مجازات تنها بازدارندگی است یعنی افراد مجرم باید مجازات شوند تا آن‌ها و دیگر اعضای جامعه بدانند که در صورت انجام آنچه در قوانین رسمی جرم شناخته شده محکوم به تحمل مجازات پیش‌بینی شده هستند و به این ترتیب با افزایش هزینه ارتکاب جرم از احتمال وقوع آن کاسته شود. به همین دلیل وقتی از رئیس قوه قضائیه درباره تصمیم این قوه برای لغو حکم اعدام محکومین مواد مخدر می‌پرسند، وی در پاسخ می‌گوید: «ما معتقدیم قوانین مربوط به قاچاق مواد مخدر وحی منزل نیست، بلکه اهداف نهایی که مدنظر قانون‌گذار بوده به کمال حاصل نشده و اینکه می‌گویند اعدام فایده نداشت بی‌مورد است و اگر سخت‌گیری قوه قضائیه نبود وضع بسیار بدتری به وجود می‌آمد و مواد مخدر در عطاری‌ها هم وجود داشت.»

فارغ از اینکه این جمله اصطلاحاً شرطی خلاف است که هیچ‌گاه نمی‌توان صحت یا سقم آن را تعیین کرد، واقعیت آن است که الان هم تقریباً در همه عطاری‌ها مواد یافت می‌شود! جناب رئیس قوه هم بعید است از میان همه صنوف، تصادفی عطاری‌ها را به یاد آورده باشد. رئیس قوه مقتنه تصور می‌کند صدور و اجرای حکم اعدام بازدارنده بوده و مانع از در دسترس قرار گرفتن مواد مخدر شده است. ظاهراً ایشان اطلاع چندانی از وضعیت عرضه و تقاضای مواد در کشور ندارد. بنا بر شواهد متعدد مبتنی بر یافته‌های پژوهش‌های بسیار انجام‌شده، دسترسی به مواد مخدر و محرک در کشور بسیار

آسان‌تر از دسترسی به عطاری‌ها است و به‌طور قطع باتوق‌ها و مراکز و محلات توزیع مواد بسیار بیشتر از عطاری‌های سطح کشور است. سال‌هاست که محققان مکرراً گزارش کرده‌اند هر فرد در تهران یا دیگر شهرهای کشور طی کمتر از ۳۰ دقیقه می‌تواند به مواد مورد نظر خود دسترسی پیدا کند. در این صورت برخلاف انتظار رئیس دستگاه قضا صدور گسترده احکام اعدام جنبه بازدارنده نداشته و مانع دسترسی به مواد نشده است، اما اجازه دهید با توجه به سابقه نزدیک به یکصد سال قانون‌گذاری درباره اعتیاد کمی عقب‌تر رویم و تجربه‌های پیشین درباره صدور حکم اعدام برای جرائم مرتبط با مواد را مرور کنیم.

انقلاب مشروطه و در پی آن تشکیل اولین مجلس قانونگذاری نویدبخش شروع مبارزه رسمی و قانونی با اعتیاد و قاچاق مواد بود. از این‌رو در سال ۱۲۸۹ اولین قانون مبارزه با اعتیاد تحت عنوان «قانون تحدید تریاک» به تصویب رسید. در این قانون که در شش ماده تنظیم شده بود مجازات اعدام پیش‌بینی نشده بود. در اصلاحات بعدی قانون مورد اشاره نیز با وجود پیش‌بینی مجازات جدی‌تر و بیشتر برای قاچاقچیان، حکم اعدام در نظر گرفته نشده بود. در عین حال صدور این قوانین تأثیر چندانی بر روند عرضه و تقاضای مواد نداشت. در سال ۱۳۳۸ در پی رونق گرفتن بازار مواد مجازات اعدام قاچاقچیان برای اولین بار وارد نظام حقوقی کشور شد. در واقع «قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک» پیش از این در سال ۱۳۳۴ به تصویب رسیده بود که در آن مجازات تولیدکنندگان، قاچاقچیان و توزیع‌کنندگان مواد افیونی حبس و جریمه نقدی بود، اما چهار سال بعد و با اصلاح این قانون، مجازات مرتکبان تشدید شد و مجازات برای بار اول به ۵ تا ۱۵ سال حبس جنایی و مجازات سازندگان، واردکنندگان مواد و تکرارکنندگان جرائم اعدام شد. این چرخش به سوی اجرای حکم اعدام موجب توفیق چندانی در مبارزه با اعتیاد نشد؛ لذا،



در سال ۱۳۴۲ با تصویب قانون منع کشت خشخاش بازم مجازات محکومان تشدید و برای جرائم زیر نیز مجازات اعدام در نظر گرفته شد:

۱. سازندگان و واردکنندگان هرویین و مرفین در صورتی که میزان مواد بیش از ۵ گرم باشد.
۲. سازندگان و واردکنندگان تریاک در صورتی که میزان مواد بیش از ۵۰۰ گرم باشد.
۳. تهیه‌کنندگان، فروشندگان، در معرض فروش گذارندگان تریاک، مرفین و هرویین در صورتی که میزان مرفین و هرویین بیش از ۵ گرم و میزان تریاک بیش از ۳ کیلو باشد، در صورت تکرار جرم.
۴. خریداران، حاملان و مخفی‌کنندگان مرفین و هرویین در صورتی که میزان آن بیش از ۵۰ گرم باشد و خریداران تریاک در صورتی که میزان آن بیش از ۵ کیلوگرم باشد به‌شرط تکرار جرم.

شش سال بعد در سال ۱۳۴۸ در حالی که تشدید مجازات قاچاقچیان و دیگر گروه‌های درگیر در تولید و توزیع مواد کمترین اثری بر عرضه و تقاضای مواد نگذاشته بود و حتی بازار مواد رونق فراوانی پیدا کرده بود مجدداً قانون‌گذار در صدد تشدید بیشتر مجازات برآمد و صدور حکم اعدام را برای اتهامات بیشتری تجویز کرد و از این مهم‌تر صلاحیت رسیدگی به این جرائم را از دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های نظامی واگذار کرد. به این ترتیب مجازات واردکردن، فروش و در معرض فروش قراردادن هر مقدار تریاک، مرفین، هرویین و کوکائین، نگهداری، اخفا و حمل بیش از دو کیلو تریاک، بیش از ۱۰ گرم مرفین، هرویین و کوکائین اعدام در نظر گرفته شد. به این ترتیب در پایان دوره پهلوی شدیدترین قانون مبارزه با اعتیاد همراه با مجازات مرگ تصویب شد، اما همچنان که می‌دانیم روزبه‌روز مصرف مواد بیشتر و دسترسی به آن سهل‌تر از پیش شد.

پس از انقلاب و در سال ۱۳۵۹ با تصویب اولین قانون مبارزه با مواد مخدر در نظام پس از انقلاب، برای کشت خشخاش به‌شرط تکرار جرم و واردساختن، فروش، در معرض فروش قراردادن تریاک، هرویین، مرفین و کوکائین به هر میزان، نگهداری، اخفا و حمل بیش از یک کیلوگرم تریاک و بیش از ۵ گرم هرویین و مرفین و کوکائین مجازات اعدام تعیین شد. ضمناً برای کشت خشخاش در بار دوم و حمل، اخفا و نگهداری بیش از ۵ گرم هرویین، مرفین و کوکائین و بیش از یک کیلوگرم تریاک صلاحیت رسیدگی به دادگاه‌های انقلاب داده شد. در سال ۱۳۶۷ و با توجه به وضعیت نابسامان اجتماعی و افزایش مصرف مواد قانون مصوب سال ۱۳۵۹ که طی ۸ سال با شدت به اجرا درآمده بود مجدداً بازبینی شد. تنها در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ تعداد ۵۹۱ نفر اعدام و ۳۰۶۹ نفر احکام بیشتر از ۱۰ سال تا ابد دریافت کردند.

مصوبه سال ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام تا حدودی در موارد صدور حکم اعدام تعدیلاتی را ایجاد کرد. از جمله برای کشت خشخاش

به جای نوبت دوم در نوبت چهارم و وارد کردن، صادر کردن، تولید، توزیع، خرید، فروش و در معرض فروش قرار دادن به جای بیش از یک کیلوگرم بیش از ۵ کیلوگرم تریاک و به جای بیش از ۵ گرم بیش از ۳۰ گرم هرویین، مرفین و کوکائین، مجازات اعدام تعیین شد. با آغاز اجرای قانون جدید مبارزه با مواد مخدر، مجازات اعدام برای دهه‌ها تن از افراد دستگیر شده در سطح کشور در نظر گرفته شد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۹/۱۵). از نظر مدیران قضائی و مبارزه با اعتیاد از جمله موسوی خوئینی‌ها، دادستان کل کشور، این قانون به قدری سنگین و مقتدر بود که حتی سایه آن می‌توانست باعث اعدام مجرمان شود (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۷/۱۰/۲۴).

لذا برخی تصور می‌کردند با اجرای قانون جدید در آینده نزدیک دیگر بحرانی به نام مواد مخدر در کشور وجود نخواهد داشت (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۷/۱۰/۱۵)، یا حتی برآورد شد اگر قانون جدید به طور کامل در سطح کشور اجرا شود تا دو سال بعد به میزان ۸۰ درصد از توزیع، عرضه و مصرف مواد در کشور کاسته خواهد شد (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۷/۱۰/۱۸)؛ اما سال بعد؛ یعنی، در سال ۱۳۷۶ و در پی روشن شدن نادرستی برآوردهای مورد اشاره و همچنین تحت تأثیر برخی اصلاحات در

سیاست جنایی کشور باز هم تعدیلاتی برای صدور حکم اعدام در جرائم مرتبط با مواد مخدر ایجاد شد از جمله:

- مجازات اعدام برای وارد کردن، صادر کردن، تولید، توزیع، خرید، فروش و در معرض فروش قرار دادن بیش از ۵ کیلوگرم تریاک در صورت وجود سه شرط؛ بار اول ارتکاب جرم، عدم فروش و توزیع مواد و کمتر از ۲۰ کیلوگرم بودن مواد، به ابد تقلیل یافت.

- مجازات اعدام برای حمل، اخفا، نگهداری، ساخت، تولید، توزیع، خرید، فروش و در معرض فروش قرار دادن، وارد کردن و صادر کردن بیش از ۳۰ گرم هرویین، مرفین و کوکائین در صورت وجود سه شرط؛ بار اول ارتکاب جرم، عدم فروش و توزیع مواد و کمتر از ۱۰۰ گرم بودن مواد، به ابد تقلیل یافت.

- در همین قانون ترانزیت هرویین، مرفین و کوکائین به خارج کشور و به هر میزان از شمول حکم اعدام خارج شد، اما درباره تریاک چنین تصمیمی گرفته نشد.
- در این قانون به دادگاه صادرکننده رأی اختیار

داده شد برای متهمان از کمیسیون عفو درخواست بخشودگی کند.

با وجود برخی تغییرات بعدی در قانون مورد اشاره جرائم منتهی به صدور حکم اعدام تغییر چندانی نداشتند. به علاوه مواد قانونی برای اعمال مجازات مرگ از آن چنان شدتی برخوردار بودند که حتی در دادگاه‌های انقلاب با اغماضاتی از صدور و اجرای اعدام ممانعت به عمل می‌آمد. برای مثال بررسی دو هزار پرونده اعتیاد و قاچاق مواد منتهی به صدور حکم اعدام در فاصله سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۷ که تنها ۰/۹ درصد کل پرونده‌های مرتبط با اعتیاد را تشکیل می‌دادند، نشان داد فقط ۱۲ درصد آن‌ها به اجرا گذاشته شدند و بقیه مشمول عفو و یا نقض حکم از سوی دیوان عالی کشور شدند. در واقع در طول سال‌های این مطالعه ۷۰ درصد پرونده‌های تریاک و ۹۰ درصد پرونده‌های هرویین که شایسته صدور حکم اعدام بودند به دلایل مختلف حکم اعدام تخفیف و به حبس ابد و مصادره اموال و شلاق تبدیل شدند. همچنین در سال ۱۳۷۸ از ۱۵ هزار و ۸۶۹ پرونده که مطابق قانون مستحق صدور حکم اعدام بودند فقط یک هزار و ۷۲۵ مورد به صدور حکم اعدام منجر شد که ۴۰۴ مورد آن به تأیید دیوان عالی کشور رسید و فقط ۲۲۴ مورد حکم اعدام اجرا

شد. وضعیت مشابهی برای سال ۱۳۷۹ نیز گزارش شده است. در این سال از ۱۳ هزار و ۲۵۲ متهم مواد مخدر که بر اساس قانون باید حکم اعدام دریافت می‌کردند تنها برای ۲ هزار و ۳۹۰ نفر حکم اعدام صادر شد که ۴۰۳ نفر از سوی دیوان عالی تأیید شد و حکم ۲۲۶ نفر اجرا شد. (سالنامه آماری ستاد).

بنابراین با وجود تعدیل جدی در صدور احکام اعدام بر اساس قوانین جاری بازهم تعداد موارد صدور و اجرای حکم اعدام، ایران را در ردیف سه کشور با بالاترین اعدام قرار داد. به علاوه، این نابسامانی در روند قضایی و روش‌های اجرای قوانین موجب شده است تا جنبه بازدارندگی مجازات‌ها نیز از دست برود. در این زمینه جرم‌شناسان و صاحب‌نظران مسائل اجتماعی بر مفهوم فشار ادراک شده قانون

(Perceived Legal Pressure (PLP) تأکید کرده‌اند که تابع سه عامل است: شدت مجازات، سرعت مجازات و حتمیت مجازات؛ و دیده شده که دو عامل آخر مؤثرتر از شدت مجازات هستند؛

یعنی، برای آنکه مجرمان بالقوه از ترس قانون مرتکب جرم نشوند، بیش از آنکه تشدید مجازات مؤثر باشد، این مهم است که مجازاتی ولو سبک‌تر را با فاصله کمی از وقوع جرم و انعکاس خبری‌اش اعمال کنند و نیز مجرم را حتماً مجازات کنند. آنچه در کشور ما اتفاق می‌افتد همین پدیده «زیرتغ» است؛ یعنی، قاچاقچی‌ای که با حکم اعدام سال‌ها در زندان می‌ماند و حتی از درون زندان کاروان‌های مواد را همچنان هدایت می‌کند. از این روست که مجازات‌ها به ویژه اعدام سودی ندارند.

اجرای حکم اعدام نه تنها موجب تلاشی شدن باند‌های مواد مخدر نشد، بلکه آثار وخیم اجتماعی، فرهنگی و روانی برای خانواده‌های اعدام‌شدگان نیز داشت. بر اساس مطالعه‌ای که در شهر کرمان صورت گرفته اغلب پس از اعدام قاچاقچی، پسر یا برادر او جانشینش شده‌اند و کار ادامه پیدا کرده است. به علاوه اجرای حکم اعدام موجب انزوای اجتماعی خانواده اعدامی شده و گرایش به آسیب‌های اجتماعی را در میان آنان افزایش داده است. در واقع با اعدام مجرم تنها او قربانی جرم خود نشده، بلکه خانواده او نیز قربانی شده‌اند. اغلب خانواده‌های مجرمین اعدامی معتقدند حتی در صدور و اجرای حکم اعدام رعایت انصاف و تساوی نشده است و چه بسا قاچاقچینی که با اعمال نفوذ یا زیرکی و کلای خود از اعدام نجات پیدا کرده‌اند.

شواهد پژوهشی و تجربی نشان می‌دهد صدور و اجرای حکم اعدام جنبه بازدارندگی خود را از دست داده و برای مجازات قاچاقچیان باید ساز و کارهای دیگری را جست‌وجو کرد. خاطر نشان می‌سازد که در سال‌های پس از انقلاب، ایران یکی از شدیدترین سیاست‌های قضایی را علیه مجرمان مرتبط با مواد داشته و بیش از هر کشور دیگری احکام اعدام صادر و اجرا کرده است، اما هم‌اکنون برای همگان روشن است که این سیاست‌ها کمترین اثر جدی در توقف روند فزاینده معتادان و دسترسی عمومی به مواد نداشته است. در واقع اجرای حکم اعدام تنها آثار و پیامدهای منفی برای جامعه ایران به ارمغان آورده اما خبری از آثار مثبت آن نیست. در این زمینه حتی رئیس دستگاه قضا نیز دچار خطای فاحشی است، زیرا تصور می‌کند لغو حکم اعدام معادل آزادسازی عرضه و فروش در عطاری‌ها است در حالی که به همان میزان که می‌توان با سیاست قانونی‌سازی عرضه و مصرف مواد مخالف بود، می‌توان با اعدام مجرمین مواد مخدر نیز مخالفت کرد. نکته مهمی که اصلاح قوانین در جهت توقف اجرای حکم اعدام برای جرائم مرتبط با مواد و اعتیاد را تسهیل می‌کند، تصویب قانون مبارزه با مواد مخدر در مجمع تشخیص مصلحت است که در واقع بر مبنای احکام ثانویه و مصلحت بوده و از این رو مانع شرعی و فقهی برای تغییر آن وجود ندارد. بر اساس برخی برآوردها حدود ۹۰ درصد موارد اجرای حکم اعدام مرتبط با جرائم مواد مخدر است و امید می‌رود در صورت توقف اعدام این گروه بزرگ‌تر، گشایشی برای تداوم اصلاح در سایر اتهامات نیز فراهم شود. ■

”
در سال‌های پس از انقلاب، ایران یکی از شدیدترین سیاست‌های قضایی را علیه مجرمان مرتبط با مواد داشته و بیش از هر کشور دیگری احکام اعدام صادر و اجرا کرده است، اما هم‌اکنون برای همگان روشن است که این سیاست‌ها کمترین اثر جدی در توقف روند فزاینده معتادان و دسترسی عمومی به مواد نداشته است. در واقع اجرای حکم اعدام تنها آثار و پیامدهای منفی برای جامعه ایران به ارمغان آورده اما خبری از آثار مثبت آن نیست

بیگانگی از بیگانگی نسلی جستاری در باب نظریه بیگانگی

وحید میره بیگی*

عواطف دیگر-مدار به موجودات خیالی/فرانسانی می‌شود (فوئر، ۱۳۴۷)؛ اما مارکس می‌کوشید از لفاظی‌های ایده‌آلیست‌ها پرهیز کند و بُعدی واقع‌نما به مفاهیم ببخشد. در همین راستا بیگانگی را به‌مثابه پیامد ذهنی یا عملی استقرار نظام سرمایه‌داری تعریف کرد (تلاش برای تعریفی مبتنی بر ریشه‌های واقعی/مادی زندگی بشر). در واقع بحث او به گونه‌ای است که گویا وضعیت بیگانگی، وضعیتی تحریف‌شده و عارض‌شده است که با سقوط نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم از میان خواهد رفت (مارکس و دیگران، ۱۳۸۶)؛ زیرا از دید او بیگانگی‌های یادشده حداکثر مولود استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری و حداقل تشدیدشده توسط آن‌اند، یعنی سرمایه‌داری نقش عمده‌ای در پیدایش یا تشدید حالت بیگانگی داشته است. در تبیین مارکس، شیوه تولید تعیین‌کننده روابط انسان با دیگر انسان‌ها، خودش و جامعه فرض شده است: تبیینی مادی از ارتباط و آگاهی.

او در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ و ایدئولوژی آلمانی هستی‌شناسی‌ای مادی را پی ریخت که بر اساس آن به بازتعریف ماهیت انسان و روابطش (در سطح خرد: رابطه با خویش و دیگران و در سطح کلان: رابطه با جامعه) پرداخت. در ایدئولوژی آلمانی، از نخستین امر بدیهی و ناگزیر آغاز کرد: ناچاری انسان به فراهم کردن ضروریات زندگی (غذا، سرپناه و...). سپس بر ناکافی بودن غرایز او برای رفع نیازهای انگشت نهاد و در نهایت الزام کار جمعی در این باره را نشان داد (فرد به‌تنهایی تلف می‌شود، جمعی زیستن تنها راه چاره است). انسان ناچار بود به‌صورت جمعی بر طبیعت کار کند. صورت‌های اولیه کار (مثلاً جمع‌آوری دانه‌ها و میوه‌های خوراکی) به تدریج طی پیشرفت ابزارسازی تغییر کردند. هر نوع فنون و ابزار کار جدید، رابطه انسان و طبیعت و همچنین رابطه انسان با خویش و دیگران را تغییر می‌داد؛ مثلاً فن و ابزار خانه‌سازی، اهلی و محصور کردن حیوانات در مکان معین و کاشت و برداشت گیاهان خوراکی امکان یکجانشینی را فراهم کرد، مشاغل متنوع جدید، با منزلت‌های متفاوت و دشواری‌های متفاوت، پدید آمد و رابطه انسان با خویش و دیگران و طبیعت دگرگون شد. در واقع، در این فرآیند تاریخی، ضرورت رفع نیازهای طبیعی موجب کار جمعی ناگزیر انسان بر طبیعت می‌شود. کار جمعی انسان، ابزار و شیوه تولید را تغییر می‌دهد. خود نیازها نیز در این میان دگرگون می‌شوند، روابط میان انسان‌ها بر اثر تقسیم کار و افزایش جمعیت پیچیده می‌شود و انسان‌ها به ناچار قواعدی برای تنظیم این روابط می‌سازند. در نهایت شرایطی پدید می‌آید که این روابط و قواعد برای انسان‌ها در هر شیوه تولیدی طبیعی/بیرونی به نظر آمده و انسان از آبرزه ارتباط (خود، دیگران، نهادهای اجتماعی) بیگانه می‌شود. روابط و قواعدی که توسط نیروهای بشری پدید آمده‌اند تبدیل به نیروهای مستقل می‌شوند که تغییر دادن آن به‌سختی ممکن است. اگرچه مارکس در نوشته‌های بعدی خود از این نظریه‌های فلسفی به تبیین‌های اقتصادی‌تر روی آورد و تنها رگه‌هایی از ایده بیگانگی در مفهوم بت‌انگاری (فتیشیسم) او باقی ماند، اما هستی‌شناسی او تقریباً پایدار بود و هیچ‌گاه به انسان تعریف شده توسط فلسفه ایده‌آلیستی یا اقتصاد سیاسی ایمان نیاورد. او این تعریف

در این نوشتار مفروضات بنیادین بحث بیگانگی نقد و تلاش می‌شود تا آلترناتیوی نظری، فرارونده از چارچوب دستگاه نظری مارکسیسم، ارائه شود که بیشتر جامعه‌شناسانه و کمتر خطاهای هستی‌شناختی داشته باشد.

بیگانگی در مارکسیسم به وضعیتی اطلاق می‌شود که طی آن آفریده بشر، از سوی او همچون آفریدگارش درک می‌شود، همچون امری بیرونی و مستقل که نیروهای بشری قادر به کنترل آن نیستند (مارکس، ۱۳۷۷). این امر بیرونی که اراده انسان را محدود می‌سازد مانع تحقق پتانسیل‌های خلاقانه وی شده و در نتیجه او را از ویژگی ذاتی خود (کار خلاقانه) جدا می‌کند (همان، ۱۳۴). آنچه مارکس از انسان مد نظر دارد، هستی نوعی اوست، یعنی ویژگی‌های عام و مشترک میان تمام انسان‌ها (همان، ۱۳۱)؛ و آنچه از کار خلاقانه مد نظر دارد به هیچ‌عنوان با اتروپروترگری لیبرال‌ها (Entrepreneurship) هم‌سنخ نیست، او امکان آفریدن کار/محصول توسط فرد را از ایده‌های بورژوازی قلمداد کرده (همان، ۲۰۵) و تولیدگری را ذاتاً امری اجتماعی می‌پندارد. به ساده‌ترین بیان، بیگانگی در نظریه مارکس فرآیندی است که طی آن هستی نوعی بشر که دارای توانایی کار خلاقانه است و علی‌رغم اسارت در محدودیت‌های طبیعت می‌تواند بر طبیعت کار کند و آن را تغییر دهد، اسیر این معضل می‌شود که محصول این خلاقیت‌ها خود به‌صورت چارچوب تحدیدگر خلاقیت درمی‌آیند و حالت ایده‌آل بروز پتانسیل‌های خلاقانه را به ناپودی می‌کشاند (جلالی‌پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۵۴).

در حالت ایده‌آل: ۱. ابزار کار تحت مالکیت خود کسانی است که با آن کار می‌کنند؛ ۲. فرآیند کار خودخواسته و خلاقانه است؛ ۳. محصولات کار تحت کنترل آفرینندگان آن باقی می‌ماند؛ و ۴. میان کسانی که در فرآیند کار درگیر هستند آنتاگونیسم وجود ندارد، زیرا مالکیت فردی نیست و رقابتی نیز در میان نیست. در مقابل در حالت بیگانگی که به نظر مارکس در شیوه تولید سرمایه‌داری تشدید می‌شود: ۱. ابزار کار تحت مالکیت کسانی است که خود کار نمی‌کنند؛ ۲. فرآیند کار اجباری، روتین و برای رفع نیازهای غریزی است؛ ۳. محصولات کار ماهیتی فراتر و جدا از کارگران پیدا می‌کنند و به نحوی که کارگر خود را همچون جزئی از فرآیند کار و جزئی از کالا درک می‌کند؛ ۴. میان سرمایه‌داران با کارگران، سرمایه‌داران با یکدیگر و کارگران با یکدیگر روابطی آنتاگونیستی برقرار می‌شود که در آن سرمایه‌دار به دنبال انباشت بیشتر و کارگر به دنبال فروش تنها سرمایه‌اش (کار) است. علاوه بر این‌ها، چنان که مارکسیست‌هایی همچون لوکاچ تأکید دارند، حاصل تولید بشر به‌طور کلی، مجموعه ساختارها و نهادهایی است که برای بشر همچون طبیعتی ثانوی جلوه‌گر می‌شوند (ابادری، ۱۳۷۷: ۱۹۶-۲۰۰).

مارکس مفهوم بیگانگی از عشق را از فوئرباخ وام گرفت و ماهیت و مسیر دیگری به آن داد. در اندیشه فوئرباخ امور مذهبی برساخته‌هایی بشری‌اند که به دلیل نبود امکان ابراز عشق رضایت‌بخش میان انسان‌ها پدید آمده‌اند؛ در واقع فوئرباخ مدعی است که شکست در عشق دارای آبرزه واقعی/انسانی باعث فراقی این

از انسان را فروکاهنده هستی اجتماعی اش به موجودی خیالی می‌پنداشت که در خلأ تفرّد خویش غوطه‌زن است. به نظر او انسان را نباید به مثابه سوژه‌ای منفرد و زمینه‌زدوده در نظر آورد، بلکه انسان در ارتباط با دیگر انسان‌ها می‌زید و بدان‌ها وابسته است. در این نوشتار به‌طور غیرمنتظره‌ای نشان داده می‌شود که علی‌رغم تلاش مارکس برای زمینه‌مند کردن سوژه روشنگری (زمینه‌های مادی و اجتماعی)، چگونه همین سوژه یا حداقل جنبه‌هایی از آن در آرای مارکس به‌طور پنهانی باقی‌مانده و بنابراین به اندازه کافی زمینه‌مند نشده است.

با این مفروضه که نیروهای خود-آفریده بشر همچون نیروهای بیگانه در مقابله با بشر می‌ایستند به‌سختی می‌توان مقابله کرد؛

اما مسئله اینجاست که منشأ بیگانگی، شیوه‌های تولیدند؟ آیا می‌توان تحلیلی دیگر ارائه کرد؟

برای پاسخ، فرض ایجاد بیگانگی به دلیل شیوه‌های تولید رهاشده و سایر اموری جست‌وجو می‌شوند که ممکن است بیگانگی را پدید آورند. در این نوشتار، بی‌آنکه اصل دورکیمی «تبيين امور اجتماعی، صرفاً با امور اجتماعی امکان‌پذیر است»، ابطال‌ناپذیر فرض شود، منبع الهام قرار می‌گیرد و دامنه سایر امور به امور اجتماعی محدود می‌شود (پرهیز از تبیین روان‌شناختی، الهیاتی و...).

نخستین قاعده‌ای که فارغ از هر شیوه تولید یا رژیم سیاسی درباره زندگی بشر صادق است به بیان خود مارکس ناگزیری از کار جمعی است (مارکس و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۸۶-۲۸۸)، زیرا بشر توان غریزی کافی برای بقا ندارد. هنگامی که زندگی بشر را در چشم‌اندازی تاریخی بنگریم درمی‌یابیم که بقای نوع بشر به مدد ذخیره شدن دانش‌ها و تجربیات در ذخیره فرهنگی و انتقال آن به نسل‌های جدید ممکن گشته است. این انتقال مانع از تکرار تجربه‌ها و باعث ایجاد فرصت توسعه و تکمیل تجربه‌ها شده است. پیشرفت‌های بشر مرهون امکان انباشت تجربیات (درب‌گیرنده زبان، ابزار و فنون، علم، هنر، ارزش‌ها و...) در ذخیره فرهنگی و انتقال آن به افراد طی فرآیندهای اجتماعی شدن است.

با این فرض، اصلی‌ترین ویژگی بشر، برساخت فرهنگی (شامل تمام امور مادی و غیرمادی‌ای که بدون وجود بشر بر زمین پدید نمی‌آید) و اشتراک‌گذاری فرهنگ میان نسل‌های مختلف خواهد بود. اهمیت ذخیره فرهنگی آفریده‌شده توسط نسل‌های پیش تا آنجاست که آگوست کنت می‌گوید: در جامعه بشری همواره مردگان بر زندگان حکم می‌رانند (کنت، ۲۰۰۹: ۳۶۷) و خود مارکس می‌گوید: انسان‌ها تاریخ خود را دلخواه نمی‌سازند، بلکه در چارچوب وضعیتی این کار را انجام می‌دهند که از گذشته مشخص شده است. سنت همه نسل‌های درگذشته همچون کابوسی بر ذهن زندگان سنگینی می‌کند (مارکس، ۱۳۹۰: ۱۱).

چنان‌که اشاره شد، نظریه بیگانگی مارکس به‌اندازه کافی سوژه خود-آیین روشنگری را به سوژه‌ای زمینه‌مند و واقعی تبدیل نکرده است، هرچند گامی



داشته باشد، نوعی بیگانگی نسبت به خویش، نسل‌های پیش و به‌طور کلی فرهنگ بشری را پدید می‌آورد و از سوی دیگر بدون این انتقال / تعیین‌شدگی انسان تازه متولدشده، حداقل توان کنشگری نخواهد یافت و حداکثر تلف می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد بیگانگی، ذاتی هر موجودی باشد که زندگی اش بیش از غریزه بر فرهنگ ابنا دارد. در پاسخ این پرسش که «به‌طور کلی، در فرآیند بیگانگی، حاصل خلاقیت چه کسانی و در چه زمانی، مانع خلاقیت چه کسانی و در چه زمانی می‌شود؟» باید گفت: «در فرآیند بیگانگی، حاصل خلاقیت نسل‌های گذشته، مانع خلاقیت نسل‌های حاضر می‌شود.»

بیگانگی بین نسلی مقدم بر هر نوع بیگانگی دیگر است. انسان نوعی، کمتر با نیروی برساخته‌هایی روبه‌رو می‌شود که خود در ایجادشان دخیل باشد، بیشتر برساخته‌هایی او را تعیین می‌کنند که خودش در ایجاد آن‌ها هیچ نقشی نداشته است. دیدگاه مارکس بدین سبب نقدپذیر است که کار انسان‌ها در طول تاریخ را یک کاسه کرده و تعارضات میان کار انسان در نسل حاضر و حاصل کار انسان‌های نسل‌های گذشته را مغفول می‌گذارد، در حالی که دومی، اولی را به بند می‌کشد.

این قضیه که مثلاً یک فرد متولد سال ۲۰۰۰، با نظام سرمایه‌داری (اجزای آن) بیگانه شده است به غایت مضحک و بی‌معناست. بدیهی است، نهادهایی که پیش از فرد و در نتیجه تولیدات جمعی دیگران پدید آمده‌اند، با او بیگانه‌اند! مارکس در تازدی‌سازی خود با بیان بیگانگی انسان از آفریده‌های خویش، آیندگان را شریک جرم گذشتگان می‌کند؛ و به آیندگان امیدوار است که در آن، علت بیگانگی (شیوه تولید سرمایه‌داری) محو شده و بیگانگی از میان برود، غافل از اینکه بیگانگی با انسان زاده می‌شود. ■

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

پی‌نوشت:

۱. سطری درخشان که متأسفانه مارکس در مسیر این نوشتار آن را به پیش نبرده است.

منابع:

- ابادری، یوسف (۱۳۷۷) خرد جامعه‌شناسی، نشر طرح نو.
- جلالی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۸) نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، نشر نی.
- فونر، لویی (۱۳۴۷) «سابقه مفهوم خودبیگانگی»، ترجمه محمدرضا پیروزکار، مجله مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۲.
- مارکس، کارل و دیگران (۱۳۸۶) لودویگ فون براخ و ایدنلوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷) دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه.
- مارکس، کارل (۱۳۹۰) هجدهم پرومر لویی ناپارت، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز.
- Comte, Auguste, (2009) "A General View of Positivism", Cambridge University Press, digitally printed version.

مهم در این راه برداشته است. او مدعی است که با ملغی شدن سیستم سرمایه‌داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم، بیگانگی نیز از میان خواهد رفت و بشر می‌تواند نوع کار خود را انتخاب کند. میان انواع کار سونیچ کند (صبح شاعر، ظهر نجار و شب پزشک باشد)، کار خود را خلافتان انجام دهد، محصول کار او بر او چیرگی نیابد و در فرآیند کار، آنتاگونیسمی میان افراد پدید نیاید، برای درک نواقص نظریه او باید این پرسش مطرح شود که «به‌طور کلی، در فرآیند بیگانگی، حاصل خلاقیت چه کسانی و در چه زمانی، مانع خلاقیت چه کسانی و در چه زمانی می‌شود؟».

آیا شما هنگامی که متولد شدید، همراه با سایر اطرافیان، برای رفع نیاز به تولید دست‌زدید و حاصل تولید شما همچون نیروی بیگانه در مقابلتان قد علم کرد؟! قطعاً پاسخ نه است. به بیان ساده زمینه محدودکننده کنش‌های شما فقط شامل طبیعت پیرامون و افراد نسل حاضر نیست. بلکه قسمت عمده و مهمی از محدود شدن شما را قواعد و چارچوب‌هایی اعمال می‌کنند که تا به خود بیایید و بالغ شوید، در جریان اجتماعی شدن، در شما درونی شده‌اند! زیرا شما در میان میراث درگذشتگان به دنیا آمده‌اید و با بهره‌گیری از این میراث خصایص انسانی یافته‌اید؛ اگر در طبیعت رها می‌شدید تقریباً محال بود که تکلم کنید، ابزار بسازید و زنده بمانید؛ کار، زبان و معاش اموری جمعی‌اند. آیا این ذخیره فرهنگی (مارکس از عبارت سنت همه نسل‌های گذشته استفاده کرد) که پیش از رسیدن شما به بلوغ و کنشگری، هم روش‌های نگهداری از شما را تعیین و هم چارچوب‌هایی از جمله زبان، رسوم و ارزش‌ها را در شما تزریق کرده است، اجازه می‌دهد که هر نوع فعالیت خلاقانه‌ای که خواستید انتخاب کنید؟ آیا معیارهای انتخاب شما از پیش تعیین شده نیستند (اگرچه امکان تغییر آن‌ها در آینده وجود داشته باشد)؟ آیا میل شما به برخی کارهای خاص طی این پرورش جهت نیافته است؟

به نظر می‌رسد که در هر جامعه‌ای، شناخت‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های فرد، توسط انتقال ذخیره فرهنگی (انباشت خلاقیت‌های نسل‌های گذشته) به ذهن فرد تعیین می‌شوند. از سویی این تعیین‌شدگی، هرچند ممکن است بعدها امکان تعدیل آن وجود

فرهادی در زمینه

هفت پاره‌ای برای اصغر فرهادی و «فروشنده» اش



مهدی سلیمانی*

اول: برای اخلاق

اما نوع نگاه فرهادی به طبقه متوسط چگونه است؟ فرهادی تنها در ستایش طبقه متوسط و دفاع از موجودیت آن فیلم نمی‌سازد. فرهادی منتقد این طبقه نیز است. او به صورت هم‌زمان با موضوع قرارداد این طبقه، هم به این طبقه اهمیت می‌دهد و آن را «شایسته توجه خاص می‌داند و هم از سوی دیگر به نقد این طبقه می‌نشیند: به نقد همدلانه رفتارها، تصمیم‌ها و حتی توجه‌های طبقه متوسط. در واقع فرهادی به‌طور هم‌زمان، ستایشگر و نقاد طبقه متوسط جامعه ایران است.

سوم: پنجره مردانه به جهان زنان

زنان در فیلم‌های فرهادی نقش محوری دارند. به یک تعبیر، بسیاری از شخصیت‌های محوری فیلم‌های فرهادی، اغلب زن هستند. شخصیت‌هایی که گاه حتی به صورت نمادین، به عنوان نیز راه می‌یابند: «دریاره‌الی» یا «جدایی نادر از سیمین». در تمام فیلم‌های اخیر او نیز این روایت جهان زنان پررنگ‌تر شده است. از «جدایی نادر از سیمین» تا «گذشته» و از گذشته تا «فروشنده»، این زنان هستند که داستان اصلی فیلم، حول محور جهان آنان می‌گردد.

برای جامعه‌ای که مانند بسیاری از نقاط جهان تاریخی مردسالار را تجربه کرده است، برای جامعه‌ای که زنانش حداقل بیش از یک قرن است که برای به‌دست آوردن جایگاهی انسانی تلاش می‌کنند، برای جامعه‌ای که دستاوردهای امروز زنانش علی‌رغم تمام محدودیت‌ها و فراز و نشیب‌ها فراتر از شرایط منطقه خاورمیانه است، جایی که زنان برای به‌دست آوردن حقوق اولیه‌شان دچار مشکلات جدی هستند، اینکه یک مرد، این چنین روایتگر مداوم جهانی زنان باشد، یک فرصت است. فرصتی که خود نشانه نوعی بلوغ اجتماعی است: جامعه‌ای که توان عبور از مرزهای محدودکننده نگاه‌های جنسیت‌زده را یافته است. خوشبختانه در این امتیاز، فرهادی تک‌ستاره نیست. فیلمسازان مرد دیگر ایرانی نیز نشان داده‌اند که تمایل و توان عبور از این مرزها را دارند: فیلم «دختر» رضا میرکریمی نیز از مثال‌های اخیر تأمل‌برانگیز همین موهبت جامعه ایران است. جامعه‌ای که اکنون زنان فیلمسازی دارد که هم جهان زنان و هم جهان مردانه را تصویر می‌کنند و هم مردانی دارد که فراتر از نگاه‌های جنسیت‌گرا یا جنسی، روایتگر همدل و منصف نیمه در حاشیه جامعه‌شان هستند.

چهارم: کند کردن سانسور دوگانه فرهادی و مخملباف

فیلمسازی در ایران پسانقلابی شرایط ویژه‌ای دارد. جدا از مسائل شفاف و قانونی که محدودیت‌های خاص پیش‌بینی‌پذیری را بر فیلمساز تحمیل می‌کند، محدودیت‌های پیش‌بینی‌ناپذیر و سلیقه‌ای متعددی نیز بر فیلم‌ها اعمال می‌شود. این وضعیت را شاید بتوان برای طیف گسترده‌ای از هنرها، کم یا بیش، صادق دانست. فیلمسازی مؤثر و «حقیقت‌گرا» و نه مصلحت‌اندیشی، در چنین شرایطی در داخل کشور به یک خلاقیت مضاعف نیاز دارد: خلاقیتی که در عین بیان واقعیت‌ها و دردها، حتی الامکان از ممیزی دور بماند. خلاقیتی که بتواند وضعیت چندگانه پارادوکسیکال میل هنر به رهایی، اراده به بیان واقعیت و فرار از ممیزی‌ها را تاب بیاورد و پس از عبور از این دالان، همچنان حرفی شنیدنی برای مخاطب تیزهوش و دردمندش داشته باشد. بسیاری از فیلمسازان و هنرمندان ایرانی در دهه‌های اخیر، تاب خلق در چنین غار دم‌وستس را نیاوردند و خارج شدن از مرزهای ایران و گفتن در وری مرزها را برگزیدند. طبیعتاً برگزیدن این راه‌حل برای این معادله پیچیده، مزایا و معایب خود را برای فیلمساز و هنرمند داشته است. به‌دست آوردن حدی از رهایی برای بیان

اخلاق، هسته مرکزی فیلمسازی فرهادی است. فرهادی از نخستین فیلم‌هایش تاکنون، دغدغه اخلاق داشته است. هستند فیلمسازان دیگری نیز هستند که آنان نیز دغدغه اخلاق داشته و دارند؛ اما فرهادی حداقل در دو ویژگی از پیشینیان خود متمایز است: نخست اینکه فرهادی این دغدغه را به یک استمرار تبدیل کرده است؛ برای او اخلاق، «یکی از» مسائل مهم مورد نظرش نیست: اخلاق دغدغه مداوم و محوری او تقریباً در تمامی آثارش است. دومین ویژگی متمایزکننده فرهادی در این زمینه آن است که نگاه او به مسئله اخلاق، نگاهی غیرزمنه‌مند، غیرواقعی و واعظانه نیست. او پیچیدگی‌های زیست اخلاقی در زمینه اجتماعی امروز و اکنون را درک می‌کند و در این بستر واقعی است که دغدغه اخلاق دارد. او بیرون‌گود نمی‌نشیند، کنار تخته‌سیاه یا بر فراز کوه موعظه نمی‌کند. برای او جامعه‌ای که دچار بحران اخلاق است، دلایلی دارد. او در پی فهم و تصویر کردن این دلایل است و این دلایل و پیچیدگی‌ها را در قالب شخصیت‌های داستان‌هایش روایت می‌کند. شخصیت‌های فیلم‌های او اغلب برای فهم راه درست یا پای‌فشاردن بر این مسیر درست، دچار مشکل‌اند. برای جامعه‌ای که بر اساس پژوهش‌های متعدد جامعه‌شناختی، در شناخت خوب از بد یا پای‌فشاردن بر نیکی به‌رغم هزینه‌هایش دچار بحران است، داشتن هنرمندی چون فرهادی، یک نیاز و فرصت است: **فیلمساز - خلاق اخلاق.**

دوم: در نقد و مدح طبقه متوسط

تکلیف فرهادی با خودش و مخاطبانش مشخص‌تر شده است: او برای طبقه متوسط جامعه فیلم می‌سازد. هرچه از فیلم‌های نخست او گذشت، این وضوح بیشتر و بیشتر شد. اگر در «شهر زیبا» بخش اعظم موضوع فیلم او طبقه پایین جامعه است، اما در ادامه، بیشتر به سمت گفتن از طبقه متوسط پیش می‌رود. شاید یکی از دلایل پر مخاطب‌بودن فیلم‌های او در سطح ملی نیز همین ویژگی باشد: او از طبقه متوسط است و برای طبقه متوسط می‌سازد. جامعه‌ای که بخش عمده‌ای از جمعیتش را طبقه متوسط اقتصادی و اجتماعی شکل داده‌اند، طبیعتاً با نگرستن در آینه آثار فرهادی، دغدغه‌ها و ترس‌ها و موقعیت‌های خودشان را می‌یابند و از فیلم‌های او استقبال می‌کنند.



آزادانه را اگر مهم‌ترین حاصل این رفتن بدانیم، از دست‌دادن ارتباط مستقیم با جامعه ایران و عدم امکان نمایش گسترده و رسمی آثار هنری و فیلم‌ها را نیز باید به‌عنوان مهم‌ترین آسیب این راه‌حل به‌حساب بیاوریم. داده و ستانده‌ای که به‌نظر می‌رسد فیلمسازان فراوان و صاحب سبکی چون محسن مخملباف را از مرکز توجه مخاطبان دور کرده و شاید او را به سمت دغدغه‌ها و دردهای غیرایرانی‌تر سوق داده است.

برخی دیگر از فیلمسازان ایرانی نیز که راه‌حل ماندن را برگزیده‌اند، چنان زیر سایه میزبانی‌های چندگانه گیرکرده‌اند که گرچه آثارشان از درد امروز جامعه ایرانی گفته است، اما از موهبت نمایش رسمی برای مخاطب گسترده بازمانده‌اند و فهرست آثار توقیفی‌شان روزبه‌روز بلندتر می‌شود. برخی دیگر از ماندگان، بازمانده و ناامید از ساخت آثاری که بتوانند از پیچیدگی این معادله، بالدار، بیرون بیایند از ساخت آثار هنری و فیلم دست‌کشیده‌اند یا کم‌کاری پیشه کرده‌اند.

فرهادی در این میانه جزو معدود فیلمسازان منتقدی است که پاسخی خلاقانه برای این معادله یافته است: فیلم‌های فرهادی، هم حق‌گو و حق‌طلب هستند، هم از درد می‌گویند و هم وجه انتقادی خود را هم به‌سوی جامعه و هم به‌سوی قدرت، حفظ کرده‌اند، اما این همه را با پختگی، چنان بیان می‌کند که هم مخاطب و هم ممیز پیام او را درک می‌کنند، اما ممیز نمی‌تواند نقطه‌ای را پیدا کند تا حذف کند؛ این ویژگی شاید ناشی از خلاقیت فرهادی در یافتن فرمی ظاهراً غیرانتقادی برای محتوایی انتقادی باشد.

پنجم: زوج‌های در اوج: راویان حدیث نامکرر

برخی کارگردانان نام‌آشنای ایرانی هستند که موفقیت آثارشان را تا حد زیادی مدیون یک یا چند بازیگر خاص هستند. در واقع آن راویان هستند که پیام این کارگردانان را می‌توانند به صورتی عالی منعکس کنند. آثار این کارگردانان با حضور این بازیگران و عوامل اوج می‌گیرد و با عدم حضور آنان، افت می‌کند. نمونه چنین وضعیتی را می‌توان درباره حاتمی‌کیا و پرویز پرستویی در چندین فیلم دهه‌های اخیرش دید: جایی که حاتمی‌کیا با پرستویی اوج می‌گیرد و بدون او به «ارتقاعی پست» تر از اوج پیشین سقوط می‌کند.

درباره فرهادی اما مسئله فرق می‌کند: فرهادی نشان داده است که در آثارش زوج‌هایش می‌توانند کمابیش در اوج باقی بمانند. به همین دلیل است که می‌توان به فرهادی اعتماد کرد که از «چهارشنبه‌سوری» تا «فروشنده»، زوج‌هایش در اوج روایت کنند: زوج‌های فیلم‌های فرهادی را به خاطر بیاورید: هدیه تهرانی و فرخ‌زاد در «چهارشنبه‌سوری»، لیلیا حاتمی و پیمان معادی در «جدایی نادر از سیمین»، علی مصفا و برنیس بژو در «گذشته» همه در اوج بازی کرده‌اند. او حتی می‌تواند از فرامرز قریبیان، شخصیت و نقشی متفاوت از آنچه تمامی سال‌های گذشته بازی او به خاطر متبادر می‌کند، بگیرد. گویی فرهادی حدیث یافته که بیان از زبان تمامی آنان نامکرر است.

ششم: پرواز در شب، فریاد در روز: فرهادی و حاتمی‌کیا

در عالم مری‌گری فوتبال، برخی مریبان هستند که حواشی بیرون از بازی‌شان نیز بخشی از متن فعالیت حرفه‌ای‌شان است. مصاحبه‌های جنجالی، تیرهای تند و حضورهای طوفانی ژورنالیستی بخشی از ابزارهای حرفه‌ای آنان برای جلب نظر و رؤیت‌پذیری است. در عالم کارگردانان و هنرمندان نیز ظاهراً چنین وضعیتی صادق می‌کند: حضور پرسروصدا و جلب‌توجه کارگردانان در هنگام نمایش آثارشان یا هنگام کسب جوایز، بخشی از تکنیک‌های آنان برای دیده شدن هر چه بیشتر است.

ابراهیم حاتمی‌کیای سال‌های اخیر، نمونه‌ای از چنین کارگردانی است. کارگردانی توانمند که اغلب خوب می‌سازد، اما برای خوب دیده شدن از برجسته کردن حواشی نیز استفاده می‌کند. به تعبیر حاج کاظم در «آژانس شیشه‌ای»، در سال‌های اخیر، دود سوختن حاتمی‌کیا دست کمی از سوز فیلم‌هایش نداشته است. گویی حاتمی‌کیای خیریری سال‌های دورتر، حالا به این نتیجه رسیده است که تنها پیام فیلم‌هایش نیست که اثرگذاری او را تضمین می‌کند؛ صدای خود او نیز باید بلندتر از پیام اثرش شنیده شود.

فرهادی اما اغلب در سکوت پرواز می‌کند: گویی «پرواز در شب». او علی‌رغم تمام حاشیه‌های ملی و جهانی فیلم‌هایش، گویی تمایل دارد که پیامش را در قالب پرده سینما و روایت داستانش منتقل کند. تمایلی که به‌نظر می‌رسد به قالب هنر و توقعی که از هنر می‌رود، نزدیک‌تر باشد.

هفتم: فیلمسازی برای «ایرانجهان»: فرهادی و علی حاتمی

آثار برخی از فیلمسازان و هنرمندان، تنها در قالب رمزهای بومی قابل فهم‌اند. تنها خودی است که می‌فهمد. بهترین نمونه این آثار را شاید بتوان در فیلم‌های علی حاتمی جست‌وجو کرد. فیلمساز بومی. برخی آثار نیز زبانی فرابومی دارند: مخاطب این آثار، نه همخانه که همسایه و «دیگری» است. کم نیستند هنرمندان و فیلمسازانی که با آوای ایرانی و در دستگاه ایرانی خلق کرده‌اند. چون اثری موسیقایی که تنها گوش ایرانی آشنا را نوازش می‌دهد. یا چون خوشنویسی به سبک شرق آسیایی

که زیبایی‌اش را تنها چشم‌های آشنای بادامی درک می‌کنند؛ اما آثاری هم هستند که برای خودی و دیگری می‌گویند: پیامی که ریشه در اینجا و اکنون دارد، اما برای دیگری نیز آشناست. دردی که از من است و از او نیز هم.

فرهادی هر چه جلوتر می‌رود، بیشتر به چنین نوعی از هنر و فیلم‌سازی نزدیک می‌شود. آثاری گلوکال (ترکیبی از گلوبال و لوکال: جهانی و بومی) که هم عطر اسفند و طعم هل ایرانی و هم آوای موتزارت دارد. این سبک گلوکال، شاید به همان مخاطبی که فرهادی برای خود برگزیده است نیز بی‌ارتباط نباشد: طبقه متوسط جهانی که به هم‌طبقه‌اش در وین یا پکن نزدیک‌تر است تا به همسایه‌اش در دروازه‌غار یا زاغه‌های بمبئی. چیزی که می‌تواند هم نقطه قوت و هم پاشنه آشیل فردای فرهادی باشد.

اگر این تصویر را بپذیریم، فرهادی نمونه‌ای از ایرانی است که شرایط پساانقلابی و تا حدی ایزوله ایران، اشتیاق به گفت‌وگو و تعامل با جهان را در عین حفظ ریشه‌های بومی نمایندگی می‌کند.

پرسشی روبه‌روی «نظریه انحطاط»: قاعده فرهادی

کسانی چون دکتر سید جواد طباطبایی سال‌هاست وضعیت اکنون ایران را از زاویه تداوم یک انحطاط تاریخی روایت می‌کنند. وضعیتی که از گذشته‌های بسیار دور آغاز شده و ایران را به محاق اندیشه و فرهنگ برده است. فرهادی، پرسشی جدی روبه‌روی این تلقی از وضعیت دیروز و امروز ماست: آیا فرهادی و فرهادی‌ها، نقض چنین رویکردی به فهم موقعیت اکنون ما نیستند؟ آیا فرهادی با چنین ویژگی‌های متمایزکننده و خلاقانه‌ای، از درون ظلمات یک انحطاط تاریخی عمیق سر برآورده است؟ یا این خاک، همچنان زایاست و عینک تحلیلی ماست که این زایش مداوم را نمی‌بیند؟

پرسشی که به‌نظر می‌رسد با استنادانستن فرهادی، پاسخ نمی‌گیرد. این بخش از زمین هم در فراز و نشیب فصل‌های تاریخی همچنان فرهادی‌ها را می‌پروراند. گرچه گاهی بدر درختان بلند فردا در اعماق پنهان‌اند. ■

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

نقطه عطف بیداری از اعتیاد؛ بخش هجدهم

سال‌های بطلت

احمد هاشمی

«سال‌هاست پاکم، اما حسرت این را می‌خورم که کاش آگاهی حالا را سال‌ها پیش داشتم. کاش این اطلاع‌رسانی در سطح جامعه از مدرسه تا رسانه‌های جمعی صورت می‌گرفت. وقتی کسی وارد این مسیر می‌شود، مواد مخدر یک وام طلایی می‌دهد که شامل لذت‌های زودگذر است. پس از مدتی شروع به پس‌گرفتن آن وام با بهره کلان می‌کند. بهره‌ای که معادل ویرانی آدم است. اگر افراد از کودکی آموزش ببینند، نقطه آغاز اتفاق نمی‌افتد.» این بخشی از گفت‌وگوی این شماره عطف بیداری است. آگاهی افراد و خانواده‌ها، تأثیر زیادی در کاهش گرایش به مواد مخدر دارد. نشریه چشم‌انداز ایران، با نگاه به فرازونشیب‌های زندگی معتادان بهبودیافته، سعی دارد زمینه‌های ظهور این بیماری را شناسایی کند. همچنین در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا راهی وجود دارد که فرد معتاد پیش از رسیدن به نقطه استیصال نجات یابد؟

دو سه ماه گذشت. هنوز مصرف ماده مخدر برایم لذت داشت. غروب بود و منتظر دوستم بوم. دیر کرده بود. مواد مخدر روی دیگرش را به من نشان داد. با پیژامه از خانه بیرون رفتم و سر کوچه منتظر رفیقم شدم. موقع شلوغی خیابان بود و همه با تعجب به من نگاه می‌کردند. پریشان بوم و دنبال رد او در امتداد خیابان می‌گشتم. اولین باری بود که احساس وابستگی را درک کردم، ولی متوجه نشدم چه سرنوشتی در انتظارم است. هشت، نه سال طول کشید تا اوج ویرانی را درک کنم.

خانواده‌ام بو برده بودند که مواد مصرف می‌کنم، اما خبر نداشتند با چه ماده‌ای درگیر هستم و چه مقدار مصرف می‌کنم. پدرم با همه مشکلاتی که داشت، هیچ‌گاه من را تنبیه نمی‌کرد و با تندی با من حرف نمی‌زد. وقتی مادرم شکایت ما را می‌کرد می‌گفت خوش آن چشمه‌ای که خود بجوشد. می‌گفت بالاخره این‌ها هم سرشان به سنگ می‌خورد.

پس از مدتی با یک گروه جدید آشنا شدم. شب‌ها گوشه یک پارک می‌نشستم و مصرف می‌کردیم. هم مصرف دخانی داشتم و هم مصرف خوراکی. گاهی چند

پدرم روحیات خاصی داشت. کارمند بود و زندگی ساده‌ای داشت، در عین حال از مشکلات روانی رنج می‌برد. وقتی کودک بوم، پدر و مادرم همیشه با هم سر جنگ داشتند. ما در شرایط پرتنش بار آمدیم. مادرم دندان روی جگر گذاشته بود و به خاطر من و برادرم شرایط را تحمل می‌کرد. این کار بزرگی بود، اما کسی به فکر ما نبود که در شرایط سخت و تحت ناملایمات شدید زندگی می‌کردیم. برادرم با اینکه استعداد خوبی داشت، نتوانست دبیرستان را تمام کند. در دوران نوجوانی تنش‌های روحی‌ام شدت گرفت. پسرخاله‌ام که همسن و سال من بود، وارد کار آزاد شده بود و در کارش پیشرفت کرده بود. با دیدن او انگیزه‌ای برای ادامه تحصیل نداشتم. دچار خودکم‌بینی شده بوم. آینده‌ای برای خودم متصور نبودم. رابطه عاطفی‌ام با خانواده کم بود. سر کوچه می‌ایستادم و بیشتر وقت خود را با دوستان می‌گذراندم. دنبال وسیله‌ای می‌گشتم که آرامم کند. هنوز به هجده سالگی نرسیده بوم که با تریاک آشنا شدم.

دوستی داشتم که او نیز مانند من خانواده نابسامانی داشت و پدرش مصرف‌کننده بود. یک روز به خانه ما آمد و گفت پانصد هزار تومان پول دارد و می‌خواهد تمامش را صرف مصرف مواد کند. پولی که پدرم به من می‌داد زیاد نبود. همان پانصد هزار تومان قبر ما دو نفر را کند. صبح تا شب با هم بودیم. تریاک را به‌صورت خوراکی مصرف می‌کردیم و در خیابان‌ها پرسه می‌زدیم.



روز مصرف نمی‌کردم، ولی دوباره شروع می‌کردم. چند بار مواد روان‌گردان مصرف کردم و روی من تأثیری نگذاشت. حتی گرد سفید هم مصرف کردم که مطلوب نبود. مدتی مصرف را محدود کردم. دو سه هفته یک بار مصرف می‌کردم. این موضوع حدود یک سال طول کشید. تا اینکه با ماده مخدر کراک آشنا شدم. مصرف کراک یک دقیقه بیشتر زمان نمی‌برد. در کوچه و خیابان آن را مصرف می‌کردم. پس از مصرف این ماده حال غریبی به من دست می‌داد. جوری چرت می‌زدم که همه اطرافیان متوجه حالم می‌شدند. «دوز» این ماده به صورت تصاعدی افزایش می‌یافت. تم دوم دانشگاه بودم. پیش یکی از آشنایان مشغول به کار شده بودم. نمی‌خواستم احوال را بدانند. سعی کردم کراک را کنار بگذارم و به سراغ تریاک بروم، اما هرچقدر مصرف می‌کردم دیگر اثری نداشت. کراک زندگی من را نابود کرد. فرق این ماده با قبلی‌ها این بود

که مصرفش زیاد طول نمی‌کشید، اما اثرش بیشتر از نیم ساعت و یک ساعت نبود. بعد از این زمان، به یکباره بدن خالی می‌شد و احساس نیاز شدیدی پیدا می‌کردم. تمام مدت یا در راه تهیه مواد یا در حال مصرف بودم. شب‌ها از خستگی در خانه از حال می‌رفتم. دانشگاه را ول کردم و دیگر سر کار هم نرفتم. پدرم فوت کرد. من با مادرم در خانه زندگی می‌کردم. حال و روز خوبی نداشتم و ناخواسته او را آزار می‌دادم. روزی یکی از دوستان قدیمی‌ام را دیدم که قدیم‌ها همیشه در مصرف مواد افراط می‌کرد. سرحال بود و رنگ رخس برگشته بود. در شرف ازدواج بود. این موضوع برایم خیلی عجیب بود. با من صحبت کرد و گفت به جلسات بهبودی می‌رود. حرف‌هایش اثر بسیاری بر من گذاشت... به کمپ ترک اعتیاد رفتم، اما نتوانستم دوام بیاورم و فرار کردم. چند ماه گذشت. وقتی وضعیت آشفته خودم و خانواده‌ام را دیدم، دوباره به کمپ رفتم. این بار نزدیک

به دو ماه پاک بودم. مشکلی عاطفی برایم رخ داد و دوباره مصرف را شروع کردم. چند روز مصرف کردم. یک روز دم غروب در خانه تنها بودم و می‌خواستم مصرف کنم. ساعت را نگاه کردم. دیدم دقیقاً زمان جلسات بهبودی است. در خیال خودم به اتفاقات آن جلسه فکر می‌کردم. «حالا بچه‌ها دارند اعلام پاکی می‌کنند... حالا دارند مشارکت می‌کنند... دوباره تنها شدم...» جمله‌ای در جلسات به ما می‌گویند دستی را که به سمت مصرف مواد می‌رود، برگردانید. من این روش را امتحان کردم. مواد از دستم افتاد. همان لحظه به دوستم زنگ زدم و ماجرا را گفتم. او به من گفت به چیزی دست نزنم تا خودش را برساند. ظرف پنج دقیقه پیش من آمد. با هم بیرون رفتیم و قدم زدیم. آن روز نقطه عطف زندگی من بود. در اوج پریشانی، بارها و بارها سعی کرده بودم و بالاخره راه رهایی را یافته‌ام. خداوند تلاش آدم‌ها را می‌بیند و کمکشان می‌کند. ■

حق اشتراك يك ساله

داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۲,۲۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

(«قید کدپستی الزامی است»)

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

- در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نامبر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرمایی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

مراکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شهرستان‌ها:

- ♦ شیراز، چهارراه پارامونت، مجتمع زیتون، تجاری سوم، واحد ۱۱، کدپستی ۷۱۳۳۸۹۸۴۷۷
- ♦ اصفهان، شاهین شهر، بلوار امام، مجتمع معینی، کتاب پژوهش



حشم انداز تاریخ



بازخوانی شربه ۵۴ در سازمان مجاهدین خلق و تصفیه‌های درون‌سازمانی نه از باب نیش قبر حوادث تاریخی و نه به محاکمه‌کشاندن کلیت مبارزات چریکی و انقلابی در ایران است؛ بلکه این بازخوانی می‌تواند در خدمت تحلیل یکی از نقاط عطف مهم تاریخ معاصر ایران باشد که هژمونی نیروهای نوگرای دینی را در سیر انقلاب به جریان‌ات مذهبی سنتی و



دیگریستیز منتقل کرد. نقطه عطفی که تمامی نیروهای سیاسی و مذهبی وقت را شوکه کرد و به تکاپو و تامل مجدد واداشت؛ از دل این تکاپوی مجدد نیز واکنش‌های متفاوتی پدیدار شد و وفاداران به منش و بینش اولیه سازمان را به کوشش برای جمع‌بندی و آغاز دورانی جدید فراخواند؛ اندیشمندی نظیر علی شریعتی به لزوم مدون‌کردن «خودسازی انقلابی» برای جلوگیری از این قبیل تحولات که نتیجه تقدم یافتن مبارزه سیاسی محض بر اخلاق و منش مبارزاتی بود، رسید و کسانی نیز در سوی دیگر، غلم حذف و تصفیه و خودی - غیرخودی کردن برافراشته و بیش از پیش به شکاف‌هایی دامن زدند که نتیجه آن جابجایی اشداد بود؛ دشمن واقعی که استبداد و امپریالیسم (شاه و آمریکا) بود، جای خود را به دشمنی ساختگی به نام انقلابیون چپ و مارکسیست داد. از دل این جابجایی نامیوم، آسیب‌ها و هزینه‌های اجتماعی زیادی در قیل و بعد انقلاب بر جنبش انقلابی مردم ایران پدید آمد که تا سال‌ها ماندگار شده و زمینه‌ساز فجایع و روپارویی‌هایی دیگری شد که عوارض آن همچنان ادامه دارد.

سعید شاهسوندی که خود در بطن جریان حذف و تصفیه‌های درون‌سازمانی مذکور بوده و پیش‌تر طی شماره‌های ۴۸ تا ۷۴ چشم‌انداز ایران در بیست گفت‌وگوی متناوب به بازخوانی، تحلیل و نقد مفصل این جریان پرداخته است، در مقاله پیش رو، یکی دیگر از حلقه‌های شربه ۵۴ را که به منزوی‌کردن فرهاد صفا (از چهره‌های شاخص در بنیانگذاری سازمان مجاهدین) توسط پرجمداران تغییر ایدئولوژی و نهایتاً شهادت وی به دست ساواک انجامیده، مورد بحث قرار داده است.

تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست

سعید شاهسوندی



تغییرات بزرگ، دستاوردهای کوچک



تاسبزه خاک ما تماشاگاه کیست

به یاد «فرهاد صفا» که چون نامش بود



سعید شاهسوندی

هم به ما رسید. هیچ‌یک از ما سه نفر تا به حال «او» را در جایی ندیده بودیم. کمی خیالمان راحت شد که ما را نمی‌شناسد. سلام و علیکی سرد از جانب ما، به‌منظور کوتاه کردن تماس؛ اما «او» ول کن نبود. همراه ما شد. گیاهان را می‌شناسد. به گیاهان کوهی بین راه که برمی‌خوریم، یکی را می‌کند و توضیح می‌داد: «این خوراکی است و این یکی نه. این در ساقه‌اش آب ذخیره دارد و آن دیگری نه».

مطلع، زودجوش و خونگرم بود. در شرایط معمولی می‌توانست همراه خوبی باشد، به‌خصوص در کوه، اما نه در آن شرایط. ما می‌خواستیم هرچه زودتر از دستش خلاص شویم. هر چه زودتر؛ بنابراین پس از رسیدن به قله، معطل نکردیم و با سرعت گرفتن او را جا گذاشتیم و از طرف دیگری رفتیم. چند روز بعد، جواد برای به من گفت: مسئول تشکیلاتی شما عوض شده و شما به «خانه جمعی» جدیدی می‌روید. خانه‌های مخفی سازمانی را آن ایام «خانه جمعی» می‌نامیدیم. اگر حافظه من هنوز درست کار کند، خانه جدید، در خیابان نادر طبقه آخر ساختمانی جنب یا بالای تعلیم راندگی دوانی بود. یک فروشگاه لوازم ساختمانی نیز در کنارش بود. این خانه کاملاً مخفی بود و کسانی چون محمدحسین نژاد، سعید محسن و ناصر صادق به آن رفت و آمد می‌کردند. قرار بود مسئول تشکیلاتی جدیدی برای گروه ما بیاید. ما در یکی از اتاق‌ها نشستیم. در که باز شد ما با چهره خندان رویه‌رو شدیم که در کوه دیده بودیم. او «محمل»‌هایی را که ما در کوه برایش گفته بودیم با خنده تکرار می‌کرد که: «بله برای تحقیق زمین‌شناسی به کوه رفته بودید؟... او می‌خواست پیش از این که مسئول تشکیلاتی ما شود، ما را از نزدیک دیده باشد. این «دومین» ملاقات من با «او» بود. خودش را «فرهاد» معرفی کرد. آن روز، او مسئول تشکیلاتی گروه ما شد. من اما این شناس را داشتم که دفعات و زمان بیشتری با وی باشم. آموزش‌های سازمانی را بیشتر از همه از او آموختم. پس از ضربه شهریور ۵۰ بود که دانستم نام کاملش، «فرهاد صفا» است و چه نام مناسبی! هم فرهاد بود و عاشق و هم باصفا. در سختی و در خوشی؛ و من چه فراوان از او آموختم. نه تنها در آموزش‌های تشکیلاتی بلکه در روش و منش، در گفتار و تطابق آن با کردار؛ و این آخری، در تنگناها و سختی‌ها و کوره‌راه‌های پیش رو، بسیار بیشتر به کار آمد تا آن محفوظات.

بعدها فهمیدم او یکی از چهار مسئول مرکزیت تشکیلات در شیراز و استان فارس بوده است: زنده‌یاد مهندس علی بهپور (استادیار دانشگاه پهلوی)، دکتر مهدی محصل (جراح)، مهندس جواد برایی و فرهاد صفا که فارغ‌التحصیل مهندسی کشاورزی و مأمور خدمت در بخش قرظینه فرودگاه شیراز بود. در مناسباتی که روابط متقابل فردی جای زیادی نداشت، فرهاد صفا نخستین عشق سازمانی من بود. پس از او کاظم ذوالانوار و سومی و آخری مجید شریف‌واقفی. هر سه مسئول تشکیلاتی من بودند. به‌معنای واقعی کلمه «مسئول». بر نام و خاطره آنان هیچگاه گرد فراموشی نخواهد نشست.

آنان «کاشفان فروتن شوکران» بودند.

دل به دریا افکنان

به پای دارنده آتش‌ها

زنده‌گانی دوشادوش مرگ

پیشاپیش مرگ

در غرب و شمال غرب شیراز کوهی است بنام دراک (Derak) که مانند انسانی خوابیده و شکم برآمد است. بدین خاطر گاه بدان «کوه مادر» و گاه «کوه استسقاء» نیز گفته می‌شد. در کوه پایه، تاکستان‌های انگور بود و کمی دورتر کارخانه سیمانی که هوا را با غبار آغشته به سیمان می‌آلود و آن‌سوتر خانه‌های سازمانی کارگران کارخانه که خود و فرزندانشان آن هوای آلوده را تنفس می‌کردند. در بلندترین نقطه، چاه آبی بود و چند درخت که می‌شد لحظاتی را در زیر سایه‌شان آسود.

در شیراز کمتر برف دیده می‌شد، اما قله کوه دراک سفید بود و در زمستان‌ها دامنه‌های پوشیده از برف. این تصاویر ثبت شده در ذهن من، در سال‌های جوانی است.

سال ۱۳۴۸، من تازه عضو تشکیلاتی مخفی شده بودم که جز «سازمان» نامی نداشت. دو سال و نیمی دیگر باید می‌گذشت تا نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» به نامی آشنا تبدیل شود. پس از عضویت به عضوگیری نیز پرداختم؛ و نخستین فرد، نزدیک‌ترین یار و دوستم زنده‌یاد ستار کیانی بود. کمی بعد ستار و من همراه با ناصر انتظارالمهدی هم گروه شدیم. علاوه بر آموزش‌های تئوریک، برنامه‌های خودسازی و شهرگردی و بالاخص کوهنوردی نیز از آموزش‌های آن دوران بود. کوهنوردی گاه چند شبانه‌روز طول می‌کشید و مسیرها طولانی بود و گاهی که وقت اندک بود به نزدیک‌ترین مکان؛ یعنی، همان کوه دراک بسنده می‌کردیم. در آن ایام در شیراز، کوهنوردی رسم عمومی نبود و اینکه چند نفر جوان به جای تفریحات رایج آن زمان، کفش و کلاه کنند و به کوه بزنند توجه‌برانگیز بود. به علاوه نمی‌خواستیم آشنایان ما را با هم ببینند، از این رو بسیار بااحتیاط و در خفا به کوه می‌رفتیم.

یکی از روزهای جمعه سال ۱۳۴۹، سه نفری به کوه دراک رفتیم. کمی بعد متوجه شدیم نفر دیگری هم در پشت سر ما بالا می‌آید. کوه بود و کوه‌پس‌کوچه‌ای وجود نداشت که بشود در آن خود را گم کرد. فکر کردیم که بهترین راه تند کردن حرکتمان است تا «آن فرد» نتواند به ما برسد و ما پس از رسیدن به قله، بدون توقف از جانب دیگر سرازیر شویم.

اما هرچه سریع‌تر می‌رفتیم بر سرعت «آن فرد» هم افزوده شد. به یال‌های چپ و راست پیچیدیم و «او» نیز چنان کرد. در پیچ‌هایی که ما را نمی‌دید، شروع به دویدن کردیم، ولی فاصله «او» با ما کمتر و کمتر شد.

ابتدا فکر کردیم فردی عادی است، اما در آن ایام کمتر کسی تفریحگاه‌هایی مانند «باغ ملی»، «اکبرآباد»، «بابا کوهی» و «جاده فرودگاه» را رها می‌کرد و تک و تنها به کوه می‌زد. وقتی سماجتش در دنبال کردن را دیدیم، فکر کردیم یا ساواکی است یا کسی مانند خود ماست. در هر حال نمی‌خواستیم ما را که در دانشگاه و محیط‌های اجتماعی شناخته‌شده بودیم با هم و آن هم در کوه ببیند؛ بنابراین محمل‌های خود را تکرار کردیم.

از ما سرعت و از او که دست‌بردار نبود نیز. رفته‌رفته به ما نزدیک شد؛ و بالاخره

هماره زنده از آن سپس که با مرگ و همواره بدان نام که زیسته بودند

که تباهی

از درگاه بلند خاطرشان شرمسار و سرافکنده می گذرد

کاشفان چشمه

کاشفان فروتن شوکران

جویندگان شادی در مجری آتش فشانها

شعبده بازان لیخنند، در شبکلاه درد

با جایایی زرقرت از شادی در گذرگاه پرندگان

در برابر تندر می ایستند

خانه را روشن می کنند

و می میرند

احمد شاملو

فرهاد صفا

فرهاد در سال ۱۳۲۶ در سرخه سمنان و در خانواده ای فرهنگی به دنیا آمد. پدرش دکتر فضل الله صفا فرهنگی و دانشگاهی بود. فرهاد سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. سال ۱۳۴۶، در دانشکده با زنده یاد رسول مشکین فام آشنا شد و عضوگیری شد. بعدها با دیگر عضو سازمان کاظم ذوالانوار در ارتباط قرار گرفت. دوستی آنها که از بسیاری جهات مکمل هم بودند، مثال زدنی بود. همراه با یک نفر دیگر (به احتمال زیاد محمدعلی رحمانی) به آنها «سه تفنگدار» می گفتند. فرهاد همچون کاظم در زمره «کادرهای همه جانبه» بود.

در ۱۳۴۸ در رشته گیاه شناسی و دفع آفات نباتی درجه مهندسی گرفت. بعد از آن برای گذراندن دوران خدمت وظیفه به عنوان «سپاهی ترویج و آبادانی» به اداره کشاورزی شیراز منتقل و در بخش قرنطینه فرودگاه شیراز مشغول به کار شد. در این زمان او عضو مرکزیت تشکیلات در شیراز بود. در همین دوره تحت نظر مستقیم سعید محسن و محمد حنیف نژاد قرار گرفت.

در پی ضربه شهریور ۱۳۵۰، در اتاقی که در کوچه آهن در دروازه غار تهران اجاره کرده بودیم، زندگی مخفی را شروع کرد. همراه افراد باقیمانده به بازسازی تشکیلات همت گماشت. گرچه این دوران بسیار کوتاه بود. روزها هریک به دنبال کارهای تشکیلاتی می رفتیم و عصرها در مسجدی در نزدیکی میدان حسن آباد قرار داشتیم. اواخر شهریورماه بر سر قرار رفتیم. او نیامد. مدتی صبر کردم. باز هم خبری نشد. قرار رزرو را هم نیامد. آن شب من، اندوهگین و خسته به اتاق کوچکی که در آن رزرو کرده بودم رفتم. اما باز هم نیامد و مطمئن شدم که دستگیر شده است (۳۰ شهریور ۱۳۵۰).

در پی ضربه بزرگ شهریور ۱۳۵۰، رهبری تشکیلات در زندان در تصمیمی درست و به منظور حفظ کادرها و استمرار مبارزه، وظیفه دفاع ایدئولوژیک را تنها برعهده افسراد مرکزیت گذاشت. به کمک این تاکتیک هشیارانه کادرهای برجسته ای چون فرهاد صفا و دیگران محکومیت کوتاه مدت گرفتند. فرهاد به سه سال زندان محکوم شد. در دوران سه ساله زندان به عنوان کادری همه جانبه، توانا و تئوریک به کادرسازی و نیز تألیف جزوات

گوناگون اقدام کرد. در شهریور ۱۳۵۳ از زندان آزاد شد.

آزادی او و شمار دیگری از زندانیان، با تغییر و تحولات درونی مجاهدین و تغییر ایدئولوژی همراه بود. او پس از آزادی به تشکیلات (شاخه بهرام آرام) وصل شد. رهبری تغییر ایدئولوژی داده می خواست او و بقیه زندانیان آزاد شده را ابتدا مخفی کند و پس از قطع روابط آنها با زندگی عادی و اجتماعی، آنها را در مقابل عمل انجام شده تغییر ایدئولوژی قرار دهد.

در آذرماه ۱۳۵۳، انتشار بدون توافق مقاله «پرچم»^۱ توسط محمدتقی شهرام در نشریه داخلی سازمان، نوعی اعلام درون سازمانی تغییر ایدئولوژی بود. ما (شریف واقفی، صمدیه و من) قصد مقاومت و احیای تشکیلات کردیم. ما در سه زمینه سیاسی، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، هفت هدف را در مقابل خویش قرار دادیم: نخست پاسخ تئوریک به مقاله پرچم و سایر نوشته های محمدتقی شهرام. دوم یافتن و سازمان دادن افراد سازمان که پرچمدار آنها را پراکنده و آواره کرده بود. سوم: تلاش برای جلوگیری از امحای اسناد و مدارک سازمانی، به ویژه مدارک آموزشی که پرچمدار درصدد از بین بردن آنها بود. چهارم: تماس با زندان و رهبری سازمان در زندان و در جریان قرارداد آنها. پنجم: تماس با زندانیان سیاسی تازه آزاد شده و آگاه نمودن آنان. ششم: تماس با شخصیت ها و قطب های سیاسی-مذهبی-اجتماعی، به ویژه آیت الله طالقانی. هفتم: اعلام تشکیلات مستقل به نام اصلی سازمان، با همان ایدئولوژی و مبانی و اعلام اینکه پرچمدار باید اعلان جدایی و انشعاب کند و سازمان را رها کند.

با زندانیان آزاد شده تماس گرفتیم. همگی بدون استثنا از ماجرای خبری بودند. اکثرآ در ابتدا گیج شدند. به طوری که بعضی به دیده تردید به ما نگاه کرده و گفته های ما را باور نمی کردند.

اولین تماس مجید شریف واقفی با فرهاد از طریق علی و مهدی خدایی صفت انجام شد. فرهاد صفا که از جنبه های گوناگون، یک سرگردن بالاتر از همه بود، به سرعت مواضع ما را پذیرفت و اعلام آمادگی کرد،

اما به توصیه مجید از اعلام تماس با ما تا زمان اعلام علنی خودداری کرد.

بعد از این تماس، مجید گزارشی به من و مرتضی صمدیه داد. اولین دستاورد فرهاد، تحقیقات و کارهای مدون ایدئولوژیک در زندان بود. فرهاد، جزوای از کارهای تئوریک زندان را که ریزنویسی شده بود و به کمک جاسازی بیرون آورده بود در اختیار ما گذاشت. نام جزوه «تبیین جهان»^۲ بود. مجید آن را به من تحویل داد و گفت: برایمان یک تانک رسیده است.

دیگر خاطره خوش من این است که مجید گفت: با فرهاد که صحبت کردم. زود مسئله را گرفت و شروع کرد پرسیدن از افراد که هرکدام در چه موقعیتی قرار دارند. مجید گفت: رفیق! اول از همه سراغ تو را گرفت و پرسید کدام طرفی هستی. وقتی به او گفتم با هم هستیم خیلی خوشحال شد. در ایامی که از زمین و آسمان بر ما بلا می بارید؛ و گرفتار دو تیغه استبداد شاه و نارقیقان بودیم، حضور فرهاد، دستاوردهای زندان، مواضع او و نیز این یادآوری اش برای گروه ما هدیه بزرگی بود و بیش از همه برای من که او را دوباره پیدا کرده بودم. دستاوردهایی که از زندان با خود آورد، موضع گیری قاطع و جدی اش در مقابل جریان انحرافی و نیز اینکه سه سال جدایی خلی در دوستی قدیمی ما ایجاد نکرده بود؛ احترام عمیق من نسبت به او را دوچندان کرد. به مجید گفتم: فرهاد مسئول تشکیلاتی من بود و ماجرای کوهنوردی در کوه را برایش گفتم که یکی از زیباترین خاطرات من از فرهاد است.

به این ترتیب فرهاد هم به گروه ما وصل شد. تجارب ما در مبارزه مسلحانه همراه با توان نظری و تجارب زندان فرهاد، توان گروه ما را به طور چشمگیری افزایش داد. از طریق او سایر زندانیان هم در جریان قرار گرفتند. در میان زندانیان تازه آزاد شده، قاطع ترین و جدی ترین موضع گیری از آن او بود. جالب اینکه بهرام آرام و تقی شهرام (پرچمدار) نیز اهمیت جایگاه فرهاد را می دانستند و می خواستند هر طور شده او را مخفی کنند و سپس زیر فشار تشکیلات مطیع خود کنند. در چنین شرایطی بعد از ترور مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف



کوه دراک

۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴) ارتباط من با شماری از افراد گروه خودمان از جمله فرهاد صفا قطع شد. من برای گرفتن ردی از فرهاد حتی به شیراز و نزد جواد برای هم رفتم؛ اما ده روز بعد (۲۶ اردیبهشت) در فرار از دست نارفقان به دام ساواک افتادم و حسرت دیدار فرهاد تا هم اکنون با من است. باقی داستان حکایت ناجوانمردی‌هایی است که تاریخ مبارزاتی مردم ایران کمتر به خود دیده بود: ترور؛ سرکوب؛ پراکنده و آواره کردن مبارزان؛ از بین بردن مدارک آموزشی سازمان تحت عنوان جلوگیری از «پیچیده شدن ایده آلیسم» و در یک کلام یا کشتن مانند شریف واقفی، صمدیه لیاف و محمد یقینی، یا آواره کردن و در نتیجه به کشتن دادن نظیر فرهاد و شماری دیگر. در بازجویی‌های افراد دستگیرشده از گروه تقی شهرام، از جمله وحید افراخته و منیژه اشرف‌زاده کرمانی درباره فرهاد صفا چنین می‌خوانیم:



کسر نام اسم خود را هرگز از یاد من نبرد و من متذکر شدم که حق فرزند را در این مورد به فرهاد بدهم. تمام یادها در می‌ماند که در آن وقت من در شیراز بودم و فرهاد در تهران بود و در آن وقت من در شیراز بودم و فرهاد در تهران بود و در آن وقت من در شیراز بودم و فرهاد در تهران بود...

از آخرین نامه‌های فرهاد صفا

افراخته درباره فرهاد چنین می‌نویسد: «... پس از آزادشدن از زندان، همراه با افراد دیگری (حقانی، اکبری، طریقت، صادق) تصمیم به ارتباط با گروه و فعالیت و متواری شدن مجدد داشت که شایعاتی درباره مارکسیست شدن گروه به گوش او خورد. این موضوع تا مدتی او را مردد کرد تا اینکه اکبری و صادق مخفی شدند و به او نیز توصیه کردند. چون هنوز جای مشخصی نداشت. بهرام آرام او را چشم‌پسته به منزل درختی آورد... بحث‌هایی درباره ایدئولوژی و سایر مسائل با آرام داشت. انکار نمی‌کرد که اگر قدرت آن را داشت به فعالیت مستقل و جداگانه‌ای دست می‌زد. در شرایط غیرمتعادلی بود که هر آینه این امکان وجود داشت به عقاید مذهبی تعصب‌آمیز خود بازگشته و از گروه جدا شود با این نیت که شاخه مجاهدین مذهبی را رهبری کند یا یکی از رهبران باشد... باید توجه داشت که او در زندان نیز از افراد فعال و در قسمت مذهبی بوده و گویا مسئول آموزش ایدئولوژیک در داخل زندان بود و احتمالاً خودش آنها را آورده است یا به طریقی غیر مستقیم از زندان خارج کرده است... همچنین در لای جلد یک مفاتیح نیز مطالبی را جاسازی کرده بود و به هر حال قصدش این بود که به وجود این مطلب پی نبریم. محتوای این یادداشت‌ها تکمیل ایدئولوژی مذهبی، پاسخ به ایرادات مارکسیست‌ها و کارهای جدیدی است که در زندان انجام داده بودند... با توجه به این مسائل امکان به توافق نرسیدن او با گروه و انجام کارهایی مستقل از عناصر مذهبی وجود دارد.»

منیژه اشرف‌زاده کرمانی نیز در بازجویی‌های خود در این باره چنین اعتراف کرده است:

را دور انداخته‌اند و منوچهر به آنها گفته بود که در چمدانش جاسازی داشته است. ما جاسازی این چمدان را که در ته آن بود باز کردیم و یک نسخه جزوه دست‌نویس درباره ایدئولوژی درون آن قرار داشت، همین طور این فرد در درون مفاتیحی که در چمدانش داشت نیز یک نسخه کوچک از همان جزوه را جاسازی کرده بود...»

افراخته در ادامه بازجویی‌هایش درباره فرهاد صفا چنین می‌نویسد: «پس از اینکه از منزل درختی رفت، بهرام او را به شاخه تحت مسئولیت تقی شهرام تحویل داد و گویا او را فرستاده بودند کار کارگری و احتمالاً دنبال اجاره کردن اتاق تکی و بعد هم شنیدیم که ارتباطش قطع شده است...»

باقی ماجرا به نقل از بوتن گزارشات ساواک چنین است: «۱۹ اسفند ماه ۵۴ مأموران حفاظت از منزل «رضا عطارپور» [سرشکنجه گر ساواک ملقب به دکتر! حسین زاده] در خیابان کاج به فردی مشکوک شدند که در آن حوالی تردد می‌کرد. وی اقدام به فرار کرد ولی مورد اصابت گلوله‌های مأموران ساواک قرار گرفت و در دم کشته شد. در بررسی هویت وی مشخص شد که مقتول فرهاد صفا نام دارد.»

به این ترتیب فرهاد نیز در میان دو تیغه استبداد و دیکتاتوری پرپر شد.

فرهاد تک‌فرزند بود و بسیار به مادرش مهر می‌ورزید و به‌نوعی تنها سرمایه و سرپرست مادر بود. این را بارها من از خود او شنیده بودم؛ اما عشق او به مردم و رهایی او را ناگزیر از انتخاب کرده بود. چند ماه پیش از شهادت، در شرایط بسیار سختی بعد از تلاشی شدن گروه ما که در آن به سر می‌برد در نامه‌ای به تاریخ اول شهریور ۵۴ خطاب به مادرش چنین می‌نویسد:

«مادر ارجمند و گرامی امیدوارم سلام فرزندی را که تو را از جان و دل دوست دارد ولی متأسفانه نتوانسته حق فرزندی را درباره تو انجام دهد، بپذیری.

نمی‌دانم در باره من چه احساسی داری. آیا مرا نمک‌شناس میدانی یا سر به هوا می‌خوانی، ولی خدا شاهد و گواه است که در زیر این آسمان آبی رنگ و در روی این زمین خاکی، تو برای من گرمی‌ترین و عزیزترین موجودی و قلب من هرگز یک لحظه از یاد تو خالی نبوده است.

مادرم، هر بار که تصمیم نامه‌نویشتن می‌گیرم فکر می‌کنم سوز دل خود را که تنها از جدایی تو ناشی می‌شود برای تو بنویسم. لیکن باز فکر می‌کنم چه فایده. این جز تشدید ناراحتی ثمری ندارد و به این جهت از نوشتن نامه منصرف می‌شوم... در و انتهای نامه چنین می‌نویسد:

«... این آیه قرآن را به خاطر بیاور که می‌گوید «انّ مع العسر یسر» همانا با سختی آسانی است. اگر امروز بتوانی آنچه‌ان که در شأن توست تحمل کنی، فردا روسفید خواهیم بود. سلام مرا به همه دوستان و آشنایان و احوالپرسان برسان. به امید روزهای بهتر.»

شنیده‌ام، اکنون اطراف کوه دراک ساختمان‌سازی شده و بخشی نیز پارک کوهستانی شده است. کسی چه می‌داند که مسیر آن روز جمعه سال ۱۳۴۹ ما امروز در کدام قسمت واقع شده است.

اما یاد فرهاد صفا همراه با زیبایی‌های همیشه با من و تمام کسانی که او را از نزدیک دیده‌اند و با وی بوده‌اند به یادماندنی است و من به یاد او، به یاد ستار کیانی و صدها جان شفیفته دیگر و به یاد سبزه‌زاران اطراف کوه دراک زمزمه می‌کنم:

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست

تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست ■

پی‌نوشت:

۱. نام کامل مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم» است که در مکالمات سازمانی به‌اختصار «مقاله پرچم» گفته می‌شود.
۲. با بحث‌های «تبیین جهان» مسعود رجوی در دانشگاه صنعتی شریف یکی نیست، گرچه در اصول همخوانی داشتند.

تغییرات بزرگ، دستاوردهای کوچک

چرا نهضت‌های بزرگ مردمی در ایران پایدار نبوده‌اند

تاریخ ایران سه نهضت اجتماعی بزرگ را در دوران معاصر شاهد بوده است؛ انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی. صرف‌نظر از تفاوت‌هایی که این نهضت‌ها به لحاظ چرایی و نحوه وقوع دارند، می‌توان آن‌ها را در یک زمینه مشترک دانست و آن هم توسعه‌خواهی جامعه ایرانی است، اما چرا این نهضت‌های بزرگ اجتماعی نتوانسته‌اند دستاوردهای بلندمدت برای کشور داشته باشند؟ نظریه‌های مختلفی تلاش کرده‌اند به این پرسش پاسخ دهند. از دید نهادگرایی این مشکل در چارچوب وابستگی به مسیر طی شده و با توجه به نهادهای یک جامعه صورت‌بندی می‌شود. در این دیدگاه با بررسی نهادها (شامل سازمان‌ها و فرهنگ و قواعد اجتماعی) می‌توان چارچوبی را برای یک جامعه به تصویر کشید که در آن بتوان بخش مهمی از روندهای تاریخی را تحلیل و بررسی کرد. سیمیه توحیدلو در کتاب حیات اقتصادی ایرانیان در دوره مشروطه تلاش کرده از این منظر برهه تاریخی انقلاب مشروطه را بررسی کند. وی در این کتاب ابتدا به بررسی وضعیت اقتصادی پیش از مشروطه و نقش آن در تحولات این انقلاب می‌پردازد و سپس با تأکید بر اخلاق اقتصادی ایرانیان تلاش می‌کند نقش فرد کنشگر تاریخی را در کوتاه‌مدت بودن دستاوردهای این نهضت بزرگ بررسی کند. آنچه در ادامه می‌آید گزارشی از مراسم نقد و بررسی کتاب ایشان به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه در مؤسسه دین و اقتصاد است.

تراز تجاری کشور ما مثبت است. صادرات ایران طی سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۸ تقریباً ۳ برابر واردات کشور بوده است. ارقام اصلی صادراتی در این دوره ابریشم، تریاک، توتون و تنباکو است، اما از اواسط دوره پنجاه‌ساله سلطنت ناصرالدین‌شاه، این تراز تجاری به چند دلیل کاهش می‌یابد و در نهایت اقتصاد ایران تراز منفی تجاری را تجربه می‌کند. یکی از دلایل مهم کاهش صادرات در این دوره آفت‌زدگی ابریشم تولیدی است که صادرات این محصول مهم را کم کرد و مزیت صادراتی آن را از بین برد. دومین محصول صادراتی تریاک بود که افزایش مصرف تریاک در داخل کشور مانع از صادرات گسترده آن شده است. آمارهای آن دوره نشان می‌دهد بیش از سه‌پنجم تریاک تولیدی کشور در داخل مصرف می‌شد.

در کنار روند کاهش صادرات افزایش واردات هم در اقتصاد کشور اتفاق افتاد. یکی از دلایل افزایش واردات در این دوره وجود کنسولگری‌های کشورهای غربی در ایران و آشنایی با سبک زندگی غربی است. این ارتباطات تمایل برای مصرف کالاهای غربی را افزایش می‌دهد و در نتیجه روند افزایش واردات مصرفی اتفاق می‌افتد. جالب توجه است که یکی از تبلیغات رایج روزنامه‌های آن دوره حراج اموال خارجی‌ان مقیم ایران است که طرفداران بسیاری هم دارد. این روند کاهش صادرات و افزایش واردات و تغییر تراز تجاری کشور آغاز نزول ارزش پول کشور است، اما تنها عامل نیست.

یکی دیگر از عوامل کاهش ارزش پول در ایران برهم خوردن نرخ مبادله طلا و نقره است. در دوران قاجار دو فلز طلا و نقره برای مبادله و پس‌انداز استفاده می‌شد و نرخ مبادله این دو برابر با نرخ جهانی بوده است، اما این تعادل کم‌کم به هم می‌خورد و نرخ تبادل طلا و نقره در ایران به یک به پانزده می‌رسد در حالی که در همان زمان این نرخ در اروپا یک به شانزده‌ونیم و حتی هفده بوده است. در نتیجه این تفاوت، خروج طلا از کشور و ورود نقره به داخل کشور اتفاق می‌افتد که باعث کاهش ذخایر طلا در کشور می‌شود. دولت برای مقابله با این اتفاق به جای اینکه نسبت مبادله طلا و نقره را تغییر دهد اقدام به جمع‌آوری طلا از دست مردم کرد. در نتیجه این تغییرات طلا نایاب و پول کشور تک‌فلزی شد، نتیجه اینکه مبادلات تنها با فلز نقره انجام می‌گرفت. هم‌زمان با این اتفاق معادن نقره در امریکا کشف شد و عرضه نقره در جهان افزایش یافت. این افزایش عرضه کاهش ارزش بیشتر نقره در برابر طلا را به دنبال داشت و در نتیجه ارزش پول ایران با نرخ بیشتری سقوط کرد و عامل تغییرات دیگری در ارزش

انقلاب مشروطه یکی از سرفصل‌های مهم در تاریخ اقتصادی کشور است. در شکل‌گیری این انقلاب مانند هر تحول دیگر تاریخی عوامل متعددی دخیل هستند، اما در این میان موضوع اقتصاد و نهادهای اقتصادی در خوانش این دوره از تاریخ اهمیت فراوان دارد. یکی از ویژگی‌های دوران مشروطه این است که با اقتصاد و نهادهای اقتصادی گره خورده است. در این دوره حضور پررنگ نهاد بازار، تجار و ویژگی‌های اقتصادی جامعه بسیار عمیق و اثرگذار است. نقد به گمرک و عوارض گمرکی غربی‌ها در کنار شکایت علیه موسیو نوز بلژیکی و به چوب‌بستن هاشم قندچی از عوامل مهم انقلاب مشروطه هستند. تلاش برای تأسیس عدالت‌خانه نیز ارتباط مستقیم با موضوع مالیات و شکایت‌های اقتصادی داشت. به دلیل اهمیت مسائل اقتصادی در شکل‌گیری این انقلاب می‌بینیم تأسیس بانک ملی، تدوین قوانین رشوه و نظارت گمرکات، تقلیل بودجه دربار و مستمری‌های تابعه از قوانین مهم مجلس اول هستند. به همین دلیل بررسی بزرگ‌مقیاس مشروطه از منظر اقتصادی می‌تواند نکات مهمی را روشن سازد.

پیش از واردشدن به بحث لازم است درباره منابع تحقیق نیز توضیح کوتاهی داده شود. متأسفانه در پژوهش‌های ما به تاریخ‌نگاری موضوعی اهمیت چندانی داده نشده است، حال اینکه این موضوع برای درک تغییرات اقتصادی و اجتماعی بسیار حیاتی است. منابع دست‌اولی هم برای این پژوهش‌ها وجود دارد. به‌طور مثال در دوران مشروطه بیش از ۲۲۰ روزنامه در تهران و دیگر کلان‌شهرها به چاپ می‌رسیده است که می‌تواند منابع جامعی برای پژوهش‌های تاریخی باشد. در این پژوهش نیز اخبار روزنامه‌ها، خاطرات و روزنامه‌نویسی‌ها و همین‌طور سفرنامه‌ها از منابع اصلی کار بوده است.

مسائل اقتصادی انقلاب مشروطه را می‌توان از جنبه‌های گوناگون بررسی کرد. در اینجا به یکی از وجوه مهم تغییرات اقتصادی یعنی کاهش ارزش پول ملی اشاره می‌شود. داده‌های موجود نشان می‌دهد در سال ۱۸۴۸ زمانی که ناصرالدین‌شاه به سلطنت می‌رسد، ارزش قران ایرانی به فرانک فرانسه و لیر انگلستان تقریباً نزدیک بوده است. اقتصاد ایران در این دوره اقتصادی تک‌پولی نیست. از آنجایی که ایران در شاهراه مبادلات تجاری قرار دارد، انواع پول خارجی در کشور رواج پیدا کرده است، اما این چنداندازی دلیلی بر بی‌ارزشی پول ملی نیست. همچنین در این دوره

پول کشور شد. یکی از این تغییرات، تغییر ارزش پول «قران» در برابر «شاهی» است.

در دوران ناصری در کنار قران که پول نقره کشور است پول کم ارزش تری به نام شاهی که از مس ساخته شده در کشور رواج داشت. تا پیش از شروع روند کاهش ارزش پول، یک قران معادل ۲۵ شاهی بود که مطابق معیار جهانی بود، اما این نرخ کم تغییر کرد. در اواخر دوران حکومت ناصرالدین شاه و شروع جشن های ۵۰ سالگی حکومت، این نرخ تغییرات بسیاری کرد و حتی گزارش شده است در اصفهان این نرخ به یک به هشتاد رسید، اما دربار سعی کرد با دخالت در این نرخ آن را مصنوعی پایین نگه دارد که تبعات منفی بسیاری برای اقتصاد داشت. کاسایوفسکی که یک مستشار نظامی روس در ایران بوده شرح جالبی از این اوضاع می دهد. طبق تحلیل او ناصرالدین شاه که برای برگزاری این جشن ها نیاز داشت مردم را راضی نگه دارد تغییراتی در نرخ مبادله قران و شاهی اعمال کرد و به بانک شاهنشاهی دستور داد که به ازای هر ۲۵ شاهی یک قران به مردم بدهد. مردم ایران به سکه شاهی به دلیل اینکه زود تغییر رنگ می داد و سیاه می شد و سکه سنگینی بود علاقه ای نداشتند و البته همچنان که گفته شد ارزش شاهی در مبادلات آزاد بسیار پایین تر از این میزان بود. در نتیجه صف های طویل برای تبدیل شاهی به قران تشکیل شد و بانک هم برای تحویل این سکه ها مجبور شد حد و حدود تعیین کند. بدیهی است که این روند نمی توانست ادامه یابد و پس از برگزاری جشن ها دوباره نرخ بانکی و نرخ بازار با هم برابر شدند و سود کلانی از این طریق نصیب گروهی از مردم شد.

مسئله دیگری که در حوزه پول در این دوره وجود دارد، ضرب پول است. چون ضرب سکه در کشور فراگیر نیست سکه سره و ناسره جریان دارد و طبق قانون معروف گرشام، پول بد پول خوب را از جریان خارج می کند و این هم عاملی برای کاهش ارزش پول می شود.

این کاهش ارزش پول باعث افزایش تورم در کشور می شود. هم زمان و در سال های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ نیز قطعی بزرگی در کشور اتفاق افتاد که وقایع مربوط به این دوره در کتاب های مختلف به تفصیل آمده است.

تمام این اتفاقات سرآغاز ایجاد یکسری نهادهای اقتصادی در کشور هم می شوند که از پایه های اقتصادی انقلاب مشروطه هستند. تا پیش از ۱۸۷۲ تنها نهاد اقتصادی همان ملک التجارهای مناطق مختلف بوده اند. ملک التجار کسی است که از طرف شاه نمایندگی کارهای اقتصادی در ولایات را به عهده داشت و به شکایات و تهدیدها رسیدگی می کرد، اما به تدریج نهادهای جدیدی در اقتصاد ایجاد می شود. وزارت تجارت، مجلس وکلای تجار و صرافی ها در این دوره تشکیل می شوند و از پایه های انقلاب مشروطه هستند.

این مسائل در کنار حضور روشنفکران ترقی خواه و آشنا با اروپا در جامعه و روشنگری آنها و حمایت روحانیون از این تغییرات از زمینه های مهم وقوع انقلاب مشروطه به شمار می روند.

اما پرسش اصلی هنوز پابرجاست. چرا علی رغم

اینکه چنین فضای سخت اقتصادی و اجتماعی مردم را حامی تغییر انقلابی و وقوع تحول بزرگ سیاسی در کشور و تحمل هزینه های آن می کند، دستاوردهای بلندمدتی برای کشور نداشته است؟

نظریه های متفاوتی درباره این موضوع ارائه شده اند. در پاسخ به این پرسش برخی نظریه پردازان روی موضوع وابستگی تأکید می کنند. به اعتقاد این گروه از نظریه پردازان چون توسعه ایرانی یک توسعه وابسته و غیردرونزا است نمی تواند در بلندمدت پابرجا باشد. گروهی دیگری از نظریه پردازان استبداد و ساختار فراقردی را عامل اصلی این اتفاق معرفی می کنند. نگاه آقای کاتوزیان در تئوری جامعه کوتاه مدت به چنین رویکردی نزدیک است. این تحلیل ها هر کدام از زاویه ای به این پرسش پاسخ می دهند، اما به نظر می رسد در این تحلیل ها جای انسان نیت مند تاریخی و ویژگی های این انسان خالی است. البته تحلیلگران دوران مشروطه روی عوامل فرهنگی و نقش دین و مذهب بر تحولات پیش و پس از انقلاب تمرکز داشته اند، اما با این حال در این نظریات هم به نقش فرد تاریخی کمتر توجه شده است. برای درک نقش فرد تاریخی باید دنبال افسون زدایی از جامعه رفت و با بررسی رفتار فرد تاریخی به نظریه جامع تری رسید. برای بررسی رفتار اجتماعی افراد باید سراغ کنش های اجتماعی افراد با دیگران رفت. این دیگران می تواند خود فرد، خدا، انسان ها و طبیعت باشد.

رابطه انسان با خدا: مطالعه رفتارهای فردی ایرانیان در آن دوره نشان می دهد دین در واقع عرف و سنت مقدس دارد و یقینی نیست. دین در واقع عرف و سنت مقدس است که بین مردم هم اهمیت بسیاری دارد. به همین دلیل تجار در این دوره خمس و زکات خود را می دهند و شرکت در خیریه ها و نذری ها نیز برای تجار تقریباً امر واجبی است و رواج دارد. در نوشته های سیاحان و



تاریخ نگاران این دوره اشارات مختلفی وجود دارد که این روحیه را نشان می دهد.

رابطه انسان با طبیعت: برای درک این رابطه باید بر رفتار مردم در مواجهه با مسائل دنیوی تمرکز داشت. به نظر می رسد در روحیه ایرانیان مسائل مالی و دنیایی با یک طرد و لذت توأمان همراه است. برای مردم هم دنیا خوب نیست و هم کسب درآمد و مصرف گرایی مطلوب است. در همین ارتباط موضوع تقدیر و سرنوشت را می توان به بحث گذاشت. در این دوره تقدیرگرایی روحیه ای عمومی بین همه اقشار و طبقات جامعه است. ایرانی هر موضوعی را به خدا، امام زمان و تقدیر و سرنوشت محول می کند. این تقدیرگرایی آنچنان ریشه ای قوی در روحیه مردم دارد که رجوع به مسائل فرامادی در تصمیمات روزانه امری عادی است. این ویژگی ها تنها بین مردم عادی نیست و در رفتار شاهان نیز نمود دارد. وقتی در اعتقادات جامعه ای هر تغییری در آینده مربوط به قضا و قدر باشد نمی توان از مجرای طبیعی آینده را ساخت و در نتیجه برای فهم آینده باید به امور فرامادی دست زد. در تاریخ بارها اشاره شده است که شاه حتی برای انجام بسیاری از امور فردی و مملکتی استخاره می کرد، حتی برای سفر رفتن و لباس پوشیدن شاه هم فال گرفته می شد و تقویم می دیدند.

این ها مجموعه ای از ویژگی هایی است که از رفتار افراد در آن برهه تاریخی می توان استنتاج کرد. در مجموع می توان چهار ویژگی مهم اخلاق ایرانیان را استخراج کرد که این ویژگی ها می توانند تا حدی رفتار جامعه ایرانی را در مواجهه با تغییرات بزرگ تاریخی نشان دهد. این چهار ویژگی عبارتند از: تقدیرگرایی؛ سازگاری؛ محافظه کاری و امنیت خواهی.

تقدیرگرایی: تمام آنچه درباره اخلاق اقتصادی ایرانیان می گوئیم نشان دهنده تقدیرگرایی است. وقتی که سرنوشت مردم را امور فرامادی تعیین می کند و رستگاری امری اخروی است، هدف فرد دنبال کردن امور غیرمادی و دوری از امور دنیوی است. این روحیه را می توان با اخلاق پروتستان مقایسه کرد. وبر در کتاب خود، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، تأکید می کند که پروتستان ها معتقدند فرد برای رستگاری اخروی باید دنیای خود را بسازد و در نتیجه تلاش برای بهبود زندگی مادی امری مقدس می شود، اما در روحیه تقدیرگرایی ایرانی چون تقدیر انسان از پیش نوشته شده است و پیروی از امور مادی نیز نهی می شود تلاشی برای تغییر آینده شکل نمی گیرد. در این چارچوب فرد به اندازه ای تلاش می کند تا معاشش بگذرد. طبیعی است در این روحیه سرمایه گذاری و انباشت سرمایه شکل نمی گیرد. توجه به این مسئله بسیار مهم است. ما بارها شنیده ایم که می گویند تبلی از روحیات ایرانیان است، اما باید دید آیا این تبلی ذاتی است یا برگرفته از روحیات و فرهنگ ماست. با این دیدگاه به نظر می رسد تبلی را هم می توان در چارچوب روحیه تقدیرگرایی تعریف کرد. یا آنچه ما امروز خرافه می نامیم در روزگاری جزئی از طبیعت زندگی افراد بوده است و با همین روحیه تبیین می شود.



تحصن بازار ایران و اصناف در سفارت انگلیس به پشتیبانی از مشروطیت

این دیدگاه که در فقه شیعه موج می‌زند برگرفته از نگاه افلاطون در جمهور است. در نگاه افلاطون عدالت یعنی حفظ هر چیز در جایگاه خود. در جریان مشروطه علما و حتی روشنفکران آن دوره مانند ملکم، جهانگیرخان و طالبوف هم بارها اعلام می‌کنند قرار نیست جایگاه شاه تغییر کند، اما قانون مشروطه در کنار قانون شرع شاه را محدود می‌کند. شاه و بنده برابر قانون یکسان هستند اما هنوز شاه، شاه است و بنده، بنده. رجوع به نظر شیخ فضل‌الله نوری درباره عدالت هم جالب توجه است. وی اساسی‌ترین نقد را به مشروطه‌خواهان این گونه بیان می‌کند: «از مشکلات مشروطه اصل مساوات است، محال است با اسلام حکم مساوات. حال ای برادر دینی تأمل کن به احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارت و سیاسات از بالغ و غیر بالغ، ممیز و غیر ممیز، عاقل و مجنون، صحیح و مریض، مختار و مضطر، راضی و مکره، اصل و وکیل و ولی، بنده و آزاد، پدر و پسر، زن و شوهر، غنی و فقیر، عالم و جاهل، شاک و متیقن، مقلد و مجتهد، سید و عامی، موسر و معسر، کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد، مرتد ملی و فطری و غیره ما لا یتخی علی الفقیه الماهر.» به اعتقاد نوری اصل بر این است که در احکام اولیه دینی برابری وجود ندارد و عدالت در مفهوم یعنی هرکس را بر جای خود نشانند. این سخن در بطن خود یعنی نظم و ایستایی و اینکه نظام موجود باید برقرار باشد، اما تأثیر این نگاه بر روند تغییرات تاریخی چیست؟ توسعه و تغییرات تاریخی آمده‌اند تا نظم جدید به جوامع ببخشند. جامعه‌ای که خود نظم پیشینی مستقر با تاریخی کهن دارد و حکم و شرع و خلیفات ما ایرانیان نیز از آن نظم حمایت می‌کند، نظم جدید را به سختی می‌پذیرد، حتی اگر شرایط (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) جامعه را به سمت تغییرات بنیادی حرکت دهد، اگر این تغییر نتواند به سرعت نظم جدیدی را جایگزین و حاکم کند محکوم به شکست است و جامعه دوباره به مسیر سابق خود برمی‌گردد. از این منظر می‌توان دیگر وقایع بزرگ تاریخ معاصر را بررسی کرد و با نگاه همه‌جانبه‌تری به این پرسش پاسخ داد که چرا دستاوردهای ایرانیان از تغییرات بزرگ ناچیز است. ■

و سلسله طی یک انقلاب یا شورش کنار رفته باشند. این روحیه نیز باعث می‌شود فرد در مواجهه با تغییرات به نوعی کم‌طاقت‌تر باشد و با برچسب «گذشته بهتر از امروز بود» حکومت نوپا را تحت فشار بگذارد. امنیت خواهی: ویژگی دیگر ایرانیان امنیت خواهی است. ایرانیان افراد صلح‌جویی هستند، اما این صلح‌جویی مانع ورود جنگ و درگیری به کشور نبوده است. دکتر پیران در مقاله‌ای اشاره می‌کند که در ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال گذشته ایرانیان ۱۲۰۰ جنگ کوچک و بزرگ را تجربه کرده‌اند و در همه آن‌ها به ایران حمله شده است. به دلیل همین سابقه تاریخی، ایرانی در جایی که می‌خواهد بین امنیت و آزادی گزینشی انجام دهد، امنیت را ترجیح داده است. به همین دلیل است که یکی از کلیدواژه‌های همه حاکمان معاصر «بره حساس کنونی» است. جامعه نیز وقتی که امنیت می‌بیند به آن قانع می‌شود. به نظر می‌رسد همین روحیه باعث شده است ما یک نظم به معنی ایستایی در جامعه داشته باشیم. می‌بینیم در مجلس اول مشروطه تجار سهم فراوانی از کرسی‌های مجلس را دارند، اما در دوران مشروطه صغیر بخششی از همین تجار اعلام می‌کنند که خوب شد مشروطه برچیده شد؛ چون هرج و مرج ایجاد کرده بود. هرج و مرج (در ادبیات آن زمان فتنه) از نظر ایرانی یعنی از دست رفتن نظم حتی اگر آن نظم غلط باشد. ممکن است فرد از نظم موجود راضی نباشد، اما از دست رفتن نظم را ناپسندتر می‌بیند. این تمایل به نظم خواهی برگرفته از نوع نگاهی است که ایرانی به انتظام دارد. اهمیت به انتظام در منابع فقهی آن زمان نیز کاملاً مشخص است. میرزای قمی در کتاب ارشادنامه می‌گوید: «شاه غیردادگر بهتر از جامعه‌ای است که انتظام آن به هم بخورد». حتی در نظرات نائینی هم تمایل به حفظ انتظام دیده می‌شود. دیگرانی مانند ملا احمد نراقی هم این چنین نگاه‌هایی دارند که: «حفظ انتظام و تناسب یک جامعه واجب‌ترین مسئله است». تقریباً در تمام اندرنامه‌ها و رسائل آن زمان این تمایل به نظم مشهود است. شهید مطهری و دکتر سروش با تأکید بر همین نگاه بیان می‌کنند در این دیدگاه عدالت مفهومی است که تناسب را نشان می‌دهد و مقابل عدم تناسب قرار دارد و با مفهومی که عدالت به معنی مقابله با ظلم است، تفاوت دارد.

این تقدیرگرایی، مابازای دیگری هم دارد. در جامعه ایرانی تفاوت ارزش بین فقیر و غنی وجود ندارد. این ویژگی منفی نیست، اما درباره پیامدهای آن می‌توان بحث کرد. در تاریخ ما سلسله درویش وجود دارد و این سلسله به گدایی کردن خود افتخار می‌کند. این روحیه نیز تا اندازه‌ای به قضا و قدری و تقدیرگرایی روحیه ایرانی‌ها ارتباط دارد. بر اساس این نگاه فقر در سرنوشت انسان‌هاست و از یک طرف افراد فقیر این سرنوشت را می‌پذیرند و از طرف دیگر ثروتمندان با ایجاد خیریه‌ها کمک به این افراد را وظیفه خود می‌دانند.

سازگاری: مرحوم بازگان در کتاب سازگاری ایرانی این روحیه را از منظر کشاورزی و زمین‌داری توضیح می‌دهد. وی معتقد است ایرانیان چون چشم به زمین و آسمان دارند و شش ماه از سال کار می‌کنند و شش ماه دیگر کار را رها می‌کنند، متصل به زمان و مکان نیستند. جامعه ایرانی خیلی راحت محل زندگی خود را رها می‌کند. این خصیصه اخلاقی در خاطرات سیاحان آن زمان بسیار نقل شده است و افرادی که نمی‌توانستند مالیات پرداخت کنند به راحتی محل زندگی خود را رها و مهاجرت می‌کردند. در واقع تلاشی برای تغییر اوضاع نمی‌کردند؛ فرد یا خود را با شرایط محیط تطبیق می‌داد یا از محیط جدا می‌شد. این خصوصیت نتیجه دیگری هم دارد. وقتی فردی آینده را به قضا و قدر ارتباط می‌دهد و خود را با شرایط سازگار می‌کند روحیه کوتاه‌نگری در وی ایجاد می‌شود که منافع آنی را به دستاوردهای آنی ترجیح می‌دهد. این روحیه کلید مهمی در پاسخ به پرسش اصلی این نوشتار است؛ اینکه چرا دستاوردهای اتفاقات بزرگ تاریخی ایرانیان کوتاه‌مدت است.

محافظه‌کاری: روحیه محافظه‌کاری ذاتاً بد نیست و بخشی از آن عقلانی است، ولی محافظه‌کاری یک بخش منفی هم دارد. در تاریخ ایران مالکیت پشتوانه‌ای شرعی دارد و زمین‌داری مهمی است که مالکیت آن را حکمای شرع نیز تأیید می‌کنند. به دلیل همین پشتوانه، زمین در معاملات به عنوان وثیقه کالا نیز پذیرفته می‌شود. از دوران صفویه تا همین امروز یکی از پایه‌های مهریه دختران زمین و طلا بوده که نشان می‌دهد مالکیت این دو کالا در جامعه پذیرفته شده، باثبات و ارزشمند است. در مقابل روش‌های دیگر نگهداری دارایی‌ها مانند سپرده‌گذاری در بانک یا سرمایه‌گذاری در تولید آسیب‌پذیرتر از طلا و زمین هستند و اعتمادی هم به آن‌ها وجود ندارد، در این شرایط فرد محافظه‌کار دنبال سرمایه‌گذاری دارایی‌های باثبات‌تر مانند زمین است و سابقه تاریخی ایرانیان نیز نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری بر زمین همیشه در اولویت بوده است و به همین دلیل سرمایه‌گذاری روی تولید ارجحیت ندارد و شکل نمی‌گیرد.

گذشته‌نگری: یکی دیگر از روحیات ایرانیان گذشته‌نگری است. به این جمله از پیترو آوری توجه کنید: «عموم ایرانیان عادت دارند هنگام نالیدن از زمان حال، به گذشته اهمیت درخشان دهند: می‌نالند که پادشاه سابق بهتر از پادشاه کنونی بود، می‌نالند که با گذشت زمان معلوم شده است که سلسله سابق عیب کمتری داشت و سلسله کنونی در کانون انتقاد قرار می‌گیرد.» به نظر می‌رسد در تمام تاریخ ایرانیان از شاه و سلسله گذشته به نیکی یاد می‌کنند، حتی اگر آن شاه

نقش محرومیت‌های مردم و سرکوبگری‌های مذهبی در سقوط شاهنشاهی ساسانی

گفت‌وگو با اکبر ثبوت

بخش دوم

در گفتار پیشین توضیح دادیم که در عصر ساسانی، با پیوند استواری که بین دیانت و حکومت و بلکه بین حکومت و روحانیت و طبقه خاص روحانی برقرار می‌شود، در حقیقت حکومت به دست یک طبقه خاص می‌افتد که طبقه‌ای روحانی است و طبقه روحانی زرتشتی در صدد برمی‌آید آئینی را که خود پیشوای آن است به همه بقبولاند و اجازه حضور به هیچ آیین دیگری ندهد و با پیروان ادیان دیگر و حتی با زرتشتیانی که تفسیرهایی متفاوت با تفسیر موبدان از آئین زرتشتی داشتند به شدت مقابله کند. بدین ترتیب برنامه سرکوب گسترده‌ای علیه فرقه‌های مختلف در طول قرن‌ها به اجرا درمی‌آید که در نتیجه همه آن‌ها در صف مخالفان حکومت ساسانیان و دینی که آن حکومت ترویج می‌کند در می‌آیند و کار به جایی می‌رسد که در روبرویی حکومت با سپاه مسلمانان، همه این فرقه‌ها از طرق گوناگون مسلمانان را یاری می‌دهند و برای سرنگون کردن حکومت با مسلمانان تشریک مساعی می‌کنند. در گفتار پیشین پاره‌ای از ستم‌های ساسانیان در حق پیروان مذاهب مسیحی، مانوی، مزدکی و حتی زرتشتی را یاد کردیم و هم‌دستی آنان با مسلمانان برای شکست دادن حکومت ساسانی را نشان دادیم. اکنون همین دو موضوع را در ارتباط با پیروان آیین یهود به گفت‌وگو می‌گذاریم. درباره یهودیان و وضعیت آنان در ایران، پیش از ظهور اسلام و در نخستین سده‌های پس از آن نیز بسنده می‌کنیم به آنچه «جان بی. ناس» در کتاب تحقیقی خود، تاریخ جامع ادیان، نوشته است.

شد. تجار یهود نیز در عقب فاتحان اسلامی به ممالک فتح شده درآمد، به جمع اموال مشغول شدند و صاحب ثروت گزاف گشتند؛ و بازارهای بزرگ عالم از یکسوی مدیترانه تا سوی دیگر آن را در دست گرفتند. (همان: ۵۶۰-۵۶۱).

همدستی کارگزاران حکومت ساسانی با مسلمانان

علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی، اقدامات گسترده کارگزاران شاهنشاهی ساسانی را در همدستی با مسلمانان برای پایان دادن به حاکمیت آن سلسله یادآور شده است؛ و بدون عنایت به شرایطی که ایرانیان در عصر ساسانی با آن دست به گریبان بوده‌اند، آن اقدامات را تخطئه کرده است و ما با صرف‌نظر از داوری او در این باره، آنچه را به‌عنوان واقعیت‌های تاریخی به قلم آورده است، بازگو می‌کنیم. وی سستی یزدگرد سوم و سرداران او را در برخورد با اعراب تخطئه می‌کند و می‌نویسد: «یزدگرد سوم و سرداران قشون او با آن همه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسپشان از نقره بود و نیزه‌هایشان از طلا (برعکس) نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عرب‌های فقیر لخت سر و پا برهنه ببندند»؛ و سپس با نگرش کارگزاران حکومت می‌نویسد: «اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف، به‌محض اینکه حس کردند در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو سه وقعه از قشون عرب شکست خورده‌اند، خود را فوراً به دامان عرب‌ها انداخته و نه فقط آن‌ها را در فتوحاتشان کمک کرده‌اند و راه و چاه را به آن‌ها نمودند، بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آن‌ها بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود دعوت کردند و کلید قلعه‌ها و خزاین را دودستی تسلیم آن‌ها نمودند به شرط آنکه عرب‌ها آن‌ها را به حکومت آن نواحی باقی بگذارند و کتب تواریخ به‌خصوص فتوح البلدان بلاذری از اسامی شوم آن‌ها پر است» (بیست مقاله، قزوینی، ص ۱۰۶).

بر پایه آنچه از اقدامات وسیع ایرانیان و پیروان مذاهب مختلف برای سرنگون کردن حکومت ساسانی آورده می‌توان دریافت که در این رویداد عظیم بسی بیش از آنچه عرب‌ها نقش داشته باشند ایرانیان نقش داشته‌اند؛ و انگیزه انسان، رهایی از محرومیت‌هایی بود که اکثریت قریب به اتفاق مردم دچار آن بودند و نیز رهایی از سرکوبگری‌هایی بود که حکومت و همدستان روحانی آن به‌نام پاسداری از دین زرتشت و ترویج آن به‌عنوان سیاسی مستمر در پیش گرفته بود. ■

در اواسط قرن سوم میلادی درست مقارن ایامی که ریاست عقلانی و روحانی یهود، از فلسطین به بابل منتقل شد، سلطنت پارت زوال یافت و شاهنشاهی ساسانی به‌جای آن مستقر شد. برخلاف اشکانیان، ساسانیان بسیار سخت بر قرائتی از دین زرتشتی تعصب داشتند. مغان و موبدان در مملکت نفوذ کلمه بسیاری به دست آوردند. در نتیجه، یهودیان بابل پس از چند قرن رفاه و آسایش دچار عذاب و آزار شدند؛ چون زرتشتیان عنصر خاک را مقدس می‌شمردند و دفن اموات را موجب آلودگی خاک می‌دانستند. از این رو یهود را از دفن مردگان در خاک منع کردند؛ و نیز امر کردند که یهود قسمتی از قربانی‌های خود را به نام خدای آذر در آتشکده‌ها انجام دهند؛ و از آنجا که مغان استعمال آتش را برای بیگانگان حرام و موجب بی‌احترامی به آن عنصر یزدانی می‌پنداشتند، از این رو افروختن شمع‌های مخصوص آیین روز سبت (شنبه) را مانع شدند که از غروب جمعه تا آخر شب شنبه به دستور میشنا روشن و فروزان می‌داشتند و هنوز هم این رسوم نزد ایشان معمول است. در اثر این اشکالات و موانع، مابین یهود و عمال دولت ایران، زدوخوردها رخ داد و شورش‌هایی به وقوع پیوست که به قتل عام و خونریزی‌هایی منجر شد و در ضمن آن بسیاری از مدراش‌ها (مدرسه‌ها) و کنیسه‌ها غارت و نابود شدند. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت: ۵۵۹.

همدستی یهود با مسلمانان علیه روم مسیحی و شاهنشاهی ساسانی

اوضاع و احوال یهود در آغاز قرون وسطی تحت تأثیر دو جریان و دو نیروی قوی دگرگون شد. دو مذهب نوین، یکی مسیحی و دیگری اسلامی، بر صحنه تاریخ جهان پدید آمدند. اولی با یهود دشمن خونی بود و دومی اگر دوست موافق نبود دشمن مخالف نیز نبود.

رابطه یهود و مسیحیان هم از ابتدا خصمانه بوده است؛ اما مسلمانان در آغاز با یهود به نیکی رفتار کردند؛ در فلسطین و شام و عراق با آن‌ها طریق مسالمت و مهربانی پیش گرفتند. یهود جنگجویان عرب (مسلمانان) را ناجی خود دانستند؛ چون که ایشان را از عذاب و آزار زرتشتیان و مسیحیان خلاصی می‌دادند. از این رو به حمایت مسلمانان برخاستند و پیشاهنگ جنبش ایشان شدند و با آن‌ها همکاری می‌کردند. تعالیم مدراش‌های بابلی در ممالک اسلام بار دیگر رونق گرفت؛ و «رئیس الاسرا» بطرک یهود (رأس الجالوت؟) در بغداد یعنی مقر خلافت اسلام، شخص معتبر مهمی شناخته

حسرم انداز سیاست خارجی



لغو وتوی اوباما در مصوبه موسوم به «تعقیب قضایی حامیان تروریسم» که بیش از هر چیز متوجه شکایت خانواده‌های قربانیان ۱۱ سپتامبر از عربستان سعودی بود، رخدادی کم‌نظیر در تاریخ سیاسی آمریکا است؛ به‌ویژه اینکه این لغو با رای قاطع ۹۷ به ۱ سنا صورت گرفت و فصل جدیدی در روابط سیاسی آمریکا و عربستان سعودی گشود.



اهمیت این تصمیم‌کنگره آمریکا در مقابل دولت آمریکا از این روی است که طی دهه‌های اخیر عربستان سعودی همواره به‌منزوان همپیمان و مؤتلف سنتی آمریکا در منطقه شناخته می‌شده است و همین امر سبب شکل‌گیری روابط مستحکم اقتصادی، سیاسی و نظامی بین دو کشور شده است؛ اما مجموعه تحولات سال‌های اخیر از بهار عربی گرفته تا تهاجم عربستان به یمن و نوع مواجهه این کشور با برجام، سبب تیرگی روابط دو کشور آمریکا و عربستان شده بود و اکنون با اصرار کنگره بر اجرای مصوبه مذکور که مستقیماً عربستان سعودی را هدف قرار می‌دهد، به‌منظر می‌رسد بیش از پیش روابط این دو همپیمان سابق شکننده شده است. از سوی دیگر، این رخداد با تحلیل‌های ساده‌انگارانه رسمی که همواره عربستان و آمریکا را شریک در مسائل منطقه‌ای و جهانی جلوه می‌دهد، در تعارضی آشکار است و باید این پرسش را مطرح کرد که آیا رخداد مذکور می‌تواند سبب چرخشی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه شود یا خیر؟ و در صورت این چرخش، فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی ایران در مواجهه با شرایط جدید چیست؟

با مدنظر قراردادن این رخداد و دیگر تحولات منطقه‌ای که سبب تقابل غیرمستقیم ایران و عربستان در سال‌های اخیر در جبهه‌های مختلف سیاسی و نظامی شده است، با دکتر سید محمد صدر از تحلیلگران برجسته سیاست خارجی و دیپلمات‌های باسابقه ایران، گفت‌وگویی را ترتیب داده‌ایم که تقدیم خوانندگان می‌شود.

امریکا و عربستان در بستر تحول

گفت‌وگو با محمد صدر



سخن کوتاهی درباره ترکیه

گفت‌وگو با ابراهیم یزدی



امریکا و عربستان در بستر تحول

روابط جدید امریکا و عربستان پس از مصوبه اخیر کنگره در گفت‌وگو با محمد صدر

دکتر سید محمد صدر دیپلمات باسابقه ایرانی، مشاور سید محمد خاتمی و مشاور ارشد محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه است. او در زمان دولت رجایی وارد وزارت امور خارجه شد و مسئولیت مدیرکلی امور اروپا-امریکای وزارت خارجه را به عهده گرفت. وی در دولت خاتمی معاون عربی-آفریقایی وزارت خارجه شد. با این دیپلمات باسابقه به گفت‌وگو درباره چالش‌های جدید امریکا و عربستان، موضع‌گیری ایران در این زمینه و چگونگی بهبود روابط ایران و عربستان نشستیم.

که باعث پرورش تروریسم در این منطقه شده عبارت است از استبداد و دیکتاتوری، فقر، عقب‌ماندگی فرهنگی و حضور نداشتن زنان در چرخه مشارکت سیاسی. بر مبنای این گزارش «تزو خاورمیانه بزرگ» مطرح شد که اساس این تز این بود که باید در خاورمیانه دموکراسی ایجاد شود. اگر دموکراسی در خاورمیانه ایجاد نشود، این منطقه همچنان تروریسم‌خیز است و این تروریسم هم هدفش امریکا خواهد بود که برای ما خطر امنیتی است.

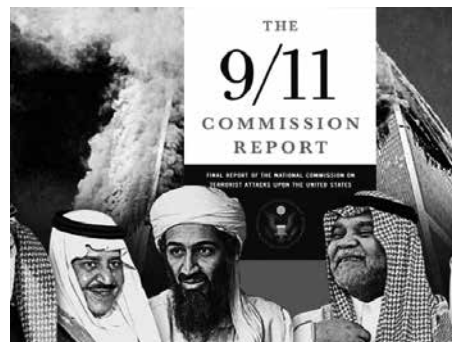
منظورشان دموکراسی سیاسی بود یا اقتصادی؟

«هر دو؛ من در آن زمان معاون وزارت خارجه بودم و نقدی که ما به تز خاورمیانه بزرگ آقای جرج بوش داشتیم این بود که این تز به مسئله مهمی به نام اسرائیل که عامل پنجاه ساله عقده در جوامع اسلامی است و به دلیل شکست‌های متعدد کشورهای عرب از ارتش اسرائیل عامل تحقیر کشورهای و دولت‌های عربی است هیچ اشاره‌ای نکرده بود. این نکته را برای تقریب ذهن بگویم که مردم عرب آن‌قدر نسبت به تحقیر که اسرائیل از سال ۱۹۴۸ به بعد به آن‌ها تحمیل کرده بود عقده داشتند که وقتی دیکتاتور جنایتکاری مانند صدام حسین به اسرائیل موشک می‌زند برای او هورا می‌کشند. این موضوع میزان حساسیت جهان عرب به مسئله اسرائیل را نشان می‌دهد.

پس عکس‌العمل جرج بوش پس از یازده سپتامبر این بود که باید به دموکراسی و مسائل اقتصادی در خاورمیانه توجه کرد. نتیجه این عکس‌العمل این شد که امریکا به سمت ساقط کردن حکومت‌های عربی و در رأس آن عربستان پیش رفت.

بگذارید خاطره‌ای در اینجا بگویم. با آقای خاتمی به عربستان رفتیم. ملک عبدالله به آقای خاتمی گفت که پس از حادثه یازده سپتامبر جرج بوش به گونه‌ای عمل کرد که ما دیدیم می‌خواهد همه بساط ما را جمع کند و به ما می‌گوید که منبع تروریسم هستیم. ملک عبدالله می‌گفت که در آن زمان آن‌قدر وضع ما خراب و حکومتان متزلزل بود که من بعضی وقت‌ها با لباس مبدل به مکه می‌رفتم و دور خانه خدا می‌گشتم و به خدا التماس می‌کردم که ما را حفظ کند.

در نهایت ملک عبدالله موفق شد به مرور زمان جرج بوش افراطی را قانع کند که ما همچنان همان متحد پنجاه شصت ساله هستیم. در آخر هم طرح خاورمیانه بزرگ با شکست به پایان رسید. یکی از دلایل شکست این طرح این بود که لزوماً با برقراری دموکراسی در کشورهای عربی منافع امریکا تأمین نمی‌شود. اتفاقاً درست عکس این اتفاق می‌افتد، مثلاً اگر در عربستان انتخابات آزادی برگزار شود بن‌لادن رئیس‌جمهور می‌شود یا مثلاً در زمان بوش در انتخابات در فلسطین حماس پیروز شد یا در مصر مخالفان مبارک؛ یعنی، اخوان‌المسلمین رأی زیادی آوردند. در نتیجه عکس‌العمل تند جرج



تحول در روابط امریکا-عربستان

چالش‌هایی در روابط امریکا و عربستان به وجود آمده است. از جمله:

۱. حمایت امریکا از بهار عربی و مخالفت عربستان با آن و در پی آن کودتای عربستان در مصر و اشغال نظامی بحرین.

۲. درخواست و دیدار مقامات کشور کوچکی مانند عربستان از مقامات ابرقدرت امریکا برای رد برجام.

۳. کاهش وابستگی امریکا به نفت خارجی و همچنین تولید نفت شیل.

۴. تلاش خانواده‌های قربانیان یازده سپتامبر برای منتشر شدن ۲۸ صفحه گزارش محرمانه این حادثه و تهدید عربستان مبنی بر اینکه در صورت انتشار کامل این گزارش ۷۰۰ میلیارد دلار داری‌اش را از امریکا خارج می‌کند. به نظر می‌رسد مردم امریکا از اینکه کشوری بخواهد، با پول، خون هم‌وطنانشان را بخرد و پایمال کند بیزار شده‌اند.

۵. تصویب قانون جدید که به خانواده‌های قربانیان یازده سپتامبر اجازه شکایت از دولت عربستان سعودی را می‌دهد. قانونی که در ابتدا جمهور یخواه‌ها و دموکرات‌های کنگره روی تصویب آن اجماع داشتند و سپس اوباما آن را وتو کرد و مجدداً سناتورهای اوباما وارد کرد.

آیا تصویب این لایحه تأثیر لابی خانواده‌های قربانیان یازده سپتامبر بود یا مسائلی پشت پرده در جریان است؟ چرا که ما می‌بینیم ائتلافی از اسرائیل و عربستان و امارات علیه ایران شکل گرفته است که امریکا از آن حمایت می‌کند و عربستان را مسلح می‌کند و به نظر نمی‌آید در این فضا امریکا علیه عربستان اقدامی کند.

وقایعی که در جریان است و دارد اتفاق می‌افتد بی‌شبهات به وقایع پس از یازده سپتامبر نیست. پس از یازده سپتامبر، جرج بوش پسر و مجموعه جناح تندرو حزب

جمهوریخواه، نئونکان‌ها، که بعداً هم تی پارتی (Tea Party) را تشکیل دادند به این نتیجه رسیدند که کشورهای اسلامی که با اسرائیل مخالف بوده و هستند تا پیش از یازده سپتامبر خطرشان برای امنیت اسرائیل بود، ولی برای خود امریکا خطر امنیتی نبودند. پس از حادثه یازده سپتامبر آن‌ها به این نتیجه رسیدند که این جریان افراطی مانند القاعده که منشأ آن هم خود عربستان است، برای خود امریکا هم خطر امنیتی دارد. به این دلیل بحث خاورمیانه بزرگ و تغییرات اساسی در این منطقه مطرح شد. این بحث به این دلیل مطرح شد که نئونکان‌ها معتقد بودند این منطقه به دلیل شرایطی که دارد تروریسم‌خیز است. در گزارشی که سازمان ملل در سال ۲۰۰۳ تهیه کرده بود گفته شده عواملی

بوش به حادثه یازده سپتامبر فروکش کرد و به اینجا رسید که کشورهای عربی همگی باشند، ولی آن طور که ما می خواهیم باشند.

در ابتدای صحبتیم گفتیم که شرایط الان شباهت هایی به شرایط پس از یازده سپتامبر دارد. آن شباهت ها چیست؟ یکی از آن ها را خودتان اشاره کردید. عربستان سعودی از زمان تشکیلش متحد امریکا بوده است. در زمان پهلوی هم شاه متحد امریکا بود هم عربستان و بین آن ها نیز برای اینکه چه کسی ژاندارم خلیج فارس شود رقابت بود که امریکا نهایتاً شاه را انتخاب کرد چون حکومت شاه نسبت به عربستان مدرن تر بود، اما این به معنی بی توجهی امریکا نسبت به عربستان نبود.

الان مقداری اولویت های امریکا در منطقه تغییر کرده است که نتیجه این تغییرات سیاست های جدیدی است که به آن پیوت (Pivot) به معنای چرخش می گویند. این چرخش عبارت است از تغییر اولویت سیاست خارجی امریکا از غرب آسیا به شرق آسیا. علت این چرخش در سیاست خارجی امریکا این است که امریکا تحلیل می کند که چین ده یا بیست سال دیگر خطر جدی برایش خواهد شد، هم به لحاظ اقتصادی، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ دست انداختن روی متحدان امریکا که اکثرشان همسایه های چین اند مانند کره جنوبی و ژاپن. در اینجا من اختلاف نظری با خیلی از دوستانم دارم. من این پیوت یا چرخش و اینکه امریکا مرکز ثقل سیاست خارجی اش را از این طرف آسیا به آن طرف آسیا ببرد خیلی جدی نمی گیرم. مسئله این است که بعضی ها مانند عربستان سعودی این موضوع را خیلی جدی گرفته اند؛ یعنی، عربستان سعودی خیال می کند که این منطقه و خودش دیگر اهمیت و اولویت گذشته را برای امریکا ندارد. عربستان خیلی نگران این قضیه است و برجام هم آن را تشدید کرد. اما من این را قبول ندارم و معتقدم چون اسرائیل در این منطقه است امریکا، با هر دولت و حزبی که سر کار باشد، هیچ گاه اولویت حفظ امنیت و ثبات اسرائیل را کنار نمی گذارد. البته به قضیه چین هم توجه می کنند، چون به گفته خودشان آینده امنیت امریکا را تهدید می کند، ولی هیچ وقت اینجا را از دست نمی دهند.

حال چه مسائلی تصور جدی بودن پیوت را در عربستان ایجاد کرده است؟ یکی از آن مسائل همین لایحه جدید مربوط به یازده سپتامبر است. مسئله دیگر مسئله نفت شیل است که به آن اشاره کردید؛ اما مهم ترین دلیل آن این است که امریکا با حکومت عربستان که پنجاه شصت سال منافع امریکا را چه به لحاظ انرژی، چه به لحاظ امنیتی و چه به لحاظ کارنداشتن به اسرائیل که همواره اولویت اول امریکا در منطقه بوده است حفظ کرده هیچ مشکلی نداشته است، ولی به هر حال حکومت عربستان حکومت غیر دموکراتیکی است که نه انتخابات دارد، نه دموکراسی و نه آزادی. علاوه بر این ها برای اوایما، که به نظر من پدیده ای تکرار نشدنی در امریکاست، حکومت عربستان از منظر مدرنیته و نگاه روشنفکرانه نمی تواند پذیرفتنی باشد هرچند که سال ها منافع امریکا را تأمین کرده باشد.

البته این را هم اضافه کنم که در قضیه اخیر حتماً لابی صهیونیسم در امریکا که صاحب نفوذ است نیز از عربستان حمایت خواهد کرد.

اوایما در این زمینه اظهار نظر های عمومی



هم کرده است، مثلاً به عربستان گفته بود مشکل شما درون خودتان است و به ایران و به ما - پیوت - ربطی ندارد.

تحلیل من بشخصه این است که اتفاقی که در جریان لایحه اخیر یازده سپتامبر افتاد که کنگره آن را تصویب کرد، اوایما آن را وتو کرد و سنا وتو اوایما را رد کرد تماماً حاصل توافقات درون حزبی دموکرات ها بود که اوایما هم مسئولیت ریاستش را حفظ کند و به عربستان بگوید که من تلاشم را برای جلوگیری از تصویب این لایحه کردم، اما قدرت توقف آن را نداشتم. بنابراین عربستان دیگر آن اولویتی را که در شصت هفتاد سال گذشته برای امریکا داشته است ندارد، اما برخلاف تصور خود عربستان این به معنای آن نیست که امریکا عربستان را ناگهان رها می کند.

ضمن اینکه عربستان واقعاً دارد در ریم جنایت می کند. اگر عدالت کمی در روابط بین الملل حاکم بود که نیست الان عربستان جنایتکار جنگی محسوب می شد. البته امریکا هم تا الان خوب از آن ها حمایت کرده است.

واقعیت دیگر این است که در حکومت عربستان سعودی هم دگرذیسی رخ داده است؛ یعنی حکومت ملک عبدالله که عقلانیت و پختگی و محافظه کاری داشت با حکومت رادیکالی که عقلانیت و حتی حفظ منافع ملی خود عربستان هم در آن دیده نمی شود جایگزین شده است. این مسئله هم اقداماتی را که امریکا دارد انجام می دهد تشدید می کند.

باز هم تأکید می کنم این سیاست های امریکا به این معنی نیست که رابطه اش با عربستان به هم می خورد و متحدشان را رها می کنند. امریکا از این مسائل استفاده می کند تا در مسائل حقوق بشری مقداری فشار به عربستان بیاورد که کمی دموکراسی و آزادی در کشورش به وجود آورد.

کسانی که به عربستان رفته اند شاهد این بوده اند که بن لادن در آنجا طرفداران بسیاری دارد. حال امریکا می پذیرد که این تندروها در عربستان با ذخایر زیاد نفتی باشند یا این کارهای امریکا مقدمه ای است برای فشل کردن عربستان و از بین بردن مرکزیت تصمیم گیرنده و سپس تکه تکه کردن آن مانند عراق به گونه ای که هر گروه در جایی باشد.

البته ترکیب جمعیتی عربستان با عراق کاملاً متفاوت است، شیعه ها در عربستان اقلیت کمی هستند در حالی که در عراق شیعیان اکثریت هستند. با توجه به این ترکیب جمعیتی و ساختار حکومت در عربستان من فکر نمی کنم که امریکا بخواهد در عربستان مانند عراق عمل کند.

بالاخره نفوذی در عربستان خواهد کرد.

امریکا همین الان هم در عربستان نفوذ دارد.

متخصصان نفت تعیین کنندگی در هژمونی نفت را برای عربستان قائل اند. جیمز وولسی، رئیس سابق سیا پنج، شش روز پیش از حمله به عراق گفت که عراق را می گیریم و نفت آنجا را به خلیج فارس سرازیر می کنیم تا عربستان را به زانو در بیاوریم که نتواند با افزایش و کاهش تولید نفت تأثیر تعیین کننده روی بازار نفت بگذارد. امریکا با این کار امکان تعیین قیمت نفت را از عربستان گرفت. به همین خاطر فکر می کنم عربستان در مقابل امریکا مقاومت هایی هم داشت مثلاً بر سر موضوع نفت.

کاهش اخیر قیمت نفت هم برای ضربه زدن به ایران نبود، برای این بود که عربستان بتواند با نفت شیل در بازار امریکا رقابت کند. بعد از آن به ضرر ایران شد.

پایین نگه داشتن قیمت نفت برای مقرون به صرفه نشدن تولید نفت شیل بود. من هیچ وقت مخالفی جدی در حکومت عربستان نسبت به امریکا ندیده ام. الان هم عربستان مخالفی نمی کند و این امریکاست که عربستان را از چارچوب اولویتی اش دارد خارج می کند.

با آغاز بهار عربی اسرائیل و عربستان با این جریان و نقش امریکا مخالفت کردند و عربستان می گفت که اگر در مصر صندوق رأی و دموکراسی و قانون گرایی بیاید و از این صندوق اخوان المسلمین خارج شود و این جریان به بقیه کشورهای عربی برسد، حاصل آن فروپاشی سلطنت عربستان خواهد شد. در آن زمان ملک عبدالله به جان کری اعتراض کرد که این بازی دموکراسی خواهی در منطقه چیست و کری گفته بود که ما از سال ۱۹۹۲ با این نحله از اخوان المسلمین کار کردیم و به این نتیجه رسیدیم که این جریان می تواند مقابل رادیکالیسم بایستد. عربستان سه هژمونی نفت، سلطنت و وهابیت دارد که با وقوع بهار عربی هر سه آن ها به خطر افتاد.

اول باید بگویم که من بهار عربی را جنبشی خالص، ضد استبدادی و دموکراسی خواهانه می دانم که در شروع آن هیچ نیروی خارجی نقش نداشته است؛ یعنی، کاملاً جنبش مردمی و پاسخی به عقده های پنجاه شصت ساله ملت عرب بود که یکی از آن عقده ها اسرائیل بود و یکی دیگر حکومت های دیکتاتوری؛ اما همگی می دانیم که همواره وقتی اتفاقی می افتد قدرت های مختلف سعی می کنند آن را به جایی هدایت کنند که منافعشان تأمین

شود. در آن دوره‌ای که جوانان مصر در میدان تحریر جمع شده بودند خانم کلینتون، وزیر امور خارجه وقت امریکا، مصاحبه‌ای کرد و گفت ما هم موافق اصلاحات در مصر هستیم، اما مبارک باید آن اصلاحات را انجام دهد؛ یعنی امریکا می‌خواست مبارک را نگه دارد و بعد به او فشار بیاورد که به مردم کمی آزادی بدهد، مانند کاری که برای عربستان در نظر دارند. پس از چند روز دیدند که اصلاً این کار شدنی نیست. می‌خواهم بگویم این جریان آزادیخواه در مصر خواست خود را به امریکا تحمیل کرد.

نکته دیگری هم در این بین هست. همه می‌دانند که شیطان بزرگ عربستان در جهان عرب همواره اخوان المسلمین بوده است. چرا؟ برای اینکه اخوان سنی است، تشکیلات چند دهه‌ساله از زمان شیخ حسن البنا و قبل از ناصر دارد، تشکیلات اخوان بین‌المللی است و در بسیاری از کشورهای نه فقط مسلمان که در کشورهای اروپایی هم کلی شبکه داشته و دارند. پس این جریان ریشه‌دار، اسلامی، بسیار پیشرفته‌تر از حکومت وهابی عربستان و دموکراسی خواه است پس طبیعی است که برای مردم عرب اخوان جذابیت خیلی بیشتری از حکومت عربستان سعودی دارد. عربستان دشمن بهار عربی بود چون فکر می‌کرد نتیجه آن حاکمیت اخوان و دموکراسی در کل جهان عرب است.

به نظر می‌رسد آنچه امریکا در بهار عربی از آن غافل بود قدرت لایه‌های زیرین جامعه بود.

«درست است. جایی که این لایه‌های زیرین فرصت استفاده از صندوق رأی را داشته باشد در نتیجه آرا نمود پیدا می‌کنند و جایی که این فرصت را نداشته باشند در تظاهرات و انقلاب نمود پیدا می‌کنند.

همیشه بین امریکا و عربستان چالش‌هایی بر سر دموکراسی و حقوق بشر بوده است؛ اما این چالش در بهار عربی به اوج رسید.

«درست می‌فرمایید. این چالشی که می‌گویند در امریکا حتی با شاه هم داشت. نه تنها امریکا، بیشتر اروپا به شاه سر مسائل حقوق بشر فشار می‌آورد. راجی، سفیر ایران در انگلیس، در خاطراتش می‌گوید که من هر بار که از لندن به تهران می‌آمدم ابتدا با شاه ملاقات می‌کردم و می‌دانستم که همیشه در ابتدای ملاقات شاه به من و بی‌بی‌سی و فشارهای حقوق بشری اروپا فحش می‌دهد و بعد به سراغ بحث‌های اصلی می‌رود. اروپا به شاه هم فشار می‌آورد و این به معنی مخالفت

شاه با اروپا نیست. به هر حال کشورهای غربی باید اصول و مبانی خود را حداقل در ظاهر حفظ کنند، ولو اینکه از متحدان حمایت و امنیتشان را حفظ کنند. من نظری دارم، می‌گویم که لیبرالیسم غرب و دموکراسی غرب که شعار اصلی اش آزادی و دموکراسی و حقوق بشر است به اسرائیل و فلسطین که می‌رسد به بن‌بست

می‌رسد. چرا؟ چون در این نقطه منافع بر ایدئولوژی ارجحیت پیدا می‌کند. این ارجحیت منافع در برابر اسرائیل ۱۰۰ درصدی است و در برابر دیگر متحدان مثل شاه، عربستان، بحرین و امارات کمتر است؛ بنابراین، به نظر من آنچه شما می‌گویید مخالفت امریکا با عربستان نیست و این‌ها به عربستان بر سر اصولشان فشار می‌آورند، اما به نظر من اختلاف جدی در این بین نیست.

ایران باید چه واکنشی نسبت به پیوت داشته باشد؟ اگر چالش بین امریکا و عربستان بر اثر شکایت خانواده‌های قربانیان یازده سپتامبر بیشتر شود ایران چه راهکاری را باید در پیش بگیرد؟ آیا امکان این هست که ایران در این بین از عربستان در جایگاه کشوری مسلمان در برابر امریکا حمایت کند تا تضاد شیعه و سنی کم‌رنگ و نابود شود؟ این جنگ‌های نیابتی بین ایران و عربستان خط امریکاست چون امریکا می‌خواهد خون شهروندان خود را نهد و از طرفی هم نمی‌تواند با توقف جنگ از سود کارخانه‌های اسلحه‌سازی اش بگذرد، بنابراین در امریکا دورویگرد به وجود آمده است. عده‌ای می‌گویند که باید به مسائل داخلی پردازیم و عده‌ای طرفدار جنگ نیابتی هستند تا سود اسلحه‌سازی‌های امریکا، با فروش سلاح به هر دو طرف درگیر، حفظ شود. اگر جنگ نیابتی بین ایران و عربستان در بگیرد، دریایی از خون راه خواهد افتاد. تفاوت ما و عربستان در این جنگ این است که عربستان قدرت‌تر می‌میدد، ولی ما این قدرت را نداریم، هنوز نتوانسته‌ایم خر مشهر را بسازیم. پس بهتر است که ما هم با این قانون جدید مخالفت کنیم. یکی به دلیلی که گفتیم و دیگر به این

دلیل که از این قانون علیه ما هم می‌تواند استفاده شود. شاید با مخالفت با این قانون عربستان هم حس کند که با ما منافع مشترکی در برابر امریکا دارد.

«می‌گویند دیپلماسی عبارت است از بهترین عمل در مناسب‌ترین زمان. هر دو این عوامل باید با هم باشند. ممکن است زمانی شما بهترین عمل را انجام دهید، ولی چون در زمان نامناسبی انجام شده است به بدترین عمل تبدیل شود. الان اصلاً زمان مناسبی برای این پیشنهادی که دادید نیست؛ زیرا الان دو سال است که عربستان از هر فرصتی در هرکجا برای موضع‌گیری علیه ما استفاده کرده است. آقای دکتر ظریف می‌گفت که در کنفرانس اسلامی اخیر در استانبول علیه پیشنهادی که در آن جلسه برای معرفی ایران به‌عنوان حامی تروریسم مطرح شده بود صحبت کرد. می‌دانید که آقای ظریف در مسائل بین‌المللی خیلی خیره است. پس از سخنرانی آقای ظریف چهارده

نفر وزیر امور خارجه برای سخنرانی علیه ایران وقت می‌گیرند. حتی یک وزیر خارجه هم حاضر به صحبت به نفع ما نمی‌شود. این را هم در نظر بگیرید که این اتفاق در استانبول همسایه ما می‌افتد. این اتفاق با تحریک چه کسی افتاد؟ عربستان.

می‌دانید که در عرف بین‌الملل هیچ‌گاه وزیر خارجه حرف‌های تند علیه کشوری دیگر نمی‌زند. حرف‌های تند را افراد دیگری مثلاً نماینده مجلس یا افراد غیررسمی می‌زنند، اما وزیر خارجه عربستان دائم تندترین حرف‌ها را علیه ما می‌زند. آخرین حرف او درباره ما این بوده است که ما پیش از انقلاب هیچ مشکلی با ایران نداشتیم و منشأ همه مشکلات «خمینیسیم» است و خلاصه حرفش این است که ما منتظر ساقط شدن نظام کنونی ایران هستیم تا رابطه‌مان با ایران خوب شود. خیلی مهم است که وزیر خارجه کشوری شخصاً این حرف‌های تند را علیه کشوری دیگر بزند.

اگر در این شرایطی که آن‌ها علیه ما چنین موضع‌گیری‌هایی می‌کنند این پیشنهاد را مطرح کنیم، اول در داخل کشور اثر منفی بسیار زیادی دارد که باعث می‌شود گفته شود که این‌ها اصلاً دیپلماسی نمی‌دانند. دوم باعث می‌شود که طرف مقابل در خارج هم پیام اشتباه بگیرد و فکر کند که ما خیلی به آن‌ها نیاز داریم؛ بنابراین من با این پیشنهاد موافق نیستم؛ اما کلیت قضیه درست است که ما بالاخره باید بفهمیم که این‌ها همسایه ما و مسلمان هستند و باید حتماً به سمتی برویم که روابطمان را با آن‌ها بهبود ببخشیم و در روابط خوب است که می‌توانیم استراتژی امنیت منطقه به دست منطقه را اعلام کنیم و بگویم که اصلاً نیازی به حضور کشتی امریکایی، روسی و اروپایی در خلیج فارس نیست.

درست است، اما با چه مکانیسمی؟

«ببینید می‌گویند روابط خارجی مانند ازدواج است. قضیه یک‌طرفه نیست بالاخره ما هم باید از طرف مقابل چیزهایی ببینیم.»

پیش از این در زمان آقای خاتمی روابط ما با عربستان بسیار خوب بود. درست است که در آن دوره ملک عبدالله در عربستان بر سر کار بود، اما زمان آقای احمدی‌نژاد هم ملک عبدالله بر سر کار بود. به هر حال نمی‌توان گفت که خراب شدن رابطه تنها از سوی عربستان بود و اتفاقی دوطرفه نبود. حال ما چه کاری می‌توانیم برای این ترمیم رابطه انجام دهیم؟

«به نکته خوبی اشاره کردید. من پیش از این در مصاحبه‌های قبلی‌ام دو دلیل برای خرابی رابطه ایران و عربستان برشمردم. یکی از اشتباهات بسیار بزرگ دولت احمدی‌نژاد این بود که سیاست خارجی بسیار موفقی را تحویل گرفت و به سیاست خارجی ناموفقی تبدیل کرد. من بارها گفته‌ام که اگر آقای روحانی بلافاصله پس از آقای خاتمی آمده بود نه تنها در سیاست خارجی مشکلی نداشت، درهای سیاست خارجی به رویش باز بود و می‌توانست آن را پیش ببرد. دوران هشت‌ساله احمدی‌نژاد همان‌طور که ضربات مهلکی به اقتصاد، فرهنگ و اخلاق زد، سیاست خارجی را هم از بین برد. همین ملک عبدالله واقعاً می‌خواست با احمدی‌نژاد کار کند، ولی وقتی کارهای ماجراجویانه او را دید به‌مرور زمان فاصله گرفت تا آنجایی که وقتی

احمدی نژاد درخواست رفتن به عربستان را داد موافقت نکردند. پس علت بخشی از بدشدن روابط، سیاست‌های دولت احمدی نژاد بود؛ اما علت دوم دولت عربستان است که هنوز تغییر دولت را در ایران به رسمیت نشناخته است و فکر می‌کند روحانی همان احمدی نژاد است. در حالی که آقای روحانی پس از پیروزی در انتخابات زمانی که هنوز دو ماه مانده بود وارد دفتر ریاست جمهوری شود در مرکز تحقیقات استراتژیک مصاحبه کرد و تنها کشوری که از آن نام برد و گفت می‌خواهم روابط ایران با این کشور خوب شود عربستان بود، اما دولت



سوره است. دولت جدید برای حل این مسئله به سود منافع ملی مان چه کارهایی باید بکنند یا چه کارهایی کرده است؟

واقعیت این است که سیاست خارجی آقای روحانی با احمدی نژاد تفاوت دارد. در رأس این سیاست خارجی تشنج‌زدایی، گسترش روابط با همسایگان و کشورهای مسلمان و بعد از آن هم بهبود روابط با آسیا و اروپا مطرح است؛ اما همان‌طور که گفتیم مهم این است که این سیاست با استقبال مواجه شود. مثالی دیگر

می‌زنم. در زمان آقای خاتمی که ما بهترین روابط را با کشورهای عربی داشتیم روابطمان با مصر و امارات پیش نمی‌رفت. در مصر پیش نرفت، زیرا پرونده رابطه با ایران در مصر در دست نیروهای امنیتی بود و آن‌ها می‌گفتند برقراری رابطه صحیح نیست. روابط با امارات هم سر موضوع جزایر پیش نمی‌رفت. در این موضوع از راه شورای همکاری خلیج فارس و عربستان به امارات فشار آوردیم و به مرور زمان رابطه‌مان را که مشکل داشت و مسئله جزایر مطرح بود بهبود بخشیدیم. خاطره‌ای را در اینجا می‌گویم که شنیدنش خالی از لطف نیست. در زمان آقای خاتمی وقتی که من برای گفت‌وگو با شیخ زائد، حاکم امارات، به آنجا رفته بودم مأموری که از دیوان امیری دنبال ما آمده بود از من پرسید که چه قدر زمان برای گفت‌وگو نیاز دارم و خواهش کرد که ملاقاتمان بیشتر از یک ربع طول نکشد، زیرا شیخ هم مریض است هم پیر و قدرت حرف زدن طولانی مدت را ندارد. من موافقت کردم و وقتی که پیش شیخ زائد رفتیم بنا به خواست خودش ملاقاتمان یک ساعت و بیست دقیقه به طول انجامید. من برایش توضیح دادم که دولت جدید ایران و آقای خاتمی چه برنامه‌ای دارد و شیخ زائد در پاسخ گفت آقای خاتمی نه تنها برای ایران امنیت آورد، برای ما در جنوب خلیج فارس هم امنیت آورد و ما با آمدن آقای خاتمی الان بیشتر احساس امنیت می‌کنیم. می‌خواهم بگویم چنین عکس‌العملی از جانب این کشور عربی برای ما وجود داشت و استراتژی ما درباره جزایر این بود که بحث جزایر از رابطه دو کشور خارج شود و بعد تبلیغاتی‌اش کاملاً بخوابد. امارات هم این را پذیرفت.

خلاصه اینکه سیاست دولت جدید گسترش روابط است و اقداماتی هم انجام می‌شود منتها باید اقدامات مثبتی هم از سمت طرف مقابل انجام شود و نمی‌شود که یک‌طرف اقدامات مثبتی انجام دهد و طرف مقابل جواب منفی بدهد. اگر عربستان هم در مقابل اقدام مثبتی می‌کرد دیگر بحث تضاد شیعه و سنی هم به این شدت مطرح نبود یا بحران سوریه راحت‌تر حل می‌شد. در زمان آقای خاتمی که روابط خوب بود بحث شیعه و سنی مطرح نبود. خاطره دیگری بگویم. ملک عبدالله خودش به من گفت که تو چرا آقای خاتمی را به حج نمی‌آوری؟ من به ایشان گفتم که ایشان گرفتار هستند و ملک عبدالله به من گفت که من به تو قول می‌دهم که اگر آقای خاتمی به حج بیاید، تمام مسئولیت‌هایم را کنار می‌گذارم، دست آقای خاتمی را می‌گیرم و تمام اعمال حج را با او انجام می‌دهم؛ روابط ایران و عربستان تا این حد خوب بود. ■

به نظر من اتفاقاً برعکس است. اگر آن‌ها به پیام آقای روحانی عاقلانه پاسخ می‌دادند اصلاً نیازی به این درگیری‌ها نبود. در قضیه بحرین، ایران به شیعیان آنجا توصیه کرد که با حکومت بسازند و به دنبال براندازی حکومت نروند.

زمانی که یک دولت با چالشی مواجه است باید بهترین روش را برای حل آن انتخاب کند، بنابراین من قبول ندارم که عربستان راهی نداشت، راه داشت ولی راه غلط را انتخاب کرد. عربستان نیروی نظامی به بحرین وارد کرد و از آن گذشته شیعیان عربستان هیچ مشکلی برای دولت عربستان ایجاد نمی‌کنند و دولت می‌تواند روابط خوبی با آن‌ها داشته باشد.

من با این نظر که بهبود رابطه عربستان با ایران باعث از بین رفتن موقعیتش می‌شود مخالفم. اتفاقاً به نظر من با رابطه با ایران موقعیت بهتری در منطقه پیدا می‌کند. الان بحث هژمونی در کجا مطرح است؟ در یمن، سوریه و بحرین مطرح است. در کنار ایران بودن بهتر می‌تواند این چالش‌ها را حل کند یا در مقابل ایران بودن؟

در کنار ایران بودن سیر طبیعی به نفع ایران و دموکراسی است.

با حل شدن مشکلات نفتی و اقتصادی و در کنار ایران بودن در بحران‌های منطقه این همه هزینه حاصل از جنگ در یمن و بحرین و سوریه هم به عربستان وارد نمی‌شود.

پدیده غرور در انسان هم مهم است. آیا عربستانی که می‌گوید دنیای اسلام زیر نظر من است حاضر است که زیر بلیت شیعه بیاید؟ شیعه‌ای که به تدریج تنگه هر مز و باب‌المنذب را می‌گیرد. این سه بحرانی که گفتیم دارد عربستان را خفه می‌کند، اما غرور عربستان نگذاشت که انتخاب عقلایی کند.

به سراغ سؤال دیگری برویم. شما در مصاحبه‌ای گفته بودید که از رخ دادن بهار عربی هم خیلی خوشحال شدید و هم خیلی ناراحت. خوشحال از اینکه موج دموکراسی خواهی در کشورهای عربی به راه افتاد و مردم عرب برای رسیدن به حق و حقوقشان دست به اعتراض زدند. ناراحت از اینکه در آن زمان دولتی در ایران سر کار نبود که بتواند از این جنبش ۱۰۰ درصد مردمی به نفع منافع ملی ما و خود جنبش و اسلام استفاده کند. یکی از مهم‌ترین مسائل بعد از بهار عربی مسئله

عربستان این پیام را نگرفت. مهم‌ترین اصل در سیاست خارجی مقابله به مثل است، اگر خوبی دیدی باید خوبی کنی و اگر بدی دیدی باید جواب آن را بدی. جمله‌ای در ادبیات ما هست که می‌گوید «خوبی که از حد بگذرد نادان خیال بد کند». اگر به کشوری زیاد خوبی کنیم با خود فکر می‌کند که حتماً به ما نیاز دارند و چنین پیامی در سیاست خارجی نباید به هیچ کشوری داده شود، حتی به دوست‌ترین دولت‌ها. بنابراین، این را قبول دارم که مسئول بخشی از خراب‌شدن رابطه دولت احمدی نژاد است، اما از آن طرف عربستان هم پایان دولت احمدی نژاد را پایان یک سیاست خارجی ماجراجو و افراطی تند تلقی نکرد. او با ما و دول اروپایی این نکته را گرفتند، اما عربستان نگرفت.

علت این امر به نظر شما چه بود؟ در مطلبی در شماره ۹۴ نشریه چشم‌انداز ایران (آبان و آذر ۱۳۹۴) درباره بحران‌های سه‌گانه آل سعودی از یک سو و رشد و گسترش ملت عربستان از سویی دیگر نوشته بودیم. در این مطلب اشاره شده بود که عربستان سه هژمونی دارد که در حال از دست دادن هر یک است، هژمونی نفت که تولید نفت شیل و کنترل شیعیان بر تنگه هر مز بیشتر منابع نفتی آن را تهدید می‌کند؛ هژمونی سلطنت که با بهار عربی و وارد شدن دموکراسی به کشورهای عربی تهدید شد و هژمونی وهابیت که شیعیان عربستان و رشد دموکراتیک شیعه مثلاً در یمن آن را تهدید می‌کند؛ بنابراین چاره‌ای جز عمل نظامی نداشتند.

اگر ما رشد مردم منطقه و عربستان را ببینیم، در حالی که آل سعود هم مشکل دارد، و با این رشد ملت برخورد تعالی بخش کنیم می‌توانیم جلوی بحران‌ها را بگیریم، در غیر این صورت جنگ بدی رخ می‌دهد.

این هم یک نظر است، اما من می‌خواهم بگویم که عربستان چاره دارد. این مشکلاتی که گفتید همگی درست است. عربستان دیده است که با چند چالش مواجه است و به جای حل این چالش‌ها از راه عاقلانه به رادیکالیسم روی آورده است.

اگر عاقلانه وارد مسائل می‌شدند هژمونی‌شان را از دست می‌دادند و غرورشان اجازه این کار را نمی‌داد.

سخن کوتاهی درباره ترکیه

در گفت و گو با ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت

پس از بازگشت دکتر ابراهیم یزدی از سفر ترکیه برای خوشامد و عیادت به دیدن ایشان رفتیم. این دیدار فرصتی مغتنم بود برای آنکه از مشاهدات عینی ایشان از ترکیه پس از کودتا پرسیم. متأسفانه به علت کسالتی که داشتند فرصت زیادی برای بحثی مفصل پیش نیامد، اما ایشان این وعده را دادند که در آینده با بررسی جریان گولن تحلیلی از عقاید این جریان را به ما ارائه دهند. از مختصر مطالب ایشان این گونه فهمیدیم که ترکیه در معرض تحولات عمیقی است که تحقیقات زیادی را می طلبد.

هستند و بحث هایی که در ترکیه درباره جماعت گولن شد دعوای سیاسی جهت محدود کردن گولنیست ها بود. اختلافی هم که بین گولنیست ها و اردوغان به وجود آمد بر مبنای میزان تکیه بر احساسات مردم بود. گولنیست ها مسلمان و دین مدار هستند و به طور طبیعی می خواهند از دین مداری مردم در جهت توسعه سیاسی استفاده کنند، ولی لائیک های ترکیه هم قوی هستند و آن ها با این سیاست موافق نیستند و می خواهند این جریان را محدود کنند. شاید اختلاف نهایی بر سر امکان استفاده از جریان های دینی در توسعه سیاسی است.

اردوغان هم با اینکه مسلمان است می داند که نمی تواند بر دینی کردن فضای سیاسی تکیه کند چون از یک سو لائیک ها قدرتمندند و بسیار با دین مدار شدن سیاست مخالف اند. از سوی دیگر اردوغان می داند که اگر قرار باشد جنبش سیاسی بر باورهای دینی مبتنی باشد گولنیست ها جلوترند. بخش عمده ای از بازداشت شدگان پس از کودتا هم دین مداران بودند.

بحث دیگر در ترکیه بر سر این است که دولت ترکیه اشتباه کرده است که پس از کودتا آن تعداد زیاد از افراد را بازداشت کرده است. بازداشت کردن یک بحث است و اینکه بعدها با بازداشتی ها چه کار می خواهید کنید بحث دیگری است. اگر این افراد را بدون محاکمه آزاد کنند مسئله ای به وجود می آورد و اگر محاکمه کنند مسئله دیگری است.

اما به طور کلی الان در ترکیه شرایط برای نهادینه شدن دیکتاتوری وجود ندارد و همه شواهد نشان از باز شدن فضای سیاسی دارد.

جنبش گولن

قدرتی که طرفداران گولن پیدا کردند ناشی از محکوم بودن سیاست دین زدایی در ترکیه بر اساس زمینه های عینی مذهب در آنجاست. بعضی ها اعمال سکولاریسم یا لائیسسیسم را در ترکیه به معنای تقابل با دین تعریف کرده اند. لائیک بودن با ضد دین بودن و تقابل با دین متفاوت است و متأسفانه کسانی که امروزه در ترکیه بر لائیک بودن تأکید می کنند عموماً با اصل دین مخالف اند. دین زدایی در جامعه ترکیه محکوم به شکست است. اینکه چه قرآنی از دین در ترکیه پابرجا می ماند را الان نمی توانیم بگوییم و برای گفتن آن نیاز به فضای باز سیاسی در ترکیه است که خود ترک ها بتوانند در آن فضا صحبت کنند و این مسائل را مطرح کنند.

بعضی می پرسند که رابطه گولنیست ها با اخوانی ها چیست و آیا یک رویکرد دارند؟ این دو از جهت دین مدار بودن و تکیه بر دین یکی هستند، ولی تفاوت های جدی در دیدگاه های دینیشان وجود دارد. مثلاً گولنیست ها آن نگاه سنت گرای اخوان در مصر را به دین ندارند. گولنیست ها به قول ما بیشتر ملی مذهبی هستند در حالی که جنبه دینی اخوان در مصر از جنبه ملی شان بسیار قوی تر است. اخوانی ها جزء آن دسته ای هستند که ملی گرایی را کفر می دانند. امیدوارم تا در آینده با پژوهش بیشتر روی جریان گولن تحلیل جامع تری را از این گروه به خوانندگان محترمانه ارائه دهم. ■

ترکیه، مبتنی بر آنچه بوده است و آنچه ضرورت ها ایجاب می کند، سیر تحولاتی داشته است. کسانی هم در مجموعه قدرت در ترکیه هستند که با قبول این تغییرات مخالف اند، اما ترکیه هم چاره ای ندارد و شرایط امروز خاورمیانه و ترکیه با ده سال پیش خیلی متفاوت است؛ بنابراین، ترکیه نمی تواند با نگاه سنتی منافعش را پیگیری کند. ترکیه مجبور است این تغییرات را در سیاست خودش بپذیرد و اعمال کند. ترکیه باید بپذیرد که نه ترکیه و نه هیچ کشور دیگری جایگاه گذشته را در خاورمیانه ندارد. زمانی بود که ترکیه آن چنان قدرتی داشت که در برخی از مناسبات خاورمیانه حرف آخر را می زد، ولی الان دیگر این طور نیست. لاجرم تمامی کنشگران سیاسی منطقه باید به این واقعیات توجه کنند و با توجه به این واقعیات سیاست هایشان را تعریف کنند.

چند عامل وجود دارد که باعث شد ترکیه دیگر نقش تعیین کننده ای در منطقه نداشته باشد از جمله تغییراتی که در سطح ملی و جهانی رخ داده است. مثلاً ده سال پیش اینترنت و ماهواره ای وجود نداشت که این گونه بر سیاست ها تأثیر بگذارد و الان نمی توانیم سیاست های خودمان را بدون توجه به این تغییرات تدوین کنیم. عامل دیگر این است که ترکیه زمانی از نظر امکانات نسبت به جاهای دیگر قدرت برتر بود، ولی به نظرم الان برتر نیست و کشورهای دیگر هم آن امکاناتی را کمابیش دارند که ترکیه دارد.

در این تغییرات، ناتو هم موضوعیت خود را از دست داده است و اگر کسی بخواهد بر اساس بلوک بندی های نظامی دوران ناتو وارد مناسبات منطقه شود، اشتباه می کند. دولت ترکیه و متولیان ناتو دیگر آن اهمیت سابق را برای ناتو قائل نیستند. امریکا هم دیگر آن نظر سابق را به ناتو ندارد و نیاز چندانی به این سازمان ندارد. نگرش های جدیدی در امریکا دارد شکل می گیرد. تصور نمی کنم که در هیئت حاکمه و مراکز تصمیم گیری امریکا مخالفتی با کنار آمدن امریکا با روس ها باشد و همه آن ها موافق اند که ما باید بالاخره با روس ها صحبت کنیم و به توافق برسیم. کاندیداهای ریاست جمهوری امریکا هم بر اساس این نگرش جدید اظهار نظرهایی کرده اند. مثلاً اینکه ترامپ می گوید ما به سلاح های هسته ای مان نیاز نداریم، سلاح هایی که آن قدر از آن ها استفاده نکرده ایم که دچار مشکلاتی شده اند. مخالفتی هم که با این سخنان ترامپ می شود بیشتر معطوف بر تقابل های سیاسی گروه های درون امریکا است و نه تقابل امریکا و روسیه.

اتفاقاتی که در سوریه یا در لیبی افتاد اتفاقاتی بود که همه بازیکنان منطقه را مجبور به واکنش و موضع گیری کرد و دخالت ترکیه در این کشورها با وجود سیاست تنش صفر با همسایه ها هم ناشی از این بود. به هر حال این اتفاقات خواه ناخواه بر سیاست ها و منافع کلان ملی ترکیه اثرگذار بودند.

در کشوری مانند ترکیه مسیر تحولات بسیار راحت می تواند به استبداد ختم شود. در ترکیه هم برای جلوگیری از اعمال قدرت دین خواه ناخواه از ابزارهای غیرقانونی هم استفاده می شود. گولنیست ها هم به دنبال تغییرات چشمگیر در عملکرد دولت

امریکا بر سر دوراهی استراتژیک بیاییم در دام صلح مسلح و جنگ نیابتی در منطقه نیفتیم

لطف‌الله میثمی

راهبرد اول این است که در پی عوارض کودتاهای مختلف، جنگ ویتنام، حمله به افغانستان و عراق و لیبی و مقابله با تروریسم ناسامانی‌هایی در امریکا به وجود آمده است که باید به آن‌ها پرداخت؛ مانند افزایش درگیری‌های نژادپرستانه، کشته شدن سپاهان و متقابلاً پلیس، اشباع بازار امریکا از واردات چین، کم‌رنگ کردن جنگ سرد و نزدیکی به روسیه و در پی آن نیاز نداشتن به سلاح‌های سنگین و اتمی و جنبش تسخیر وال‌استریت. البته این مشکلات راه‌حل‌های خاص خود را دارد؛ از جمله پرداختن به صنایع داخلی. راهبرد دوم از یک‌سو به ضد جنگ شدن مردم امریکا توجه دارد و از سوی دیگر بر این باور است که اگر صنایع اسلحه‌سازی تعطیل شوند موجب رکود و بیکاری و وسیع در امریکا می‌شود. طراحان این راهبرد بدین جا می‌رسند که برای پرهیز از هزینه‌دادن و خون‌دادن شهروندان امریکایی و تأمین منافع فراملیت‌های اسلحه‌سازی و نفتی باید جنگ‌های نیابتی را در دنیا به‌ویژه خاورمیانه ایجاد و تقویت کرد. این‌ها معتقدند که در سوریه نیز باید مانند لیبی ابتدا منطقه پرواز ممنوع ایجاد کرد و سپس تمام تأسیسات راهبردی و زیرساختی سوریه نابود شود.

میزان خرید اسلحه عربستان از کشورهای مختلف به‌ویژه امریکا در این مدت افزایش چشمگیری داشته است. تنها در دوره هشت‌ساله اوپاما امریکا معادل ۱۱۶ میلیارد دلار اسلحه به عربستان فروخته است. طراحان این جنگ نیابتی برای تأمین منافعی که از فروش اسلحه سعی دارند به تضادهای ایدئولوژیک دامن بزنند. وقتی دلار و نفت و اسلحه و چالش‌های ایدئولوژیک در کنار هم قرار بگیرند راهبرد بسیار پرهزینه‌ای به وجود می‌آید که باید به‌شدت از آن پرهیز کرد. متأسفانه برخی از هم‌وطنان ساده‌اندیش ما عمق این راهبرد پرهزینه را نمی‌دانند و سعی دارند با افراطی‌گری ایدئولوژیک، تقویت قطب‌بندی‌های کاذب فکری و افزایش تنش در منطقه با شعارهای جنگ‌طلبانه به این خط‌مشی امپریالیستی دامن بزنند. اگر چنین درگیری رخ دهد، به‌رغم اینکه ایران از پتانسیل نظامی بالایی برخوردار است هر دو طرف جنگ نیابتی ضربات سختی خواهند خورد. در این صورت عربستان سعودی در هماهنگی با اسرائیل و امارات و امریکا می‌تواند خود را ترمیم کند، ولی ترمیم کشور ما به‌کندی انجام خواهد گرفت. ما در جریان دفاع در جنگ تحمیلی که هشت سال طول کشید معادل هزار میلیارد دلار خسارت دیدیم که تا آن زمان کل درآمد نفتی ما بسیار کمتر از این مقدار بود و این خود می‌رساند که ما باید بیشتر تأمل کنیم. ما باید ترتیبی بدهیم که در دام این صلح مسلح و جنگ نیابتی نیفتیم و راه‌حل‌هایی را دنبال کنیم که فروش نفت ما به خرید اسلحه و جنگ منجر نشود، بلکه در درجه اول صرف عمران و آبادانی و در درجه دوم تقویت نیروهای دفاعی کشور شود.

جدا از اینکه چه کسی پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا شود باید توجه داشت که در امریکا تحولات زیادی در جریان است مانند پدیده سندرز و فرور یختن شاکله حزب جمهوریخواه و جداسدن نئوکان‌ها از این حزب و مطرح شدن پایان جنگ سرد و همکاری با روسیه توسط یکی از نامزدها و همچنین با توجه به این پدیده انکارناپذیر که مردم امریکا ضد جنگ شده‌اند باید برخورد ایدئولوژیک و صفر و یکی با تحولات درون امریکا کم‌رنگ شود و به جای آن برخورد کارشناسی و تعاملی داشته باشیم. همچنین وقتی یکی از طراحان استراتژیک امریکا مانند برنسی می‌گوید ما می‌خواهیم به جای ابر قدرت سلطه ابر قدرتی علمی تکنولوژیک شویم با اینکه همین شخص برای اولین بار بعد از جنگ‌های صلیبی به نوعی از اسلام تمکین کرده است و اسلام در سازوکارهای دموکراتیک را برای مقابله با تروریست‌های القاعده و داعش پذیرفته است با اینکه جرج سوروس به بهترین شکلی بنیادگرایی مذهبی و بنیادگرایی بازار را دو مؤلفه محافظه کاران جدید در امریکا دانسته است باید برخورد مناسبی داشته باشیم. ■

پی‌نوشت:

۱. بحران بی‌اعتمادی مردم امریکا به نظام امریکا، بحران کسری بودجه، بحران مسکن و بحران تنفر مردم خاورمیانه از امریکا

یکی از نقطه عطف‌های راهبردی که در قرن بیست و یکم در جهان رخ داد این بود که مردم ابر قدرتی چون امریکا به این نتیجه رسیدند که جنگ‌های دو بیست سال گذشته وطن پرستانه نبوده است که اوج آن جنگ‌ها حمله به افغانستان و عراق و به‌ویژه به ویرانه تبدیل کردن کشور لیبی بود. وقتی رئیس‌جمهور بوش پسر به نمایندگی از محافظه کاران جدید در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد، ۹۰ درصد مردم امریکا از او حمایت کردند، ولی در پایان ریاست‌جمهوری فقط از حمایت ۱۶ درصد مردم برخوردار بود و امریکا نیز وارد بحران‌های چهارگانه شده بود. اوپاما با شعار «فاجعه بودن جنگ عراق» توانست آرای چشمگیری به دست آورد و رئیس‌جمهور امریکا شود. این پدیده نشان می‌دهد که فاجعه بودن جنگ عراق تا چه حد بر آرای مردم آن سامان تأثیر داشته است و مردم را ضد جنگ کرده است. به طوری که مردم امریکا ضد جنگ بودن خود را به‌عنوان یک واقعیت انکارناپذیر (Fact) پذیرفته‌اند و نئوکان‌ها و افراطی‌های عضو کنگره تأسف خود را از این موضوع اعلام کردند که چرا مردم امریکا حاضر نیستند برای استقلال امریکا هزینه یا خون بدهند.

آنچه این واقعیت را تکمیل کرد نظرخواهی و حتی نظرسازی‌های روزنامه نیویورک تایمز درباره حمله به سوریه بود که نشان می‌داد مردم امریکا به هیچ وجهی زیر بار جنگ نمی‌روند. (این نظرسنجی در سرمقاله شماره ۸۲ چشم‌انداز ایران آبان و آذر ۹۲ آمده است) ژنرال دمپسی در برابر کنگره گفت ۸۰ درصد نظامی‌های امریکا جنگ نمی‌خواهند. او همان ژنرالی بود که برخلاف تبلیغات روزنامه‌ها افشا کرد که گروه‌های مخالف اسد از سلاح شیمیایی در سوریه استفاده کردند و نه ارتش سوریه. در حالی که می‌خواستند با این خبر جنگ با سوریه را توجیه کنند.

پل کروگمن (Paul Krugman)، برنده نوبل اقتصاد، اعلام کرد که اگر جنگی رخ دهد، اقتصاد امریکا نمی‌تواند آن را لجستیک کند. افزون بر این مطالب رئیس‌جمهور اوپاما برای اولین بار در تاریخ امریکا تصمیم‌گیری درباره جنگ با سوریه را به مردم و کنگره واگذار کرد که هر دو نیز با جنگ مخالف بودند.

دلیل دیگر اینکه اوپاما در گفت‌وگو با کنگره گفته بود وقتی که مسئولیت جنگ با ایران را نمی‌پذیرید طبیعی است که باید راه مذاکره را شروع کرد و به احتمال قوی دستیابی به برجام به دلیل ضد جنگ شدن مردم امریکا بود.

در کنار مطالب بالا باید به ابر قدرت توده‌ها نیز اشاره کرد. برای نمونه پیش از حمله امریکا به عراق تنها در یک روز ۱۰ میلیون نفر در سراسر جهان از جمله ۲/۴ میلیون نفر در شهر لندن با برپایی تظاهرات با این جنگ مخالفت کردند.

ویرانه‌شدن لیبی رخدادی بود که تنفر مردم جهان را برانگیخت. تا جایی که حتی در امریکا کاندیدایی مانند ترامپ که آرای نزدیک به نیمی از رأی‌دهندگان امریکا را با خود دارد و توانسته است ۱۶ نفر از رقبای تشکیلاتی و جمهوریخواه خود از جمله ند کروزر را حذف کند و شاکله حزب جمهوریخواه را به هم بزند حمله به عراق و لیبی و بعد سوریه را محکوم می‌کند. او در دومین مناظره اعلام کرد که سوریه و ایران و روسیه با داعش می‌جنگند و داعش نیز اصلی‌ترین خطر برای امریکا است. تعداد زیادی از نئوکان‌های جنگ طلب علیه ترامپ اعلامیه دادند و از او جدا شدند، مانند ولقوقیست، مایکل لدین، کگین و همسرش و ۱۱۰ نفر دیگر از جنگ طلبان نئوکان. در مقابل، جنبش سندرز نیز توانسته است حتی بیش از خانم کلینتون مردم را آن هم با شعار سوسیالیسم - دموکراسی - محیط زیست و با تمرکز بر مسائل داخلی بسیج کند. به طوری که آقای پاتریک بوکانون که محافظه کاری متین است و دو بار نامزد ریاست‌جمهوری شده است و سخنرانی‌های نیکسون را می‌نوشته معتقد است این دو پدیده خارج از شکل دو حزب، ترامپ و سندرز، در راستای اقتصاد مردمی بوده است و این‌ها مسائلی است که در بین مردم امریکا در جریان است.

امریکا در برابر دو خط‌مشی

با توجه به نقطه عطفی که در مردم امریکا به وجود آمده است عمدتاً دو راهبرد یا دو خط‌مشی می‌تواند مطرح شود.

رمان نویسنده الهام بخش کاخ سفید

چگونه بن‌رودز قواعد دیپلماسی را برای عصر دیجیتال بازنویسی کرد

فرید مرجایی: انتشار مقاله زیر در نشریه چشم‌انداز ایران به معنای تأیید محتوای مقاله و خط‌نویسنده نیست، در راستای بحث طولانی نویسنده، نکات کلیدی و راهبردی مطرح می‌شود تا درجه‌ای از فرآیند پنهانی رقابت نیروها در دولت باراک اوباما را برای نخستین بار آشکار سازد. نویسنده با ادبیات خاص خود به‌طور گمراه‌کننده‌ای مدعی می‌شود که برنامه ارتباط عمومی و رسانه‌ای دولت اوباما و مشاور وی بن‌رودز، برای متقاعد کردن افکار عمومی به مذاکرات ایران به‌صورت حيله‌گرانه، ماکیاولی و غیردموکراتیک بوده است. در صورتی که طبیعی است دولت امریکا یا هر بنگاه اقتصادی برنامه تبلیغاتی خود را پیاده می‌کند و هیچ برنامه‌ای از طرف دولت اوباما درباره مذاکرات ایران رنگ و بوی توطئه نداشت. این مقاله در نیویورک‌تایمز در بخش مجله هفتگی آن منتشر شد، به همین دلیل طولانی‌تر از مقالات معمولی آن روزنامه است. مقاله مهم و راهبردی است، از این جهت که اطلاعات تازه و زاویه جدیدی را ارائه کرده است. این مقاله درباره بن‌رودز یکی از مشاوران نزدیک پرزیدنت اوباما است. رودز در حلقه نزدیک به پرزیدنت در دفتر «شورای امنیت ملی» کاخ سفید قرار دارد. سابقه کاری وی به زمانی برمی‌گردد که منشی گروه تفحص درباره جنگ عراق بود، از این جهت وی آشنایی زیادی با دینامیسم سیاست‌گذاری خارجی در واشنگتن پیدا کرد. در حقیقت همان سپهری که با سطره‌جویی به راحتی جنگ راه می‌اندازد.

این مقاله مفصل است و چندین زاویه و نکته دارد، ولی مهم‌ترین زاویه این مقاله توضیح می‌دهد که چگونه بن‌رودز به پرزیدنت اوباما کمک کرد که در مقابل دستگاه رسمی سیاست خارجی واشنگتن (که از هر دو حزب تشکیل شده)، بایستد و نسبت به آن پارادایم مقاومت کند. مقاله به‌طور مستقیم به ما می‌گوید که بن‌رودز و اوباما هر دو منتقد این سپهر حاکم در واشنگتن بوده و ساختار آن را در آشفتگی خاورمیانه مقرر می‌دانند. از این مقاله متوجه می‌شویم که بن‌رودز از نظر سیاسی، اخلاقی و احساسی بسیار متضاد نومحافظه‌کاران (نئوکان‌ها) است.

بعضی از وزرای دولت اوباما، خیلی با برنامه سیاست خارجی اوباما همدلی و همکاری نداشتند؛ به عبارت دیگر این مقامات وزیران از «پارادایم واشنگتن» هستند. به‌عنوان مثال در این مقاله می‌بینیم که رئیس سابق سرویس اطلاعات سیا، آقای پانتا، عصبانی است که کنترل کامل بر سیاست خارجی نداشت و کلمات ناپسندیده‌ای هم به کار می‌برد. خیلی‌ها معتقدند که چرا سیاست خارجی پرزیدنت اوباما در کاخ سفید متمرکز است. معلوم می‌شود که این منطقی است، چرا که اوباما و پلتفرمش را مردم انتخاب کرده‌اند و نه مقامات دیگر. از سوی دیگر به علت همین استقلال از سپهر واشنگتن است که اوباما مجبور شده که سیاست خارجی را از دفتر شورای امنیت ملی کاخ سفید هدایت کند.

بن‌رودز از نام و واژه جالبی برای این سیستم قدرت و پارادایم واشنگتن استفاده می‌کند. وی آن‌ها را Blob [در متن مقاله Blob معادل افراد بی‌ثبات ترجمه شده است] خطاب می‌کند. پرزیدنت اوباما با کمک این گروه جوان در مقابل «سیستم واشنگتن» مقاومت کرده و سیاست خارجی خود را درباره کوبا و مذاکرات ایران دنبال کرد. به جز بن‌رودز افراد دیگری نیز در این گروه هستند، افرادی چون رابرت مالی و دراک چولت (Derek Chollet). وقتی رابرت مالی به دفتر کاخ سفید اوباما ملحق شد، نومحافظه‌کاران، صهیونیست‌ها و راست‌گرایان به آن اعتراض کردند. از سوی دیگر، آقای درک چولت هم کتابی منتشر کرد با عنوان چگونه اوباما در مقابل واشنگتن ایستاده و تعریف جدیدی از نقش امریکا در دنیا ارائه داد. بن‌رودز می‌گوید با برقراری رابطه با ایران، می‌خواهیم که سیاست سنتی و سابق امریکا در خاورمیانه را متحول کنیم. ایران نباید همیشه به‌صورت خصمانه دیده شود و ترکیه، اسرائیل و عربستان همیشه سیاست‌های الزام‌مفیدی برای امریکا ندارند. مقاله می‌گوید برای اینکه رودز جاه‌طلب نیست و نمی‌خواهد آینده‌ای حرفه‌ای برای خود در واشنگتن بسازد، توانسته با قاطعیت این برنامه‌ها را به‌طور جدی دنبال کند.

در پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده، بن‌رودز خاطره‌ای را از ملاقات با هنری کیسینجر در کاخ سفید بیان می‌کند. وی می‌گوید هنری کیسینجر را در ضیافتی رسمی در کاخ سفید دید و به او گفت: «قرار است سفری داشته باشم به کشور لائوس». آن‌هایی که با لفظ واشنگتنی آشنا هستند می‌فهمند که رودز غیرمستقیم و با کنایه به کیسینجر می‌گوید ما فراموش نکرده‌ایم که شما در مقام دولت، در زمان جنگ ویتنام کشور لائوس را به‌طور پنهانی و غیرقانونی بمباران می‌کردید. در این مقاله رودز اشاره می‌کند که کاخ سفید با کادر خبرنگارانی در واشنگتن روبه‌روست که درباره امور بین‌المللی بسیار کم‌تجربه‌اند.

به نظر می‌رسد نویسنده این مقاله یک صهیونیست لیبرال باشد. نویسنده در این مقاله و مصاحبه‌های خود در اکثر موارد یک گزارشگر صرف است، ولی وقتی موضوعات ایران و کشور سوریه مطرح می‌شود، به‌طور آشکار آنتن و درجه حرارت بیان آرای شخصی‌اش بالا می‌رود و می‌خواهد که چهره رودز و اوباما را نامشروع ارائه کند. نویسنده درجایی از مقاله، مشاور اوباما، مالی، را متهم می‌کند که می‌خواهد بشار اسد را بر سر قدرت نگه دارد. پس از انتشار این مقاله بسیاری از افراد به لحن یکجانبه‌گرایی آن اعتراض کردند و نویسنده مجبور شد پاسخی منتشر کند و از کار خود دفاع کند. وی اذعان می‌دارد در میزگردی درباره مذاکرات ایران، در مؤسسه هادسن (Hudson Institute) شرکت کرده است که از راست‌ترین و صهیونیستی‌ترین اتاق‌های فکر است.



دیوید ساموالز*

برگردان: آزاده دشتی

بن رودز،^۱ نماینده و مشاور امنیت ملی (بخش ارتباطات استراتژیک)، متن سخنرانی‌های رئیس‌جمهور را می‌نویسد، سفرهای خارجی او را برنامه‌ریزی می‌کند و ارتباطات استراتژیک در کاخ سفید را هدایت می‌کند. هریک از این وظایف تنها بخش کوچکی از اهمیت نقش اوست. او طبق اجماع دو جین از اعضای فعلی و قبلی کاخ سفید که من با آن‌ها صحبت کرده‌ام، تنها صدای مؤثر شکل‌دهنده سیاست خارجی امریکا به‌جز خود او با ما است. دنیس مک دونو، سرپرست کارمندان او با ما، می‌گوید من شخصاً می‌بینم رئیس‌جمهور و رودز مرتباً چندین مرتبه طی روز با هم ارتباط دارند. او می‌گوید مطمئن است که علاوه بر چند ساعتی که رودز روزانه با او با ما می‌گذرانند، با ایمیل و گوشی هم در ارتباط هستند. رودز برنامه‌ریز و مجری کمپین موفق پیام‌رسانی توافق با ایران بود. وی کمک کرد مذاکرات بین کوبا و امریکا پس از وقفه‌ای پنج‌ساله آغاز شود و به نوشتن سخنرانی‌های مهم او با ما برای سیاست خارجی امریکا کمک می‌کند. تری سپلات،^۲ قدیمی‌ترین عضو رسمی گروه نطق‌نویسان شورای امنیت ملی، به من گفت: «رودز هر روز دوازده شغل را انجام می‌دهد و هریک را بهتر از افراد شاغل به آن‌ها انجام می‌دهد.» در پاسخ به بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین پرسش‌ها صدایی که امریکا با جهان صحبت می‌کند صدای بن رودز است.

با تماشای کارکردن رودز، متوجه می‌شوم که او هنوز یک نویسنده است، نویسنده‌ای که از یکسری ابزار جدید در کنار هنرهای سنتی روایتگری استفاده می‌کند تا داستان‌هایی با نتایج بزرگ خلق کند. داستان‌هایی که او می‌پردازد همان صداهای مقامات ارشد، مقاله‌نویسان و گزارشگران و حتی سخنرانی‌های خود رئیس‌جمهور است. همه این‌ها تنها نقاط رنگی از تصویر بزرگ‌تری هستند که نشان می‌دهند امریکایی‌ها کیست‌اند و ما در چه مسیری پیش می‌رویم، مسیری که رودز و رئیس‌جمهور در هفت سال گذشته با همدیگر شکل داده‌اند. وقتی از جان فاورو، نویسنده متن سخنرانی مبارزات (انتخاباتی) او با ما در سال ۲۰۰۸ و دوست صمیمی رودز، پرسیدم که آیا او یا رودز یا رئیس‌جمهور تا به حال به سخنرانی‌های فردی‌شان یا اجزای سیاست‌سازی‌شان در قالب جزئی بزرگ‌تر از بازسازی روایتگری امریکایی نگاه کرده‌اند؟ او پاسخ داد: «ما آن را کل شغلمان می‌دانیم.»

به‌ندرت می‌توان نام بن رودز را در گزارش‌های اخبار حوادث مهم طی هفت سال گذشته پیدا کرد. او ویژه است چون خودخواه نیست و تنها در خدمت رئیس‌جمهور است؛ اما اگر شما به تفاوت صدای بن رودز آگاه باشید که اغلب همراه با تحقیرهای تهاجمی نسبت به هر چیزی یا هرکس است که در خلاف مسیر رئیس‌جمهور باشد، همه‌جا می‌توان اثر او را دید و صدای او را شنید. پدر و مادر رودز علاقه‌ای به صحبت درباره او ندارند، مانند برادر بزرگش که

مانند او با ما رودز نویسنده‌ای است که از ابزار هنر نویسندگی برای پیش‌بردن اهداف دولت استفاده می‌کند، اهدافی که جزو حوزه سیاست محسوب می‌شود، ولی اغلب کاملاً شخصی است. او استاد ماهر تنظیم سخنرانی‌های سیاست خارجی او با ما در زمانی است که موج نابودکننده شبکه‌های

مدیر اخبار شبکه تلویزیونی سی بی اس است. برادر روزی اخیراً تلاش بسیاری برای خارج کردن ۲۸ صفحه از گزارش ۱۱ سپتامبر از طبقه بندی محرمانه کرد، آن هم درست پیش از سفر او با ما به عربستان و در حالی که بن روزی مانند همیشه همراه او بود. برادرها به هم نزدیک هستند، اما معمولاً هر چند ماه یک بار یکدیگر را ملاقات می کنند. بن دوباره برادرش گفته بود: «او شبیه کودکی است که کیف به مدرسه می برد. او پیش از نقل مکان به سی بی اس در فاکس نیوز و بلومبرگ کار کرده بود. من در دبیرستان شاگرد خوب نبودم چون دائم الکل می خوردم و ماری جوانا مصرف می کردم و در سنترال پارک می چرخیدم.»

مادر روزی یهودی و از اهالی منطقه شمال شرقی است. او جان آب دایک^۴ را ستایش می کند و هفته نامه لیبرال نیویورکر را می خواند. پدرش اهل تگزاس و وکیل است. او پسرش را هر ماه یک بار به کلیسای سنت توماس اپسکوپال^۵ می برده است. جایی که روزی احساس می کرد در کلیسا کودکی یهودی است. در همان راستا او در مراسم های روزهای تعطیل برای یهودیان احساس می کرد مسیحی است. در دوران پیش دبستانی در نیویورک شخصیتی آسیب پذیر، شکننده و همراه حس شدید تنفر از متظاهران داشت. اگر هولدن کالفیلد^۶ برای کار در قسمت غربی کاخ سفید تربیت شده بود، روزی ممکن بود ورژن کمی به روز شده از او باشد. روزی ذهنی همسو با رئیس جمهور او با ما دارد و از این مهارتش برای تغییر جهت سیاست خارجه افراطی آمریکا استفاده می کند.

سر دبیر فارن پالیسی^۷ که داستان ماهی طلایی روزی را به همراه نامه درخواست کار او خوانده بود به او پیشنهاد داد به لی همیلتون، که زمانی نماینده کنگره از ایندیانا بود، درخواستی بفرستد و به دنبال کسی برای نوشتن متن سخنرانی می گشت. همیلتون به یاد می آورد که بسیار متعجب شده بود. جوانی که می خواست رمان های خیالی بنویسد پیش من چه غلطی می کرد؟ اما همیلتون همیشه نویسنده گان را مفید می دانست و نمونه نوشته های روزی بهترین بودند. پس همیلتون روزی را در مرکز ویلسون، یک اندیشکده غیر حزبی، استخدام کرد.

همیلتون می گوید روزی هیچ وقت در جلسه ها یک

کلمه نمی گفت، اما در فهمیدن آنچه روی می داد هوش ذاتی داشت و استعدادی برای قراردادن مواضع حضار محترم بر کاغذ. همیلتون توضیح می دهد: «من به سرعت متوجه شدم که آن خصیصه مهمی برای هر کارمند است. او می توانست به جلسه ای

بیاید و تصمیم بگیرد که چه نتیجه ای گرفته شود.» من گفتم عبارت «او می توانست تصمیم بگیرد که چه نتیجه ای گرفته شود»، به قدرتی عظیم اشاره می کند که احتمالاً فقط در توان روزی است. همیلتون با سر تأیید کرد و گفت: «کاملاً.»

روزی کارمند همیلتون در کمیته ۱۱ سپتامبر بود، جایی که وی دنیس مک دونو را ملاقات کرد که پیش تر کارمند همیلتون بود و بعد برای کار با تام دشل،^۸ از ایالت داکوتا جنوبی، به سنا رفته بود. بعدها روزی نویسنده اصلی گروه مطالعاتی عراق شد، کمیسیونی دوحزبی که جنگ جورج بوش در عراق را بررسی می کرد. روزی همیلتون و جیمز بیکر، همتای جمهوریخواه خود در گروه مطالعاتی عراق را در جلساتشان با کالین پاول، کاندولیزا رایس، استفان هادلی، دیوید پترانوس و بسیاری دیگر همراهی می کرد. دیک چنی، معاون رئیس جمهور، با این گروه ملاقات کرد، اما روزی در آن جلسه یک کلمه هم نگفت.

طبق گفته همیلتون و ادوارد دجرجیان^۹ نظریات روزی در شکل دادن نتیجه نهایی مفید بود؛ اعلام جرم قاطع علیه سیاست گذاران مسئول حمله به عراق. برای روزی که اکثر گزارش های گروه مطالعاتی عراق (I.S.G.) را می نوشت جنگ عراق حاصل پیچیدگی امور بین المللی یا خطرات بسیار همراه آن نبود، بلکه حاصل تصمیمات یکسری کودن بود. یکی از نتایج تجربه گروه مطالعاتی عراق آن بود که وقتی روزی به کمیته او با ما در سال ۲۰۰۷ پیوست، خیلی بیشتر از خود کاندیدا یا خیلی از مشاوران وی درباره جنگ عراق اطلاعات داشت. او همچنین از پایه گذاران سیاست خارجی آمریکا از جمله سردبیران و خبرنگاران نیویورک تایمز، واشنگتن پست، نیویورکر و جاهای دیگر خشمگین بود و از آنها

انتقاد کرد که در ابتدا جنگ عراق را تحسین می کردند و پس از آنکه اوضاع خراب شد به دنبال سرزنش بوش و گروه نومحافظه کاران وی بودند. به هر حال آن خشم در دوران روزی در کاخ سفید مشخصاً رشد کرده است. او پایه گذاران اخیر سیاست خارجی آمریکا را افرادی بی ثبات می داند. طبق نظر روزی این افراد بی ثبات شامل هیلاری کلینتون، رابرت گیتس و دیگر پیشروهای جنگ عراق از هر دو حزب هستند که حالا بی وقفه از نابود شدن امنیت آمریکا در

اروپا و خاورمیانه ناله می کنند. جان فاوارو، نطق نویس ارشد کمپین انتخاباتی، فکر کرد آیا او می تواند از کارشناس امور خارجه ای استفاده کند که توانایی نوشتن دارد. او به یاد می آورد: «مشاوران سیاست خارجی دائماً بخش هایی از گفتار

او با ما را که باعث می شد او خارج از پایه گذاران سیاست خارجی حزب دموکرات به نظر بیاید، عوض می کردند.» رمان نویسی که در گروه مطالعاتی عراق و در کمیسیون گزارش های ۱۱ سپتامبر بوده است و در تخیل کردن حرفه ای است گزینه مناسبی برای کاندیدایی به نظر می رسد که تأکید بسیاری روی قصه گوئی دارد. دو نطق نویس جوان به سرعت با هم هماهنگ شدند. فاوارو در مدح روزی می گوید: «او به آنچه اکثر افراد واشنگتن فکر می کنند، هیچ اهمیتی نمی دهد.» او با لحن تحسین برانگیزی ادامه می دهد: «من فکر می کنم او همواره کارش را در آنجا موقتی می داند و هیچ اهمیتی نمی دهد که دوباره به میهمانی ها یا شورا ی روابط خارجی یا هر برنامه دیگری دعوت نشود.»

سامانتا پاور زمان ورود روزی به کمیته او با ما در سال ۲۰۰۷ را به یاد می آورد: «می شد او را به سادگی دست کم گرفت.» سامانتا پاور، نویسنده کتاب مشکی از جهنم است که جایزه پولیتزر را برد. پاور کار در دفتر سنای او با ما در سال ۲۰۰۵ آغاز کرد. او اکنون سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد است. پاور خیلی زود متوجه توانمندی و قدرت استراتژیک روزی شد. او می گوید: «روزی به آرامی در مسیر اعمال تغییرات حرکت می کرد.» وقتی من از پاور پرسیدم قدرت نظارت روزی بر پیش نویس سخنرانی کاندیدا از کجا آمد، به سرعت جواب داد: «او با ما» و بعد گفته اش را تعدیل کرد و گفت: «او هابزین بود.» پاور اضافه کرد: «روزی قلم در دست داشت و می دانست که نوشتن به او چنان قدرت نظارتی را می دهد.» قضاوت وی برتر از رقبای او بود و هیچ گاه عقب نشینی نمی کرد. او به یاد می آورد: «او انتقادپذیر نبود. او این گونه بود: نه من موافق نیستم، آن ایده بدی است. او با ما آن را نمی خواهد.» پاور می گوید: او با ما به روزی برای «نظرات و واکنش های رک و پوست کنده وی» تکیه دارد. او پوکر فیس (Poker Face)^{۱۰} ندارد و به آسانی می توان فهمید چه زمانی احساس ناراحتی می کند. شخصیت ادبی روزی شباهت بسیار نزدیکی به هولدن کالفیلد دارد. او از ساختگی بودن متنفر است، تند است و دید بسیار قوی دارد.»

روزی در روز اول کارش در قسمت غربی کاخ سفید، فکر می کرد چقدر آنجا فضای کوچکی است. او می دید چطور همان افرادی که در کمیته مبارزاتی در شیکاگو بودند الان به جای شلوار جین، کت و شلوار می پوشند.

روزی در روز اولش در کاخ سفید فهمید هیچ دستورالعمل از پیش تعیین شده ای برای کارها و اینکه چطور می توان کارمند فردی بود که کشور را هدایت می کند وجود ندارد، به ویژه در زمان رکود اقتصاد جهانی و زمانی که ۱۸۰ هزار آمریکایی در افغانستان و عراق در حال جنگ بودند. او از دو چیز آگاه شده بود: حجم زیاد مسائلی که رئیس جمهور با آنها مواجه بود؛ و علاقه و توجه شدید جهانی به ارتباطات رئیس جمهور، حتی ارتباطات بسیار معمولی.

” برای روزی که اکثر گزارش های گروه مطالعاتی عراق (I.S.G.) را می نوشت جنگ عراق حاصل پیچیدگی امور بین المللی یا خطرات بسیار همراه آن نبود، بلکه حاصل تصمیم های یکسری کودن بود



او مسئول کمک به رئیس‌جمهور برای ارتباط با مردم بود. ارتباطی که با توجه به اثر تکنولوژی دیجیتال بر مردم واشنگتن به‌طور چشمگیری در حال تغییر است. برای بسیاری باور تغییر در سیستم اطلاع‌رسانی دشوار است - در دهه گذشته ۴۰ درصد از خبرنگاران صنعت نشر، شغلشان را از دست داده‌اند - چون خوانندگان می‌توانند همه اخباری را که می‌خواهند از شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک به‌دست آورند. این شبکه‌ها ده‌ها و صدها میلیارد دلار ارزش دارند و اطلاعات را مجاناً در اختیار خوانندگان می‌گذارند. شما باید در تجارت اخبار باشید که بسیار حیاتی است تا بفهمید کلماتی که در تایپ آشنا به‌نظر می‌رسند، تغییر کرده‌اند. روزی روزی برای من مثالی کلیدی زد که حقیقت تلخی است. او گفت: «همه این روزنامه‌ها سابقاً دفاتر خارجی داشتند، ولی اکنون ندارند. به‌عنوان مثال، بعضی اوقات آن‌ها (خبرنگاران) از خود ما درباره اتفاقات مسکو و قاهره توضیح می‌خواهند. اکثر اخباری که از اتفاقات جهان گزارش می‌شود از واشنگتن است. میانگین سنی خبرنگارانی که ما با آن‌ها صحبت می‌کنیم ۲۷ سال است و تنها تجربه گزارشی آنان حضور در کمپین‌های سیاسی است. این تغییری بزرگ است. آن‌ها تقریباً هیچ چیز نمی‌دانند.»

در این فضا، روزی در هم‌صدا بودن با مردم ماهر شده است. ند پریس، دستیار روزی، به من گفت که او چگونه این کار را انجام می‌دهد. او توضیح داد: «آسان‌ترین راه برای کاخ سفید شکل دادن اخباری است که از تریبون‌ها پخش می‌شود و هر تریبون مخاطب مطبوعاتی خاص خود را دارد. منابع بسیاری این اطلاعات را شکل می‌دهند. ما منابع خود را داریم. به برخی افراد دسترسی داریم که نمی‌خواهیم نامشان فاش شود.» من گفتم: «من نامشان را می‌دانم» و نام چند نفر از خبرنگاران و ستون‌نویسان سابق واشنگتن را گفتم که اغلب در پیام‌رسانی با کاخ سفید در ارتباط‌اند. پریس خندید و گفت برخی افراد این روایت را نشانه‌ای از ضعف امریکایی می‌دانند، ولی... من گفتم: «ولی این واقعیت نشانه قدرت است.» پریس ادامه داد بسیاری از این جوانان در فضای مجازی هستند و در توئیتر فالوئرها (خوانندگان) زیادی دارند و این پیام‌ها را در صفحات خود در اینترنت می‌گذارند.

زمانه‌ای که خبرنگاران تجربی برای رسیدن به خبر دست اول با هم رقابت می‌کردند و خوش خدمتی به کاخ سفید را برای رسیدن به اهدافشان مایه شرم می‌دانستند عوض شده است. دیگر زمانه‌ای نیست که فرقی نمی‌کرد کدام حزب بر سر قدرت است و حفظ کردن «روایت» از هر دوره‌ای سخت‌تر بود. حالا نقل قول‌ها و ایده‌های ۱۴۰ شخصیت مؤثر در طول روز منتقل می‌شود و حتی برای خبرنگار خوب نیز سخت است که بفهمد این اخبار از کجا و برای چه آمده است.

دیوید اسکسراد^{۱۱} متفکر سابق مبارزات اوپاما در شیکاگو و روزنامه‌نگار سابق، آهی کشید و

گفت: «آسان نیست در کنفرانس خبری روبه‌روی خبرنگاری‌ها ایستاد و با هفتاد میلیون نفر صحبت کرد به مانند آنچه رئیس‌جمهورهای پیشین توان انجام آن را داشتند.» او توضیح داد: «دیگر محل سخنرانی و گفت‌ووشنود وجود ندارد. در طول سال گذشته سرمایه‌گذاری‌های بسیاری روی ابزارهای ارتباطی جایگزین انجام شده است: استفاده مؤثرتر از فضای دیجیتال، استفاده از منابع جدید و غیرسنتی و فهمیدن اینکه چه موضوعی باعث جذب رأی‌دهندگان می‌شود. من فکر می‌کنم آن‌ها به چالش‌های سیاست خارجه مانند مشکلات کمپین انتخاباتی نگاه می‌کنند، آن‌ها کمپین‌هایی داشتند که فهم و درک خوبی از چگونگی رفتار مردم داشتند.»

کمپین ابداعی روزی برای قبولاندن تفاهم ایران به مردم و کنگره مدلی برای دولت‌های آینده است که به آن‌ها نشان می‌دهد چگونه مسائل سیاست خارجی را به کنگره و مردم توضیح دهند. آن نسخه داستان توافق با ایران را که بیشتر امریکایی‌ها شنیده‌اند برای راضی کردن امریکایی‌ها به پذیرش توافق با ایران بود، دولت اوپاما مذاکرات جدی را از سال ۲۰۱۳ با مقامات ایرانی آغاز کرده بود تا از شرایط پیش‌آمده پس از انتخابات و به قدرت رسیدن میانه‌روها در ایران استفاده کند. اغلب حتی جایی که جزئیات این داستان حقیقت داشت، تأثیراتی که آن جزئیات بر مخاطبان می‌گذاشت گمراه‌کننده و دروغ بودند (در اینجا نویسنده به‌طور شگفت‌انگیزی به دولت اوپاما اتهام دروغ‌گویی در باره مذاکرات ایران می‌زند - مترجم). نزدیک‌ترین مشاور اوپاما از سال ۲۰۱۲ یا حتی از زمان آغاز ریاست‌جمهوری او همیشه به او تلقین می‌کرد که باید مشتاق توافق با ایران باشد. روزی دو روز پس از انجام توافق که رسماً برنامه جامع اقدام مشترک نامیده شد به من توضیح داد که این اوج قوس است. او سپس راه‌هایی که اهداف سیاست خارجی دولت را به سمت ایران سوق داد، مرور کرد و گفت: «اگر بتوانیم راه‌حلی برای مسائل و مشکلاتی از این دست پیدا کنیم نباید دامن در

سیکل مناقشه بمانیم. ما می‌توانیم کارهایی کنیم که این تفکر متداول را که آپیک یا دولت اسرائیل یا کشورهای حاشیه خلیج فارس این راه‌حل را دوست ندارند به چالش بکشاند. این کارها فرصتی است برای بهبود روابطمان با دشمنانمان و تلاش برای منع گسترش سلاح اتمی؛ بنابراین، تمام این نخ‌ها که رئیس‌جمهور برای نزدیک به یک دهه ریسمان می‌کرد، و من خارج از حس خبری به آن اعتقاد دارم، همگی به‌گونه‌ای حول مسئله ایران بود.»

در ماجرابی که روزی به آن شکل داده بود داستان توافق با ایران از سال ۲۰۱۳ آغاز شده بود؛ زمانی که جبهه معتدلی به رهبری حسن روحانی تندروها را در انتخابات شکست داده بود و سیاست درهای باز را اتخاذ کرده بود که شامل تمایل به مذاکره بر سر برنامه اتمی ایران بود (اینجا نویسنده روایت اشتباهی القای می‌کند که دولت دهم تمایل به مذاکرات نداشتند، ولی در حقیقت در آن سال‌ها توافق ایران - ترکیه - برزیل صورت گرفته بود - مترجم). رئیس‌جمهور در سخنرانی روز توافق با ایران در تاریخ ۱۴ جولای ۲۰۱۴ اعلام کرد امروز پس از دو سال مذاکره، امریکا به همراه همکاران بین‌المللی‌اش به چیزی دست یافت که در دهه‌ها تخاصم شدید، به آن دست نیافته بود. در حالی که سخنرانی رئیس‌جمهور از لحاظ فنی دقیق بود (مذاکرات رسمی پس از دو سال منتج به برجام شده بود) عملاً گمراه‌کننده بود چون مذاکرات با ایران از نیمه‌های سال ۲۰۱۲ آغاز شده بود؛ ماه‌ها پیش از آنکه مردم میانه‌روها و روحانی را انتخاب کنند. به‌وجود آمدن این باور عمومی در امریکا که در حکومت ایران انشعابی صورت گرفته است و دولت ایران در دست میانه‌روهاست که می‌خواهند با همسایه‌های ایران و امریکا روابط صلح‌آمیز برقرار کنند باعث شد اوپاما بتواند از ایجاد تفرقه بر سر سیاست دولتش در مذاکره با ایران بپرهیزد. با از بین رفتن بحث‌ها و سر و صداها بر سر برنامه اتمی ایران دولت امریکا امیدوار بود بتواند تنش ساختاری بین دو کشور را از بین ببرد. این اتفاق می‌توانست

فضایی را برای امریکا ایجاد کند تا خود را از سیستم پابرجای قدیمی اتحاد با کشورهای مانند عربستان سعودی، مصر، اسرائیل و ترکیه برهاند. با حرکت جسورانه‌ای دولت می‌توانست پروسه بزرگ کنترکشدین از مسائل خاورمیانه را مؤثرانه آغاز کند. اتاق فکر ارائه و قبولاندن توافق با ایران به کنگره در مکانی در کاخ سفید بود که استفاده کنندگان قبلی اش آن را اتاق جنگ می‌نامیدند. این گروه متفکر برای قبولاندن توافق به کنگره سه ماه، بین جولای تا سپتامبر سال قبل، وقت داشت. چاد کریکمر،^{۱۱} اهل ایالت نبراسکا که در دفتر اقدامات مربوط به قانون‌گذاری در کاخ سفید کار می‌کرده است، کمک کرد تا گروهی تشکیل داده شود که شامل سه تا شش نفر از هر سازمانی می‌شد. او گفت این سازمان‌ها شامل وزارت خارجه، خزانه‌داری، هیئت امریکایی در سازمان ملل متحد (مانند سامنتا پاور)، و در آن زمان، وزارت دفاع، وزارت انرژی و شورای امنیت ملی بودند. روزی مانند بازیکن خط حمله بود، روزانه ویدئو کنفرانس اجرا می‌کرد و جلسات و مواضع حمله و دفاع را می‌ساخت. کریکمر به‌یاد می‌آورد که روزی در یافتن واژه مناسب و ارسال پیامی محسوس‌تر بسیار خوب بود. تبیین کردن توافق به شکل انتخابی بین صلح و جنگ ایده و ابداع روزی بود و در نهایت ثابت کرد این استدلال برنده است.

کسی که کریکمر در بخش دیجیتال کمپین به او اعتماد کرده بود تانیا ساماندار،^{۱۲} سی‌ویک‌ساله و مدیر پاسخ دیجیتال دفتر راهکارهای دیجیتالی در کاخ سفید است که در اتاق جنگ و در تویتر به TheIranDeal @ معروف بود. اوایل روزی از او خواسته بود برای پاسخ به تمام وقایع و حقایق و هر آنچه مربوط به توافق با ایران است حساب کاربری بسازد. ساماندار می‌گوید: ما طرحی را توسعه دادیم تا توافق با ایران نقطه رأس تمام اخبار شود و می‌خواستیم تمام مخاطبانمان از اقتشار گوناگون، افراد عادی جامعه، فرهیختگان، متخصصان، جناح راست و کنگره را پوشش دهیم. با به‌کارگیری ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی قرن ۲۱ در دنیای حساس مسائل خارجی کاخ سفید توانست سناتورهای امریکا و مردمی که این سناتورها برایشان کار می‌کنند و روی آن‌ها اثر می‌گذارد را تحت نظر بگیرند و مطمئن شوند هیچ نظر منفی درباره توافق با ایران در تویتر بی‌پاسخ نمی‌ماند.

وقتی که ساماندار ساز و کار این پروسه را برایم توضیح می‌داد به این فکر می‌کردم که فرضیه وضع

طبیعی تا چه اندازه ساده‌انگارانه است. او توضیح داد: «امروزه مردم منابع خبری معتبرشان را خودشان می‌سازند. خودشان انتخاب می‌کنند که حرف چه کسی را باور کنند.»

کمپین پیام‌رسانی روزی بسیار مؤثر بود نه تنها به دلیل اینکه به بهترین وجه طراحی شده بود و مثال انجام‌شده استراتژی دیجیتالی است، به این دلیل که بن‌رودز خودش شخصاً در هدایت توافق نقش داشت. در جولای ۲۰۱۲ جک سولیوان، همراه نزدیک هیلاری کلینتون، برای اولین ملاقات با ایرانی‌ها به مسقط عمان سفر کرد تا پیام کاخ سفید را برساند. سولیوان به‌یاد می‌آورد که آن پیام این بود: «ما آماده ایجاد کانال ارتباطی مستقیمی برای حل توافق هسته‌ای هستیم، در صورتی که شما آمادگی کار مشابه را داشته باشید و آن را در سطح عالی انجام دهید و به مباحث جدی در این موضوع وارد شوید.» سولیوان به‌یاد می‌آورد: «به‌محض اینکه با این پیشنهاد موافقت شد، به‌سرعت تصمیم گرفته شد در دو مرحله به توافق هسته‌ای دست یابیم، توافق موقت و توافق نهایی.»

این واقعیت که رئیس‌جمهور تا حد زیادی به جانشینانش اجازه داده بود درباره ایران صحبت کنند و آن را بقبولانند مانع انعکاس سطح تعامل مستقیم او شد. سولیوان و بیل برنز،^{۱۴} قائم‌مقام وزیر امور خارجه، قبل و بعد از هر جلسه در عمان، با رئیس‌جمهور و مشاوران نزدیکش در کاخ سفید ساعت‌ها زمان می‌گذاشتند. وقتی رئیس‌جمهور حضور نداشت، روزی همیشه بود. سولیوان بیان می‌کند: «من و بن (رودز) زمان زیادی درباره

همه جوانب فکر می‌کردیم. ما چهار الی پنج ساعت در واشنگتن درباره مسائل پیش رو قبل از جلسات با همدیگر صحبت می‌کردیم.» در مارس ۲۰۱۳، سه ماه کامل پیش از انتخاباتی که حسن روحانی در آن پیروز شد، سولیوان و برنز پیشنهادشان برای توافق موقت را نهایی کرده بودند که پایه برجام شد.

کاخ سفید برای مراحل آخر مذاکرات راب مالی^{۱۵} (مشکل‌گشای محبوب را برگزید، کسی که الآن در حال انجام مذاکرات برای در قدرت نگه‌داشتن دیکتاتور سوریه، بشار اسد، است) این

ادعای سیاسی خود نویسنده است که موضع مالی را نسبت به سوریه سست می‌داند؛ و مالی را متهم می‌کند که می‌خواهد بشار اسد را بر سر قدرت نگه دارد. مترجم: طی مذاکرات با ایران مالی به من گفت که وی همیشه در ارتباط مستقیم با رودز بوده است. او توضیح می‌دهد: «من به او زنگ می‌زدم

و می‌گفتم که مرا چک کند. او می‌توانست بگوید این جایی است که من فکر می‌کنم رئیس‌جمهور موافق است یا موافق خواهد بود. بن تلاش می‌کرد پیش‌بینی کند که آیا این بخش از نظر سیاسی عاقلانه است یا نه؟ ولی بعد از خودش می‌پرسید: چگونه ما آن را به کنگره بقبولانیم؟ چگونه ما آن را به عموم مردم بقبولانیم؟ روایت ما چه سرانجامی خواهد داشت؟»

مالی به‌ویژه ناظر مشتاق هنر تغییرات ارتباطات سیاسی است؛ پدر وی، سیمون مالی که در قاهره زاده شده بود مجله سیاسی آسیایی-آفریقایی را سردبیری می‌کرد و مفتخر بود که در زمانی که رسیدن کلمات رهبران از کوبا و قاهره تا پاریس هفته‌ها زمان می‌برد، یک سکو برای فیدل کاسترو و یاسر عرفات فراهم کرده است (در این نقطه نویسنده به اطلاع خواننده می‌رساند که پدر و مادر مالی رادیکال بودند و با ظرافت می‌خواهد از مشروعیت و بی‌طرفی وی بکاهد. مترجم). مالی می‌گوید: «تجربه توافق با ایران جایی بود که من اولین بار دیدم چگونه سیاست، برنامه و پیام‌ها همگی باید در کنار هم هماهنگ شوند، من فکر می‌کنم بن رودز در همه این مسائل بود. او پیام‌ها را در یک زمان شکل می‌داد و منعکس می‌کرد.»

زمانی که مالی و نمایندگان وزارت امور خارجه از جمله وندی شرم و وزیر امور خارجه، جان کری، درگیر مذاکرات رسمی با ایرانیان برای تصویب جزئیات چارچوبی بودند که اکنون بر آن توافق شده است، اتاق جنگ روزی کار خود را در کنگره و با خبرنگاران انجام می‌داد. در بهار سال گذشته، سپاهی از کارشناسان کنترل سلاح هسته‌ای^{۱۶} در اتاق‌های فکر و در رسانه‌های اجتماعی ظاهر شدند و سپس منبع خبری کلیدی صدها خبرنگار (اغلب کم‌اطلاع شدند. وقتی من از او خواستم که درباره قدرت عظیم خبرگان جدید تولید خبر توضیح دهد که برای توافق با ایران هیاهو به‌پا کرده بودند، او اعتراف کرد: «ما یک اتاق پژوهش ساختیم. آن‌ها چیزهایی را می‌گفتند که به خبرهایی که ما قبلاً به آن‌ها داده بودیم اعتبار و ارزش می‌داد.»

زمانی که من مطرح کردم به‌نظر می‌رسد این داستان تاریک پروسه نویسندگی اندکی از بحث منطقی درباره نقش آینده امریکا در جهان به دور است، رودز تأیید کرد: «در صورت وجود نداشتن گفتمان عقلانی، ما به سمت گفتمان توهین‌آمیز می‌رویم. ما تست‌هایی را انجام دادیم که بفهمیم چه کسی قادر است پیام ما را مؤثرانه انتقال دهد و چطور می‌توانیم از گروه‌های خارجی مانند نهادهای تحقیقاتی Ploughshares, Iran Project و هر کس دیگر در هر جای دیگر استفاده کنیم. پس ما تاکتیک کارآمد را می‌دانستیم.» او از مسیر توافق با ایران مفتخر است و درباره مخالفان توافق می‌گوید: «ما آن‌ها را دیوانه کردیم.»

در واقع، به‌نظر می‌رسد شور و علاقه رودز ناشی از تمرکز بر جزئیات فنی تحریم، یا تعداد و آرایه ساترفیوژها یا هر خوش‌بینی خاصی درباره

”
باز بین رفتن بحث‌ها و سر و صداها بر سر برنامه اتمی ایران دولت امریکا امیدوار بود بتواند منبع تنش ساختاری بین دو کشور را از بین ببرد. این اتفاق می‌توانست فضایی را برای امریکا ایجاد کند تا خود را از سیستم پابرجای قدیمی اتحاد با کشورهای امریکا، عربستان سعودی، مصر، اسرائیل و ترکیه برهاند



لئون پانتا

امنیت ملی از سال ۲۰۱۰، و هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت، فرصتی برای کار روی پیشنهاد ارائه شده داشتند، پاسخ داد: «نه.» او به من می گوید در جایگاه وزیر دفاع یکی از وظایف مهمش باز نگاه داشتن بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، و وزیر دفاعش، ایهود باراک، از حمله‌ای پیشگیرانه به تأسیسات هسته‌ای ایران بوده است. پانتا به یاد می آورد: «آن‌ها هر دو علاقه مند به پاسخ به این سؤال بودند که آیا رئیس جمهور جدی است؟ و شما نظر من را می دانید، بر اساس صحبت با رئیس جمهور: اگر به جایی برسیم که شواهدی بیابیم مبنی بر اینکه آن‌ها (ایرانی‌ها) در حال توسعه سلاح اتمی هستند، من فکر می کنم رئیس جمهور جدی است و او اجازه نمی دهد که این اتفاق بیفتد.» پانتا سکوت می کند. من می پرسم: «اما شما همان ارزیابی را در حال حاضر هم دارید؟» او می پرسد: «آیا من همان ارزیابی را در حال حاضر هم دارم؟ احتمالاً نه.»

دونیلون، از مقامات اسرائیل، فهمید چرخش رئیس جمهور به سمت ایران نتیجه منطقی تفکر رئیس جمهور درباره آثار منفی استفاده آمریکا از نیروی نظامی است؛ استفاده‌ای در ابعاد بسیار بزرگ تر از بمباران هواپیماهای بی سرنشین و حملات محدود نیروهای ویژه. او درباره اوپاما توضیح می دهد: «من فکر می کنم کل میراثی که او بر آن کار می کرد در این جملاتش خلاصه شده است: «من مردی هستم که می خواهد این جنگ‌ها را به پایان ببرد و آخرین چیز لعنتی که نیاز دارم، شروع جنگی دیگر است.» او درباره نظر اوپاما توضیح می دهد: «افزایش تحریم‌ها علیه ایران می تواند باعث جنگ شود. اگر مخالفت با منافع ایران را در سوریه پیش بگیرد آن هم می تواند باعث آغاز جنگ شود.»

به گفته پانتا تجربه او در پنتاگون در دوره اوپاما گاهی شبیه آن بود که در صندلی راننده نشسته‌اید و ناگهان متوجه می شوید که چرخ‌ها و ترمز از موتور جدا شده‌اند. اوپاما و همکارانش در ابتدا از افراد

جدیدی که اوپاما و رودز آن را نوشته‌اند مشکلی داشت، افراد بی ثبات پایه گذار سیاست خارجی ممکن بود که در نهایت به آن پی ببرند.» یکی از مقامات ارشد سابق درباره رئیس جمهور به من گفت: «او آدم نابغه‌ای است، اما مشکلی واقعی دارد. او همه افراد طرف دیگر این موضوع را تشنگان خون می داند که هیچ نمی دانند و با قوانین قدیمی بازی می کنند. او از مخالفانش بحث‌هایی را می شنود مانند اینکه ما باید برای جابه‌جایی اسلحه به صورت ایران مشت بزنیم، آن هم به طور علنی، یا ما باید آن‌ها را برای تست موشک‌های بالستیک تحریم کنیم و به آن‌ها بگوییم که اگر آن‌ها این کار را دوباره انجام دهند، ما عکس‌العمل‌های دیگری خواهیم داشت و او ایده‌های دیک چنی را از آن‌ها در آن بحث‌ها می شنود.»

یکی از معذور افسرادی که رودز آن‌ها را بی ثبات می نامد، لئون پانتا^{۱۷} است. او رئیس سرویس اطلاعاتی سیا و وزیر دفاع در زمان اوپاما بود و همچنین به اندازه کافی محصولی از فرهنگ‌های مختلف است که به آنچه از نتیجه درک می کند پاسخی صادقانه بدهد. در مؤسسه خود در فورت آورد قدیمی در کنار دریا، در کالیفرنیا، من از او درباره بخش بسیار مهمی از روایت‌های عمومی دولت درباره ایران پرسیدم که آیا هرگز در زمان ریاستش بر سیا در تحلیل‌های این سازمان شواهد مهم و چشمگیری از دودستگی جدی حکومت ایران به تندروها و میانه‌روها دیده است. پانتا جواب داد: «خیر. تردید زیادی درباره نیروی قدس و رهبری نبود که کشور را با بازویی قوی هدایت می کند و اینکه این قسم نظریات مخالف هیچ اقبالی به دست نمی آوردند.»

من از پانتا پرسیدم آیا زمانی که رئیس سیا بود و بعداً که وزیر دفاع شد، در سال ۲۰۰۹ و در سال ۲۰۱۲، نامه‌ای مخفیانه از اوپاما به آیت‌الله خامنه‌ای دیده است، نامه‌ای که در هفته‌های بعد در مطبوعات گزارش شد. او پیش از آنکه بگوید «دوست می داشت که باور کند» که تام دونیلون،^{۱۸} مشاور

آینده سیاست و جامعه ایران نیست. آن‌ها برای مذاکره کنندگان و متخصصان منطقه هستند. بلکه شور و ناشی از حس خود او به ضرورت بازآرایی عمیق سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه است، بازآرایی با هدف کاهش شدید دخالت و حضور آمریکا در جنگ‌های آینده منطقه. وقتی از او پرسیدم آیا چشم انداز کمپین‌های چرخش و تغییر مشابه اثرگذاری که دولت‌های دیگر آن را اجرا می کنند، او را می ترساند، او اقرار کرد از این امر می ترسد و گفت: «منظور من این است که ترجیح می دادم بحثی عمومی، هشیارانه و با استدلال پس از آنچه اعضای کنگره منعکس می کنند و به آن رأی می دهند وجود داشته باشد» او در حالی که شانه‌هایش را بالا می انداخت گفت: «اما این غیرممکن است.»

اگر از رودز بخواهیم که درباره کلیات مردی که مستقیماً با او کار می کند (اوپاما) حرف بزند، مانند این است که از فردی بخواهیم به آینه نگاه کند، ولی خصوصیات چهره فردی دیگر را توصیف کند. اوپامایی که رودز از آن در جمع سخن می گوید شخصیتی است که خودش به شکل گیری بخشی از آن کمک کرده است، البته بر پایه فردی واقعی، و در خطوط داستانی تعبیه شده است که خودش ساخته و مدیریت کرده است. هم‌زمان او عمیقاً به اوپاما باور دارد؛ به او و به سیاست‌هایی که خود به ساخت آن‌ها کمک کرده است.

رودز می گوید نفرت خاص اوپاما از نوع خاصی از سیاست‌های قدرت جهانی محصول پرورش یافتن او در جنوب شرقی آسیا است. رودز می گوید: «اندونزی جایی بود که تعامل او با قدرت در آن زمان بسیار نزدیک بود» در ادامه می گوید: «تا به حال ده‌ها یا صدها هزار نفر از مردم کشته شده‌اند. قدرت چیزی انتزاعی نبود.» او فکر کرد. «هنگامی که در واشنگتن نشسته‌ایم و درباره سیاست خارجی بحث می کنیم، بازی پرخطری را می کنیم، این بحث یا تماماً درباره ما و منافع ماست، یا درباره انسان‌هایی است که در تصمیمات ما نادیده گرفته می شوند.» ولی او در جایی زندگی کرد که با افرادی احاطه شده بود که با آن اعمال را مرتکب شده بودند، که احتمالاً از آن احساس رضایت نمی کردند، یا می دانستند قربانی چه کسی است. من فکر نمی کنم هیچ رئیس جمهوری در آمریکا تجربه این چینی در سنین جوانی درباره اینکه قدرت چیست، داشته باشد.

رودز می گوید: «بخشی از سیاست خارجی اوپاما که دوستان وی را در حزب چپ آزار می دهد، نتیجه نوع خاص جهانی شدن اوپاما است که هم‌زمان سخنی و نیاز به کشتن را درک می کند. کماکان، هم‌زمان، راه‌هایی برای پرهیز از استفاده مرگبار از زور وجود دارد.»

باراک اوپاما دموکرات لیبرال استاندارد نیست. او آشکارا انتقادات رودز را برای پایه گذاران سیاست خارجی آمریکا به اشتراک می گذارد که بدون قبول انتقادات، تصمیمات بد می گیرند، اما سناریوی

مسنی مانند رابرت گیتس و هیلاری کلینتون برای پوشش پایان دادن به جنگ عراق استفاده می کردند، ولی پس از آن تصمیم گرفتند که مسیر خودشان را بروند.

در حالی که پانتا بدون اشاره به نام رودز به او اشاره می کرد خیلی واضح بود درباره چه کسی صحبت می کند. او گفت: «کارکنانی وجود دارند که خود را در موقعیتی قرار می دهند که ببینند فکر رئیس جمهور در موضوعی خاص به چه سمت و سویی متمایل است و آن‌ها فکر می کنند کار ایشان این نیست که وارد فرایند اظهارنظر و ارائه موقعیت‌های مختلف بشوند، بلکه آن‌ها تلاش می کنند فرایند را به سمتی هدایت کنند که فکر می کنند رئیس جمهور تمایل دارد. آن‌ها می گفتند: خوب است این همان نتیجه‌ای است که ما می‌خواستیم شما به آن برسید؛ و من به وضوح می‌گفتم که این شیوه کار نیست. شیوه کار این است که ما طرحی را ارائه می‌دهیم و سپس رئیس جمهور تصمیم می‌گیرد. منظورم این است که این رئیس جمهور ایالات متحده امریکاست شما تصمیمات خیلی بزرگی اینجا اتخاذ می‌کنید. او این حق را دارد که تمام نظرها را بشنود و نه اینکه فقط در مسیری مشخص شده قرار بگیرد.»

من به پانتا گفتم این نمی‌تواند درست باشد چون همکاران و مشاورانی که او درباره آن‌ها صحبت می‌کرد قدرتی مستقل از آن قدرتی ندارند که رئیس جمهور به آن‌ها داده است.

پانتا موافق بود و گفت: «این پرسش خوبی است. او آدم زرنگی است، احتم که نیست. این جزئی از بازی مقصر کردن است که در واشنگتن جریان دارد. همان‌طور که پانتا می‌تواند برای جلوگیری از اینکه رئیس جمهور او را برای تصمیماتش مقصر بدانند مشاوران جوانش را مقصر نشان دهد، رئیس جمهور نیز از نیروهایش استفاده می‌کند تا پانتا را به گوشه براند. احتمالاً رئیس جمهور و مشاورانش همیشه قادر به پیش‌بینی عملکردشان در سوریه نیستند و دچار اشتباه پس از اشتباه می‌شوند درحالی که تصور می‌کردند دفعه بعدی مشکل حل می‌شود.» من ادامه دادم: «تصویر واقعی آن‌ها کاملاً فهمیدنی است؛ اما اگر آن‌ها را گنگ و نامفهوم نگه دارند...»

پانتا جمله من را تکمیل کرد: «... آن‌ها را به سرعت بیرون می‌کنند.» او با کنجکاوی به من نگاه کرد و گفت اجازه بده سوآلی بپرسم. آیا این نظریه را به بن رودز گفته‌ای؟

رودز گفت: «اوه خدای من، دلیلی که رئیس جمهور به دفاعات فکری‌های پایه‌گذاران (سیاست‌های سابق) را رد کرده است این است که او با افکار پایه‌گذاران موافق نیست. نه به این دلیل که من و دنیس مک دونوا اینجا نشستیم.» او به صدلی‌اش تکیه داد و گفت: «پروژه پایه‌گذاران سیاست خارجی امریکا از بین بردن حکومت و قانون و جلوگیری از تشکیل آن‌ها در بخش‌های زیادی از خاورمیانه است. این به اندازه اتفاقات عراق مرا خشمگین می‌کند.»

ساده‌لوحی و خامی خطرناکی درباره این نوع صحبت

که در آن کلماتی مانند «تعادل»، «سهامداران» و «منافع» بی‌وقفه و بدون توجه به رخدادهای تغییرناپذیر آینده که به نقش امریکا در جهان شکل می‌دهد وجود دارد. رودز می‌خواست کار صحیح را انجام دهد و شاید پس از گذشت زمان مشخص شود که این کار را کرده است، حداقل تلاشش را کرده است. چیزی او را می‌ترساند و این حس را به او القا می‌کند که بزرگان واشنگتن هرگز نمی‌دانند درباره چه حرف می‌زنند و ثابت کردن اینکه او اشتباه می‌کرده است، سخت است.

من به او گفتم چیزی که هنگام تماشای او و همکارانش در کاخ سفید طی هفت سال گذشته برای من جالب بود ارتقای توانایی آن‌ها در کنار آمدن با تراژدی است. من به خصوص به تراژدی سوریه فکر می‌کنم؛ جایی که بیش از ۴۵۰ هزار نفر سلاخی شده‌اند.

او گفت: «بله، من به این واقعیت اعتراف می‌کنم. به‌ویژه در سوریه نشانه‌های فلج‌کننده‌ای وجود دارد، اما من این را به تو می‌گویم. من عمیقاً اعتقاد ندارم که حضور نظامی ایالات متحده در سوریه الزاماً شرایط را بهتر کند. ما شاهد ثبت شده‌ای داریم که وقتی ما آنجا باشیم چه اتفاقی می‌افتد، این شواهد، آثار ناشی از بیش از یک دهه حضور ما در عراق است.»

عراق جواب تک‌کلمه‌ای او به تمام انتقادات است. من به رودز گفتم من از ابتدا مخالف جنگ عراق بودم و درک می‌کنم چرا دائماً به آن ارجاع می‌دهد. گفتم من همچنین می‌دانم چرا او باما جلوی دخالت امریکا در خاورمیانه را گرفته است، اما این هم حقیقت دارد که نسبت به زمان بوش افراد بیشتری در آنجا مردند، هرچند که تعداد کمتری امریکایی در بین آن‌ها بود. چیزی که من نمی‌فهمم این است که اگر امریکا در حال خروج از خاورمیانه است، چرا ما به وضوح زمان و انرژی فراوانی صرف تجهیز شورشیان سوریه کردیم تا دیکتاتوری را محاصره کنند که خانواده آن‌ها را کشته بود؟ چرا برای ایران مهم است که خط تجهیز حزب‌الله را نگه دارد؟ او گلایه آرامی از جان کری می‌کند و بعد در حالی که صحبت‌ها ضبط نمی‌شد ادامه داد بر اثر آن، جهان عرب‌های سنی از هم پاشید که پایه‌گذاران سیاست خارجی امریکا ساخته بودند، پایه‌گذاران مسئول این اتفاق هستند نه او باما، کسی که مانده است تا خرابکاری آن‌ها را درست کند.»

به‌روشنی زمان رفتن من بود. رودز مرا در غروب ساختمان غربی کاخ سفید بدرقه کرد؛ جایی که به هنری کیسینجر پیر برخورد کردیم که برای ملاقات آمده بود. من از رودز پرسیدم آیا تا حالا با این سیاستمدار معروف ملاقات داشته است و او درباره ضیافت شامی گفت که با رئیس‌جمهور چین داشته‌اند. این صحنه تصویر رویارویی جالبی است. رویارویی بین کیسینجر که صلح را با چین مائو برقرار کرد و در عین حال لائوس را بمباران می‌کرد و رودزی که تأثیر مشابهی در توافق با ایران داشت و هم‌زمان از ورود امریکا به جنگ داخلی

سوریه جلوگیری کرده بود که باعث آواره شدن بیش از چهار میلیون سوری شده است. از رودز پرسیدم نشست کنار تجسم سیاست رنال امریکا چه حسی داشت؟ او به رویه‌رو نگاه کرد و گفت حسی سورنال داشت و ادامه داد: «من به او گفتم من به لائوس رفته بودم و حالت عجیبی در چشمانش (کیسینجر) پیدا شد.»

نقدی جدی به عملکرد رودز وجود ندارد. او با دیدن کودکان بدون پا و بمب‌های خوشه‌ای عمل نکرده در جنگ‌ها ناراحت می‌شد. او هنری کیسینجر یا دنباله‌رو منطق او نیست، هم‌زمان ظن واقع‌گرایانه‌ای به امریکا در جایگاه بازیگر اخلاق‌مدار دارد. یک بار رئیس‌جمهور پرسیده بود ما چگونه باید تفاوت ده‌ها هزار کشته در سوریه را در مقابل ده‌ها هزار کشته در کنگو اندازه بگیریم؟ معنی قدرت این است که انتخاب در دستان شماست فارغ از اینکه چه کسی داستان را می‌گوید. ■

پی‌نوشت:

Ben Rhodes. ۱

Terry Szuplat. ۲

Mind Meld. ۳

۴. جان هویر آپدیک (John Hoyer Updike)، ۱۹۳۲ - ۲۰۰۹، نویسنده رمان و داستان کوتاه، شاعر، منتقد ادبی - هنری امریکایی بود. از ۱۹۵۵ همکاری‌اش را با مجله نیویورکر آغاز کرد و به‌سرعت در عرصه نثر و نظم و نقد صاحب‌نام شد.

۵. کلیسای اپیسکوپال (Episcopal) در امریکا، ادامه همان کلیسای انگلیکن (Anglican) است. کلیسای پرسبیتریان (Presbyterian) و ریشه اسکاتلندی دارد، برای تحقیق بیشتر در باره این شاخه، به نقش John Knox رجوع فرمایید. در کشور امریکا، بین همه شاخه‌های پروتستان، اعضای این دوشاخه (اپیسکوپال و پرسبیتریان) در جامعه از نفوذ سیاسی و اقتصادی بیشتری برخوردار هستند. م.

۶. هولدن کالفیلد شخصیتی خیالی و چهره اصلی داستان ناتور دشت (The Catcher in the Rye) اثر مشهور جی دی سالینجر است. ناتور دشت که به‌صورت اول شخص از زبان هولدن روایت می‌شود به یکی از معتبرترین روایت‌ها از سرگشتگی دوران نوجوانی تبدیل شده است.

Foreign Policy. ۷

Tom Daschle. ۸

Edward Djerejian. ۹

۱۰. اصطلاحی است برای توصیف حالت چهره اشخاص. این اصطلاح زمانی برای توصیف حالت چهره اشخاص به کار می‌رود که از چهره شخص نتوان فهمید به چه فکر می‌کند یا چه احساسی دارد.

David Axelrod. ۱۱

Chad Kreikemeier. ۱۲

Tanya Somanader. ۱۳

Bill Burns. ۱۴

Rob Malley. ۱۵

۱۶. کنترل سلاح عمل محدودکردن و تعیین تعداد سلاح‌هایی است که کشوری می‌تواند داشته باشد، این کار معمولاً در انجام توافق بین دو کشور صورت می‌گیرد.

Leon Panetta. ۱۷

Tom Donilon. ۱۸

در آینه رسانه‌ها ایران

موسویان: سعودی‌ها کنترل خود را از دست داده‌اند / هیچ گروهی جز دولت اسد قادر به حفظ سوریه نیست

در نشست دانشگاه اوکلاهاما که مرکز مطالعات ایران و خلیج فارس این دانشگاه برگزار کرده بود، موضوع «نقش ایران در منطقه و جهان» به بحث گذاشته شد. سامر شهاتا، استاد امور خاورمیانه در دانشگاه اوکلاهاما، و حسین موسویان، معاون پیشین سیاست خارجی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، در این نشست شرکت کردند.

...

شهاتا: علی‌رغم برجام، هنوز اختلافات مهمی بین ایران و آمریکا هست از جمله سوریه جایی که ایران از ماشین قتل و کشتار اسد حمایت می‌کند. ژنرال‌های ایرانی و هزاران سپاهی ایران برای اسد می‌جنگند. ایران هنوز از گروه‌های تروریستی مانند حزب‌الله دفاع می‌کند. برجام تا کجا می‌تواند در حل این مشکلات مؤثر باشد؟

موسویان: برجام برای حل همه اختلافات ایران و آمریکا نبود، بلکه فقط برای پرونده هسته‌ای بود، در این باره آمریکا و قدرت‌های بزرگ با ایران نشستند و در قالب دیپلماسی توافق شد. طولانی شدن مذاکرات هم تقصیر آمریکا بود که حق مشروع ایران را نمی‌خواست بپذیرد. به یاد دارم که در دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، مذاکره کنندگان ایرانی پیشنهاد گفت‌وگو درباره مجموعه‌ای از مسائل منطقه و بین‌المللی را دادند، اما طرف مقابل نپذیرفت و اصرار کرد که فقط درباره مسئله هسته‌ای مذاکره می‌کنیم.

برجام یک واقعیت را ثابت کرد و آن اینکه برای رفع اختلافات بدون توسل به جنگ و تحریم می‌توان از راه دیپلماسی به نتیجه رسید. ایرانی‌ها اصولاً باور ندارند که آمریکا دنبال دموکراسی در منطقه است چون آمریکا در چند دهه گذشته از رژیم‌های دیکتاتور فاسد در منطقه حمایت کرده است.

شهاتا: همان‌طور که ایران الآن از دیکتاتوری اسد حمایت می‌کند!... اسد مسئول اتفاقات سوریه است. با بهار عربی در سوریه تظاهرات مسالمت‌آمیز شد و رژیم با آن برخورد خونین کرد و همین سیاست را ادامه داد و حدود ۲۵۰ تا ۴۵۰ هزار نفر در سوریه کشته و ۵/۵ میلیون نفر آواره شدند و نهایتاً بدترین فاجعه انسانی قرن به وجود آمده است که مسئول آن رژیم اسد است. چطور ایران از چنین رژیمی حمایت می‌کند؟

موسویان: چند مطلب در بررسی ماجرای سوریه مهم است:

اولاً: وقتی درباره بهار عربی صحبت می‌کنید، فراموش نکنید که آمریکا تا آخرین لحظه از دیکتاتورها در مصر و تونس حمایت کرد؛ اما در این کشورها مردم تظاهرات کردند و رژیم‌ها را ساقط کردند. در جریان تظاهرات مردمی علیه دیکتاتورهای مصر و تونس، گروه‌های تروریستی و سلاح از خارج به این کشورها صادر نشد. مردم خودشان تکلیف حکومت را روشن کردند نه کشورهای خارجی.

ثانیاً: لیبی را ببینید. ایران کمترین دخالتی نداشت و آمریکا و عرب‌های خلیج فارس و اروپا به لیبی حمله نظامی و رژیم را ساقط کردند و کشور لیبی را از هم پاشاندند و حالا هم بی‌صاحب ره‌ایش کردند و آن را به بهشت تروریست‌ها تبدیل کرده‌اند. ایران هم کمترین دخالتی نداشت و این فاجعه را آمریکا و اروپا و متحدان عربشان درست کردند.

ثالثاً: حالا با درک این واقعیت‌ها وارد مسئله سوریه شویم. بله این درست است که اسد در برخورد با تظاهرات کنندگان با خشونت عمل کرد و اشتباه بزرگی کرد؛ اما تا به امروز، حکومت اسد تنها حکومت قانونی سوریه است. شما ممکن است بگویید که مشروعیت ندارد. یک تفاوت حقوقی مهم بین قانونی بودن و مشروع بودن است.

سازمان ملل تا به امروز نماینده دولت اسد را به عنوان دولت قانونی سوریه به رسمیت می‌شناسد؛ بنابراین، از نظر رژیم‌های بین‌المللی، دولت اسد دولت قانونی سوریه است. حالا ببینیم چه اتفاقی افتاد. قطعاً اسد در برخورد خشونت‌آمیز با تظاهرات کنندگان اشتباه کرد؛ اما بلافاصله سعودی‌ها، ترکیه، اعراب خلیج فارس، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها با ارسال تروریست‌ها و دادن اسلحه و پول برای سقوط اسد وارد عمل شدند. جو بایدن، معاون اوباما، گفت که مشکل ما با متحدان خودمان امارات و ترکیه

و سعودی است که با ارسال اسلحه و پول برای تروریست‌ها می‌خواهند به هر قیمتی اسد را ساقط کنند. این مداخله‌ای غیرقانونی برای ساقط کردن دولتی قانونی است. همه دنیا امروز می‌دانند که سعودی و متحدانش حامی داعش و النصره و گروه‌های تروریستی هستند. چه کسی به سعودی و دیگران اجازه صدور تروریست و اسلحه برای ساقط کردن دولت سوریه را داده بود؟ وقتی شما می‌گویید اسد دیکتاتور است، اکثر کشورهای خاورمیانه رژیم دیکتاتوری دارند. مگر باید به همه تروریست و اسلحه صادر کرد؟

وقتی شما می‌گویید که حکومت اسد نماینده اقلیت است و اکثریت سنی هستند، بفرمایید که چرا درباره بحرین همین استدلال مطرح نمی‌شود. در بحرین ۸۰ درصد شیعه هستند و سنی‌ها در اقلیت مطلق، اما حکومت دست سنی‌هاست. حکومت بحرین هم با خشونت با تظاهرات کنندگان برخورد کرد، عربستان لشکرکشی نظامی کرد و الآن ۵ سال است که بحرین را اشغال کرده است تا مبادا اکثریت به خواست خود برسند. آمریکا و اروپا و سازمان ملل هم همه با هم سکوت رضایت‌مندانده کرده‌اند. لذا مسئله آمریکا و اروپا و سعودی و متحدانشان در سوریه نه دموکراسی است و نه خواست اکثریت. آن‌ها به دنبال ساقط کردن اسد هستند چون اسد تابع آن‌ها نیست و سیاست متفاوتی را دنبال می‌کند.

منبع: ایسنا تاریخ: ۱۳۹۵/۷/۲۶

جهان در انتظار بازنویسی اقتصاد سیاسی

ترامپ از کجا آمد؟

چرا حزب جمهوریخواه نامزدی را معرفی کرده است که حتی رهبرانش آن را قبول ندارند؟

برای شروع باید گفت که وضع اقتصادی آمریکایی‌ها از یک ربع قرن پیش بدتر شده است. متوسط درآمد کارکنان مرد تمام‌وقت، کمتر از ۴۲ سال پیش است. برای افراد با تحصیلات متوسط پیدا کردن کار تمام‌وقت با دستمزد مناسب و معقول به‌طور فزاینده‌ای دشوار شده است. دستمزد واقعی (با حساب تورم تعدیل شده) در پایین جدول توزیع درآمد، نسبت به تمامی سال‌های اخیر قرار دارد و تقریباً جایی است که ۶۰ سال پیش در آن نقطه بود؛ بنابراین جای تعجبی نیست که ترامپ مخاطبان گسترده و مشتاقی را به خود جلب کرد وقتی که گفت اقتصاد دولت فاسد است.

ترامپ مقصر تمام مشکلات آمریکا را تجارت و مهاجرت می‌داند. او در اشتباه است. آمریکا حتی بدون تجارت آزاد، با مسئله صنعتی‌زدایی شدن مواجه شده است؛ با پیشی گرفتن بیش از حد بهره‌وری از رشد مورد نیاز، بازار کار جهانی در بخش صنعتی و کارخانه‌ها با کاهش روبه‌رو شده است.

...

پشتیبانی از ترامپ، حداقل تا حدی در خشم گسترده، به دلیل دست دادن اعتماد به دولت، نهفته است.

در واقع راه‌انداختن جنگ تجاری با چین، مکزیک و سایر شرکای تجاری ایالات متحده که بخشی از قول‌های ترامپ است، همه آمریکایی‌ها را فقیرتر می‌کند و موانع جدیدی بر سر همکاری‌های جهانی برای رسیدگی به مشکلات حیاتی جهان از جمله داعش، تروریسم جهانی و تغییرات آب و هوایی ایجاد خواهد کرد. استفاده از پولی که می‌توان آن را خرج سرمایه‌گذاری در تکنولوژی، آموزش یا گسترش زیرساخت‌ها کرد برای ساختن دیواری بین آمریکا و مکزیک برچی از اتلاف منابع است.

نخبگان سیاسی آمریکا باید به دو پیام توجه کنند. نظر به ساده‌انگارانه تبلیغ‌رانی‌ها که سیاست‌های اقتصادی را طی چهار دهه گذشته شکل داده به شدت گمراه‌کننده است. رشد تولید ناخالص داخلی در آینده به افزایش نابرابری قیمت‌ها خواهد انجامید.

منبع: پراجکت سیندیکیت (Project-Syndicate) تاریخ: ۱۴ اکتبر ۲۰۱۶ (۲۳ مهر ۱۳۹۵)

نویسنده: جوزف استیگلیتز (برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱)

مترجم: روزبه آرش

رفتار آمریکا و ریسک چرخش ایران به سمت روسیه

در سال ۱۹۸۰ صدام حسین که قدرتمندترین ارتش عربی را داشت به قصد تجزیه خاک ایران و تغییر رژیم، به ایران تجاوز کرد. در این مقطع و برای اولین بار هر سه قدرت آمریکا و شوروی و انگلیس با حمایت بی چون و چرای متجاوز، سیاست هماهنگ «تقابل با ایران» را انتخاب کردند. در دوران جنگ تحمیلی، عراق با ۶۳ میلیارد دلار بزرگ‌ترین واردکننده سلاح در خاورمیانه بود در حالی که در حدود ۸۵ درصد سلاح‌های عراق ساخت کشور شوروی بود. واشینگتن هم با تأمین مواد و تجهیزات فنی لازم، به صدام امکان حمله با سلاح‌های شیمیایی داد که بیش از صد هزار ایرانی را شهید و مجروح کرد؛ اما ایرانی‌ها با ده‌ها هزار شهید و مجروح و صدها میلیارد دلار خسارت، سنگین‌ترین بهار را برای سیاست «نه شرقی و نه غربی» پرداختند و موفق شدند استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ کنند.

اما پس از جنگ، آمریکا و روسیه دو استراتژی متفاوت را انتخاب کردند. آمریکا به سیاست‌های خصمانه و فشار و تحریم به قصد تغییر رژیم در ایران ادامه داد در حالی که مسکو استراتژی دوستی و توسعه روابط با ایران را برگزید.

با سفر هاشمی رفسنجانی به مسکو پس از ارتحال امام خمینی در سال ۱۹۸۹، موافقت‌نامه ۱۵ میلیارد دلاری در زمینه‌های اقتصادی و نظامی و صنعتی به امضا رسید و فصل نوین روابط دو کشور پایه‌گذاری شد که کلیدی‌ترین نتیجه آن همکاری‌های هسته‌ای در

زمینه تکمیل نیروگاه بوشهر و فروش تکنولوژی و تسلیحات روسی به ایران برای بازسازی ارتش ایران بود که تا آن مقطع بر تسلیحات آمریکایی تکیه داشت.

اما پوتین بدون توجه به فشارهای اسرائیل و سعودی و آزاد از لابی داخلی ضد ایران، به تهران سفر کرد. او به‌محض ورود به ایران از فرودگاه مستقیم خدمت رهبر معظم انقلاب رفت، قرآن هدیه کرد و یک ملاقات بی‌سابقه خصوصی با رهبر معظم انقلاب داشت به گونه‌ای که حتی مترجم خصوصی خود را نیز از اتاق بیرون کرد.

متعاقباً پوتین هوشمندانه گام‌های بلندی در مسیر تحکیم روابط استراتژیک با ایران برداشت. تحویل سیستم دفاعی اس ۳۰۰، دادن وام پنج میلیارد دلاری، عقد قرارداد دو نیروگاه هسته‌ای و تحکیم همکاری‌های منطقه‌ای به ویژه درباره سوریه بخشی از آن است. ایران هم متقابلاً به روسیه اجازه استفاده از پایگاه نظامی خود را داد. ایران پیش از این به هیچ کشوری اجازه استفاده از پایگاه نظامی را نداده بود.

در این راستا اصلاح سیاست‌های آمریکا درباره ایران، نقش بسزایی در موفقیت استراتژی «نه شرقی - نه غربی» ایران خواهد داشت. مقاله اخیر مجله فارن پالیسی آمریکا به واشینگتن پیشنهاد داده است که مستقیماً با ایران درباره سوریه مذاکره کند زیرا که به‌ناچار ایران بخشی از راه‌حل بحران سوریه خواهد بود. با این وجود تا زمانی که آمریکا به اجرای کامل و دقیق برجام پایبند نباشد، نباید روی تعامل با ایران درباره بحران‌های منطقه همچون سوریه حساب کند.

منبع: هافینگتون پست تاریخ: ۱۳ اکتبر ۲۰۱۶ (۲۲ مهر ۱۳۹۵)
نویسنده: حسین موسویان

چشم‌انداز خوانندگان

پیشنهادی برای نشریه

موضوع: پرداختن به چه موضوعاتی در نشریه چشم‌انداز ایران از اولویت برخوردار است؟

با سلام و آرزوی توفیق روزافزون

اکنون که حدود ۳۸ سال از انقلاب می‌گذرد و سیری که در این چند سال گذرانده شده است به‌نظر می‌رسد موضوعات زیر مطرح بوده و لازم است پاسخ‌های دقیق، منطقی، شفاف و به دور از هر گونه بی‌انصافی و حب و بغض داده شود.

اما پیش از ذکر موضوعات لازم است تجاربی نیز مطرح شود که در طول این ۳۸ سال ذهن بیشتر افرادی که درگیر بوده‌اند، مرور شود و از جمله:

در مقاطع مختلف از جمله دوران دولت موقت، اشغال لانه جاسوسی، شیوه اداره جنگ و جبهه، دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی (باعنوان سازندگی)، دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی (باعنوان اصلاحات) دوران ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد و همچنین سه سال گذشته ریاست جمهوری آقای روحانی و موضوع برجام و هسته‌ای...

تماماً سه موضوع مطرح بوده:

الف: واقعیت‌های موجود

ب: حقایق موجود در همان مقاطع الف

ج: موضع رهبری

د: موضع مسئولان نظام اعم از سه قوه / تشخیص مصلحت و شورای نگهبان ...

مهندس رفاهی

در کجا ایستاده‌ایم

خبرگویان، ندا می‌دهند که «زندانیان کشورهای سه برابر ظرفیت زندانی در خود جای داده‌اند» و «کارخانه‌ها، کارگاه‌ها در بهترین حالت با یک‌سوم ظرفیت فعالند» حس و عواطف و اندیشه و ندای درونی آدمیان این سرزمین به چه حال و نوبی می‌افتد؟ و بایسته است که بیفتد؟! این تناسب اقتصادی و اجتماعی معکوس! را چگونه ارزش‌گذاری و هضم می‌کنند؟

«بازده میلیون فقره پرورنده موجودی دادگستری چه انعکاسی می‌یابد»

در نگاه اجمالی ۳۰ میلیون نفر رسماً درگیرند! حالا یقه به یقه (کیفری) یا جیب در جیب (دعاوی مالی) زیادی فرق نمی‌کند! این برآورد البته که حداقلی توأم با مسامحه فاحش است!

می‌توان آرزو کرد که خردجمعی جامعه به تمنای برسد که در پی تکوین شورایی فرهنگی در معیت دادگاه فرهنگی به دور از داغ و درفش بوروکراسی‌ها و حکومت‌ها هر از چند گاهی حکمی در خصوص رگه‌های غالب فرهنگی مردم صادر کند و به‌منزله طبیبان فرهنگ بر آنچه موجود است و بر آنچه شایسته است نسخه‌ای تجویز کنند؟!

ما در کجا ایستاده‌ایم؟ به چه میزان از آن صفات بری هستیم؟ و در چه مقیاسی عجیب شده‌ایم؟!

جعفر معانی

آقای دکتر احمد علوی، استاد اقتصاد دانشگاه‌های سوئد ضمن تشکر از کارکنان نشریه تأکید زیادی روی خوب بودن سرمقاله شماره ۹۹ «سخنی با رهبران اقلیم کردستان» داشتند.

یکی از فرهنگیان ساکن اسلام‌آباد غرب تماس گرفتند و از مطالب آقای دکتر مرادی که در شماره ۸۹ و ۹۰ نشریه چاپ شده بود تشکر کردند.

الف. ک

آقای محمدخانی با دفتر نشریه تماس گرفتند که از آقای فریبرز رئیس دانا بپرسیم در کشورهای خارجی با چه سازوکاری مالیات بر ارزش‌افزوده می‌گیرند که آنجا از مشتری می‌گیرند و در ایران هم از مشتری و هم تولیدکننده می‌گیرند.

آقای کمال فراشی:

با سلام مدت‌هاست نشریه‌تان را می‌خوانم. بیشتر مطالب سیاسی را می‌پسندم و علاقه دارم اگر امکان دارد بیشتر از قوم کرد بنویسد. همه اقوام باید در هر موردی برابر باشند و با اتحاد و همدلی می‌توان ایران را بیشتر از این به قله افتخار رساند.

با سپاس

چشم‌انداز ایران: سه ویژه‌نامه درباره کردستان داشتیم و سرمقاله اخیر هم درباره کردستان بود.

با سلام خدمت جناب آقای میثمی

با تشکر از ارسال فایل الکترونیکی این ویژه‌نامه آیت‌الله طالقانی برادر عزیز، آقا لطف‌الله!

درباره آقای طالقانی بسیار خواننده و شنیده‌ام، ولی با دیدن تیتیری که روی جلد این ویژه‌نامه نقش بسته است: «پدر طالقانی، آرمان‌گرای سوسیالیست» متعجب شدم، با خواندن برخی مقالات و مصاحبه‌های این ویژه‌نامه و مروری بر کل مجموعه باز به فکر فرورفتم که چرا چنین تیتیری را برای خلاصه‌ترین توصیف آن شخصیت بزرگ به کار برده‌اید، به‌خصوص شما بسیار خوب می‌دانید که تیتیر و عکس روی جلد نشریه چه تأثیر وسیعی دارد.

به هر حال گفتنی زیاد دارم... این تیتیر را نه مناسب و نه صحیح می‌دانم... با این توصیف روی جلد، جایگاه طالقانی کوچک شده... سوسیالیست‌شمردن طالقانی کاستن شأن اجتماعی، تاریخی و ارزشی آن شادروان است. او برای ملتی پدری کرد، او آرمان‌گرایی هم داشت، درد مردمی هم داشت، ولی انتخاب سه کلمه پدر، آرمانگرا و سوسیالیست به‌عنوان سه صفت و ویژگی اصلی طالقانی را اصلاً درست نمی‌دانم و با جمع‌بندی نظرات منعکسه در ویژه‌نامه هم مطابقت نیست.

مؤید باشید

محمد صادق

۲۹ شهریور ۹۵